

بیزوی زردان کنی و میش  
سیاوش سپید را تقدیر می‌تبا

ازین کوه آتش نامش  
بشد کمال چنان آتش سبزه

خزوشی برآمد و شت و شتر  
ازان روی دیگر بیرون می‌شت

غم آمد حجب از ان کج بر  
که موسی نشد بر تن او تبا



بواز دست سودابه او آستیند  
می‌خواست کور را بداند برو

بر آمد با یوان آتش برید  
همی گشت خویان بر آن گف کوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



ابوالقاسم فردوسی

# دانشنامه

از شاهنامه فردوسی

جلد اول

تصحیح و توضیح استاد مجتبی میسنوی

مقدمه از: مهدی قریب



مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی  
وابسته به  
وزارت فرهنگ و آموزش عالی

داستان سیاوش

شماره : ۵۳۷

تیراژ : ۳۰۰۰ نسخه

تاریخ انتشار : ۱۳۶۳

ناظر چاپ : ابوالفضل صحتی

نوبت چاپ : چاپ اول

چاپخانه : دانشگاه تهران

بها : ۱۸۰۰ ریال

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

## فهرست مندرجات

مقدمه داستان سیاوش	۴۴
الف - کط	۴۴
داستان سیاوش (متن)	۱ - ۲۱۸
تفصیل نسخه بدلها	۲۱۹ - ۵۷۷



## مقدمه داستان سیاوش

امروزه، بررسی و تحقیق در باره شاهنامه فردوسی به عنوان یک شاهکار ادبی و تاریخی، موضوعاً، با حوزه‌هایی چند از تحقیقات علوم ادبی و انسانی سروکار می‌یابد:

۱- حوزه تحقیق و تصحیح انتقادی متون؛ این حوزه با اتکاء بر اسناد و مواد، اسلوب و قوانین و سیستم استدلالی خاص خود که چون دیگر رشته‌های علوم ذاتی آن است، تنها در پی به دست دادن متنی هرچه نزدیک‌تر به بیان شاعر، نویسنده و... مورد پژوهش است<sup>(۱)</sup>

۲- رشته‌های دیگر علوم ادبی و انسانی مانند اسطوره‌شناسی، اسطوره‌شناسی تطبیقی، ادبیات تطبیقی، جامعه‌شناسی ادبیات، جامعه‌شناسی تاریخی، تاریخ، روانشناسی اجتماعی و تاریخی، تاریخ ادبیات، نقد ادبی و رشته‌هایی نظیر اینها که موضوع پژوهش‌هایشان مسائلی است چون منشأ و بنیان اساطیر، کیفیت تبدیل اسطوره به حماسه، مقتضیات اجتماعی شکل‌گیری و تکوین حماسه‌های ملی و مذهبی، روانشناسی حماسه و اسطوره، ساختمان تفکر اساطیری، تحلیل نظام فکری حماسه، اشکال چندگانه بیان حماسی، کاربرد اسطوره و حماسه در زندگی انسان و...

در این مقدمه که در توضیح شیوه کار و مراحل تصحیح داستان سیاوش، آخرین کار تحقیقی زنده یاد استاد مجتبی مینوی تنظیم یافته، طبیعتاً، اصول و قواعد و سیستم استدلالی حوزه نخستین بررسی و تبیین خواهد شد. موضوع و حدود پژوهش‌های حوزه دوم اگر چه مستقیماً بکار مصحح متن نمی‌آید

---

(۱) در میان آثار ادبی و اسناد تاریخی، بدیهی است آثاری در چارچوب وظایف حوزه تصحیح انتقادی و علمی متون جای می‌گیرد که نسخه‌ای از آن به خط شاعر یا نویسنده آن در دست نباشد. از آنجا که هدف کار در این حوزه، به دست آوردن نزدیک‌ترین بیان ممکن به بیان سراینده و نویسنده اثر تعریف می‌گردد؛ داده‌های این شاخه علمی تحقیق، همواره با اصطلاح «نسخه» متصف می‌شود.



اما شواهدی با ارزش در اختیار پژوهنده قرار می‌دهد و کار آئی او را در غلبه بردشوارهای کار تصحیح بیشتری کند .

از دید تصحیح علمی و انتقادی متون، شاهنامه تنها به‌عنوان اثری از فردوسی توسی شاعر قرن چهارم هجری قمری مطرح است. این حوزه می‌کوشد با استناد به مواد و منابع و به یاری اسلوب و قواعد و شیوه‌های استدلالی خود و ویژه‌اش، نزدیک‌ترین متن شاهنامه به بیان شاعر را، از میان دخل و تصرف کاتبان نسخه‌ها و خوانندگان شاهنامه در ادوار مختلف، تشخیص داده و ارائه دهد. مصحح / منتقد متن، عمدتاً، شاهنامه را در کمیت ابیات و خصوصیت تاریخی بیان آن (در حالت صرفی و نحوی) در نظر می‌گیرد و با جنبه‌های دیگر اثر برخوردی جزئی، تبیی و غیر مستقیم دارد .

در این حوزه، وصول به نزدیک‌ترین متن ممکن به آنچه فردوسی سروده است، فقط، به باری کیفیتی هماهنگ و منسجم امکان پذیر می‌گردد که این خود معلول کیفیت‌های جزئی تراست .  
اصول و موازین علمی تصحیح متن که از سوی استاد مجتبی مینوی در تصحیح متون بطور اعم، از جمله بخش‌هایی از شاهنامه و متن حاضر - داستان سیاوش - عملاً به کار رفته است، می‌تواند به صورت زیر تدوین و تنظیم گردد :

#### I مواد و منابع

#### II شایستگی و اهلیت مصحح / منتقد

#### III شیوه و روش استدلالی کار

بدیهی است تفکیک وجدائی میان این موازین و اصول، بدین صورت فقط در تئوری حوزه تصحیح انتقادی متن متصور است نه در مسیر عمل تصحیح. بعلاوه، این موازین در مسیر شیوه استدلالی کار تصحیح، در رابطه‌ای متقابل و لازم و ملزوم یکدیگر، فعلیت می‌یابد. از این رو فقدان هر یک و یا عدم درک و نقیص برداشت از سوی مصحح / منتقد موجب خلأ در کار تصحیح و نقصان اساسی در حاصل آنست .

I مواد و منابع؛ که مشتمل است بر الف: مواد اصلی کار مانند قدیم‌ترین نسخ خطی و رده‌بندی اعتباری آن بر موازین علمی نسخه‌شناسی ب: منابع فرعی مثل انواع تذکره‌ها و کتب لغت قدیمی که ابیات و بخش‌هایی از شاهنامه را به اشکال مختلف، به مناسبت‌هایی آورده‌اند. همچنین متون نظم و نثر معاصر فردوسی که زبان و سبک شاهنامه به مثابه یک «کمیت ادبی خاص» جزئی از «کمیت ادبی

عام<sup>۱</sup> آن بوده و نقاط اشتراك فراوان میان « منطق بیان » حاکم بر کل آنها وجود دارد .

الف : قدیمترین نسخه‌های خطی شاهنامه : موازن و اصول علمی نسخه‌شناسی در حوزه تصحیح متن اگرچه اساس کار را بر « اقدم نسخ » قرار می‌دهد اما این اصل را در سندیّت بخشیدن به نسخه‌ها به‌دووجه مطلق نمی‌کند . معیارهایی دیگر مانند « استقلال » یا « عدم استقلال » که وابستگی یا عدم وابستگی دو نسخه یا بیشتر را به مادر نسخه‌ای واحد و احتمالاً بسیار قدیمتر مطرح می‌سازد، همچنین اصل « صحّت و اصالت متن » که به یک نسخه<sup>۲</sup> فرضاً متأخرتر از دید پیراستگی و پاکیزگی در نظم طولی ابیات و روایات ، سلامت واژگان در عرض هر بیت ، در میان مجموع نسخ مورد استفاده ، اعتبار و وزن خاصی می‌دهد ؛ موازینی است که هم در طبقه بندی نسخه‌ها در آغاز کار تصحیح و هم در نوع برخورد و استناد مصحح در مسیر کار ، اهمیت بسیار دارد .

جمع نسبی عواملی چون « قدمت » ، « صحت » و « استقلال » در هر یک از نسخه‌های خطی قدیم ، وزن اعتبار و صحّت نهائی آن را برای استفاده<sup>۳</sup> مصحح معین می‌کند . برای نشان دادن کیفیت این شمول نسبی در عمل ، نخست ده نسخه از اقدم نسخ خطی شاهنامه را به ترتیب تاریخ کتابت با نشانه<sup>۴</sup> اختصاری و شماره<sup>۵</sup> خزینه<sup>۶</sup> مربوطه می‌آوریم و سپس رده بندی اعتباری آنها را به صورتی که در تصحیح متن حاضر - داستان سیاوش - مورد استناد و استفاده قرار گرفته ، نشان می‌دهیم تا ضوابط و اصول کلی کار نسخه‌شناسی در حوزه<sup>۷</sup> تصحیح انتقادی متن ، عملاً روشن گردد . قدیمترین نسخه<sup>۸</sup> خطی شناخته شده شاهنامه مربوط به نیمه<sup>۹</sup> دوم قرن هفتم هجری قمری است و جدیدترین آن (در میان ده نسخه<sup>۱۰</sup> حاضر) مربوط است به واپسین دهه‌های قرن نهم هجری .

۱- نسخه<sup>۱۱</sup> بریتیش میوزیم به نشان Add - 21103 که مورخ ۶۷۵ هجری و قدیمترین<sup>۱۲</sup> نسخه<sup>۱۳</sup> خطی

۱) در اوائل سال ۱۳۵۶ هجری شمسی (۱۹۷۷ میلادی) نسخه ای از شاهنامه در فلورانس ایتالیا معرفی شد که تاریخ کتابت آن با حروف و کلیات واضح فارسی و خط دقیق و خوانا - خواناتر از خط قسمت اعظم متن نسخه - مشخص و چهارده هجری قمری<sup>۱۴</sup> قید شده که بدین ترتیب می‌باید قاعدتاً قدیمترین نسخه<sup>۱۵</sup> خطی شاهنامه تلقی گردد . تا بررسی کامل اصل نسخه از نزدیک و اظهار نظر قطعی صاحب نظران و اهل فن درباره<sup>۱۶</sup> صحّت و اصالت آن ، مجالاً ، هیچگونه اظهار نظری جایز و دقیق نمی‌تواند باشد . بهر حال ، چنانچه نسخه<sup>۱۷</sup> معمول نباشد ، یا احتمالاً نسخه‌ای بسیار متأخر نبوده که بعدها تاریخ آن دستکاری شده است ، البته در تجدید نظر آتی داستان سیاوش مورد استفاده و استناد قرار خواهد گرفت .

شناخته شده شاهنامه است. این نسخه در متن مصحح داستان سیاوش با علامت اختصاری بهم نموده شده است (نسخه ۱م در شاهنامه چاپ مسکو متن اساس است و بارمز II مشخص است).

۲- نسخه موزه طوبیساپو سرای ترکیه (استانبول) مورخ ۷۳۱ هجری قمری به نشانه خزینه ۱۴۷۹. این نسخه در تصحیح حاضر بارمز ط نشان داده شده است.

۳- نسخه لنین گراد (موزه لنین گراد در کشور شوروی) به شماره خزینه 329 که در سال ۷۳۳ هجری قمری کتابت شده است. (این نسخه در تصحیح شاهنامه چاپ مسکو با علامت I مشخص گردیده - برای تمیز از نسخه دیگر موزه لنین گراد که در تصحیح مسکو با علامت II نشان داده شده است -) نسخه لنین گراد در متن حاضر بارمز لن نموده شده.

۴- نسخه ناقص مؤسسه شرق شناسی کاما در هندوستان. این نسخه بدون تاریخ است و اوراق باقی مانده از آن شامل نزدیک به نیمی از شاهنامه است (بیشتر بخش اساطیری و بندرت بخش تاریخی). استاد مینوی که خود یابنده این نسخه بودند بر اساس قرآن متعدد نسخه شناسی حدس می زدند که تاریخ کتابت این نسخه نباید از نیمه قرن هشتم هجری متأخر تر باشد. نسخه کاما در تصحیح داستان سیاوش بارمز ک مشخص گردیده است.

۵- نسخه اول قاهره به نشان ۶۰۰۶/س مورخ ۷۴۱ هجری قمری (این نسخه در مجموع پراسته ترین نسخه شاهنامه پس از بهم و معادل ط است. اما به نظر می رسد که پراستگی این نسخه، گاه، نتیجه جرح کاتب بوده است.) نسخه قاهره در متن مصحح حاضر به اختصار قا نامیده می شود.

۶- نسخه پاکستان مورخ ۷۵۲ هجری قمری به نشانه خزینه N. m913/3 با رمز پاک در تصحیح حاضر (نسخه پاک فقط نیمه دوم شاهنامه از گشتاسب تا سرانجام کار بزرگرد سوم را دارا است.)

۷- نسخه دوم قاهره تاریخ کتابت ۷۹۶ هجری به نشان ۷۳. علامت اختصاری این نسخه قب است.

۸- نسخه حاشیه ظفرنامه حمدالله مستوفی مورخ ۸۰۷ هجری محفوظ در موزه بریتانیا به نشانه OR. 2833 با رمز حظ.

۹- نسخه دهلی مورخ ۸۳۱ هجری محفوظ در موزه ملی هند (دهلی نو).

۱۰- نسخه محفوظ در موزه بریتانیا که به تاریخ ۸۴۱ هجری استنساخ شده است. نشانه خزینه این

نسخه 1403. OR است و در تصحیح داستان سیاوش با نشانه هب مشخص شده. این نسخه نخست متعلق به ژول موهل فرانسوی بوده و چهارمین نسخه‌ای است که در تصحیح شاهنامه مورد استفاده<sup>۱</sup> ایرانشناس مزبور قرار گرفته است.

۱۱- شاهنامه؛ نظمها بالفارسیه ابوالقاسم الفردوسی و ترجمها نثرا الفتح بن علی البنداری (مورخ ۶۲۰ هجری قمری) (۱).

در نخستین مرحله تصحیح شاهنامه؛ برای رده بندی نسخه‌های خطی موجود بر مبنای اعتبار و ارزش آنها، سه ضابطه و معیار زیر، چنانکه گفته شد، به کار می‌رود: I قدمت نسخه. II صحت و اصالت متن نسخه. III استقلال نسخه (عدم وابستگی و توسعه یا بیشتر به مادر نسخه‌ای واحد). با بررسی و مقایسه<sup>۲</sup> نسخه‌های خطی یاد شده که متن کامل شاهنامه را دارا هستند؛ در ارتباط با دخل و تصرف‌های گوناگون، نخست به یک نتیجه‌گیری کلی و واحدی رسیدیم: کیفیت و کیفیت اغتشاش و دستخوردگی در بخش اساطیری بسیار بیشتر از بخش تاریخی است. دلایلی که با تأثیرهای متفاوت در شکل‌گیری این پدیده دخالت داشته‌اند، اینها است:

۱- علاقه و کشش طبیعی عامه<sup>۳</sup> مردم به سوی داستانها و روایات افسانه‌ای و پهلوانی شاهنامه، در ادوار مختلف.

۲- تحولات هنری و تمایلات داستانی‌پردازی کاتبان نسخ و خوانندگان شاهنامه در چارچوب

۱) لازم به یاد آوری است که ترجمه عربی شاهنامه اگرچه متعلق به نیمه اول قرن هفتم هجری است، اما، چون مترجم در برگرداندن متن شاهنامه بیشتر به ترجمه ملخص مضمون دست زده نه ترجمه لفظ به لفظ و بیت به بیت شاهنامه، به این دلیل و نیز به دلایل دیگر ترجمه بنداری در تصحیح حاضر بیشتر به عنوان مأخذ کمکی مورد استفاده قرار گرفته است.

اشتباهی که مصححان شاهنامه چاپ مسکو مرتکب شده‌اند، اینست که تا اوائل جلد پنجم (داستان بیژن و منیژه) علی‌رغم شیوه انتقادی تصحیح متن، در اغلب موارد، ضبط بنداری بدون هیچگونه برهانی بر نسخه اساس و نسخه‌بدها ترجیح داده شده. به عبارت دیگر قدمت ترجمه عربی شاهنامه به صورت عامل مطلق، ملاک عمل مصححان در اختیار وجه بظاهر اصیل بوده است.

و همناک روایات و طبیعت داستانی بخش اساطیری، میدان و سیعتری برای جولان و طبع آزمائی داشته است.

۳- تعدّد، تکثر و تنوّع روایت‌ها و داستانهای شفاهی و کتبی، که گاه یک سرگذشت و خوارق عادات یک پهلوان با چندین فرم و شکل روانی و داستانی شهرت و نفوذ داشته است، دست دخل و تصرف کنندگان را برای افزایش و کاهش، تعویض و تبدیل بازی گذاشته؛ در حالی که اسکلت مشخص تر و محدود تر مسائل تاریخی این امکان را کمتر می‌کرده است.

۴- به هر حال در ادوار پس از فردوسی، مآخذ، کتب و اسناد تاریخی که با روایت‌های بخش دوم شاهنامه، بالنسبه، همسو و هم‌نوا بوده‌اند، نوعی حتمیت و وقوع به سرگذشت‌های بخش تاریخی شاهنامه می‌دادند که با رسوخ در اذهان مردم، مانعی برای دستخوردگی ایجاد می‌کردند.

۵- مضمون بخش اساطیری شاهنامه با مفهومی فراتر از زمان و مکان، همچون حقیقتی زنده و ملموس در تار و پود زندگی مردم همه ادوار رسوخ کرده است. مردم در هر دوره با شاهنامه به‌مثابه پدیده‌ای از آن خویش برخورد کرده‌اند. از این رو، آنچه را که در واقعیت خشن زمانه خویش نمی‌یافتند در آن می‌جستند و تأویل‌های ساده خود را از زندگی حماسی و پهلوانان حماسه‌بدان الحاق می‌کردند. در حالی که رویداد‌های بخش تاریخی را همچون اسنادی خشک و بی‌گانه باز زندگی جاری زمان خویش به‌دوره وقوع آن وانهاده و جستجو و پژوهش در آن را به خواص واگذاشته‌اند. بدیهی است توزیع میزان دخل و تصرف در داستانهای قسمت اساطیری شاهنامه نیز، به یک نسبت نیست. و در رابطه با ویژگی‌های روانی، داستانی و هنری هر بخش و شرایط ذهنی و تاریخی هر دوره تغییر می‌کرده است<sup>(۱)</sup>.

چنانکه آمد، برای تعیین رده بندی اعتباری نسخ سه اصل قدمت، صحت و اصالت متن و استقلال نسخه در پیوند بایکدیگر می‌باید مورد عمل قرار گیرد:

I - قدمت نسخه: تجزیه‌های متعدد در کار تصحیح متن و استقصا در نسخ خطی شاهنامه یا هر متن قدیم دیگر، مدلل می‌دارد که قدمت نسخه شرط عمده پاکیزگی و اعتبار آنست. در اصول نسخه-شناسی شاهنامه صرف نظر از تفاوت‌هایی که منشأ آنها احتمالاً به تجدید نظرهای خود فردوسی در شاهنامه باز می‌گردد، از همان آغاز استنساخ اولین نسخه شاهنامه پس از مرگ فردوسی، نسبت دخل و تصرف در

(۱) نگارنده این سطور در این زمینه تحقیقی مستقل در دست انجام دارد که بصورت کتاب منتشر خواهد شد.

نسخه‌ها، به مرور زمان همواره حرکتی از کمیت‌ها و کیفیت‌های جزئی بوده‌است به سوی کمیت‌ها و کیفیت‌های کلی. به سخن دیگر؛ انواع دستخوردگی از تعویض، تبدیل و تحریف و جرح یک کلمه و یک بیت شروع شده و به افزودن و کاستن، جابجائی و جرح و تعدیل یک داستان و یک روایت اجماعیده. این قاعده در نسبت عکس این مسیر هم صدق می‌کند. یعنی اگر فی‌المثل نسخهٔ مب مورخ ۸۴۱ هجری را که متأخرترین نسخهٔ خطی در میان نسخ دهگانهٔ حاضر بوده و در بالاترین حد از آشفتگی و فساد هم قرار دارد به عنوان «کل» در نظر بگیریم و اقدم نسخ خطی شناخته شده یعنی نسخهٔ بم مورخ ۶۷۵ هجری را که در پائین‌ترین حد از دستخوردگی و فساد متن است «جزء» فرض کنیم، کیفیتی عکس حرکت بالا مشاهده می‌شود: حرکت از کیفیت‌ها و کیفیت‌های کلی دخیل و تصرف به سوی کیفیت‌ها و کیفیت‌های جزئی. بایک محاسبهٔ کلی می‌بینیم که نسخهٔ بم (نسخهٔ ردیف ۱ درده بندی تاریخی) شاهنامه را در حدود ۴۸۰۰۰ بیت آورده و نسخه‌ای است در کمترین حد از اغتشاش در نظم داستانها، ابیات و پائین‌ترین میزان فساد و غلط کاری. در مقابل، نسخهٔ مب (نسخهٔ ردیف آخر ترتیب تاریخی) حدود ۶۸۰۰۰ بیت دارد. [از جمله نسخهٔ بم داستان سیاوش را در حدود ۳۷۷۴ بیت آورده و نسخهٔ مب حدود ۵۵۰۰ بیت یعنی قریب ۱۸۰۰ بیت بیشتر از بم]. با اینهمه متن اقدم نسخ خطی شاهنامه، به معنی نزدیک‌ترین صورت به سرودهٔ استاد توس نیست؛ زیرا که اولاً معیارهای دیگری نیز در حوزهٔ نسخه‌شناسی هست که بر ترتیب اعتبار و ارزش نسخه‌ها اثر می‌گذارد و ثانیاً قواعد و ضوابط معینی در برخورد با نسخه‌ها و استناد بدانها اعمال می‌گردد که در توضیح شیوهٔ کار تصحیح بدان اشاره خواهد شد.

**II صحت و اصالت متن نسخه:** این کیفیت ارتباطی باید با ۱- اعتبار تاریخی نسخه. ۲- نسبت نزدیکی ضبط نسخه به اقدم نسخ و دوری آن با متأخرترین نسخه. ۳- انطباق نسبی متن نسخه با «منطق بیسان»، «منطق مضمون» شاهنامه، که از کل شاهنامه در محدودهٔ ضبط اقدم نسخ حاصل می‌شود. ۴- عدم تعارض کلی و جزئی متن یک نسخه با منطق «فکری» و «هنری» معنی که انگیزهٔ فردوسی در سرودن شاهنامه بوده است. ۵- پراستگی معقول متن نسخه؛ بدین صورت که تعداد ابیات آن در مقایسه با اقدم نسخ از حد متعارف تجاوز نکند. ۶- داستانها یا روایاتی را که «قرائن داخلی» شاهنامه و «قرائن خارجی» بر الحاق بودن آنها اتفاق نظر دارند، نداشته باشد.

III استقلال نسخه ملاک مهمی در اعتبار آن شمرده می‌شود<sup>(۱)</sup>. اینکه کدام یک از نسخه‌های خطی دهگانه «استقلال» دارد؛ یعنی چند نسخه فی‌المثل از روی «مادر نسخه» ای مستقل از دیگری رونویسی شده‌اند، می‌تواند در واقع بخشی از معیارهای اعتباری را در رده بندی نسخ جایجا کند. در این صورت اولاً وزن و اعتبار نسخه‌های متأخرتر که «مادر نسخه» ای قدیمتر دارد، افزایش می‌یابد. ثانیاً در ارتباط با ده نسخه حاضر، فرضاً پژوهنده شاهنامه می‌تواند یقین کند که در کارتصحیح، با ده نسخه مستقل که هر یک از روی مادر نسخه‌های جدا از دیگری رونویسی شده، روبروست و ثالثاً پی‌جوی «استقلال» نسخه‌ها ممکن است پژوهشگر را به حقیقتی دیگر رهنمون شود. بدین شکل که معلوم گردد در میان نسخه‌های مورد استفاده، بیش از یک یاد نسخه استقلال ندارند و بقیه دو دو یاسه سه یا بیشتر از روی «مادر نسخه» ای واحد رونویسی شده‌اند. بدین ترتیب برخی از دشواریها در طبقه‌بندی و ارزش - گذاری نسخ برطرف می‌گردد. با این قرینه نیز ممکن است بعضی بن‌بست‌ها که در مراحل تصحیح، در اختیار یا عدم اختیار واریانت نسخه‌ها بجای ضبط فاسد و مخدوش اساس پیش می‌آید، گشوده گردد. تا آنجا که اندک بررسی در این زمینه نشان می‌دهد، در میان ده نسخه خطی مورد استفاده در این تصحیح، بجز نسخه ۳م، ظاهراً نسخه‌های قا و حظ استقلال دارند. قا با هیچیک از نسخه‌های نه‌گانه و جوه اشترک و افتراق خاصی که میباید ارتباط آنها با «مادر نسخه» ای واحد باشد، ندارد. نسخه حظ نیز بظاهر مستقل می‌نماید، چرا که گاه در آن به ضبط‌هایی برمی‌خوریم که منحصر به این نسخه است و با هیچیک از نسخه‌ها مطابقت ندارد. در این میان، نسخه ۴ا نسخه پاکیزه و پیراسته‌ای است که ظاهراً به وسیله کاتبی مجرب و باسواد رونویسی شده. عیب بزرگ این نسخه در اینست که کاتب در حین کتابت، ظاهراً، هر جا معنی بیت یا کلمه‌ای را نفهمیده، آن را حذف کرده است. اما نسخه حظ این خصوصیت ارزنده (پیراستگی) قارا ندارد؛ زیرا حظ از نظر کمیّت ابیات الحاقی در حدّ بالائی قرار دارد. (حدود ۶۰/۰۰۰ بیت دارد) و ضبط‌های فاسد و مخدوش در آن کم نیست. لیکن کاتب این نسخه، حدّ اقل، این اندازه

(۱) تعیین «استقلال» یا «عدم استقلال» نسخه‌های خطی قدیمی، نیاز به تحقیق گسترده و جامع - الاطراف و تخصص و آگاهی عمیق در نسخه‌شناسی دارد. تا این زمان، هنوز، بصورت جدی در این زمینه کار نشده است.

امین بوده است که هر گناه کلپاتی را نفهمیده و با نتوانسته است درست بخواند به همان شکل نسخه مادر نقاشی کرده. در رابطه با نسخه مب می توان گفت اعتبار این نسخه با اینکه به «مادر نسخه» های آنست یعنی از روی نسخه ای کتابت شده که مورخ ۷۷۹ هجری است و این نسخه نیز از روی نسخه مورخ ۶۸۹ هجری رونویسی گردیده اما؛ احتمالاً، هم به سبب وجود عارضه دخل و تصرف در «مادر نسخه» ها و هم به دلیل دستخوردگی هائی که طی این ۱۵۲ سال بر نسخه عارض شده، مب در رده بندی اعتباری مکان آخر را به خود اختصاص می دهد<sup>(۱)</sup>. پس با بررسی و ارزشیابی نسخه های خطی قدیمی بر مبنای سه اصل یاد شده فوق، می توان به نوعی طبقه بندی اعتباری دست یافت که با ترتیب تاریخی نسخ، الزاماً، یکی نیست:

الف: نسخه بم مورخ ۶۷۵ هجری در ترتیب اعتباری نسخه ها مکان نخست را به خود اختصاص می دهد به دلایل زیر:

۱- قدیم ترین نسخه خطی شناخته شده شاهنامه در جهان است ۲- پیراسته ترین نسخه موجود است ( : ۴۸۲۰۰ بیت ) و ملحقات آن به نسبت نسخه های دیگر بسیار کمتر است ۳- نظم داستانها و توالی ابیات آن معقول تر و متعادل تر از دیگر نسخه های حاضر است ۴- قدیم ترین نسخه شاهنامه از برخی از روایات یا داستانهای که بر مبنای «قرآن داخلی» و «شواهد خارجی» ( داده های رشته اسطوره شناسی، انگیزه های فردوسی در گزینش روایات و ... ) مأخذ و اسناد ادبی و تاریخی پیش از اسلام و همعصر فردوسی و منطقی که بر نمای جنبه ها و جهات شکل گیری و خلق شاهنامه حاکم بوده است؛ و نیز برخی قرینه های دیگر ( ... ) نمی تواند از فردوسی باشد، پیراسته است. مانند بخش پادشاهی گرشاسب، داستان کشف آتش ( اسطوره آتش ) در پادشاهی هوشنگ و روایت گنگگ دژ در داستان سیاوش ( روایت کشف آتش و گنگگ دژ به خطی دیگر - خط کاتب ۸ صفحه اول نسخه بم و معدود اوراق دیگر در جای جای این نسخه - در حاشیه نسخه رقم خورده و احتمالاً اگر این هر دو داستان بهر تقدیر

۱) در باره مشخصات نسخه اخیر (مب) و نیز برخی ویژگی های نسخه بم ر.ک. به مقاله محققانه «علاقمه زنده یاد استاد مینوی (مصحح متن حاضر) زیر نام «نسخه های خطی قدیم باید ملاک تصحیح متون ادبی بشود» در کتاب «مینوی و شاهنامه» از انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی سال ۱۳۵۶ ص



سروده فردوسی باشد، تحقیقاً جای اصلی آن در دستنوشته شاعر در موضع فعلی نبوده است) ۵- بلحاظ وجود واژه‌های مخدوش، فاسد و مغلوط، غلط‌کساری‌های متداول در قافیه و دیگر تصرفات عرضی، نسخه ب به نسبت دیگر نسخه‌ها بکرتر است. بنابر این، بر اساس اصول و قوانین حوزه تصحیح انتقادی متن، ب (اقدام و اصح نسخ خطی موجود شاهنامه) می‌باید، الزاماً، به عنوان نسخه اساس مبنای کار تصحیح قرار گیرد.

ب: نسخه ق مورخ ۷۹۱ هجری (نسخه ردیف ۵ در ترتیب تاریخی) به سبب پراستگی متن (تعداد ابیات این نسخه حدوداً مساوی ب است) و استقلال - با اینکه از عارضه جرح و حذف برکنار مانده - در طبقه بندی ارزش و اعتبار نسخ، بلافاصله پس از ب قرار می‌گیرد.

ج: نسخه ط مورخ ۷۳۱ و نسخه ك (مورخ نیمه اول قرن هشتم هجری) ظاهراً از روی مادر- نسخه‌ای واحد رو نویسی شده‌اند یا اینکه حد اقل بایک واسطه به منشأ واحدی می‌رسند. چراکه حدود ۸۵٪ از کل متن این دو نسخه بتقریب باهم مطابق است<sup>(۱)</sup>. این تطابق بویژه بلحاظ وجود نقاط اشراك و افتراق با نسخه‌های دیگر، بیشتر به چشم می‌آید. نسخه‌های ط و ك در رده بندی اعتباری نسخ به ترتیب ردیف‌های ۳ و ۴ را اشغال می‌کنند. با این تأکید که یک درجه رتبه برتر نسخه ط، بیشتر، به سبب ناقص بودن نسخه ك است.

د: نسخه‌های قب و لن که هر دو متن کامل شاهنامه را دارا هستند، در ترتیب اعتباری نسخ در ردیف‌های ۵ و ۶ قرار می‌گیرند. با اینکه نسخه لن از نظر صحت و اعتبار متن و میزان دخل و تصرف از قب معتبرتر است، اما: از آن رو که این نسخه در پاره‌ای جاها افتادگی‌هایی دارد، پس از قب قرار می‌گیرد. این ترتیب اعتباری، چنانکه خواهیم دید - بویژه از ردیف ۵ به بعد - در ارتباط با بخش‌های مختلف شاهنامه ثابت نمی‌ماند و جایابی شود.

ه: دو نسخه حظ و هب همانطور که دیدیم بلحاظ کمیت ملحقات، به نسبت دیگر نسخ از اعتبار نازلی برخوردارند - بویژه در داستان سیاوش - لیکن، نسخه حظ به سبب نوعی ویژگی که در ضبط کلیات آن وجود دارد و نیز برخی واریانت‌های منحصر بفرد که در آن هست، و قرینه‌هایی چند،

(۱) البته این نسبت در ارتباط باهمه بخش اساطیری - که بیشتر اوراق باقی مانده نسخه ك شامل این بخش است - صدق نمی‌کند. اما به حال این تفاوت از مرز ۱۰٪ تجاوز نمی‌کند.

اصالت آنها را تأیید می‌کند. اعتبارش در بخش‌های دیگر شاهنامه بسی بیش‌تر از رده فعلی است. پس در تصحیح داستان سیاوش هشت نسخه‌ای که ملاک کار بوده است به‌ترتیب اعتبار وارزش زیر مورد مقابله و استناد قرار گرفته‌اند: بم (نسخه اساس) و ۷ نسخه بدل قا، ط، ک، قب، لن، حظ و مب. بدیهی است به دلیل وجود عوامل متعدد با عملکرد پیچیده که در مبحث روانشناسی تاریخی دخل و تصرف در نسخه‌های خطی شاهنامه، می‌باید مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد؛ کمیت و کیفیت دخل و تصرف در نسخه‌ها، در هر دوره تاریخی و در ارتباط با هر بخش از شاهنامه تغییر می‌کرده است. بنابراین ارزش و اعتبار نسخه‌ها در بخش‌های مختلف شاهنامه نمی‌تواند الزاماً یکی باشد.

جدول زیر تفاوت ترتیب تاریخی با ترتیب اعتباری نسخه‌ها را در داستانهای رستم و سهراب، فرود، بیژن و منیژه و متن حاضر یعنی داستان سیاوش (مجموعاً ۶۷۸۸ بیت معادل بیش از ۱/۱ شاهنامه) نشان می‌دهد:

[ جدول مقایسه ترتیب تاریخی با ترتیب اعتباری نسخ خطی در چند بخش شاهنامه ]

ترتیب تاریخی	رمز نسخه	تاریخ کتابت نسخه	ترتیب اعتباری			
			رستم و سهراب	فرود	بیژن و منیژه	سیاوش
۱	بم	۶۷۵	بم	بم	بم	بم
۲	ط	۷۳۱	قا	قا	قا	قا
۳	لن	۷۳۳	ط	ط	ط	ط
۴	ك	حدود نیمه اول قرن ۸	(-)	(-)	ك	ك
۵	قا	۷۴۱	حظ	حظ	حظ	قب
۶	پاك	۷۵۲	(-)	(-)	(-)	(-)
۷	قب	۷۹۶	قب	لن	لن	لن
۸	حظ	۸۰۷	دهلی	قب	قب	حظ
۹	دهلی	۸۳۱	لن	مب	(-)	(-)
۱۰	مب	۸۴۱	مب	دهلی	مب	مب

یادآوری: نسخه‌های ك و پاك هر کدام فقط یک نیمه از شاهنامه را دارند (ك نیمه اول و پاك نیمه دوم). پس، علامت (-) در جدول به معنی اینست که داستان مورد نظر در نسخه مربوطه ساقط شده است.

همانطور که در جدول بالا ملاحظه می‌شود؛ در میان ده نسخه حاضر، فقط ارزش و اعتبار سه نسخه با قدمت آنها معادل است: بم، ک، و م. ک در ردیف ۴ است و بم و م چنانکه پیش‌تر هم گفته شد به ترتیب در بالاترین و پایین‌ترین پله اعتبار و قدمت ایستاده‌اند. نسخه‌های دیگر، هیچیک در ردیف قدمت خود نیستند. در این میان، در هر چهار داستان، نسخه‌های ق و ط در قیاس با دیگر نسخ بلحاظ تعادل و ارزش متن و قدمت از توازن بیشتری برخوردارند. اعتبار نسخه حظ در داستان سیاوش معادل قدمت آنست و در سه داستان دیگر بالاتر از قدمت خود ایستاده‌است (حظ از نظر ارزش و اعتبار متن در بخش‌هایی از شاهنامه حتی بالاتر از نسخه‌های قب و لن و دهلی قرار دارد). ارزش و صحت متن نسخه لن به نسبت زیاد کمتر از قدمت آن است و اعتبار قب بتقریب معادل قدمت آن قرار دارد.

ب - منابع و اسناد فرعی کار تصحیح: این اسناد و منابع که با خود مستقیماً مرجع مصحح متن قرار می‌گیرد و یا بررسی‌های شاخه‌های دیگر علوم ادبی و انسانی پژوهنده شاهنامه را در استفاده از مطالب آن یاری می‌دهد، بلحاظ تاریخی و موضوعی به چهار دسته تقسیم می‌شود:

۱- کتب و مآخذ تاریخی - فارسی و عربی - که قبل از فردوسی یا همزمان با او تألیف شده و مؤلفان آن تسلسل سرگذشت جهان و انسان را بر مبنای تلقی و استنباط خویش از افسانه و تاریخ و اخبار پیشینیان نقل کرده‌اند. این قبیل آثار که موضوعاً با شاهنامه سنخیت دارد، احتمالاً، با خود مستقیماً مورد استفاده فردوسی بوده و یا اینکه شاعر، بعضاً، بر مآخذ کارشان دسترسی داشته‌است؛ از این قبیل است: مقدمه شاهنامه ابومنصوری، فتوح البلدان، آثار الباقیه، غرر اخبار، تاریخ طبری، بلعمی، سنی ملوک الارض و الانبیاء و ...

۲- کتب تاریخ که در ادوار پس از فردوسی تألیف شده‌است. مؤلفان این آثار بر محور نقل روایات کهن و اخبار تاریخی، به اقتضای کلام، از فردوسی و مضمون شاهنامه او نیز یاد کرده‌اند. مانند: مجمل التواریخ و القصص، تاریخ سیستان، تاریخ بناکتی، تاریخ یعقوبی، فارسنامه، الکامل فی التاریخ، مروج الذهب، راحة الصدور، خرد نامه، تاریخ گزیده و ...

۳- لغت نامه‌های عام فارسی مانند لغت فرس اسدی، مجمع الفرس، صحاح الفرس، فرهنگ قواس، برهان، فرهنگ جهانگیری و ... که بلحاظ کمی و کیفی، شاهنامه مأخذ مهم کارشان بوده و ابیاتی از شاهنامه، به تکرار، در آنها آمده‌است و فرهنگهای خاص شاهنامه مانند معجم شاهنامه و لغت شاهنامه

عبد القادر بغدادی - فارسی / ترکی - و ...

۴- تذکره‌های شاعران و نویسندگان و کتب ادبی مشابه که اکثر آنها همراه گوشه‌ای از زندگنامه فردوسی، ابیانی از شاهنامه را نیز چاشنی کرده‌اند؛ مانند چهارمقاله نظای عروضی، تذکره الشعراء و ...  
II شایستگی و اهلیت مصحح / منتقد: شایستگی و اهلیت مصحح، شرط مهم در حوزه تصحیح انتقادی متن تلقی می‌گردد؛ و اصلی است که کار بست هماهنگ و متعادل منابع و مواد قواعد و اسلوب کار تصحیح را تضمین می‌کند. احراز این خصوصیت، بطور نسبی، بوسیله مصحح متن شاهنامه، بالفعل، در دو بُعد عام و خاص امکان پذیر است:

الف - بُعد عام که تجزیه می‌شود به ۱- اعتقاد مصحح به کارآئی اسلوب و قواعد تسلط بر کار- بست متوازن براهین و استدلال‌های ویژه حوزه تصحیح انتقادی متون ۲- احاطه نسبی بر سبک زبان فارسی بطور کلی و ادراک تجربی شیوه‌های کاربرد تاریخی آن در حالت‌های صرفی و نحوی و شناخت سبک‌های چندگانه شعر (و تطور نثر).

ب - بُعد خاص که بیانگر اولاً شناخت مصحح بر «منطق بیان» زبان فارسی عصر فردوسی است در حوزه آثار باقیاننده از این دوره و ثانیاً آگاهی بر «منطق بیان» و «منطق مضمون» و «منطق هنری» شاهنامه و «منطق فکری» سراینده آن.

شناخت «منطق بیان» عصر فردوسی، عبارت است از آگاهی و وقوف مصحح بر ظرفیت کمی و کیفی زبان فارسی رایج در قرن چهارم هجری و استقصاء در شیوه‌های کاربرد صرفی و نحوی آن در معدود متون شناخته شده این دوره. وقوف بر ابزار کلام و اجزاء زبان فارسی و روش استعمال آن در انواع مختلف ادبی در عهد شاهنامه؛ و مقایسه آن با دو سده بعد شواهد مستندی بیرون از اثر مورد پژوهش یعنی شاهنامه، در اختیار پژوهنده قرار می‌دهد که به مدد آن می‌تواند، بطور نسبی، خلأ ۲۷۰ ساله ای را که میان مرگ فردوسی - حدود ۴۱۱ هجری - و تاریخ کتابت اولین نسخه خطی شاهنامه شناخته شده جهان - ۶۷۵ هجری - وجود دارد، پر کند. با وقوف بر این منطق و با کار بست عوامل دیگر می‌توان امیدوار تر شد تصحیح نسخه ۶م (۶۷۵ هـ.) که با مقابله با ۸ نسخه معتبر دیگر و به شیوه استدلالی تصحیح انتقادی انجام می‌گیرد، در جهت نزدیکتر شدن به متن اصل سیر کند، نه اینکه احتمالاً ر دستخوردگی های این نسخه، مشکلات و کژخوانیهای جدیدی نیز بیفزاید. شناخت منطقی که بر زبان

فارسی قرن چهارم و پنجم ( بویژه در خراسان بزرگ) حاکم بوده است، ملازم با شناخت منطق حاکم بر بیان شاهنامه، به مصحح متن شگردی می‌بخشد که می‌تواند فساد، تصحیف و دست‌خوردگی‌های عرضی ابیات را در چهار چوب ضبط جامع نسخ خطی موجود تشخیص دهد.

« منطق بیان » حاکم بر شاهنامه، بیانگر شیوه‌های کاربرد ابزار زبان فارسی قرن چهارم هجری است بوسیله شاعری معین به نام فردوسی. نقطه عزیمت برای درک این منطق اقدم نسخ خطی شاهنامه یعنی نسخه<sup>۱</sup> هم است. لیکن ادراک و دریافت جامع الاطراف « منطق بیان » فردوسی در شاهنامه، جز در روند تصحیح متن آن، با استقصاء در مجموعه اسناد و مدارک - نسخ خطی و اسناد و منابع فرعی - میسر نیست. از این رو اولاً به سبب اینکه کار تصحیح اثری مانند شاهنامه الزاماً می‌باید به شکل گروهی سامان یابد و ثانیاً تا ارائه تصحیح متن کامل شاهنامه عملاً، بخش‌های مختلف آن بصورت تصحیح آزمایشی، جداگانه و به تناوب چاپ و نشر می‌گردد؛ پس بناچار، « منطق بیان » کل شاهنامه از تبادل تجسارب پژوهشگران بخش‌های مختلف در این زمینه و وحدت بخشیدن بدان حاصل می‌گردد.

تجربه چندین ساله‌ای که گروه مصححان بنیاد شاهنامه فردوسی به رهبری استاد زنده یاد مجتبی مینوی، مستمر آ در تصحیح بخش‌های مختلف شاهنامه کسب کرده‌اند، آنان را به این نتیجه رهنمونی کرده که بسامد مفردات و کلی‌ترکیبات (اعم از عبارات، اصطلاحات، استعمالات و ...) هر بخش از شاهنامه می‌بایست در حین تصحیح بوسیله پژوهشگر آن قسمت فیش شده و با تحقیق مصححان بخش‌های دیگر مبادله گردد. بالطبع، جز استفاده پژوهنده هر بخش شاهنامه از کاربردهای صرفی و نحوی خود ویژه قسمت‌های دیگر که در کار تصحیح آزمایشی عامل مؤثری بشمار است، با ادغام لغتنامه قسمت‌های مختلف می‌توان هم در تصحیح نهائی متن کامل شاهنامه به مثابه معیاری مهم سود جست و هم از آن به عنوان مواد اولیه و اصلی کار تدوین فرهنگ جامع شاهنامه استفاده کرد.

« منطق مضمون » شاهنامه<sup>(۱)</sup>: مضمون شاهنامه که در کلیت خویش گزینشی است بر حسب مقصود از روایات و اخبار کهن کتبی و شفاهی ایرانی، تجزیه و تجرید می‌شود به تأملات فلسفی فردوسی در

۱) درباره تفاوت میان theme (موضوع یا مایه فکری) و Sujet, Subject (مضمون) باید گفت که حد و مرز موضوع با مضمون گاه بوسیله نویسندگان و مترجمان معاصر محدود شده است. رابطه موضوع با مضمون را می‌توان از مقوله رابطه عام و خاص دانست. در حال، theme اعم است از Sujet.

ارتباط باخدا، آفرینش هستی و انسان، مذهب و سرگذشت افسانه‌ای و تاریخی انسان و جهان از آغاز تا نفوذ و سیطره اسلام بر محور محدودده‌ای از ایران که از دید جغرافیای تاریخی در دریافت و باور شاعر جای داشته است. حال، نوعی منطق خاص که هم برپوند میان بخش‌ها، داستانها و سرگذشت‌ها و مناسبات شخصیت‌ها و تعادل حماسی اجزاء منظومه حاکم است و هم برنسبت این کلیت ادبی هماهنگ و متجانس به عنوان یک جزء، با موضوع حماسه و مفاهیم حماسی رایج در قرن ۴ هجری به مثابه کل، نظارت دارد؛ «منطق مضمون» شاهنامه تعریف می‌گردد. درک ابن «منطق» معیاری در اختیار پژوهشگر قرار می‌دهد. پژوهنده شاهنامه به یاری این قرینه در واقع عینی می‌داند که: ۱- شاهنامه کشکول و جنگی سرهم‌بندی شده، در هم جوش و بی منطق از هر گونه روایات و اخبار کهن ایرانی نیست، منطق خاصی برگزینش منابع کهن حکمفرماست. بنا بر این، شهرت و اصالت و جاذبه یک روایت، نمی‌تواند دلیلی متقن بر استفاده فردوسی از آن باشد. ۲- عناصر داستانی و روایی مضمون در نظم و توالی معین و هماهنگی ارائه شده است. ۳- منطق معینی بر انتخاب یک فرم و بیان خاص از میان تعدد قالب‌ها و اشکال روایی داستانها، شیوه‌های روایت اعمال پهلوانی و سرگذشت‌هایی با محتوای واحد حکمفرماست.

چنانکه آمد، عدم درک منطق مضمون شاهنامه از سوی کاتبان نسخه‌ها در ادوار بعد، دخل و تصرفاتی را در این ارتباط سبب گردیده است. پژوهنده شاهنامه، بدین قیاس، قادر است هر نوع روایت یا حتی بیت الحاقی را به عنوان عنصری نامتجانس و ناهمگون در مضمون شاهنامه تشخیص دهد، و به یاری معیارهای متعدد دیگر نزدیک‌ترین متن به کلام استاد توس را تدوین کند.

«منطق هنری» شاهنامه: شناخت کیفیت پرداخت هنری و سبک داستانسرای شاهنامه و شیوه خاصی که در کاربرد اجزاء و عوامل داستانی، معرفی و حرکت شخصیت‌ها و سایر وقایع اعمال گردیده؛ «منطق هنری» شاهنامه را تبیین می‌کند.

نجزیه کلیت هنری شاهنامه، نخست در چارچوب دو بخش اساطیری و تاریخی اثر و سپس در حوزه هر داستان و سرانجام در بافت هر واقعه و سرگذشت و دریافت منطق هنری ویژه‌ای که در ترکیب و تبلور هر یک از عناصر داستانی با ارزش‌ها و تأثیرهای عاطفی متفاوت به کار رفته است؛ می‌تواند مصحح شاهنامه را به تشخیص دخل و تصرف کسانی که دید هنری و منطق داستانسرای شاعر را درک نمی‌کردند، راهنمون شود.

منطقی که بر «مضمون» و «پرداخت هنری» شاهنامه و «تفکر» سراینده آن حاکم بوده، فردوسی

را در طی سی سال نظم شاهنامه، بصورت شاعری مجسم می‌کند که مستمراً در حال گزینش برخی از روایات و داستانهای کهن و چشم پوشیدن از برخی دیگر است تا بتواند حماسه ای بیافریند که در اوج شدت و رقت و انسجام هنری و ادبی، هم هویت مورد نظر شاعر را به صراحت نشان دهد و هم تعارضات موجود در زمینه آفرینش خویش را پوشیده دارد. پس، با تجزیه کلیت هنری شاهنامه و تجرید عناصر داستان - پردازای فردوسی؛ می‌توان دریافت که شاعر به انبوه حقایق پراکنده و دور از هم باستانی، آنچنان وحدت و انسجام بخشیده که بجز پاره‌ای نقص‌های جزئی، بصورت حقیقت واحد شاهنامه متجلی شده است.

با این معیارها و شواهد، پژوهنده شاهنامه می‌داند که بافت متجانس هنری شاهنامه، وجود هر گونه حشو و تکرار، اطناب و نقیضه‌گویی را پس می‌زند. در نتیجه تشخیص می‌دهد که الف - اشاره شاعر در مجال یک یا چند بیت به یک داستان و یا سرگذشت پهلوانی خاص در جایی از شاهنامه - اگر هم اصیل و مشهور باشد - الزاماً به معنی وجود کسل آن روایت یا سرگذشت در شاهنامه نمی‌تواند باشد. و از نظر داستان‌پردازی هیچگونه الزامی برای شاعر در نقل اصل آن ایجاد نمی‌کند. ب - تکرار بهبوده یک سرگذشت، واقعه یا داستان در شاهنامه، قاعدتاً، با منطق هنری حاکم بر اثر بیگانه است. ج - تأکید بر امور عرفی و شرعی رایج زمانه که به فشرده‌گی، حدت و تأثیر سرگذشت لطمه می‌زند فقط بیانگر نوعی توجیه اخلاقی می‌تواند باشد، کار فردوسی نیست. د - بسط و گسترش نایجا، بهبوده و عمل یک روایت با داستان با مفاهیم نامتجانس، با شیوه داستان‌رانی شاعر متعارض است. ه - انتساب خوارق عادات یا روایتی جذاب و اصیل به چند پهلوان با منطق هنری و با وحدت مضمونی شاهنامه نمی‌تواند همخوانی داشته باشد. و - کلام، معمولاً در شاهنامه در چارچوب محتوای هر داستان ریم و ضربان عادی خود را دارد، شکستن این روال طبیعی و جادادن خنک و غیر ضروری یک واقعه یا سرگذشت، در شأن فردوسی نیست. ز - وقتی شاعری مانند فردوسی، دو بخش اساطیری و تاریخی را با چنان ظرافت و شگرد هنری قابل تحسین به یک دیگر جوش داده، چگونه ممکن است تصور کرد همین آدم چارچوب و اسکلت معین و منسجم یک یا چند داستان را با افزودن وقایع غیر ضروری - در هم بشکند! یا برعکس سرگذشتی را نیمه‌کاره رها کند و خلأی زشت و وحشوی قبیح در میان آن جای دهد؟

«منطق فکری» فردوسی: آن تفکر خاصی که از سوی شاعر بر ترکیب و یگانگی عناصر لفظی و معنوی شاهنامه نظارت داشته است، تا اثر بتواند پیام معین و بینش مشخصی را به مخاطبان خویش القاء کند؛ می‌توان «منطق فکری» فردوسی نامید.

« دوالیسم (Dualisme) وثنویت در برای جهان بینی ایرانی، که علاوه برشالوده مذهبی به احتمال زیاد مبنای اجتماعی نیز دارد»<sup>(۱)</sup> در مفهوم حماسی شاهنامه بصورت نبرد مدارم دو نیروی خیر و شر تجسم یافته است. «سرتا سرشاهنامه داستان رویارویی و برخورد ایرانیان و ائیرانیان است که مطابق با برداشت ثنوی، از این دو، یکی همه نیک و خجسته و اهورائی و دیگری نکوهیده و تباہ و اهریمنی قلمداد شده است. دشمنی و جنگ همیشگی بین این دو گروه نژادی متخاصم در شاهنامه انعکاسی است حماسی از ستیزه و کارزار مداوم مظاهر نیکی و بدی در اساطیر دینی»<sup>(۲)</sup>. در شاهنامه، این تقابل خیر و شر در باور مزدائی کهن با عناصر بنیادی از آئین درینه زروانی در آمیخته است. بازتاب این پندار در حماسه فردوسی بصورت نبرد خیر و شر در محدوده زمانی هزاره ها تجسم یافته است<sup>(۳)</sup>. از سوی دیگر، چنانکه می دانیم فردوسی شیعی مذهب بوده است و به مبانی مذهب تشیع ایمان متقن داشته؛ چنانکه حتی ترجیح داده است روایت ظهور زردشت و یادکرد از دقایق آئین زردشتی، سروده شاعری زردشتی مذهب باشد و او فقط به عنوان امین و ناقل این مفهوم معرفی گردد<sup>(۴)</sup>. مضاف بر این، تمهید عظیمی که فردوسی در سنگر ادبیات در قبال جنبش ها و مبارزات سیاسی مردم مبین خویش علیه خلفای عباسی احساس می کرده و انگیزه اصلی شاعر در خلق شاهنامه بوده، تنگنای دیگر کار او بوده است. طرح هماهنگ و متوازن این همه عناصر متباین فکری و آئینی در منظومه ای با ویژگی شاهنامه، که در کلیت خویش نه تنها این تعارضات را آشکار نمی سازد. بلکه در وحدتی منسجم و چشم گیر می نمایاند، هسته اصلی «منطق فکری» استاد توس را تبیین می کند. انسجام و وحدت مورد نظر شاعر، در نسخه های شاهنامه. به تفاوت، لطمه دیده و در هر دوره کاتبان نسخ هریک بیگانه بانظرگاه فکری فردوسی بسته به اعتقاد دینی و منطق فکری و ذوق ادبی خویش مفاهیم کالی و جزئی مورد علاقه خود را در شاهنامه دخالت داده اند. پس شناخت نظام فکری شاعر و تمهید هنری او نیز معیار مهمی در تشخیص داستان، سرگذشت، بیت و حتی گاه کلمه ای می تواند باشد که متضمن اندیشه ای نامتجانس و متباین بانظام عقیدتی فردوسی و انگیزه های تاریخی آفرینش

۱) همین سرکاراتی: بنیان اساطیری حماسه ملی ایران. مجموعه شاهنامه شناسی ۱. انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی. ۱۳۵۶ ص ۱۰۵.

۲) همان مأخذ ص ۱۰۶.

۳) مهرداد بهار: اساطیر ایران. بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۵۵ ص ۷۸.

۴) البته. این نکته تنها دلیل آوردن ۱۰۰۰ بیت دقیق. از سوی فردوسی نبوده است.



شاهنامه بوده است .

بدیهی است، هر یک از این مقولات یاد شده در مبحث اهلیت و شایستگی پژوهنده، به صورت لازم و ملزوم، بایکدیگر و با منابع و اسلوب و قواعد حوزه تصحیح انتقادی متن، می‌تواند کار آئی مؤثر خود را اعمال کند. تسامح و تساهل مصحح در برخورد با هر یک از این عوامل، بسته به اهمیت آن، به کیفیت کار تصحیح صدمه می‌رساند. با استقصاء در متون مصحح موجود، بویژه شاهنامه‌های چاپی، می‌شود بتقریب میزان پیروی مصحح آن را از هر یک از اصول و ضوابط یاد شده تصحیح انتقادی تعیین کرد .

**III شیوه و روش استدلالی کار تصحیح :** سوّمین اصل در حوزه تصحیح انتقادی متن شاهنامه، ارتباط می‌یابد به شیوه استدلالی پژوهشگر در کار بست هماهنگ اصول و ضوابط دیگر این حوزه و نیز به کیفیت ارزش‌گذاری و عمل به معیارهای تجربی و عینی کار تصحیح. مصحح و محقق شاهنامه، عملاً، در برخورد با مواد و مصالح اصلی و اولیه کار تصحیح یعنی نسخه‌های خطی، با سه نوع دخل و تصرف ناخمان شاهنامه روبروست :

**الف -** دستخوردگی‌های کلی که به صورت افزایش یا کاهش، جایجائی روایات و داستانها و نیز تداخل پاره‌ای حوادث و سرگذشت‌های فرعی در درون داستانها نمود می‌یابد .

**ب -** دخل و تصرف به صورت افزایش یا کاهش و یا جایجائی ابیات .

**ج -** دستخوردگی در عرض یک بیت، بصورت جایجائی دو مصراع، غلط‌کاری در قافیه، غلط - خوانی، تعویض، تصحیف و جرح و تعدیل واژه یا واژه‌ها در محدوده یک بیت .

بدیهی است در تصحیح این کیفیت‌ها و کتبت‌های سه‌گانه دخل و تصرف، برخورد مصحح شاهنامه بلحاظ اتکاء بر نسخه‌ها، نوع استدلال و برهان و دیگر ضوابط تصحیح عیناً یکی نیست. به‌منحن دیگر، مصحح/ منتقد در تشخیص دستخوردگی‌های نوع الف نخست موقعیت روایت یا داستان مورد نظر را در نسخه‌ها بر مبنای ترتیب اعتباری آنها مورد مذاقه قرار می‌دهد. سپس به مقایسه شیوه بیان، کیفیت مضمون، پرداخت هنری و نوع تفکّر حاکم بر روایت با منطق‌های چندگانه فر دومی در شاهنامه می‌پردازد و سرانجام تحقیقات رشته‌های دیگر علوم انسانی را که موضوعاً به بررسی بنیاد اسطوره‌ها، روانشناسی تکوین افسانه و حماسه و... اهتمام دارند، وارد توجه و استناد قرار می‌دهد. لیکن، در شیوه کار مصحح متن شاهنامه، مواد و مصالح و اهلیت و سزاواری مصحح، در واقع، به صورت هماهنگ و در کیفیتی مرتبط بایکدیگر

انجام می‌پذیرد. تجربه تصحیح بیش از نیمه از شاهنامه بوسیله پژوهشگران بنیاد شاهنامه، نشان می‌دهد که موقعیت مغشوش یک روایت در اقدم / اصح نسخه‌های خطی را بلحاظ الحاقی بودن، معیارهائی چون «منطق بیان»، مضمون، پرداخت هنری و بینش حاکم بر شاهنامه و برخی قرآن خارجی با حداکثر ۱۰٪ اختلاف تأیید می‌کند. به سخن دیگر، نبودن یک روایت یا داستان در اقدم / اصح نسخ یا ضبط آن در حاشیه این نسخه‌ها بوسیله کاتبی دیگر، اکثراً از دید شیوه بیان، مضمون و فلسفه حاکم بر آن نیز، مردود و الحاقی بنظر می‌رسد.

در جدول زیر موقعیت سه روایت: گنگک دژ در داستان سیاوش، داستان کشف آتش در روایت پادشاهی هوشنگک و بخش پادشاهی گرشاسپ که بر اساس اقدم نسخه‌ها و قرآن و اسناد بسیار الحاقی بودن آنها، تقریباً امری متیقن تلقی می‌گردد. در نسخه‌های خطی حاضر نشان داده شده است:

[ جدول موقعیت ضبط سه روایت الحاقی در نسخه‌های خطی شاهنامه ]

ترجمه عربی شاهنامه بنداری	سب	حظ	لن	قب	ك	ط	قا	بم	رئز نسخه‌ها در ترتیب اعتباری روایات الحاقی
-	+	-	+	+	-	-	+	+	روایت گنگک دژ
-	+	+	+	+	-	-	○	●	اسطوره آتش
-	+	+	+	+	-	-	+	+	پادشاهی گرشاسپ

+ در متن نسخه آمده است.

- « « « نیامده است.

○ در حاشیه نسخه به خط کاتب اصلی متن آمده است.

● « « « کاتب دیگری جز کاتب اصلی آمده.

لازم به یادآوری است نسخه‌هایی که این سه روایت را در متن آورده‌اند، ابیات را به صورت مغشوش و درهم و برهم ضبط کرده‌اند.

چنانکه در جدول بالانشان داده شده، گاه شیوه بیان، مضمون، داستانسرایی و نوع اندیشه حاکم بربک روایت، چنان با منطق حاکم بر شاهنامه و شواهد خارجی دیگر در تضاد قرار دارد که با وجود آمدن این روایت در نسخه اساس و چند نسخه معتبر دیگر، باز، بوسیله مصحح متن الحاقی قلمداد می‌گردد. این واقعیت، اتهام آن گروه از مخالفان تصحیح انتقادی متن را که معتقدند پیروان این شیوه کار، برای قدمت نسخه‌های خطی، اصالت مطلق قائلند، به سهولت رد می‌کند.

از آنجا که شاهنامه فردوسی متنی است که الزامی باید بوسیله گروهی از پژوهشگران ذیصلاح تصحیح گردد. چنانکه در زمان حیات عالم زنده یاد استاد مجتبی مینوی کار تصحیح شاهنامه بدن صورت انجام می‌شد - بنابراین، ایجاد وحدت و هماهنگی در روش کار و نوع استدلال مصححان هر بخش، شرط ضروری در توازن بخشیدن به تصحیح متن کامل شاهنامه است.

با یک چنین شیوه‌ای، اعمال سلیقه‌ها و استنباطهای شخصی که به‌رحال در ارتباط با پژوهش جمعی، تا اندازه‌ای گریزناپذیر است، تحت سیطره نظام واحد و منسجم برخورد با مواد و مصالح و اسلوب و قواعد کار تصحیح، به حد اقل ممکن کاهش یافته و تعادل متن مصحح را تضمین می‌کند. برای نمونه در شناخت و تشخیص روایات و داستانها و سرگذشت‌های الحاقی، کیفیت کار بست منطق‌های چندگانه فردوسی در نظم شاهنامه، بایستی بر رعایت اولویت‌هایی متناسب کثیت و کیفیت دخل و تصرف اعمال گردد.

در تشخیص و تعیین یک داستان یا چند بیت متوالی الحاقی یا بجای آنها، منطق فکری اثر و شگرد داستانسرایی فردوسی، باید بلافاصله پس از بررسی و تدقیق نسخه‌ها و هماهنگی با آن ملاک کار مصحح قرار گیرد. تجربه تصحیح شاهنامه به اثبات رسانده که خود ویژگی مضمون و بیان شاهنامه بر داده‌های منطقی فکری و هنری، در مراحل بعدی کار، قاعدتاً، مهربان‌تأیید زده‌اند. این شیوه واحد اگر از سوی گروه مصححان، بتامی، جذب نشده و در طی مراحل تصحیح به دقت مرعی نگردد، بی‌تردید، تشخیص دخل و تصرف‌های کلی و اساسی با چندگانگی و تشتت روبرو شده و در نهایت به اصالت و وحدت متن مصحح شاهنامه، لطمه جدی وارد می‌سازد.

ب - در واریسی تداخل، حذف و جابجایی ابیات شاهنامه، شیوه استدلال پژوهنده متناسب با نوع دستخوردگی تفاوت می‌کند. اگر نسخه اساس یا نسخه بدلتا نتوانستند پژوهنده را در اتخاذ تدبیر قاطع و صریح یاری رسانند بدیهی است باید به قرائن داخلی اثر رجوع کرد. نوع دخل و تصرف در این مرحله ایجاد می‌کند که «منطق پرداخت هنری» فردوسی در شاهنامه در سرلوحه کار قرار گیرد. گاه در نسخه

یا نسخه‌هایی کاتب روال داستان را تنها بر اساس درک خویش از سیر واقعه و مفهوم، منطقی نمی‌بیند و کوشش می‌کند ابیاتی را جابجا کرده یا با افزودن و یا حذف بیت یا بیت‌هایی مفهوم را اصلاح کند. این نوع دستخوردگی‌ها طبعاً چون بر اساس دید برداشت هنری دیگری اعمال شده، قابل تشخیص است. اما گاه، کیفیت این جابجائی‌ها و اغتشاشها چنان پیچیده و مبهم است که مصحح را وادار می‌سازد به شواهد دیگر توسل جوید و به باری شیوه‌های دیگر فردوسی، پیوند ابیات را از میان توالی‌های جرح و تعدیل شده، معین کند. بنابراین، مصححان شاهنامه در برخورد با تداخل بیت یا ابیاتی از این دست، آنگاه که نسخه‌ها ساکت مانده و هیچگونه مکی نمی‌کنند، می‌باید با رعایت حداکثر وسواس و احتیاط قواعد و معیارهای زیر را مورد عمل قرار دهند:

۱- وجود بیت یا ابیات، توالی و نظم منطقی مضمون را مختل کرده، به تأثیر و زیبایی و بلاغت داستان و شگرد تصویرگری‌های عینی و ذهنی فردوسی لطمه وارد کند.

۲- بیت یا ابیات، متضمن حشوی بی‌جا و قبیح باشد.

۳- بیت یا بیت‌هایی که وجودشان میان واقعه یا داستان متضمن اطنابی ملال‌آور بوده، در ریم مفهوم ایجاد سکنه کند.

۴- وجود بیت یا ابیات بیانگر اندیشه و نوع تفکری باشد که بانظام فکری فردوسی و مضمون کلی شاهنامه در تضاد یا تناقض باشد.

۵- ترکیباتی در بیت‌ها به کار رفته باشد که بلحاظ لفظی و معنوی از سنخ تعیرات، کنسایات، استعالات، اصطلاحات و... فردوسی نباشد.

همین‌جا تأکید بر این نکته ضروری است که با ابیات سست و احياناً ناستوار و نحیف بهیچوجه نباید برخوردی تجربیدی و جدا از اقتضای بیان و مفهوم داستان‌ها و زبان عمومی شاهنامه صورت گیرد؛ زیرا، غرض ما از طرح «منطق بیان» شاهنامه در این مقدمه، مجموعه‌ای منسجم و هماهنگ از اکثریت ابیات استوار، زیبا و کوبنده است با اقلیت ابیات متوسط و ضعیف. بنابراین در تشخیص ابیات الحاقی، سست بودن بیت بهیچوجه به معنای الحاقی بودن آن نمی‌تواند باشد. شرط احتیاط اقتضای کند ابیات یا حتی روایاتی که در نسخه اساس هست، اما الحاقی تشخیص داده می‌شود، از متن مصحح حذف نشود. ارجح است این بیت‌ها یا روایات در موضع خود بیاید، لیکن با علائم مشخصه ممتاز گردد، با باحروف ریزتر چاپ شود.

مصحح شاهنامه در مراحل تصحیح، گاه تشخیص می‌دهد بیت یا ابیاتی از نسخهٔ اساس ساقط شده و به اقتضای مفهوم ضروری است که ابیاتی از نسخه‌های دیگر بر متن افزوده شود. در این وضعیت نیز تجارب تصحیح شاهنامه نشان داده که این نوع موارد یعنی ناگزیری در افزودن بیت یا ابیاتی به متن اساس، بندرت، آنهم در حجمی ناچیز پیش می‌آید. این نوع تصحیح، باز هم با رعایت احتیاط و ملاحظهٔ قرآن مختلف، در محدودهٔ شرایط زیر باید عملی گردد:

۱- روال مفهوم و سیر داستان به سبب کمبود این بیت یا بیت‌ها در نسخهٔ اساس مغشوش و درهم‌ریخته باشد.

۲- نبودن بیت یا ابیات در موضع مورد نظر، سبب پادروا ماندن مفهوم شده و خلأ مشهود در معنا ایجاد کند.

۳- حد اقل چند نسخه از اقدم / اصح نسخ پس از نسخهٔ اساس، بیت یا بیت‌های ساقط شده را دارا باشند.

۴- ضبط بیت یا ابیات مورد نظر در نسخه بدلها، با منطق زبانی، فکری و هنری شاهنامه کاملاً همخوانی داشته باشد.

در یک چنین شرایطی، بیت یا ابیات ساقط شده، از نزدیکترین نسخهٔ معتبر به یم انتخاب و در متن افزوده می‌شود. بدیهی است علت و کیفیت این کار می‌بایستی به دقت در حاشیهٔ همان صفحه قید گردد.

ج - در تصحیح دستخوردگی‌هایی که در عرض یک بیت، بصورت جایجایی دومصرع، غلط‌کاری در قافیه، غلط خوانی، تعویض و تصحیف و جرح و تعدیل واژگان، در نسخه‌ها وجود دارد، باز هم انکاء مصحح به مواد و منابع و قواعداً کسار، متناسب با نوع دستخوردگی بوده و دقیقاً مطابق موارد دیگر نیست. در این مرحله، مصحح با اجزاء زبان فردوسی روبروست که همان اجزاء زبان قرن چهارم هجری است. در این موارد، نسخه‌ها اصالت خاص می‌یابند؛ زیرا در برخورد با کلمات مغلوپ، تصحیف شده، فاسد و... نسخهٔ اساس، کوشش در اختیار وجه صحیح و اصل، می‌باید فقط در چار چوب ضبط نسخه‌های مورد استفاده و با رعایت ترتیب اعتباری آنها صورت گیرد و لا غیر. بهر حال، ضبط ظاهر اصحیح و اصل، می‌باید از میان صورتی از آن مفرد یا ترکیب اختیار گردد و در متن گنجانده شود که اولاً حد اقل یکی از نسخه‌های خطی مورد استناد، وجهی از وجوه تصحیف -

شده<sup>۱</sup> آن را ضبط کرده باشد. وثائقی خصوصیات الفبای عربی و نوع رسم الخط فارسی از علل غلط خوانی و تصحیف کاتب نسخه بوده باشد. برای مثال واژه 'یوبه' به معنی آرزو در شاهنامه ۴ یا ۵ بار به کار رفته است. تمامی شاهنامه‌های مصحح موجود از صدر تا ذیل این واژه را به صورت مصحف یوبه چاپ کرده‌اند. قراءت این واژه در ارتباط با ویژگی حروف فارسی به سی و شش وجه میسر است. بنابراین، اگر حتی یکی از نسخه‌های خطی شاهنامه که مأخذ تصحیح است این واژه را به صورت تصحیف شده در یکی از اشکال سی و ششگانه آن ضبط کرده باشد (نوبه، توبه، بوبه، ثوبه و الخ...) مصحح شاهنامه مجاز است بر اساس منابع دیگر مانند لغت فرس اسدی، گرشاسب نامه، تمه صوان الحکمه و... که صورت صحیح این واژه را دارند، ضبط یوبه را اختیار و در متن بگنجانند<sup>(۱)</sup>. در غیر این صورت اختیار واژه‌های خارج از ضبط جامع نسخه‌های مورد استفاده، تنها به اعتبار مأخذ دیگر و آوردن آن در متن، تصحیح قیاسی شمرده شده و نقض اصول و قواعد تصحیح انتقادی و علمی متون بوده و ناصواب است. ذکر این موارد نه در متن مصحح بلکه باید در حاشیه<sup>۲</sup> صفحه یا در بخش تعلیقات کتاب بانو ضمیمه لازم آورده شود. استاد مینوی، حتی در برخورد با صورت مغلوپ واژه‌ای که شکل صحیح آن در جای دیگر شاهنامه ضبط گردیده و این واژه در منابع قرن چهارم نیز مکرر استعمال شده است، سخت محتاط عمل می‌کرد. در این گونه موارد اگر هیچ‌یک از نسخه‌ها یکی از اشکال تصحیف کلمه و یا صورت نزدیک به آن را نداشتند، استاد با قید احتیاط صورت صحیح را اختیار می‌کرد، اما در حاشیه<sup>۳</sup> همان بیت شک خود را ابراز می‌داشت؛ چنانکه در تصحیح داستان سیاوش به دفعات چنین کرده است.

استفصاء در نسخه‌های خطی شاهنامه و تجربه<sup>۴</sup> تصحیح متن آن نشان داده که ضبط‌های آسان - شده، نوعاً به نسخه‌های متأخر و مغلوپ تعلق دارد. از این رو در بررسی عرضی ابیات و تصحیح اجزاء زبان شاهنامه، قاعده<sup>۵</sup> کلتی کار، ترجیح وجوه دشوار بر آسان است. اما، این قاعده را نمی‌توان در در کار تصحیح مطابق پنداشت و در همه جا و در همه<sup>۶</sup> موارد وجه دشوار را ترجیح داد. در این مرحله اگر نسخه<sup>۷</sup> اساس مغلوپ باشد، باز ترتیب اعتباری نسخه‌ها، منابع فرعی کار و شیوه<sup>۸</sup> بیان عهد فردوسی باید ملاک کار قرار گیرد. لکن، در این مورد هم اختیار هر نوع واژه‌ای بجای صورت فاسد و مغلوپ

۱) در مورد Lexicologie واژه 'یوبه' ر. ک. به مقاله<sup>۹</sup> علمانه<sup>۱۰</sup> مصحح متن حاضر استاد نادرالمثال زنده یاد مجتبی مینوی در جله<sup>۱۱</sup> یغما سال نهم شماره<sup>۱۲</sup> دوازدهم، اسفند ماه ۱۳۳۵ ص ۵۳۰ - ۵۳۷.

نسخه اساس، می‌بایست در چار چوب نسخه‌های مورد استفاده باشد نه فی المثل وجه ظاهر اصحیح آن در اشعار رودکی یا فلان شاعر و نویسنده معاصر فردوسی. در همه این موارد روال کار، باید باتوضیح لازم در حاشیه صفحه مربوطه قید گردد.

نقطه‌گذاری متن مصحح از مهمترین خصوصیات تصحیح انتقادی متن است که در تصحیحات بنیاد شاهنامه از سوی پژوهشگران سخت مورد توجه جدی قرار گرفته است. در واقع، نقطه‌گذاری یک متن کهن، عامل مهمی است که بویژه در ارتباط با رسم الخط فارسی و خصوصیت ترکیبی این زبان، می‌تواند کار قراءت، درک و فهم عبارت را نه تنها برای خواننده عادی بلکه برای خوانندگان حوزه خواص نیز، بسیار آسان کند.

\* \* \*

مراحل کار تصحیح شاهنامه فردوسی، که حاصل تجارب چندین ساله استاد مینوی و همکاران ایشان در بنیاد شاهنامه فردوسی است از آغاز تصحیح تا چاپ و نشر متن مصحح، از مراحل زیر تشکیل می‌شود:

- ۱- استنساخ نسخه اساس ( رسم الخط نسخه بم بلحاظ شیوه املاء بعضی کلمات و نقطه‌گذاری واژگان، و ویژگی‌هایی دارد که برای احتراز از لغزش و اشتباه پژوهشگران در مراحل بعد و نیز برای کمک به استدراک‌های بعدی، شیوه کتابت کاتب نسخه در این مرحله عیناً رعایت می‌گردد).
- ۲- بازخوانی دستنویس نسخه اساس با اصل نسخه (از آنجا که هنگام رونویسی نسخه اساس کثرت خوانی، افتادگی و لغزشهایی از این قبیل، حتی به نسبت بسیار کم اجتناب ناپذیر است، برای رعایت حداکثر احتیاط یکبار دستنویس نسخه متن با اصل نسخه بازخوانی و مقابله می‌شود).
- ۳- مقابله دستنویس نسخه اساس با نسخه بدلها (در این مرحله نسخه‌ها به ترتیب صحت و اعتبار، با نسخه اساس مقابله می‌شوند. بدیهی است در این مرحله نیز شکل ضبط حروف، اعراب-گذاری‌های احتمالی و نوع نقطه‌گذاری کلمات در نسخه بدل، عیناً در ثبت اختلاف هر نسخه رعایت می‌شود).
- ۴- بازخوانی ضبط اختلافهای هر نسخه با نسخه اساس برای رفع لغزشهای احتمالی مقابله‌کننده. (در این مرحله اصل نسخه‌ها - نسخه بدل مورد مقابله و نسخه اساس - برای رجوع احتمالی در دسترس پژوهشگر است).

۵- تلفیق اختلاف ضبط نسخه بدلها با نسخه<sup>۱</sup> اساس ( ترتیب ثبت اختلاف نسخه‌ها ؛ از ضبط حد اقل اختلاف هر نسخه با نسخه<sup>۲</sup> اساس آغاز می‌شود و به ثبت حد اکثر اختلاف پایان می‌یابد . بدین ترتیب که نخست اختلاف نسخه بدل ثبت می‌شود که کترین تفاوت را با نسخه<sup>۳</sup> اساس دارد و الخ ... ) .

۶- بازخوانی و کنترل ضبط اختلاف های تلفیق شده<sup>۴</sup> مجموعه<sup>۵</sup> نسخ با نسخه<sup>۶</sup> اساس ( در این مرحله برای رفع هرگونه اشتباه در ضبط اختلافات با ترتیب ثبت آنها ، واریانت هر نسخه بصورت جداگانه بامتن اساس بازخوانی و کنترل می‌شود ) .

۷- در این مرحله مصحح<sup>۷</sup> متن به اتفاق یکی دیگر از پژوهشگران ، با پیش رو داشتن مفردات و ترکیبات بخش های دیگر - البته آن قسمت هایی از شاهنامه که لغات آن استخراج و القابائی شده است - و دیگر اسناد فرعی کار تصحیح به بررسی واژه به واژه و بیت به بیت متن مربوطه می‌پردازند و نظرات خود را در برگه‌های جداگانه صمیمه<sup>۸</sup> صفحه<sup>۹</sup> مربوطه در متن دستنویس اساس می‌کنند .

۸- در این مرحله ، پژوهشگر متن به اتفاق استاد و رهبر گروه تحقیق - سابقاً در بنیاد شاهنامه<sup>۱۰</sup> فردوسی زنده یاد استاد مینوی این وظیفه را به عهده داشتند - به بررسی متن و یادداشت‌های فراهم آمده در مرحله<sup>۱۱</sup> پیش ، می‌پردازند . در پایان این مرحله استدر اکهای رهبر کار تصحیح به یادداشت‌ها و اظهار نظرهای قبل ، صمیمه می‌شود .

۹- مشکلات و مہمات تمامی مراحل پیش گفته ، در این مرحله از کار ، بوسیله<sup>۱۲</sup> پژوهشگر متن ، در جلسه‌ای متشکل از چند تن از صاحب نظران در رشته‌های زبانشناسی ، زبانهای باستانی ، ادبیات فارسی ، ادبیات عربی و با حضور رهبر گروه تحقیق طرح و مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد ( در بنیاد شاهنامه ، در این جلسه که هفته‌ای حد اقل دوبار تشکیل می‌شد : عملاً<sup>۱۳</sup> متن مورد نظر ، از آغاز تا پایان قراءت و نظر حاضران در رابطه با موارد مبہم و مشکل یادداشت می‌گردید ) .

۱۰- حاصل کار جلسه<sup>۱۴</sup> صاحب نظران یکبار دیگر بوسیله<sup>۱۵</sup> پژوهشگر متن و رهبر پژوهش به دقت بررسی و موارد پذیرفته شده در متن اعمال می‌شود .

۱۱- رهبر گروه مصححان ، در این مرحله ، اجازه<sup>۱۶</sup> چاپ متن را صادر می‌کند .

۱۲- در آخرین مرحله<sup>۱۷</sup> کار تصحیح ، که متن مصحح<sup>۱۸</sup> زیر چاپ است ، هنگام تصحیح فرمهای مطبوعی نیز اگر رهبر گروه مصححان یا هریک از پژوهشگران متن ، احتمالاً<sup>۱۹</sup> به استدر اکهای جدیدی دست یابند ، چنانچه روند چاپ اجازه دهد ، آخرین تصحیح را در فرم مربوطه اعمال می‌کنند و گرنه



این استدراکها در پایان کتاب به صورت صمیمه افزوده می شود .

\*\*\*

سیاوش شهزاده ایرانی ، پسر کاووس پادشاه ایران است . کاووس پسر را از کودکی به رستم می سپارد تا او را به سیستان برد و در مکتب خویش آئین آزادگی ، نبرد ، شکار و نشست و برخاست بیاموزد . هفت سال می گذرد . سیاوش به درگاه پدر باز می گردد ، در حالی که در کمال جسم و جان یگانه زمانه خویش است . تقدیر دردناک و رنج گذازان زندگی کوتاه این شهزاده نیز ریشه در خو بروئی و پاک او دارد . چرا که سوداوه (سودابه) دختر شاه هاموران و سوغلی کاووس که او نیز مظهر زیبایی اغواگرانه زن است ، دل به عشق او می سپارد و در این سودای ناپاک نامرز توطئه و رسوائی پیش می رود ، تمهیدات شاهبانوی و سوسه گر در شهزاده دلیر و پاک در نمی گیرد . کاووس سبک مغز ، با اینکه پنی گناهی پسر باور دارد ، فریفته سودای سوداوه ، همچون همه بز دلان اسیر تمثیلات خویش ، نمی داند چه کند . سرانجام سیاوش به تن خویش داوطلب می شود تا آئین از آتش گذر کند ، زیرا بنا بر باوری کهن می داند : آتش در پاکان در نمی گیرد . پس در خرمنی از آتش فرو می رود و سر بلند و بی زبان از سوی دیگر به در می آید . کاووس ، ناگزیر ، می خواهد شهبانوی زیانکار را بکشد ، اما ، سیاوش که به سودای پیرانه عشق پدر و طبیعت نا استوار او آگاه است ، از این کار باز می دارد . اما ، این بار بر عشق و هوس شهابانوی تحقیر شده ، کینه نیز افزوده شده . سیاوش برای رهائی از دسیسه های سوداوه ، داوطلب جنگ با افراسیاب می شود که در این زمان از جیحون ، مرز دو کشور ، پیش تر آمده است . کاووس می پذیرد و فرزند دلور را به همراهی رستم به میدان جنگ می فرستد . سیاوش دلیرانه با افراسیاب می جنگد ، سپاه او را به آنسوی جیحون می راند و برای پدر فتح نامه می فرستد . فرمان کاووس در پاسخ به رخصت فرزند دلیر خویش که می خواهد به تعقیب سپاه هزیمت یافته توران بشتابد ، کوتاه است : همان جا بمان تا افراسیاب خود بدین سو آید ! شاه توران در پی گرد کردن سپاه است که خوابی هولناک او را بر می آشوباند . از سیاوش تقاضای صلح می کند و برای استواری پیمان می پذیرد که صدتن از پیوستگان خویش را به گروگان نزد او فرستد . سیاوش می پذیرد و پیمان بسته می شود . اما ، کاووس تنک مایه هوسی نو دارد . به پسر امر می کند که گروگانها را به درگاه فرستد تا کشته شوند و خود با همه نیرو به توران بتازد . اما ، در نظام فکری سیاوش از پیمان شکنی بزرگتر گناهی نیست . بر فرمان کاووس گردن نمی نهد و چون در وطنش سبک مغزی پدر و سوسه ناپاک سوداوه ، همچون ورطه ای سیاه تباهی هستی او را انتظاری کشد ، بناچار

از افراسیاب اجازه می‌خواهد از توران بگذرد تا شاید بتواند در گوشه‌ای از جهان آرامشی را که در جستجوی آتست بیابد. لیکن، سرنوشت درد بار زندگی شهزاده نیک اندیش جز این رقم خورده است. افراسیاب به صلاح‌حدید وزیر خردمندش پیران، از سیاوش می‌خواهد براومنت نهد و چون مهبانی عالیقدر در کشور توران اقامت گزیند. سیاوش قبول می‌کند و در توران جای می‌گیرد. باجریره دختر پیران و فری‌گیس دختر افراسیاب از دواج می‌کند. او می‌پندارد آرامشی را که در جستجوی آن بوده، یافته است. اما تارهای توطئه‌های دیگر، این بار از سوی گرسیوز برادر تباهاکار و سیاهدل افراسیاب، برگرد زندگی او تنیده می‌شود. تفتین گرسیوز بتدریج در شاه توران کارگر می‌افتد. سیاوش که در این زمان آزرده از زمانه جفا کار آهنگ وطن کرده است، اسیر می‌شود و باز به اغوای گرسیوز، شاه توران فرمان می‌دهد سر از تن شهزاده دلیر و بی‌گناه دور کنند.

داستان سیاوش در اینجا پایان می‌یابد. وقایع بعدی؛ یعنی خواب دیدن کودرز، سفر هفت ساله گیو برای یافتن کیخسرو فرزند برومند سیاوش، آمدن کیخسرو به ایران و نبرد او با فریزر فرزند دیگر کاووس و سرانجام به تخت شاهی نشستن کیخسرو، همه، زمینه ساز آغاز دوران کیخسرو است. دورانی که تا پایان بخش اساطیری شاهنامه ادامه دارد و «کین خواهی خون سیاوش» بوسیله ایرانیان به رهبری رستم از کُشدگان تورانی او، یکی از انگیزه‌های زمینی نبرد خیر و شر در شاهنامه است. بدین ترتیب، می‌بینیم که فاجعه کشته شدن سیاوش و تقدیر دردناک زندگی او تراژدی به مفهوم دقیق آن نیست. اگر تراژدی را روایت بغرنج و پیچیده‌ای از تضاد زندگی آدمیان آزاد و مختاری بدانیم که با چشمان باز، توفان بنیانکنی را که به سویشان می‌آید، می‌بینند، اما، چون نمی‌توانند با نمی‌خواهند بر آن پیروز شوند یا از چنبر آن بگریزند، به‌مرگی آگاهانه‌گردن می‌نهند، غمنامه سیاوش، به‌چوجه تراژدی نیست. و نیز اگر تراژدی را تبلور هنر مندانه درگیری درد بار آدمیانی تعریف کنیم که در تار و پود تضادی محتم جز نابودی یکی از طرفین درگیر راه حل نمی‌یابد، باز زندگی سیاوش تراژدی نیست، لیکن در آن لحظات تراژیک فراوان است. سیاوش شهزاده دلیر ایرانی، انسانی است که وجودش یکسره از نیکی سرشته شده. معصومیت و پاکدامنی او با واقعیت زمانه‌اش در تضاد است. از لحظه‌ای که می‌بالد و به بالا و سال رشید و دلاور و به اندیشه خردمند و فرزانه می‌شود، هستی‌اش در خم چنبر زمانه، زیر فشار جبری ویرانگر بتدریج، می‌فرساید تا سرانجام خرد می‌شود. سیاوش در عصری می‌زید که بدان تعلق ندارد. شرف مردانه‌اش در حرمرسرای رسوا و آلوده کاووس عنصری بیگانه است و اندیشه سیاسی و صلح طلبی پایدارش در عهدی

که آفاق و انفس از وحشت خون و جنگ سرسام گرفته است، برای ابناي زمانه اش تحمل پذیر نیست. او با منش سودائی و بردباري مسالمت آمیزش، مرد میدان دسیسه و هوس سوداوه و سبکسری پیرانه پدر نیست. سیاوش انسان آگاهی است که به حقیقت حیات و قوف دارد اما، حوصله ایستادگی و نبرد با پلیدیها و کژئیها را ندارد. پس یا باید به کژئیها و ناراستیها گسردن نهد و یا بگریزد. از این رو هنگامی که با افراسیاب پیمان صلح می بندد و کاووس این پیمان را بر نمی تابد و از او می طلبد به توران حمله برد، از وطن می گریزد تا شاید خواسته مسالمت جو یانه اش در غربت و تبعید دیار دشمن عملی گردد.

\* \* \* \* \*

مراحل مختلف کار تصحیح انتقادی متن حاضر - داستان سیاوش - به قرار زیر است :

متن داستان سیاوش که بر مبنای نسخه بم بالغ بر ۳۷۷۰ بیت است، نخست بوسیله آقای محمد مختاری پژوهشگر بنیاد شاهنامه فردوسی در اوائل سال ۱۳۵۱ از روی نسخه اساس (بم مورخ ۱۷۰۵ هجری) استنساخ شد و سپس بانسخه های قا، ط، ک، ق، ل، ن، حظ و هب و ترجمه عربی شاهنامه بنداری (۶۲۰ هجری) مقابله گردید. در مرحله بعد، اختلاف نسخه بدلها با اساس، به ترتیب حداقل اختلاف با یکدیگر تلفیق و ثبت گردید. سپس حاصل کار سه مرحله پیش بوسیله پژوهشگر متن (آقای مختاری) و شخص استاد مینوی قراءت و بررسی شد، مشکلات و مبهات متن مشخص و یادداشت گردید و آماده ارائه در مرحله بعد شد. در مرحله بعدی، متن، یادداشتها و تفصیل نسخه بدلها بوسیله پژوهشگر متن در هیأت صاحب نظران متشکل از آقایان سید جعفر شهیدی، عباس زریاب خویی، احمد تفضلی، علی روائی با حضور استاد مینوی مطرح و یکبار دیگر مورد بررسی قرار گرفت. سپس در مرحله نهائی کار استاد مینوی و پژوهشگر متن، سیاوش نامه را از آخرین مراحل بررسی گذرانده و باشیوه استدلالاتی خاص - که در صفحات قبل بدان اشاره شد - یادداشتها و استدراکهای مراحل قبل را مورد مذاقه و نقد قرار دادند و سرانجام متن مصحح نهائی را به چاپخانه سپردند. اینهمه، حدود ۵ سال (۱۳۵۵-۱۳۵۱) به طول انجامید که البته در این مدت در عرض و به موازات کار تصحیح سیاوش و دو بخش دیگر از شاهنامه - رستم و سهراب و فرود - تصحیح و چاپ شد و بخش های دیگر نیز از مراحل مختلف تصحیح گذشت. در میانه کار چاپ متن داستان سیاوش بود که با کمال تأسف استاد - مجتبی مینوی، هماهنگ کننده پژوهش و رهبر علمی بنیاد شاهنامه، به سبب سکنه قلی در پارسستان بستری شد. اما، بیماری شدید استاد مانع از این نشد که مشارالیه حتی از تصحیح مطبعی فرمهای چاپی دست شوید.

اجازه چاپ آخرین فرم مطبوعی متن داستان سیاوش در واپسین روزهای حیات استاد - آخرین روزهای دیماه ۱۳۵۵ - بوسیله شخص ایشان داده شد. بدین ترتیب می توان گفت تصحیح داستان سیاوش شاهنامه فردوسی آخرین کار تحقیقی استاد مینوی و نمونه ارزنده و مثال زدنی شیوه علمی و انتقادی تصحیح متن است؛ که نظیر آن را می باید، باز در میان کارهای خود استاد زنده یاد جست که از آنجمله است:

کلیله و دمنه، ناصر خسرو.

استاد مینوی در تصحیح متن سیاوش نامه هر جا لازم دیده توضیحاتی در حاشیه صفحه مربوطه آورده و موارد مبهم یا مشکوک را به دقت و باصراحت و شهامت - که از ویژگی های اخلاق علمی او بود - با ذکر برهان و دلیل مشخص کرده است. لغتنامه جامع داستان سیاوش مرکب از مفردات و ترکیبات (ترکیبات اعم از هر نوع تعبیر، کنایه، استعاره و... خاص فردوسی) به همراه فهرست اعلام در جلد دوم متن حاضر خواهد آمد. پس از حدود ۸ سال که از درگذشت استاد زنده یاد می گذرد، همکاران استاد، در قرائت و بررسی مجدد متن چاپی حاضر، به برخی از استدراکهای بالنسبه مهم دست یافتند که برای تعظیم به شعائر علمی استاد در کنار تصحیح و شیوه مختار کار او، در جلد دوم به همراه لغتنامه، فهرست اعلام و تعلیقات خواهد آمد.

مهدی قریب

۱۴ شهریور ۱۳۶۳



ز قمار و هفتاد و نه  
تو بخوان بر هر بار

کلمه شریفین در استماع  
هر روز بر لب جمع



کنون ای سخن‌گوی بیدار مغز یکی داستانی بیارای نغز  
سخن چون برابر شود با خرد روان سراینده رامش برد  
کسی را که اندیشه ناخوش بود بدان ناخوشی رای او گش بود ۳  
همی خویشتن را چلیپا کند به پیش خردمند رسوا کند  
ولیکن نبیند کس آهوی خویش ترا روشن آید همه خوی خویش  
اگر داد باید که ماند بجای بیارای ازین پس به دانا نمای ۶  
چو دانا پسندد پسندیده گشت به جوی تو در آب چون دیده گشت  
ز گفتار دهقان کنون داستان تو برخوان و برگوی با راستان  
کهن گشته این داستانها ، زمن همی نو شود بر سر انجمن ۹  
اگر زندگانی بود دیر یاز براین دین خرم بماتم دراز  
یکی میوه داری بماند زمن که نازد همی بار او بر چمن  
ازان پس که بنمود پنجاه وهشت به سر بر فراوان شگفتی گذشت ۱۲

ب ۴ : خویشتن را چلیپا کردن، به معنی خود را رسوا و انگشت نما کردن، مانند کسی که او را بر سردار  
به منظور رسوا شدن می آویخته اند. نظیر آنست تعبیر درفش کردن خویش به معنی علم شدن و کردن  
(ب ۲۴۱۰ همین داستان).

ب ۱۰ (مصراع دوم) : دین خرم روشن نیست که آیا به معنی کیش و آئین و روش خرم است یا چیزی  
دیگر بوده است. در این تعبیر و نیز در تعبیرهای فوردین (بجای فروردین) و هوردین، این لفظ  
«دین» نمی دانیم به چه معنی بکار رفته است.



- همی آز کمتر نگردد به سال همی روز جوید به تقویم و فال  
 چه گفته‌ست آن موبد پیش رو که : هرگز نگردد کهن گشته نو .  
 تو چندانکه گوئی سخن گوی باش ۱۵ خردمند باش و جهانجوی باش  
 چو رفتی سر و کار با ایزدست اگر نیک باشدت جای ار بدست  
 نگر تا چه کاری همان بدروی سخن هر چه گوئی همان بشنوی  
 درشتی زکس نشنود نرم گوی ۱۸ بجز نیکوی در زمانه مجوی  
 به گفتار دهقان کنون باز گرد نگر تا چه گوید سراینده مرد

## [ آغاز داستان ]

- چنین گفت موبد که يك روز طوس بدان‌گه که برخاست بانگ خروس  
 خود و گيو گودرز و چندی سوار ۲۱ برفتند شاد از در شهریار  
 به نخچیر گوران به دشت دغوی ابا باز و یوزان نخچیر جوی  
 فراوان گرفتند و انداختند علفها چهل‌روزه را ساختند  
 بدان جایگه ترك نزدیک بود ۲۴ زمینش ز خرگاه تاريك بود  
 یکی بیشه پیش اندر آمد زدور بنزدیک مرز سواران تور  
 همی‌راند در پیش با طوس گيو پس اندر پرستنده‌ای چند نیو  
 برآن بیشه رفتند هردو سوار ۲۷ بگشتند برگرد آن مرغزار

ب ۲۱ : نسخ بسیاری « گيو و گودرز » دارند ، ولی گودرز در داستان دیده نمی‌شود ، و بنا بر این باید « گيو گودرز » باشد به اضافه بُنوت .

- به بیشه یکی خوبرخ یافتند  
 به دیدار او در زمانه نبود  
 ۳۰ بدو گفت گیو « ای فریبنده ماه  
 ترا سوی این بیشه چون بود راه؟ »  
 چنین داد پاسخ که « ما را پدر  
 بزد دوش ، بگذاشتم بوم و بسر  
 شب تیره مست آمد از دشت سور  
 همان چون مرا دید، جوشان ز دور  
 یکی خنجری آبگون برکشید  
 همان خواست از تن سرم را برید »  
 ۳۲ پرسید زو پهلوان از نژاد  
 برو سروبن يك بيك كرد ياد  
 بدو گفت « من خویش گرسیوزم  
 بشاه آفریدون کشد پروزم »  
 « پیاده » بدو گفت « چون آمدی؟  
 که بی باره و رهنمون آمدی »  
 ۳۶ چنین داد پاسخ که « اسپم بماند  
 ز سستی مرا بر زمین بر نشاند  
 بی اندازه زرّ و گهر داشتم  
 به سر بسر یکی تاج زر داشتم  
 بر آن روی بالا زمن بستند  
 نیام یکی تیغ بر من زدند  
 ۳۹ چو هشیار گردد پدر ، بی گمان  
 سواران فرستد پس من دمان  
 بیاید همی تازنان مادرم  
 نخواهد کز این بوم و بر بگذرم »  
 دل پهلوان بدو نرم گشت  
 سر طوین نوذر بی آزرم گشت  
 ۴۲ شه نوذری گفت « من یافتم  
 ازیرا چنین تیز بشتافتم »  
 بدو گفت گیو « ای سپهدار شاه  
 نه با من برابر بدی با سپاه ؟ »

ب ۳۵ (دوم): ظاهر ایست که «پروز» به معنی اصل ونسب و نژاد بکار می رفته است، در صحاح الفرس و لغت نامه ایبانی شاهد این معنی آورده اند. نیز به بیت ۱۴۱۹ از همین داستان رجوع شود.

ب ۴۱: تازنان، از تازنیدن به معنی ناختم و تازانیدن، در نسخه اساس هم، جا به نون نوشته شده است.

- ۴۰ همان طوس نوذر بدان بستید کجا « پیش اسپ من اینجا رسید »  
 بدو گیو گفت « این سخن خود مگوی که من تاختم پیش نخچیر جوی  
 زهر پرستنده‌ای کژمگوی نگرده جوانمرد پرخاشجوی «  
 ۴۸ سخن‌شان به‌تندی به‌جائی رسید که « این ماه را سر بباید برید »  
 میان‌شان چنین داوری شد دراز میانجی برآمد یکی سرفراز  
 که « این را بر شاه ایران برید بدان‌کو دهد هردو فرمان برید »  
 ۵۱ نگشتند هر دو ز گفتار اوی بر شاه ایران نهادند روی  
 چو کاووس روی کنیزك بدید بخندید و لب را به دندان گزید  
 به‌هر دو سپید چنین گفت شاه که « کوتاه شد بر شما رنج راه  
 ۵۴ براین داستان بگذرانیم روز که : خورشید گیرند گردان به یوز  
 گوزنست اگر آهوی دلبرست شکاری چنین از در مه‌ترست «  
 بدو گفت خسرو « نژاد تو چیست؟ که چهرت همانند چهر پریست »  
 ۵۷ ورا گفت « از مام خاتونیم ز سوی پدربر فریدونیم  
 نیام سپه‌دار گرسیوزست بر آن مرز خرگاه او مرکزست «  
 بدو گفت که « این روی و موی و نژاد همی خواستی داد هر سه بیاد

ب ۴۷ : « کژمگوی » در چهار نسخه‌ای که این صورت آمده است، لفظ را کژ مگوی ضبط کرده‌اند .  
 احتمال می‌رود که لفظ گرمگوی باشد که فردوسی در بیت‌های دیگری نیز بکار برده است ( ر . ک .  
 به ج ۱ مسکو ص ۲۴۶ ب ۱۶۱۳ و ج ۷ مسکو ص ۳۵۲ ب ۸۳۱ ) . شاید گاف را به سه نقطه نوشته  
 بوده‌اند و نسخه نویسان سه نقطه را به حرف بعد نقل کرده‌اند .

ب ۴۹ : چنین شاید بجای « چن این » نوشته شده است .

- ۶۰ به مشکوی زرین کنم شایدت سر ماه رویان کنم بایدت «  
چنین داد پاسخ که « دیدم ترا ز گردنکشان برگزیدم ترا »  
بت اندر شبستان فرستاد شاه بفرمود تا برنشینند به گاه  
بیاراستندش به دیبای زرد به یاقوت و پیروزه و لاجورد  
دگر ایزدی هرچه بایست بود یکی سرخ یاقوت بد ناپسود

\*

- بسی برنیامد برین روزگار که رنگ اندر آمد به خرم بهار  
جدا گشت زو کودکی چون پری به چهره بسان بت آزری  
بگفتند با شاه کاووس کی که « بر خوردی از ماه فرخنده پی  
یکی بچه فرخ آمد پدید کنون تخت بر ابر باید کشید »  
جهان گشت از آن خوب پرگفتگوی کز آن گونه نشنید کس روی و موی  
جهاندار نامش سیاوخش کرد برو چرخ گردنده را بخش کرد  
از انک او شمار سپهر بلند بدانست ، نیک و بد و چون و چند  
ستاره بر آن بچه آشفته دید غمی گشت چون کار او خفته دید  
بدید از بد و نیک آزار او به یزدان پناهید از کار او  
چنین تا بر آمد برین روزگار همتن بیامد بر شهریار

ب ۶۷ و ۶۸ در نسخه‌ها بخلاف این ترتیب ضبط شده است . از لحاظ اینکه معنی ه تخت برابر باید کشیده که مخاطب آن کیکاووس است روشن شود ترتیب آنها را تغییر دادیم . در ترجمه بنداری این قضیه بدین ترتیب آمده است : ولما ولدت بشر بائتها وضعت ولداً كأنه قراو صم . . .

ب ۷۰ : چرخ را بخش کرد : اشاره است به اینکه زایچه طالع او را رسم کرد.

- ۷۵ چنین گفت « این کودک شیرفش  
 مرا پرورانید باید به کش  
 مر او را به گیتی چو من دایه نیست »  
 بسی مهتر اندیشه کرد اندران  
 به رستم سپردش دل و دیده را  
 ۷۸ تهمتن بسردهش به زابلستان  
 عنان و رکیب و چه و چون و چند  
 همان باز و شاهین و کار شکار  
 سخن گفتن رزم و رانیدن سپاه  
 بسی رنج برداشت و آمد به بر  
 به مانند او کس نبود از مهان  
 سوی گردن شیر شد با کمند  
 که « آمد به دیدار شام نیاز  
 هنرهای شاهانم آموختی  
 ۸۷ هنرهای آموزش پیلتن »  
 فرستادگان را ز هرسو بتاخت  
 ز مهر و ز تخت و کلاه و کمر  
 ز هرسو بیاورد آوردنی  
 ز گیتی فرستاد و آورد زود  
 که شد بر سیاوش نظاره سپاه  
 ۹۰ ز اسپ و پرستنده و سیم و زر  
 ز پوشیدنی هم ز گسترده  
 ازین هرچه در گنج رستم نبود  
 ۹۲ گسی کرد از آن گونه او را به راه

- همی رفت با او تهمتین بهم  
جهانی بآئین بیاراستند  
همه زر به عنبر برآمیختند  
جهان گشته پرشادی و خواسته  
بزیر پی تازی اسپان درم  
همه یال اسپ از کران تا کران  
چو آمد به کاووس شاه آگهی  
بفرمود تا با سپه گیو و طوس  
همه نامداران شدند انجمن  
پذیره برفتند یکسر ز جای  
چو دیدند گردانِ گو پورِ شاه  
پرستار با بجمر و بوی خوش  
به هر کتج در سیصد استاده بود  
بسی زر و گوهر برافشاندند  
چو کاووس را دید بر تخت عاج  
نخست آفرین کرد و بردش نماز  
وزان پس بیامد بر شهریار  
شگفتی ز دیدار او خیره ماند  
بدان اندکی سال و چندان خرد  
که گفتی روانش خرد پرورد
- بدان تا نباشد سپهبد دژم  
چو خشنودی نامور خواستند  
ز گنبد به سر بر همی ریختند ۹۶  
در و بام هر برزن آراسته  
به ایران نبودند يك تن دژم  
براندوده مشك و می و زعفران ۹۹  
که آمد سیاوخش با فرهی  
برفتند با نای روئین و کوس  
چو گرگین و خرد لشکرشکن ۱۰۲  
بنزد سیاووش فرخنده رای  
خروش آمد و برگشادند راه  
نظاره برو دست کرده به کش ۱۰۵  
میان در سیاووش آزاده بود  
سراسر همه آفرین خواندند  
زیاقوت رخشنده بر سرش تاج ۱۰۸  
زمانی همی گفت با خاک راز  
سپهبد گرفتش سر اندر کنار  
برو بر همی نام یزدان بخواند ۱۱۱  
که گفتی روانش خرد پرورد

- بسی آفرین بر جهان آفرین  
 ۱۱۴ همی گفت که ای کردگار سپهر  
 همه نیکویها به گیتی ز تست  
 ز رستم برسید و بنواختش  
 ۱۱۷ بزرگان ایران همه با نثار  
 ز فرّ سیاوش فروماندند  
 بفرمود تا پیش ایرانیان  
 ۱۲۰ به کاخ و به باغ و به میدان اوی  
 به هر جای جشنی بیاراستند  
 یکی سور فرمود کاندز جهان  
 ۱۲۳ به يك هفته زان گونه بودند شاد  
 ز هر چیز گنجی بفرمود شاه  
 از اسپان تازی به زین پلنگ  
 ۱۲۶ ز دینار و از بدره‌های درم  
 جز افسر که هنگام افسر نبود  
 سیاوش را داد و کردش نوید  
 ۱۲۹ چنین هفت سالش همی آزمود  
 به هر کار جز پاك زاده نبود

ب ۱۱۶: ز رستم برسید: احوال رستم را از سیاوش پرسید. ب. «رستم» دارد.

ب ۱۱۹: در همه نسخ معتبر ما همین طور است. اگر در مصراع اول «پیشش» که ضبط نسخ چایی است، وبا «فی خدمته» که در بنداری است مطابق می آید، بخوانیم و در مصراع دوم گردان لشکر را بدل ایرانیان بگیریم مطلب خالی از عیب می شود.

به هشتم بفرمود تا تاج زر زمین خراسان و زرین کمر  
 نیشند منشور بر پرنیان به رسم بزرگان و فرّ کیان  
 زمین کهستان ورا داد شاه که بود او سزای بزرگی و گاه ۱۳۲  
 \* چنین خواندندش همی پیشتر که خوانی ورا ماورالنهر بر

۵

برآمد برین نیز يك روزگار چنان بد که سوداوه پرنگار  
 ز ناگاه روی سیاوش بدید پراندیشه گشت و دلش برمدید ۱۳۰  
 چنان شد که گفתי طراز نخ است وگر پیش آتش نهاده یخ است  
 کسی را فرستاد نزدیک اوی که: پنهان سیاوش را این بگوی  
 که « اندر شبستان شاه جهان نباشد شگفت ار شوی ناگهان» ۱۳۸  
 فرستاده رفت و بدادش پیام برآشفتم زان کار او نیک نام  
 بدو گفت « مرد شبستان نیم مجوم که با بند و دستان نیم»  
 دگر روز شبگیر سوداوه رفت بر شاه ایران خرامید تفت ۱۴۱  
 بدو گفت که « ای شهریار سپاه که چون تو ندیده‌ست خورشید و ماه  
 نه اندر زمین کس چو فرزند تو جهان شاد بادا به پیوند تو  
 فرستش به سوی شبستان خویش بر خواهران و فغستان خویش ۱۴۴

ب ۱۳۰: فعل « به او دادند » ظاهراً باید در تقدیر گرفته شود یا « منشور نیشند » شامل این هم می‌شود.

ب ۱۳۳: در نسخه « قا نیست ولی باقی نسخ آن را دارند. سستی بیت و نادرست بودن مطلبی که در ضمن

آن آمده این حدس را القای کند که بیت الحاقی باشد.



همه روی پوشیدگان را ز مهر  
نمازش برند و نثار آورند  
۱۴۷ بدو گفت شاه « این سخن درخورست  
سپهد سیاوش را خواند و گفت  
پس پرده من ترا خواهرست  
۱۰۰ ترا پاک یزدان چنان آفرید  
بویژه که پیوسته خون بود  
پس پرده پوشیدگان را ببین  
۱۰۲ سیاوش چو بشنید گفتار شاه  
زمانی همی با دل اندیشه کرد  
گمانی چنان برد کورا پدر  
۱۰۶ که بسیار دانست و چیره زبان  
بپیچید و برخویشتن راز کرد  
که « گر من شوم در شبستان اوی  
۱۰۹ سیاوش چنین داد پاسخ که « شاه

ب ۱۴۸ (دوم) در نسخه اساس همین طور است. در لن «خون و رگ و مهر»، در قا «خون و پی و مهر»  
- محتمل است یکی از این دو صورت صواب باشد و بیت به این معنی باشد که «اصل و نژاد و خویشی  
و محبت و رحیم را نمی توان پنهان کرد».

ب ۱۵۷ (دوم): شاید مراد این باشد که در آغاز آهنگ کردن به کار فکراین را که به بجا خواهد انجامید،  
در نظر داشت، اما ترکیب جمله موافق این منظور نیست.

- از آن جایگه کآفتاب بلند برآید کند خاك را ارجمند  
 چو تو شاه نهاد بر سر کلاه به خوبی و دانش به آئین و راه
- ۱۶۲ مرا موبدان ساز با بخردان بزرگان و کارآزموده ردان  
 دگر نیزه و گرز و تیر و کمان که چون پیچم اندر صف بدگمان  
 دگر گاه شاهان و آئین بار دگر بزم و رود و می و می گسار
- ۱۶۰ چه آموزم اندر شبستان شاه؟ به دانش زنان کی نمایند راه؟  
 گر ایدونکه فرمان شاه این بود ورا پیش من رفتن آئین بود»  
 بدوگفت شاه «ای پسر، شاد باش همیشه خرد را تو بنیاد باش
- سخن کم شنیدم بدین نیکوی فزاید همی مغز کاین بشنوی ۱۶۸  
 مدار ایچ اندیشه بد بدل هم شادی آرای و غم برگسل  
 ببین پردگی کودکان را یکی مگر شادمانه شوند اندکی  
 \* پس پرده اندر ترا خواهرست پر از مهر و سوداوه چون مادرست» ۱۷۱

ب ۱۶۰: در مصراع اول نسخه اساس «کرانجایگه آفتاب بلند» دارد و همه نسخ دیگر «ازانجایگه کافتاب بلند». به هرصورت که بخوانیم اشکالی در معنی و ارتباط ابیات باقی می ماند. از آن جایگه کافتاب بلند برآید، محتاج به انتهای هست، تا کجا؟ وانگهی ربط آن با ب ۱۵۹ زیاد روشن نیست.

ب ۱۶۶ (دوم): گویا مراد این بوده است که اگر فرمان شاه باشد من بناچار به شبستان خواهم رفت، اما این معنا از الفاظی که در متن آمده است بر نمی آید و تغییری که در سایر نسخ داده شده قابل اعتماد نیست.

ب ۱۷۱: تقریباً عین بیتی است که به شماره ۱۴۹ ضبط شد، و آنجا متناسب تر است تا اینجا، و چون آنجا آوردیم در این جا اضافی و غیر لازم بنظر می رسد. در بُنداری هم این مضمون در هر دو موضع آمده است.

- سیاوش چنین گفت که « ز بامداد  
یکی مرد بد نام او هرزبَد  
۱۷۴ که بتخانه را هیچ نگذاشتی  
سپهدار ایران به فرزانه گفت  
که « چون برکشد تیغ هور از نهفت  
نگر تا چه فرماید آن دار گوش  
به پیش سیاوش همی رو بهوش  
۱۷۷ به سوداوه فرمای تا پیش اوی  
نثار آورد گوهر و مشک و بوی  
زبرجد فشانند با زعفران »  
سیاوش برآمد بر شهریار  
چو خورشید برزد سراز کوهسار  
سخن گفت با او سپید براز  
۱۸۰ برو آفرین کرد و بردش نماز  
سخنهای شایسته چندی براند  
چو پردخته شد هرزبدر را بخواند  
بیارای دل را به دیدار نو »  
۱۸۲ برفتند هردو بیک جا بهم  
روان شادمان و تهی دل زغم  
سیاوش همی بود ترسان ز بد  
چو برداشت پرده ز در هرزبَد  
پراز شادی و بزم ساز آمدند  
شبستان همه پیش باز آمدند  
۱۸۴ همه جام بود از کران تا کران  
پراز مشک و دینار و پرزعفران

ب ۱۷۳: کلمه «هرزبَد از ترجمه عربی بنداری نقل شده است بجای کلمه «هَرَبْدَه که در نسخه اساس،  
و کلمه «هرزه بَدَه که در نسخه قا، و کلمه «هَرَبْدَه که در سایر نسخ آمده است. هر جَد در تاریخ طبری  
و دینوری بصورت منصب اَبَرَسام دیده می شود. در ابیات ۱۸۱ و ۱۸۴ و ۲۴۹ و ۲۵۱ نیز این لفظ  
را که هَرَبْدَه ضبط شده بود، به هرزبَد تبدیل کردیم.

- درم زیر پایش همی ریختند  
 زمین بود در زیرِ دیبای چین  
 عقیق و زبرجد برآمیختند  
 می و رود و آوای رامشگران  
 همه بر سران افسر از گوهران ۱۸۹  
 شبستان بهشتی شد آراسته  
 سیاوش چو نزدیک ایوان رسید  
 پر از خوب رویان و پر خواسته  
 برو بر ز پیروزه کرده نگار  
 یکی تخت زرین درفشنده دید  
 به دیبا بیاراسته شاهوار ۱۹۲  
 بر آن تخت سوداوه ماه روی  
 بسان بهشتی پر از رنگ و بوی  
 سر جعد زلفش سراسر شکن  
 نشسته چو تابان سهیل یمن  
 فرو هشته تا پای مشکین کمند ۱۹۵  
 به پای ایستاده سرافکننده پست  
 سیاوش چو از پیش پرده برفت  
 فرود آمد از تخت سوداوه تفت  
 بیامد خرامان و بردش نماز  
 به بر درگرفتش زمانی دراز ۱۹۸  
 نیامد ز دیدار آن شاه سیر  
 همی چشم و رویش ببوسید دیر  
 نیایش کم روز و شب برسه پاس  
 همی گفت « صدره زیزدان سپاس  
 همان شاه را نیز پیوند نیست » ۲۰۱  
 که کس را بسان تو فرزندیست  
 چنان دوستی نزره ایزدیست  
 سیاوش بدانست کان بهر چیست  
 که آن جایگه کار ناساز بود  
 بنزدیک خواهر خرامید زود  
 چنان دوستی نزره ایزدیست  
 برو خواهران آفرین خواندند  
 که آن جایگه کار ناساز بود  
 به کرسی زرینش بنشانند ۲۰۴  
 خرامان بیامد سوی تخت باز  
 برو خواهران بد زمانی دراز

- شبستان همه شد پر از گفت و گوی  
 ۲۰۷ تو گوئی به مردم نماند همی  
 سیاوش به پیش پدر شد بگفت  
 همه نیکوی در جهان بهر تُست  
 ۲۱۰ ز جَم و فریدون و هوشنگ شاه  
 ز گفتار او شاد شد شهریار  
 ی و بربط و نای برساختند  
 ۲۱۳ چو شب گشت پیدا و شد روز تار  
 پژوهنده سوداوه را شاه گفت  
 ز فرهنگ و رای سیاوش بگوی  
 ۲۱۶ پسند تو آمد؟ خردمند هست؟  
 بدو گفت سوداوه « همتای شاه  
 چو فرزند تو کیست اندر جهان؟  
 ۲۱۹ بدو گفت شاه « ار به مردی رسد  
 بدو گفت سوداوه « گر گفت من  
 هم از تخم خویشش یکی زن دهم  
 ۲۲۲ که فرزند آرد ورا در جهان
- که « اینت سرو تاج فرهنگ جوی  
 روانش خرد برفشاند همی »  
 که « دیدم به پرده سرای نهفت  
 ز یزدان بهانه نبایدت جست  
 فزونی به گنج و به شمیر و گاه »  
 بیاراست ایوان چو خرم بهار  
 دل از بودنپها بپرداختند  
 شد اندر شبستان شه نامدار  
 که « این رازت از من نباید نهفت  
 ز بالا و دیدار و گفتار اوی  
 از آواز به ، گر ز دیدن بهست؟ »  
 ندیده‌ست برگاه خورشید و ماه  
 چرا گفت باید سخن در نهان؟ »  
 نباید که ببند ورا چشم بد  
 پذیرد شود رای را جفت من  
 نه از نامداران برزن دهم  
 پدید آورد در میان مهان

ب ۲۲۲، در ب: « که فرزند دارد » آمده است مطابق نسخ دیگر اصلاح شد. مصراع دوم هم در نسخه‌های  
 (بقیه حاشیه در صفحه بعد)

مرا دخترانند مانند تو ز تخم تو و پاک پیوند تو  
 گر از تخم کی آرش و کی پشین بخواهد بشادی کنند آفرین «  
 بدوگفت « این خود به کام منست بزرگی به فرجام نام منست » ۲۲۵  
 سیاوش بشبگیر شد نزد شاه همی آفرین خواند بر تاج و گاه  
 پدر با پسر رازگفتن گرفت ز بیگانه مردم نهفتن گرفت  
 همی گفت که « ز کردگار جهان یکی آرزو دارم اندر نهان ۲۲۸  
 که ماند ز تو نام من یادگار ز تخم تو آید یکی شهریار  
 چنان کز تو من گشته ام تازه روی تو دل برگشائی به دیدار اوی  
 چنین یافتم اخترت را نشان ز گفت ستاره شمر موبدان ۲۳۱  
 که از پشت تو شهریاری بود که اندر جهان یادگاری بود  
 کنون از بزرگان یکی برگزین نکه کن پس پرده کی پشین  
 به خان کی آرش همان نیز هست زهرسو بیارای و بپساو دست « ۲۳۴  
 بدو گفت « من شاه را بنده ام به فرمان و رایش سرافکنده ام  
 هر آن کس که او برگزیند رواست جهاندار بر بندگان پادشاست  
 نبایند که سوداوه این بشنود دگرگونه گوید بدین نگرود ۲۳۷  
 به سوداوه زین گونه گفتار نیست مرا در شبستان او کار نیست «

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

دیگر به غیر این صورت است. مطلب بیت چندان روشن نیست، شاید بتوان چنین تأویل کرد که  
 « آن زن از برای سیاوش فرزندی بیاورد، و آن فرزند باعث بقای نام او، با علم شدن او، در میان  
 مردم بشود ». قا مصراع دوم را این طور دارد: پدید آید اندر میان مهان.

- ز گفت سیاوش بختید شاه  
 ۲۴۰ «گزین تو باید» بدو گفت «زن  
 که گفتار او مهربانی بود  
 سیاوش ز گفتار او شاد شد  
 ۲۴۲ به شاه جهان بر ستایش گرفت  
 نهانی ز سوداوه چاره گر  
 بدانست کان نیز گفتار اوست  
 ۲۴۱ بدین داستان نیز شب برگذشت  
 نشست از بر تخت سوداوه شاد  
 همه دختران را بر خویش خواند  
 ۲۴۹ چنین گفت با هرزید ماه روی  
 که باید که رنجه کنی پای خویش  
 بشد هرزید با سیاوش گفت  
 ۲۵۲ خرامان بیامد سیاوش برش  
 به پیشش بتان نوآئین بپای  
 فرود آمد از تخت و شد پیش اوی  
 ۲۵۰ سیاوش بر تخت زرین نشست  
 بتان را به شاه نوآئین نمود  
 بدو گفت «بنگر بدین تخت و گاه  
 نه آگاه بد ز آب در زیر کاه  
 ازو هیچ مندیش و زانجمن  
 به جان تو بر پاسبانی بود»  
 نهانش ز اندیشه آزاد شد  
 نوان پیش تختش نیایش گرفت  
 همی بود پیچان و خسته جگر  
 همی زو بدرید بر تنش پوست  
 سپهر از بر کوه تیره بگشت  
 زیاقوت و زر افسری بر نهاد  
 بیاراست و بر تخت زرین نشاند  
 ک «ز ایدر برو با سیاوش بگوی  
 نمائی مرا سرو بالای خویش»  
 برآورد پوشیده راز از هفت  
 بدید آن نشست و سرو افسرش  
 توگفتی بهشتست کاخ و سرای  
 به گوهر بیاراسته روی و موی  
 ز پیشش به کش کرده سوداوه دست  
 که بودند چون گوهر ناپسود  
 پرستنده چندین به زرین کلاه

- همه نارسیده بتان طراز  
کمی که ت خوش آید از ایشان بگوی  
سیاوش چشم اندکی برگماشت  
\* همی این بدان آن بدین بنگرید  
همه يك به دیگر بگفتند « ماه  
برفتند هريك سوی تخت خویش  
چو ایشان برفتند سوداوه گفت  
نگوئی مرا تا مراد تو چیست؟  
هر آن کس که از دور بیند ترا  
از این خوب رویان به چشم خرد  
سیاوش فرو ماند ، پاسخ نداد  
که « من بردل پاك شيون کنم  
شنیده ستم از نامور مهتران  
که از پیش با شاه ایران چه کرد  
پر از بند سوداوه کو دخت اوست  
به پاسخ سیاوش چو نگشاد لب  
بدو گفت « خورشید با ماه نو  
نباشد شگفت ار شود ماه خوار
- ۲۰۸ که بسرشتشان ایزد از شرم و ناز  
نگه کن به دیدار و بالای اوی  
از ایشان یکی چشم ازو برنداشت  
[بدل] فتنه شد هر که رویش بدید  
نیارد بدین شاه کردن نگاه  
ژکان و شمارنده بر بخت خویش  
که « چندین چه داری سخن در نهفت؟  
که بر چهر تو فرّ چهر پرست  
شود بهش و برگزیند ترا  
نگه کن که با تو که اندر خورد »  
چنین آمدش بر دل پاك یاد  
به آید که از دشمنان زن کنم  
همه داستانهای هاماوران  
زگردان ایران بر آورد گرد  
نخواهد همی دوده را مغز و پوست  
پری چهره برداشت از رخ قصب  
گرایدونکه بینند برگاه نو  
تو خورشید داری خود اندر کنار



- ۲۷۶ کسی کو چو من دید بر تخت عاج  
نباشد شگفت ار به مه ننگرد  
اگر با من اکنون تو پیمان کنی  
یکی دختری نارسیده بجای  
۲۷۷ به سوگند پیمان کن اکنون یکی  
چو بیرون شود زین جهان شهریار  
۲۸۲ غمانی که آید به من بر گزند  
من اینک به پیش تو استاده‌ام  
ز من هر چه خواهی همه کام تو  
۲۸۵ سرش تنگ بگرفت و یک پوسه جاک  
رُخان سیاوش چو گل شد ز شرم  
چنین گفت با دل که «از کار دیو  
۲۸۸ نه من با پدر بیوفائی کنم  
وگر سرد گویم بدین شوخ چشم  
یکی جادوی سازد اندر نهان  
۲۹۱ همان به که با او به آواز نرم  
سیاوش ازان پس به سوداوه گفت  
نمانی مگر نیمه ماه را  
۲۹۴ کنون دخترت بس که باشد مرا
- زیاقوت و پیروزه بر سرش تاج  
کسی را بخوبی بکس نشمرد  
نییچی و اندیشه آسان کنی  
کنم چون پرستار پیشت بپای  
ز گفتار من سر میبچ اندکی  
تو خواهی بُدن زو مرا یادگار  
بداری مرا همچو او ارجمند  
تن و جان شیرین ترا داده‌ام  
بر آرم نییچم سر از دام تو»  
(۹) بداد و نبود آگه از شرم و باک  
بیاراست مژگان به خوناب گرم  
مرا دور دارد گیهان خدیو!  
نه با آهر من آشنائی کنم  
بجوشد دلش ، گرم گردد زخشم  
بدو بگرود شهریار جهان  
سخن گویم و دارمش چرب و گرم  
که «اندر جهان خود ترا کیست جفت؟  
نشائی به گیتی بجز شاه را  
نشاید جز او کس که باشد مرا

برین باش و با شاه ایران بگوی  
 بخوام من اورا و پیمان کنم  
 که تا او نگردد ببالای من  
 و دیگر که پرسیدی از چهر من  
 مرا آفریننده از فرّ خویش  
 تو این راز مگشای و با کس مگوی  
 سر بانوائی و هم مهتری  
 بگفت این و نمگین برون شد بدر  
 چو کاووس کی در شبستان رسید  
 بر شاه شد زان سخن مژده داد  
 که « آمد نگه کرد ایوان همه  
 چنان بود ایوان ز بس خوب چهر  
 جز از دختر من پسندش نبود  
 چنان شاد شد زان سخن شهریار  
 در گنج بگشاد و چندان گهر  
 همان یاره و تاج و انگشتری  
 ز هر چیز گنجی بُد آراسته  
 نگه کرد سوداوه خیره بماند  
 که « گر او نیاید به فرمان من

نگه کن که پاسخ چه یابی ازوی  
 زبان را بنزدت گسروگان کنم  
 نیاید به دیگر کسی رای من ۲۹۷  
 بیامیخت با جان تو مهر من  
 چنان آفرید ای نگارین ز پیش  
 مرا جز نهفتن همان نیست روی ۳۰۰  
 من ایدون گمانم که تو مادری «  
 ز گفتار او بود آسیمه سر  
 نگه کرد سوداوه او را بدید ۳۰۳  
 ز کار سیاوش بسی کرد یاد  
 بتان سیه چشم کردم رمه  
 که گفتی همی بارد از ماه مهر ۳۰۶  
 ز خوبان کسی ارجمندش نبود «  
 که ماه آمدش گفتی اندر کنار  
 ز دیبای زربفت و زرین کمر ۳۰۹  
 همان طوق و هم تخت گنداوری  
 جهانی سراسر پر از خواسته  
 باندیشه افسون فراوان بخواند ۳۱۲  
 روا دارم ار بگسلد جان من

بد و نیک هر چاره کاندر جهان      کنند آشکارا و اندر نهان  
 ۳۱۰ بسازم گر او سر بییچد ز من      کنم زو فغان بر سر انجمن «

\*

نشست از بر تخت با گوشوار      به سر بر نهاد افسری پرنگار  
 سیاوخش را در بر خویش خواند      ز هرگونه با او سخنها براند  
 ۳۱۸ بدوگفت « گنجی بیاراست شاه      کز آن سان ندیده ست کس تاج و گاه  
 ز هر چیز چندان که اندازه نیست      اگر بر نهی پیل باید دویت  
 بتو داد خواهد همی دخترم      نگه کن به روی و سر و افرم  
 ۳۲۱ بهانه چه داری تو از مهر من ؟      بییچی زبالا و از چهر من!  
 که تا من ترا دیده ام برده ام      خروشان و جوشان و آزرده ام  
 همی روز روشن نبینم ز درد      بر آتم که خورشید شد لاجورد  
 ۳۲۴ کنون هفت سالست تا مهر من      همی خون چکاند بدین چهر من  
 یکی شاد کن در نهانی مرا      ببخشای روز جوانی مرا  
 فزون زانکه دادت جهاندار شاه      بیارایمت یاره و تاج و گاه  
 ۳۲۷ وگر سر بییچی ز فرمان من      نیاید دلت سوی پیمان من  
 کنم بر تو بر پادشاهی تباه      شود تیره بر روی تو چشم شاه «  
 سیاوش بدوگفت « هرگز مباد      که از بهر دل دین دهم من بباد

ب ۳۲۸ (مصراع دوم) : شبیه به این تعبیر است مصراع دوم ب ۵۰۹ داستان بیژن و منیژه در چاپ مسکو، ج ۵ : همی چشمش از روی او تیره دید . نیز ب ۲۷۴۰ ص ۳۹۷ ج ۵ دیده شود.

- چنین با پدر بیوفائی کنم  
 تو بانوی شاهى و خورشید گاه  
 وز آن تخت برخاست باخشم و جنگ  
 بدو گفت « من راز دل پیش تو  
 بدو گفتم نهان از بداندیش تو ۲۳۲  
 مرا خیره خواهی که رسوا کنی  
 به پیش خردمند رعنا کنی »  
 بسزد دست و جامه بدرید پاک  
 به ناخن دو رخ را همی کرد چاک  
 برآمد خروش از شبستان اوی  
 یکی غلغل از باغ و ایوان بهخاست  
 به گوش سپهد رسید آگهی  
 پراندیشه از تخت زرین برفت  
 بیامد چو سوداوه را دید روی  
 ز هر کس بپرسید و شد تنگ دل  
 خروشید سوداوه در پیش اوی  
 چنین گفت که « آمد سیاوش به تخت  
 که : جز تو نخواهم کسی را زبن  
 که از تست جان و دلم پر ز مهر  
 بینداخت افسر ز مشکین سرم  
 پراندیشه شد زان سخن شهریار  
 ۲۳۰ ز مردی و دانش جدائی کنم  
 سزد کز تو ناید بدین سان گناه  
 بدو اندر آویخت سوداوه چنگ  
 ۲۳۱ به گفتم نهان از بداندیش تو  
 به پیش خردمند رعنا کنی »  
 به ناخن دو رخ را همی کرد چاک  
 ۲۳۳ فغانش ز ایوان برآمد به کوی  
 که گفتمی شب رستخیزست راست  
 فرود آمد از تخت شاهنشهی  
 ۲۳۴ بسوی شبستان خرامید و تفت  
 خراشیده و کاخ پرگفت و گوی  
 ندانست کردار آن سنگ دل  
 ۲۳۵ همی ریخت آب و همی کند موی  
 بر آراست چنگ و بر آویخت سخت  
 جز اینت همی راند باید سخن  
 ۲۳۶ چه پرهیزی از من تو ای خوب چهر؟  
 چنین چاک شد جامه اندر برم  
 سخن کرد هرگونه ای خواستار

- ۳۴۸ بدل گفت « این راست گوید همی  
سیاووش را سر بیاید برید  
خردمند مردم چه گوید کنون ؟  
۳۵۱ کسی را که اندر شبستان بدند  
گسی کرد و برگاه تنها بماند  
به هوش و خرد با سیاووش گفت  
۳۵۴ نکردی تو این بد ، که من کرده‌ام  
چرا خواندم در شبستان ترا ؟  
کنون راستی جوی و با من بگوی  
۳۵۷ سیاووش گفت آن کجا رفته بود  
چنین گفت سوداوه که « این نیست راست  
بگفتم همه هر چه شاه جهان  
۳۶۰ ز فرزند و ز تاج و ز خواسته  
بگفتم که « چندین برین سر نهم  
« مرا » گفت « با خواسته کار نیست  
۳۶۲ ترا بایدم زین میان » گفت « بس

ب ۳۴۸ (مصراع اول) : در نسخه اساس و چهار نسخه دیگر همین طور به صورت اخباری است ولی در دو

نسخه حظ (گفت ار این) و ط (گفت اگر) به صورت شرطی آمده و بنداری هم ظاهراً نسخه‌ای

از این قبیل داشته که می گوید « ان صح هذا عنه . . . »

- مرا خواست کارد به کاری بچنگ  
 نکردهش فرمان ، همی موی من  
 یکی کودکی دارم اندر نهان  
 ز بس رنج کشتنش نزدیک بود  
 چنین گفت با خویشان شهریار  
 براین کار بر نیست جای شتاب  
 نگه کرد باید براین در نخست  
 ببینم کز این دو گنه کار کیست  
 بدان باز جستن همی چاره جست  
 برو و بازو و سروبالای او  
 ز سوداوه بوی می و مشک ناب  
 ندید از سیاوش بدان گونه بوی  
 غمی گشت و سوداوه را خوار کرد  
 بدل گفت که «این را به شمیر تیز  
 ز هاماوران زان پس اندیشه کرد  
 و دیگر بدانگه که در بند بود  
 پرستار سوداوه بد روز و شب  
 سدیگر که يك دل پراز مهر داشت  
 چهارم کزو کودکانش خرد
- دودست اندر آویخت چون سنگ تنگ  
 بکند و خراشیده شد روی من  
 ز پشت تو ای شهریار جهان ۲۶۶  
 جهان پیش من تنگ و تاریک بود  
 که « گفتار هر دو نیاید بکار  
 که تنگی دل آرد خرد را به خواب ۲۶۹  
 گواهی دهد دل چو گردد درست  
 به پادافره بد سزاوار کیست »  
 بیوئید دست سیاوش نخست ۲۷۲  
 سراسر بیوئید هر جای او  
 همی یافت کاووس و بوی گلاب  
 نشان پسودن نبود اندروی ۲۷۵  
 دل خویشان را پر آزار کرد  
 ببايد کتون کردنش ریز ریز »  
 که آشوب خیزد ز آواز و درد ۲۷۸  
 بر او نه خویش و نه پیوند بود  
 که پیچید از آن درد و نگشاد لب  
 بیایست زو هر بد اندر گذاشت ۲۸۱  
 بهجان بر غم خرد نتوان شمرد

سیاوش از آن کار بد بی گناه  
 خردمندی وی بدانست شاه  
 ۲۸۴ بدو گفت «ازین خود میندیش هیچ  
 هشیواری و رای و دانش پسیج  
 مکن یاد ازین هیچ و باکس مگوی  
 نباید که گیرد سخن رنگ و بوی»  
 چو دانست سوداوه کو گشت خوار  
 همان سرد شد بر دل شهریار  
 ۲۸۷ یکی چاره جست اندر آن کار زشت  
 زکینه درختی بنوی بکشت  
 زنی بود با او سپرده درون  
 پر از جادوی بود و رنگ و فسون  
 گران بود و اندر شکم بچه داشت  
 همی از گرانی بسختی گذاشت  
 ۲۹۰ بدو راز بگشاد و زو چاره جست  
 ک «ز آغاز پیمانت خواهم نخست»  
 چو پیمان ستد چیز بسیار داد  
 «سخن» گفت «از این در مکن هیچ یاد  
 یکی داروی ساز کاین بفرگنی  
 تهی مانی و راز من نشکنی  
 ۲۹۲ مگر کاین همه پند و چندین دروغ  
 بدین بچگان تو گیرد فروغ  
 به کاووس گویم که «این از منند  
 چنین کشته بردست آهرمنند»  
 مگر کاین شود بر سیاوش درست  
 کنون چاره این ببایدت جست  
 ۲۹۶ گر این نشنوی آب من نزد شاه  
 شود تیره و دور مانم زگاه»  
 بدو گفت زن «من ترا بنده ام  
 به فرمان و رایت سرافکنده ام»  
 چو شب تیره شد داروی خورد زن  
 که بفتاد زو بچه اهرمن  
 ۲۹۹ دو بچه چنان چون بود دیو زاد  
 چگونه بود بچه جادو نژاد؟  
 «یکی طشت زرین بیارید پیش»  
 بگفت آن سخن با پرستار خویش

- نهاد اندرُو بچّه اهرمن خروشید و بفگند بر جامه تن  
 نهان کرد زن را و او خود بخفت فغانش برآمد ز کاخ نهفت ۴۰۲  
 در ایوان پرستار چندانکه بود بنزدیک سوداوه رفتند زود  
 دو کودک بدیدند مرده به طشت از ایوان به کیوان فغان برگذشت  
 چو بشنید کاووس از ایوان خروش بلرزید در خواب و بگشاد گوش ۴۰۰  
 پیرسید و گفتند با شهریار که چون گشت بر ماه رخ روزگار  
 نغمی گشت، آن شب نزد هیچ دم بشبگیر برخاست و آمد دژم  
 بر آن گونه سوداوه را خفته دید سراسر شبستان برآشفته دید ۴۰۸  
 دو کودک بر آن گونه با طشت زر فگنده بخواری و خسته جگر  
 ببارید سوداوه از دیده آب بدو گفت «روشن ببین آفتاب»  
 همی گفت «بنگر چه کرد از بدی به گفتار او خیره ایمن شدی» ۴۱۱  
 دل شاه کاووس شد بدگمان برفت و در اندیشه شد یک زمان  
 همی گفت که «این را چه درمان کنم؟ نشاید که این بردل آسان کنم»  
 ازان پس نگه کرد کاووس شاه کسی را که کردی به اختر نگاه ۴۱۴  
 بجست و زایشان بر خویش خواند پیرسید و بر تخت زرین نشاند  
 ز سوداوه و رزم هاماوران سخن گفت هرگونه با مهتران  
 بدان تا شوند آگه از کار او به دانش بدانند کردار او ۴۱۷  
 وز آن کودکان نیز بسیار گفت همی داشت پوشیده اندر نهفت  
 همه زیج و صرلاب برداشتند بر آن کار یک هفته بگذاشتند



- ۲۰: سرانجام گفتند که «این کی بود؟  
 به جای که زهر افگنی می بود؟  
 دو کودک ز پشت کسی دیگراند  
 نه از پشت شاه و نه زین مادراند  
 گراز گوهر شهریاران بدی  
 از این زیجها جستن آسان بدی  
 ۲۱: نه پیداست رازش در این آسمان  
 نه اندر زمین، این شگفتی بدان»  
 نشان بداندیش ناپاک زن  
 بگفتند با شاه در انجمن  
 نهان داشت کاووس و با کس نگفت  
 همی داشت پوشیده اندر نهفت  
 ۲۲: بر این کار بگذشت یک هفته نیز  
 برایند سوداوه و داد خواست  
 بنالید سوداوه و داد خواست  
 ز جادو جهان را پرآمد قفیز  
 ز شاه جهاندار فریاد خواست  
 به زخم و به افگندن از تخت و گاه  
 همی گفت «هداستانم ز شاه  
 ۲۳: ز فرزند کشته بیچد دلم  
 زمان تا زمان سر زتن نگسلم (؟)  
 بدو گفت «ای زن تو آرام گیر  
 چه گوئی سخنهای نادلپذیر؟»  
 همه روزبانان درگاه شاه  
 بفرمود تا برگرفتند راه  
 همه شهر و برزن بپای آورند  
 زن بدکنش را بجای آورند  
 بنزدیکی اندر نشان یافتند  
 جهان دیدگان نیز بشتافتند

ب ۴۲۶ (دوم): استعمال «قفیز پر آمدن» در این مصراع معلوم نیست به چه معنی است، آیا مراد اینست که خبر این زن جادو، در جهان و در میان مردمان بیچید؟ به هر حال با استعمال این اصطلاح در آیات دیگری از شاهنامه موافق نیست. ر. ک. به ج ۴ مسکو ص ۴۹ ب ۶۳۵ و ج ۹ ص ۱۵۵ ب ۲۴۵۴.  
 ب ۴۲۹ (دوم): بر اساس نسخه حفظ و نسخه IV مسکو: دل ز تن بگسلم، و شاید همین درست باشد. به معنی اینکه دلم از تنم نمید می شود، یا اینکه «علاقه» دل من از تنم گسسته می شود. اما تعبیر دل از تن گسستن در بیت ۴۲۹ داستان رستم و سهراب به معنای دیگری غیر از این بکار رفته است.

کشیدند بدبخت زن را ز راه بخواری بسرند نزدیک شاه  
 بخوبی برسید و کردش امید بسی روز را داد نیزش نوید ۴۳۵  
 وزان پس به خواری و زخم و به بند بسرخت ازو شهریار بلند  
 نبد هیچ خستو بدان داستان نبد شاه پرمایه همدستان  
 بفرمود که «ز پیش بیرون برید بسی چاره جوئید و افسون برید ۴۳۸  
 چو خستو نیامد میانش به ار بسرید و این دامن آئین و فر  
 بسرند زن را ز درگاه شاه ز شمشیر گفتند و ز دار و چاه  
 چنین گفت جادو که «من بی گناه چه گویم بدین نامور پیشگاه؟ ۴۴۱  
 بگفتند با شاه کاین زن چه گفت «جهان آفرین داند اندر نهفت  
 به سوداوه فرمود تا رفت پیش ستاره شمر گفت گفتار خویش  
 که «این هر دو کودک ز جادو زنند پدیدند کز پشت آهرمنند» ۴۴۴  
 چنین پاسخ آورد سوداوه باز که «نزدیک ایشان جز اینست راز  
 فزونست زین شان سخن در نهفت ز بهر سیاوش نیارند گفت  
 ز بیم سبهد ، گو پیلتن ، بلرزد همی شیر بر انجمن ۴۴۷  
 کجا زور دارد به هشتاد پیل بیند چو خواهد ره آب نیل  
 همان لشکر نامور صد هزار گریزند ازو در صف کار زار

ب ۴۳۸ (دوم) : متن اساس « اکنون برید » بود. بدل کردیم به « افسون برید » ، به اتکای سایر نسخ و استعمال آن در بیت ۳۷۳ داستان رستم و سهراب .

ب ۴۴۷ : تعبیر « برانجمن » در مصراع دوم مقایسه شود با ب ۲۷۰۳ ج ۵ چاپ مسکو ص ۳۹۵ .

- ۴۰۰ مرا نیز پایابِ او چون بود؟  
جز آنک او بفرماید ، اخترشناس  
ترا گرغم خرد فرزند نیست  
سخن گر گرفتی چنین سرسری
- ۴۰۳ ز دیده فزون زان ببارید آب  
سپید ز گفتار او شد دژم  
گسی کرد سوداوه را خسته دل  
چنین گفت که «اندر نهان این سخن
- ۴۰۶ ز پهلو همه موبدان را بخواند  
چنین گفت موبد به شاه جهان  
چو خواهی که پیدا کنی گفت گوی  
که هرچند فرزند هست ارجمند
- ۴۱۲ وزاین دختر شاه هاماوران  
ز هر در سخن چون بدین گونه گشت  
چنین است سوگند چرخ بلند  
جهاندار سوداوه را پیش خواند
- ۴۱۵ سرانجام گفت «ایمن از هردوان  
مگر کآتش تیز پیدا کند  
چنین پاسخ آورد سوداوه پیش
- مگر دیده همواره پرخون بود  
چه گوید سخن ، وز که دارد سپاس؟  
مرا هم فزون از تو پیوند نیست  
بدان گیتی افگندم این داوری «  
که بردارد از رود نیل آفتاب  
همی زار بگریست با او بهم  
برآن کار بنهاد پیوسته دل  
پژوهیم تا خود چه آید به بُن «  
ز سوداوه چندی سخنها براند  
که « درد سپید نماند نهان  
بباید زدن سنگ را بر سبوی  
دل شاه از اندیشه یابد گزند  
پراندیشه گشتی به دیگر کران  
بر آتش یکی را بباید گذشت  
که بر بی گناهان نیاید گزند «  
همی با سیاوش به گفتن نشاند  
نگردد مرا دل نه روشن روان  
گنه کرده را زود رسوا کند «  
که « من راست گویم به گفتار خویش

- فکنده دو کودك نمودم به شاه  
سیاوش را کرد باید درست  
به پور جوان گفت شاه زمین  
سیاوش چنین گفت با شهریار  
اگر کوه آتش بود بسپرم  
پراندیشه شد جان کاووس کی  
ک «ز این دو یکی گر شود نابکار  
چو فرزند و زن باشد و هوش و مغز  
همان به کز این زشت کردار، دل  
چه گفت آن سپهدار نیکو سخن  
به دستور فرمود تا ساروان  
هیونان به هیزم کشیدن شدند  
به صد کاروان اشتر سرخ موی  
نهادند هیزم دو کوه بلند  
زدور از دو فرسنگ هرکس بدید  
همی خواست دیدن درِ راستی
- ازین بیشتر کس نبیند گناه  
که این بد نکرد و تباهی نجست»  
که «رایت چه بیند کنون اندرین؟» ۷۱  
که «دوزخ مرا زین سخن گشت خوار  
ازین تنگ خوارست اگر بگذرم» (۹)  
ز فرزند و سوداوه نیک پی ۷۴  
ازان پس که خواند مرا شهریار؟  
کرا پیش بیرون شود کار نغز  
بشوم، کنم چاره‌ای دلگسل ۷۷  
که: با بد دلی شهریاری مکن»  
هیون آرد از دشت صد کاروان  
همه شهر ایران به دیدن شدند ۸۰  
همی هیزم آورد پرخاشجوی  
شمارش گذر کرد بر چون و چند  
چنین جست جوی بلا را کلید ۸۲  
- ز کار زن آید همه کاستی

ب ۴۷۴: با اینکه چهارنسخه از نسخ ما «بداندیش شده» دارند ما ضبط بقیه نسخ را مرجح دانستیم.

ب ۴۷۶ (مصراع دوم): مقایسه شود با بیت ۱۲۸ در ج ۴ مسکو ص ۱۶ که آنجا هم تعبیر «پیش بیرون شدن» تقریباً به همین معنی بکاررفته است.

چو این داستان سر بسر بشنوی      به آید ترا گر بدین بگروی -  
 ۴۸۶ نهادند بر دشت هیزم دو کوه      نظاره هم آنجا شده هم گروه  
 گذر بود چندانکه گوی سوار      میانه برفتی بتنگی چهار  
 بدان گاه سوگند پرمایه شاه      چنین بود آئین و این بود راه  
 ۴۸۹ وزان پس به موبد بفرمود شاه      که برچوب ریزند نطف سیاه  
 بیامد دو صد مرد آتش فروز      دمیدند گفتی شب آمد ز روز  
 نخستین دمیدن سیه شد زدود      زبانه برآمد پس از دود زود  
 ۴۹۲ زمین گشت روشن تر از آسمان      جهانی خروشان و آتش دمان  
 سراسر همه دشت بریان شدند      برآن چهر خندانش گریان شدند  
 سیاوش بیامد به پیش پدر      یکی خود زرین نهاده به سر  
 ۴۹۵ هشیوار و با جامه های سپید      لبی پر ز خنده دلی پر امید  
 یکی تازی برنشسته سیاه      همی خاک نعلش برآمد به ماه  
 پراکنده کافور بر خویشتن      چنان چون بود رسم و ساز کفن  
 ۴۹۸ بدان گه که شد پیش کاووس باز      فرود آمد از باره بردش نماز  
 رخ شاه کاووس پر شرم دید      سخن گفتنش با پسر نرم دید  
 سیاوش بدو گفت «انده مدار      کز این سان بود گردش روزگار  
 ۵۰۱ سر پر ز شرم و بهائی مراست      اگر بی گناهم رهائی مراست  
 ورایدون کز این کار هستم گناه      جهان آفرینم ندارد نگاه

ب ۴۸۸: شاید بتوان گفت مراد ابنت که در آن زمان سوگند خوردن شاه (را) رسم و آئین چنین بوده است.

- به نیروی یزدان نیکی دهش  
خروشی برآمد ز دشت و ز شهر  
چو از دشت سوداوه آوا شنید  
همی خواست کورا بد آید بروی  
جهانی نهاده به کاووس چشم  
سیاوش سیه را بتندی بتاخت  
ز هرسو زیانه همی برکشید  
یکی دشت با دیدگان پر ز خون  
چو او را بدیدند برخاست عو  
اگر آب بودی مگر تر شدی  
چنان آمد اسپ و قبای سوار  
چو بخشایش پاك یزدان بود  
چو از کوه آتش به هامون گذشت  
سواران لشکر برانگیختند  
یکی شادمانی بد اندر جهان  
همی داد مژده یکی را دگر  
همی کند سوداوه از خشم موی  
چو پیش پدر شد سیاوش پاك  
فرود آمد از اسپ کاووس شاه
- کز این کوه آتش نیام تبش «  
غم آمد جهان را از آن کار بهر ۰۰۴  
برآمد به ایوان و آتش بدید  
همی بود جوشان پر از گفت گوی  
زبان پر ز دشنام و دل پر ز خشم ۰۰۷  
نشد تنگ دل جنگ آتش بساخت  
کسی خود و اسپ سیاوش ندید  
که تا او کی آید ز آتش برون ۰۱۰  
که « آمد ز آتش برون شاه نو »  
ز تری همه جامه بی بر شدی  
که گفتی سمن داشت اندر کنار ۰۱۳  
دم آتش و آب یکمان بود  
خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت  
همه دشت پیشش درم ریختند ۰۱۶  
میان کهان و میان مهان  
که « بخشود بر بی گنه دادگر »  
همی ریخت آب و همی خست روی ۰۱۹  
نه دود و نه آتش نه گرد و نه خاک  
پیاده سپهبد پیاده سپاه

- ۵۲۲ سیاوش را تنگ در بر گرفت  
 ز کردارِ بد پوزش اندر گرفت  
 سیاوش به پیش جهاندارِ پاك  
 بیامد بمالید رخ را به خاک  
 که از تَفّ آن کوه آتش برست  
 همه کامه دشمنان گشت پست  
 ۵۲۵ بدو گفت شاه « ای دلیر و جوان  
 که پاکیزه تخمی و روشن روان  
 چنانی که از مادر پارسا  
 بزاید شود بر جهان پادشا »  
 به ایوان خرامید و بنشست شاد  
 کلاه کیانی به سر بر نهاد  
 ۵۲۸ می آورد و رامشگران را بخواند  
 همه کامها با سیاوش براند  
 سه روز اندر آن سوری درکشید  
 نبد بر در گنج بند و کلید  
 چهارم به تخت کپی بر نشست  
 یکی گرزّه گاو پیکر به دست  
 ۵۳۱ بر آشفّت و سوداوه را پیش خواند  
 گذشته سخنها برو بر براند  
 که « بی شرمی و بد بسی کرده ای  
 فراوان دل من بیازرده ای  
 یکی بد نمودی به فرجام کار  
 که بر جان فرزند من زینهار  
 بخوردی و در آتش انداختی  
 براین گونه بر جادوی ساختی  
 نیاید ترا پوزش اکنون بکار  
 بپرداز جای و بر آرای کار  
 نشاید که باشی تو اندر زمین  
 جز آویختن نیست پاداش این »  
 ۵۳۷ بدو گفت سوداوه که « ای شهریار  
 تو آتش بدین تارك من ببار  
 مرا گر همی سر ببايد برید  
 مكافات این بد که بر من رسید  
 بفرمای و من دل نهادم برین  
 نبود آتش تیز با او بکین  
 ۵۴۰ سیاوش سخن راست گوید همی  
 دل شاه از غم بشوید همی

- همه جادوی زال کرد اندرین  
بدوگفت «نیرنگ داری هنوز  
به ایرانیان گفت شاه جهان  
چه سازم؟ چه باشد مکافات این؟»  
که «پاداش این آنکه بی جان شود  
به دژخیم فرمود که «این را به کوی  
چو سوداوه را روی برگاشتند  
دل شاه کاووس پردرد شد  
سیاوش چنین گفت با شهریار  
به من بخش سوداوه را زین گناه  
همی گفت با دل که «بردست شاه  
به فرجام کار او پشیمان شود  
بهانه همی جست زان کار شاه  
سیاوش را گفت «بخشیدمش  
سیاوش ببوسید تخت پدر  
شبستان همه پیش سوداوه باز

\*

- برو گرم تر شد دل شهریار  
چنان شد دلش باز از مهر او  
که دیده نه برداشت از چهر او ۰۰۸



دگر باره با شهریار جهان  
بدان تا شود با سیاوش بد  
۶۱۱ ز گفتار او شاه شد در گمان  
بجائی که کاری چنین افتاد  
چنان چون بود مردم ترس‌گار  
۶۱۴ به‌جای‌که زهر آگند روزگار  
تو با آفرینش بسنده نه‌ای  
چنین است کردار گردان سپهر  
۶۱۷ برین داستان زد یکی رهنمون  
چو فرزند شایسته آمد پدید  
همی جادوی ساخت اندر نهان  
بدان سان که از گوهر او سزد  
نکرد ایچ بر کس پدید از مهان  
خرد باید و دانش و دین و داد  
برآید به کام دل مرد کار  
ازو نوش خیره مکن خواستار  
مشو تیز گر پرورنده نه‌ای  
نخواهد گشادن همی بر تو چهر  
که «مهری فزون نیست از مهرخون»  
ز مهر زنان دل بباید برید

\*

به مهر اندرون بود شاه جهان  
۶۷۰ که افراسیاب آمد و صد هزار  
سوی شهر ایران نهاده‌ست روی  
دل شاه کاووس ازان تنگ شد  
۶۷۳ یکی انجمن کرد از ایرانیان  
بدیشان چنین گفت که «افراسیاب  
همانا که ایزد نکردش سرشت  
۶۷۶ که چندین به سرگند پیمان کند  
که بشنید گفتار کارآگهان  
گزیده ز ترکان شمرده سوار  
وزوگشت کشور پراز گفت و گوی  
که از بزم رایش سوی جنگ شد  
کسی را که بد نیک خواه کیان  
ز باد و ز آتش ز خاک و ز آب  
مگر خود سپهرش دگرگونه کشت  
زبان را به خوبی گزوگان کند

- چو گگرد آورد مردم کینه جوی      بتابد ز پیمان و سوگند روی  
 جز از من نشاید ورا کینه خواه      کم روز روشن بدو بر سیاه  
 مگر کم کنم نام او در جهان      وگر نه چو تیر از کمان ناگهان ۰۷۹  
 سپه سازد و رزم ایران کند      بسی زین برو بوم ویران کند  
 بدو گفت موبد «چه باید سپاه      چو خود رفت باید به آوردگاه؟  
 چرا خواسته داد باید بباد؟      در گنج چندین چه باید گشاد؟ ۰۸۲  
 دو بار این سر نامور گاه خویش      سپردی بتیزی به بدخواه خویش  
 کنون پهلوانی نگه کن گزین      سزاوار جنگ و سزاوار کین  
 چنین داد پاسخ بدیشان که «من      نبینم کسی را بدین انجمن ۰۸۵  
 که دارد پی و تاب افراسیاب      مرا رفت باید چو کشتی برآب  
 شما باز گردید تا من کنون      بپیچم یکی دل براین رهنمون  
 سیاوش ازان دل پراندیشه کرد      روان را از اندیشه چون تیشه کرد ۰۸۸  
 بدل گفت «من سازم این رزمگاه      بخوبی بگویم بخواهم ز شاه  
 مگر که م رهائی دهد دادگر      ز سوداوه و گفت و گوی پدر  
 و دیگر کز این کار نام آورم      چنین لشکری را به دام آورم» ۰۹۱  
 بشد با کمر پیش کاووس شاه      بدو گفت «من دارم این پایگاه

ب ۵۸۸ (مصراع دوم): «چون تیشه کرد» مطابق نسخه بم است و ظاهراً از مقوله دوسه موردی است که فردوسی می گوید خرد چون تیرهوش چون تیشه کرد (داستان رستم و اسفندیار) و خرد را تیر رای را تیشه کرد (در داستان بهرام گور). مع هذا چون بیشه کرد نیز ممکنست در اینجا درست باشد.

۰۹۴ - چنین بود رای جهان آفرین  
 که با شاه توران بجویم نبرد  
 سر سروران اندر آرم بگرد  
 که او جان سپارد به توران زمین  
 به رای و به اندیشه نابکار  
 کجا باز گسردد بد روزگار؟  
 بدین کار همداستان شد پدر  
 که بندد براین کین سیاوش کمر  
 ۰۹۷ ازو شادمان گشت و بنواختش  
 بنوی یکی پایگه ساختش  
 بدوگفت «گنج و گهر پیش تست  
 توگوئی سپه سر بسر خویش تست  
 زگفتار و کردار و از آفرین  
 که خوانند بر تو به ایران زمین»  
 ۱۰۰ گو پیلتن را بر خویش خواند  
 بسی داستانهای نیکو براند  
 بدوگفت «هم زور تو پیل نیست  
 چو گرد پی رخس تو نیل نیست  
 زگیتی هنرمند و خامش توی  
 که پروردگار سیاوش توی  
 ۱۰۳ چو آهن ببندد به کان گهر  
 گشاده شود چون تو بستی کمر  
 \* بدان ای خردمند رزم آزمای  
 بنزد سیاوش فرخنده رای  
 سیاوش بیامد کمر بر میان  
 سخن گفت با من چو شیر ژیان  
 ۱۰۶ همی خواهد او جنگ افراسیاب  
 تو با او برو روی ازو بر متاب  
 چو بیدار باشی تو خواب آیدم  
 چو آرام یابسی شتاب آیدم  
 جهان ایمن از تیر و شمیر تست  
 سر ماه با چرخ در زیر تست»

ب ۶۰۱ (دوم): این مضمون عیناً در داستان رستم و سهراب دوبار آمده است. رجوع شود به توضیحات  
 بریت ۶۰۷ آن داستان و به انتقادهائی که در مجله سخن و مجله یغا در این باب منتشر گردیده است.

- تہمتن بدوگفت « من بندهام  
سیاوش پناه و روان منست  
چو بشنید ازو آفرین کرد وگفت  
وزان پس خروشیدن نای و کوس  
به درگاه برانجمن شد سپاہ  
ز شمشیر و گرز و کلاه و کمر  
به گنجی کہ بد جامہ نابرید  
کہ « برجان و برخواسته کلخدای  
گزین کرد از آن نامداران سوار  
ہم از پہلو پارس ، کوچ و بلوچ  
سپرور پیادہ دہ و دو ہزار  
از ایران ہرآن کس کہ او زادہ بود  
بہ بالا و سال سیاوش بدنند  
ز گردان جنگی و ناماوران  
ہمان پنج موبد ز ایرانیان  
بفرمود تا جملہ بیرون شدند
- ۶۰۹ سخن ہر چہ گوئی سرایندهام  
سر و تاج او آسمان منست  
کہ « باجان پاکت خرد باد جفت!  
بر آمد بیامد سپہدار طوس  
در گنج و دینار بگشاد شاہ  
ہمان خود و درع و سنان و سپر  
فرستاد نزد سیاوش کلید  
توی ساز کن تا چہ آیدت رای  
دلیران جنگی دہ و دو ہزار  
ز گیلان جنگی و دشت سروج  
گزین کرد شاہ ازدر کارزار  
دلیر و خردمند و آزادہ بود  
خردمند و بیدار و خامش بدنند  
چو بہرام و چون زنگہ شاوران  
بر افراختند اختر کاویان  
ز پہلو سوی دشت و ہامون شدند

ب ۶۰۹ (دوم) : راجع بہ « سراینده » درہمین معنی رجوع شود بہ بیت ۲۵۸۲ ہمین داستان ، ونیز بہ

ب ۶۷ داستان بزدگرد بزہ گرج ۷ ص ۲۶۸ ؛ نیز ب ۲۱۱۳ ج ۵ ص ۳۵۹ چاپ مسکو .

ب ۶۱۰ (دوم) : سرتاج کہ در سایر نسخ آمدہ است شاید بہتر باشد .

توگفتی که اندر زمین جای نیست  
 سر اندر سپهر اختر کاویان  
 ۱۲۷ ز پهلو برون رفت کاووس شاه  
 یکی آفرین کرد پرمایه کی  
 مبادا جز از بخت همراهران  
 ۱۳۰ به نیک اختر و تن درستی شدن  
 وز آن جایگه کوس بر پیل بست  
 دو دیده پر از آب کاووس شاه  
 ۱۳۳ سرانجام مر یکدگر را کنار  
 ز دیده همی خون فرو ریختند  
 گواهی همی داد دل در شدن  
 ۱۳۶ - چنین است کردار گردنده دهر  
 سوی گاه بنهاد کاووس روی  
 سپه را سوی زاولستان کشید  
 ۱۳۹ همی بود يك چند با رود و می  
 گهی با تهمتن بدی می پرست  
 گهی شاد بر تخت دستان بدی  
 ۱۴۲ چو يك ماه بگذشت لشکر براند  
 سپاهی برفتند با پهلوان  
 که برخاک او نعل را پای نیست  
 چو ماه درخشنده اندر میان  
 یکی تیز برگشت گرد سپاه  
 که « ای نامداران فرخنده پی  
 شده تیره دیدار بد خواهان  
 پیروزی و شاد باز آمدن »  
 به گردان بفرمود و خود برنشست  
 همی بود يك روز با او براه  
 گرفتند ، هر دو چو ابر بهار  
 بزاری خروشی برانگیختند  
 که دیدار ازان پس نخواهد بدن  
 گهی نوش بار آورد گاه زهر -  
 سیاوش ابا لشکر جنگ جوی  
 ابا پیلتن سوی دستان کشید  
 بنزدیک دستان فرخنده پی  
 گهی با زواره گزیدی نشست  
 گهی در شکار و شبستان بدی  
 گو پیلتن رفت و دستان بماند  
 ز زابل هم از کابل و هندوان

- ز هر سو که بد نامور لشکری  
از ایشان فراوان سپاهی ببرد  
سوی طالقان آمد و مرورود  
ازان پس بیامد بنزدیک بلخ  
وزان روی گرسیوز و بارمان  
سپهرم بُد و بارمان پیش رو  
که « آمد سپاهی و شاهی جوان  
هیونی به نزدیک افراسیاب  
که « آمد ز ایران سپاهی گران  
سپه کش چو رستم گسو پیلتن  
تو لشکر بیارای و چندین مه‌ای  
برانگیخت برسان آتش هیون  
سیاوش زین سو به پاسخ نماند  
چو تنگ اندر آمد ز ایران سپاه  
نگه کرد گرسیوز جنگ جوی  
چو ز ایران سپاه اندر آمد بتنگ
- بخواند و بیامد به شهر هری  
بنه زنگه شاوران را سپرد ۶۴۰  
سپهرش همی داد گفنی درود  
نیازرد کس را به گفتار تلخ  
کشیدند لشکر چو باد دمان ۶۴۸  
خبر شد بدیشان ز سالار نو  
از ایران گو پیلتن په‌لوان «  
برافگند برسان کشتی برآب ۶۵۱  
سپه‌بد سیاوش ، با او سران  
به یک دست خنجر به دیگر کفن  
که از باد کشتی بجنبید زجای « ۶۵۴  
کز این سان سخن راند با رهنمون  
سوی بلخ چون باد لشکر براند  
نشایست کردن به پاسخ نگاه ۶۵۷  
جز از جنگ جستن ندید ایچ روی  
به دروازه بلخ بر ساخت جنگ

ب ۶۵۵ (دوم) : بدین صورت معنی روشن نیست، در قا آمده است : « سخن داشت از رهنمون » ، که می‌توان آن را چنین فهمید که مقصود از « رهنمون » گرسیوز باشد ، و او به قاصد چنین دستور داده است .

- ۶۶۰ دوجنگ گران کرده شد در سه روز  
بیامد سیاووش لشکر فروز  
پایه فرستاد بر هر دری  
به بلخ اندر آمد گران لشکری  
گریزان سپهرم بدان روی آب  
بشد با سپه نزد افراسیاب  
۶۶۲ سیاووش در بلخ شد با سپاه  
نوشتن به مشک و گلاب و عسیر  
نخست «آفرین» کرد «برکردگار  
خداوند خورشید و گردنده ماه  
۶۶۴ کسی را که خواهد برآرد بلند  
«چرا» نه به فرمانش اندر نه «چون»  
۶۶۶ از آن دادگر کو جهان آفرید  
همی آفرین باد بر شهریار  
به بلخ آدمم شاد و پیروز بخت  
۶۷۲ سه روز اندر این جنگ شد روزگار  
سپهرم به ترمذ شد و بارمان  
کنون تا به جیحون سپاه منست  
۶۷۴ به سغد است با لشکر افراسیاب  
گرایدونکه فرمان دهد شهریار  
چو نامه بر شاه ایران رسید  
۶۷۸ به یزدان پناهید و زوجست بخت  
چنان چون سزاوار بد بر حریر  
کزو گشت پیروز و به روزگار  
فرازنده تاج و تخت و کلاه  
یکی را کند سوکوار و نژند  
خرد کرد باید بدین رهنمون  
ابا آشکارا نهان آفرید  
همه نیکوی باد فرجام کار  
به فر جهاندار با تاج و تخت  
چهارم ببخشود پروردگار  
بکردار ناولک بجست از کمان  
جهان زیر فر کلاه منست  
سپاه و سپهد بدان روی آب  
سپه بگذرانم کنم کار زار  
سرتاج و تختش به کیوان رسید  
بدان تا ببار آید آن نو درخت

- بشادی یکی نامه پاسخ نوشت  
که «از آفریننده هور و ماه  
ترا جاودان شادمان باد دل  
همیشه به پیروزی و فرهی  
سپه بردی و جنگ را خواستی  
همی از لبست شیر بوید هنوز  
همیشه هنرمند بادا تنت  
ازان پس که پیروز گشتی به جنگ  
نباید پراکنده کردن سپاه  
که آن ترک بد پیشه و ریمتست  
همان با کلاهست و با دستگاه  
مکن هیچ بر جنگ جستن شتاب  
گر ایدونکه زین روی جیحون کشد  
نهاد از بر نامه بر مهر خویش  
بدو داد و فرمود تا گشت باز  
فرستاده نزد سیاوش رسید  
زمین را ببوسید و دل شاد کرد  
از آن نامه شاه چون گشت شاد  
نگه داشت بیدار فرمان او
- چو تازه بهاری در اردیبهشت  
جهاندار و بخشنده تاج و گاه  
ز درد و بلا گشته آزاد دل ۶۸۱  
کلاه بزرگی و تاج مهی  
که بخت و هنر داری و راستی  
که زد بر کمان تو از جنگ توز؟ ۶۸۴  
رسیده به کام دل روشنت  
به کار اندرون کرد باید درنگ  
بپیمای روز و بر آرای گاه ۶۸۷  
که هم بد نژادست و هم بد تنست  
همی سر بر آرد ز تابنده ماه  
به جنگ تو آید خود افراسیاب ۶۹۰  
همی دامن خویش در خون کشد  
هم آنگه فرستاده را خواند پیش  
همی تاخت اندر نشیب و فراز ۶۹۳  
چو آن نامه شاه ایران بدید  
ز هر غم دل پاک آزاد کرد  
بخندید و نامه به سر بر نهاد ۶۹۶  
نپیچید دل را ز پیمان او



- وزان پس چو گرسیوز شیر مرد  
 ۶۹۹ بگفت آن سخنهای ناباک و تلخ  
 سپه کش چو رستم ، سپاهی گران  
 زهر يك ز ما بود پنجاه بیش  
 ۷۰۲ پیاده بکردار آتش بدند  
 نپرد بکردار ایشان عقاب  
 سه روز و سه شب بود هم زین نشان  
 ۷۰۰ از ایشان کسی را که خواب آمدی  
 برفتی و آسوده برخاستی  
 برآشفت چون آتش افراسیاب  
 ۷۰۸ به گرسیوز اندر چنان بنگرید  
 یکی بانگ برزد ، براندش ز پیش  
 بفرود ک « ز نامداران هزار  
 ۷۱۲ سراسر همه دشت پرچین نهید  
 بدین سان بشادی گذر کرد روز  
 به خواب و به آرامش آمد شتاب  
 ۷۱۴ چو يك پاس بگذشت از تیره شب  
 خروشی بر آمد ز افراسیاب  
 پرستندگان تیز برخاستند
- بیامد بر شاه ترکان چو گرد  
 که « آمد سپهبد سیاوش به بلخ  
 بسی نامداران جنگ آوران  
 سرافراز با گرز گاو میش  
 سپردار با تیر و ترکش بدند  
 یکی را سر اندر نیاید به خواب  
 نمی شد سر و اسپ گردنکشان  
 ز جنگش بدان گه شتاب آمدی  
 بنوی یکی جنگ آراستی »  
 که « چندین چه گوئی ز آرام و خواب ؟ »  
 که گفתי میانش بخواهد برید  
 کجا خواست راندن برو خشم خویش  
 بخوانید و ز بزم سازید کار  
 به سغد اندر آرایش چین نهید »  
 چو از چشم شد دور گیتی فروز  
 بغلتید بر جامه افراسیاب  
 چنان چون کسی راز گوید به تب  
 بلرزید برجای آرام و خواب  
 خروشیدن و غلغل آراستند

- چو آمد به گرسیوز آن آگهی  
 بتیزی بیامد بنزدیک شاه  
 به بر درگرفتش پرسید زوی  
 چنین داد پاسخ که « پرسش مکن  
 بدان تا خرد باز یام یکی  
 زمانی برآمد ، چو آمد بهوش  
 نهادند شمع و برآمد به تخت  
 پرسید گرسیوز نامجوی  
 چنین گفت پرمایه افراسیاب  
 کجا چون شب تیره من دیده‌ام  
 بیابان پر از مار دیدم به خواب  
 زمین خشک شخی که گفتی سپهر  
 سراپرده من زده بر کران  
 یکی باد برخاستی پر ز گرد  
 برفتی زهر سو یکی جوی خون  
 سپاهی ز ایران چو باد دمان  
 بر تخت من تاختندی سوار  
 برانگیختندی ز جای نشست  
 نگه کردی نیک هر سو بسی
- ۷۱۷ که شد تیره دیهم شاهنشهی  
 ورا دید برخاک خفته به راه  
 که « این داستان با برادر بگوی »  
 مگو این زمان ایچ با من سخن  
 به برگیر و سختم بدار اندکی  
 جهان‌دیده با ناله و با خروش  
 ۷۲۰ همی بود لرزان بسان درخت  
 که « بگشای لب زین شکفتی بگوی »  
 که « هرگز کسی این نبیند به خواب  
 زپیر و جوان نیز نشیده‌ام  
 ۷۲۱ جهان پر ز گرد آسمان پر عقاب  
 بدو تا جهان بود ننمود چهر  
 به‌گردش سپاهی ز گنداوران  
 ۷۲۲ درفش مرا سرنگون‌سار کرد  
 سراپرده و خیمه گشتی نگون  
 چه نیزه به دست و چه تیر و کمان  
 همه نیزه‌هاشان سرآورده بار  
 مرا تاختندی همی بسته دست  
 ۷۲۳ ز پیوسته پیشم نبود کسی  
 ۷۲۰

مرا پیش کاووس بردی دوان یکی باد سر نامور پهلووان  
 یکی تخت بودی چو تابنده ماه نشسته برو پور کاووس شاه  
 ۷۳۸ دو هفته نبودی ورا سال بیش چو دیدی مرا بسته درپیش خویش  
 دمیدی بکردار غرنده میخ میانم به دو نیم کردی به تیغ  
 خروشیدی من فراوان زدرد مرا ناله و درد بیدار کرد  
 ۷۴۱ بدوگفت گرسیوز: این خواب شاه نباشد جز از کامه نیک خواه  
 همه کام دل باشد و تاج و تخت نگون گشته بر بدسگال تو بخت  
 گزارنده خواب باید کسی که از دانش اندازه دارد بمی  
 ۷۴۴ بخوانیم بیدار دل موبدان از اختر شناسان و ز بخردان  
 هر آن کس کز این دانش آگه بود پراکنده، گر بر در شه بود  
 شدند انجمن بر در شهریار بدان تا چرا کردشان خواستار  
 ۷۴۷ بخواند و سزاوار بنشاند پیش سخن راند با هر یک از کم و بیش  
 چنین گفت با نامور موبدان که «ای پاک دل نیک پی بخردان  
 گر این خواب گفتار من در جهان زکس بشنوم آشکار و نهان  
 ۷۵۰ یکی را نمانم سر و تن بهم اگر زین سخن بر لب آرند دم  
 ببخشدشان بی کران زر و سیم بدان تا نباشد کسی زو بیم

ب ۷۴۵: به سبب اغتشاش نسخ نمی توان دانست که این بیت دنباله گفتار گرسیوز است یا متعلق به بیت بعد. در نسخه حظ «آگاه بود» و «شاه بود» آمده، و نسخه قب «آگه بلند» و «شه بلند»، و در نسخه ط و ک «آگه بوند» و «شه بوند» دارند. در قافیه این بیت نیست، و در مبحث بیانی بعد از آن الحاق شده است.

ازان پس بگفت آنچه در خواب دید  
 بترسید و ز شاه زهار خواست  
 مگر شاه با بنده پیمان کند  
 کز این در سخن هر چه داریم یاد  
 به زهار دادن زبان داد شاه  
 زبان آوری بود بسیار مغز  
 چنین گفت که «ز خواب شاه جهان  
 یکی شاه زاده به پیش اندرون  
 بر آن طالع او را گسی کرد شاه  
 اگر با سیاوش کند شاه جنگ  
 ز ترکان نماند کسی پارسا  
 و گر او شود کشته بر دست شاه  
 سراسر پر آشوب گردد زمین  
 بدان گاه یاد آیدت راستی  
 که ویران شود کشور از کاستی»  
 ۷۵۴  
 ۷۶۱  
 ۷۶۲  
 ۷۶۵

ب ۷۵۴ (دوم) : در نسخهٔ اساس «روان را» بوده است و در نسخ دیگر «زبان را» .

ب ۷۶۱ (دوم) : رنگ دینهٔ کتابه از رنگ سرخ است . ب ۱۳ از پادشاهی منوچهر چاپ مسکو دیده شود : بدان را ز بد دست کوتاه کم \* زمین را به کین رنگ دینه کم . ولی بنداری در ترجمهٔ این مصراع گفته : «اغبرت الآفاق» یعنی جهان تیره گون و خاک رنگ خواهد شد .

ب ۷۶۲ : «پارسا» را در این بیت و در بیت دیگری که در جنگ بزرگ ص ۲۵۸ ج ۵ مسکو آمده است بنداری در ترجمهٔ خود به معنی سالم فهمیده ، و ولف آن را دلبر و پاک و خالص معنی کرده است .

جهاندار گر مرغ گردد سپر  
براین سان گذر کرد خواهد سپهر  
۷۶۸ غمی شد چو بشنید افراسیاب  
به گرسیوز آن رازها برگشاد  
که «گر من به جنگ سیاوش سپاه  
۷۷۱ نه او کشته آید به جنگ و نه من  
نه کاووس خواهد ز من نیز کین  
بجای جهان جستن و کارزار  
۷۷۴ فرستم به نزدیک او سیم و زر  
مگر کاین بلاها ز من بگذرد  
چو چشم زمانه بدوزم به گنج  
۷۷۷ نخواهم زمانه جز آن کو نوشت  
چو بگذشت نیمی ز گردان سپهر  
بزرگان به درگاه شاه آمدند  
۷۸۰ یکی انجمن ساخت با بخردان  
بدیشان چنین گفت که «ز روزگار  
بسا نامداران که بر دست من  
۷۸۲ بسی شارستان گشت بپارستان

براین چرخ گردان نیابد گذر  
گهی پر ز خشم و گهی پر ز مهر  
نکرد ایچ بر جنگ جستن شتاب  
نهفته سخنها بسی کرد یاد  
نرانم نیاید کسی کینه خواه  
برآساید از گفت گوی انجمن  
نه آشوب گیرد سراسر زمین  
مبادم بعز آشتی هیچ کار  
همان تاج و تخت و فراوان گهر  
که ترسم روانم فرو پژمرد  
سزد گر سپهرم نخواهد برنج  
چنان زیست باید که یزدان سرشت  
درخشنده خورشید بنمود چهر  
پرستنده و با کلاه آمدند  
هشیوار و کار آزموده ردان  
نبینم همی بهره جز کارزار  
تبه شد به جنگ اندر این انجمن  
بسی بوستان نیز شد خارستان

بسا باغ کان رزمگاه منست  
 ز بیدادی شهریار جهان  
 نژاید بهنگام در دشت گور  
 ببرد ز پستان نخچیر شیر  
 شود در جهان چشمه آب خشک  
 ز کژی گریزان شود راستی  
 کنون دانش و داد یاد آوریم  
 برآساید از ما زمانی جهان  
 دوهر از جهان زیر پای منست  
 گر ایدونکه باشید همداستان  
 در آشتی با سیاووش نیز  
 سران یک به یک پاسخ آراستند  
 که «تو شهریاری و ما چون رهی  
 همه باز گشتند سر پر ز داد  
 به گرسیوز آنکه چنین گفت شاه  
 بزودی بساز و سخن را مایست  
 بنزد سیاووش بر خواسته  
 از اسپان تازی به زرین ستام  
 یکی تاج پر گوهر شاهوار

بهر سو نشان سپاه منست  
 همه نیکوی باشد اندر نهان  
 شود بچه باز را دیده کور  
 شود آب در چشمه خویش قیر  
 نگیرد به نافه درون بوی مشک  
 پدید آید از هر سوی کاستی  
 بجای غم و رنج داد آوریم  
 نباید که مرگ آید از ناگهان  
 به ایران و توران سرای منست  
 به رستم فرستم یکی داستان  
 بجویم فرستم بی اندازه چیز  
 همی خوبی و راستی خواستند  
 بران دل نهاده که فرمان دهی  
 نیامد کسی را غم و رنج یاد  
 که «بسیج کار و بپهای راه  
 ز لشکر گزین کن سواری دویست  
 ز هر چیز گنجی بیارسته  
 ز شمشیر هندی به زرین نیام  
 ز گستردنی صد شتروار بار

بگویش که «با تو مرا جنگ نیست»  
 ۸۰۴ بپرسش فراوان و او را بگوی  
 که «ما سوی ایران نکردیم روی  
 به سغدیم و این پادشاهی جداست  
 زمین تا لب رود جیحون مراست  
 زبر شد جهان آن کجا بود زیر  
 همانت کز تور و سلم دلیر  
 ز مغز بزرگان خرد گشته شد  
 ۸۰۷ از ایرج که بر بی گنه کشته شد  
 که با کین و جنگ آشنائی نبود  
 ز توران به ایران جدائی نبود  
 که آید درود و خُرام و نوید  
 ز یزدان بر آن گونه دارم امید  
 که بر مهر دید از دلیران ترا  
 ۸۱۰ برانگیخت از شهر ایران ترا  
 شود جنگ و ناخوبی اندر نهان  
 به بخت تو آرام گیرد جهان  
 بیاراید آن رای تاریک تو  
 که گیتی به بخشش به گردان سپرد  
 چو گرسیوز آمد به نزدیک تو  
 ز جنگ و زکین پای باز آوریم  
 ۸۱۲ چنان چون به گاه فریدون گرد  
 مگر نرم گردد سر جنگ جوی»  
 ببخشیم و آن رای باز آوریم  
 بچربی بسی داستانها بزن  
 تو شاهی و با شاه ایران بگوی  
 ۸۱۶ سخنها همی گوی با پیلتن  
 پرستنده و اسپ و زرین ستام  
 بر این هم نشان نزد رسم پیام  
 بپر تا شود کار پیراسته  
 بنزدیک او هم چنین خواسته  
 تن پهلوان از در گاه نیست»  
 ۸۱۹ جز از تخت زرین که او شاه نیست  
 که روی زمین زو شد آراسته  
 بیاورد گرسیوز آن خواسته  
 ز گردان فرستاده ای برگزید  
 دمان تالب رود جیحون رسید

- بدان تا رساند به شاه آگهی  
 به کشتی به يك روز بگذاشت آب  
 فرستاده آمد به درگاه شاه  
 سیاوش گو پیلتن را بخواند  
 چو گرسیوز آمد به درگاه شاه  
 سیاوش ورا دید، بر پای خاست  
 ببوسید گرسیوز از دور خاک  
 سیاوش بنشاندهن زیر تخت  
 چو بنشست گرسیوز، از گاه نو  
 به رستم چنین گفت که «افراسیاب  
 یکی یادگاری به نزدیک شاه  
 بفرمود تا هدیه برداشتند  
 ز دروازه شهر تا بارگاه  
 کس اندازه نشناخت آن را که چند  
 غلامان همه با کلاه و کمر  
 پسند آمدش سخت، بگشاد روی  
 تهمتن بدو گفت «يك هفته شاد  
 بدین خواهش اندیشه باید بسی  
 چو بشنید گرسیوز پیش بین
- که گرسیوز آمد بدان فرهی ۸۲۲  
 بیامد سوی بلخ دل پر شتاب  
 بگفتند «گرسیوز آمد به راه»  
 وز این داستان چند گونه براند ۸۲۰  
 بفرمود تا برگشادند راه  
 بخندید بسیار و پوزش بخواست  
 رخس پر ز شرم و دلش پر ز باك ۸۲۸  
 از افراسیابش پرسید سخت  
 بدید آن سر و افسر شاه نو  
 چو از تو خبر یافت اندر شتاب ۸۳۱  
 فرستاد با من کنون در به راه»  
 به چشم سیاوش بگذاشتند  
 درم بود و اسپ و غلام و کلاه ۸۳۴  
 ز دینار و ز تاج و تخت بلند  
 پرستنده با یاره و طوق زر  
 نگه کرد و بشنید پیغام اوی ۸۳۷  
 همی باش تا پاسخ آریم یاد  
 همان نیز پرسیدن از هر کسی  
 زمین را ببوسید و کرد آفرین ۸۴۰



یکی خانه او را بیاراستند به دیبا و ، خوالیگران خواستند  
 نشستند بیدار هر دو بهم سگالش گرفتند بر بیش و کم  
 ۸۱۲ از آن کار شد پیلتن بدگمان کز آن گونه گرسیوز آمد دمان  
 طلایه زهر سو برون تاختند چنان چون ببایست برساختند  
 سیاوش ز رستم بپرسید و گفت که « این راز بیرون کنید از نهفت  
 ۸۱۶ که این آشتی جستن از بهر چیست ننگه کن که تریاک این زهر چیست  
 ز پیوسته خون بنزدیک اوی بین تا کدامند صد نامجوی  
 گروگان فرستد به نزدیک ما کند روشن این رای تاریک ما  
 ۸۱۹ نباید که از ما غمی شد ، ز بیم همی طبل سازد به زیر گلیم  
 چو این کرده باشیم نزدیک شاه فرستاده باید ، یکی نیک خواه ،  
 برد زین سخن نزد او آگهی مگر مغز گرداند از کین تهی «  
 ۸۰۲ چنین گفت رستم که « اینست رای جز این روی پیمان نیاید بجای «  
 بشبگیر گرسیوز آمد به در چنان چون بود با کلاه و کمر  
 بیامد به پیش سیاوش ، زمین ببوسید و بر شاه کرد آفرین  
 ۸۰۰ سیاوش بدو گفت که « ز کار تو پر اندیشه بودم ز گفتار تو  
 کنون رای یکسر بران شد درست که از کینه دل را بخواهیم شست  
 تو پاسخ فرستی به افراسیاب که « از کین اگر شد سرت پرشتاب

ب ۸۱۹ (دوم) : تعبیر « طبل سازد به زیر گلیم » در اینجا ظاهراً به این معنی است که خود را پنهانی آماده جنگ می کند .

- کسی کو ببیند سرانجام بد ز کردار بد باز گشتن سزد ۸۵۸  
 دلی کز خرد گردد آراسته یکی گنج گردد پر از خواسته  
 اگر زیر نوش اندرون زهر نیست دلت را ز رنج و زیان بهر نیست  
 چو پیمان همی کرد خواهی درست که آزار و کینه نخواهیم جست ۸۶۱  
 ز گردان که رسَم بداند همی کجا نامشان بر تو خواند همی  
 بَرِ من فرستی برسم نوا که باشد به گفتار تو بر گوا  
 و دیگر ز ایران زمین هر چه هست که آن شهرها را تو داری به دست ۸۶۴  
 بپردازی و خود به توران شوی زمانی ز جنگ و ز کین بغنوی  
 نباشد جز از راستی در میان به کینه نبندم کمر بر میان  
 فرستم یکی نامه نزدیک شاه مگر باشی باز خواند سپاه ۸۶۷  
 برافکند گرسیوز اندر زمان فرستاده‌ای چون هزبر دمان  
 بدو گفت «خیره منه سر به خواب برو تازنان نزد افراسیاب  
 بگویش که : من تیز بشتافتم همی هر چه جسم همه یافتم ۸۷۰  
 گروگان همی خواهد از شهریار چو خواهی که برگردد از کارزار  
 فرستاده آمد بدادش پیام ز شاه و ز گرسیوز نیک نام  
 چو گفت فرستاده بشنید شاه فراوان بپیچید و گم کرد راه ۸۷۳  
 همی گفت «صد تن ز خویشان من گر ایدونکه کم گردد از انجمن  
 شکست اندر آید بدین بارگاه نماند بَرِ من کسی نیک خواه  
 و گس گویم از من گروگان مجوی دروغ آیدش سر بسر گفت گوی ۸۷۶

فرستاد باید بر او نوا  
 بر آن سان که رستم همی نام برد  
 ۸۷۹ بر شاه ایران فرستادشان  
 بفرمود تا کوس با کرّزای  
 بخارا و سغد و سمرقند و چاج  
 ۸۸۲ تهی کرد و شد با سپه سوی گنگ  
 چو از رفتنش رستم آگاه شد  
 بنزد سیاوش بیامد چو گرد  
 ۸۸۵ بدو گفت « چون کارها گشت راست  
 بفرمود تا خلعت آراستند  
 یکی اسپ تازی به زرین ستام  
 ۸۸۸ چو گرسیوز آن خلعت شاه دید  
 بشد با زبانی پر از آفرین  
 سیاوش نشست از بر تخت عاج  
 ۸۹۱ همی رای زد با یکی چرب گوی  
 ز لشکر همی جست گگردی سوار  
 چنین گفت با او گو پیلتن  
 ۸۹۴ همانست کاووس کز پیش بود  
 مگر من شوم نزد شاه جهان

اگر بی گروگان ندارد روا  
 ز خویشان نزدیک صد بر شمرد  
 بسی خلعت و نیکوی دادشان  
 زدند و فرو هشت پرده سرای  
 سپیجاب و آن کشور و تخت عاج  
 بهانه نجست و فریب و درنگ  
 روانش ز اندیشه کوتاه شد  
 شنیده سخنها همه یاد کرد  
 چو گرسیوز ار باز گردد رواست  
 « سلیح و کلاه و کمر خواستند  
 یکی تیغ هندی به زرین نیام  
 تو گفتی مگر بر زمین ماه دید  
 تو گفتی مگر بر نوردد زمین  
 بیاویخته بر سر عاج تاج  
 کسی کو سخن را دهد رنگ و بوی  
 که با او بسازد دم شهریار  
 کد «زاین در که یارد گشادن سخن؟  
 ز تندی نه کاهد، نه خواهد فزود  
 کنم آشکارا برو بر نهان

ببرم زمین گر تو فرمان دهی ز رفتن نبینم همی جز بهی<sup>۱</sup>  
 سیاوش ز گفتار او شاد شد حدیث فرستادگان باد شد<sup>۸۹۷</sup>  
 سپهدار بنشست و رستم بهم سخن راند هرگونه از بیش و کم

### نامه سیاوش بنزد کاووس و رفتن رستم

بفرمود تا رفت پیشش دبیر نوشتن یکی نامه‌ای بر حریر  
 نخست آفرین کرد بر دادگر کزو دید نیروی و فرّ و هنر<sup>۹۰۰</sup>  
 «خداوند هوش و زمان و مکان خرد پروراند همی با روان  
 گذر نیست کس را ز فرمان او، کمی کو بگردد ز پیمان او  
 ز گیتی نبیند مگر کاستی بدو باشد افزونی و راستی<sup>۹۰۲</sup>  
 ازو باد بر شهریار آفرین جهاندار و ز نامداران گزین  
 رسیده به هرنیک و بد رای او ستون خرد گشته بالای او  
 رسیدم به بلخ و به خرّم بهار همه شادمان بودم از روزگار<sup>۹۰۶</sup>  
 ز من چون خبر یافت افراسیاب سیه شد به چشم اندرش آفتاب  
 بدانست که ش کار دشوار گشت جهان تیره شد بخت او خوارگشت  
 بیامد برادرش با خواسته بمی خوب رویان آراسته<sup>۹۰۹</sup>  
 که زهار خواهد ز شاه جهان سپارد بدو تاج و تخت مهان  
 بسنده کند زین جهان مرز خویش بداند همی پایه ارز خویش

۹۱۲ از ایران زمین بسپرد تیره خاك  
 زخویشان فرستاد صد نزد من  
 گر او را ببخشد ، ز مهرش سزاست  
 ۹۱۰ چو بنوشت نامه ، یل جنگجوی  
 وز آن روی گرسیوز نیک خواه  
 همه داستان سیاوش بگفت  
 ۹۱۸ ز خوبی دیدار و کردار او  
 دلیر و سخن‌گوی و گرد و سوار  
 بخندید و با او چنین گفت شاه  
 ۹۲۱ و دیگر کز آن خواب آمد نهب  
 پراز درد گشتم سوی چاره باز  
 به گنج و درم چاره آراستم

بشوید دل از کینه و جنگ پاك  
 بدین خواهش آمد گو پیلتن  
 که بر مهر او چهر او بر گواست  
 سوی شاه کاووس بنهاد روی  
 بیامد بر شاه توران سپاه  
 که «اورا ز شاهان کسی نیست جفت  
 ز هوش و دل و شرم و گفتار او  
 تو گوئی خرد دارد اندر کنار»  
 که «چاره به از جنگ، ای نیک خواه  
 ز بالا بدیدم نشان نشیب  
 بدان تا نبینم نشیب از فراز  
 کنون شد بر آن سان که من خواستم»

\*

۹۲۰ وز آن روی چون رستم شیر مرد  
 به پیش اندر آمد به کش کرده دست  
 برسید و بگرفتش اندر کنار  
 ۹۲۷ ز گردان و ز رزم و کار سپاه  
 بیامد بر شاه ایران چو گرد  
 بر آمد سپهبد ز جای نشست  
 ز فرزند و ز گردش روزگار  
 وزان تا چرا باز گشت او ز راه

ب ۹۱۴ (دوم) : «برمهر او چهر او برگواست» در عموم نسخ جز مب چنین است . «بر» دوم را آیا می‌توان احتمال بعیدی داد که با «گوا» یک کلمه مرکب درست کرده باشد ، برگوا ، به معنی گواه ؟ اما بهر صورت محل تأمل است .

- نخست از سیاوش زبان برگشاد  
 چو نامه برو خواند فرخ دبیر  
 به رستم چنین گفت: گیرم که اوی  
 چو تو نیست اندر جهان سربسر  
 ندیدی بدیهای افراسیاب؟  
 مرا رفت بایست، کردم درنگ  
 نرفتم که گفتند «ز ایدر مرو  
 چو پادافره ایزدی خواست بود  
 شمارا بدان مُردری خواسته  
 - کجا بستد از هر کسی بی گناه -  
 به صد ترك بیچاره و بد نژاد  
 کنون از گروگان کی اندیشد او؟  
 شما گر خرد را نبستید کار  
 بنزد سیاوش فرستم کنون  
 بفرمایم که آتشی کن بلند  
 بر آتش بنه خواسته هرچه هست  
 پس آن بستگان را بر من فرست  
 تو با لشکر خویش سر پر ز جنگ  
 همه دست بگشای تا یکسره
- ستودش فراوان و نامه بداد  
 رخ شهریار جهان شد چو قیر  
 جوانست و بد نارسیده به روی ۹۳۰  
 به جنگ از تو جویند شیران هنر  
 که گم شد ز ما خورد و آرام و خواب  
 مرا بود با او سری پر ز جنگ ۹۳۲  
 بمان تا پس چید جهاندار نو»  
 مکافات بدها بدی خواست بود  
 بدان گونه بر شد دل آراسته ۹۳۶  
 بدان تا بپیچیدتان دل ز راه  
 که نام پدرشان ندارند یاد  
 همان پیش چشمش همان خاک کو ۹۳۹  
 نه من سیرم از جنگ و ز کارزار  
 یکی مرد پر دانش و پر فسون  
 به بند گران پای ترکان ببند ۹۴۲  
 نگر تا نیازی به يك چیز دست  
 که من سر بخوام زتن شان گسست  
 برو تا به درگاه او بی درنگ ۹۴۵  
 چو گرگ اندر آید به پیش بره

- سپاهت کند غارت و سوختن  
 چو گردد برو ناخوش آرام و خواب»
- دلت را بدین کار غمگین مدار  
 پس آنکه جهان زیر فرمان تست  
 مران تیز لشکر بر آن روی آب  
 که او خود شتاب آورد بی درنگ»
- در آشتی او گشاد از نخست  
 نه نیکو بود پیش رفتن به رزم  
 نباشد پسندیده نیک خواه  
 برفتی بسان دلاور پلنگ  
 تن آسانی و گنج ایران زمین؟  
 دل روشنت باب تیره مشوی  
 به پیمان شکستن بخواهد نهفت  
 بجایست شمیر و چنگال شیر  
 مکن آنچه نه اندر خورد با کلاه  
 سیاوش ز پیمان نگرده زین  
 بر آشوبد این نامور پیش گاه»
- بر آشفست زان کار و بگشاد چشم  
 که «ایدون نماند سخن در نهان
- چو تو ساز گیری بد آموختن  
 ۹۸ بیاید به جنگ تو افراسیاب  
 تهمتن بدو گفت که «ای شهریار  
 سخن بشنوا من، تو ای شه، نخست  
 ۹۹ تو گفتی که «برجنگ افراسیاب  
 بمانید تا او بیاید به جنگ  
 ببودیم يك چند در جنگ سست  
 ۱۰۰ کسی کاشتی جوید و سور و بزم  
 و دیگر که پیمان شکستن ز شاه  
 سیاوش چو پیروز بودی به جنگ  
 ۱۰۱ چه جستی جز از تخت و تاج و نگین  
 همه یافتی جنگ خیره مجوی  
 گر افراسیاب این سخنها که گفت  
 ۱۰۲ هم از جنگ جستن نگشتم سیر  
 ز فرزند پیمان شکستن خواه  
 نهانی چرا گفت باید سخن  
 ۱۰۳ وز این کار کاندیشه کرده ست شاه  
 چو کاووس بشنید شد پر زخشم  
 به رستم چنین گفت شاه جهان

- که این در سر او تو افکنده‌ای  
چنین بیخ کین از دلش کنده‌ای ۹۶۶
- تن آسانی خویش جستی برین  
نه افروزش تاج و تخت و نگین
- تو ایدر بمان تا سپهدار طوس  
بیند براین کار بر پیل کوس
- من اکنون هیونی فرستم به بلخ  
یکی نامه‌ای با سخنه‌ای تلخ ۹۶۹
- سیاوش اگر سر ز پیمان من  
بپیچد نیاید به فرمان من
- به طوس سپهد سپارد سپاه  
خود و ویژگان بازگردد به راه
- ببیند ز من هرچه اندر خورست  
گر او را چنین داوری در سرست ۹۷۲
- غمی گشت رستم با آواز گفت  
که «گردون سر من نیارد نهفت
- اگر طوس جنگی‌تر از رستمست  
چنان دان که رستم ز گیتی کمست»
- بگفت این و بیرون شد از پیش او  
پراز خشم و جنگ و پراز ننگ روی ۹۷۵
- هم اندر زمان طوس را خواند شاه  
بفرمود لشکر کشیدن به راه
- چو بیرون شد از پیش کاووس طوس  
بفرمود تا لشکر و بوق و کوس
- بسازند و آرایش ره کنند  
وز آن رزمگه راه کسوته کنند ۹۷۸
- هیونی بیاراست کاووس شاه  
بفرمود تا بازگردد به راه

ب ۹۷۳: بنظری‌رسد که «غمی گشتن» را به معنی خشمگین گشتن بکار برده است، نظیر این استعمال در بیت ۲۸۴۲ نیز آمده است.

ب ۹۷۸ (دوم): از این بیت و بیت ۲۸۸۱ همین داستان مفهوم می‌شود که مراد از کوتاه کردن راه از رزم اینست که زودتر آن را به پایان برسانند و کار را فیصله دهند.



## پاسخ نامه کاووس بنزد سیاوش

نویسنده نامه را پیش خواند  
 ۹۸۱ یکی نامه فرمود پرخشم و جنگ  
 نخست «آفرین» کرد «برکردگار  
 خداوند بهرام و کیوان و ماه  
 ۹۸۴ به فرمان اویست گردان سپهر  
 ترا ای جوان تن درستی و بخت  
 اگر بردلت رای من تیره گشت  
 ۹۸۷ شنیدی که دشمن به ایران چه کرد  
 کنون خیره آزرم دشمن مجوی  
 منه با جوانی سراندر فریب  
 ۹۹۰ که من زان فریبنده گفتار او  
 ترا گر فریبید نباشد شگفت  
 نرفت ایچ با من سخن ز آشتی  
 ۹۹۳ همان رستم از گنج آراسته  
 از آن مُردری تاج شاهنشهی  
 در بی نیازی به شمشر جوی  
 به کرسی زر پیکرش برنشاند  
 زبان تیز و رخساره چون بادرنگ  
 خداوند آرامش و کارزار  
 خداوند نیک و بد و فرّ و جاه  
 ازو بازگسترده هر جای مهر  
 همیشه بماناد با تاج و تخت  
 ز خواب جوانی سرت خیره گشت  
 چو پیروز شد روزگار نبرد  
 براین بارگه بر مبر آب روی  
 گر از چرخ گردان نخواهی نهیب  
 بسی بساز گشتم ز پیکار او  
 مرا از خود اندازه باید گرفت  
 ز فرمان من روی برگاشتی  
 نخواهد شدن سیر و از خواسته  
 ترا شد سر از جنگ جستن تهی  
 به کشور بود شاه را آب روی

- چو طوس سپهبد رسد پیش تو بسازد چو باید کم و بیش تو ۹۹۶  
گروگان که داری به بند گران هم اندر زمان بارکن بر خران  
پرستار و زخواستہ هر چه هست بزودی مرآن را به درگه فرست  
تو شو کین و آویختن را بساز از این در سخنها مگردان دراز ۹۹۹  
چو تو ساز جنگ شبیخون کنی ز خاک سیه رود جیحون کنی  
سپهبد سر اندر نیارد به خواب بیاید به جنگ تو افراسیاب  
وگر مهر داری برآن اهرمن نخواهی که خواندنت پیمان شکن ۱۰۰۲  
سپه طویس رذرا ده و بازگرد نه ای مرد پرخاش روز نبرد  
تو با خوب رویان بر آمیختی به بزم اندر از رزم بگریختی «  
نهادند برنامه بر مهر شاه هیون پر بر آورد و ببرید راه ۱۰۰۰  
چو نامه بنزد سیاوش رسید برآن گونه گفتار ناخوب دید  
فرستاده را خواند و پرسید چُست ازو کرد یکسر سخنها درست  
بگفت آنکه با پیلتن رفته بود ز طوس و ز کاووس کاشفته بود ۱۰۰۸  
سیاوش چو بشنید گفتار اوی ز رسم نعی گشت و برتافت روی  
ز کار پدر دل پر اندیشه کرد ز ترکان و ز روزگار نبرد  
همی گفت « صد مرد ترك و سوار ز خویشان شاهی چنین نامدار ۱۰۱۱  
همه نیک خواه و همه بی گناه اگرشان فرستم بنزدیک شاه  
نه پرسد نه اندیشد از کارشان هم آنکه کند زنده بردارشان  
به نزدیک یزدان چه پوزش برم بد آمد ز کار جهان بر سرم ۱۰۱۴

ورایدونکه جنگ آورم بی‌گناه  
 جهاندار نپسندد این بد زمن  
 ۱۰۱۷ اوگر بازگردم به نزدیک شاه  
 ازو نیز هم برتم بد رسد  
 نیاید ز سوداوه خود جز بدی  
 ۱۰۲۰ دوتن را ز لشکر ز گنداوران  
 برآن رازشان خواند نزدیک خویش  
 که رازش بهم بود با هر دوتن  
 ۱۰۲۳ بدیشان چنین گفت که «ز بخت بد  
 بدان مهربانی دل شهریار  
 چو سوداوه او را فریبنده گشت  
 ۱۰۲۶ شبستان او گشت زندان من  
 چنین رفت بر سر مرا روزگار  
 گزیدم برآن شور بختیم جنگ  
 ۱۰۲۹ به بلخ اندرون بود چندان سپاه  
 نشسته به سغد اندرون شهریار  
 برفتیم برسان باد دمان  
 ۱۰۳۲ چو کشور سراسر بپرداختند  
 همه موبدان آن نمودند راه  
 چنان خیره با شاه توران سپاه  
 گشایند بر من زبان انجمن  
 به طوس سپهد سپارم سپاه  
 چپ و راست بد بینم و پیش بد  
 ندانم چه خواهد رسید ایزدی  
 چو بهرام و چون زنگه شاوران  
 پردخت ایوان و بنشانند پیش  
 ازان پس که رسم شد از انجمن  
 فراوان همی برتم بد رسد  
 بسان درختی پراز رنگ و بار  
 توگفتی که زهر گزاینده گشت  
 غمی شد دل و بخت خندان من  
 که با مهر او آتش آورد بار  
 مگر دور مانم ز چنگ نهنگ  
 سپهد چو گرسیوز کینه خواه  
 پراز کینه با تیغ زن صد هزار  
 نجستم در جنگ ایشان زمان  
 گروگان و آن هدیه‌ها ساختند  
 که ما بازگردیم زین رزمگاه

پسندش نیامد همی کار من بکوشد به رنج و به آزار من  
 بخیره همی جنگ فرمایدم بترسم که سوگند بگزایدم ۱۰۳۰  
 ورا گر ز بهر فزونیت جنگ چو گنج آمد و کشور آمد به چنگ  
 چه باید همی خیره خون ریختن چنین دل به کین اندر آویختن؟  
 همی سر یزدان بباید کشید فراوان نکوهش بباید شنید ۱۰۳۸  
 دوگیتی همی برد خواهد زمن بمانم بکام دل اهرمن  
 نزادی مرا کاشکی مادرم وگر زاد مرگ آمدی بر سرم  
 که چندین بلاها بباید کشید ز گیتی همی زهر باید چشید ۱۰۴۱  
 بدین گونه پیمان که من کرده ام به یزدان و سوگندها خورده ام  
 اگر سر بگردانم از راستی فراز آید از هر سوی کاستی  
 پراکنده شد در جهان این سخن که با شاه ترکان فگندیم بن ۱۰۴۴  
 زبان برگشایند هر کس به بد به هر جای بر من چنان چون سزد  
 به کین بازگشتن بریدن ز دین کشیدن سر از آسمان و زمین  
 چنین کی پسندد زمن کردگار؟ کجا بر دهد گردش روزگار؟ ۱۰۴۷  
 شوم کشوری جویم اندر جهان که نامم ز کاووس ماند نهان  
 روشن زمانه بر آن سان بود که فرمان دادار گیهان بود

ب ۱۰۴۹: دریم: که روشن؛ ولی شکی نیست که «که» زائداست و باید روشن خوانده شود. نسخه نویسان بواسطه آشنا نبودن با این لفظ کلمه را روشن خوانده اند و همیشه بک کلمه یک هجائی قبل ازان برای پر کردن وزن افزوده اند. راجع به این کلمه رجوع شود به فرهنگ جهانگیری و شاهنامه چاپ مسکو ج ۲ ص ۱۴۹ ب ۳۴۸ و ج ۸ ص ۱۰۲ و ۸۴۲ و ص ۲۵۴ ب ۳۴۵۳.

۱۰۰۰ اسری کش نباشد ز مغز آگهی  
 قباد آمد و رفت و گیتی سپرد  
 تو ای نامور زنگه شاوران  
 ۱۰۰۳ برو تا به درگاه افراسیاب  
 گروگان و این خواسته هرچه هست  
 بسر هم چنین جمله تا پیش اوی  
 ۱۰۰۶ بفرمود بهرام گودرز را  
 سپردم ترا، گنج و پیلان کوس  
 بدو ده تو این لشکر و خواسته  
 ۱۰۰۹ یکایک برو بر شمر هرچه هست  
 چو بهرام بشنید گفتار او  
 بیارید خون زنگه شاوران  
 ۱۰۱۲ پراز غم نشستند هردو بهم  
 بدو باز گفتند که «این رای نیست  
 یکی نامه بنویس نزدیک شاه  
 ۱۰۱۵ اگر جنگ فرمان دهد جنگ ساز  
 مگردان به ما بر دژم روزگار  
 نپذیرفت زان دو خردمند پند  
 ۱۰۱۸ چنین داد پاسخ که «فرمان شاه

نه از بتری باز داند بهی  
 ورا نیز هم رفته باید شمرد  
 بیارای تن را به رنج گران  
 درنگی مباش و منه سر به خواب  
 ز دینار و ز تاج و تخت و نشست  
 بگویش که ما را چه آمد به روی  
 که «این نامور لشکر و مرز را  
 بمان تا بیاید سپهدار طوس  
 همه کارها یکسر آراسته  
 ز گنج و ز تاج و ز تخت و نشست  
 دلش گشت پیچان به تیار او  
 بنفرید بر بوم هاماوران  
 روان شان ز گفتار او شد دژم  
 ترا بی پدر در جهان جای نیست  
 دگر باره زو پیلتن را بخواه  
 مکن خیره اندیشه دل دراز  
 چو آمد درخت بزرگی به بار  
 دگرگونه بُد راز چرخ بلند  
 برانم که برتر ز خورشید و ماه

ولیکن به فرمان یزدان دلیر  
کسی کو ز فرمان یزدان بتافت  
همی دست یازید باید به خون  
وزان پس که داند کزاین کارزار  
ز بهر نوا هم بیازارد او  
همان خشم و پیکار بار آورد  
اگر تیره‌تان شد دل از کار من  
فرستاده خود باشم و رهنمای  
سیاوش چو پاسخ چنین کرد باز  
ز بیم جدائیش گریان شدند  
همی دید چشم و دل روزگار  
نخواهد بدن نیز دیدار او  
چنین گفت زنگه که «ما بنده‌ایم  
فدای تو بادا تن و جان ما  
چو پاسخ چنین یافت از نیک خواه  
که «رو شاه توران سپه را بگوی  
از این آشتی جنگ بهر منست  
ز پیمان تو سر نگردد تهی  
جهاندار یزدان پناه منست

نباشد ز خاشاک تا پیل و شیر  
سراسیمه شد خویشتن را نیافت  
به کین دوکشور بُدن رهنمون ۱۰۷۱  
کرا برکشد گردش روزگار؟  
سخنهای گم کرده باز آرد او  
سرشک غم اندر کنار آورد ۱۰۷۴  
بپیچید سرتان ز گفتار من  
بمانم براین دشت پرده سرای»  
بپژمرد جان دو گردن فراز ۱۰۷۷  
چو بر آتش تیز بریان شدند  
که اندر نهان چیست با شهریار  
ازان چشم گریان شد از کار او ۱۰۸۰  
به مهر سپهد دل آکنده‌ایم  
چنین باد تا مرگ پیمان ما»  
چنین گفت با زنگه بیدار شاه ۱۰۸۳  
که : زین کار ما را چه آمد بروی  
همی نوش تو درد و زهر منست  
وگر دور مانم ز تخت مهی ۱۰۸۶  
زمین تخت و گردون کلاه منست

و دیگر که بر خیره ناکرده کار  
 ۱۰۸۹ یکی راه بگشای تا بگذرم  
 یکی کشوری جویم اندر جهان  
 ز خوی بد او سخن نشنوم  
 ۱۰۹۲ باشد زنگه با نامور صد سوار  
 چو در شهر سالار ترکان رسید  
 پذیره شدش نامداری بزرگ  
 ۱۰۹۵ چو زنگه بیامد به نزدیک شاه  
 گرفتش به بر تنگ و بنواختش  
 چو بنشست با شاه پیغام داد  
 ۱۰۹۸ چو بشنید پیچان شد افراسیاب  
 بفرمود تا جایگه ساختند  
 چو پیران بیامد تهی کرد جای  
 ۱۱۰۱ از کاووس و زخام گفتار او  
 همی گفت و رخساره کرده دژم  
 فرستادن زنگه شاوران  
 ۱۱۰۴ بپرسید که «این را چه درمان کنیم؟»  
 بدو گفت پیران که «ای شهریار  
 تو از ما به هر کار داناتری  
 نشایست رفتن بر شهریار  
 بجائی که کرد ایزد آبش خورم  
 که نام ز کاووس ماند نهان  
 ز پیکار او يك زمان بغنوم»  
 گروگان بسرد از در شهریار  
 خروش آمد و دیده بانش بدید  
 کجا نام او بود جنگی طوُرگ  
 سپهدار برخاست از پیشگاه  
 گرامی بر خویش بنشاختش  
 سراسر سخنها بدو کرد یاد  
 دلش گشت پردرد و سر پر زتاب  
 ورا چون سزا بود بنواختند  
 سخن رفت با نامور کدخدای  
 ز خوی بد و رای و پیکار او  
 ز کار سیاوش دل پر زغم  
 همه یاد کرد از کمران تا کمران  
 وزاین چاره جستن چه پیمان کنیم؟»  
 انوشه بدی تا بود روزگار  
 به بایسته‌ها بر تواناتری

- (۲) گگان و دل و دانش و رای من چنین است اندیشه برجای من ۱۱۰۷  
 که هرکس که بر نیکوی در جهان توانا بود آشکار و نهان  
 از این شاه زاده نگیرند باز ز گنج و ز رنج آنچه آید فراز  
 من ایدون شنیدم که اندر جهان کسی نیست مانند او از مهان ۱۱۱۰  
 به بالا و دیدار و آهستگی به فرهنگی و رای و شایستگی  
 هنر با خرد نیز بیش از نژاد ز مادر چنو شاه زاده نژاد  
 به دیدن کنون از شنیدن بهست گرانمایه و شاه زاد و مهست ۱۱۱۳  
 وگر خود جز اینش نبودی هنر که از خون صد نامور با پدر  
 برآشفتم و بگذاشت تخت و کلاه همی از تو جوید بدین گونه راه  
 نه نیکو نماید ز راه خرد کز این کشور آن نامور بگذرد ۱۱۱۶  
 ترا سرزنش باشد از مهتران سر او همان از تو گردد گران  
 و دیگر که کاووس شد پیر سر ز تخت آمدش روزگار گذر  
 سیاوش جوانست و با فرهی بدو ماند آئین و تخت مهی ۱۱۱۹  
 اگر شاه بیند به رای بلند نویسد یکی نامه سودمند  
 چنان چون نوازند فرزند را نوازند جوان خردمند را  
 یکی جای سازد بدین کشورش بدارد سزاوار اندر خورش ۱۲۲

ب ۱۱۰۷ (مصراع دوم): معنی «اندیشه برجای من» روشن نیست.

ب ۱۱۱۱: فرهنگی در اینجا بی مورد بنظر می رسد، شاید ضبط همه نسخ دیگر: به فرهنگ و رای و به شایستگی، درست باشد.



بر آئین دهد دختری را بدوی  
مگر کو بماند به نزدیک شاه  
۱۱۲۰ وگر باز گردد سوی شهریار  
سپاسی بود نزد شاه زمین  
بر آساید از کین دو کشور مگر  
۱۱۲۸ از داد جهان آفرین این سزا ست  
چو سالار گفتار پیران شنید  
پس اندیشه کرد اندران یک زمان  
۱۱۳۱ چنین داد پاسخ به پیران پیر  
ولیکن شنیدم یکی داستان  
که چون بچه شیر نر پروری  
۱۱۳۴ چو با زور و با چنگک برخیزد او  
بدو گفت پیران که «اندر خرد  
کسی کز پدر کژی و خوی بد  
۱۱۳۷ نبینی که کاووس دیرینه گشت  
سیاوش بگیرد جهانی فراخ  
دو کشور ترا باشد و تاج و تخت  
۱۱۴۰ چو بشنید افراسیاب این سخن

بداردش با ناز و با آب روی  
کند کشور و بومت آرامگاه  
ترا بهتری باشد از روزگار  
بزرگان گیتی کنند آفرین  
اگر آردش نزد ما دادگر  
که گردد زمانه بدین جنگ راست»  
چنان هم همه بودنیا بدید  
همی داشت بر نیک و بد برگان  
که «هست اینکه گفتمی همه دلپذیر  
که باشد بدین رای همداستان  
چو دندان کند تیز کیفر بری  
به پروردگار اندر آویزد او»  
یکی شاه گنداوران بنگرد  
نگیرد ازو بدخوی کی سزد؟  
چو دیرینه گشت او ببايد گذشت  
بسی گنج بی رنج و ایوان و کاخ  
چنین خود که یابد مگر نیک بخت؟»  
یکی رای با دانش افکنند بن

## نامهٔ افراسیاب بر سیاوش

دبیر جهان‌دیده را پیش خواند  
 زبان برگشاد و سخن برفشانند  
 نخستین که بر خامه بنهاد دست  
 به عنبر سرخامه را کرد مست  
 جهان آفرین را ستایش گرفت  
 بزرگی و دانش نمایش گرفت: ۱۱۴۳  
 «کجا برترست از مکان و زمان  
 بدو کی رسد بندگان را گمان؟  
 خداوند جانست و آن خرد  
 خردمند را داد او پرورد  
 ازو باد بر شاهزاده درود  
 خداوند گوپال و شمشیر و خود: ۱۱۴۶  
 خداوند شرم و خداوند باک  
 زبیداد و کژی دل و دست پاک  
 شنیدم پیام از کران تا کران  
 ز بیدار دل زنگهٔ شاوران  
 غمی شد دلم زانکه شاه جهان  
 چنین تیز شد با تو اندر نهان: ۱۱۴۹  
 ولیکن به گیتی بجز تاج و تخت  
 چه جوید خردمند بیدار بخت؟  
 ترا این همه ایدر آراسته‌ست  
 اگر شهریاری و گز خواسته‌ست  
 همه شهر توران برنلدت نماز  
 مرا خود به مهر تو باشد نیاز: ۱۱۵۲  
 تو فرزند باشی و من چون پدر  
 پدر پیش فرزند بسته کمر  
 چنان دان که کاووس بر تو به مهر  
 بر آن گونه یک روز نگشاد چهر  
 کجا من گشایم در گنج بست  
 سپارم به تو تاج و تخت نشست: ۱۱۵۵

ب ۱۱۵۵ (مصراع دوم) : در موارد دیگری «تخت و نشست» نیز به کار رفته است.

به گیتی تو مانی زمن یادگار  
 نکوهش کنندم کهان و مهان  
 مگر ایزدی باشد آئین و فر  
 گذر کرد باید به دریای چین  
 هم ایدر بیاش و بخوبی بناز  
 به رفتن بهانه نبایدت جست  
 سپارم ترا تاج و زرین کمر  
 ببندم بدلسوزگی با تو راه  
 کهن شد سرش گردد از جنگ سیر -  
 رسد آتش از باد پیری به رنج -  
 ز کشور به کشور رساند کلاه  
 بکوشم بخوبی بجان و بتن  
 باندیشه دل را نیازم به بد  
 بفرمود تا زنگه نیک خواه  
 یکی خلعت آراست با سیم و زر  
 بیامد دمان زنگه شاوران  
 بگفت آنچه پرسید و بشنید و دید  
 به دیگر پراز درد و فریاد شد  
 ز آتش کجا بر دمد باد سرد ؟

بدارمت بی رنج فرزند وار  
 چو از کشورم بگذری در جهان  
 ۱۱۰۸ و زاین روی دشوار یابی گذر  
 بدین راه پیدا نبینی زمین  
 از این کرد یزدان ترا بی نیاز  
 ۱۱۶۱ سپاه و در گنج و شهر آن تست  
 چو رای آیدت آشتی با پدر  
 که ز ایدر به ایران شوی با سپاه  
 ۱۱۶۴ نماند ترا با پدر جنگ دیر  
 گسر آتش ببیند پی شست و پنج  
 ترا باشد ایران و گنج و سپاه  
 ۱۱۶۷ پذیرفتم از پاك یزدان که من  
 نفرمایم و خود نسازم به بد  
 چو نامه به مهر اندر آورد شاه  
 ۱۱۷۰ بزودی به رفتن ببندد کمر  
 یکی اسپ بر سر ستام گران  
 چو نزدیک تخت سیاوش رسید  
 ۱۱۷۳ سیاوش به يك روی زان شاد شد  
 که دشمن همی دوست بایست کرد

یکی نامه بنوشت نزد پدر  
 که « من با جوانی خرد یافتم  
 از آن زن ، یکی مغز شاه جهان ،  
 شبستان او درد من شد نخست  
 بیایست برکوه آتش گذشت  
 از آن ننگ و خواری به جنگ آمدم  
 دو کشور بدین آشتی شاد گشت  
 نیاید همی هیچ کارش پسند  
 چو چشمش ز دیدار من گشت سیر  
 ز شادی مبادا دل او رها  
 ندانم کز این کار بر من سپهر  
 از آن پس بفرمود بهرام را  
 سپردم ترا تاج و پرده سرای  
 درفش و سواران و پیلان کوس  
 چنین هم پذیرفته او را سپار  
 \* ز دیده ببارید خوناب زرد  
 ز لشکر گزین کرد سیصد سوار  
 صداسپ گزیده بزین ستام  
 بفرمود تا پیش او آورند

همه یاد کرد آنچه بُد در بدر  
 به هر نیک و بد تیز نشافتم ۱۱۷۶  
 دل من برافروخت اندر نهان  
 ز خون دلم رخ ببایست شست  
 مرا زار بگریست آهو به دشت ۱۱۷۹  
 خرامان به چنگِ نهنگِ آمدم  
 دل شاه چون تیغ پولاد گشت  
 گشادن همان و همان بود بند ۱۱۸۲  
 بر سیردیده نباشند دیر  
 شدم من ز غم در دم ازدها  
 چه دارد بر از اندر از کین و مهر ۱۱۸۵  
 که اندر جهان تازه کن کام را  
 همان گنج آکنده و تخت و جای  
 چو ایدر بیاید سپهدار طوس ۱۱۸۸  
 تو بیدار دل باش و به روزگار  
 لب راد مردان پر از باد سرد  
 همه گرد و شایسته کارزار ۱۱۹۱  
 پرستار و زرین کمر صد غلام  
 سلیح و ستام و کمر بشمرند

۱۱۹۱ درم نیز چندانکه بودش بکار  
 ازان پس گرانمایگان را بخواند  
 چنین گفت که «ز نزد افراسیاب  
 ۱۱۹۷ یکی راز پیغام دارد به من  
 همی سازم اکنون پذیره شدن  
 همه سوی بهرام دارید روی  
 ۱۲۰۰ همی بوسه دادند گردان زمین  
 چو خورشید تابنده بنمود پشت  
 سیاوش لشکر به جیحون کشید  
 ۱۲۰۳ چو آمد به ترمذ درون بام و کوی  
 چنان بد همه شهرها تا به چاج  
 به هر منزلی ساخته خوردنی  
 ۱۲۰۶ چنین تا به قجغارباشی براند  
 چو آگاهی آمد پذیره شدند  
 ز خویشان گزین کرد پیران هزار  
 ۱۲۰۹ بیاراسته چار پیل سپید  
 یکی بر نهاده ز پیروزه تخت

ب ۱۲۰۱ (دوم) : صفت درشت را به معنای مناسب این بیت در فرهنگها نیافتیم . نظیر این استعمال در شاهنامه چاپ مسکو ج ۴ ص ۱۴۰ ب ۴۰۰ و ج ۵ ص ۳۳۳ ب ۱۶۵۴ دیده می شود .

سرش ماه زرین و بومش بنفش  
 ابا تخت زرین سه پیل دگر  
 به زر بافته پرنیائی درفش  
 صد از ماه رویان زرین کمر ۱۲۱۲  
 سپاهی بر آن سان که گفتی سپهر  
 بیاراست روی زمین را بمهر  
 به دیبا بیاراسته سر بسر  
 صد اسپ گرانمایه با زین زر  
 سیاوش بشنید کامد سپاه  
 پذیره شدن را بیاراست شاه ۱۲۱۰  
 درفش سپهدار پیران بدید  
 خروشیدن پیل و اسپان شنید  
 بشد تیز و بگرفتش اندر کنار  
 پرسیدش از نامور شهریار  
 بدو گفت که «ای پهلوان سپاه  
 چرا رنجه کردی روان را به راه؟» ۱۲۱۸  
 همه بردل اندیشه این بد نخست  
 که بیند دو چشم ترا تن درست  
 ببوسید پیران سر و پای او  
 همان خوب چهر دل آرای او  
 چنین گفت که «ای شهریار جوان  
 مرا گر به خواب این نمودی روان ۱۲۲۱  
 ستایش کنم پیش یزدان نخست  
 چو دیدم ترا روشن و تن درست  
 ترا چون پدر باشد افراسیاب  
 ز پیوستگان هست بیش از هزار  
 تو بی کام دل هیچ دم بر مزن  
 مرا گر پذیری تو با پسر سر  
 ز بهر پرستش ببندم کمر»  
 برفتند هر دو بشادی بهم  
 سخن یاد کردند بر بیش و کم ۱۲۲۷

ب ۱۲۲۱ (مصراع دوم): گویا می‌خواهد بگوید «مگر اینکه چنین چیزی را به خواب می‌دیدم»، اگر

بجای مگردر بیت دیگری نیز دیده می‌شود: ج ۲ ص ۱۶۹ ب ۶۱۰ چاپ مسکو.

همه ره ز آوای چنگک و رباب  
 همی خفته را سر برآمد ز خواب  
 همی خاک مشکین شد از مشک و زر  
 همی اسپ تازی برآورد پر  
 ۱۲۳۰ سیاوش چو آن دید آب از دو چشم  
 بیارید و ز اندیشه آمد بخشم  
 که یاد آمدش بوم زاولستان  
 بیاراسته تا به کاولستان  
 همان شهر ایرانش آمد بیاد  
 همی برکشید از جگر سرد باد  
 ۱۲۳۲ از ایران دلش یاد کرد و بسوخت  
 بکردار آتش رخس بر فروخت  
 ز پیران بیبچید و پوشید روی  
 سپهد بدید آن غم و درد اوی  
 بدانست کورا چه آمد بیاد  
 غمی گشت و دندان بلب بر نهاد  
 ۱۲۳۳ به قجگارباشی فرود آمدند  
 نشستند و یکبار دم برزدند  
 نگه کرد پیران به دیدار او  
 نشست و بر و یال و گفتار او  
 بدو در دو چشمش همی خیره ماند  
 همی هر زمان نام یزدان بخواند  
 ۱۲۳۴ بدو گفت که «ای نامور شهریار  
 ز شاهان گیتی توی یادگار  
 سه چیزست بر تو که اندر جهان  
 کسی را نباشد ز تخم مهان  
 یکی آنکه از تخمه کیقباد  
 همی از تو گیرند گوئی نژاد  
 ۱۲۳۵ اودیگر زبانی بدین راستی  
 به گفتار نیکو بیاراستی  
 سه دیگر که گوئی که از چهر تو  
 بیارد همی بر زمین مهر تو»  
 چنین داد پاسخ سیاوش بدوی  
 که «ای پیر پاکیزه و راست گوی  
 ۱۲۳۶ خنیده به گیتی به مهر و وفا  
 از آهرمنی دور و دور از جفا

گرایدونکه با من تو پیمان کنی شناسم که پیمان من نشکنی  
گر از بودن ایدر مرا نیکویست براین کرده خود نباید گریست  
وگر نیست فرمای تا بگذرم نمائی ره کشوری دیگرم «۱۲۴۸»  
بدوگفت پیران که « مندیش زین چو اندر گذشتی ز ایران زمین  
مگردان دل از مهر افراسیاب مکن هیچ گونه به رفتن شتاب  
پراگنده نامش به گیتی بدیست ولیکن جز اینست ، مرد ایزدیست «۱۲۵۱»  
خرد دارد و رای و هوش بلند بخیره نیاید به راه گزند  
مرا نیز خویشیست با او به خون همش پهلواتم همش رهنمون  
همانا براین بوم و بر صد هزار به فرمان من بیش باشد سوار «۱۲۵۴»  
همم بوم و بر هست و هم گوسفند هم اسپ و سلیح و کمان و کمنند  
مرا بی‌نیازست از هر کسی نهفته جزاین نیز هستم بسی  
فدای تو بادا همه هر چه هست گرایدونکه سازی بشادی نشست «۱۲۵۷»  
پذیرفتم از پاك یزدان ترا به رای و دل هوشمندان ترا  
که بر تو نیاید ز بدها گزند نداند کسی راز چرخ بلند  
(؟) مگر کز تو آشوب خیزد به شهر بیامیزی از دود تسریاک زهر «۱۲۶۰»  
سیاوش بدان گفته‌ها رام شد برافروخت و اندر خور جام شد

ب ۱۲۵۴ : در هفت نسخه دیگری که داریم پس از این بیت بیت دیگری آمده است بدین صورت :

ده و دوهزار آنکه خویش منند چو خواهم شب و روز پیش منند

و مضمون این بیت دربنداری نیز هست اما از برای تکمیل متن لزومی ندارد .

ب ۱۲۶۰ (دوم) : نسخه‌ها « از دورتریاک و » دارند .



به خوردن نشستند يك با دگر  
 ۱۲۶۲ برفتند با خنده و شادمان  
 چنین تا رسیدند در شهر گنگ  
 پیاده به کوی آمد افراسیاب  
 ۱۲۶۱ سیاوش چو او را پیاده بدید  
 گرفتند مر يك دگر را به بر  
 ازان پس چنین گفت افراسیاب  
 ۱۲۶۱ ازین پس نه آشوب خیزد نه جنگ  
 برآشفت گیتی ز تور دلبر  
 دو کشور سراسر پسر از شور بود  
 ۱۲۷۲ به تو رام گردد زمانه کنون  
 کنون شهر توران ترا بنده اند  
 مرا چیز با جان همی پیش تست  
 ۱۲۷۰ سیاوش برو آفرین کرد سخت  
 سپاس از خدای جهان آفرین  
 سپهدار دست سیاوش به دست  
 ۱۲۷۸ به روی سیاوش نگه کرد و گفت  
 نه زین گونه مردم بود در جهان  
 ازان پس به پیران چنین گفت رد  
 سیاوش پسر گشت و پیران پدر  
 به ره برنجستند جائی زمان  
 کزان بود خرّم سرای درنگ  
 از ایوان میان بسته و پرشتاب  
 فرود آمد از اسپ و پیشش دوید  
 بسی بوس دادند بر چشم و سر  
 که «گردان جهان اندر آمد به خواب  
 به آبش خور آیند میش و پلنگ  
 کنون روی گیتی شد از جنگ سیر  
 جهان را دل از آشتی کور بود  
 برآساید از جنگ و ز جوش خون  
 همه دل به مهر تو آکنده اند  
 سپهد به جان و به تن خویش تست  
 که «از گوهر تو مگرداد بخت  
 کزویست آرام و پرخاش و کین»  
 بیامد به تخت مهی بر نشست  
 که «این را به گیتی کسی نیست جفت  
 چنین روی و بالا و فرّ مهان»  
 که «کاووس تندست و اندک خرد

- که بشکبید از روی چونین پسر  
چنین برز و بالا و چندین هنر<sup>۱۲۸۱</sup>  
مرا دیده از خوب دیدار او  
بمانده ست ، دل خیره از کار او  
که فرزند باشد کسی را چنین  
دو دیده بگرداند اندر زمین «  
از ایوانها پس یکی برگزید  
همه کاخ زربفتها گسترید<sup>۱۲۸۴</sup>  
یکی تخت زرین نهادند پیش  
همه پایه ها چون سر گاومیش  
به دیبای چینی بیاراستند  
فراوان پرستندگان خواستند  
بفرمود پس تا رود سوی کاخ  
سیاوش چو در پیش ایوان رسید  
بیامد بر آن تخت زر بر نشست  
چو خوان سپید بیاراستند  
ز هرگونه ای رفت بر خوان سخن  
چو از خوان سالار برخاستند  
برفتند با رود رامشگران  
بدو داد جان و دل افراسیاب  
همی خورد می تا جهان تیره شد  
سیاوش به ایوان خرامید شاد  
\*بدان شب هم اندر بفرمود شاه  
چنین گفت با شیده افراسیاب  
ب ۱۲۹۷ : درقا نیست ، و مطلب با بودن این بیت مغشوش می شود ، و ممکنست بنی الحاقی بوده باشد .
- ۱۲۸۷  
بباشد بکام و نشیند فراخ<sup>۱۲۸۷</sup>  
سر طاق ایوان به کیوان رسید  
هشیوار جان اندر اندیشه بست  
کس آمد سیاوش را خواستند<sup>۱۲۹۰</sup>  
همه شادمانی فکندند بُن  
نشستن گه می بیاراستند  
به باده نشستند یکسر سران<sup>۱۲۹۳</sup>  
همی بی سیاوش نیامدش خواب  
سر میگساران ز می خیره شد  
به مستی ز ایران نیامدش یاد<sup>۱۲۹۶</sup>  
بدان کس که بودند بر بزمگاه  
که «چون سر بر آرد سیاوش ز خواب

۱۲۹۹ تو با پهلوانان و خویشان من کسی کو بود مهتر انجمن  
 بشبگیر با هدیه و با غلام گرانمایه اسپان زرین ستام  
 ز لشکر همی هرکسی با نثار ز دینار و ز گوهر شاهوار  
 ۱۳۰۲ از این گونه پیش سیاوش روید هشیوار و بیدار و خامش روید  
 فراوان سپهد فرستاد چیز بدین گونه يك هفته بگذشت نیز

\*

شی با سیاوش چنین گفت شاه که « فردا بسازیم هر دو پگاه  
 ۱۳۰۰ که باگوی و چوگان به میدان شویم زمانی بتازیم و خندان شویم  
 ز هرکس شنیدم که چوگان تو نبینند گردان به میدان تو  
 تو فرزند مائی و زیبای گاه تو تاج کیائی و پشت سپاه  
 ۱۳۰۸ بدو گفت « شاهانوشه بدی روان را به دیدار توشه بدی  
 همی از تو جویند شاهان هنر که یابد به هرکار بر تو گذر؟  
 مرا روز روشن به دیدار تست همی از تو خواهم بدو نیک جست »

### هنر نمودن سیاوش پیش افراسیاب

۱۳۱۱ بشبگیر ترکان به میدان شدند گرازان و تازان و خندان شدند  
 چنین گفت پس شاه ترکان بدوی که « یاران گزینیم در زخم گوی  
 تو باشی بدان روی و زین روی من به دو نیم هم زین نشان انجمن »

- سیاوش بدو گفت که «ای شهریار  
برابر نیارم زدن با تو گوی  
چو هستم سزاوار یار توّم  
سپهبد ز گفتار او شاد شد  
» به جان و سر شاه کاووس « گفت  
هنر کن به پیش سواران پدید  
کنند آفرین بر تو مردان من  
سیاوش بدو گفت « فرمان تراست  
سپهبد گزین کرد گلباد را  
چو پیران و نستین جنگجوی  
بنزد سیاوش فرستاد یار  
دگر اندریمان سوار دلیر  
سیاوش چنین گفت که «ای نامجوی  
همه یار شاهند و تنها منم  
گر ایدونکه فرمان دهد شهریار  
مرا یار باشند بر زخم گوی  
سپهبد چو بشنید زو داستان  
سیاوش از ایرانیان هفت مرد
- کجا باشدم دست و چوگان بکار ؟ ۱۳۱۴  
به میدان هم آورد دیگر بجوی  
براین پهن میدان سوار توّم «  
سخن گفتن هرکسی باد شد ۱۳۱۷  
که « با من تو باشی هم آورد و جفت  
بدان تا نگویند کو بد گزید  
شکفته شود روی خندان من « ۱۳۲۰  
سواران و میدان و چوگان تراست «  
چو گرسیوز و جهن پولاد را  
چو هومان که بردارد از آب گوی ۳۱۲۳  
چو روئین و چون شیده نامدار  
چو اوخواست مرد افکن نره شیر  
از ایشان که یارد شدن پیش گوی ؟ ۱۳۲۶  
نگهبان چوگان يك تا منم  
بیارم به میدان ز ایران سوار  
بر آن سان که آئین بود برد روی ۱۳۲۹  
بر آن داستان گشت همدستان  
گزین کرد شایسته کارکرد

۱۳۲۲ خروش تبیره ز میدان بخواست  
 از آوای صنّج و دم کَرَنای  
 سیاوش برانگیخت اسپِ نبرد  
 ۱۳۲۰ بزد هم چنان چون به میدان رسید  
 بفرمود پس شهریار بلند  
 سیاوش بر آن گوی برداد بوس  
 ۱۳۲۸ سیاوش به اسپِ دگر بر نشست  
 از آن پس به چوگان برو کار کرد  
 ز چوگان او گوی شد ناپدید  
 ۱۳۲۱ از آن گوی خندان شد افراسیاب  
 بآواز گفتند « هرگز سوار  
 ز میدان به يك سو نهادند گاه  
 ۱۳۲۴ سیاوش بنشست با او به تخت  
 به لشکر چنین گفت پس ناخجوی  
 همی ساختند آن دو لشکر نبرد  
 ۱۳۲۷ چو ترکان بتندی بیاراستند  
 ربودند ایرانیان گوی پیش  
 سیاوش نغمی گشت ز ایرانیان  
 ۱۳۰۰ که « میدان بازیست گر کار زار  
 همی خاک با آسمان گشت راست  
 تو گفتی بجنبید میدان ز جای  
 چو گوی اندر آمد به پیشش بگرد  
 بر آن سان که از چشم شد ناپدید  
 که گوئی به نزد سیاوش برند  
 برآمد خروشیدن نای و کوس  
 بینداخت آن گوی خسرو به دست  
 چنان شد که با ماه دیدار کرد  
 تو گفتی سپهرش همی برکشید  
 سر نامداران برآمد ز خواب  
 ندیدیم بر زین چنین نامدار »  
 بیامد نشست از بر گاه شاه  
 به دیدار او شاد شد شاه سخت  
 که « میدان شمارا و چوگان و گوی »  
 برآمد همی تا به خورشید گرد  
 همی بردن گوی را خواستند  
 بماندند ترکان ز کردار خویش  
 سخن گفت بر پهلوانی زبان  
 بر این گردش و بخشش روزگار؟

چو میدان سرآید بتابید روی بدیشان سپارید يك بار گوی «  
 سواران عنانها کشیدند نرم نکردند زان پس کسی اسپ گرم  
 یکی گوی ترکان بینداختند بکردار آتش همی تاختند ۱۳۰۳  
 سپید چو آواز ترکان شنود بدانست کان پهلوانی چه بود  
 چنین گفت پس شاه توران سپاه که «گفته ست با من یکی نیک خواه  
 که : اورا زگیتی کسی نیست جفت به تیرو کمان چون گشاید دو سفت» ۱۳۰۶  
 سیاوش چو گفتار مهتر شنید ز قُربان کمان کبی بر کشید  
 سپید کمان خواست تا بنگرد یکی برگراید که فرمان برد  
 کمان را نگه کرد و خیره بماند بسی آفرین کیانی بخواند ۱۳۰۹  
 به گرسیوز تیغ زن داد مه که «خانه بمال و در آور به زه»  
 بکوشید تا برزه آرد کمان نیامد برو چیره ، شد بد گمان  
 ازو شاه بستد به زانو نشست بمالید خانه‌ی کمان را به دست ۱۳۱۲  
 به زه کرد و خندان چنین گفت شاه که « اینت کمانی چو باید براه  
 مرا نیز گاه جوانی کمان چنین بود و اکنون دگر شد زمان  
 به توران و ایران کس این را به چنگ نیارد گرفتن به هنگام جنگ ۱۳۱۰  
 بر و یال و کتف سیاوش جز این نخواهد کمان نیز بردشت کین «  
 نشانی نهادند بر اسپریس سیاوش نکرد ایچ با کس مکیس

ب ۱۳۱۷ (دوم) : میکیس به کسریم، ممال میکاس عربی است که به معنی چانه زدن استعمال شده است.  
 شاید مراد شاعر این بوده است که سیاوش در باب جزئیات شرایط نشانه سختگیری نکرد و  
 چیزی نگفت.

۱۳۶۸ نشست از بر باد پای چو دیو      برافشارد ران و برآمد غریو  
 یکی تیر زد بر میان نشان      نهاده بدو چشم گردنکشان  
 خدنگی دگر باره با چار پر      بینداخت از باد و بگشاد بر  
 ۱۳۷۱ نشانه دوباره به يك تاختن      مغربل بکرد اندر انداختن  
 عنان را بیچید بر دست راست      بزد بار دیگر برآن سو که خواست  
 کبان را بزه بر به بازو فگند      بیامد بر شهریار بلند  
 ۱۳۷۴ فرود آمد و شاه بر پای خاست      برو آفرین ز آفریننده خواست  
 وز آن جایگه سوی کاخ بلند      برفتند شادان دل و ارجمند  
 نشستند خوان و می آراستند      کسی کو سزا بود بنشاستند  
 ۱۳۷۷ می چند خوردند و گشتند شاد      بنام سیاوش کردند یاد  
 به خوان بر یکی خلعت آراست شاه      از اسپ و ستام و ز تخت و کلاه  
 همان دست زر جامه نابرید      که اندر جهان پیش از آن کس ندید  
 ۱۳۸۰ از دینار و ز بدره های درم      ز یاقوت و پیروزه و بیش و کم  
 پرستار بسیار و چندی غلام      یکی پر ز یاقوت رخشنده جام  
 بفرمود تا خواسته بشمرند      همه سوی کاخ سیاوش برند  
 ۱۳۸۳ از هر که ش به توران زمین خویش بود      ورا مهربانی برو بیش بود

ب ۱۳۷۰ (دوم) : از مثلثای متعدد که درخود شاهنامه دیده شده است ، معلوم می شود « از باد »  
 به معنای بشتاب و بتندی و بزودی بکاررفته است . درگرشاسب نامه ص ۴۸ نیز آمده است :  
 بزد برکر بندش از باد چنگک .

به خوبشان چنین گفت که «ورا همه  
 بدان شاهزاده چنین گفت شاه  
 گرانی که دل شاد و خرم کنیم  
 بدوگفت «هرگه که رای آیدت  
 برفتند روزی به نخچیرگاه  
 سپاهی ز هرگونه با او برفت  
 سیاوش به دشت اندرون گور دید  
 سبک شد عنان و گران شد رکیب  
 یکی را به شمشیر زد به دو نیم  
 به یک جو ز دیگر گران تر نبود  
 بگفتند یکسر همه انجمن  
 باآواز گفتند یک با دگر  
 سر سروران اندر آمد به ننگ  
 سیاوش همیدون به نخچیر گور  
 به غار و به کوه و به هامون بتاخت  
 به هر جایگه بر یکی توده کرد  
 وز آن جایگه سوی ایوان شاه

ب ۱۳۹۷: بهین صورت دریم آمده است، ونسخه بدھا هیچیک جز مب آن را ندارد. ضبط مب مثل چاپ کلکته در قافیه مصرع دوم «شور» است. شاید در مصرع اول «بور» درست باشد.



۴۰۱ اسپهبد چه شادان چه بودی دژم      بجز با سیاوش نبودی بهم  
 زجهن و زگرسوز و هرکه بود      به کس راز نگشاد و شادان نبود  
 مگر با سیاوش بدی روز و شب      ازو برگشادی به خنده دولب  
 ۴۰۴ ابراین گونه يك سال بگذاشتند      غم و شادمانی بهم داشتند

### پیوند کردن سیاوش با پیران ویسه

سیاوش یکی روز و پیران بهم      نشستند و گفتند هر بیش و کم  
 بدوگفت پیران ک «زاین بوم و بر      چنانی که باشد کسی برگذر  
 ۴۰۷ ابدین مهربانی که برتست شاه      بنام تو خسپد به آرامگاه  
 چنان دان که خرم بهارش توی      نگارش توی غمگسارش توی  
 بزرگی و فرزند کاووس شاه      سر از بس هنرها رسیده به ماه  
 ۴۱۰ پدر پیرسر شد تو برنادلی      نگر سر ز تاج کی نگسلی  
 به ایران و توران توی شهریار      ز شاهان یکی پرهنر یادگار  
 بنه دل براین بوم و جائی بساز      چنان چون بود در خور کام و ناز  
 ۴۱۳ انبیسنت پیوسته خون کسی      کجا داری مهر بر تو بسی  
 برادر نداری نه خواهر نه زن      چو شاخ گلی بر کنار چمن

ب ۱۴۰۲: بر حسب قواعد علم قافیه بود و نبود در دومصراع با هم قافیه شدنی نیست. ولی در همه نسخ همین طور است و شاید فردوسی این اندازه سختگیری و تقید نداشته است.

- یکی زن نگه کن سزاوار خویش  
 پس از مرگ کاووس ایران تراست  
 ۱۴۱۶ همان تاج و تخت دلیران تراست  
 پس پرده شهریار جهان  
 سه ماهست با زیور اندر نهان  
 اگر ماه را دیده بودی سیاه  
 از ایشان نه برداشتی چشم ماه  
 سه اندر شبستان گرسیوزاند  
 که از مام و زباب با پروزانند  
 ۱۴۱۹ نبیره‌ی فریدون و فرزند شاه  
 ولیکن ترا آن سزاوارتر  
 که هم جاه دارند و هم تاج و گاه  
 که از دامن شاه جوئی گهر  
 پس پرده من چهارند خرد  
 ۱۴۲۲ از ایشان جریره‌ست مهتر به سال  
 یکی دختری هست آراسته  
 نخواهد کسی را که آن رای نیست  
 \*ز خوبان جریره‌ست انباز تو  
 ۱۴۲۵ بجز چهر شاهش دل آرای نیست  
 بود روز رخشنده دمساز تو  
 به پیش تو اندر پرستنده‌ایست  
 اگر رای باشد ترا بنده‌ایست  
 سیاوش بدو گفت « دارم سپاس  
 گر او باشدم نازش جان و تن  
 سپاسی نهی زین همی بر سرم  
 پس آنگاه پیران ز نزدیک اوی  
 ۱۴۲۸ مرا خود ز فرزند برتر شناس  
 نخواهم جز او کس از این انجمن  
 که تا زنده‌ام حق آن نسپرم  
 چو پیران ز پیش سیاوش برفت  
 بدو گفت « کار جریره بساز  
 ۱۴۳۱ سوی خانه خویش بنهاد روی  
 به نزدیک گلشهر تازید و تفت  
 به فر سیاوش خسرو بناز

۱۴۳۴ چگونه نباشیم امروز شاد  
 بیاورد گلشهر دخترش را  
 به دیبا و دینار و درّ و درم  
 ۱۴۳۷ بیاراست او را چو خرم بهار  
 مراورا بیبوست با شاه نو  
 ندانست کس گنج او را شمار  
 ۱۴۴۰ سیاوش چو روی جریره بدید  
 همی بود با او شب و روز شاد

\*

برین نیز چندی بگردید چرخ  
 ۱۴۴۳ او را هر زمان پیش افراسیاب  
 یکی روز پیران به پّه روزگار  
 تو دانی که سالار توران سپاه  
 ۱۴۴۶ شب و روز روشن روانش توی  
 چو با او تو پیوسته خون شوی  
 بباشد امیدش به تو استوار  
 ۱۴۴۹ اگر چند فرزند من خویش تست  
 فری گیس مهتر ز خوبان اوی  
 به بالا ز سرو سهی برترست  
 سیاوش را بد ز نیکیش برخ  
 فزون تر بدی حشمت و جاه و آب  
 سیاوش را گفت که ای نامدار  
 ز اوج فلک بر فرازد کلاه  
 دل و هوش و توش و توانش توی  
 از این پایه هر دم بافزون شوی  
 که خواهی بدن پیش او پایدار  
 مرا غم ز بهر کم و بیش تست  
 نبینی به گیتی چنان موی و روی  
 ز مشک سیه بر سرش افسرست

- هنرها و دانش ز اندازه بیش  
از افراسیاب ار بخواهی رواست  
شود شاه پرمایه پیوند تو  
چو فرمان دهی من بگویم بدوی  
سیاوش به پیران نگه کرد و گفت  
اگر آسمانی چنین است رای  
اگر من به ایران نخواهم رسید  
چو دستان که پروردگار منست  
چو بهرام و چون زنگه شاوران  
چو از روی ایشان ببايد برید  
پدر باش و این کدخدائی بساز  
اگر بخت باشد مرا نیک خواه  
همی گفت و مژگان پراز آب کرد  
بدوگفت پیران که « با روزگار  
نیایی گذر تو ز گردان سپهر  
به ایران اگر دوستان داشتی  
نشست و نشانت کنون ایدرست  
بگفت این و برخاست از پیش او  
بشادی بشد تا به درگاه شاه
- ۱۴۰۲ خرد را پرستار دارد به پیش  
چنو بت به کشمیر و کابل کجاست ؟  
درفشان شود فرّ و اورند تو  
بعجوم بدین نزد او آب روی « ۱۴۰۰  
که « فرمان یزدان نشاید نهفت  
مرا با سپهر روان نیست پای  
نخواهم همی روی کاووس دیدم ۱۴۰۸  
تهمتن که روشن بهار منست  
جزاین نامداران گنداوران  
به توران همی جای باید گزید ۱۴۱۱  
مگو این سخن با زمین جز به راز  
همانا دهد ره به پیوند شاه «  
همی برزد اندر میان بادِ سرد ۱۴۱۶  
نسازد خردیافته کارزار  
کزویست آرام و پرخاش و مهر  
به توران سپردی و بگذاشتی ۱۴۱۷  
سر تخت ایران به دست اندرست «  
چو آگاه گشت از کم و بیش او  
فرود آمد و برگشادند راه ۱۴۷۰

همی بود بر پیش او يك زمان  
 که «چندین چه باشی به پیشم به پای؟  
 ۱۴۷۳ سپاه و در گنج من پیش تست  
 کسی کو به زندان و بند منست  
 ز خشم و ز بند من آزاد گشت  
 ۱۴۷۶ از بسیار و اندک چه باید؟ بخواه  
 خردمند پاسخ چنین داد باز  
 مرا خواسته هست و گنج و سپاه  
 ۱۴۷۹ از بهر سیاوش پیامی دراز  
 مرا گفت: با شاه ترکان بگوی  
 بپروردیم چون پدر در کنار  
 ۱۴۸۲ کنون هم چنین کدخدائی بساز  
 پس پرده تو یکی دخترست  
 فری گیس خواند همی مادرش  
 ۱۴۸۰ پراندیشه شد جان افراسیاب  
 که «من گفته‌ام پیش ازین داستان  
 چنین گفت با من یکی هوشمند  
 ۱۴۸۸ که: ای دایه بچه شیر نر

ب ۱۴۸۷ (مصراع دوم): بقیه نسخ مصراع را چنین آورده‌اند: که جانش خرد بود و رایش بلند.

و دیگر که از پیش گنداوران ز کار ستاره شمر بخردان  
 شمار ستاره به پیش پدر همی راندندی همه در بدر  
 کزاین دو نژاده یکی شهریار بیاید بگيرد جهان در کنار ۱۴۹۱  
 به توران نماند بر و بوم و رُست کلاه من اندازد از کین نخست  
 کنون باورم شد که او این بگفت که گردون گردان چه دارد نهفت  
 چرا کشت باید درختی به دست که بارش بود زهر و بیخس کبست؟ ۱۴۹۴  
 ز کاووس و ز تخم افراسیاب چو آتش بود تیز یا موج آب  
 ندانم به توران گراید به مهر و گر سوی ایران کند پاك چهر  
 چرا برگان زهر باید چشید؟ دُم مار خیره نباید گزید ۱۴۹۷  
 بدوگفت پیران که « ای شهریار دلت را بدین کار عمگین مدار  
 کسی کز نژاد سیاوش بود خردمند و بیدار و خامش بود  
 به گفت ستاره شمر مگرو ایچ خرد گيرو کار سیاوش پسچ ۱۵۰۰  
 کزاین دو نژاده یکی نامور بر آرد به خورشید تابنده سر  
 به ایران و توران بود شهریار دو کشور برآساید از کارزار  
 و گرزین نشان راز دارد سپهر نیفزایدش هم به اندیشه مهر ۱۵۰۲  
 بخواهد بدن بی گمان بودنسی نکاهد به پرهیز افزودنسی  
 نگه کن که این کار فرخ بود ز بخت آنچه پرسند پاسخ بود

ب ۱۴۸۹ : قافیه این بیت معیوب بنظری رسد ولی تبدیل آن را یکی از وجوهی که از دو نسخه دیگر بدستی آید جایز ندانستیم . مب دارد : « و دیگر که از پیر سر موبدان » .

۱۰۰۶ از تخم فریدون و ز کیقباد  
 فروزنده تر زین نباشد نژاد»  
 به پیران چنین گفت پس شهریار  
 که «رای تو بر بد نیاید بکار  
 به فرمان و رای تو کردم سخن  
 برو هرچه باید بخوبی بکن»  
 ۱۰۰۹ دوتا گشت پیران و بردش نماز  
 بسی آفرین کرد و برگشت باز  
 بنزد سیاوش خرامید زود  
 برو بر شمرد آن کجا رفته بود  
 نشستند شادان دل آن شب بهم  
 به باده بشتند جان را ز غم

### پیوند کردن سیاوش با افراسیاب

۱۰۱۲ چو خورشید از چرخ گردنده سر  
 برآورد برسان زرین سپر  
 سپهدار پیران میان را ببست  
 یکی باره تیز رو برنشست  
 به کاخ سیاوش بنهاد روی  
 بسی آفرین خواند بر فرّ اوی  
 ۱۰۱۰ بدو گفت که «امروز برساز کار  
 به مهمانی دختر شهریار  
 چو فرمان دهی من سزاوار او  
 میان را ببندم پی کار او»  
 سیاوش را دل پرآزم بود  
 ز پیران رخانش پر از شرم بود  
 ۱۰۱۸ بدو گفت «رو هرچه باید بساز  
 تو دانی که از تو مرا نیست راز»  
 چو بشنید پیران سوی خانه رفت  
 دل و جان ببست اندر آن کار و تفت  
 در خانه جامه نابرید  
 به گلشهر بسپرد پیران کلید  
 ۱۰۲۱ کجا بود کدبانوی پهلوان  
 ستوده زنی بود روشن روان

به گنج اندرون آنچه بد نامدار  
گزیده ز زربفت چینی هزار  
زبرجد طبقها و پیروزه جام  
پراز نافه مشک و پسرعود خام  
دو افسر پراز گوهر شاهوار  
دو یاره ، یکی طوق و دو گوشوار ۱۰۲۴  
ز گستردها شتروار شست  
ز زربفت پوشیدنیها سه دست  
همه پیکرش سرخ کرده به زر  
برو بافته چند گونه گهر  
ز سیمین و زرین شتربار سی  
طبقها و از جامه پارسى ۱۰۲۷  
یکی تخت زرین و کرسی چهار  
سه نعلین زرین زبرجد نگار  
پرستنده سیصد به زرین کلاه  
ز خویشان نزدیک صد نیک خواه  
پرستار با جام زرین دو شست  
گرفته از آن جام هر يك به دست ۱۰۳۰  
همان صد طبق مشک و صد زعفران  
سپردند یکسر به فرمان بران  
به زرین عمارى و دیبا جلیسل  
برفتند با خواسته خیل خیل  
بیاورد بانو ز بهر نثار  
زدینار با خویشتن سی هزار ۱۰۳۳  
بنزد فری گیس بردند چیز  
روانشان پراز آفرین بود نیز  
وزآن روی پیران و افراسیاب  
ز بهر سیاوش همه پرشتاب  
به يك هفته بر مرغ و ماهی نخفت  
نیامد سر يك تن اندر نهفت ۱۰۳۶  
زمین باغ گشت از کران تا کران  
ز شادى و آوای رامشگران

ب ۱۵۳۲ : برای جلیل به ب ۵۷۱ داستان رستم و سهراب و تعلیق بران مراجعه شود .

ب ۱۵۳۴ : در متن ب «روان» آمده و اگرچه امکان صحت آن هست بیشتر احتمال داده می شود که «زوان» یعنی زبان درست باشد که در همه نسخه دیگر آمده است ، توضیح در فرهنگ لغات داده خواهد شد .



به پیوستگی بر گوا ساختند  
 ۱۰۲۹ پپای فرستاد پیران چو دود  
 چو زین عهد و پیمان برداختند  
 هم امشب به کاخ سیاوش رود  
 به گلشهر گفتا « فری گیس زود  
 چو بانوی بشنید پیغام اوی  
 خردمند و بیدار و خامش رود »  
 ۱۰۲۲ زمین را ببوسید گلشهر و گفت  
 که « خورشید را گشت ناهید جفت  
 هم امشب ببايد شدن نزد شاه  
 بسوی فری گیس بنهاد روی  
 ۱۰۲۳ بدین کار بگذشت يك هفته نیز  
 که « خورشید را گشت ناهید جفت  
 از اسپان تازی و ز گوسفند  
 بیاراستن گاه او را به ماه »  
 بنزدیک آن تاجور شاه نو  
 سپهد بیاراست بسیار چیز  
 همان جوشن و خود و تیغ و کمند  
 ز پوشیدنیا و از بیش و کم  
 ۱۰۲۸ وزاین مرز تا پیش دریای چین  
 همی نام بردند شهر و زمین  
 نشایست پیمود پهنای او  
 \* به فرسنگ صد بود بالای او  
 همه پادشاهی به رسم کیان  
 نوشتند منشور بر پرنیان  
 یکی تخت زرین و زرین کلاه  
 ۱۰۰۱ به خان سیاوش فرستاد شاه  
 هر آن کس که رفتی ز نزدیک و دور  
 ازان پس بیاراست میدان سور  
 بخوردی و هرچند بر تافتی  
 به میخوان و خوالیگران یافتی  
 بدی شاد يك هفته مهان خویش  
 ۱۰۰۴ ابردی و رفتی سوی خان خویش  
 ازو شادمان بخت و او نیز شاد  
 در بسته زندانها برگشاد

به هشتم سیاوش بیامد پگاه ابا گرد پسران بنزدیک شاه  
گرفتند هردو برو آفرین که « ای مهتر و شهریار زمین ۱۰۰۷  
همیشه ترا جاودان باد روز بشادی و بدخواه را پشت کوز »  
وز آن جایگه بازگشتند شاد بسی از جهاندار کردند یاد

•

چنین نیز يك سال گردان سپهر همی گشت بیدار بر داد و مهر ۱۰۶۰  
فرستاده آمد ز نزدیک شاه بنزد سیاوش یکی نیک خواه  
که « پرسد همی شاه را شهریار همی گوید : ای مهتر نامدار  
بود که ت ز من دل بگيرد همی وزاین برنشستن گزیرد همی ۱۰۶۳  
از ایدر ترا داده ام تا به چین یکی گرد بر گرد و بنگر زمین  
به شهری که آرام و رای آیدت همان آرزوها بجای آیدت  
بشادی بباش و بنیکی بمان ز خوبی مپرداز دل يك زمان ۱۰۶۶  
سیاوش ز گفتار او گشت شاد بزد نای و کوس و بُنه بر نهاد  
سلیح و سپاه و نگین و کلاه ببردند زین گونه با او به راه  
فراوان عاری بیاراستند پس پرده خوبان بپراستند ۱۰۶۹  
فری گیس را در عاری نشانند بُنه بر نهاد و سپه را براند  
ازو باز نگست پیران گرد بُنه بر نهاد و سپه را ببرد  
بشادی برفتند سوی ختن همه نامداران شدند انجمن ۱۰۷۲  
که سالار پیران از آن شهر بود که از بد گمانیش بی بهر بود

همی بود يك ماه مهان او  
 ۱۰۷۰ از خوردن نیاسود يك روز شاه  
 برآن سر چنین بود پیمان او  
 سر ماه برخاست آوای کوس  
 گهی رود و می گاه نخچیر گاه  
 بیامد سوی پادشاهی خویش  
 برآن گه که خیزد خروش خروس  
 سپاه از پس پشت و پیران ز پیش  
 بزرگان به راه شهنشه شدند  
 ۱۰۷۸ برآن مرزو بوم اندر آگه شدند  
 جهانی بآئین بیاراستند  
 بشادی دل از جای برخاستند  
 تو گفتی زمین گشت با چرخ راست  
 از آن پادشاهی خروشی بخاست  
 تو گفنی بجنبد همی دل ز جای  
 ۱۰۸۱ از بس رامش و ناله کَرّ نای  
 یکی خوب فرخنده بنیاد بود  
 به جای رسیدند کآباد بود  
 برو بر ز نخچیر گشته گروه  
 به يك روی دریا و يك روی کوه  
 همی شد دل سال خورده جوان  
 ۱۰۸۴ درختان بسیار و آب روان  
 که « اینت برو بوم فرخ نهاد  
 سیاوش به پیران سخن برگشاد  
 که باشد به شادی مرا رهنمای  
 بسازم من ایدر یکی خوب جای  
 فراوان کنم اندرو باغ و کاخ  
 ۱۰۸۷ برآرم یکی شارستان فراخ  
 چنان چون بود در خور تاج و گاه »  
 نشستن گهی بر فرازم به ماه  
 بران رو که اندیشه آرد بجای  
 بدو گفست پیران که « ای خوب رای  
 برآرم یکی جای تا ماه راست  
 ۱۰۹۰ اچو فرمان دهد من برآن سان که خواست  
 زمان و زمین از تو دارم سپنج  
 نخواهم که باشد مرا بوم و گنج

یکی شارستان سازم ایدر فراخ فراوان بدو اندر ایوان و کاخ «  
 سیاوش بدو گفت که «ای بختیار درخت بزرگی تو آری بیار ۱۰۹۲  
 مرا گنج و خوبی همه زان تست به هر جای رنج تو بینم نخست  
 یکی شهر سازم بدین جای من که خیره بماند دل انجمن «  
 از آن بوم خرمّ چو گشتند باز سیاوش همی بود با دل براز ۱۰۹۶  
 از اخترشناسان بپرسید شاه که «گرسازم ایدر یکی جایگاه  
 ازو فرّ و بختم بسامان بود وگر کار با جنگ سازان بود؟ «  
 بگفتند یکسر به شاه گزین که «بس نیست فرخنده بنیاد این « ۱۰۹۹  
 از اخترشناسان برآورد خشم دلش گشت پر درد و پرآب چشم  
 کجا گفته بودند با او ز پیش که «چون بگذرد چرخ بر کارخویش  
 سرانجام چون گرددت روزگار به زشتی شود بخت آموزگار ۱۱۰۲  
 عنان تگاور همی داشت نرم همی ریخت از دیدگان آب گرم  
 بدو گفت پیران که «ای شهریار چه بود که گشتی چنین سوکوار؟ «  
 چنین داد پاسخ که «چرخ بلند دلم کرد پردرد و جانم نژند ۱۱۰۵  
 که هرچند گردآورم خواسته هم از گنج و هم تاج آراسته  
 بفرجام یکسر به دشمن رسد بدی بد بود مرگ برتن رسد

ب ۱۵۹۲ تقریباً تکرار همان ۱۵۸۶ است که گفتار سیاوش بود . درسه نسخه از نسخه ها این بیت نیست .  
 ب ۱۶۰۷ (دوم) : معنی زیاد روشن نیست ؛ « بدی بد بود » را آیا می توان « بدی بر بود » خواند بدین  
 معنی که « ثمره آن بدی است » ، یا آنکه بد دوم را صفت بدی دانست ؟

- ۱۶۰۸ \* بجا آن حکیمان و دانندگان ؟ همان رنج بُردار خوانندگان ؟  
 \* بجا آن سر تاج شاهنشهان ؟ بجا آن دلاور گرامی مهان ؟  
 \* بجا آن بتانی پراز ناز و شرم ؟ سخن گفتن خوب و آوای نرم ؟  
 ۱۶۱۱ \* بجا آنکه برکوه بودش کنام ریمده ز آرام و ز کام و نام ؟  
 \* چو گیتی تهی ماند از راستان تو ایدر به بودن مزن داستان

### صفت گنگ دژ سیاوش به تر کستان

- \* ز خاکیم و باید شدن زیر خاک همه جای ترس است و تیار و باک  
 ۱۶۱۴ \* تو رفتی و گیتی بماند دراز کسی آشکارا نداند ز راز  
 \* جهان سر بسر عبرت و حکمتست چرا زو همه بهر من غفلتست  
 \* چو شد سال بر شست و شش چاره جوی ز بیشی و ز رنج بر تاب روی  
 ۱۶۱۷ \* تو چنگک فزونی زدی بر جهان گذشتند بر تو بسی همرهان  
 \* چو زان نامداران جهان شد تهی تو تاج فزونی چرا بر نهی  
 \* نباشی بدین گفته همداستان یکی شو بخوان نامه باستان  
 ۱۶۲۰ \* کز ایشان جهان یکسر آباد بود بدان گه که اندر جهان داد بود

### آغاز داستان

- \* ز من بشنو از گنگک دژ داستان بدین داستان باش همداستان  
 \* که چون گنگک دژ در جهان جای نیست بدان سان زمینی دل آرای نیست

۱۶۰۸ : بعد از ب ۱۶۰۷ ب ۱۶۶۳ خواننده شود که دنباله این سخنان سیاوش است، و همه ابیات ۱۶۰۸ تا ۱۶۶۲ معترضه الحاقی است، و لولاینکه برخی از ابیات اصیل و متعلق به جایهای دیگر باشد. سه نسخه ما این ابیات را ندارند.

- \* که آن را سیاوش بر آورده بود  
 \* به یکک ماه زان روی دریای چین  
 \* بیابان بیاید چو دریا گذشت  
 \* کزین بگذری بینی آباد شهر  
 \* ازان پس یکی کوه بینی بلند  
 \* مراین کوه را گنگک دژ در میان  
 \* چو فرسنگ صد کرده بدگرد کوه  
 \* زهر سو که پوئی بدو راه نیست  
 \* بدین کوه بینی دو فرسنگ تنگ  
 \* بدین چند فرسنگ اگر پنج مرد  
 \* نیابد برایشان گنذر صد هزار  
 \* چو زین بگذری شهر بینی فراخ  
 \* همه شهر گرمابه و رود و جوی  
 \* همه کوه نخچیر و آهو به دشت  
 \* تذروان و طاووس و کبک دری  
 \* نه گرماش گرم و نه سرماش سرد  
 \* نبینی بدان شهر بهار کس  
 \* همه آنها روشن و خوش گوار  
 \* درازئی و پهناش سی بار سی  
 \* یکک و نیم فرسنگ بالای کوه  
 \* وز آن روی هامونی آید پدید  
 \* همه گلشن و باغ و ایوان بود  
 \* بشد پور کاووس و آتجای دید  
 \* تن خویش را نامبردار کرد  
 \* زسنگ و زگنج بود و چندی رخام
- ۱۶۲۳د بسی اندرو رنجها برده بسود  
 که بی نام بود آن زمان و زمین  
 بینی یکی پهن بی آب دشت  
 کز آن شهرها برتوان داشت بهر ۱۶۲۶  
 که بالای او برتر از چون و چند  
 بدان کهت ز دانش نیاید زبان  
 ز بالای او چشم گگرد ستوه ۱۶۲۹  
 همه گرد بر گرد او در یکبست  
 از این روی و زان روی دیوار سنگ  
 بیاشد به راه از پی کار کورد ۱۶۳۲  
 زره دار و برگستوان ور سوار  
 همه گلشن و باغ و ایوان و کاخ  
 بهر برزنی آتش و رنگ و بوی ۱۶۳۵  
 چو این شهر بینی نشاید گذشت  
 بیابی چو از کوهها بگذری  
 همه جای شادی و آرام و خورد ۱۶۳۸  
 یکی بسوستان بهشتت بس  
 همیشه بر و بوم او چون بهار  
 بود گر بیپایدش پارسی ۱۶۴۱  
 که از رفتش مرد گگرد ستوه  
 کزان خویرت جایها کس ندید  
 کهش ایوانها سر به کیوان بود ۱۶۴۴  
 مرآن را ز ایران همی برگزید  
 فزونی یکی نیز دیوار کرد  
 وزان جوهری کهش ندانیم نام ۱۶۴۷

- \* دو صد رش فروست بالای او  
 \* که آن را کسی تا نیند به چشم  
 \* نیاید برو منجیق و نه نیر  
 \* ز تیغش دو فرسنگ تا بوم خاک  
 \* نیند زین دیده بر تیغ کوه  
 \* ۱۶۰۲ \* بدان آفرین کان چنان آفرید  
 \* نه بایست یار و نه آموزگار  
 \* جز او را مدان کردگار جهان  
 \* ۱۶۰۶ \* به پیغمبرش بر کنیم آفرین  
 \* مرا فر نیکی دهش یار بود  
 \* \* بر این سان یکی شارستان ساختم  
 \* ۱۶۰۹ \* کنون ای خردمند بیدار دل  
 \* \* چه بندی دل اندر سرای سپنج؟  
 \* \* که از رنج دیگر کسی بر خورد  
 \* ۱۶۱۲ \* چو خرم بود جای آراسته  
 \* نباشد مرا بودن ایدر بسی  
 \* نه من شاد باشم نه فرزند من  
 \* ۱۶۱۵ \* نباشد مرا زندگانی دراز  
 \* شود تخت من گاه افراسیاب  
 \* چنین است رای سپهر بلند  
 \* ۱۶۱۸ \* بدو گفتم پیران که « ای سرفراز  
 \* که افراسیاب از بلا پشت تست  
 \* مرا نیز تا جان بسود در تنم  
 \* همان سی و پنج است پهنای او  
 \* تو گوئی ز گوینده گسیرند خشم  
 \* بیاید ترا دیدن آن ناگزیر  
 \* همه گرد بر گرد خاکش مفاک  
 \* هم از بر شدن مرد گردد ستوه  
 \* ابا آشکارا نهان آفرید  
 \* برو بر همه کار دشوار خوار  
 \* جز او را بخوان آشکار و نهان  
 \* به یارانش بر هر یکی هم چنین  
 \* خردمندی و بخت بیدار بود  
 \* سرش را به پروین برافراختم  
 \* من این گنگک دژ را بر آرم ز گل  
 \* چه یازی به رنج و چه نازی به گنج؟  
 \* جهانجوی دشمن چرا پرورد  
 \* بدید آید از هر سوی خواسته  
 \* نشیند بر این جای دیگر کسی  
 \* نه پرمایه گردی ز پیوند من  
 \* ز کاخ و ز ایوان شوم بی نیاز  
 \* کند بی گنه مرگ بر من شتاب  
 \* گهی شاد دارد گهی مستمند»  
 \* مکن خیره اندیشه دل دراز  
 \* به شاهی نگین اندر انگشت تست  
 \* بکوشم که پیمان تو نشکم

- نمانم که بادی به تو بگذرد  
سیاوش بدو گفت که «ای نیک نام  
تو پیمان چنین داری و رای راست  
همه راز من آشکارا به تُست  
من آگاهی از فرّ یزدان دهم  
بگویم ترا بودنیها درست  
بدان تا نگوئی چو بینی جهان  
تو ای گرد پیران بسیار هوش  
فراوان بدین نگذرد روزگار  
شوم زار من کشته بر بی گناه  
ز گفتار بد خواه و ز بخت بد  
ز کشته شود زندگانی دژم  
پس از رنج گردد سراسر زمین  
بعی سرخ و زرد و سیاه و بنفش  
بعی غارت و بردن خواسته  
بسا کشورا کان به پای ستور  
از ایران و توران برآید خروش  
جهاندار بر چرخ چونین نوشت  
سپه دار ترکان ز کردار خویش
- ۱۶۷۱ وگر موی بر تو هوا بشمرد  
۱۶۷۲ نینم جز از نیک نامیت کام  
ولیکن فلک را جز اینست خواست  
۱۶۷۳ که بیدار دل بادی و تن درست  
هم از راز چرخ بلند آگهم  
ز ایوان و کاخ اندر آیم نخست  
۱۶۷۴ که « این بر سیاوش چرا شد نهان؟ »  
بدین گفته ها پهن بگشای گوش  
که بر دست بیدار دل شهریار  
کسی دیگر آراید این تاج و گاه  
۱۶۸۰ چنین بی گنه بر سرم بد رسد  
بر آشوبد ایران و توران بهم  
دو کشور شود پر ز شمشیر کین  
۱۶۸۲ از ایران و توران ببینی درفش  
پراگندن گنج آراسته  
بکوبند و گردد به جوی آب شور  
۱۶۸۶ جهانی ز خون من آید به جوش  
به فرمان او بر دهد هر چه کشت  
پشیمان شود هم ز گفتار خویش  
۱۶۸۹



پشیمانی آنگه نداردش سود  
 بیا تا بشادی دهیم و خوریم  
 ۱۶۹۲ چو بشنید پیران و اندیشه کرد  
 چنین گفت که «ز من بد آمد به من  
 ورا من کشیدم به توران زمین  
 ۱۶۹۰ شمردم همه باد گفتار شاه  
 وزان پس چنین گفت با دل بمهر  
 چه داند؟ بدو رازها کی گشاد؟  
 ۱۶۹۸ از کاووس و ز تخت شاهنشاهی  
 دل خویش زان گفته خرسند کرد  
 همه راه زین گونه بد گفت گوی  
 ۱۷۰۱ چو از پشت اسپان فرود آمدند  
 یکی خوان زرین بیاراستند  
 ببودند يك هفته زین گونه شاد  
 ۱۷۰۴ به هشتم یکی نامه آمد ز شاه  
 که بر خیزد از بوم آباد دود  
 چو گاه گذشتن بود بگذریم  
 ز گفتار او شد دلش پر ز درد  
 گر او راست گوید همی این سخن  
 پراگندم اندر جهان تخم کین  
 چنین هم همی گفت با من به گاه  
 که «از جنبش و راز گردان سپهر  
 همانا ز ایرانش آمد به یاد  
 به یاد آمدش روزگار مهی  
 نه آهنگ رای خردمند کرد  
 دل از بودنیها پر از جستجوی  
 ز گفتار يك بار دم برزدند  
 می و رود و رامشگران خواستند  
 ز شاهان گیتی گرفتند یاد  
 بنزدیک سالار توران سپاه

ب ۱۷۰۱ (مصراع دوم): یکبار دم برزدند. در بیت ۱۲۳۶ نظیر آن گذشته است. شاید مراد اینست که دی بیاسوندند: ز پیکار یکباره دم برزدند (ج ۴ ص ۱۵۵ ب ۶۲۱)، نیز: ز پیکار یکبار دم برزدند (ج ۵ ص ۱۳۰ ب ۷۸۲)، نیز: ببودند و یک هفته دم برزدند (ج ۸ ص ۳۸ ب ۱۴۸) و مواردی دیگر، همه در چاپ مسکو.

کآ: ز آنجا برو تا به دریای چین  
 همی رو چنین تا سر مرز هند  
 وز آنجا گذر کن به دریای سند  
 همه باژ کشور سراسر بخواه  
 برآمد خروش از در پهلوان  
 بزبانگ تیره زمین شد نسوان  
 یکی لشکری گشن پرخاشجوی  
 ز هر سو سپاه انجمن شد بروی  
 ز دینار و اسپان آراسته ۱۷۰۷  
 بنزد سیاوش بمی خواسته  
 به هنگام پدرود کردن بماند  
 به فرمان برفت و سپه را براند

هیونی ز نزدیک افراسیاب  
 یکی نامه سوی سیاوش بمهر  
 نوشته بکردار گردان سپهر ۱۷۱۲  
 که «تا تو برفتی نیم شادمان  
 از اندیشه بی غم نیم یک زمان  
 ولیکن من اندرخور رای تو  
 به توران بجسم همی جای تو  
 گر آنجا که هستی خوش و خرم است  
 چنان چون بیاید دلت بی غم است ۱۷۱۶  
 بشادی بباش و بنیکی بمان  
 تو شادان، بد اندیش تو با نمان  
 بدان پادشاهی همی باز گرد  
 سر بدسگال اندرآور بگرد»  
 سیاوش سپه برگرفت و برفت  
 بدان سو که فرمود سالار، تفت ۱۷۱۹  
 صد اشتر ز گنج درم بار کرد  
 چهل را همه بار دینار کرد  
 هزار اشتر بُختی سرخ موی  
 بنه بر نهادند با رنگ و بوی  
 از ایران و توران گزیده سوار  
 برفتند شمشر زن ده هزار ۱۷۲۲

به پیش سپاه اندرون خوراسته  
 ز یاقوت و ز گوهر شاهوار  
 ۱۷۲۰ چه مشک و چه کافور و عود و عبیر  
 ز مصری و چینی و ز پارسی  
 چو آمد بر آن شارستان دست آخت  
 ۱۷۲۸ از ایوان و میدان و کاخ بلند  
 بیاراست شهری بسان بهشت  
 بر ایوان نگارید چندی نگار  
 ۱۷۳۱ [نگار سرو و تاج کاووس شاه  
 بر تخت او رستم پیلتن  
 ز دیگر سو افراسیاب و سپاه  
 ۱۷۳۴ بهر گوشه ای گنبدی ساخته  
 نشسته سراینده رامشگران  
 سیاوش کردش نهادند نام  
 ۱۷۳۷ چو پیران بیامد ز هند و ز چین  
 خنیده به توران سیاوش کرد  
 از ایوان و کاخ و ز پالیز و باغ  
 ۱۷۴۰ شتاب آمدش تا ببیند که شاه  
 هر آن کس که او ازدر کار بود  
 عماری و خوبان آراسته  
 چه از طوق و ز تاج و ز گوشوار  
 چه دیبا و چه تخرم ای حریر  
 همی رفت با او شتربارسی  
 دو فرسنگ بالا و پهنانش ساخت  
 ز پالیز و ز گلشن ارجمند  
 به هامون گل و سنبل و لاله کشت  
 ز شاهان و ز بزم و ز کارزار  
 نبشتند با یاره و گرز و گاه [  
 همان زال و گودرز و آن انجمن  
 چو پیران و گرسیوز کینه خواه  
 سرش را به ابر اندر افراخته  
 سر اندر ستاره سران سران  
 همه شهر زان شارستان شادکام  
 سخن رفت زان شهر با آفرین  
 کز اختر بُنیش کرده شد روز ارد  
 ز کوه و در و رود و ز دشت و راغ  
 چه کرد اندر آن نامور جایگاه  
 بدان مرز با او سزاوار بود

هزار از هنرمند گردان گرد  
 چو هنگامه رفتن آمد ببرد  
 چو آمد بنزدیک آن جایگاه  
 سیاوش پذیره شدش با سپاه ۱۷۴۳  
 چو پیران بنزد سیاوش رسید  
 پیاده شد از دور کورا بدید  
 سیاوش فرود آمد از نیل رنگ  
 مراورا گرفت اندر آغوش تنگ  
 بگشتند هر دو بدان شارستان  
 ز هر در زدند از هنر داستان ۱۷۴۶  
 سراسر همه باغ و میدان و کاخ  
 همی دید هر سو بنای فراخ  
 سپهدار پیران ز هر سو براند  
 بسی آفرین بر سیاوش بخواند  
 بدوگفت «گر فرّ و برز کیان  
 نیودیت با دانش اندر میان ۱۷۴۹  
 کی آغاز کردی بدین گونه جای؟  
 کجا آمدی جای زین سان بهای؟  
 بماناد تا رستخیز این نشان  
 میان دلیران و گردنکشان  
 پسر بر پسر همچنین شاد باد  
 جهاندار و پیروز و فرخ نژاد ۱۷۵۲  
 چو یک بهره از شهر خرّم بدید  
 به ایوان و باغ سیاوش رسید  
 به کاخ فری گیس بنهاد روی  
 چنان شاد و پیروز و دیهم جوی  
 پذیره شدش دختر شهریار  
 بسپرسید و دینار کردش نثار ۱۷۵۵  
 چو بر تخت بنشست و آن جای دید  
 بر آن سان بهشتی دل آرای دید  
 بدان نیز چندی ستایش گرفت  
 جهان آفرین را نیایش گرفت  
 ازان پس به خوردن گرفتند کار  
 می و خوان و خوالیگر و میگسار ۱۷۵۸  
 ببودند یک هفته با می به دست  
 گهی خرّم و شاد دل گاه مست  
 به هشتم ره آورد پیش آورید  
 همان هدیه شارستان چون سزید

۱۷۶۱ از یاقوت و ز گوهر شاهوار  
 ز دیبا و اسپان به زین پلنگ  
 فری گیس را افسر و گوشوار  
 ۱۷۶۲ بداد و بیامد به سوی ختن  
 چو آمد بشادی به ایوان خویش  
 به گلشهر گفت « آنکه خرّم بهشت  
 ۱۷۶۷ چو خورشید برگاه فرخ سروش  
 به رامش بپیمای لختی زمین  
 خداوند آن شهر نیکوترست  
 ۱۷۷۰ وز آن جایگه نزد افراسیاب  
 بیامد بگفت آن کجا کرده بود  
 بیاورد پیشش همه سر بسر  
 ۱۷۷۳ که « از داد شه گشت آباد بوم  
 وز آنجا به کار سیاوش رسید  
 ز کار سیاوش بپرسید شاه  
 ۱۷۷۶ بدو گفت پیران که « خرّم بهشت

ب ۱۷۶۶ : پس از این بیت درمب بیتی آمده است که جواب این بیت می شود :

ببیند مرآن شهر فرخنده جای بهشت برینست گاه و سرای

اما این بیت در هیچ نسخه دیگری نیست و بحسب ظاهر مطلب ناقص مانده است و محتمل است که بیتی از اینجا ساقط شده باشد .

همانا ندانند از آن شهر باز      نه خورشید از آن مهتر سرفراز  
 سروش آوریدش همانا خبر      که چونان نگاریدش آن بوم و بر  
 یکی شهر دیدم که اندر زمین      نبیند دگر کس به توران و چین<sup>۱۷۷۹</sup>  
 زبس باغ و ایوان و آب روان      برآمیخت گفתי خرد با روان  
 چو کاخ فری‌گیس دیدم ز دور      چو گنج گهر بُد به میدان سور  
 بدان زیب و آئین که داماد تست      ز خوبی به کام دل شاد تست<sup>۱۷۸۲</sup>  
 گله کرد باید ز گیتی یله      ترا چون نباشد ز گیتی گله  
 گر ایدونکه آید ز مینو سروش      نباشد بدان فرّ و اورنگ و هوش  
 ودیگر دوکشور ز جنگ و زجوش      برآسود چون مهتر آمد بهوش<sup>۱۷۸۰</sup>  
 بماناد بر ما چنین جاودان      دل هوشمندان و رای ردان  
 ز گفتار او شاد شد شهریار      که دخت برومندش آمد ببار  
 به گرسیوز این داستان برگشاد      سخنهای پیران همه کرد یاد<sup>۱۷۸۸</sup>  
 پس آنکه به گرسیوز آهسته گفت      نهفته همه برگشاد از نهفت  
 بدوگفت «رو تا سیاوش کرد      بین تا چه جایست برگرد گرد  
 سیاوش به توران زمین دل نهاد      از ایران نگیرد دگر هیچ یاد<sup>۱۷۹۱</sup>  
 مگر کرد پدرود تخت و کلاه      چو گودرز و بهرام و کاووس شاه  
 بر آن خرّی بر یکی خارستان      همی بوم و بر سازد و شارستان

ب ۱۷۸۷ (دوم): همه نسخ دیگر «شاخ برومندش» دارند و، بنداری هم «غصن» گفته است، مع هذا به نظر ما متن رجحان دارد.

۱۷۹۴ فری گیس را کاخهای بلند  
 چو بینی بخوبی فراوان بگوی  
 چو نخچیروی باشد و دشت و کوه  
 ۱۷۹۷ بدان گه که یاد من آید به دست  
 یکی هدیه آرای بسیار مر  
 همان گوهر و تخت و دیبای چین  
 ۱۸۰۰ از گستردنیا و از بوی و رنگ  
 فری گیس را هدیه بر هم چنین  
 اگر آب دارد ترا میزبان  
 ۱۸۰۲ نگه کرد گرسیوز نامدار  
 خنیده سپاه اندر آورد گرد  
 برآورد و دارد همی ارجمند  
 به چشم بزرگی نگه کن بروی  
 نشینند پیشت ز ایران گروه  
 چو خوردی بشادی بباید نشست  
 ز دینار و ز اسپ و زرین کمر  
 همان یاره و گرز و تیغ و نگین  
 ببین تا ز گنجت چه آید به چنگ  
 برو با زبانی پر از آفرین  
 برآن شهر خرّم دو هفته بمان «  
 سواران ترکان گزیده هزار  
 بشد شادمان تا سیاوش کرد

### رفتن گرسیوز پیش سیاوش

سیاوش چو بشنید بسپرد راه  
 ۱۸۰۱ گرفتند مر یکدگر را کنار  
 به ایوان کشیدند زان جایگاه  
 دگر روز گرسیوز آمد پگاه  
 ۱۸۰۲ سیاوش بدان خلعت شهریار  
 پذیره شدش تازنان با سپاه  
 سیاوش بپرسید از شهریار  
 سیاوش بیاراست جای سپاه  
 بیاورد خلعت ز نزدیک شاه  
 نگه کرد و شد چون گل اندر بهار

همه شهر و برزن بکایک براوی نمود و سوی کاخ بنهاد روی  
 هم‌آنکه بنزد سیاوش چو باد سواری بیامد ورا مژده داد  
 که «از دختر پهلوان، مهر و ماه، یکی کودک آمد بمانند شاه ۱۸۱۲»  
 ورا نام کردند فرّخ فرود به‌تیره شب آمد، چو پیران شنود  
 بزودی مرا با سواری دگر بگفت اینکه «شو شاه را مژده بر»  
 همان مادر کودک ارجمند جریره سر بانوان بلنسد ۱۸۱۰  
 بفرمود یکسر به فرمان‌بران زدن دست آن خرد بر زعفران  
 نهادند بر پشت این نامه بر که «پیش سیاوش خودکامه بر»  
 بگوش که: هرچند من سال‌خورد بدم پاك یزدان مرا شاد کرد ۱۸۱۸  
 سیاوش بدوگفت «گاه مهی از این تخمه هرگز مبادا هی»  
 فرستاده را داد چندان درم که آرنده گشت از کشیدن دژم  
 به‌کاخ فری‌گیس رفتند شاد بدید آن بزرگی فرّخ نژاد ۱۸۲۱  
 پرستار چندی به‌زرّین کلاه فری‌گیس با تاج در پیش‌گاه  
 فرود آمد از تخت و بردش نثار بسپسیدش از شهر و ز شهریار  
 دل و مغز گرسیوز آمد بجوش دگرگونه‌تر شد به‌آئین و هوش ۱۸۲۴  
 به دل گفت «سالی چنین بگذرد میاوش کسی را بکس نشمرد  
 همش پادشاهیست و هم تاج و گاه همش گنج و هم دانش و هم سپاه»

ب ۱۸۱۲: معنی مهر و ماه در این مصراع بر ما روشن نیست، بعضی نسخ ما «مهرماه» دارند، و دونه‌سخه  
 لن و مب: پهلوان سپاه.



۱۸۲۷ نهان دل خویش پیدا نکرد  
 همی بود پیچان و رخساره زرد  
 بدو گفت «برخوردی از رنج خویش  
 همه سال شادان دل از گنج خویش»  
 نهادند در کاخ زرین دو تخت  
 نشستند شادان دل و نیک بخت  
 ۱۸۳۰ نوازنده رود با میگسار  
 بیامد بر تخت گوهر نگار  
 ز نالیدن چنگ و رود و سرود  
 بشادی همی داد دل را درود  
 چو خورشید تابنده بگشاد راز  
 به هر جای بنمود چهر از فراز  
 ۱۸۳۲ سیاوش ز ایوان به میدان گذشت  
 ببازی همی گرد میدان بگشت  
 چو گرسیوز آمد بینداخت گوی  
 سپهبد پس گوی بنهاد روی  
 چنو گوی در زخم چوگان گرفت  
 هم آورد او خاک میدان گرفت  
 ۱۸۳۶ از چوگان او گوی شد ناپدید  
 تو گفتی سپهرش همی برکشید  
 بفرمود تا تخت زرین نهند  
 به میدان پرخاش ژوپین نهند  
 [سواران به میدان بکردار گرد  
 به ژوپین گرفتند ننگ و نبرد]  
 ۱۸۳۹ دو مهتر نشستند بر تخت زر  
 بدان تا کرا بر فرزند هنر  
 بدو گفت گرسیوز «ای شهریار  
 هنرمند و ز خسروان یادگار  
 هنر بر خرد نیز کرده گذر  
 سزد گر ثمانی به ترکان هنر

ب ۱۸۳۷ (دوم): در نسخهٔ حظ بجای پرخاش، برحاس آمده است، و سه نسخهٔ ط و ك و حظ «به میدان و» ضبط کرده‌اند. با توجه به اختلاف نسخ شاید حق با همکار ما آقای دکتر علی روائی باشد که معتقد است این مصراع را چنین بخوانیم: به میدان و برحاس ژوپین نهند.

ب ۱۸۳۸: در نسخهٔ اساس نیست، از نسخ دیگر در متن داخل کردیم.

ب ۱۸۴۱: بجای «هنر بر خرد»، در چهار نسخهٔ ط و ك و قب و حظ «هنر بر گهر» آمده است، که با توجه به بیت قبل، شاید صواب همین باشد.

- به نوک سنان و به تیر و کمان زمین آورد تیرگی يك زمان « ۱۸۴۲  
 بسر زد سیاوش بدان کار دست به زین اندر آمد ز تخت نشست  
 زره را هم بر بیستند پنج که از يك زره تن رسیدی برنج  
 نهادند بر خط آوردگاه نظاره برو بر زهر سو سپاه ۱۸۴۰  
 سیاوش یکی نیزه شاهوار کجا داشتی از پدر یادگار  
 که در جنگ مازندان داشتی به نخچیر بر شیر بگذاشتی  
 به آوردگه رفت نیزه به دست عنان را بپیچید چون پیل مست ۱۸۴۸  
 بزد نیزه و برگرفت آن زره زره را نماند ایچ بند و گره  
 از آورد نیزه بر آورد راست زره را بینداخت زان سو که خواست  
 سواران گرسیوز دام ساز بسرفتند با نیزه های دراز ۱۸۰۱  
 فراوان بگشتند گرد زره ز میدان نه بر شد زره يك گره  
 سیاوش سپر خواست کیلی چهار دو چوبین و دو ز آهن آب دار  
 کمان خواست با تیرهای خدنگ شش اندر میان زد سه چوبه به تنگ ۱۸۰۴  
 یکی در کمان راند و بفشارد ران نظاره به گردش سپاهی گران  
 بر آن چار چوبین و ز آهن سپر گذر کرد پیکان آن نامور  
 بزد هم بر آن گونه ده چوبه تیر برو آفرین کرد برنا و پیر ۱۸۰۷  
 از آن ده یکی را گذاره نماند برو هر کسی نام یزدان بخواند

ب ۱۸۵۸ : در دو نسخه لن و مب بجای « یکی را گذاره نماند » عبارت « یکی بی گذاره نماند » آمده  
 (بقیه حاشیه در صفحه بعد)

بدوگفت گرسیوز « ای شهریار به ایران و توران ترا نیست یار  
 ۱۸۶۰ بیا تا من و تو به آوردگاه بتازیم هردو به پیش سپاه  
 بگیریم هردو دوال کمر بکردار جنگی دو پرخاش‌خر  
 ز ترکان مرا نیست همتا کسی چو اسپم نبینی ز اسپان بسی  
 ۱۸۶۲ به میدان کسی نیست همتای تو هم آورد تو گر ببالای تو  
 گر ایدونکه بردارم از پشت زین ترا ناگهان بر زخم بر زمین  
 چنان دان که از تو دلاورترم به اسپ و به مردی ز تو برترم  
 ۱۸۶۶ وگر تو مرا بر نهی بر زمین نگردم بجائی که جویند کین «  
 سیاوش بدوگفت که «این خود مگوی که تو مهتری شیر و پرخاشجوی  
 همان اسپ تو شاه اسپ منست کلاه تو آذرگشپ منست  
 ۱۸۶۹ جز از خود ز ترکان یکی برگزین که با من بگردد ، نه بر راه کین «  
 بدوگفت گرسیوز « ای ناهجوی زبازی نشانی نیاید به روی «  
 سیاوش بدوگفت که «این رای نیست نبرد برادر کنی جای نیست  
 ۱۸۷۲ نبرد دو تن جنگ و میدان بود پر از خشم دل چهره خندان بود  
 ز گیتی برادر توی شاه را همی زیر نعل آوری ماه را  
 کم هر چه گوئی به فرمان تو برین نشکم رای و پیمان تو

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

است، بدین صورت شاید مراد این باشد که یکی نماند که از سپرها و جوشن‌ها عبور نکند. و نیز ممکن است نماند را فعل متعدی بگیریم و بگوئیم سیاوش حتی یک تیر را بدون عبور کردن نگذاشت.

- زیاران یکی شیر جنگی بخوان  
 گرایدونکه رایت نبرد منست  
 برین تیزتنگ بارگی برنشان ۱۸۷۰  
 سر سرکشان زیر گرد منست «  
 بخندید گرسیوز ناججوی  
 همانا خوش آمدش گفتار اوی  
 به ترکان چنین گفت که «ای سرکشان  
 که خواهد که گردد به گیتی نشان؟ ۱۸۷۸  
 یکی با سیاوش نبرد آورد  
 سر سرکشان زیر گرد آورد «  
 نیوشنده بودند لب با گره  
 به پاسخ بیامد گروی زره  
 «منم» گفت «شایسته کارکرد  
 اگر نیست او را کسی هم نبرد» ۱۸۸۱  
 سیاوش ز گفت گروی زره  
 برو کرد پرچین و جان پرگره  
 بدو گفت گرسیوز «ای نامدار  
 ز گردان لشکر ورا نیست یار «  
 سیاوش بدو گفت که «ز تو گذشت  
 نبرد دلیران مرا خوار گشت ۱۸۸۴  
 از ایشان دو یل باید آراسته  
 به میدان نبرد مرا خواسته «  
 یکی نامور بود نامش دمور  
 که همتا نبودش به ترکان به زور  
 بیامد بر آن کار بسته میان  
 بنزد جهانجوی شاه کیان ۱۸۸۷  
 سیاوش به آورد بنهاد روی  
 برفتند پیچان دمور و گروی  
 به بند میان گروی زره  
 فرو برد چنگال و برزد گره  
 ز زین برگرفتش به میدان فکند  
 نیازش نیامد به گرز و کمند ۱۸۹۰  
 وزان پس بپیچید سوی دمور  
 گرفت آن بر و گردن او به زور  
 چنان خوارش از پشت زین برگرفت  
 که لشکر بدو ماند اندر شکفت  
 چنان پیش گرسیوز آورد خوش  
 که گفنی ندارد کسی زیرکش ۱۸۹۳

فرود آمد از باره بگشاد دست  
 برآشفست گرسیوز از کار اوی  
 ۱۸۹۶ و از آن تخت زرین به ایوان شدند  
 نشستند يك هفته با نای و رود  
 به هشتم به رفتن گرفتند ساز  
 ۱۸۹۹ یکی نامه بنوشت نزدیک شاه  
 از آن پس مر او را بسی هدیه داد  
 به ره شان سخن رفت يك با دگر  
 ۱۹۰۲ چنین گفت گرسیوز کینه جوی  
 یکی مرد را شاه ز ایران بخواند  
 دو شیر ژیان چون دمور و گروی  
 ۱۹۰۰ چنین زار و بی کار گشتند و خوار  
 سرانجام ازین بگذرانند سخن  
 چنین تا به درگاه افراسیاب  
 ۱۹۰۸ چو نزدیک سالار توران سپاه  
 فراوان سخن گفت و نامه بداد  
 نگه کرد گرسیوز کینه دار  
 ۱۹۱۱ همی رفت و يك دل پراز کین و درد  
 همه شب بیبچید تا روز پاك  
 پر از خنده برتخت زرین نشست  
 پراز غم شدش دل ، پراز رنگ روی  
 به بد گفتن شاه ایران شدند  
 می و ناز و رامشگران و سرود  
 بزرگان و گرسیوز سرفراز  
 پراز لایه و پرسش نیک خواه  
 برفتند زان شهر آباد شاد  
 از آن پرهنر شاه و آن بوم و بر  
 که « ما را ز ایران بد آمد به روی  
 که از ننگ ما را به خوی در نشانند  
 که بودند گردان پر خاشجوی  
 به چنگال ناپاک تن يك سوار  
 نه سر بینم این کار او را نه بن  
 نرفت اندر آن جوی جز تیره آب  
 رسیدند و هر گونه پرسید شاه  
 بخواند و بخندید و زو گشت شاد  
 بدان تازه رخساره شهریار  
 بدان گه که خورشید شد لاژورد  
 چو شب جامه قیرگون کرد چاك

سر مرد کین اندر آمد ز خواب بیامد بنزدیک افراسیاب  
 زیگانه پردخته کردند جای نشستند و جستند هرگونه رای ۱۹۱۴  
 بدوگفت گرسیوز « ای شهریار سیاوش جز آن دارد آئین و کار  
 فرستاده آمد ز کاووس شاه نهانی بنزدیک او چندگاه  
 ز روم و ز چین نیزش آمد پیام همی یاد کاووس گیرد به جام ۱۹۱۷  
 برو انجمن شد فراوان سپاه بییچد ازو یک زمان جان شاه  
 اگر تور را دل نگشتی دژم زگیتی به ایرج نکردی ستم  
 دوکشور یکی آتش و دیگر آب به دل یک زد دیگر گرفته شتاب ۱۹۲۰  
 توخواهی که شان خیره جفت آوری؟ همی باد را در نهفت آوری!  
 اگر کردی بر تو این بد نهان مرا زشت نامی بدی در جهان»  
 دل شاه زان کار شد دردمند پر از غم شد از روزگار گزند ۱۹۲۳  
 بدوگفت « بر من ترا مهر خون بجنید و شد مر ترا رهنمون  
 سه روز اندر این کار رای آوریم سخنهای بهتر بجای آوریم  
 چو این رای گردد خرد را درست بگویم که درمان چه بایدت جست» ۱۹۲۶  
 چهارم چو گرسیوز آمد به در کله بر سر و تنگ بسته کمر  
 سپهدار ترکان ورا پیش خواند ز کار سیاوش فراوان براند  
 بدوگفت که « ای یادگار پشنگ چه دارم به گیتی جز از تو به چنگ؟ ۱۹۲۹  
 همه رازها بر تو باید گشاد بژرفی ببین تا چه آیدت یاد  
 از آن خواب بد چون دلم شد نمی به مغز اندر آورد لختی کمی

۱۹۳۲ نسبتم به جنگ سیاوش میان  
 چو او تخت پرمایه پدرود کرد  
 ز فرمان من يك زمان سر نتافت  
 ۱۹۳۵ سپردم بدو کشور و گنج خویش  
 بخون نیز پیوستگی ساختم  
 بیچچیدم از گنج و فرزند روی  
 ۱۹۳۸ پس از نیکویها و هرگونه رنج  
 گر ایدونکه من بد سگالم بدوی  
 بدو بر بهانه ندارم به بد  
 ۱۹۴۱ ازبان برگشایند بر من مهان  
 نباشد پسند جهان آفرین  
 زدد تیز دندانتر از شیر نیست  
 ۱۹۴۴ اگر بچه او شود دردمند  
 وگر ما بشوریم بر بی گناه  
 ندانم جز آن کهش بخوانم به در  
 ازو نیز ما را نیامد زیان  
 خرد تار کرد و مرا پود کرد  
 چو از من چنان نیکویها بیافت  
 نکردیم یاد از غم و رنج خویش  
 دل از کین ایران بپرداختم  
 گرامی دو دیده سپردم بدوی  
 فدی کردن کشور و تاج و گنج  
 ز گیتی برآید یکی گفت گوی  
 گراز من بدو اندکی بد رسد  
 درفشی شوم در میان جهان  
 نه نیز از بزرگان روی زمین  
 که اندر دلش بیم شمشیر نیست  
 کند مرغزاری پناه از گزند  
 پسندد چنین داور هور و ماه؟  
 وز ایدر فرستمش نزد پدر

ب ۱۹۳۷: نسخهٔ ب «از جنگ» دارد که بنظر نادرست می آید.

ب ۱۹۴۴ (دوم): پناه را از قراءت بعضی نسخ اقتباس کردیم، متن ب تباه دارد.

ب ۱۹۴۵: مصراع اول در لن چنین است: سردگر بدآید بدو از پناه. و چون ضبط نسخ دیگر نیز مغشوش است ما متن خود را محتاج به تغییر ندانستیم؛ و معنی را چنین استنباط کردیم که اگر بچهٔ شیر می مرغزاری را پناهگاه خود قرار دهد، آیا خداوند از ما می پسندد که بی آنکه گناهی از او صادر شده باشد براو بشوریم؟ با این همه این توجیه و نیز صورت متن مورد تأمل است.

- اگر گاه جوید گر انگشتری  
از این بوم و بر بگسلد داوری ۱۹۱۷
- بدوگفت گرسیوز « ای شهریار  
مگیر این چنین کار پرمایه خوار  
از ایدر گر او سوی ایران شود  
بر و بوم ما پاك ویران شود
- هر آنکه که بیگانه شد خویش تو  
بدانست راز کم و بیش تو ۱۹۰۰
- چو جوئی دگر زو تو بیگانگی  
کند رهنمونی به دیوانگی  
یکی دشمنی باشد اندوخته  
نمک را پراکنده بر سوخته
- بدین داستان زد یکی رهنمون  
که: بادی که از خانه آید برون ۱۹۰۳
- ندانی تو بستن برو ره گذار  
وگر بگذری نگذرد روزگار
- سیاوش داند همه کار تو  
هم از کار تو هم ز گفتار تو
- نبینی تو زو جز همه درد و رنج  
پراگندن دوده و نام و گنج ۱۹۰۶
- ندانی که پروردگار پلنگ  
نبیند ز پرورده جز درد و جنگ؟
- چو افراسیاب این سخن باز جست  
همه گفت گرسیوز آمد درست
- پشیمان شد از رای و کردار خویش  
همی کز دانست بازار خویش ۱۹۰۹
- چنین داد پاسخ که « من زین سخن  
نه سر نیک بینم بلارا نه بن
- بباشیم تا رای گردان سپهر  
چگونه گشاید بدین کار چهر
- به هر کار بهتر درنگ از شتاب  
بمان تا برآید بلند آفتاب ۱۹۱۲
- ببینم که رای جهاندار چیست  
رخ شمع چرخ روان سوی کیست
- وگر سوی درگاه خوانمش باز  
بعجویم سخن تا چه دارد برآز
- نگهبان او من بسم بسی گمان  
همی بنگرم تا چه گردد زمان ۱۹۱۰



چو زو کژبی آشکارا شود      که ناچاره دل بی‌مدارا شود  
 ازان پس نکوهش نباید به کس      مکافات بد جز بدی نیست، بس «  
 ۱۹۶۸ چنین گفت گرسیوز کینه جوی      که « ای شاه بینا دل و راست‌گوی  
 سیاوش بر آن آلت و فرّ و برز      بدان ایزدی شاخ و آن تیغ و گرز  
 بیاید به درگاه تو با سپاه      شود بر تو بر تیره خورشید و ماه  
 ۱۹۷۱ سیاوش نه آنست که ش دید شاه      همی ز آسمان برگذارد کلاه  
 فری‌گیس را هم ندانی تو باز      تو گوئی شده‌ست از جهان بی‌نیاز  
 سپاهت بدو باز گردد همه      تو باشی رمه گر نیاری دمه،  
 ۱۹۷۴ سپاهی که شاهی ببیند چنوی      بدان بخشش و رای و آن ماه روی  
 تو خوانی که « ایدر مرا بنده باش؟      بخواری به مهر من آکنده باش؟ »  
 ندیده‌ست کس جفت با پیل شیر      نه آتش دمان از برو آب زیر  
 ۱۹۷۷ اگر بچه شیر ناخورده شیر      بپوشد کسی در میان حریر  
 به گوهر شود باز چون شد بزرگ      نترسد ز آهنگ پیل سترگ «  
 پس افراسیاب اندران بسته شد      غمی گشت و اندیشه پیوسته شد  
 ۱۹۸۰ همی از شتابش به آمد درنگ      که پیروز باشد خداوند سنگ  
 ستوده نباشد سر بادسار      بدین داستان زد یکی هوشیار

ب ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ : میان این دو بیت رابطه ظاهری نیست، در تمام نسخ دیگر بین این دو بیت، دو بیت دیگر خوانده می‌شود، بان مضمون که آن سپاه ترا دیگر به‌شاهی نخواهند خواست؛ به تفصیل نسخه بدلا رجوع شود.

که: گر باد خیره نَجَسْتی ز جای  
بماندی بدو پیشه و پَر و پای  
سبکسار مردم نه والا بود  
وگر چه به تن سروبالا بود ۱۹۸۳  
برفتند پیچان و لب پر سخن  
پراز کین دل از روزگار کهن  
بَر شاه رفتی زمان تا زمان  
بداندیشه گرسیوز بدگان  
ز هرگونه رنگ اندر آمیختی  
دل شاه ترکان برانگیختی ۱۹۸۶  
چنین تا برآمد برین روزگار  
پراز درد و کین شد دل شهریار  
سپهبد چنین دید یک روز رای  
که پردخت ماند ز بیگانه جای  
به گرسیوز این داستان برگشاد  
ز کار سیاوش بسی کرد یاد ۱۹۸۹  
بدوگفت «ز ایدر ببايد شدن  
بَر او فراوان نباید بدن  
پرسی و گوئی ک» ز آن جشن گاه  
نخواهی همی کرد کس را نگاه؟  
به مهت همی دل بجنبد ز جای  
یکی با فری گیس خیز ایدر آی ۱۹۹۲  
نیازست ما را به دیدار تو  
بدان پرهنر جان بیدار تو  
براین کوه ما نیز نخچیر هست  
ز جام زبرجد می و شیر هست  
گذاریم یک چند و باشیم شاد  
چو آیدت از شهر آباد یاد ۱۹۹۰  
برامش بباش و بشادی خرام  
می و جام با من چرا شد حرام؟  
برآراست گرسیوز دام ساز  
دلی پر ز کین و سری پر راز  
چو نزدیک شهر سیاوش رسید  
زلشکر زبان آوری برگزید ۱۹۹۸

ب ۱۹۸۲: گمان می کنیم مراد شاعر اینست که باد چون سبکسار است و بپوده می جنبد دارای هیچ نیست،  
و اگر نه چنین بودی همانا پیشه و پرو پای بر او می ماندی. رجوع شود به فرهنگ لغات.

بدوگفت « رو با سیاوش بگوی  
 بهجان و سر شاه توران سپاه  
 ۲۰۰۱ که از بهر من برنخیزی ز گاه  
 که تو زان فزونی به فرهنگ و بخت  
 که هر باد را بست باید میان  
 ۲۰۰۴ فرستاده نزد سیاوش رسید  
 چو پیغام گرسیوز او را بگفت  
 براندیشه بنشست بیدار دیر  
 ۲۰۰۷ ندانم که گرسیوز نیک خواه  
 چو گرسیوز آمد بر آن شهر نو  
 پرسیدش از راه و ز کار شاه  
 ۲۰۱۰ پیام سپهدار توران بداد  
 چنین داد پاسخ که « با یاد اوی  
 من اینک به رفتن کمر بسته‌ام  
 ۲۰۱۳ سه روز اندر این گلشن زرنگار  
 که گیتی سپنج است پر درد و رنج  
 چو بشنید گفت خردمند شاه  
 ۲۰۱۶ به دل گفت « ار ایدونکه با من به راه  
 بدین شیر مردی و چندین خرد  
 که : ای پاك زاده کی ناخوی  
 به فرّ و به دهم کاووس شاه  
 نه پیش من آئی پذیره به راه  
 به فرّ و نژاد و به تاج و به تخت  
 تهی کردن آن جایگاه کیان »  
 زمین را ببوسید کور را بدید  
 سیاوش نعی گشت و اندر نهفت  
 همی گفت « رازیست این را به زیر  
 چه گفته‌ست از من بدان بارگاه »  
 پذیره بیامد ز ایوان به کو  
 ز رسم سپاه و ز تخت و کلاه  
 سیاوش ز پیغام او گشت شاد  
 نگردانم از تیغ پولاد روی  
 عنان با عنان تو پیوسته‌ام  
 باشیم و زباده سازیم کار  
 بدانرا که با غم بود در سپنج »  
 بپیچید گرسیوز کینه خواه  
 سیاوش بیاید بنزدیک شاه  
 گمان مرا زیر پی بسپرد

سخن گفتن من شود بی فروغ  
 یکی چاره باید کنون ساختن  
 شود پیش او چاره من دروغ  
 زمانی همی بود و خامش بماند  
 فروریخت از دیدگان آب زرد  
 دلش را به راه بد انداختن «۲۰۱۹»  
 دو چشمش به روی سیاوش بماند  
 سیاوش ورا دید پرآب چهر  
 به آب دو دیده همی چاره کرد  
 بدوگفت نرم «ای برادر، چه بود؟»  
 بسان کسی کو بپیچد بمهر ۲۰۲۲  
 غمی هست کان را بشاید شنود؟  
 به دیده در آوردی از درد نم  
 گم کن جنگ با شاه توران سپاه ۲۰۲۰  
 چرا کهتر از خویشان داردت  
 گراز شاه ترکان شده ستی دژم  
 که تیار و رنجش ببايد کشید  
 من اینک همی با تو آیم به راه  
 وگر دشمنی آمده ست پدید  
 بدن تا ز بهر چه آزدت  
 من اینک به هرکار یار توّم  
 که تیار و رنجش ببايد کشید  
 ورايدونکه نزدیک افراسیاب  
 چو جنگ آوری مایه دار توّم ۲۰۲۸  
 ترا تیره گشته ست برخیره آب،  
 به گفتار مرد دروغ آزمای  
 کسی برتر از تو گرفته ست جای؟»  
 بدوگفت گرسیوز نامدار  
 «مرا این سخن نیست با شهریار ۲۰۳۱»  
 نه از چاره دورم به مردی و گنج  
 نه از دشمنی آمده ستم برنج  
 که یاد آدمم زان سخنها راست  
 زگوهر مرا با دل اندیشه خاست  
 که برخاست زو فرّه ایزدی ۲۰۳۴  
 به آغاز کینه چه افگند بن  
 شنیدی که با ایسرج کم سخن  
 شده ست آتش ایران و توران چو آب  
 وز آن جایگه تا به افراسیاب

۲۰۳۷ به يك جای هرگز نیامیختند ز پند و خرد هر دو بگریختند  
 سپهدار ترکان ازان بترست کنون گاوپیسه به چرم اندرست  
 ندانی تو خوی بدش بی گمان بمان تا بیاید بدی را زمان  
 ۲۰۴۰ نخستین ز اغریث اندازه گیر که بردست او کشته شد خیره خیر  
 برادر بد از کالبد هم ز پشت چنان پر خرد بی گنه را بکشت  
 ازان پس بسی نامور بی گناه شده ستند بردست او بر تباه  
 ۲۰۴۳ مرا زین سخن ویژه اندوه تست که بیدار دل بادی و تن درست  
 تو تا آمدهستی بدین بوم و بر کسی را نیامد بد از تو به سر  
 همه مردی جستی و راستی جهانی به دانش بیاراستی  
 ۲۰۴۶ کنون خیره آهرمن دلگسل ورا از تو کرده ست آزرده دل  
 دلی دارد از تو پر از درد و کین ندانم چه خواهد جهان آفرین  
 تو دانی که من دوستدار توّم به هر نیک و بد ویژه یار توّم  
 ۲۰۴۹ نباید که فردا گمانی بری که من بودم آگاه زین داوری  
 سیاوش بدو گفت « مندیش زین که یارست با من جهان آفرین  
 سپهبد جزاین کرد ما را امید که بر من شب آرد به روز سپید  
 ۲۰۵۲ گسر آزار بودیش در دل ز من سرم برنیفراختی ز انجمن  
 ندادی به من کشور و تاج و گاه بر و بوم و فرزند و گنج و سپاه  
 کنون با تو آیم به درگاه او درخشان کنم تیره گون ماه او

- هر آنجا که روشن بود راستی فروغ دروغ آورد کاستی ۲۰۰۰  
 نمایم دلم را بر افراسیاب درخشان‌تر از بر سپهر آفتاب  
 تو دل را بجز شادمانه مدار روان را به بد در گمانه مدار
- کمی کسودم ازدها نسپرد ز رای جهان آفرین نگذرد «۲۰۰۸»  
 بدو گفت گرسبوز « ای مهربان تو او را بدان‌سان که دیدی بدان  
 و دیگر بجائی که گردان سپهر شود تند و چین اندر آرد به چهر
- خردمند دانا بداند فسون که از چنبر او سر آرد برون ۲۰۱۱  
 بدین دانش و این دل هوشمند بدین سرو بالا و رای بلند  
 ندانی همی چاره از مهر باز نباید که بخت بد آید فراز
- همی مر ترا بند و تَنْبَل فروخت به ارونند چشم خرد را بدوخت ۲۰۱۴  
 نخست آنکه داماد کردت بدام بخیره شدی زان سخن شادکام  
 و دیگر که ت از خویشتن دور کرد به روی بزرگان یکی سور کرد
- بدان تا تو گستاخ باشی بدوی فروماند اندر جهان گفت گوی ۲۰۱۷  
 ترا هم زاغریرث ارجمند فزون نیست خویشی و پیوند و بند  
 میانش به‌خنجر به دو نسیم کرد سپه را به کردار او بیم کرد
- نهانش ببین آشکارا کنون چنین دان و ایمن مشو زو به خون ۲۰۷۰  
 مرا هرچه اندر دل اندیشه بود خرد بود و ز هر دری پیشه بود  
 همان آزمایش بد از روزگار از این کینه‌ور تیزدل شهریار
- همه پیش تو یک بیک راندم چو خورشید تابنده بر خواندم ۲۰۷۳

به ایران پدر را بینداختی      به توران همی شارستان ساختی  
 چنین دل بدادی به گفتار او      بگشتی همی گرد تیار او  
 ۲۰۷۶ درختی بد این برنشانده به دست  
 همی گفت و مژگان پراز آب زرد  
 سیاوش نگه کرد خیره بدوی  
 ۲۰۷۹ چو یاد آمدش روزگار گزند  
 نماند برروبر بسی روزگار  
 دلش گشت پر درد و رخساره زرد  
 ۲۰۸۲ بدو گفت «هرچونکه می بنگرم  
 زگفتار و کردار بر پیش و پس  
 چو گستاخ شد دست با گنج او  
 ۲۰۸۰ اگر چه بد آید همی بر سرم  
 بیایم برش هم کنون بی سپاه  
 بدو گفت گرسیوز ناججوی  
 ۲۰۸۸ به پا اندر آتش نشاید شدن  
 همی خیره بر بد شتاب آوری  
 ترا من همانا بسم پای مرد

ب ۲۰۸۴ : معنی بیت روشن نیست ، شاید چنین باشد : چون دست من با گنج او گستاخ است ، از گمان  
 اینکه مبادا خیانت بورزم در نرنج است ، ولی عبارت بیت به ادای این مقصود وافق نیست .

- یکی پاسخ نامه باید نوشت  
 ز کین گر ببینم سر او تهی ،  
 درخشان شود روزگار بهی ،  
 سواری فرستم بنزدیک تو  
 امیدم از کردگار جهان  
 شناسنده آشکار و نهان،  
 که او بازگردد سوی راستی  
 شود دور ازو کژی و کاستی  
 وگر بینم اندر سرش هیچ تاب  
 هیونی فرستم هم اندر شتاب  
 تو زان سان که باید بزودی بساز  
 مکن کار بر خویشتن بر دراز،  
 برون ران از ایدر به هرکشوری  
 به هر نامداری و هر مهتری  
 صدو بیست فرسنگ ز ایدر به چین  
 همان سیصد و سی به ایران زمین  
 از این سو همه دوستدار تواند  
 پرستنده و غمگسار تواند،  
 وز آن سو پدر آرزومند تست  
 جهان بنده خویش و پیوند تست  
 به هرکس یکی نامه ای کن دراز  
 پسیچیده باش و درنگی مساز»  
 سیاوش به گفتار او بگروید  
 چنان جان بیدار او بغنوید،  
 بدوگفت « از آن در که رانی سخن  
 ز پیمان و رایت نگردم ز بُن  
 تو خواهشگری کن مرا زو بخواه  
 همی راستی جوی و بنهای راه»

### نامه نوشتن سیاوش به افراسیاب

- دبیر پژوهنده را پیش خواند سخنه‌ای آکنده را برفشانده،  
 ۲۱۰۶



نخست آفریننده را یاد کرد  
ازان پس خرد را ستایش گرفت  
۲۱۰۹ که « ای شاه پیروز و به روزگار  
مرا خواستی شاد گشتم بدان  
و دیگر فری گیس را خواستی  
۲۱۱۲ فری گیس نالنده بود این زمان  
\* مرا دل پراز رای و دیدار تست  
ز نالندگی چون سبکتر شود  
۲۱۱۰ بهانه مرا نیز آزار اوست  
چو نامه به مهر اندر آمد بداد  
دلاور سه اسپ تگاور بخواست  
۲۱۱۸ چهارم بیامد به درگاه شاه  
فراوان بیُرسیدش افراسیاب  
« چرا باشتاب آمدی؟ » گفت شاه  
۲۱۲۱ بدو گفت « چون تیره شد روی کار  
سیاوش نکرد ایچ برکس نگاه  
سخن نیز نشنید و نامه نخواند  
۲۱۲۴ از ایران بدو نامه پیوسته شد

ز وام خرد جانش آزاد کرد  
ابر شاه ترکان نیایش گرفت  
زمانه مبادا ز تو یادگار  
که بادا نشست تو با موبدان  
به مهر و وفا دل بیاراستی  
به لب ناچران و به تن ناچان  
دو کشور پراز رنج و آزار تست  
فدای تن شاه کشور شود  
نهانم پراز درد و تیار اوست  
بزودی به گرسیوز بد نژاد  
همی تاخت یکسر شب و روز راست  
پراز بد روان و زبان پسر گناه  
چو دیدش پراز رنج و سر پرشتاب  
« چگونه سپردی چنین تند راه؟ »  
نشاید شمردن به بد روزگار  
پذیره نیامد مرا خود به راه  
مرا پیش تختش به زانو نشاند  
به ما در همی مهر او بسته شد

ب ۲۱۲۴ ( دوم ): فقط نسخهٔ مب ضبطی دارد که ممکن است با اینجا سازگار باشد: « به ما بر درمهر او »،  
و چهار نسخهٔ دیگر « به ما بر در شهر او » دارند که بی مورد است. و به صورت متن بهر حال عکس  
مطلب را می رساند.

سپاهی ز روم و سپاهی ز چین  
 تو در کار او گر درنگ آوری  
 و گر دبر گیری تو جنگ آورد  
 و گر سوی ایران براند سپاه  
 ترا کردم آگه ز دیدار خویش  
 چو بشنید افراسیاب این سخن  
 به گرسیوز از خشم پاسخ نداد  
 بفرمود تا برکشیدند نای  
 به سوی سیاوش بنهاد روی

همی هر زمان برخروشد زمین  
 مگر باد زان پس به چنگ آوری  
 دو کشور به مردی به چنگ آورد ۲۱۲۷  
 که یارد شدن پیش او کینه خواه؟  
 ازین پس بپیچی ز کردار خویش»  
 برو تازه شد روزگار کهن ۲۱۳۰  
 دلش گشت پر زاتش و سر چو باد  
 همان صنج و شیپور و هندی درای  
 ابا نامداران پرخاشجوی ۲۱۳۳

\*

بدانگه که گرسیوز بدفریب  
 سیاوش به پرده درآمد بدرد  
 فری گیس گفت «ای گو شیرچنگ  
 چنین داد پاسخ که «ای خوب روی  
 بدین سان که گفتار گرسیوزست  
 فری گیس بگرفت گیسو به دست  
 \* پراز خون شد آن بُسَد مشک بوی  
 گران کرد بر زین دوال رکیب  
 به تن لرز لرزان و رخساره زرد  
 چه بودت که دیگر شدهستی به رنگ؟ ۲۱۳۶  
 به توران زمین شد مرا آب روی  
 ز پرگار بهره مرا مرکزست  
 گل و ارغوان را به فندق بنخست ۲۱۳۹  
 پراز آب چشم و پراز گرد روی

ب ۲۱۳۴: بنظر نمی رسد که فردوسی «بد فریب» گفته باشد، نسخ دیگر «برفریب» دارند، که ممکن

است آن هم «برفریب» بوده باشد.

\* همی اشك بارید بر کوه سیم  
 ۲۱۴۲ همی کند موی و همی ریخت آب  
 بدو گفت که «ای شاه گردن فرراز  
 پدر خود دلی دارد از تو بدرد  
 ۲۱۴۰ سوی روم ره بادرنگ آیدت  
 ز گیتی کرا گیری اکنون پناه؟  
 ستم باد بر جان او ماه و سال  
 ۲۱۴۸ همی گفت «گرسیوز اکنون ز راه  
 چهارم شب اندر بسر ماه روی  
 بلرزید و ز خواب خیره بجست  
 ۲۱۰۱ همی داشت اندر برش خوب چهر  
 خروشید و شمعی برافروختند  
 بپرسید زو دخت افراسیاب  
 ۲۱۰۴ سیاوش بدو گفت که «ز خواب من  
 چنین دیدم ای سروسیمین به خواب  
 یکی کوه آتش به دیگر کران

ب ۲۱۴۵ : نسخهٔ یم «سوم روم» دارد، اما به نظری رسد که اشکال بیت بیشتر در ترکیب «بادرننگ آیدت» باشد. بهر حال آنچه از این مصراع برمی آید با معنایی که بنداری دریافته و ضبط کرده است متناقض می نماید: «ولیس لک إلا العزيمة علی المصیر الی الروم».

- ز يك سو شدى آتش تيز و گرد  
 ز يك دست آتش ز يك دست آب  
 به پيش اندرون پيل و افراسياب  
 دميدى برآن آتش تيز دم
- ۲۱۰۷ بر افروختی از سیاوش کرد  
 \* چو گرسیوز آن آتش افروختی  
 نباشد، نگر يك زمان بغنوی  
 \* به گرسیوز آید همی بخت شوم
- ۲۱۰۸ از افروختن مر مرا سوختی»  
 سیاوش سپه را سراسر بخواند  
 نباشد، نگر يك زمان بغنوی  
 \* به گرسیوز آید همی بخت شوم
- ۲۱۰۹ به درگاه ایوان زمانی بماند  
 پسپچید و بنشست خنجر به چنگ  
 طلایه فرستاد بر سوی گنگ  
 دو بهره چو از تیره شب درگذشت
- ۲۱۱۰ طلایه هم آنکه بیامد زدشت  
 که « افراسیاب و فراوان سپاه  
 پدید آمد از دور تازان به راه»  
 ز نزدیک گرسیوز آمد نوند
- ۲۱۱۱ که « بر چاره جان میان را ببند  
 نیامد ز گفتار من هیچ سود  
 از آتش ندیدم جز از تیره دود  
 نگر تا چه باید کنون ساختن
- ۲۱۱۲ سپه را کجا باید انداختن»  
 سیاوش ندانست زان کار او  
 همی راست آمدش گفتار او  
 فری گیس گفت « ای خردمند شاه
- ۲۱۱۳ مکن هیچ گونه به ما در نگاه  
 یکی باره گام زن بر نشین  
 مباح ایچ ایمن به توران زمین  
 ترا زنده خواهم که مانی بجای
- ۲۱۱۴ سر خویش گیر و کسی را مه پای»

ب ۲۱۵۷: ظاهرآ مراد اینست که آتش تندی در گوشه‌ای روشن شده بود و شهر سیاوش کرد را می‌سوزاند.

اما ضبط نسخه اساس مورد تردید است، به نسخه بدلها رجوع شود.

سیاوش بدو گفت که «آن خواب من بجای آمد و ، تیره شد آب من  
 ۲۱۷۰ مرا زندگانی سرآید همی غم و درد و انده درآید همی  
 چنین است کار سپهر بلنسد گهی شاد دارد گهی مستمند  
 گر ایوان من سر به کیوان کشید همان زهر گیتی بباید چشید  
 ۲۱۷۸ اگر سال گردد هزار و دویست بجز خاک تیره مرا جای نیست  
 ز شب روشنائی نجوید کسی کجا بهره دارد زدانش بسی  
 ترا پنج ماهست ز آبستنی ازاین نامور گر بود رستنی  
 ۲۱۸۱ درخت تو گر نر بیار آورد یکی نامور شهریار آورد  
 سرافراز کیخسروش نام کن به غم خوردن او دل آرام کن  
 چنین گردد این گنبد تیزرو سرای کهن را نخوانند نو  
 ۲۱۸۴ ازین پس به فرمان افراسیاب مرا تیره بخت اندر آید به خواب  
 ببرند بر بی گنه بر سرم ز خون جگر بر نهند افرسم  
 نه تابوت یام نه گور و کفن نه بر من بگرید کسی زانجمن  
 ۲۱۸۷ نهالی مرا خاک توران بود سرای کهن کام شیران بود  
 بر این گونه خواهد گذشتن سپهر نخواهد شدن رام با من به مهر

ب ۲۱۸۰ (دوم) : «گر بود رستنی» ضبط نسخهٔ اسامی است، و تمام نسخ دیگر «بچه رستنی» یا «نخمه رستنی» دارند، و بیت مورد تأمل است.

ب ۲۱۸۱ : شرطی بودن جمله درحالی که سیاوش پیش گوئی می کند، محل تردید است.

ب ۲۱۸۷ (دوم) : گویا «کام شیر» دراین بیت درحکم استعاره‌ای برای جهان، از قبیل استعارهٔ «کام نهنگ» و «کام ازدها»، بکار رفته باشد، به معنی محل خطر و هلاک.

ز خورشید تابنده تا تیره خاک  
 گنذر نیست از داد یزدان پاک  
 بخواری ترا روزبانان شاه  
 سر و تن برهنه برندت به راه ۲۱۹۰  
 بیاید سپهدار پیران به در  
 به خواهش بخواهد ترا از پدر  
 به جان بی‌گنه خواهدت زینهار  
 به ایوان خویشت برد زار و خوار  
 وز ایران بیاید یکی چاره‌گر  
 به فرمان دادار بسته کمر ۲۱۹۳  
 از ایدر ترا با پسر ناگهان  
 سوی رود جیحون برد در نهان  
 نشانند بر تخت شاهی ورا  
 به فرمان بود مرغ و ماهی ورا  
 ز گیتی برآرد سراسر خروش  
 زمانه ز کیخسرو آید بجوش ۲۱۹۶  
 ز ایران یکی لشکر آرد به کین  
 پر آشوب گردد سراسر زمین  
 پی رخس فرخ زمین بسپرد  
 به کین من امروز تا رستخیز  
 بر این گفته‌ها بر تو دل سخت کن  
 تن از ناز و آرام پردخت کن «  
 سیاوش چو با جفت غمها بگفت  
 خروشان بدو اندر آویخت جفت  
 رخس پر ز خون دل و دیده گشت  
 سوی آخر تازی اسپان گذشت ۲۲۰۲  
 بیورد شبرنگ هیزاد را  
 که دریافتی روز کین باد را  
 خروشان سرش را به بر در گرفت  
 لگام و فسارش ز سر بر گرفت  
 به گوش اندرش گفت رازی دراز  
 که « بیدار دل باش و با کس مساز ۲۲۰۰  
 چو کیخسرو آید به کین خواستن  
 عنانش ترا باید آراستن

\* ورا بارگی باش و گیتی بکوب  
 ۲۲۰۸ از آخر ببر دل بیکبارگی  
 دگر مرکبان را همه کرد پی  
 خود و سرکشان سوی ایران کشید  
 ۲۲۱۱ چو يك نیم فرسنگ بهرید راه  
 سپه دید با خود و تیغ و زره  
 به دل گفت «گرسیوز این راست گفت  
 ۲۲۱۴ سیاوش بترسید از بزم جان  
 همی بنگرید این بدان آن بدین  
 زبیم سیاوش سواران جنگ  
 ۲۲۱۷ چنین گفت زان پس به افراسیاب  
 چرا جنگ جوی آمدی با سپاه؟  
 سپاه دو کشور پر از کین کنی  
 ۲۲۲۰ چنین گفت گرسیوز کم خرد  
 گر ایدر چنین بی گناه آمدی  
 پذیره شدن زین نشان راه نیست  
 ۲۲۲۳ سیاوش بدانست کان کار اوست  
 چو گفتار گرسیوز افراسیاب

چنان چون سر مار افعی به چوب  
 که او را تو باشی به کین بارگی  
 بر افروخت برسان آتش زنی  
 رخ از خون دیده شده ناپدید  
 رسید اندرو شاه توران سپاه  
 سیاوش زده بر زره بر گره  
 سخن زین نشان کی بود در نهفت؟  
 - مگر گفت بدخواه گردد نهان؟ -  
 که کینه نبُدشان به دل پیش ازین  
 گرفتند آرام و هوش و درنگ  
 که «ای پرهز شاه با جاه و آب  
 چرا کشت خواهی مرا بی گناه؟  
 زمان و زمین پر ز نفرین کنی  
 ک «ز این درسخن خود کی اندر خورد؟  
 چرا با زره نزد شاه آمدی؟  
 سنان و سپر هدیه شاه نیست  
 برآشفتن شه ز بازار اوست  
 شنید و برآمد بلند آفتاب

- به ترکان بفرمود که «اندر دهید در این دشت کشتی به خون برنهد»
- از ایران سپه بود مردی هزار همه نامدار از در کارزار ۲۲۲۱
- رده برکشیدند ایرانیان بیستند خون ریختن را میان
- همه با سیاوش گرفتند جنگ ندیدند جای فسون و درنگ
- «کنون خیره» گفتند «مارا کشند نباید که تنها به خون درکشند ۲۲۲۹
- بمان تا ز ایرانیان دستبرد بینند و مشمر چنین کار خرد»
- سیاوش چنین گفت که «این رای نیست همان جنگ را مایه و پای نیست
- چه گفت آن خردمند بسیار هوش که «با اختر بد بمردی مکوش» ۲۲۳۲
- مرا چرخ گردان اگر بی گناه به دست بدان کرد خواهد تباہ
- بمردی کنون زور و آهنگ نیست که با کردگار جهان جنگ نیست»
- سرآمد برایشان بر آن روزگار همه کشته گشتند و برگشته کار ۲۲۳۵
- ز تیر و ز ژوپین بید خسته شاه نگون اندر آمد ز پشت سیاه
- همی گشت برخاک و نیزه به دست گروی زره دست او را ببست
- نهادند بر گردنش پاهنگ دودست از پس پشت بسته چوسنگ ۲۲۳۸
- دوان خون بر آن چهره ارغوان چنان روزنادیده چشم جوان
- برفتند سوی سیاوش کرد پس پشت و پیش سپه بود گرد
- چنین گفت سالار توران سپاه که «اندر کشیدش به یک سوز راه ۲۲۴۱
- کنیدش به خنجر سراز تن جدا به شخی که هرگز نروید گیا
- بریزید خونس بر آن گرم خاک ممانید دیسر و مدارید باک»



ک «زو شهریارا چه دیدی گناه؟	۲۲۴۴ چنین گفت با شاه یکسر سپاه
بگرید برو زار با تخت عاج؟	چرا کشت خواهی کسی را که تاج
نشاید برید، ای خردمند شاه	سری را کجا تاج باشد کلاه
که زهر آورد بار او روزگار»	۲۲۴۷ به هنگام شادی درختی مکار
ز بیبودگی یار مردم کشان	همی بود گرسیوز بدنشان
کزو داشت درد دل اندر نبرد	که خون سیاوش بریزد بدرد
برادر بد او را و فرخ همال	۲۲۵۰ ز پیران یکی بود کهنتر به سال
یکی پرهیز بود و روشن روان	کجا پیلسم بود نام جوان
که «این شاخ را بار در دست و غم	چنین گفت مر شاه را پیلسم
خرد شد بران نیز همداستان	۲۲۵۲ ز دانا شنیدم یکی داستان
هم آشفته را هوش درمان شود	که: آهسته دل کم پشیمان شود
پشیمانی جان و رنج تنست	شتاب و بدی کار آهرمنست
بتیزی بسریدن نبینم روا	۲۲۵۴ سری را که باشی بدو پادشا
براین بد ترا باشد آموزگار	به بندش همی دار تا روزگار
ازان پس ورا سر بریدن سزد	چو باد خرد بر دلت بروزد
که تندی پشیمانی آرد به بن	۲۲۵۹ بفرمای بند و تو تندی مکن
که کاووس و رستم بود کینه خواه؟	چه بری سری را همی بی گناه

ب ۲۲۴۹: مصراع دوم را نسخه‌های دیگر بدین صورت دارند: کزو داشت درد دل به روز نبرد، و بدین صورت معنی روشن تری شود.

پدر شاه و رستمش پروردگار  
 چو گودرز و چون گیو و بُرزین و طوس  
 دمنده سپهبد گوی پیلتن  
 فریبرز کاووس درنده شیر  
 بر این کینه بندند یکسر کمر  
 نه من پای دارم نه پیوند من  
 هانا که پیران بیاید پگاه  
 مگر خود نیازت نیاید بدین  
 بدو گفت گرسیوز « ای هوشمند  
 از ایرانیان دشت پر کرگس است  
 همین بد که کردی ترا خود نه بس  
 سیاوش چو بخروشد، از روم و چین  
 بریدی دُم مار و خستی سرش  
 گراید و نکه او را به جان زینهار  
 به پیغوله‌ای خیزم از بیم جان  
 برفتند پیچان دمور و گروی  
 که « چندین به خون سیاوش مپیچ  
 به گفتار گرسیوز رهنمای  
 زدی دام و دشمن گرفتی بدوی

بهیچی به فرجام زین روزگار  
 ببندند بر کوهه پیل کوس ۲۲۶۲  
 که خوانند بر چشم او انجمن  
 که هرگز ندیدش کس از جنگ سیر  
 در و دشت گردد پر از کینه و ر ۲۲۶۰  
 نه گردی ز گردان این انجمن  
 ازو بشنود داستان نیز شاه  
 مگستر یکی تا جهانست کین « ۲۲۶۸  
 به گفت جوانان هوارا میند  
 گر از کین بترسی ترا این بسست  
 که - سیره همی بشنوی پند کس؟ ۲۲۶۱  
 پر از گرز و شمشیر بینی زمین  
 به دیبا بپوشید خواهی برش؟  
 دهی، من نباشم بر شهریار ۲۲۷۴  
 مگر خود بزودی سرآید زمان  
 بر شاه ترکان پر از رنگ و بوی  
 که آرام خوار آید اندر پسیچ ۲۲۷۷  
 بر آرای و بردار دشمن ز جای  
 زایران برآید یکی های هوی

۲۲۸۰ سزا نیست این را گرفتن بدست  
 دل بدسگالان ببايد شکست  
 سپاهی بدین گونه کردی تباہ  
 نگر تا چگونه بود رای شاه  
 اگر خود نیازدیدی از نخست  
 به آب این گنه را توانست شست  
 ۲۲۸۲ کنون آن به آید که اندر جهان  
 نباشد پدید آشکار و نهان  
 بدیشان چنین پاسخ آورد شاه  
 ک «زو من ندیدم به دیده گناه  
 ولیکن ز گفت ستاره شمر  
 به فرجام زو سختی آید ببر  
 ۲۲۸۶ گرایدونکه خوشن بریزم به کین  
 یکی گرد خیزد ز ایران زمین  
 رها کردنش بتر از کشتن است  
 همان کشتنش رنج و درد منست  
 به توران گزند مرا آمده است  
 غم و درد و بند مرا آمده است  
 ۲۲۸۹ خردمند گر مردم بدگمان  
 نداند کسی چاره آسمان  
 فریگیس بشنید رخ را بخست  
 میان را به زنار خونین بیست  
 پیاده بیامد بنزدیک شاه  
 به خون رنگ داده دو رخساره، ماه  
 ۲۲۹۲ به پیش پدر شد پر از درد و باک  
 خروشان به سر بر همی ریخت خاک  
 بدو گفت ک «ای پره‌نر شهریار  
 چرا کرد خواهی مرا خاکسار؟  
 دلت را چرا بستی اندر فریب؟  
 همی از بلندی نبینی نشیب!  
 ۲۲۹۰ سر تاج داران مبر بسی گناه  
 که نپسندد این داور هور و ماه

ب ۲۲۹۰ (دوم): از این بیت و دوسه بیت دیگر که این تعبیر در آنها بکار رفته است بری آید که «میان را  
 به زنار خونین بستن» گوئیا کنایه از سوکوار و دردمند و گریان بودن باشد. ر. ک. به ج ۱  
 مسکوص ۱۳۴ ب ۸۹۳ و ص ۱۰۶ ب ۴۵۳ و ج ۴ ص ۱۲۱ ب ۸۲.

سیاوش که بگذاشت ایران زمین  
 بیازرد از بهر تو شاه را  
 بیامد ترا کرد پشت و پناه  
 نبرد سر تاج داران کسی  
 مکن بی‌گنه بر تن من ستم  
 یکی را به چاه افکند بی‌گناه  
 سرانجام هردو به‌خاک اندرند  
 شنیدی که از آفریدون گرد  
 همان از منوچهر شاه بزرگ  
 کنون زنده درگاه کاووس شاه  
 جهان از تهمتن بلرزد همی  
 چو بهرام و چون زنگه شاوران  
 همان گیبو کز بیم او روز جنگ  
 درختی نشانی همی بر زمین  
 به‌کین سیاوش سیه پوشد آب  
 ستمگاره‌ای بر تن خویشتن  
 نه اندر شکاری که گور افگنی  
 همی شهریارى ربائی ز‌گاه  
 مده شهر توران بخیره بباد  
 همی از جهان بر تو کرد آفرین  
 چنان افسر و تخت و آن‌گاه را  
 کنون زوجه دیدی؟ که بردت زراه؟ ۲۲۹۸  
 که با تاج بر تخت ماند بسی  
 که گیتی سپنج است با باد و دم  
 یکی با کله برنشانند به‌گاه ۲۳۰۱  
 ز اختر به‌چنگ مغاک اندرند  
 ستمگاره ضحاک تازی چه برد  
 چه آمد به سلم و به تور سترگ ۲۳۰۴  
 چو دستان و چون رستم کینه خواه  
 که توران به جنگش نیرزد همی  
 که نندیشد از گرز گنداوران ۲۳۰۷  
 همی چرم روباه پوشد پلنگ  
 کجا برگه خون آورد باز کین  
 کند زار نفرین به‌افراسیاب ۲۳۱۰  
 بسی یادت آید ز گفتار من  
 وگر آهوان را به شور افگنی  
 در این کار به زین نگه‌کن بگاه ۲۳۱۴  
 نباید که روز بد آیدت یاد»

بگفت این و روی سیاوش بدید      دو رخ را بکند و فغان برکشید  
 ۲۳۱۶ دل شاه توران برو بر بسوخت      همی خیره چشم خرد را بدوخت  
 بدوگفت « برگرد و ایدر مپای      چه دانی کزین بد مرا چیست رای؟ »  
 به کاخ بلندش یکی خانه بسود      فری گیس زان خانه بیگانه بود  
 ۲۳۱۹ مر او را در آن خانه انداختند      در خانه را بتد بسر ساختند

### گفتار اندر کشته شدن سیاوش

بفرمود پس تا سیاوش را      مر آن شاه بی کین و خاموش را  
 که « این را به جائی بریدش که کس      نباشد ورا یار و فریادرس  
 ۲۳۲۲ سرش را بسپرید یکسر ز تن      تنش کرگسان را بپوشد کفن  
 نباید که خون سیاوش زمین      ببوید، بروید گیا روز کین  
 همی تاختندش پیاده کشان      چنان روزبانان مردم کشان  
 ۲۳۲۵ سیاوش بنالید با کردگار      که « ای برتر از گردش روزگار  
 یکی شاخ پیدا کن از تخم من      چو خورشید تابنده بر انجمن  
 که خواهد از این دشمنان کین خویش      کند تازه درکشور آئین خویش »  
 ۲۳۲۸ همی شد پس پشت او پیلسم      دو دیده پر از خون و دل پر زغم

ب ۲۳۱۹: پس از این بیت، دوبیتی در چهار نسخه اضافه آمده است که مضمون آنها در بنداری نیز هست؛  
 به تفصیل نسخه بدلهار جوع شود.

سیاوش بدوگفت « پدرود باش  
 درودی ز من سوی پیران رسان  
 به پیران نه زین گونه بودم امید  
 مرا گفته بود او که با صد هزار  
 چو برگرددت روز یار توّم  
 کنون پیش گرسیوز اندر دوان  
 نبینم همی یار با خود کسی  
 چو از شهر و زلشکر اندرگذشت  
 زگرسیوز آن خنجر آبگون  
 بیفگند پیل ژیان را به خاک  
 یکی تشت بنهاد زرّین برش  
 بهجائی که فرموده بُد تشت خون  
 یکی باد با تیره گردی سیاه  
 همی یکدگر را ندیدند روی  
 چو از سرو بن دور گشت آفتاب  
 چه خوابی که چندین زمان برگذشت  
 چو از شاه شد گاه و میدان تهی

زمین تار و تو جاودان پود باش  
 بگویش که گیتی دگر شد به سان  
 همی پند او باد بُد من چو بیدار<sup>۲۳۳۱</sup>  
 زره دار و بسرگستوان ور سوار  
 به گاه چرا مرغزار توّم  
 پیاده چنین خوار و تیره روان<sup>۲۳۳۲</sup>  
 که بخروشدی زار بر من بسی «  
 کشانش ببردند برسوی دشت  
 گروی زره بستد از بهر خون<sup>۲۳۳۳</sup>  
 نه شرم آمدش زان سپهد نه باک  
 جدا کرد زان سرو سیمین سرش  
 گروی زره برد و کردش نگون<sup>۲۳۳۴</sup>  
 برآمد بپوشید خورشید و ماه  
 گرفتند نفرین همه بسر گروی  
 سر شهریار اندر آمد به خواب<sup>۲۳۳۵</sup>  
 نجنبید و بیدار هرگز نگشت!  
 مه خورشید بادا مه سرو سهی!

چپ و راست هر سو بتام همی  
 سر و پای گیتی نیام همی<sup>۲۳۳۶</sup>

یکی بد کند نیک پیش آیدش      جهان بنده و بخت خویش آیدش  
 یکی جز به نیکی جهان نسپرد      همی از نژندی فروپژمرد  
 ۲۳۴۹ مدار ایچ تیار با او بهم      به گیتی مکن جان و دل را دژم

ز خان سیاوش برآمد خروش      جهانی ز گرسیوز آمد بجوش  
 ز سر ماهرویان گسسته کمند      خراشیده روی و بمانده نژند  
 ۲۳۵۲ همه بندگان موی کردند باز      فری گیس مشکین کمند دراز  
 برید و میان را به گیسو بیست      به فندق گل و ارغوان را بخت  
 باواز بر جان افراسیاب      همی کرد نفرین و می ریخت آب  
 ۲۳۵۵ خروشش به گوش سپید رسید      چو آن ناله زار و نفرین شنید  
 به گرسیوز بدنشان شاه گفت      که « او را به کوی آورید از نهفت  
 ز پرده به درگه بریدش کشان      بر روزبانان مردم کشان  
 ۲۳۵۸ بدان تا بگیرند موی سرش      بدژند بر بر همه چادرش  
 زندش همی چوب تا تخم کین      بریزد براین بوم توران زمین  
 نخواهم زیبخ سیاوش درخت      نه شاخ و نه برگ و نه تاج و نه تخت  
 ۲۳۶۱ همه نامداران آن انجمن      گرفتند نفرین بسرو تن بتن  
 که از شاه و دستور و زلشکری      ازین گونه نشنید کس داوری  
 بیامد پر از خون دو رخ پیلسم      روان پر ز داغ و رخان پر ز نم  
 ۲۳۶۴ بنزدیک لهاک و فرشیدورد      سراسر سخنها همه یاد کرد

که « دوزخ به از بوم افراسیاب  
بتازیم و نزدیک پیران شویم  
سه اسپ گرانمایه کردند زین  
به پیران رسیدند هر سه سوار  
برو بر شمرندد یکسر سخن  
« یکی زاریی خاست کاندز جهان  
سیاووش را دست بسته چو سنگ  
به دشتش کشیدند پر آب روی  
تن پیل واراش بر آن گرم خاک  
یکی تشت بنهاد پیشش گروی  
برید آن سر شاهوارش ز تن  
همه شهر پر زاری و ناله گشت  
چو پیران به گفتار بنهاد گوش  
همی جامه را بر برش کرد چاک  
بدو پیلسم گفت « بشتاب زود  
فری گیس را نیز خواهند کشت  
به درگاه بردند مویش کشان  
جهانی بدو کرده دیده پر آب  
که این هول کاریست با درد و بیم

نباید بدین کشور آرام و خواب  
به تیمار و درد اسیران شویم»  
همی برنوشتند گفتی زمین ۲۳۱۷  
رخان پر ز خون همچو ابر بهار  
که بخت از بدیها چه افگند بن  
نبیند کسی از کهان و مهان ۲۳۷۰  
فگندند در گردنش پاهنگ  
پیاده دوان در به پیش گروی  
فگندند و از کس نکردند باک ۲۳۷۳  
بپیچید چون گوسفندانش روی  
فگندش چو سرو سهی بر چمن  
به چشم اندرون آب چون ژاله گشت ۲۳۷۶  
زتخت اندر افتاد و زو رفت هوش  
همی کند موی و همی ریخت خاک  
که دردی بدین درد و سختی فزود ۲۳۷۹  
مکن هیچ گونه براین کار پشت  
بَر روزبانان مردم کشان  
ز کردار بدگوهر افراسیاب ۲۳۸۲  
که اکنون فری گیس را به دو نیم



ز نند و شود پادشاهی تبه  
 ۲۳۸۰ ز آخر بیاورد پس پهلوان  
 خود و گرد روئین و فرشیدورد  
 به دو روز و دو شب به درگه رسید  
 ۲۳۸۸ فری گیس را دید چون بیهشان  
 به چنگال هر یک یکی تیغ تیز  
 هم آنگاه پیران بیامد چو باد  
 ۲۳۹۱ چو چشم گرامی به پیران رسید  
 بدو گفت «با من چه بد ساختی  
 ز اسپ اندر افتاد پیران به خاک  
 ۲۳۹۴ بفرمود تا روزبانان در  
 بیامد دمان پیش افراسیاب  
 بدو گفت «شاهانوشه بدی  
 ۲۳۹۷ چه آمد ز بد بر تو ای نیک خوی؟  
 چرا بر دلت چیره شد رای دیو؟  
 بکشتی سیاووش را بسی گناه  
 ۲۴۰۰ به ایران رسد زین بدی آگهی

مر او را نخواند کسی نیز شاه  
 ده اسپ سوار آزموده جوان  
 بر آورد زان راه ناگاه گرد  
 در نامور پر جفایه دید  
 گرفته و را روزبانان کشان  
 ز درگاه برخاسته رستخیز  
 کسی کش خرد بود گشتند شاد  
 شد از خون دیده رخس ناپدید  
 چرا خیره بر آتش انداختی؟  
 همه جامه پهلوی کرده چاک  
 زمانی ز فرمان بتابند سر  
 دل از درد خسته دو دیده پر آب  
 روان را به دیدار توشه بدی  
 که آوردت این روز بد آرزوی؟  
 ببرد از رخت شرم گهان خدیو!  
 به خاک اندر انداختی نام و جاه  
 که شد خشک پالیز سرو سہی

ب ۲۳۹۸ : در این مورد، و نیز در چند مورد دیگر از جمله ب ۳۳۳ ص ۱۵ ج ۲ مسکو چاپ دوم، نسخه  
 اساس «خیره» دارد، و معلوم نشد که آیا کاتب اشتباهاً بجای «خیره» این لفظ را نوشته یا «خیره»  
 گاهی هم معنی «خیره» می داده است.

- بسا تاج داران ایران زمین  
جهان آرمیده زدست بدی  
فریبنده دیوی زدوخ بجست  
بدان اهرمن نیز نفرین سزد  
پشیمان شوی زین به روز دراز  
ندام که این گفتن بد ز کیست  
چو دیوانه از جای برخاستی  
کنون زو گذشتی به فرزند خویش  
نجوید همانا فری گیس بخت  
به فرزند با کودکی در نهان  
که تا زنده ای بر تو نفرین بود  
اگر شاه روشن کند جان من  
گرایدونکه اندیشه زین کودک است  
بمان تا جدا گردد از کالبد  
بدوگفت «زین سان که گفتمی بساز  
سپهدار پیران بدان شاد شد  
بیامد به درگاه و او را ببرد  
بی آزار بردش به سوی ختن  
چو آمد به ایوان به گلشهر گفت
- که بالشکر آیند پردرد و کین  
شده آشکارا ره ایزدی  
بیامد دل شاه ترکان بخت ۲۴۰۳  
که پیچد روانت سوی راه بد  
بپیچی زمانی به گرم و گداز  
وزین آفریننده را رای چیست ۲۴۰۶  
چنین خیره بد را بیارستی  
رسیدی به بیچاره پیوند خویش  
نه اورنگ شاهي نه تاج و نه تخت ۲۴۰۹  
درفشی مکن خویشتن در جهان  
پس از زندگی دوزخ آئین بود  
فرستد ورا سوی ایوان من ۲۴۱۲  
همانا که این درد و رنج اندک است  
به پیش تو آرم بدو ساز بد»  
مرا کردی از خون او بی نیاز ۲۴۱۵  
از اندیشه و درد آزاد شد  
بسی نیز بر روزبانان شمرد  
خروشان همه درگه و انجمن ۲۴۱۸  
که «این خوب رخ را ببايد نهفت

تو بر پیش این نامور زینهار بیاش و بدارش پرستاروار  
 ۲۴۲۱ برین نیز بگذشت يك چند روز گران شد فری گیس گیتی فروز

### گفتار اندر مولود شاه کیخسرو

شب قیرگون ماه پنهان شده  
 چنان دید سالار پیران به خواب  
 ۲۴۲۴ سیاوش بر شمع تیغی به دست  
 از این خواب نوشین سرآزاد کن  
 که روز نوآئین و جشنی نوست  
 ۲۴۲۷ سپهبد بلرزید بر خواب خوش  
 بدو گفت پیران که «برخیز و رو  
 سیاوش را دیدم اکنون به خواب  
 ۲۴۳۰ که گفتم مرا: چند خسپی؟ مپای  
 همی رفت گلشهر تا پیش ماه  
 بدید و بشادی سبک باز گشت  
 ۲۴۳۳ بیامد بشادی به پیران بگفت  
 یکی اندرآو شگفتی ببین  
 تو گوئی نشاید مگر تاج را  
 ۲۴۳۶ سپهبد بیامد بر شهریار  
 به خواب اندرون مرغ و دام و دده  
 که شمعی بر افروختی ز آفتاب  
 باواز گفتمی «نشاید نشست  
 ز فرجام گیتی یکی یاد کن  
 شب سور آزاده کیخسروست»  
 بجنیبید گلشهر خورشیدفش  
 خردمند پیش فری گیس شو  
 درخشان تر از بر سپهر آفتاب  
 به جشن جهانجوی کیخسرو آی  
 جدا گشته بود از بر ماه شاه  
 هم آنگاه گیتی پرآواز گشت  
 که «اینت بآئین خور و ماه جفت  
 بزرگی و رای جهان آفرین  
 وگر جوشن و ترگ و تاراج را»  
 بمی آفرین کرد و بردش نثار

بر آن برز و بالا و آن شاخ و یال  
 ز بهر سیاوش دو دیده پر آب  
 چنین گفت با نامدار انجمن  
 که «گر بگسلد زین سخن جان من ۲۴۳۹»  
 نمام که یازد بدین شاه چنگ  
 مرا گر سپارد به چنگ نهنگ  
 بدانگه که بنمود خورشید تیغ  
 به خواب اندر آمد سر تیره میغ  
 چو بیدار شد پهلوان سپاه  
 دمان اندر آمد بنزدیک شاه ۲۴۴۲  
 همی بود تا جای پردخت شد  
 بنزدیک آن نامور تخت شد  
 بدو گفت «خورشیدفش مهترا،  
 جهاندار و بیدار و افسون‌گرا،  
 به در بر یکی بنده بفرزد دوش  
 تو گفتمی ورا مایه داده‌ست هوش ۲۴۴۰»  
 نماید ز خوبی جز از تو به کس  
 تو گوئی که برگاه شاهست و بس  
 اگر تور را روز باز آمدی  
 به دیدار چهرش نیاز آمدی  
 فریدونِ گُردست گوئی بجای  
 به فرّ و به چهر و به دست و به پای ۲۴۴۸  
 بر ایوان چنو کس نبیند نگار  
 بدو تازه شد فرّه شهریار  
 از اندیشه بد پرداز دل  
 برافراز تاج و برافراز دل  
 چنان کرد روشن جهان آفرین  
 کزو دور شد چنگ و بیداد و کین ۲۴۰۱  
 روانش ز خون سیاوش بدرد  
 برآورد بر لب یکی باد سرد  
 پشیمان بشد زان کجا کرده بود  
 به گفتار بیهوده آزرده بود  
 بدو گفت «من زین نوآمد بسی  
 سخنها شنیده‌ستم از هر کسی ۲۴۰۴»

پر آشوب جنگست زو روزگار همه یاد دارم ز آموزگار  
 که از تخمه تور و ز کیقباد یکی شاه سر برزند با نژاد  
 ۲۴۰۷ جهان را به مهر وی آید نیاز همه شهر توران برندش نماز  
 کتون بودنی هر چه بایست بود ندارد غم و رنج و اندیشه سود  
 مداریدش اندر میان گروه بنزد شبازان فرستش به کوه  
 ۲۴۱۰ بدان تا نداند که « من خود کیم بدیشان سپرده ز بهر چیم »  
 نیاموزد از کس خرد گر نژاد ز کار گذشته نیایدش یاد «  
 بگفت آنچه یاد آمدش زین سخن همه نو شمرد این سرای کهن  
 ۲۴۱۳ چه سازی؟ که چاره بدست تونیست! درازست، در کام و شست تونیست!  
 گرایدونکه بد بینی از روزگار به نیکی همو باشد آموزگار -  
 بیامد به در پهلوان شادمان به دل بر همه نیک بودش گمان  
 ۲۴۱۶ جهان آفرین را نیایش گرفت به شاه جهان بر ستایش گرفت  
 بر اندیشه بُد تا به ایوان رسید کز آن رنج و مهرش چه آید پدید  
 شبازان کوه قلان را بخواند وزان خُرد چندی سخنها براند  
 ۲۴۱۹ که « این را بدارید چون جان پاک نباید که بیند ورا باد و خاك  
 نباید که تنگ آیدش روزگار اگر دیده و دل کند خواستار »  
 شبان را ببخشید بسیار چیز یکی دایه با او فرستاد نیز

ب ۲۴۱۳: نسخهٔ اسامس چنین است و نسخهٔ فا چنین ضبط کرده: «درازست و بردام شست تونیست»،  
 بهر حال معنی بیت مورد تأمل است، و نسخ دیگر هم کمی به توجیه بیت نمی کنند. در احوال الصدور ص  
 ۹۴ نیز این بیت آمده که مصراع دوم آن ضبطی غیر از نسخ ما را نشان می دهد.

- بر ایشان سپرد آن دل و دیده را  
بدین نیز بگذشت گردان سپهر  
چو شد هفت ساله گو سرفراز  
ز چوبی کمان کرد و ز رود زه  
ابی پرّ و پیکان یکی تیر کرد  
چو ده ساله شد گشت گردی سترگ  
وز آن جایگه شد به شیر و پلنگ  
چنین تا برآمد برین روزگار  
شبان اندر آمد زکوه و زدشت  
که « من زین سرافراز شیر یله  
همی کرد نخچیر آهو نخست  
کنون نزد او جنگ شیر دمان  
نباید که آید برو بر گزند  
چو بشنید پیران بخندید و گفت  
نشست از بَرِ باره دست کش  
بفرمود تا پیش او شد به مهر  
به بر درگرفتش زمانی دراز  
بدو گفت کی خسرو پاک دین  
ازیرا کسی که ت نداند همی
- جهانجوی گرد پسندیده را ۲۴۷۲  
به خسرو بر از مهر بگشاد چهر  
هنر با نژادش همی گفت راز  
ز هرسو برافگند زه را گره ۲۴۷۰  
به دشت اندر آهنگ نخچیر کرد  
به زخم گراز آمد و خرس و گرگ  
همان چوب خمیده بُد ساز جنگ ۲۴۷۸  
نیامد به فرمان آموزگار  
بنالید و نزدیک پیران گذشت  
سوی پهلوان آمدم با گله ۲۴۸۱  
بَرِ شیر و چنگ پلنگان نجست  
همانست و نخچیر آهو همان  
بیاویزدم پهلوان بلند ۲۴۸۴  
« نماند نژاد و هنر در نهفت »  
بیامد بَرِ خسرو شیرفش  
نگه کرد پیران بر آن فرّ و چهر ۲۴۸۷  
همی گفت با داور پاک راز  
« به تو باد رخشنده توران زمین  
جز از مهربانت نخواند همی ۲۴۹۰

شبان زاده‌ای را چنین درکنار  
 خردمند را دل برو بر بسوخت  
 ۲۴۹۳ بدو گفت که «ای یادگار مهان  
 \* که تاج سر شهریاران توی  
 شبان نیست از گوهر تو کسی  
 ۲۴۹۶ ز بهر جوان اسپ و پالای خواست  
 به ایوان خرامید با او بهم  
 همی پروراندش اندر کنار  
 ۲۴۹۹ بدین نیز بگذشت چندی سپهر  
 شب تیره هنگام آرام و خواب  
 بر آن تیرگی پهلوان را بخواند  
 ۲۵۰۲ که «ز اندیشه بد همه شب دلم  
 از این کودکی کز سیاوش رسید  
 نبیره‌ی فریدون شبان پرورد  
 ۲۵۰۰ ازو گر نوشته به من بر بدیست  
 چو کار گذشته نیارد به یاد  
 و گر هیچ خوی بد آرد پدید  
 ۲۵۰۸ بدو گفت پیران که «ای شهریار  
 یکی کودکی خرد چون بیپشان  
 بگیری و از کس نیایدت عار»  
 بکردار آتش رخس برفروخت  
 پسندیده و ناسپرده جهان  
 که گوید که پسر شبانان توی؟  
 وز این داستان هست با من بسی»  
 همان جامه خسرو آرای خواست  
 روانش ز بهر سیاوش دژم  
 بدو شادمان گردش روزگار  
 به مغز اندرون داشت با شاه مهر  
 کس آمد ز نزدیک افراسیاب  
 گذشته سخنها فراوان براند  
 بیبچید و ز غم همی بگسلم  
 تو گفתי مرا روز شد ناپدید  
 ز رای خرد این کی اندر خورد؟  
 نشاید گذشتن که آن ایزدیست  
 زید شاد و ما نیز باشیم شاد  
 بسان پدر سر ببايد برید»  
 ترا خود نباید کس آموزگار  
 ز کار گذشته چه دارد نشان؟

تو خود این میندیش و بدرا مکوش  
 که « پروردگار از پدر برترست  
 نخستین به پیمان مرا شاد کن  
 فریدون به داد و به تخت و کلاه  
 ز پیران چو بشنید افراسیاب  
 یکی سخت سوگند شاهانه خورد  
 به دادار کو این جهان آفرید  
 که ناید بدین کودک از من ستم  
 زمین را ببوسید پیران و گفت  
 براین بند و سوگند تو ایمنم  
 وز آنجا بر خسرو آمد دمان  
 بدو گفت که « ز دل خرد دور کن  
 مرو پیش او جز به دیوانگی  
 مگرد ایچ گونه به گرد خرد  
 به سر بر نهادش کلاه کیان  
 یکی باره گام زن خواست نغز  
 چه گفت آن خردمند بسیارهوش  
 اگر زاده را مهر با مادرست » ۲۰۱۱  
 ز سوگند شاهان یکی یاد کن  
 همی داشتی راستی را نگاه »  
 سر مرد جنگی در آمد بخواب ۲۰۱۴  
 « به روز سپید و شب لاژورد  
 سپهر و دد و دام و جان آفرید  
 نه هرگز برو برزیم تیزدم » ۲۰۱۷  
 که « ای دادگر شاه بی یار و جفت  
 کنون یافت آرام جان و تنم »  
 رخی ارغوان و دلی شادمان ۲۰۲۰  
 چو رزم آورد پاسخش سور کن  
 مگردان زبان جز به بیگانگی  
 يك امروز بر تو مگر بگذرد » ۲۰۲۲  
 بیستش کیانی کمر بر میان  
 برو برنشست آن گو پاک مغز

ب ۲۵۱۱ مصراع دوم : در نسخه های ط و ك « همان زاده را... آمده است .

ب ۲۵۱۳ : ارتباط بین این بیت و بیت قبل ظاهراً باید معنای مقدری باشد که : تو هم مانند نیای خود

فریدون رعایت راستی کن .



۲۰۲۶ بیامد به درگاه افراسیاب جهانی برو دیده کرده پرآب  
 روارو برآمد که « بگشای راه که آمد نوآئین یکی پیشگاه »  
 همی رفت پیش اندرون شاهِ گرد سپهدار پیران ورا پیش برد  
 ۲۰۲۹ بیامد بنزدیک افراسیاب نیا را رخ از شرم او شد پرآب  
 برآن خسروی یال و آن چنگک او بدان شاخ و آن فرّ و اورنگک او  
 زمانی نگه کرد و نیکو بدید همی گشت رنگ رخس ناپدید  
 ۲۰۳۲ تن پهلوان گشت لرزان چو بید ز جان جوان پاک بگسست امید  
 زمانی چنان بود، بگشاد چهر زمانه به دلش اندر آورد مهر  
 پرسید که « ای نورسیده جوان چه آگاه داری ز کار جهان؟  
 ۲۰۳۰ بَرِ گوسفندان چه کردی همی؟ زمین را چگونه سپردی همی؟ »  
 چنین داد پاسخ که « نخچیر نیست مرا خود کمان و پسر تیر نیست »  
 بپرسید بازش ز آموزگار ز نیک و بد و گردش روزگار  
 ۲۰۳۸ بدو گفت « جائی که باشد پلنگ بدرّد دل مردم نیز چنگک »  
 سه دیگر پرسیدش از مام و باب زایوان و ز شهر و ز خورد و خواب  
 چنین داد پاسخ که « درّنده شیر بیارد سگ کارزاری به زیر »  
 ۲۰۴۱ بخندید خسرو ز گفتار اوی سوی پهلوان سپه کرد روی  
 بدو گفت که « این دل ندارد بجای ز سر پرسمش پاسخ آرد ز پای

ب ۲۰۳۵: بُنداری کلمه را چه گردی خوانده است و « تدور خلف الغم » ترجمه کرده است.

ب ۲۰۴۰: مصراع دوم: بیارد و نیارد هر دو قابل توجه است، متن ما بی نقطه است، ضبط قا بیارد است، سایر نسخ نیارد آورده اند.

نیاید همانا بد و نیک ازوی  
 رو این را بخوبی به مادر سپار  
 گمی کن به سوی سیاوش کرد  
 ز اسپ و پرستنده و بیش و کم  
 سپید برو کرد لغتی شتاب  
 به ایوان خویش آمد افروخته  
 همی گفت ک «ز دادگر کردگار  
 در گنجهای کهن کرد باز  
 ز دینار و دیبا و تیغ و گهر  
 هم از تخت و زبدره های درم  
 گسی کردشان سوی آن شارستان  
 فری گیس و کیخسرو آنجا رسید  
 به دیده سپردند یک یک زمین  
 همی گفت هر کس که بودش هنر  
 کز آن بیخ برکنده فرخ درخت  
 ز شاه کیان چشم بد دور باد  
 همه خاک آن شارستان شاد شد  
 ز خاکی که خون سیاوش بخورد  
 نگاریده بر برگها چهر او  
 نه زین سان بسود مردم کینه جوی  
 به دست یکی مرد پرهیزگار ۲۰۴۴  
 مگردان بدآموز را هیچ گرد  
 بده هرچه باید ز گنج درم «  
 برون بردش از پیش افراسیاب ۲۰۴۷  
 خرامان و چشم بدی دوخته  
 درخت نو آمد جهان را به بار  
 ز هرگونه ای شاه را کرد ساز ۲۰۰۰  
 ز اسپ و سلیح و کلاه و کمر  
 ز گستردنیها و ز بیش و کم  
 کجا جملگی گشته بد خارستان ۲۰۰۳  
 بسی مردم آمد زهر سو پدید  
 زبان دد و دام پرآفرین  
 « سپاس از جهان داور دادگر ۲۰۰۶  
 از این گونه شاخی برآورد سخت  
 روان سیاوش پر از نور باد «  
 گیا برچمن سرو آزاد شد ۲۰۰۹  
 به ابر اندر آمد درختی ز گرد  
 همی بوی مشک آمد از مهر او

۲۰۶۲ به دی مه نشان بهاران بدی پرستش گه سوکواران بدی

چنین است کردار این گنده پیر ستاند ز فرزند پستان شیر  
 چو پیوسته شد مهر دل برجهان به خاک اندر آرد سرش ناگهان  
 ۲۰۶۰ تو از وی بجز شادمانی مجوی به باغ جهان برگه انده مبوی  
 اگر تاج داری وگر دست تنگ نبینی همی روزگار درنگ  
 مرنجان روان کاین سرای تو نیست بجز تنگ تابوت جای تو نیست  
 ۲۰۶۸ نهادن چه باید؟ به خوردن نشین بر امید گنج جهان آفرین

### رفتن رستم و ایرانیان به کین خواستن سیاوش

چو آمد بنزدیک سر تیغ شست مده می که از سال شد مرد مست  
 بجای عناتم عصا داد سال پراگنده شد مال و برگشت حال  
 ۲۰۷۱ همان دیده بان بر سر کوهسار نبیند همی لشکر شهریار  
 کشیدن ز دشمن نداند عنان مگر پیش مژگانش آید سنان  
 گراینده تیز پای نوند همان شست بدخواه کردش به بند  
 ۲۰۷۴ همان گوش از آوای او گشت سیر همش لحن بلبل هم آوای شیر  
 چو برداشتم جام پنجاه و هشت نگیرم بجز یاد تابوت ونشت

ب ۲۰۷۵ : کلمه آخر در متن نسخه ما چنانکه دیده می شود روشن نیست که چه بوده است ؛ پنج نسخه

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

دریغ آن گل و مشک و خوشاب سی همان تیغ برننده پاریسی  
نگردد همی گرد نسرين تذرو گل نارون خواهد و شاخ سرو ۲۰۷۷  
همی خواهم از روشن کردگار که چندان زمان یابم از روزگار  
کز این نامور نامه باستان بماتم به گیتی یکی داستان  
که هرکس که اندر سخن داد داد ز من جز به نیکی نگیرند یاد ۲۰۸۰  
بدان گیتیم نیز خواهشگرست که با تیغ تیزست و با منبرست  
منم بنده اهل بیت نبی سراینده خاك پای وصی  
برین زادم و هم برین بگذرم چنان دان که خاك پی حیدرم ۲۰۸۳  
ابا دیگران مرا کار نیست بدین اندرون هیچ گفتار نیست  
به گفتار دهقان کنون بازگرد نگر تا چه گوید سراینده مرد

### آغاز داستان

چو آگاهی آمد به کاووس شاه که « شد روزگار سیاوش تباہ ۲۰۸۶  
بکردار مرغان سرش را ز تن جدا کرد سالار آن انجمن

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

دیگر ما « ودشت » دارند و تنها یکی « وطشت » آورده است . آیا ممکن است « تابوت و نشت »

منظور باشد ؟

ب ۲۰۸۲ و ۲۰۸۳ در دیباجه فردوسی نیز آمده است ، بجای سراینده در ب ۲۰۸۲ در آن مورد ستاینده

آمده است .

ابر بی گناهایش به خنجر بزار  
 بریدند سر زان تن شاهوار  
 ۲۰۸۹ بنالد همی بلبل از شاخ سرو  
 چه درآج زیر گلان با تذر و  
 همه شهر توران پر از داغ و درد  
 به بیشه درون برگ گلنار زرد  
 گرفتند شیون به هر کوهسار  
 نه فریادرس بود و نه خواستار  
 ۲۰۹۲ چو این گفته بشنید کاووس شاه  
 سر نامدارش نگون شد ز گاه  
 بر و جامه بدرید و رخ را بکند  
 به خاک اندر آمد ز تخت بلند  
 برفتند با نوحه ایرانیان  
 ۲۰۹۰ همه دیده پر خون و رخساره زرد  
 زبان از سیاوش پر از یادکرد  
 چو طوس و چو گودرز و گیو دلیر  
 چو شاپور و فرهاد و رهام شیر  
 همه جامه کرده کبود و سیاه  
 همه خاک بر سر بجای کلاه  
 ۲۰۹۸ پس آگاهی آمد سوی نیمروز  
 بنزدیک سالار گیتی فروز  
 که « از شهر ایران برآمد خروش  
 همی خاک تیره برآمد به جوش  
 پراگند کاووس بر یال خاک  
 همه جامه خسروی کرد چاک »  
 ۲۱۰۱ آهمن چو بشنید زو رفت هوش  
 زاول بزاری برآمد خروش  
 به چنگال رخساره بشخود زال  
 همی ریخت خاک از بر شاخ و یال  
 چو یک هفته با سوک بود و دژم  
 به هشتم برآمد ز شیپور دم  
 ۲۱۰۴ سپاهی فراوان بر پیلتن  
 ز کشمیر و کابل شدند انجمن  
 به درگاه کاووس بنهاد روی  
 دو دیده پر از آب و دل کینه جوی  
 چو نزدیکی شهر ایران رسید  
 همه جامه پهلوی بردرید

- به دادار دارنده سوگند خورد  
 نباشد، نشویم سرم را ز خاک  
 کله ترگ و شمیر جام منست  
 چو آمد بنزدیک کاووس کی  
 بدو گفت «خوی بد ای شهریار  
 ترا مهر سوداوه و بدنخوی  
 کنون آشکارا ببینی همی  
 از اندیشه خرد و شاه سترگ  
 کسی کو بود مهتر انجمن  
 سیاوش به گفتار زن شد به باد  
 دریغ آن برو و برز و بالای او  
 دریغ آن گو نامبرده سوار  
 چو در بزم بودی بهاران بُدی  
 همی جنگ با چشم گریان کنم  
 نگه کرد کاووس بر چهر او  
 نداد ایچ پاسخ مر او را ز شرم  
 تهمتن برفت از بر تخت اوی  
 ز پرده بگیسوش بیرون کشید  
 به خنجر بدو نسیم کردش به راه
- ۲۶۰۷ که «هرگز تنم بی سلیح نبرد»  
 همه بر تن غم بود سوک باک (۴)  
 به بازو خم خام دام منست  
 سرش بود پُر خاک و پر خاک پی ۲۶۱۰  
 پراگندی و تخمت آمد به بار  
 ز سر برگرفت افسر خسروی  
 که بر موج دریا نشینی همی ۲۶۱۳  
 بیامد به ما بر زیانی بزرگ  
 کفن بهتر او را ز فرمان زن  
 خجسته زنی کو ز مادر نژاد ۲۶۱۶  
 رکیب و خم خسرو آرای او  
 که چون او نبیند دگر روزگار  
 به رزم افسر نامداران بدی ۲۶۱۹  
 جهان چون دل خویش بریان کنم  
 بدید اشک خونین و آن مهر او  
 فرو ریخت از دیدگان آب گرم ۲۶۲۲  
 سوی خان سوداوه بنهاد روی  
 ز تخت بزرگیش در خون کشید  
 نجنبید بر جای کاووس شاه ۲۶۲۵

بیامد به درگاه با سوک و درد  
 همه شهر ایران بماتم شدند  
 ۲۱۲۸ چو یک هفته با سوک و با آب چشم  
 به هشتم بزد نای روئین و کوس  
 چو فرهاد و شیدوش و گرگین و گیو  
 ۲۱۳۱ فریبرز کاووس درنده شیر  
 فرامرز رستم که بد پیشرو  
 به گردان چنین گفت رستم که « من  
 ۲۱۳۴ که اندر جهان چون سیاوش سوار  
 چنین کار یکسر مدارید خرد  
 ز دها همه ترس بیرون کنید  
 ۲۱۳۷ به یزدان که تا در جهان زنده‌ام  
 بر آن تشت زرین کجا خون اوی  
 بمالید خواهم همی روی و چشم  
 ۲۱۴۰ و گر هم چنانم بر د بسته چنگ  
 به خاک اندرون خوار چون گوسفند  
 و گر نه من و گرز و شمیر تیز  
 ۲۱۴۳ نبیند دو چشمم مگر گرد رزم  
 به درگاه هر پهلوانی که بود  
 پر از خون دل و دیده، رخساره زرد  
 پر از درد نزدیک رستم شدند  
 به درگاه بنشست پر درد و خشم  
 بیامد به درگاه گودرز و طوس  
 چو بهرام و رهام و شاپور نیو  
 گزاره که بود ازدهای دلیر  
 نگه بان هر مرز و سالار نو  
 بر این کینه دادم دل و جان و تن  
 نبندد کمر نیز یک نامدار  
 چنین کینه را خرد نتوان شمرد  
 زمین را ز خون رود جیحون کنید  
 به کین سیاوش دل آکنده‌ام  
 فرو ریخت نا کار دیده گروی  
 مگر بر دلم کم شود درد و خشم  
 نهاده به گردن درون پاهنگ  
 کشندم دو بازو به خم کمند  
 برانگیزم اندر جهان رستخیز  
 حرامست بر من می و جام و بزم «  
 چو زان گونه آواز رستم شنود

همه برگرفتند با او خروش  
 ز میدان یکی بانگ بر شد به ابر  
 بزد مهره بر پشت پیلان به جام  
 برآمد خروشیدن گاودم  
 جهان پر شد از کین افراسیاب  
 نبد جای پوینده را بر زمین  
 ستاره به جنگ اندر آمد نخست  
 بیستند گردان ایران میان  
 گزین کرد پس رستم زابلی  
 ز ایران و ز بیشه نارون  
 سپه را فرامرز بد پیش رو  
 همی رفت تا مرز توران رسید  
 در آن مرز شاه سپیجاب بود  
 ورازاد بد نام آن پهلوان  
 سپه بود شمشیرزن سی هزار  
 ورازاد از قلب لشکر برفت  
 پرسید و گفتش «چه مدی؟ بگوئی  
 سزد گر بگوئی مرا نام خویش

تو گفتی که میدان برآمد بجوش  
 تو گفتی زمین شد به کام هزبر<sup>۲۶۴۶</sup>  
 یلان برکشیدند تیغ از نیام  
 دم نای روئین و روئینه خم  
 به دریا تو گفتی بجوش آمد آب<sup>۲۶۴۹</sup>  
 ز نیزه هوا ماند اندر کمین  
 زمین و زمان دست خون را بشمت  
 به پیش اندرون اختر کاویان<sup>۲۶۵۲</sup>  
 ز گردان شمشیرزن کابلی  
 ده و دو هزار از یلان انجمن  
 که فرزند گو بود و سالار نو<sup>۲۶۵۵</sup>  
 ز دشمن کسی را به ره بر ندید  
 که با لشکر و گنج و با آب بود  
 دلیر و سپه تاز و روشن روان<sup>۲۶۵۸</sup>  
 همه رزمجوی از در کارزار  
 بیامد بنزد فرامرز تفت  
 چرا کرده‌ای سوی این مرز روی؟<sup>۲۶۶۱</sup>  
 بجوئی از این کار فرجام خویش

ب ۲۶۴۶: در نسخه 'قا' گشت کام هزبر، ولی معنی بیت مورد تأمل است، وضبط نسخه‌های دیگر که «کنام هزبر» است، شاید ناشی از اصلاح دیگران باشد.



همانا به فرمان شاه آمدی  
 ۲۶۶۴ چه داری ز افراسیاب آگهی،  
 گر از پهلوان سپاه آمدی؟  
 نباید که بی نام بردست من  
 ز اورنگ و ز تاج و تخت مهی؟  
 فرامرز گفت «ای گو شوربخت  
 منم بار آن خسروانی درخت  
 ۲۶۶۷ که از نام او شیر پیچان شود  
 مرا با تو بدگوهر دیوزاد  
 چرا کرد باید همی نام یاد؟  
 گو پیلتن با سپاه از پس است  
 که اندرجهان کینه خواه او بس است  
 ۲۶۷۰ به کین سیاوش کمر بر میان  
 ببست و بیامد چو شیر زیان  
 برآرد از این مرز بی ارز دود  
 هوا گرد او را نیارد پسود»  
 ورازاد بشنید گفتار او  
 همی خوار دانست پیکار او  
 ۲۶۷۳ به لشکر بفرمود که «اندر دهید  
 کمانها سراسر به زه برنهند»  
 رده برکشید از دو رویه سپاه  
 به سر برنهادند ز آهن کلاه  
 ز هر سو برآمد ز گردان خروشن  
 همی کر شد از ناله کوس گوش  
 ۲۶۷۶ چو آواز کوس آمد و کز نای  
 فرامرز را دل برآمد ز جای  
 به یک حمله اندر ز گردان هزار  
 بیفگند و برگشت از کارزار  
 دگر حمله کردش هزار و دویست  
 ورازاد را گفت لشکر «مه ایست  
 ۲۶۷۹ که امروز پادافره ایزدیست  
 مکافات بد را زیزدان بدیست»  
 چنین لشکری گشن و چندین سوار  
 سراسیمه شد از یکی نامدار

ب ۲۶۷۸: اگر مراد اینست که در حمله دوم هزار و دویست نفر را انداخت، عبارت وافی به مقصود نیست.

همی شد فرامرز نیزه به دست  
 فرامرز جنگی چو او را بدید  
 برانگیخت از جای شبرنگ را  
 یکی نیزه زد برکمر بند او  
 چنان برگرفتش ز زین خدنگ  
 بیفگند بر خاک و آمد فرود  
 سر نامور دور کرد از تنش  
 چنین گفت که « اینت سرکین نخست  
 همه بوم و بر آتش اندر فگند  
 یکی نامه بنوشت نزد پدر  
 که « چون برگشادم در کین و جنگ  
 به کین سیاوش بریدم سرش  
 وزان سو نوندی بیامد به راه  
 که « آمد به کین رستم پیلتن  
 ورازاد را سر بریدند زار  
 سپه را سراسر به هم برزدند  
 چو بشنید افراسیاب این سخن  
 نماند ایچ بر دشت ز اسپان یله  
 در گنج گوپال و برگستوان

ورازاد را راه یزدان بیست  
 خروشی چو شیر ژیان برکشید ۲۶۸۲  
 بیفشرد بر نیزه بر چنگ را  
 که بگستت زیر زره بند او  
 که گفتی یکی پشه دارد به چنگ ۲۶۸۰  
 سیاوش را داد چندی درود  
 پر از خون بیالود پیراهنش  
 پراکنده شد تخم پرخاش و رست ۲۶۸۸  
 همی دود بر شد به چرخ بلند  
 ز کار ورازاد پرخاش خر  
 ورا برگرفتم ز زین خدنگ ۲۶۹۱  
 برافروختم آتش از کشورش  
 بنزدیک سالار توران سپاه  
 بزرگان ایران شدند انجمن ۲۶۹۴  
 برانگیخت از مرز توران دمار  
 به بوم و به بر آتش اندر زدند  
 غمی شد ز کردارهای کهن ۲۶۹۷  
 بیاورد چوپان به میدان گله  
 همان نیزه و خنجر هندوان

۲۷۰۰ همان گنج دینار و درّ و گهر  
 ز دستور گنجور بستد کلید  
 چو لشکر سراسر شد آراسته  
 ۲۷۰۳ بزد کوس روئین و هندی درای  
 سپهدار از گنگک بیرون کشید  
 فرستاد و مر سُرّخه را پیش خواند  
 ۲۷۰۶ بدو گفت «شمیرزن سی هزار  
 نگه دار جان از بد پور زال  
 تو فرزندی و نیک خواه منی  
 ۲۷۰۹ چو بیداردل باشی و راهجوی  
 کنون پیش رو باش و بیدار باش  
 ز پیش پدر سرخه بیرون کشید  
 ۲۷۱۲ طلایه چو گگرد سپه دید تفت  
 از ایران سپه برشد آوای کوس  
 خروش سواران و گرد سپاه  
 ۲۷۱۵ درخشیدن تیغ الماس گون  
 تو گفتی که برشد به گیتی بخار  
 ز کشته فکنده به هر سو سران  
 ۲۷۱۸ چو سرخه بر آن گونه پیکار دید

همان افسر و طوق و زرین کمر  
 همه کاخ و میدان درم گسترد  
 برایشان پراگنده شد خواسته  
 سواران سوی رزم کردند رای  
 سپه را ز تنگی به هامون کشید  
 ز رستم بسی داستاها براند  
 بپر نامدار از در کارزار  
 به رزمت نباشد جز او کس همال  
 ستون سپاهی و ماه منی  
 که یارد نهادن به روی تو روی؟  
 سپه را ز دشمن نگه دار باش  
 درفش و سپه را به هامون کشید  
 بپیچید و سوی فرامرز رفت  
 ز گگرد سپه شد هوا آبنوس  
 چو شب کرد گیتی، نهان گشت ماه  
 سناهای آهار داده بخون  
 برافروختند آتش کارزار  
 زمین کوه گشت از کران تا کران  
 درفش فرامرز سالار دید

عنان را به بور سرافراز داد  
 فرامرز بگذاشت قلب سپاه  
 یکی نیزه زد همچو آذرگشسپ  
 ز ترکان به یاریّ اوی آمدند  
 از آشوب ترکان و ز رزم سخت  
 بدانست سرخه که پایاب اوی  
 پس اندر فرامرز با تیغ تیز  
 سواران ایران بکردار دیو  
 فرامرز چون سرخه را یافت، چنگ  
 گرفتش کمر بند و از پشت زین  
 پیاده به پیش اندر افگند خوار  
 درفش تهمتن هم آنکه ز راه  
 فرامرز پیش پدر شد چو گرد  
 به پیش اندرون سرخه را بسته دست  
 همه غار و هامون پر از کشته بود  
 سپاه آفرین خواند بر پهلوان  
 تهمتن برو آفرین کرد نیز  
 یکی داستان زد برو پیلتن  
 خرد باید و گوهر نامدار  
 به نیزه در آمد کمان باز داد  
 بر سرخه با نیزه شد کینه خواه  
 ز کوه بردش سوی یال اسپ ۲۷۲۱  
 پر از جنگ و پر خاشجوی آمدند  
 فرامرز را نیزه شد لخت لخت  
 ندارد، غمی گشت و برگاشت روی ۲۷۲۴  
 همی تاخت و انگیخته رستخیز  
 دمان از پشش برکشیده غریو  
 بیازید، زان سان که یازد پلنگ ۲۷۲۷  
 بر آورد و زد ناگهان بر زمین  
 به لشکرگه آوردش از کارزار  
 پدید آمد و گرد پیل و سپاه ۲۷۳۰  
 بیروزی از روزگار نبرد  
 بکرده و رازاد را یال پست  
 سر دشمن از رزم برگشته بسود ۲۷۳۳  
 بر آن نامبردار پور جوان  
 به درویش بخشید بسیار چیز  
 که «هرکس که سر برکشد زانچمن ۲۷۳۶  
 هنر یار و فرهنگش آموزگار

چو این گوهران را بجای آورد  
 ۲۷۲۹ از آتش نبینی جز افروختن  
 فرامرز نشگفت اگر سرکش است  
 چو آورد با سنگ خارا کند  
 ۲۷۳۲ به سُرخه نگه کرد پس پیلتن  
 برش چون بَر شیر و رخ چون بهار  
 بفرمود پس تا برندش به دشت  
 ۲۷۴۰ ببندند دستش به خمّ کمند  
 بسان سیاوش سرش را ز تن  
 چو بشنید طوس سپهد برفت  
 ۲۷۴۸ بدو سرخه گفت « ای سرافراز شاه  
 سیاوش مرا بود هم سال و دوست  
 مرا دیده پر آب بد روز و شب  
 ۲۷۵۱ بر آن کس که آن تشت و خنجر گرفت  
 دل طوس بخشایش آورد سخت  
 بَر رستم آمد بگفت این سخن  
 ۲۷۵۴ چنین گفت رستم که « گر شهریار  
 همیشه دل و جان افراسیاب  
 همان تشت و خنجر زواره ببرد

دلاور شود پرّ و پای آورد  
 جهانی چو پیش آیدش سوختن  
 که پولاد را دل پر از آتش است  
 ز دل راز خویش آشکارا کند»  
 یکی سرو آزاده بد برچمن  
 ز مشک سیه کرده برگل نگار  
 ابا خنجر و روزبانان و تشت  
 بخوابند برخاک چون گوسفند  
 بپرند و کرگس بپوشد کفن  
 به خون ریختن روی بنهاد و تفت  
 چه ریزی همی خون من بی گناه؟  
 روانم پر از درد و اندوه اوست  
 همیشه به نفرین گشاده دو لب  
 بر آن کس که آن شاه را سرگرفت  
 بر آن نامبردار برگشته بخت  
 که پور سپهدار افگند بن  
 چنان خسته دل شاید و سوکوار  
 پر از درد باد و دو دیده پر آب  
 بدان روزبانان لشکر سپرد

سرش را به خنجر برید زار      زمانی خروشید و برگشت کار ۲۷۵۷  
 بریده سر و تنش بردار کرد      دو پایش ز بر سر نگونسار کرد  
 بر آن کشته از کین برافشاند خاک      تنش را به خنجر بکردند چاک  
 جهانها چه خواهی ز پروردگان؟      چه پروردگان، داغ دل بردگان! ۲۷۶۰

### آگاهی یافتن افراسیاب از کشتن سرخه

چو لشکر بیامد ز دشت نبرد      تنان پر ز خون و سران پر ز گرد  
 خبر شد ز ترکان به افراسیاب      که «بیدار بخت اندر آمد بخواب  
 همان سرخه نامور کشته شد      چنان دولت تیز برگشته شد ۲۷۶۳  
 بریده سرش را نگونسار کرد      تنش را به خون غرقه بردار کرد  
 همه شهر ایران جگرخسته اند      به کین سیاوش کمر بسته اند  
 نگون شد سر تاج افراسیاب      همی کند موی و همی ریخت آب ۲۷۶۶  
 همی گفت «رادا، سرا، موبدا!      ردا، نامدارا، یلا، بخردا!  
 دریغ ارغوانی رخت همچو ماه!      دریغ آن کبی برز و بالای شاه!»  
 خروشان به سر بر پراگند خاک      همه جامه‌ها کرد بر خویش چاک ۲۷۶۹  
 چنین گفت با لشکر افراسیاب      که «مارا برآمد سر از خورد و خواب  
 همه کینه را چشم روشن کنید      نهالی ز خفتان و جوشن کنید  
 چو برخاست آوای کوس از درش      بجنبید بر بارگه لشکرش ۲۷۷۲  
 یزد نای روئین و بر بست کوس      همی آسمان بر زمین داد بوس

به گردن کشان خسرو آواز کرد  
 که « ای نامداران روز نبرد  
 ۲۷۷۰ چو برخیزد آوای کوس از دو روی  
 نجوید زمان مرد پرخاشجوی  
 همه رزم را دل پر از کین کنید  
 به ایرانیان پاک نفرین کنید »  
 خروش آمد و ناله کَرَنای  
 دم نای روئین و هندی درای  
 ۲۷۷۸ زمین آمد از سم اسپان بجوش  
 به ابر اندر آمد فغان و خروش  
 چو برخاست از دشت گرد سپاه  
 کس آمد بَرِ رستم از دیده گاه  
 که « آمد سپاهی چو کوه گران  
 همه رزم جویان گُنداوران »  
 ۲۷۸۱ ز تیغ دلیران هوا شد بنفش  
 برفتنند با کاویانی درفش  
 برآمد خروش سپاه از دو روی  
 جهان شد پر از مردم جنگجوی  
 خور و ماه گفتی به رنگ اندرست  
 ستاره به چنگ نهنگ اندرست  
 ۲۷۸۴ سپهدار ترکان بر آراست جنگ  
 گرفتند گوپال و خنجر به چنگ  
 بیامد سوی میمنه بارمان  
 سپاهی ز ترکان دنان و دمان  
 سوی میسره کهرم تیغ زن  
 به قلب اندرون شاه با انجمن  
 ۲۷۸۷ وز این روی رستم سپه برکشید  
 هوا شد ز تیغ یلان ناپدید  
 بیاراست بر میمنه گیو و طوس  
 سواران بیدار با پیل و کوس  
 چو گودرز گشواد بر میسره  
 هجیر و گرانمایگان یکسره

ب ۲۷۸۳ : در نسخ دیگر « به جنگ اندرست »، و در ب و لن « به رنگ اندرست »، آیا رنگ به معنی تیرگی  
 درست است، یا باقتضای معنی رنگ در اینجا مناسب تر است؟ در داستان جنگ بزرگ یزیدیی آمده  
 که در آن همه نسخ « رنگ » بدون نقطه آورده اند :

چو خورشید برداشت از چرخ رنگ بدرید پیراهن مشک رنگ

به قلب اندرون رستم زابلی زره دار با خنجر کابلی ۲۷۸۰  
 \* توگفتی نه شب بود پیدا نه روز نهان گشت خورشید گیتی فروز  
 شد از سم اسپان زمین سنگ رنگ ز نیزه هوا همچو پشت پلنگ  
 توگفتی هوا کوه آهن شده است سرکوه پرترگ و جوشن شده است ۲۷۹۲  
 به ابر اندر آمد سنان و درفش درفشیدن تیغهای بنفش  
 بیامد ز قلب سپه پیلسم دلش پر ز خون ، کرده چهره دژم  
 چنین گفت با شاه توران سپاه که « ای پرهز خسرو نیک خواه ۲۷۹۶  
 گرایدونکه از من نداری دریغ یکی باره و جوشن و گرز و تیغ  
 ابارستم امروز جنگ آورم همه نام او زیر ننگ آورم  
 به پیش تو آرم سر و رخس او همان خود و تیغ جهان بخش او « ۲۷۹۹  
 ازو شاد شد جان افراسیاب سر نیزه بگذاشت از آفتاب  
 بدو گفت که « ای نامبردار شیر همانا که پیلت نیارد به زیر  
 اگر پیلتن را به چنگ آوری زمانه بر آساید از داوری ۲۸۰۲  
 به توران چو توکس نباشد به جاه به گنج و به تیغ و به تخت و کلاه  
 به گردان سپهر اندر آری سرم سپارم ترا دختر و کشورم  
 از ایران و توران دوهر آن تست همان گوهر و گنج و شهر آن تست « ۲۸۰۵  
 چو بشنید پیران غمی گشت سخت بیامد بر شاه خورشید بخت

ب ۲۷۹۱ : در اینجا الحاقی بنظرمی آید، و نسخه بلد آن را پس از بیت ۲۷۸۲ آورده اند که مناسبت بیشتری با آنجا دارد.



بدو گفت که «این مرد برنا و تیز  
 ۲۸۰۸ همی در گمان افتد از نام خویش  
 \* کسی سوی دوزخ نپوید به پای  
 گر او با تهمتن نبرد آورد،  
 ۲۸۱۱ شکسته شود دل گوان را به جنگ  
 برادر تو دانی که کهتر بود  
 به پیران چنین گفت پس پیلسم  
 ۲۸۱۴ که گر من کنم جنگ جنگی ننگ  
 به پیش تو با نامور چار گرد  
 همانا کنون زورم افزون ترست  
 ۲۸۱۷ برآید به دست من این کار کرد  
 چو بشنید زو این سخن شهریار  
 بدو داد با تیغ و برگستوان  
 ۲۸۲۰ بیماراست آن جنگ را پیلسم  
 به ایرانیان گفت «رستم کجاست؟  
 چو بشنید گیو این سخن بردمید  
 ۲۸۲۳ بدو گفت «رستم به يك ترك جنگ

همی برتن خویش دارد ستیز  
 نیندیشد از کار فرجام خویش  
 وگر خیره سوی دم ازدهای  
 سر خویش را زیر گرد آورد،  
 بود این سخن نیز بر شاه ننگ  
 فزونتر برو مهر مهتر بود»  
 ک «زین، پهلوان دل ندارد دژم  
 نیارم به بخت تو بر شاه ننگ  
 چه کردم، تو دیدی ز من دست برد  
 شکستن دل من نه اندر خورست  
 به گرد در اختر بد مگرد»  
 یکی اسپ شایسته کارزار  
 همان نیزه و درع و خود گوان  
 همی راند چون شیر با باد و دم  
 که گوید که او روز جنگ ازدهاست»  
 بزد دست و تیغ از میان برکشید  
 نسازد همانا که آیدش ننگ»

ب ۲۸۰۹: در هیچ یک از نسخ دیگر جز مب نیست.

ب ۲۸۲۱: مصراع دوم مطابق بعضی از نسخ وضبط بنداری: که گویند کو.

برآویختند آن دو جنگی ۳۲  
 یکی نیزه زد گیو را کز نهیب  
 فرامرز چون دید یار آمدش  
 یکی تیغ بر نیزهٔ پیلسم  
 دگر باره زد بر سر ترگ اوی  
 همی گشت با آن دو یل پیلسم  
 تهمتن ز قلب سپه بنگرید  
 برآویخته با یکی شیرمرد  
 بدانست رستم که جز پیلسم  
 و دیگر که از نامور بخردان  
 زاختر بد و نیک بشنوده بود  
 که : گر پیلسم از بد روزگار  
 نبرده چنو در جهان سر بسر  
 «مانا که او را زمان آمدهست  
 به لشکر بفرمود که» ز جای خویش  
 شوم برگرایم تن پیلسم  
 یکی نیزهٔ بارکش بر گرفت  
 گران شد رکیب و سبک شد عنان  
 عمی گشت و بر لب برآورد کف  
 دمان گیو گودرز با پیلسم  
 برون آمدش هر دو پا از رکیب  
 همی یار جنگی به کار آمدش ۲۸۲۶  
 بزد ، نیزه از تیغ او شد قلم  
 شکسته شد آن تیغ پر خاشجوی  
 به میدان بکردار شیر دژم ۲۸۲۹  
 دو گرد دلیر و گرانمایه دید  
 به ابر اندر آورده از باد گرد  
 ز ترکان ندارد کس آن زور و دم ۲۸۳۲  
 زگفت ستاره شمر موبدان  
 جهان را چپ و راست پیموده بود  
 خرد یابد و پند آموزگار ۲۸۳۰  
 به ایران و توران نبندد کمر ؛  
 که ایدر به جنگم دمان آمدهست »  
 نگر ناویرد اندکی پای پیش ۲۸۳۸  
 ببینم که دارد پی و شاخ و دم ؟  
 بیفشارد ران ترگ بر سر گرفت  
 به چشم اندر آورد رخشان سنان ۲۸۴۱  
 همی تاخت از قلب تا پیش صف

چنین گفت که «ای نامور پیلسم  
 ۲۸۴۴ همی گفت و می تاخت برسان گرد  
 یکی نیزه زد بر کمرگاه اوی  
 همی تاخت تا قلب توران سپاه  
 ۲۸۴۷ چنین گفت که «این را به دیبای زرد  
 عنان را بپیچید زان جایگاه  
 ببارید پیران ز مژگان سرشک  
 ۲۸۵۰ دل لشکر و شاه توران سپاه  
 خروش آمد از لشکر از هر دو سوی  
 خروشیدن کوس بر پشت پیل  
 ۲۸۵۳ زمین شد ز نعل ستوران ستوه  
 ز بس نعره و ناله کز نای  
 همی سنگ مرجان شد و خاک خون  
 ۲۸۵۶ بکشتند چندان ز هر دو گروه  
 یکی باد برخاست از رزمگاه  
 دو لشکر به هامون همی تاختند  
 ۲۸۵۹ جهان چون شب تیره تاریک شد  
 چنین گفت با لشکر افراسیاب

« مرا خواستی تا بسوزی به دم؟ »  
 یکی کرد با او سخن در نبرد  
 ز زین برگرفتش بکردار گوی  
 بینداختش خوار در قلب گاه  
 بپوشید کز گرد شد لاژورد  
 بیامد دمان تا به قلب سپاه  
 تن پیلسم دور دید از پزشک  
 شکسته شد و تیره شد رزمگاه  
 ده و دار گردان پرخاشجوی  
 ز هر سو همی رفت تا چند میل  
 همه کوه دریا شد و دشت کوه  
 همی آسمان اندر آمد ز جای  
 سراسر سر سروران شد نگون  
 که شد خاک دریا و هامون چو کوه  
 هوا را بپوشید گرد سیاه  
 یک از دیگران باز نشناختند  
 تو گفتی به شب روز نزدیک شد  
 که « بیدار بخت اندر آمد به خواب

اگر سستی آرید يك تن به جنگ  
 بر ایشان ز هرسو کمین آورید  
 نماند مرا روزگار درنگ  
 پیامد خود از قلب توران سپاه  
 به نیزه خور اندر زمین آورید» ۲۸۱۲  
 از ایران فراوان سپه را بکشت  
 بر رستم آمد یکی چاره جوی  
 غمی شد دل طوس و بنمود پشت  
 همه رزمگه شد چو دریای خون  
 که «امروز از این رزم شد رنگ و بوی» ۲۸۱۰  
 درفش سپهدار ایران نگون  
 پس او فرامرز با انجمن  
 که دلشان ز رستم بداندیش بود ۲۸۱۸  
 همه سر پر از کین و دل پرشتاب  
 سپردار بسیار در پیش بود  
 فرامرز و طوس اندر آمد به پشت  
 همه خویش و پیوند افراسیاب  
 نکه کرد بر جایگاه درفش ۲۸۱۱  
 سرافراز و ز تخمه نیرمست  
 بر آشفته برسان جنگی پلنگ  
 بیفشاردان پیش او شد به جنگ  
 چو رستم درفش سیه را بدید  
 بکردار شیر ژیان بردمید ۲۸۱۴  
 به جوش آمد آن نامبردار گرد  
 عنان باره تیزتنگ را سپرد  
 بر آویخت با سرکش افراسیاب  
 به پیکار خون رفت چون رود آب  
 یکی نیزه سالار توران سپاه  
 بزد بر بر رستم کینه خواه ۲۸۱۷  
 سنان اندر آمد به بند کمر  
 به بربیان بر نبد کارگر  
 تهمتن بکین اندر آورد روی  
 یکی نیزه زد بر سر اسپ او

۲۸۸۰ تگاور ز درد اندر آمد بسر بیفتاد زو شاه پرخاشخر  
 همی جست رستم کمرگاه او که از رزم کوتاه کند راه او  
 نگه کرد هومان بدید از کران به گردن برآورد گرز گران  
 ۲۸۸۲ بزد بر سر شانه پیلتن به لشکر خروش آمد از انجمن  
 ز پس کرد رستم هم‌آنکه نگاه بجست از کفش نامبردار شاه  
 برآشفت گردافکن تاج بخش به دنبال هومان برانگیخت رخس  
 ۲۸۸۶ بتازید چندی و چندی شتافت زمانه بدش مانده او را نیافت  
 سپهدار ترکان نشد زیر دست یکی باره تیزتگ برنشست  
 چو از جنگ رستم بیچید روی گریزان همی رفت پرخاشجوی  
 ۲۸۸۹\* برآمد ز هرسو دم کَر نای همی آسمان اندر آمد ز جای  
 به ابر اندر آمد خروش سران گرائیدن گرزهای گران  
 گوان سر بسر نعره برداشتند سنانها به ابر اندر افراشتند  
 ۲۸۹۲ زمین سر بسر کشته و خسته بود وگر لاله بر زعفران رسته بود  
 سپردند اسپان همی خون به نعل شده پای پیل از دل کشته لعل  
 هزیمت گرفتند ترکان چو باد که رستم ز بازو همی داد داد  
 ۲۸۹۵ سه فرسنگ چون اژدهای دمان تهمتن همی شد پس بدگان

ب ۲۸۸۱ : مصراع دوم، نظیر این مضمون در بیت ۹۷۸ هم آمده است .

ب ۲۸۸۹ : تقریباً همان بیت ۲۸۵۴ است که با اندکی تغییر تکرار شده است و چون درشش نسخه ما نیست محتمل است که اینجا الحاق باشد .

وز آن جایگه پیلتن بازگشت  
 سپه یکسر از جنگ ناساز گشت  
 زرستم بپرسید پرمایه طوس  
 که «چون یافت شیرازیکی گور کوس؟»  
 بدو گفت رستم که «گرز گران  
 چو یاد آرد از یال جنگ آوران ۲۸۹۸  
 دل سنگگ و سندان نماند درست،  
 بر و یال کوبنده باید نخست  
 عمودی که کوبنده هومان بود  
 تو آهن مخوانش که موم آن بود»  
 به لشکر گه خویش گشتند باز  
 سپه یکسر از خواسته بی نیاز ۲۹۰۱  
 همه دشت پر آهن و سیم و زر  
 سنان و ستام و کلاه و کمر  
 چو خورشید برزد سر از کوهسار  
 بگسترد یاقوت بر جویدار  
 \*تهمتن همه خواسته گرد کرد  
 خروش آمد و ناله کر نای  
 نهادند سر سوی افراسیاب  
 \*پس آگاهی آمد به پرخاشجوی  
 \*به پیران چنین گفت که «ایرانیان  
 کنون بوم و بر جمله ویران شود  
 \*کسی نزد رستم برد آگهی  
 \*هم آنکه برنش به ایران سپاه  
 که رستم به توران در آورد روی ۲۹۰۷  
 بادی را ببستند یکسر میان  
 بکام دلیران ایران شود  
 از این کودک شوم بی فرهی ۲۹۱۰  
 یکی ناسزا بر نهندش کلاه

ب ۲۹۰۴: در هیچ یک از نسخ دیگر نیست، و بین دو بیت ۲۹۰۳ و ۲۹۰۵ معترضه‌ای نابجا بنظری‌رسد، مگر اینکه بیت قبل از ۲۹۰۳ خوانده شود.

ب ۲۹۰۷: داستان موجود در ابیات ۲۹۰۷ تا ۲۹۱۵ را برخی از نسخه‌ها با تفصیل بیشتری آورده‌اند، اما بنداری و نسخه قا هیچ یک از اینها را ندارند. بهر حال بنظر الحاقی می‌رسد.

\* نوندی برافکن هم اندر زمان  
 ۲۹۱۲\* که با مادر آن هر دو تن را بهم  
 \* نوندی بیامد ببردندشان  
 \* بنزدیک افراسیاب آمدند  
 ۲۹۱۱\* وز آن جایگه شاه توران زمین  
 بر شوم پی زاده بد گمان  
 بیارد نگوید سخن بیش و کم  
 شدند آن دو بیچاره چون بهشان  
 پر از درد و تمار و تاب آمدند  
 بیاورد لشکر به دریای چین

### نشستن رستم به پادشاهی به ترکستان

تہمتن نشست از بر تخت او  
 یکی داستانی بگفت از نخست  
 ۲۹۱۹\* چو بدخواه پیش آیدت کشته به  
 از ایوان همه گنج او بازجست  
 غلامان و اسپ و پرستندگان  
 ۲۹۲۲\* در گنج دینار و پرمایه تاج  
 یکایک ز هرسو به چنگ آمدش  
 سپه سربسز زان توانگر شدند  
 ۲۹۲۰\* یکی طوس را داد زان تخت عاج  
 ورا گفت « هرکس که تاب آورد  
 همان گه سرش را ز تن دور کن  
 به خاک اندر آمد سر بخت او  
 که « پرمایه آن کس که دشمن نجست  
 گر آواره از پیش برگشته به »  
 بگفتند با او یکایک درست  
 همان مایه ور خوبرخ بندگان  
 همان گوهر و دیبه و تخت عاج  
 بسی گوهر از گنج گنگ آمدش  
 ابا یاره و تخت و افسر شدند  
 همان یاره و طوق و منشور جاج  
 وگر نام افراسیاب آورد  
 ازو کرگسان را یکی سور کن

کسی کو خرد جوید و ایمنی      نیازد سوی کیش آهرمنی ۲۹۲۸  
 چو فرزند باید که داری به ناز      ز رنج این از خواسته بی نیاز  
 تو درویش را رنج منای هیچ      همی داد و بر داد دادن بسیج  
 که گیتی سپنجست و جاوید نیست      فری برتر از فرّ جمشید نیست ۲۹۳۱  
 سپهر بلندش بهای آورید      جهان را جز او کدخدای آورید  
 یکی تاج پُر گوهر شاهوار      دو تا یاره و طوق با گشوار  
 سپیجاب دز را به گودرز داد      بسی پند و منشور و اندرز داد ۲۹۳۴  
 ستودش فراوان و کرد آفرین      که «چون تو کسی نیست اندر زمین  
 بزرگی و فرّ و بلندی و داد      همان بزم و رزم از تو داریم یاد  
 ترا با هنر گوهرست و خرد      روانت همی از تو رامش برد ۲۹۳۷  
 روا باشد ار پند من بشنوی      که آموزگار بزرگان توی  
 ز بلغار تا آب گل زریون      ز فرمان تو کس نیاید برون  
 فریبرز کاووس را تاج زر      فرستاد و دینار و تخت و کمر ۲۹۴۰  
 بدو گفت «سالار و مهتر توی      سیاوش رَد را برادر توی

ب ۲۹۳۰ (مصرع دوم): معنی به این صورت روشن نیست، وضبطهای مندرج در نسخه‌های دیگر نیز بنظر نمی‌رسد که گفته فردوسی باشد. مقایسه شود با ب ۲۷۳ ص ۱۵۴ ج ۱ مسکو.

ب ۲۹۳۴: نسخه‌خط: سپیجاب و سغدش، در ترجمه بنداری نیز «سپیجاب و سغد» آمده، چاپ کلکته «سپیجاب و سغدی» دارد، در چاپ مسکوم «سپیجاب و سغد» را مرجع دانسته‌اند.

ب ۲۹۳۹: بجای «ز بلغار» که در ب آمده هم نسخه دیگر «سپیجاب» دارند و این با بیت ۲۹۳۴ بهتر سازگار است. مع هذا نمی‌توان در باب اسامی جغرافیائی شاهنامه زیاده دقت بکار برد.



میان را به کین برادر ببند  
 ۲۹۴۳\* به چین و ختن اندر آور سپاه  
 میاسای از کین افراسیاب  
 به ماچین و چین آمد این آگهی  
 ۲۹۴۶ همه هدیه ها ساختند و نثار  
 تهمتن به جان داد زنه ارشان  
 وزان پس به نخچیر و بایوز و باز  
 ۲۹۴۹ چنان بد که روزی زواره برفت  
 یکی ترك تا باشدش رهنمای  
 یکی بیشه دید اندر آن پهن دشت  
 ۲۹۵۲ ز بس بوی و بس رنگ و آب روان  
 پس آن ترك خیره زبان برگشاد  
 که «نخچیر گاه سیاوش بُد این  
 ۲۹۵۰ بدین جایگه شاد و خرم بدی  
 زواره چو بشنید زو این سخن  
 چو گفتار آن ترکش آمد به گوش  
 ۲۹۵۸ یکی باز بودش به چنگ اندرون  
 رسیدند یاران لشکر بدوی  
 ز فترک مگشای بند کمند  
 به هر جای از دشمنان کینه خواه  
 زتن دورکن خورد و آرام و خواب»  
 که « بنشست رستم به شاهنشهی»  
 ز دینار و ز گوهر شاهوار  
 بدید آن روانهای بیدارشان  
 برآمد برین روزگاری دراز  
 به نخچیر گوران خرامید و تفت  
 به پیش اندر افکند و آمد بجای  
 که گفتی بروبر نشاید گذشت  
 همی نو شد از باد گفتی روان  
 به پیش زواره همی کرد یاد  
 برین بود مهرش به توران زمین  
 جز ایدر همه جای با غم بُدی»  
 برو تازه شد روزگار کهن  
 ز اسپ اندر افتاد و زو رفت هوش  
 رها کرد و مژگان شدش جوی خون  
 غمی یافتندش پر از آب روی

گرفتند نفرین بر آن رهنمای  
 زواره یکی سخت سوگند خورد  
 که «زین پس نه نخچیر جویم نه خواب  
 نمانم که رستم بر آساید ایچ  
 هم آنکه چو نزد تهمتن رسید  
 بدو گفت که «ایدر به کین آمدیم  
 چو یزدان نیکی دهش زور داد  
 چرا باید این کشور آباد ماند،  
 فرامش مکن کین آن شهریار  
 برانگیخت آن پیلتن را ز جای  
 همان غارت و کشتن اندر گرفت  
 ز توران زمین تا به سقلاب و روم  
 همی سر بریدند برنا و پیر  
 براین گونه فرسنگک بیش از هزار  
 هر آن کس که بد مهتری با گهر  
 که «بیزار گشتیم ز افراسیاب  
 از آن خون که او ریخت بر بی گناه  
 کنون انجمن گر پراگنده ایم  
 چو چیره شدی بی گنه خون مریز

به زخمش فکندند هر یک ز پای  
 فروریخت از دیدگان آب زرد ۲۹۱۱  
 نه پردازم از کین افراسیاب  
 همی کینه را کسرد باید بسیج»  
 خروشید چون روی او را بدید ۲۹۱۲  
 و گر لب پر از آفرین آمدیم؟  
 از اختر ترا گردش هور داد  
 یکی را براین بوم و بر شاد ماند؟ ۲۹۱۳  
 که چون او نبیند دگر روزگار»  
 تهمتن هم آن کرد کو دید رای  
 همه بوم و بر دست بر سر گرفت ۲۹۱۴  
 نماندند یک مرز آباد و بوم  
 زن و کودك خرد کردند اسیر  
 برآمد ز کشور سراسر دمار ۲۹۱۵  
 همه پیش رفتند بر خاک سر  
 نخواهیم دیدار او را به خواب  
 کسی را نبود اندر آن روی راه ۲۹۱۶  
 همه پیش تو چاکر و بنده ایم  
 مکن چنگک گردون گردنده تیز

۲۹۷۹ ندانیم ما کان جفاگر کجاست  
 چو بشنید گفتار آن انجمن  
 به ابرست گر در دم اژدهاست  
 سوی مرز قجگار باشی برانند  
 سران سپه را سراسر بخواند  
 ۲۹۸۲ شدند انجمن پیش او بخردان  
 که « کاووس بی دست و بی فرّ و پای  
 نشسته ست بر تخت بی رهنمای  
 گر افراسیاب از رهی بی درنگ  
 یکی لشکر آرد به ایران به جنگ  
 ۲۹۸۵ بیاید بر آن پیر کاووس دست  
 یکایک همه فام کین توختیم  
 کجا سالیان اندر آمد به شش  
 ۲۹۸۸ کنون نزد آن پیر خسرو شویم  
 چو دل بر نهی بر سرای کهن  
 تهمتن بران گشت همداستان  
 ۲۹۹۱ چنین گفت خرم دل رهنمای  
 بنوش و بناز و بپوش و بخور  
 سوی آژ منگر که او دشمنست  
 ترا بهره اینست زین ره گذر  
 دلش برده جان آهرمنست  
 که « خوبی گزین زین سپنجی سرای  
 که فرخنده موبد زد این داستان  
 که « خوبی گزین زین سپنجی سرای  
 که فرخنده موبد زد این داستان

ب ۲۹۸۳: ممکن است «بی فرّ و پای» بجای «بی پرّ و پای» بکار رفته باشد، رک به ب ۳۱۶۶ همین داستان.

ب ۲۹۸۹ (مصراع دوم): «سوشد» در اصل چنین است، که می توان آن را ببوشد یا نوشد خواند. اگر نوشد خلاصه نویوشد باشد به این معنی می شود که دنیا به میل تو نخواهد چرخید.

ب ۲۹۹۳ (مصراع دوم): شاید «پرده جان» به معنی حافظ و نگاه دارنده جان باشد، و مراد اینکه دل آژ نگهدارنده اهریمن است.

نگه کن که در خاک جفت تو کیست  
 برایم خواسته چند خواهی گریست؟<sup>۲۹۹۱</sup>

تہمتن چو بشنید شرم آمدش  
 به رفتن یکی رای گرم آمدش

نگه کرد ز اسپان به هرسو گله  
 که بودند بر دشت ترکان یله

غلام و پرستندگان ده هزار  
 بیآورد شایسته شهریار<sup>۲۹۹۷</sup>

همان نافه مشک و موی سمور  
 ز در سپید و ز کپال تور

به رنگ و به بوی و به دیبا و زر  
 شد آراسته پشت پیلان نر

ز گستردنیها و از بیش و کم  
 ز پوشیدنیا و گنج درم<sup>۳۰۰۰</sup>

ز گنج سلیح و ز تاج و ز تخت  
 به ایران کشیدند و بر بست رخت

ز توران سوی زاولستان کشید  
 به نزدیک فرخنده دستان کشید

سوی یارس شد طوس و گودرز و گیو  
 سپاهی چنان نامبردار و نیو<sup>۳۰۰۲</sup>

نهادند سر سوی شاه جهان  
 همه نامداران فرخ مہان

وزان پس چو بشنید افراسیاب  
 که بگذشت رسم بر آن روی آب

شد از باختر سوی دریای گنگ  
 دلی پسر ز کینه سری پر ز جنگ<sup>۳۰۰۶</sup>

همه بوم زیر و زیر کرده دید  
 مہان کشته و کھتران برده دید

نه اسپ و نه گنج و نه تاج و نه تخت  
 نه شاداب در باغ برگ درخت

جهانی به آتش برافروخته  
 همه کاخها کنده و سوخته<sup>۳۰۰۹</sup>

ب ۲۹۹۸: «کپال تور» معلوم نشد که چیست. در بیت ۲۲۳ ص ۲۶۸ ج ۹ مسکو باز کپال تور (مطابق م) بکار رفته است. در لغتنامه برای کپال معنای آورده اند (راسو یا سمور یا چیزی شبیه به آنها) ولی لفظ دوم را بر حسب متون چانی بور آورده اند (کپال و بور) که آن هم مجهول است.

ز دیده ببارید خونابه شاه  
 که «هرکس که این را فرامش کند  
 ۲۰۱۲ همه يك بيك دل پر از کین کنید  
 به ایران سپه رزم و کین آوریم  
 به يك رزم اگر باد ایشان بجست  
 ۳۰۱۰ بر آراست بر هر سوی تاختن  
 همی سوخت آباد بوم و درخت  
 ز باران هوا خشك شد هفت سال  
 ۳۰۱۸ شد از رنج و سختی جهان پرنیاز  
 چنین گفت با مهتران سپاه  
 همی جان بیدار خامش کند  
 سپر بستر و تیغ بالین کنید  
 به نیزه خور اندر زمین آوریم  
 نباید چنین کردن اندیشه پست  
 ندید ایچ هنگام پرداختن  
 به ایرانیان بر شد آن کار سخت  
 دگرگونه شد بخت و برگشت حال  
 برآمد برین روزگار دراز

### خواب دیدن گودرز سرورش را

چنان دید گودرز يك شب به خواب  
 بر آن ابر باران خجسته سرورش  
 ۳۰۲۱ چو خواهی که یابی ز تنگی رها  
 به توران یکی نامداری نوست  
 ز پشت سیاوش یکی شهریار  
 ۳۰۲۴ از این تخمه از گوهر کیقباد  
 چو آید به ایران پی فرخش  
 میان را ببندد به کین پدر  
 که ابری برآمد ز ایران پر آب  
 به گودرز گفتی که «بگشای گوش  
 وزاین نامور ترك نرّازدها  
 کجا نام آن شاه کیخسروست  
 هنرمند و از گوهر نامدار  
 ز مادر سوی تور دارد نژاد  
 ز چرخ آنچه پرسد دهد پاسخش  
 کند کشور تور زیر و زبر

- به دریای قلزم بجوش آرد آب نشوید سر از کین افراسیاب ۲۰۲۷  
 همه ساله در جوشن کین بود شب و روز در جنگ بر زین بود  
 ز گردان ایران و گردنکشان نیابد جز از گیو ازو کس نشان  
 چنین است فرمان گردان سپهر بدو دارد از داد گسترده مهر ۲۰۲۰  
 چو از خواب گودرز بیدار شد نیایش کنان پیش دادار شد  
 بمالید برخاک ریش سپید ز شاه جهاندار شد پرامید  
 چو خورشید پیدا شد از پشت راغ برآمد بکردار زرّین جناغ ۲۰۲۲  
 سپید نشست از بر تخت عاج بیاراست ایوان به کرسی ساج  
 پراندیشه مر گیورا پیش خواند وز آن خواب چندی سخنها براند  
 بدو گفت «فرخ پی و روز تو همان اختر گیتی افروز تو» ۲۰۲۶  
 تو تا زادی از مادر بافرین پر از آفرین شد سراسر زمین  
 به فرمان یزدان خجسته سروش مرا روی بنمود در خواب دوش  
 نشسته بر ابری پر از باد و نم بستی جهان را سراسر ز غم ۲۰۲۹  
 مرا دید و گفت «این همه غم چراست؟ جهانی پر از کین و بی نم چراست؟  
 ازیرا که بی فرّ و بُرزست شاه ندارد همی راه شاهان نگاه  
 چو کیخسرو آید ز توران زمین سوی دشمنان افگند رنج و کین ۲۰۴۲

ب ۲۰۳۳ (دوم): زرّین حناغ ضبط نسخهٔ بم است. این کلمه را می‌توان جناغ خواند و به معنای انحنای جلوزین که تفسیر مندرج در بعضی از کتب لغت است گرفت. «روشن چراغ» که در دو نسخهٔ فا و حظ آمده و «زرین چراغ» که در سایر نسخ هست نیز قابل قبول است.

نینند کس او را ز گردان نیو  
 مگر نامور پور گودرزُ گیو «  
 چنین کرد بخشش سپهر بلند  
 که از تو گشاید غم و رنج بند  
 ۳۰۴۵ همی نام جستی میان دو صف  
 کنون نام جاویدت آمد به کف  
 که تا در جهان مردُمت و سخن  
 چنین نام هرگز نگردد کهن  
 زمین را همانا سپهر بلند  
 به دست تو خواهد گشادن ز بند  
 ۳۰۴۸ به رنجست گنج و به نامست رنج  
 ز گنج نامت به آید ز گنج  
 اگر جاودانه نمائی به جای  
 همی نام به زین سپنجی سرای  
 جهان را یکی شهریار آوری  
 « ای پدر بندهام  
 بکوشم به رای تو تا زندهام  
 خریدارم این را گر آید بجای  
 به فرخنده نام و پی رهنمای  
 به ایوان شد و ساز رفتن گرفت  
 ز خواب پدر مانده اندر شگفت  
 ۳۰۵۱ بدو گفت گیو « ای پدر بندهام  
 چو خورشید رخشنده آمد پدید  
 یکی بارکش بادپائی به زیر  
 بیامد کمر بسته گیو دلیر  
 به گودرز گفت « ای جهان پهلوان  
 ۳۰۵۴ کمندی و اسپیی مرا یار بس  
 چرا مردم برم خواستار آیدم  
 مرا دشت و کوهست یک چند جای  
 ۳۰۶۰ به پیروز بخت جهان پهلوان  
 تو مر بیژن خرد را در کنار  
 ازان پس مگر کارزار آیدم  
 مگر پیشم آید یکی رهنمای  
 نیایم جز از شاد و روشن روان  
 بپرور ، نگه دارش از روزگار

ندامم که دیدار باشد جزاین که داند چنین جز جهان آفرین؟  
 تو پدرود باش و مرا یاد دار روان را ز درد من آزاد دار ۲۰۶۳  
 چو شوی ز بهر پرستش رخان به من بر جهان آفرین را بخوان  
 مگر باشدم دادگر رهنمای به نزدیک آن نامور کدخدای  
 به فرمان بیاراست و آمد برون پدر دل پر از درد و رخ پر ز خون ۲۰۶۶  
 پدر پیرسر بود و برنا دلیر دهن جنگگ را باز کرده چو شیر  
 ندانست کو باز بیند پسر ز رفتن دلش بود زیر و زبر

•

بسا رنجهای کز جهان دیده‌اند ز بهر بزرگی پسندیده‌اند ۲۰۶۹  
 سرانجام بستر جز از خاک نیست ازو بهره زهرست و تریاک نیست  
 چو دانی که ایدر نمائی دراز به تارک چرا برنهی تاج آرزو؟  
 همان آرز را زیر خاک آوری سرش را سر اندر مغاک آوری ۲۰۷۲  
 ترا زین جهان شادمانی بس است کجا رنج تو بهر دیگر کس است  
 تورنجی و آسان دگر کس خورد سوی گور و تابوت تو ننگرد  
 برو نیز شادی سرآید همی سرش زیر گرد اندر آید همی ۲۰۷۵  
 ز روز گذر کردن اندیشه کن پرستیدن دادگر پیشه کن  
 بترس از خدا و میازار کس ره رستگاری همین است و بس



## رفتن گیو به تر کستان به طلب شاه کیخسرو

۳۰۷۸ کنون ، ای خردمند بیدار دل ، مشو در گمان پای درکش ز گل  
 ترا کردگارست پروردگار توی بنده و کرده کردگار  
 چو گردون به اندیشه زیر آوری ز هستی مکن پرسش و داوری  
 ۳۰۸۱ نشاید خور و خواب و با آن نشست که خستو نباشد به یزدان که هست  
 دلش کور باشد سرش بی خرد خردمندش از مردمان نشمرد  
 ز هستی نشانست بر آب و خاک ز دانش منش را مکن در مغاک  
 ۳۰۸۴ توانا و دانا و دارنده اوست خرد را و جان را نگارنده اوست  
 جهان آفرید و مکان و زمان پی پشه خرد و پیل گران  
 چو سالار ترکان به دل گفت « من به بیشی برآرم سر از انجمن »  
 ۳۰۸۷ چنان شاه زاده‌ی جوان را بکشت ندانست جز گنج و شمشیر پشت  
 هم از پشت او روشن کردگار درختی برآورد یازان بیمار  
 که با او بگفت آنکه « جز تو کس است که اندر جهان کردگار او بس است  
 ۳۰۹۰ خداوند خورشید و کیوان و ماه کز ویست پیروزی و دستگاه

ب ۳۰۸۱ : خور و خواب [و] نشست: «و» را به این جهت به پیروی از نسخه‌های دیگر در متن افزودیم که گمان می‌کنیم مراد این باشد که «خور و خواب و نشست با آن کس که به هستی یزدان خستو نباشد شایسته نیست».

ب ۳۰۸۵ : در نسخه‌های دیگر ما نیست، ولی در چاپ کلکته هست با ضبط «پیل ژبان».

جز از رای و فرمان او راه نیست خور و ماه از این دانش آگاه نیست»

### آغازداستان

پسر را بفرمود گودرز پیر  
 به فرمان او گیو بسته میان  
 بیامد بکردار شیر ژیان ۳۰۹۳  
 همی تاخت تا مرز توران رسید  
 هر آن کس که در راه تنها بدید  
 زبان را به ترکی بیاراستی  
 ز کیخسرو از وی نشان خواستی  
 چو گفتمی «ندارم ز شاه آگهی»  
 تنش را ز جان زود کردی تهی ۳۰۹۶  
 به خم کمندش بیایوختی  
 سبک از برش خاک بر بیختی  
 بدان تا نداند کسی راز او  
 همان نشنود نام و آواز او  
 یکی را همی برد با خویشان  
 ورا رهنمون بود زان انجمن ۳۰۹۹  
 همی رفت بیدار با او به راه  
 بدو گفت روزی که «اندر جهان  
 گر ایدونکه یابم ز تو راستی  
 سخن پرسم از تو یکی در نهان  
 بیخشم ترا هرچه خواهی زمن  
 بشوئی به دانش دل از کاستی ۳۱۰۲  
 چنین داد پاسخ که «دانش بس است  
 ندارم دریغ از تو پرمایه تن»  
 گرایدونکه پرسم هست آگهی  
 ولیکن پراکنده با هر کس است  
 ز پاسخ زبان را نیابی تهی ۳۱۰۵  
 بدو گفت «کیخسرو اکنون کجاست؟  
 نباید به من برگشادنت راست»

چنین داد پاسخ که « نشنیده‌ام  
 ۳۱۰۸ چو پاسخ چنین یافت از رهنمون  
 به توران همی رفت چون بهیشان  
 چنین تا برآمد برین هفت سال  
 ۳۱۱۱ خورش‌گور و پوشش هم از چرم‌گور  
 همی‌گشت گرد بیابان و کوه  
 چنان بد که روزی براندیشه بود  
 ۳۱۱۴ بدان مرغزار اندر آمد دژم  
 زمین سبز و چشمه پر از آب دید  
 فرود آمد و اسپ را برگذاشت  
 ۳۱۱۷ همی‌گفت « مانا که دیو پلید  
 ز کیخسرو ایدر نبینم نشان  
 کنون گر به رزم‌اند یاران من  
 ۳۱۲۰ یکی نام جوی و یکی شادروز  
 همی برفشام بخیره روان  
 همانا که خسرو ز مادر نژاد  
 ۳۱۲۲ ز جستن مرا رنج و سختیست پهر  
 سرش پر ز غم گرد آن مرغزار  
 چنین نام هرگز نپرسیده‌ام  
 بزد تیغ و انداختش سرنگون  
 مگر یابد از شاه جای نشان  
 میان سوده از تیغ و بندِ دوال  
 گیا خوردن باره و آب شور  
 برنج و بسختی و دور از گروه  
 به پیشش یکی نامور بیشه بود  
 جهان خرم و مرد را دل بغم  
 همی جای آرامش و خواب دید  
 بخفت و همی بر دل اندیشه داشت  
 بر پهلوان بُد که آن خواب دید  
 چه دارم همی خویشان را کشان؟  
 به بزم اندرون نمگساران من  
 مرا بخت برگنبد افشانند گوز  
 خمیده‌ست پشتم چو خم کمان  
 وگر زاد دادش زمانه بیاد  
 انوشه کسی کو بمیرد به زهر »  
 همی‌گشت شه را کنان خواستار

یکی چشمه‌ای دید تابان ز دور  
یکی جام پرمی گرفته به چنگ  
به سر بر زده دسته‌ای بوی و رنگ ۳۱۲۶  
پدید آمد و رایت بخردی  
ز بالای او فرّه ایزدی  
تو گفتی منوچهر بر تخت عاج  
همی بوی مهر آمد از روی او  
بدل گفت گیو « این بجز شاه نیست  
پیاده بدو تیز بنهاد روی  
گره سست شد بر در رنج او  
چو کیخسرو از چشمه او را بدید  
بدل گفت که « این گُرد جز گیو نیست  
مرا کرد خواهد همی خواستار  
چو آمد برش گیو بردش نماز  
بر آنم که پور سیاوش توی  
چنین داد پاسخ ورا شهریار  
بدو گفت گیو « ای سر راستان  
ز گشواد و گیوت که داد آگهی؟

ب ۳۱۲۵ (دوم) : « دل انجام تور » عین ضبط بم است . در همهٔ نسخ دیگر « دلارام پور » آمده است . در چاپ کلکته در بیت ۲۹۹ پادشاهی هراسپ « دل انجام دخترت را » بکار رفته است ولی در چاپ مهل « سرافراز دخترت را » و دریم « دلارام دخترت را » ضبط شده . پور هم به معنی نوجوان در جایی دیده نشد . تور به چه معنی است و اینجا چه طور تفسیری توان کرد ، نمی دانیم .

۳۱۴۱ بدو گفت کیخسرو « ای شیر مرد ،  
 که از فرّ یزدان گشادی سخن  
 همی گفت با نامور مادرم  
 ۳۱۴۴ سرانجام کیخسرو آید پدید  
 بدانگه که گردد جهاندار نیو  
 مر او را سوی تخت ایران برد  
 ۳۱۴۷ جهان را بمردی بپای آورد  
 بدو گفت گیو « ای سر سرکشان  
 نشان سیاوش پدیدار بود  
 ۳۱۵۰ تو بگشای و بنای بازو به من  
 برهنه تن خویش بنمود شاه  
 که میراث بود از گه کیقباد  
 ۳۱۵۲ چو گیو آن نشان دید بردش نماز  
 گرفتش به بر شهریار زمین  
 از ایران پرسید و ز تخت و گاه  
 ۳۱۵۶ بدو گفت گیو « ای جهاندار کی ،  
 جهاندار دارنده خوب و زشت  
 همان هفت کشور به شاهنشهی

مرا مادر این از پدر یاد کرد  
 بدانگه که اندرزش آمد به بن  
 که : ز ایدر چه آید ز بد بر سرم  
 بجای آورد بندها را کلید  
 ز ایران بیاید سرافراز گیو  
 بر نامداران و شیران برد  
 همان کین ما را بجای آورد  
 ز فرّ بزرگی چه داری نشان؟  
 چو بر گلستان نقطه قار بود  
 نشان تو پیداست بر انجمن  
 نگه کرد گیو آن نشان سیاه  
 درستی بدان بُد کیان را نژاد  
 همی ریخت آب و همی گفت راز  
 ز شادی بر روبر گرفت آفرین  
 ز گودرز و ز رسم نیک خواه  
 سرافراز و بیدار و فرخنده پی ،  
 مرا گر نمودی سراسر بهشت  
 نهاد بزرگی و تاج مهی

نبودى دل من بدین خسرمی که روی تو دیدم به توران زمی ۳۱۰۹  
 که داند به گیتی که من زنده‌ام؟ به خاکم وگر باتش افکنده‌ام؟  
 سپاس از جهاندار کاین رنج سخت بشادی و خوبی سرآورد بخت «  
 برفتند زان بیشه هر دو به راه بپرسید خسرو ز کاووس شاه ۳۱۱۲  
 وز آن هفت ساله غم و درد او ز گستردن و خواب و ز خورد او  
 همی گفت با شاه یکسر سخن که دادار گیتی چه افگند بن  
 همان خواب گودرز و رنج دراز خور و پوشش و خورد و آرام و ناز ۳۱۱۰  
 ز کاووس که ش سال بفگند فرّ ز درد پسر گشت بی پای و پسر  
 ز ایران پراگنده شد رنگ و بوی سراسر به ویرانی آورد روی  
 دل خسرو از درد و رنجش بسوخت بکردار آتش رخس برفروخت ۳۱۱۸  
 بدوگفت که «اکنون ز رنج دراز ترا بر دهد بخت آرام و ناز  
 مرا چون پدر باش و با کس مگوی ببین تا زمانه چه آرد بروی «  
 شهنشه نشست از بر اسپ گیو همی رفت بر پیش نیو ۳۱۱۷  
 یکی تیغ هندی گرفته به چنگ هر آن کس که پیش آمدی، بی درنگ  
 زدی گیو بیدار دل گردنش به زیر گل و خاک کردی تنش  
 برفتند سوی سیاووش کرد چو آمد دو تن را دل و هوش گرد ۳۱۷

ب ۳۱۶۵: خورد در مصراع دوم محل شکست است، بجای آن در نسخ دیگر «درد» یا «گرم» آمده است. شاید خور اول به معنی آشامیدن آمده باشد؟

ب ۳۱۷۱: ر. ک به ب ۳۱۹۵.

فری گیس را نیز کردند یار  
 که هر سه به راه اندر آرند روی  
 ۳۱۷۷ فری گیس گفت « ار درنگ آوریم  
 ازین آگهی یابد افراسیاب  
 بیاید بکردار دیو سپید  
 ۳۱۸۰ یکی را ز ما زنده اندر جهان  
 جهان پر ز بدخواه و پر دشمنست  
 تو ای بافرین شاه ، فرزند من ،  
 ۳۱۸۳ که گر آگهی یابد آن مرد شوم  
 یکی مرغزارست ز ایدر نه دور  
 همان جویبارست و آب روان  
 ۳۱۸۶ تو برگیر زین و لگام سیاه  
 چو خورشید بر تیغ گنبد شود  
 گله هر چه هست اندر آن مرغزار  
 ۳۱۸۹ به بهزاد بنای زین و لگام  
 چو آئی برش نیک بنای چهر  
 سیاوش چو گشت از جهان ناامید  
 ۳۱۹۲ چنین گفت شبرنگ بهزاد را  
 همی باش بر کوه و در مرغزار  
 نهانی بران بر نهادند کار  
 نهان از دلیران پر خاشجوی  
 جهان بر دل خویش تنگ آوریم  
 نسازد به خورد و نیازد به خواب  
 دل از جان شیرین شود ناامید  
 نبیند کسی آشکار و نهان  
 همه مرزها جای آهرمنست  
 نگر تا نیوشی یکی پند من  
 برانگیزد آتش ز آباد بوم  
 به یک سو ز راه سواران تور  
 که از دیدنش تازه گردد روان  
 برو سوی آن مرغزاران پگاه  
 گه خواب و خورد سپید شود  
 به آبشخور آید سوی جویبار  
 چو او رام گردد تو بگزار گام  
 بیارای و بپسای رویش بمهر  
 برو تیره شد روی روز سپید  
 که : فرمان مبر زین سپس باد را  
 چو کیخسرو آید ترا خواستار

ورا بارگی باش و گیتی بکوب ز دشمن زمین را به نعلت بروب «  
 نشست از بَرِ اسپ سالار نیو پیاده همی رفت بر پیش گیو ۳۱۹۰  
 بدان تند بالا نهادند روی چنان چون بود مردم چاره جوی  
 فسیله چو آمد به تنگی فراز بخوردند سیراب و گشتند باز  
 نگه کرد بهزاد و کی را بدید یکی باد سرد از جگر برکشید ۳۱۹۸  
 بدید آن نشست سیاوش پلنگ رکیب دراز و حنای خدنگ  
 همی داشت در آب خور پای خویش از آنجا که بد دست نهاد پیش  
 چو کیخسرو او را بآرام یافت بهوئید و با زین سوی او شافت ۳۲۰۱  
 بمالید بر چشم او دست و روی برو یال بپسود و بشخود موی  
 لگامش بدو داد و زین بر نهاد بسی از پدر کرد با درد یاد  
 چو بنشست بر باره بفشارد ران برآمد ز جای آن هیون گران ۳۲۰۴  
 بکردار باد هوا بردمید بپرید و ز گیو شد ناپدید  
 غمی شد دل گیو و خیره بماند بدان خیرگی نام یزدان بخواند

ب ۳۱۹۴ : رجوع شود به بیت ۲۲۰۷ .

ب ۳۱۹۵ : ر.ک به ب ۳۱۷۱ .

ب ۳۱۹۹ : دریم : « سیاوش خدنگ » در مصراع اول و « حنای پلنگ » در مصراع دوم دارد . اما خدنگ باحنا مناسبتر است و به متابعت نسخ دیگر عمل این دو کلمه را عوض کردیم .

ب ۳۲۰۲ (دوم) : مقصود از « بشخود موی » ، خاراندن موی اسپ است ، از راه اظهار محبت . در فرخ نامه جمالی ص ۳۲۴ چنین آمده است : بخودن : اندر موی بکار رود که از هم بازکنند

به جهت شستن .



یکی بارگی گشت و بنمود روی  
 کنون جان خسرو شد و رنج من  
 همین رنج بُد در جهان گنج من «  
 چو یک نیمه بپرید زان کوه شاه  
 گران کرد باز آن عنان سیاه  
 چنین گفت بیداردل شاه نیو  
 که « شاید که اندیشهٔ پهلوان  
 کم آشکارا به روشن روان ؟ »  
 بدو گفت گیو « ای شه سرفراز  
 سزد کاشکارا بود بر تو راز  
 تو از ایزدی فرّ و برز کیان  
 به موی اندر آئی ببینی میان »  
 بدو گفت: زین اسپ فرّخ نژاد  
 یکی بردل اندیشه آمدت یاد  
 چنین بود اندیشهٔ پهلوان  
 که « آهرمن آمد بر این جوان  
 کنون رفت و رنج مرا باد کرد  
 دل شاد من سخت ناشاد کرد »  
 ز اسپ اندر آمد جهان دیده گیو  
 که « روز و شبان بر تو فرخنده باد  
 همی آفرین خواند بر شاه نیو  
 که با بُرز و اورندی و رای و فر  
 سر بد سگالان تو کننده باد  
 ترا داد داور هنر با گهر »  
 ز بالا به ایوان نهادند روی  
 پرنادیشه مغز و روان راه جوی  
 چون نزد فری گیس رفتند باز  
 سخن رفت چندی ز راه دراز  
 تا نهانی بود کارشان  
 نباشد کس آگه ز بازارشان  
 فری گیس چون روی بهزاد دید  
 شد از آب دیده رخس ناپدید  
 دو رخ را به یال و برش بر نهاد  
 ز درد سیاوش بسی کرد یاد  
 چو آب دو دیده پراکنده کرد  
 سبک سر سوی گنج آکنده کرد

به ایوان یکی گنج بودش نهان  
 نبد زان کسی آگه اندر جهان  
 یکی گنج آگنده دینار بود  
 زره بود و یاقوت بسیار بود  
 همان گنج گوپال و برگستوان  
 همان خنجر و تیغ و گرز گران ۲۲۲۸  
 در گنج بگشاد پیش پسر  
 پر از خون رخ از درد خسته جگر  
 چنین گفت با گیو ک «ای برده رنج  
 ببین تا ز گوهر چه خواهی ز گنج  
 ز دینار و ز گوهر شاهوار  
 ز یاقوت و ز تاج گوهر نگار» ۲۲۳۱  
 ببوسید پیشش زمین پهلوان  
 بدو گفت ک «ای مهتر بانوان  
 همه پاسبانیم و گنج آن تست  
 فدای کردن جان و رنج آن تست  
 زمین از تو گردد بهار بهشت  
 سپهر از تو زاید همی خوب و زشت» ۲۲۳۲  
 جهان پیش فرزند تو بنده باد  
 سر بدسگالانش افکنده باد «  
 چو افتاد بر خواسته چشم گیو  
 گزین کرد درع سیاووش نیو  
 ز گوهر که پر مایه تر یافتند  
 ببردند چندانکه برتافتند» ۲۲۳۷  
 همان ترگ و پر مایه برگستوان  
 سلیحی که بود از در پهلوان  
 سر گنج را شاه کرد استوار  
 به راه بیابان بر آراست کار  
 چو این کرده شد بر نهادند زین  
 بر آن باد پایان با آفرین» ۲۲۴۰  
 فری گیس ترگی به سر بر نهاد  
 برفتند هر سه بکردار باد  
 سران سوی ایران نهادند گرم ،  
 نهانی چنان چون بود ، نرم نرم  
 بشد شهر یکسر پر از گفت گوی  
 که «خسرو به ایران نهاده ست روی» ۲۲۴۳  
 نماند این سخن يك زمان در نهفت  
 کس آمد بنزدیک پیران بگفت

که « آمد ز ایران سرافراز گیو بنزدیک بیداردل شاه نیو  
 ۳۲۱۶ سوی شهر ایران نهادند روی فری گیس و شاه و گو جنگجوی »  
 چو بشنید پیران غمی گشت سخت بلرزید برسان برگ درخت  
 ز گردان گزین کرد گلباد را چو نستپن گردِ پولاد را  
 ۳۲۱۹ بفرمود تا ترك سیصد سوار برفتند تازان برآن کارزار  
 « سر گیو بر نیزه سازید » گفت « فری گیس را خاک باید نهفت  
 ببندید کیخسرو شوم را بداختر پی او برو بوم را »  
 ۳۲۰۲ سپاهی براین گونه گرد و جوان برفتند بیدار دو پهلوان  
 فری گیس با رنج دیده پسر به خواب اندر آورده بودند سر  
 ز پیمودن راه و رنج شبان ، جهانجوی را گیو بُد پاسبان  
 ۳۲۰۰ دو تن خفته و گیو با رنج و خشم به راه سواران نهاده دو چشم  
 به برگستوان اندرون اسپ گیو چنان چون بود ساز مردان نیو  
 زره در برو بر سرش بود ترگ دل و جان و تن را نهاده به مرگ  
 ۳۲۰۸ چو از دور گرد سپه را بدید بزد دست و تیغ از میان برکشید  
 خروشی بر آورد بر سان ابر که تاریک شد مغز و چشم هزبُر  
 میان سواران بیامد چو گرد ز پرخاش او خاک شد لاژورد

ب ۳۲۵۱ (مصراع دوم) : یک جمله تمام بجای صفت بکاررفته است .

ب ۳۲۶۰ (دوم) : شاید مراد این باشد که از نیب حمله او بقدری گرد و خاک تیره و سیاه رنگ در هوا  
 پراکنده شد که گوئی تمام عرصه کارزار را لاژورد فرو گرفته است . اما چرا خاک لاژورد شود ؟

زمانی به خنجر زمانی به گرز  
 از آن زخم گویالِ گیو دلیر  
 ازان پس گرفتندش اندر میان  
 ز نیزه نیستان شد آوردگاه  
 غمی شد دل شیر در نیستان  
 از ایشان بیفگند بسیار گیو  
 به نستپن گرد گلباد گفت  
 همه خسته و بسته گشتند باز  
 همه غار و هامون پر از کشته بود  
 چو نزدیک کیخسرو آمد دلیر  
 بدوگفت که «ای شاه، دل شاد دار  
 یکی لشکر آمد بر ما به جنگ  
 چنان باز گشتند آن کس که زیست  
 گذشته ز رسم به ایران سوار  
 ازو شاد شد خسرو پاک‌دین  
 بخوردند چیزی کجا یافتند  
 چو ترکان به نزدیک پیران شدند  
 برآشفست پیران به گلبادگفت

همی ریخت آهن ز بالای برز ۳۲۶۱  
 سران را همی شد سر از جنگ سیر  
 چنان لشکری همچو شیر ژیان  
 بپوشید دیدار خورشید و ماه ۳۲۶۴  
 ز خون نیستان کرد چون میستان  
 ستوه آمدند آن سواران ز نیسو  
 که «این کوه خارا است نه یال و سفت» ۳۲۶۷  
 به نزدیک پیران گردن‌فراز  
 ز خون خاک چون ارغوان گشته بود  
 پراز خون بر و ، چنگ برسان شیر ۳۲۷۰  
 خرد را ز اندیشه آزاد دار  
 چو گلباد و نستپن تیز چنگ  
 که بر یال و برشان ببايد گریست ۳۲۷۳  
 ندانم که با من کند کارزار  
 ستودش فراوان و کرد آفرین  
 سوی راه بسی راه بشتافتند ۳۲۷۶  
 چنان خسته و زار و گریان شدند  
 که «چونین شگفتی نشاید نهفت»

ب ۳۲۶۸ : خسته و بسته مثل دو کلمه متتابع بکار برده شده است بمعنی تار و مار و لت و بار؟

۳۲۷۹ چه کردید با گیو و خسرو کجاست؟ سخن بر چه سانست؟ برگوی راست  
 بدو گفت گلباد که «ای پهلوان به پیش تو گر برگشایم زبان  
 که گیو دلاور به ترکان چه کرد دلت سیر گردد ز دشت نبرد  
 ۳۲۸۲ فراوان به لشکر مرا دیده‌ای نبرد مرا هم پسندیده‌ای  
 همانا که گوپال بیش از هزار گرفتی ز دست من آن نامدار  
 سرش ویژه گفتی که سندان شده‌ست برو ساعدش پیل دندان شده‌ست  
 ۳۲۸۰ من آورد رستم بسی دیده‌ام ز جنگ آوران نیز بشنیده‌ام  
 به زخمش ندیدم چنین پایدار نه در کوشش و پیچش کارزار  
 همی هر زمان تیز و جوشان بدی بنوی چو پیلی خروشان بدی  
 ۳۲۸۸ بر آشفست پیران بدو گفت «بس! که ننگست ازین یاد کردن به کس  
 نه از یک سوارست چندین سخن؟ تو آهنگ آورد مردان مکن  
 تو رفتی و نستین نامور سپاهی بکردار شیران نر  
 ۳۲۹۱ کنون گیو را ساختی پیل مست میان یلان گشت نام تو پست  
 چو زین یابد افراسیاب آگهی بیندازد آن تاج شاهنشهی  
 که دو پهلوان دلیر و سوار چنین لشکری ازدر کارزار  
 ۳۲۹۴ ز پیش سواری نمودید پشت بسی از دلیران ترکان بکشت  
 گوازه بسی باشدت با فوسس نه مرد نبردی و گوپال و کوس»

## رفتن پیران در پی شاه کیخسرو و ورزم

سواران گزین کرد پیران هزار	همه جنگجوی و همه نامدار
بدیشان چنین گفت پیران که « زود	عنان تگاور بیاید پسود ۳۲۹۷
شب و روز رفتن چو شیر ژیان	نباید گشادن به رهبر میان
که گر گویو و خسرو به ایران شوند	زنان اندر ایران چو شیران شوند
نماند براین بوم و بر خاک و آب	وزین داغ دل گردد افراسیاب « ۳۳۰۰
به گفتار او سر برافراختند	شب و روز یکسر همی تاختند
نجستند روز و شب آرام و خواب	وزین آگهی شد به افراسیاب
چنین تا بیامد یکی ژرف رود	سپه شد پُر آگنده چون تار و پود ۳۳۰۳
بنش ژرف و پهناش کوتاه بود	بدو رفتن گویو بی راه بود
نشسته فری گیس بر پاس گاه	به دیگر کران خفته بد گویو و شاه
فری گیس زان جایگه بنگرید	درفش سپهدار ترکان بدید ۳۳۰۶
دوان شد بَسرِ گویو و آگاه کرد	بر آن خفتگان خواب کوتاه کرد
بدو گفت که « ای مرد با رنج خیز	که آمد ترا روزگار گریز

ب ۳۳۰۳ (دوم) : پُر آگنده بمعنی مملو و متراکم در شاهنامه کراراً بکار رفته است و اینجا مسلماً باید همین طور خوانده شود، و معنی تفرّق که بنداری از آن فهمیده با قید « چون تار و پود » منافات دارد. ر. ک. به ج ۵ مسکو ص ۲۴۴ ب ۱۶۲ و ج ۸ ص ۳۳۱ ب ۲۷۶ (ضبط بم در پا صفحه) و ...

۳۳۰۹ ترا گر بیابند بی جان کنند  
 دل ما ز درد تو پیچان کنند  
 مرا با پسر دیده گردد پر آب  
 برد بسته تا پیش افراسیاب  
 وزان پس ندانم چه آید گزند  
 نداند کسی راز چرخ بلند  
 ۳۳۱۲ بدو گفت گیو «ای مه بانوان  
 تو با شاه بر شو به بالای تند  
 جهاندارِ پیروز یار منست  
 سر اختر اندر کنار منست»  
 ۳۳۱۵ بدو گفت کیخسرو «ای رزم‌ساز  
 کنون بر تو بر کار من شد دراز  
 ز دام بلا یافتم من رها  
 تو چندین مشو در دم ازدها  
 به هامون مرا رفت باید کنون  
 فشاندن به شمشیر بر شید خون»  
 ۳۳۱۸ بدو گفت گیو «ای شه سرفراز  
 جهان را به نام تو آمد نیاز  
 پدر پهلوانست و من پهلوان  
 به شاهی نپیچیم جان و روان  
 برادر مرا هست هفتاد و هشت  
 جهان شد چو نام تو اندرگذشت  
 ۳۳۲۱ بسی پهلوانست و شاه اندکی  
 چه باشد چو پیدا نباشد یکی؟  
 اگر من شوم کشته دیگر بود  
 سر تاجور باشد افسر بود  
 اگر تو شوی، دور از ایدر، تباه  
 نبینم کسی از در تاج و گاه  
 ۳۳۲۴ شود رنج من هفت‌ساله بباد  
 دگر آنکه ننگ آورم بر نژاد  
 تو بالا گزین و سپه را ببین  
 مرا یار باشد جهان آفرین»  
 بیپوشید درع و بیامد چو شیر  
 همان باره دستکش را بزیر  
 ۳۳۲۷ از این سوی شه بود، زان سو سپاه  
 میانجی شده رود و بر بسته راه

چو رعد بهاران بغرید گیو ز سالار لشکر همی جست نیو  
 چو بشنید پیرانش دشنام داد بدوگفت که ای بدرگ دیوزاد  
 چو تنها بدین رزمگاه آمدی دلاور به پیش سپاه آمدی ۲۲۲۰  
 کنون خوردنت نوک ژوپین بود برت را کفن چنگ شاهین بود  
 اگر کوه آهن بود یک سوار چو مور اندر آید به گردش هزار  
 \* شود خیره سرگرچه خردست مور نه مورست پوشیده بینم ستور ۲۲۲۲  
 کنند این زره بر تنش چاک چاک چو مردار گردد کشندش به خاک  
 یکی داستان زد هزَر دمان که « چون برگوزنی سرآید زمان  
 زمانه برو دم همی بشمرد بیاید دمان پیش من بگذرد » ۲۲۲۶  
 زمان آوریدت کنون پیش من همان پیش این نامدار انجمن  
 بدوگفت گیو « ای سپدار شیر سزد گر به آب اندر آئی دلیر  
 ببینی کزاین پرهنر یک سوار چه آید ترا بر سر ، ای نامدار ۲۲۲۹  
 هزارید و من نامور یک دلیر سر سرکشان اندر آرم بزیر  
 چو من گرزّه سرگرای آورم سران را همه زیر پای آورم  
 چو بشنید پیران برآورد خشم دلش گشت پر خون و پر آب چشم ۲۲۳۲  
 برانگیخت اسپ و بیفشارد ران به گردن برآورد گرز گران  
 چو کشتی زدشت اندر آمد به رود همی داد نیکی دهش را درود

ب ۳۳۳۳ : این بیت در چهار نسخه نیست ، در حظ و گرد و ستور و در قب « مرد و ستور » بجای « بینم  
 ستور » ضبط شده ، و به هر حال وجود آن لازم بنظر نمی رسد ، و سست هم هست .



۲۲۴۵ نکرده ایچ گیو، آزمون را، شتاب  
 ز بالا به پستی بیپیچید گیو  
 چو از آب و ز لشکرش دور کرد  
 ۲۲۴۸ گریزان از آن پهلووان بلند  
 هم آورد با گیو نزدیک شد  
 بیپیچید گیو سرافراز یال  
 ۲۲۵۱ سر پهلووان اندر آمد به بند  
 پیاده به پیش اندر افگند خوار  
 بیفگند بر خاک و دستش ببست  
 ۲۲۵۴ درفشش گرفته به چنگ اندرون  
 چو ترکان درفش سپهدار خویش  
 خروش آمد و ناله کسرنای  
 ۲۲۵۷ جهانندیده گیو اندر آمد به آب  
 بر آورد گرز گران را به کف  
 سبک شد عنان و گران شد رکیب  
 ۲۲۶۰ به شمیر و با نیزه سرگرای  
 از افکنده شد روی هامون چوکوه  
 قفای یلان سوی او شد همه  
 ۲۲۶۲ چو لشکر هزیمت شد از پیش گیو  
 بدان تا بسر آمد سپهد ز آب  
 گریزان همی شد ز سالار نیو  
 به زین اندر افگند گرز نبرد  
 ز فترک بگشاد بیچان کمند  
 جهان چون شب تیره تاریک شد  
 کمند اندر افگند و کردش دوال  
 ز زین بر گرفتش به خم کمند  
 بر بردش دمان تا لب رودبار  
 سلیحش بپوشید و خود برنشست  
 بشد تا لب آب گل زریون  
 بدیدند رفتند ناچار پیش  
 دم نای روئین و هندی درای  
 چوکشتی که از باد گیرد شتاب  
 سپه ماند از کار او در شکفت  
 سر سرکشان خیره گشت از نهیب  
 همی کشت از ایشان یل رهنمای  
 ز یک تن شدند آن دلیران ستوه  
 چو شیر اندر آمد به پیش رمه  
 چنان لشکری گشن و مردان نیو

چنان خیره برگشت و بگذاشت آب  
 که گفنی ندیده ست لشکر بخواب  
 دمان تا به نزدیک پیران رسید  
 همی خواست از تن سرش را برید  
 بخواری پیاده ببردش کشان  
 دمان و پراز درد چون بیمشان ۳۳۶۶  
 چنین گفت که «این بد دل و بی وفا  
 گرفتار شد در دم ازدها  
 سیاوش به گفتار او سر بداد  
 گر او باد شد این شود نیز باد»  
 ابر شاه پیران گرفت آفرین  
 خروشان ببوسید روی زمین ۳۳۶۹  
 همی گفت که «ای شاه دانش‌پژوه  
 چو خورشید تابان میان گروه  
 تو دانسته‌ای درد و تیار من  
 زهر تو با شاه پیکار من  
 سزد گر من از چنگک این ازدها  
 به بخت و به فرّ تو یابم رها» ۳۳۷۲  
 به کیخسرو اندر نگه کرد گیو  
 بدان تا چه فرمان دهد شاه نیو  
 فری‌گیس را دید دیده پرآب  
 زبان پر ز نفرین افراسیاب  
 به گیو آن زمان گفت که «ای سرفراز  
 کشیدی بسی رنج راه دراز» ۳۳۷۰  
 چنان دان که این پیرسر پهلوان  
 خردمند و رادست و روشن‌روان  
 پس از داور دادگر رهنمون  
 بدان کو رهانید ما را ز خون  
 ز بد مهر او پرده جان ماست  
 وزاین کرده خویش زهار خواست» ۳۳۷۸  
 بدو گفت گیو «ای سر بانوان  
 انوشه روان باش تا جاودان  
 یکی سخت سوگند خوردم به ماه  
 به تاج و به تخت شه نیک خواه  
 که گر دست یابم برو روز کین  
 کنم ارغوانی ز خونش زمین» ۳۳۸۱

بدوگفت کیخسرو « ای شیرفش  
 کنونش به سوگند گستاخ کن  
 ۳۳۸۴ چو از خنجرت خون چکد برزمین  
 بشد گیو و گوشش به خنجر بسفت  
 چنین گفت پیران ازان پس به شاه  
 ۳۳۸۷ بفرمای کاسم دهد باز نیز  
 بدوگفت گیو « ای دلیر سپاه  
 به سوگند یابی مگر باره باز  
 ۳۳۹۰ که نگشاید این بند تو هیچ کس  
 کجا مهتر بانوان تو اوست  
 بدان گشت همداستان پهلوان  
 ۳۳۹۳ که : نگشاید آن بند را کس به راه  
 بدو داد اسپ و دو دستش ببست  
 زبان را ز سوگند یزدان مکش  
 به خنجر ورا گوش سوراخ کن  
 هم از مهر یاد آیدت هم ز کین «  
 ز سوگند برتر درشقی نگفت  
 که « گلباد شد بی گمان با سپاه  
 چنان دان که بخشیده ای جان و چیز «  
 چرا سست گشتی به آوردگاه  
 دو دستت ببندم به بند دراز  
 گشاینده گلشهر خواهیم و بس  
 وزویست پیدا ترا مغز و پوست  
 به سوگند بخیرید اسپ روان  
 ز گلشهر سازد وی آن دستگاه  
 ازان پس بفرمود تا برنشست

ب ۳۳۸۲ تا ۳۳۸۵ : لفظ سوگندگویا به همان معنی قسم بکاررفته باشد . کیخسرو می گوید به سوگندی که خورده ای عمل کن و بر اندازه سوگند که « ریختن خون او به خاک » باشد گوش او را سوراخ کن ؛ و گیو بیش از همان اندازه که به سوگند وفا کرده باشد عملی نکرد و لفظ درشقی بکار نبرد .  
 ب ۳۳۹۱ (دوم) : « وزویست پیدا » . در جلد هشتم مسکو ص ۳۱۹ ب ۷۷ بیت دیگری آمده است که می توان گفت نظیر اینست : « که ای بنده را مغز و پوست » . اشکال در اینست که « پیدا بودن از یکدیگر » یا « کسی از کسی پیدا بودن به معنی جدا بودن بکاررفته یا به معنی یکی بودن؟ در نسخه حظه آمده : وزو نیست پنهان . سایر نسخ مثل متن ماست .

## خبر یافتن افراسیاب از کار کیخسرو و گیو

چو از لشکر آگه شد افراسیاب  
 بزد کوس و نای و ، سپه برنشانند  
 دو منزل یکی کرد و آمد دوان  
 بیاورد لشکر برآن رزمگاه  
 همه مرز لشکر پراکنده دید  
 بپرسید که «این پهلوان با سپاه  
 نبرد آگهی کس ز جنگ آوران  
 که برد آگهی نزد آن دیو زاد ؟  
 اگر خاک بودیش پروردگار  
 سپهرم بدو گفت که «اسان بدی  
 یکی گیو گودرز بوده ست بس  
 ستوه آمد از جنگ یک تن سپاه  
 سپهد چو گفت سپهرم شنید  
 سپهدار پیران به پیش اندرون  
 گان برد کو گیو را یافته ست  
 چون نزدیک تر شد نگه کرد شاه  
 برو تیره شد تابش آفتاب  
 ز ایوان بکردار آتش براند ۳۳۹۶  
 همی تاخت بر سان تیر از کمان  
 که آورد گلیباد بُد با سپاه  
 به هر جای بر مردم افکنده دید ۳۳۹۹  
 کی آمد ز ایران بدین رزمگاه ؟  
 که بگذشت زین سان سپاهی گران ؟  
 - که کس را دل و مغز پیران مباد! - ۳۴۰۲  
 ندیدی دو چشم من این روزگار  
 اگر دل ز لشکر هراسان بدی  
 سوار ایچ با او ندیدند کس ۳۴۰۰  
 همی رفت گیو و فری گیس و شاه  
 سپاهی ز پیش اندر آمد پدید  
 سر و روی و یالش همه پر ز خون ۳۴۰۸  
 بیروزی از پیش بشتافته ست  
 چنان خسته بد پهلوان سپاه

۳۴۱۱ ورا دید بر زین ببسته چو سنگ  
 پرسید و زو ماند اندر شگفت  
 بدو گفت پیران که « شیر ژیان  
 ۳۴۱۴ نباشد چنان در صف کارزار  
 من آن دیدم از گیو کز پیل و شیر  
 بر آن سان کجا بر دم روز جنگ  
 ۳۴۱۷ نخست اندر آمد به گرز گران  
 به اسپ و به گرز و به پای و رکیب  
 همانا که باران نبارد ز میغ  
 ۳۴۲۰ چو اندر گلستان ، به زین بر بخت  
 سرانجام برگشت یکسر سپاه  
 گریزان ز من تاب داده کمند  
 ۳۴۲۳ پراکنده شد دانش و هوش من  
 از اسپ اندر آمد دو دستم ببست  
 زمانی سر و پایم اندر کمند  
 ۳۴۲۶ به جان و سر شاه و خورشید و ماه

ب ۳۴۱۵ : درش نسخه از نسخ ما و نیز در چاپ مهل نیست و فقط در بم و لن و در چاپ کلکتہ آمده است .

ب ۳۴۲۶ (دوم) : « به دادار خرداد » . خرداد نام یکی از آتشهای مقدس زردشتی است و مخصوص بوده به طبقه ای از طبقات اجتماعی . آیا سوگند به آفریننده آتش خرداد خورده است ؟

- مرا داد زین گونه سوگند سخت بخوردم چو دیدم که برگشت بخت  
 که کس را نگوئی که بگشای دست چنین رو دمان تا بجای نشست
- ندانم چه رازست زیر سپهر بخواهد بریدن ز ما پاك مهر «۳۴۲۹»  
 چو بشنید گفتارش افراسیاب به دیده ز خشم اندر آورد آب  
 یکی بانگ برزد ز پیشش براند بیپچید پیران و خامش بماند
- ازان پس به مغز اندر افگند باد به دشنام و سوگند لب برگشاد «۳۴۳۲»  
 که «گر گیو و کیخسرو دیوزاد شوند ابر غرنده گر تیز باد  
 فرود آورم شان ز ابر بلند - بزد دست و ز گرز بگشاد بند -»
- میان شان ببرم به شمیر تیز به ماهی دهم تا کند ریز ریز «۳۴۳۰»  
 چو کیخسرو ایران بجوید همی فری گیس باری چه پوید همی؟  
 خود و سرکشان سوی جیحون کشید همی دامن از خشم در خون کشید
- به هومان بفرمود که «اندر شتاب غمان را مکش تا لب رود آب «۳۴۳۸»  
 که چون گیو و خسرو ز جیحون گذشت غم و رنج ما باد گردد به دشت  
 نشان آمد از گفته راستان که دانا بگفت از گه باستان
- که : از تخمه تور و ز کیقباد یکی شاه خیزد ز هر دو نژاد «۳۴۴۱»  
 که توران زمین را کند خارستان نماند براین بوم و بر شارستان «
- رسیدند پس گیو و خسرو بر آب همی بودشان بر گذشتن شتاب  
 گرفتند پیکار با باج خواه که «کشتی کدامست بر باژگاه «۳۴۴۴»

نوندی کجا بادبانش نکوست  
 بخوبی سزاوار کیخسرو اوست «  
 چنین گفت با گیو پس باج خواه  
 که « آب روان را چه چاکر چه شاه  
 ۲۴۴۷ همی گر گذر بایدت زاب زود  
 فرستاد باید به کشتی درود «  
 بدو گفت گیو آنچه خواهی بخواه  
 گذر ده که تنگ اندر آمد سپاه «  
 «نخوام ز تو باج» گفت «اندکی  
 از این چار چیزت بخوام یکی  
 ۲۴۰۰ زره خواهم از تو گر اسپ سیاه  
 پرستار و گر تور فرخنده ماه «  
 بدو گفت گیو « ای گسسته خرد  
 سخن زان نشان گو که اندر خورد  
 به هر باج گر شاه شهری بدی  
 ترا زین جهان نیز بهری بدی  
 ۲۴۰۳ وگر مادر شاه خواهی همی  
 به باژ افسر ماه خواهی همی  
 سدیگر چو شهرنگ بهزاد را  
 که کوتاه دارد به تنگ باد را  
 چهارم چو جستی بخیره زره  
 که آن را ندانی گره تا گره  
 ۲۴۰۶ نگرده چنین آهن از آب تر  
 نه آتش برو بر بود کارگر  
 نه نیزه نه شمشیر هندی نه تیر  
 چنین باج خواهی بدین آب گیر؟  
 کنون آب مارا و کشتی ترا  
 بدین گونه شاهی درشتی ترا «  
 ۲۴۰۹ بدو گفت گیو «ار تو کیخسروی  
 نبینی از این آب جز نیکوی  
 فریدون که بگذاشت اروندرود  
 فرستاد تخت مهی را درود  
 جهانی شد او را سراسر رهی  
 که با روشنی بود و با فرهی  
 ۲۴۱۲ چه اندیشی ار شاه ایران توی ؟  
 سر نامداران و شیران توی !

چنین آب را کی بود بر تو راه  
 که با فرّ و برزیّ و زیبای گاه ؟  
 اگر من شوم غرقه گر مادرت  
 گزندی نباید که گیرد سرت  
 ز مادر تو بودی مراد جهان  
 که بی کار بد تخت شاهنشمان<sup>۳۴۶۰</sup>  
 مرا نیز مادر زهر تو زاد  
 از این کار بردل مکن هیچ یاد  
 که من بی گناهم که افراسیاب  
 بیاید دمان تا لب رود آب  
 مرا برکشد زنده بر دار خوار  
 فری گیس را با تو ای شهریار<sup>۳۴۶۸</sup>  
 به آب افکنند ماهیان تان خورند  
 و گر زیر نعل اندرون بسپرند  
 بدو گفتم کی خسرو « اینست و بس  
 پناهم به یزدان فریادرس »  
 فرود آمد از باره راه جوی  
 بمالید و بنهاد بر خاک روی<sup>۳۴۷۱</sup>  
 همی گفتم پشت و پناهم توی  
 نماینده رای و راهم توی  
 درستی و سستی مرا فرّ تست  
 روان و خرد مایه برّ تست (؟)  
 به آب اندرون دل فزایم توی  
 به خشکی همان رهنمایم توی «<sup>۳۴۷۴</sup>  
 به آب اندر افکنند خسرو سیاه  
 چو کشتی همی راند تا باج گاه  
 پس او فری گیس و گیو دلیر  
 نترسد ز جیحون و زان آب شیر  
 بدان سو گذشتند هر سه درست  
 جهانجوی خسرو سر و تن بشست<sup>۳۴۷۷</sup>  
 بدان نیستان در نیایش گرفت  
 جهان آفرین را ستایش گرفت  
 چو از رود کردند هر سه گذر  
 نکه بان کشتی شد آسیمه سر  
 به یاران چنین گفتم که « اینست شکفت  
 کزین برتر اندیشه نتوان گرفت<sup>۳۴۸۰</sup>



بهاران و جیحون و آب روان  
 بدین ژرف دریا چنین بگذرد  
 ۳۴۸۲ پشیمان شد از کار و گفتار خویش  
 بیاراست کشتی به چیزی که داشت  
 بپوزش برفت از پس شهریار  
 ۳۴۸۶ همه هدیه‌ها نزد شاه آورد  
 بدو گفت گیو «ای سگ بی خرد  
 چنین مایه ور پرهیز شهریار  
 ۳۴۸۹ ندادی، کنون هدیه تو مباد  
 چنان خوار برگشت زو رودبان  
 چو آمد بنزدیکی باج‌گاه  
 ۳۴۹۲ چو نزدیک رود آمد افراسیاب  
 یکی بانگ زد تند بر باج‌خواه  
 چنین داد پاسخ که «ای شهریار  
 ۳۴۹۵ نه دیدم نه هرگز شنیدم چنین  
 بهاران و این آب با موج تیز  
 چنان برگزشتند هر سه سوار  
 ۳۴۹۸ از آن پس بفرمود افراسیاب  
 بدو گفت هومان که «ای شهریار  
 سه جوشن ور و اسپ و برگستوان  
 خردمندش از مردمان نشمرد»  
 تبه دید از آن کار بازار خویش  
 ز باد هوا بادبان برگذاشت  
 چو آمد بنزدیکی رود بار  
 کمان و کمند و کلاه آورد  
 توگفتی که «این آب مردم خورد»  
 همی از تو کشتی کند خواستار  
 بود روز کاین روزت آید به یاد»  
 که جان را همی گفت «پدرودمان»  
 هم آنکه ز توران بیامد سپاه  
 ندید ایچ مردم نه کشتی بر آب  
 که «چون یافت این دیو بر آب راه؟»  
 پدر باژبان بود و من باژدار  
 که کردی کسی زاب جیحون زمین  
 چو اندرشوی نیست راه گریز  
 توگفتی هوا داشت شان برکنار  
 که «بشتاب و کشتی برافکن به آب»  
 براندیش و آتش مکن درکنار

تو با این سواران به ایران شوی  
 چو گودرز و چون رستم پیل تن  
 همانا که از گاه سیر آمدی  
 که ایدر به چنگال شیر آمدی  
 از این روی تا چین و ماچین تراست  
 خور و ماه و کیوان و پروین تراست  
 تو توران نگه دار و تخت بلند  
 از ایران کنون نیست بیم گزند «۳۰۰۴»  
 پر از خون دل از رود گشتند باز  
 بر آمد برین روزگار دراز

### رسیدن کیخسرو به ایران زمین

چو با گیو کیخسرو آمد به زم  
 نوندی به هرسو برافگند گیو  
 که «آمد ز توران جهاندار شاد  
 سر تخمه نامور کیقباد»  
 فرستاده‌ای بختیار و سوار  
 خردمند و بینا دل و دوست دار  
 گزین کرد زان نامداران زم  
 بدو گفت «زایدر برو باصفهان  
 بگفت آنچه بشنید از بیش و کم ۳۰۱۰»  
 بگویش که «کیخسرو آمد به زم  
 بَر پیر گودرز گشوادگان  
 یکی نامه نزدیک کاووس شاه  
 که بادی نجست از بَر او دژم»  
 هیونان کفک افگن بادپای  
 فرستاده چست بگرفت راه ۳۰۱۳  
 بجستند برسان آتش ز جای

ب ۳۵۱۰ (دوم) : در پنج نسخه دیگر بجای «بشنید» «پیش آمد» آمده است ، و مناسب مقام نیز همین فعل است .

فرستاده گیو روشن روان نخستین بیامد بر پهلوان  
 ۳۰۱۶ پیامش همی گفت و نامه بداد جهان پهلوان نامه بر سر نهاد  
 ز بهر سیاوش بیارید آب همی کرد نفرین به افراسیاب  
 فرستاده شد نزد کاووس کی ز یال هیونان بپالود خوی  
 ۳۰۱۹ چو آمد بنزدیک کاووس شاه ز شادی خروش آمد از بارگاه  
 خبر شد به گیتی که «فرزند شاه جهانجوی کیخسرو آمد ز راه»  
 سپهبد فرستاده را پیش خواند بر آن نامه گیو گوهر فشاند  
 ۳۰۲۲ جهانی بشادی بیاراستند به هر جای رامشگران خواستند  
 ازان پس ز کشور مهان جهان برفتند یکسر سوی اصفهان  
 بیاراست گودرز کاخ بلند همه دیبه خسروانی فگند  
 ۳۰۲۰ یکی تخت بنهاد پیکر به زر بدو اندرون چند گونه گهر  
 یکی تاج با یاره و گوشوار یکی طوق پُر گوهر شاهوار  
 به زر و به گوهر بیاراست گاه چنان چون نباید سزاوار شاه  
 ۳۰۲۸ سراسر همه شهر آئین ببست بیاراست میدان و جای نشست  
 مهان سرافراز برخاستند پذیره شدن را بیاراستند  
 برفتند هشتاد فرسنگ پیش پذیره شدندش به آئین خویش  
 ۳۰۳۱ چو آمد پدیدار با شاه گیو پیاده شدند آن سواران نیو  
 چو چشم سپهبد بر آمد به شاه همان گیو را دید با او به راه  
 فرو ریخت از دیدگان آب زرد ز درد سیاوش بسی یاد کرد

ستودش فراوان و کرد آفرین  
 ز تو چشم بدخواه تو دور باد  
 جهاندار یزدان گوی منست  
 سیاوش را زنده گر دیدی  
 بزرگان ایران همه پیش او  
 وز آن جایگه شاد گشتند باز  
 بیوسید چشم و سر گیو، گفت  
 گزارنده خراب و جنگی توی  
 سوی خانه پهلوان آمدند  
 ببودند يك هفته با می بدست  
 به هشتم سوی شهر کاووس شاه  
 چو کیخسرو آمد بر شهریار  
 بر آئین جهانی شد آراسته  
 نشسته به هر جای رامشگران  
 همه یال اسپان پراز مشک و می  
 چو کاووس کی روی خسرو بدید  
 فرود آمد از تخت و شد پیش او  
 جوان جهانجوی بردش نماز  
 فراوان ز ترکان پرسید شاه

چنین گفت که ای شهریار زمین ۲۰۲۴  
 روان سیاوش پرار نور باد  
 که دیدار تو رههای منست  
 بدین گونه از دل نخندیدی ۲۰۲۷  
 یکایک نهادند برخاک روی  
 فروزنده شد بخت گردن فراز  
 که « بیرون کشیدی سپهر از نهفت ۲۰۴۰  
 گه چاره مرد درنگی توی »  
 همه شاد و روشن روان آمدند  
 بیاراسته بزمگاه و نشست ۲۰۴۲  
 همه شاد دل برگرفتند راه  
 جهان گشت پر بوی و رنگ و نگار  
 در و بام و دیوار پر خواسته ۲۰۴۶  
 گلاب و می و مشک با زعفران  
 درم با شکر ریخته زیر پی  
 سرشکش ز مؤگان به رخ برچکید ۲۰۴۹  
 بمالید بر چشم او چشم و روی  
 گرازان سوی تخت رفتند باز  
 هم از تخت سالار توران سپاه ۲۰۵۲

چنین پاسخ آورد که «ان کم خرد  
 مرا چند بپسود و چندی بگفت  
 ۳۰۰۰ بترسیدم از کار و کردار او  
 اگر ویژه ابری شود در بار  
 نخواند مرا موبد از آب پاک  
 ۳۰۰۸ کنون گیو چندی بسختی نبود  
 اگر نیز رنجی نبودی جزین  
 سرافراز دو پهلوان با سپاه  
 ۳۰۱۱ من آن دیدم از گیو کز پیل مست  
 گمانی نبردم که هرگز نهنگ  
 ازان پس که پیران بیامد چو شیر  
 ۳۰۱۴ به آب اندر آمد بسان نهنگ  
 بینداخت بر یال او بر کمند  
 به خواهش گری رفتم، ای شهریار،  
 ۳۰۱۷ بدان کو ز درد پلر خسته بود  
 چنین تا لب رود جیحون به جنگ  
 سرانجام بگذاشت جیحون بخشم

ب ۳۰۶۶: مصراع دوم، سرش را زبار، درهشت نسخه معتبر ما همین طور است، در چاپ کلکته  
 «سرش را زبار» و در چاپ پاریس «سرش زار خوار» تصرف دیگرانست، بار بمعنی شاخ درخت  
 در لغتنامه دهخدا (حرف ب ۲۷۱) با شواهد بسیار شاهد صحت متن ماست.

کسی را که چون او بود پهلوان  
 یکی کاخ گشواد بد در صطخر  
 چو از تخت کاووس برخاستند  
 همی رفت گودرز با شهریار  
 بر اورنگ زرینش بنشانند  
 بر او بر بسی آفرین خواندند  
 بپستند گردان ایران کمر  
 که او بود با کوس و زرینه کفش  
 از آن کار گودرز شد تیزمغز  
 پیمبر سرافراز گیو دلیر  
 بدو گفت: با طوس نوذر بگوی  
 بزرگان و گردان ایران زمین  
 چرا سرکشی تو به فرمان دیو؟  
 اگر تو بیچی ز فرمان شاه  
 فرستاده گیوست و پیغام من  
 ز پیش پدر گیو بنمود پشت  
 بیامد به طوس سهپد بگفت  
 چو بشنید پاسخ چنین داد طوس  
 به ایران پس از رستم پیل تن  
 نبره‌ی منوچهر شاه دلیر

بود جاودان شاد و روشن روان «۳۰۷۰»  
 که آزادگان را بدو بود فخر  
 به ایوان نو رفتن آراستند  
 چو آمد بدان گلشن زرنگار «۳۰۷۳»  
 برو بر بسی آفرین خواندند  
 بجز طوس نوذر که پیچید سر  
 هم او داشتی کاویانی درفش «۳۰۷۶»  
 بر او پیای فرستاد نغز  
 که چنگک یلان داشت و بازوی شیر  
 که «هنگام شادی بهانه مجوی» «۳۰۷۹»  
 همه شاه را خواندند آفرین  
 نبینی همی فر گیهان خدیو  
 مرا با تو کین خیزد و رزمگاه «۳۰۸۲»  
 بدستوری نامدار انجمن «  
 دلش پسر ز گفتارهای درشت  
 که «این رای را با تو دیوست جفت» «۳۰۸۵»  
 که «بر ما نه خوبست کردن فسوس  
 سرافرازتر کس منم زانجمن  
 که گیتی به تیغ اندر آورد زیر» «۳۰۸۸»

همان شیر پرخاش جویم به جنگگ  
 همی بی من آئین و رای آورید!  
 ۳۰۹۱ نباشم بدین کار همداستان  
 جهاندار کز تخم افراسیاب  
 نخواهم شاه از نژاد پشنگگ  
 ۳۰۹۲ تو این رنجهای که بردی برست  
 کسی کو بود شهریار زمین  
 فریبرز کاووس فرزند شاه  
 ۳۰۹۷ به هر سو ز دشمن ندارد نژاد  
 دژم گویو برخاست از پیش او  
 بیامد به گودرز گشواد گفت  
 ۳۱۰۰ دو چشمش تو گوئی نبیند همی  
 برآشفست گودرز، گفت «از مهان  
 نبیره پسر داشت هفتاد و هشت  
 ۳۱۰۳ سواران جنگی ده و دو هزار  
 وز آن رو بیامد سپهدار طوس  
 ببستند گردان ایران میان  
 بدرم دل پیل و چنگک پلنگگ  
 جهان را بنو کدخدای آورید!  
 ز خسرو مزن پیش من داستان  
 نشانیم بخت اندر آید بخواب  
 فسیله نه نیکو بود با پلنگگ  
 که خسرو جوانست و گنداورست  
 هنر باید و گوهر و فرّ و دین  
 سزاوارتر کس به تخت و کلاه  
 ههش فرّ و برزست و هم نام و داد»  
 که خام آمدش دانش و کیش او  
 که «فرّ و خرد نیست با طوس جفت  
 فریبرز را برگزیند همی»  
 همی طوس کم باید اندر جهان  
 بزد کوس ز ایوان به میدان گذشت  
 برون رفت، برگستوانور سوار  
 ببستند برکوهه پیل کوس  
 به پیش سپاه اختر کاویان

ب ۳۵۹۴ : ممکن است چنین تاویل شود که این رنجها را که توردی ثمری هست، ولیکن ارتباط آن با مصراع دوم چندان روشن نیست.

ب ۳۶۰۲ : همه نسخ : نبیره پسر بدون و، دریم نیز غالباً بدون و ضبط شده است.

چو گودرز را دید و چندان سپاه  
یکی تخت بر کوهه زنده پیل  
جهانجوی کیخسرو تاجور  
به گرد اندرش زنده پیلان دویست  
همی تافت زان تخت خسرو چو ماه  
نمی شد دل طوس و اندیشه کرد  
بسی کشته آید ز هر دو سپاه  
نباشد جز از کام افراسیاب  
بدیشان رسد تخت شاهنشاهی  
خردمند مردی و جوینده راه  
که از ما یکی گریز این دشت جنگ  
یکی کینه خیزد که افراسیاب  
چو بشنید زین گونه گفتار شاه  
بَر طوس و گودرز گشوادگان  
که « بر درگه آیند بسی انجمن  
بشد طوس و گودرز نزدیک شاه  
بدوگفت شاه « ای خردمند پیر  
بنه تیغ و بگشای زهن میان

کز و تیره شد روی خورشید و ماه ۳۶۰۶  
ز پیروزه تابان بکردار نیل  
نشسته بر آن تخت و بسته کمر  
توگفتی به گیتی جز آن جای نیست ۳۶۰۹  
ز یاقوت رخشنده بر سر کلاه  
که « امروز اگر من بسازم نبرد  
ز ایران نه برخیزد این کینه گاه ۳۶۱۲  
سر بخت ترکان بر آید ز خواب  
سر آید به ما روزگار مهی «  
فرستاد نزدیک کاووس شاه ۳۶۱۵  
نهد برکان پر تیر خدنگ  
هم امشب همی آن ببیند به خواب «  
بفرمود تا باز گردد به راه ۳۶۱۸  
گزیده سرافراز آزادگان  
چنان چون بیاید بنزدیک من «  
زبان برگشادند بر پیش گاه ۳۶۲۱  
منه زهر برننده بر جام شیر  
نباید کز این سود دارد زیان «

ب ۳۶۲۳ (مصراع دوم): شاید زیان دارد به معنی زیان برسد بکاررفته است ولیکن یقین کردن به این  
توجیه موقوفست به اینکه مثالهای دیگری بر این استعمال بیابیم.



- ۳۱۲۴ چنین گفت طوس سپهبد به شاه  
 به فرزندی باید که ماند جهان  
 که «گر شاه سیر آمد از تخت و گاه  
 بزرگی و دیهیم و تخت مهان  
 چرا برنهد بر نشیند به گاه؟  
 ترا بخرد از مردمان نشمرد  
 چنو راد و آزاد و خامش نبود  
 همویست گونی به چهر و به پوست  
 هم از تخت شاهی نییچد ز داد  
 چنین خام گفتارت از بهر چیست؟  
 چنان برز و بالا و آن مهر او؟  
 به فرّ کیانی و رای درست  
 گذشت و به کشتی نیامد فرود  
 ازو دور شد چشم و دست بدی  
 پدر تیز بود و تو دیوانه‌ای  
 بر و یالت آغشته گشتی به خون»  
 سخن گوی لیکن همه دلپذیر  
 سنّام بدرّد دل کوه قاف  
 خدنگم بدوزد دل آفتاب  
 منم طوس نوذر مه و شاه زاد  
 که چندین نبینم ترا آب روی»
- ۳۱۲۷ بدو گفت گودرز که «ای کم خرد  
 به گیتی کسی چون سیاوش نبود  
 کنون این جهانجوی فرزند اوست  
 ۳۱۲۰ گر از تور دارد ز مادر نژاد  
 به توران و ایران چنو نیز کیست؟  
 دو چشمت نبیند همی چهر او؟  
 ۳۱۲۲ به جیحون گذر کرد و کشتی نجست  
 بسان فریدون کز ارون رود  
 ز مردی و ز فرّه ایزدی  
 ۳۱۲۶ تو نوذر نژادی نه بیگانه‌ای  
 سلیح من ار با منستی کنون  
 بدو گفت طوس «ای جهاندیده پیر  
 ۳۱۲۹ اگر تیغ تو هست سندان شکاف  
 و گر گرز تو هست با سنگ و تاب  
 و گر تو ز گشواد داری نژاد  
 ۳۱۴۲ بدو گفت گودرز «چندین مگوی

به کاووس گفت « ای جهاندار شاه  
 دو فرزند پرمایه را پیش خوان  
 ببین تا ز هر دو سزاوار کیست  
 بدو تاج بسپار و دل شاد دار  
 بدو گفت کاووس که « این رای نیست  
 یکی را چو من کرده باشم گزین  
 یکی کار سازم که هر دو ز من  
 دو فرزند ما را کنون بر دو خیل  
 به مرزی که آنجا دز بهمنست  
 برنجست زاهرمن آتش پرست  
 از ایشان یکی کان بگیرد به تیغ  
 چو بشنید گودرز و طوس این سخن  
 برین هر دو گشتند همداستان  
 براین يك سخن دل بیاراستند  
 چو خورشید برزد سر از برج شیر  
 فریبرز با طوس نوذر دمان  
 چنین گفت با شاه هشیار طوس  
 همان من کشم کاویانی درفش  
 تو دل را مگردان ز آئین و راه  
 سزاوار گاهند و هر دو جوان  
 که با برزو با فرّه ایزدبست ۳۶۴  
 چو فرزند بینی همی شهریار  
 که فرزند هر دو به دلبر یکیست  
 دل دیگر از من شود پر ز کین ۳۶۸  
 نگیرند کین اندر این انجمن  
 بیاید شدن تا در اردبیل  
 همه ساله پرخاش آهرمنست ۳۶۱  
 نباشد بر آن مرز کس را نشست  
 ندارم ازو تخت شاهی دریغ  
 که افکنند سالار هشیار بُن ۳۶۴  
 ندانست ازین به کمی داستان  
 ز پیش جهاندار برخاستند  
 سپهر اندر آورد شب را بزیر ۳۶۷  
 بنزدیک شاه آمدند آن زمان  
 که « من با سپهد برم پیل و کوس  
 رخ لعل دشمن کنم چون بنفش ۳۶۶

کنون هم چنین من ز درگاه شاه  
 پس اندر فریبرز و کوس و درفش  
 ۳۶۶۳ چو فرزند را فرّ و برز کیان  
 بدو گفت شاه «ار تو رانی ز پیش  
 به رای خداوند خورشید و ماه  
 ۳۶۶۶ فریبرز را گر چنین است رای  
 بشد طوس با کاویانی درفش  
 فریبرز کاووس در قلب گاه  
 ۳۶۶۹ چو نزدیک بهمن دز اندر رسید  
 بشد طوس بالشکری جنگجوی  
 سر باره دز بُد اندر هوا  
 ۳۶۷۲ سنانها ز گرمی همی برفروخت  
 جهان سر بسر گفתי از آتش است  
 سپهبد فریبرز را گفت «مرد  
 ۳۶۷۵ به گرز گران و به تیغ و کمند  
 به پیرامن دز یکی راه نیست  
 میان زیر جوشن بسوزد همی  
 ۳۶۷۸ بگشتند يك هفته گرد اندرش  
 بنه برنهم برنشام سپاه  
 هوا کرده از سم اسپان بنفش  
 باشد، نسیره نبندد میان «  
 زمانه نگردد ز آئین خویش  
 توان ساخت پیروزی و دستگاه  
 تو لشکر بیارای و منشین زپای «  
 به پای اندرون کرده زرینه کفش  
 به پیش اندرون طوس و پیل و سپاه  
 زمین همچو آتش همی بردمید  
 بتندی سوی دز نهادند روی  
 ندیدند جنگ هوا کس روا  
 میان زره مرد جنگی بسوخت  
 هوا دام آهرمن سرکش است  
 بچیزی خرامد به دشت نبرد  
 بکوشد که آرد به چیزی گزند  
 ز آتش کسی را دل، ای شاه، نیست  
 تن بارکش بفروزد همی «  
 به دیده ندیدند جای درش

ب ۳۶۶۳ : این به همان مضمون است که در بیت ۳۶۲۶ گفته شده، و در اینجا تکرار شده است.

ب ۳۶۷۸ : جای درش درست است به بیت ۳۷۲۴ رجوع شود.

بنومیدی از جنگ گشتند باز نیامد بر از رنج و راه دراز  
 چو آگاهی آمد به آزادگان بر پیر گودرز گشوادگان  
 که طوس و فریبرز گشتند باز نیارست رفتن بر دز فراز ۳۶۸۱

### رفتن شاه کیخسرو به دز بهمن

بیاراست پیلان و برخاست عو بیامد سپاه جهاندار نو  
 یکی تخت زرین زبرجدنگار نهاد از بر پیل و بستند بار  
 \* به گرد اندرش با درفش بنفش به پا اندرون کرده زرینه کفش ۳۶۸۴  
 جهانجوی بر تخت زرین نشست به سر برش تاجی و گری به دست  
 دو یاره زیاقوت و طوقی بزر به زر اندرون چند گونه گهر  
 همی رفت لشکر گروهها گروه که از سم اسپان زمین شد چو کوه ۳۶۸۷  
 چو نزدیک دز شد همی بر نشست بهوشید درع و میان را بیست  
 نویسنده‌ای خواست بوپشت زین یکی نامه فرمود با آفرین  
 ز عنبر نوشتند بر پهلوی چنان چون بود نامه خسروی ۳۶۹۰  
 که «این نامه از بنده کردگار جهانجوی کیخسرو نامدار  
 که از بند آهرمن بد بجست به یزدان زد از هر بدی پاک دست  
 که اویست جاوید برتر خدای خداوند نیکی ده و رهنمای ۳۶۹۳

ب ۳۶۸۴: در اینجا شاید الحاقی باشد، اگر چه درش نسخه هست.

ب ۳۶۸۷: «زمین شد چو کوه» تعبیر روشنی نیست. نسخه‌ها بیت را ندارند اما لازم بنظری رسد.

خداوند بهرام و کیوان و هور  
 مرا داد اورند و فرّ کیان  
 ۳۶۹۶ جهانی سراسر به شاهی مراست  
 گر این دز برو بوم آهرمنست  
 به فرّ و به فرمان یزدان پاك  
 ۳۶۹۹ وگر جادوان راست این دستگاه  
 چو خَمّ دوالِ کمند آورم  
 وگر خود خجسته سروش ایدرست  
 ۳۷۰۲ همان من نه از دست آهرمنم  
 به فرمان یزدان کنید این تهی  
 یکی نیزه بگرفت خسرو به دست  
 ۳۷۰۰ بسان درفشی برآورد راست  
 بفرمود تا گیو با نیزه تفت  
 بدوگفت که «این نامه پندمند  
 ۳۷۰۸ برآن نامه بر نام یزدان بخوان  
 بشد گیو و نیزه گرفته به دست  
 چو نامه به دیوار دز بر نهاد  
 ۳۷۱۱ ز دادار نیکی دهش یاد کرد

ب ۳۶۹۶ (دوم): «درگاو» مفهوم روشنی ندارد. قب: در کاخ، حظ: دل گاو. بقیه: نمخ مثل متن.

شد آن نامه نامور ناپدید  
 هم آنکه به فرمان یزدان پاک  
 تو گفتی که رع دست وقت بهار  
 جهان گشت چون روی زنگی سیاه  
 تو گفتی برآمد یکی تیره ابر  
 برانگیخت کیخسرو اسپ سیاه  
 که « بر دز یکی تیرباران کنید  
 بر آمد یکی میغ بارش تگرگ  
 ز دیوان بسی شد به پیکان هلاک  
 ازان پس یکی روشنی بردمید  
 جهان شد بکردار تابنده ماه  
 برآمد یکی بادِ با آفرین  
 برفتند دیوان به فرمان شاه  
 به دز در شد آن شاه آزادگان  
 یکی شهر دید اندر آن دز فراخ  
 بدان جای کان روشنی بردمید  
 بفرمود خسرو بدان جایگاه  
 درازی و پهنای او ده کمند  
 به گرد اندرش طاقهای بلند  
 برآورد و بنهاد آذرگشپ

۳۷۱۴ خروش آمد و خاک دز بردمید  
 از آن باره دز برآمد تراك  
 خروش آمد از دشت و ز کوهسار  
 چه از باره دز چه گرد سپاه  
 هوا شد بکردار کام هزبر  
 چنین گفت با پهلوان سپاه  
 هوا را چو ابر بهاران کنید  
 تگرگی که بر دارد از ابر مرگ  
 بسی زهره رفته فتاده به خاک  
 شد آن تیرگی سر بسر ناپدید  
 بنام جهاندار پیروز شاه  
 هوا گشت خندان و ، روی زمین  
 در دز پدید آمد از جایگاه  
 ابا پیرگودرز گشوادگان  
 پر از باغ و میدان و ایوان و کاخ  
 سر باره دز بشد ناپدید  
 یکی گنبدی تا به ابر سیاه  
 به گرد اندرش طاقهای بلند  
 برآورد و بنهاد آذرگشپ

نشستند گرد اندرش موبدان  
 ۳۷۳۲ بدان شارستان کرد چندان درنگ  
 چو يك سال بگذشت لشکر براند  
 چو آگاهی آمد به ایران ز شاه  
 ۳۷۳۵ جهانی فروماند اندر شگفت  
 همه مهتران يك بيك با نثار  
 فریبرز پیش آمدش با گروه  
 ۳۷۳۸ چو دیدش فرود آمد از تخت زر  
 نشاندش بر تخت زر شهریار  
 همان طوس با کاویانی درفش  
 ۳۷۴۱ بیاورد و پیش جهاندار برد  
 بدو گفت که «این کوس و زرینه کفش  
 ز لشکر بین تا سزاوار کیست  
 ۳۷۴۴ زگفتارها پوزش آورد پیش  
 جهاندار پیروز بنواختش  
 بدو گفت که «این کاویانی درفش  
 ۳۷۴۷ نبینم سزای کسی در سپاه  
 ترا پوزش اکنون نباید به کار  
 چو پیروز برگشت شیر از نبرد  
 ستاره شناسان و هم بخردان  
 که آتش کده گشت با بوی و رنگ  
 بنه بر نهاد و سپه بر نشانند  
 از آن ایزدی فرّ و آن دستگاه  
 که کیخسرو آن فرّ و بالا گرفت  
 برفتند شادان بر شهریار  
 از ایران سپاهی بکردار کوه  
 ببوسید روی برادر پدر  
 که بود از در یاره و گوشوار  
 همی رفت با کوس و زرینه کفش  
 زمین را ببوسید و او را سپرد  
 به نیک اختری کاویانی درفش  
 یکی پهلوان از در کار کیست»  
 بیچید زان بپنده رای خویش  
 بخندید و بر تخت بنشاختش  
 همان پهلوانی و زرینه کفش  
 ترا زبید این کار و این دستگاه  
 نه بیگانه ای خواستی شهریار»  
 دل و دیده دشمنان تیره کرد

سوی پہلو پارس بنهاد روی  
 چوزو آگهی یافت کاووس کی  
 پذیره شدش بارخی ارغوان  
 چواز دور خسرو نیارا بدید  
 پیاده شد و برد پیشش نماز  
 بخندید و او را به بر درگرفت  
 وز آنجا سوی کاخ رفتند باز  
 چو کاووس بر تخت زرین نشست  
 بیاورد و بنشانند بر جای خویش  
 ببوسید و بنهاد بر سرش تاج  
 ز گنجش زبرجد نثار آورید  
 بسی آفرین بر سیاوش بخواند  
 ز پہلو برفتند آزادگان  
 به شاهی برو آفرین خواندند  
 جهان را چنین است ساز و نهاد  
 بدریم از این رفتن اندر فریب  
 اگر دل توان داشتن شادمان  
 بخوشی بناز و بخوبی ببخش  
 ترا داد و فرزندی را هم دهد

جوان بود و بیدار و دیهم جوی ۳۷۰۰  
 که آمد ز ره پور فرخنده پی  
 ز شادی دل پیر گشته جوان  
 بخندید و شادان دلش بر دمید ۳۷۰۲  
 به دیدار او بد نیا را نیاز  
 نیایش سزاوار او برگرفت  
 به تخت جهاندار دیهم ساز ۳۷۰۶  
 گرفت آن زمان دست خسرو به دست  
 ز گنجور تاج کیان خواست پیش  
 به کرسی شد از نامور تخت عاج ۳۷۰۹  
 بسی گوهر شاهوار آورید  
 که خسرو به چهره جز او را نماند  
 سپید سران و گران مایگان ۳۷۱۲  
 همه زر و گوهر بر افشاندند  
 زیك دست بستد به دیگر بداد  
 زمانی فراز و زمانی نشیب ۳۷۱۵  
 بشادی چرا نگذرانی زمان  
 مکن روز را بر دل خویش دخش  
 درختی که از بیخ تو بر جهد ۳۷۱۸



نبینی که گنجش پر از خواسته‌ست جهانی بخوبی بیماراسته‌ست  
۳۷۷۰ کمی نیست در بخشش دادگر فزونی به خوردست ، انده مخور

ب ۳۷۷۰ : آيا همان مطلب مراد است که در بیت ۲۵۶۷ آمده :

نهادن چه باید به خوردن نشین بر امید گنج جهان آفرین

تفصیل نسخہ بدایا



### در تفصیل نسخه بدلها ضوابط زیر رعایت شده است :

- ۱ - در هر بیت ابتدا نسخه‌ای که کمترین اختلاف را با بم (نسخه اساس) داشته ثبت شده و سپس به ترتیب نسخه‌هایی آمده‌اند که اختلاف بیشتری داشته‌اند.
- ۲ - هرگاه ضبط بم مورد پذیرش نبوده و متن بر اساس دیگر نسخ اصلاح شده، فقط به نسخه‌هایی اشاره رفته است که با ضبط منتخب اختلاف داشته‌اند.
- ۳ - بجز موارد بالا، نخست میزان اعتبار و اهمیت نسخ و سپس تقدیم و تأخیر زمانی آنها منظور شده است. بدین ترتیب: ق ا و ط و ک و ق ب و ل ن و ح ظ و س ب.
- ۴ - رسم الخط نسخ منظور گردیده است. منتهی ثبت اختلاف همزه «از» و «او» و «ایشان» و... لازم دانسته نشد مثل: زان و ازان، زاسب و ازاسب، از او و ازو، وز و واز، ازهشان و ازایشان و...
- ۵ - از ضبط برخی اختلافات که تغییری در مفهوم یا سیاق کلام ایجاد نمی‌کرد، خودداری شده است مانند اختلافات اسلائی: لاجورد و لاژورد، فیروزه و پیروزه و... یا مثل هس و پیشی اجزاء برخی عبارات: کاخ و باغ - باغ و کاخ، سراسر بشاهی - بشاهی سراسر، دوچشمش توگوئی - توگوئی دوچشمش، و...<sup>(۱)</sup>
- ۶ - علامت «-» نشانه آنست که نسخه در این محل محو یا مخدوش شده است.
- ۷ - علامت «+» نشانه بی‌بیتی است که نسخه‌ها در ترتیب ابیات افزوده‌اند.
- ۸ - علامت «/» برای تفکیک دو مصراع بکار رفته است در مواردی که بی‌بیتی بصورت تلفیق شده از چند نسخه ارائه گردیده است.

---

(۱) کلیه اختلافات نسخ در اسناد بنیاد شاهنامه ضبط شده و موجود است.



ب ۱: قا و مب : بسیار مغز ؛

(دوم): قا : برارای ، حظ پس از این بیت ،  
بیت پایان داستان رستم و سهراب را آورده :

از آن داستان روی برتافتیم

بکار سیاوش برداختیم

ب ۲: (دوم) : ط : ستابنده رامش .

ب ۳: (دوم): لن : بدل ناخوشی

ب ۴: مب: همه ؛

(دوم) : قب و لن : بنزد خردمند رعنا.

مب روی کلمه رسوا علامتی گذاشته و در  
حاشیه نوشته : عنا .

ب ۵: (دوم) ط و لن: آید همی ، مب : بدوروشن ؛

قا: بروروشن آید همی ، قب: تراخرم آید .

ب ۶: قا و حظ و مب : که آید ، ط : داد خواهی  
کی آید ؛

(دوم): قا: از ان بس ، ط و لن: وزان بس ،

حظ: و بس زان ، مب: بیارای وانکه بدانان ،  
قب بیت را ندارد .

ب ۷ : قا بستدیده به ، مب : بستدیده شد ؛

(دوم): مب : بجوی اندرون آب ... شد ،

قا: ثناء تودرزلف چون دیده به ، قب بیت را  
ندارد .

ب ۸ : ط و قب : یکی داستان ؛

(دوم) : لن : کوی از باستان ، ط: تو بر کوی

و برخوان تو از باستان ، حظ بیت را ندارد . قا و

مب بجای این بیت ، بیت ۱۹ را آورده اند

که چون بجای خود نیز آنرا ضبط کرده اند

در اینجا یاد می شود :

بگفتاردهقان (مب: دانا) کنون باز کرد بین

(مب: نکر) تاجه کوید سراینده مرد لن بیت

۱۹ را در اینجا و بیت ۸ را بجای ۱۹ آورده

است .

ب ۹: قب : کشت ، ط : زن ، مب : بمن [ در

حاشیه: بن ] ، قا : داستانی زن ، لن: داستان

کهن ، حظ : داستارا زبن ؛

(دوم): قا و ط و حظ و مب: نوکند روز کار

کهن ، لن: کی یارد بیاد از همه انجمن .

چنین آورده : سخن تا توانی بازرم کوی

قب افزوده :

که نیکی بماند همی یادکار

بکیتی جز از تخم نیکی مکار

مب افزوده :

مکن یاد کس را بجز نیکویی

جوخواهی که از کس بدی نشنوی

ب ۱۹ : لن : بکفتار دانا ( لن بیت را قبلاً آورده

بودر . که به ب ۸ )

مب در حاشیه روی مصراع اول نوشته :

چنین داستان ، و روی مصراع دوم : تو

برخوان و برکوی ازباستان

قا این عنوان را دارد : رفتن طوس و کیو

بشکار گاه توران و یافتن دختری را از

نسل کرسیوزگی مادر سیاوش شود

ط و قب و مب این عنوان را دارند :

آغاز داستان

حظ این عنوان را دارد : ستایش سلطان

محمود ، و ابیات زیر را افزوده :

سیاس از خداوند بیروزگر

کز ویست نیرو بخت و هنر

ستایش کنم ایزد باک را

که کویا و بینا کند خاک را

ب ۱۰ : بم و ط و مب : دربار ؛

(دوم) : قا و قب : بدین دین ، ط : دین ایزد ،

مب : بدین دیر ، لن بیت را ندارد .

ب ۱۱ : (دوم) : ط و قب و حظ : کی بارد ، لن بیت

را ندارد .

ب ۱۲ : لن : وزان ، مب : که بیمود .

ب ۱۳ : قا : همی کمتر از من بکردد ؛

(دوم) : لن : ز تقویم ، قا : بتقویم فال ، مب :

جویم ، ط : جویم رتقویم فال .

ب ۱۴ : ط و قب : نکو گفت ان ، لن و مب : جگفت

اندرین .

ب ۱۵ : قا و ط و قب و مب : باشی سخن ، لن :

مانی سخن .

ب ۱۶ : لن : جورفته ؛

(دوم) : قب : اگر باشدت جای نیک ار ،

قا : نیک رو باشد ار وی بدست ، لن : کار

ار ، لن جای مصراعها را عوض کرده است .

مب روی کلمه « جای » علامتی گذاشته و

در حاشیه نوشته : کار .

ب ۱۷ : (دوم) : قا : هرجه کفتی .

ب ۱۸ : حظ : سخن تا توانی بازرم کوی ؛

(دوم) : ط : بجز راستی ، لن : سخن هرجه کوی

بازرم کوی ، مب مصراع دوم را در حاشیه

بیک حملہ برداشت آرا زجای  
 کہ دارد ابر سیل جون کوه بای  
 بسا تن کی درخاک و خون خوار کرد  
 زخون یلان دشت خون خار کرد  
 هنوز اندران دشت تا سالیان  
 خورد کرک و روباه مغز یلان  
 یکی را ندیدند بردشت کین  
 جو قارون فرو خوردشان از زمین  
 ازان کار ایشان اگر اندکی  
 بکوم ترا از هزاران یکی  
 جنان نامداران و کین آوران  
 جنان رزم جویان و کند آوران  
 جهان کرد بر خسرو راد تنک  
 نہ رای شتاب و نہ جای درنک  
 جو حلقه شده دشمن از کرد شاه  
 بکردار کوفی میان سپاہ  
 شب و روز جز تاختن کار نہ  
 سپاهش جز از اندکی یار نہ  
 خدنگ و ستانش بیالای شهر  
 ساربد و دشمن بر شاه زهر  
 همه دامن شهر بر کشته بود  
 زخون زنده رود ارغوان کشته بود  
 جو هنگام آن دید کاید برون  
 برون تاخت همچون کہ بیستون

اگر نیستی بخشش کرد کار  
 ز مردم بر آید همانا دمار  
 جهاندار محمود فرخنده پی  
 کہ بگذشت فرس ر کاوس کی  
 کہ خشم را کوه جون کہ کند  
 کہ کینہ شیر را روبہ کند (کذا)  
 خدنگش ز کردون در آرد عقاب  
 سمندش کشد قرصہ آفتاب  
 کان کهره جون بر کشاید زشت  
 جو مهرش ستاره در آید بدشت  
 ز انبوهی در کہ و لشکرش  
 واز آزادگان بنده و جا کرش  
 بہاران جو انبوه بارد ترک  
 نبارد مکر بر سر تیغ و ترک  
 درفشش فشانند بمی بر صحاب  
 زند خیمہ بر دیدہ آفتاب  
 چنین شاه فرخنده جاوید باد  
 سرش بر تراز ماه و خورشید باد  
 جو دشمن دگر بارہ بکشاد پر  
 سپاہی بیاراست بسیار مر  
 ز تازی و از دیلم و ترک و کرد  
 دلاور سپاہی ابا دست برد  
 ندیدی کہ جون کرد خسرو مصاف  
 مصافی بر آراست جون کوه قاف



برفتند شاد از در شهریار  
 کرازان و تازان ز بهر شکار  
 حظ این عنوان را دارد: آغاز داستان سیاوش  
 ب ۲۲: قا: رغوی، مب: رعوی، قب: که نخجیر  
 کیرد زدشت و رغوی، ط: بدشت کوران  
 بدشت، لن: که نخجیر جوید زدشت  
 رغوری؛  
 (دوم): لن: هم از باز، مب: همان باز: حظ  
 بیت را ندارد.  
 ب ۲۳: ط: فراوان بگفتند؛  
 (دوم): ط و قب: علوفه، قا و لن و مب:  
 بر ساختند، حظ بیت را ندارد.  
 ب ۲۴: حظ بیت را ندارد.  
 ب ۲۵: مب: بیش آمد اندرز، حظ بیت را ندارد  
 ب ۲۶: حظ بیت را ندارد.  
 ب ۲۷: ط: بدان، حظ: هر سه، قب: بدو کفت  
 و رفتند؛  
 (دوم): لن: در کرد، قب: بگفتند کرد  
 چنان، حظ: بگفتند هر یک ز بهر شکار.  
 مب روی کلمه «بر کرد» علامتی گذاشته  
 و در حاشیه آورده: جندی ز بهر شکار، قا  
 بیت را ندارد.  
 ب ۲۸: قا و حظ: بر سنده خوب؛

سباه و سپید هم بردید  
 کسی کرد بای سمنش ندید  
 ب ۲۰: (دوم) قا و ط و لن و مب: کی خیزد خروش  
 خروس.  
 ب ۲۱: بم: بخود و کیوو، قا و حظ و قب و لن و مب:  
 خود و کیوو؛  
 (دوم): قا و حظ و مب: بگفتند کرد لب  
 جو بیار، ط: برفتند بویان ز بهر شکار،  
 حظ و قب و مب پس از این بیت افزوده اند:  
 بنخجیر (قب و مب):  
 ز نخجیر (شان دل بر اندیشه بود  
 بنزدیک ایشان یکی بیشه بود  
 (قب جای مصراعها را در این بیت عوض  
 کرده است). قب بیتی دیگر نیز افزوده:  
 شکاری فراوان ببیشه در  
 زمین کشته چون بر نیان جادرا  
 مب در حاشیه آورده:  
 شکاری فراوان به بیشه —  
 درختان بار آور —  
 و هم در حاشیه با علامتی بیت ۲۱ را بدینگونه  
 نیز ضبط کرده:

بدین روی بیشه فراز آمدم  
 ابا انده و رنج و آز آمدم  
 ب ۳۴ : ق او ط وقب و مب : پیرسیدازو، لن :  
 پیرسید بس ، حظ : پیرسید از ؛  
 (دوم) : مب : بدو... سر بسر کرد، ط : یک  
 یک سر و بن کرد، ق او قب : سر بسر و بن  
 کرد.  
 ب ۳۶ : (دوم) مب : باره رهنمون .  
 ب ۳۷ : مب : بدو داد ، قب : نماند ؛  
 (دوم) : حظ : زمستی .  
 ب ۳۸ : حظ : زر با کهر .  
 ب ۳۹ : قب و لن : بدان ، ق او مب : بدان رود بالا ،  
 ط : بدان برز بالا .  
 ب ۴۰ : (دوم) جم : سواری ، ( بنداری : فرسان )  
 مب : پی من ، ق ابیت را ندارد .  
 ب ۴۱ : حظ و مب : همان تازیان ، قب و ط : بیاید  
 همان تازیان ( ط : تازیان ) ؛  
 (دوم) : مب : نخواهد (درحاشیه : نخواهم)  
 کزین جایکه بکنم ، ق ابیت را ندارد . ط  
 پس از ۴۱ بیت ۵۹ را آورده است .  
 ب ۴۲ : لن و مب : بدو کرم ، ط : بدو کرم شد ؛  
 (دوم) : ق او لن : برازم ، ط : آرم شد .  
 حظ پس از این بیت ، بیت ۴۹ را آورده که  
 پس از بیت ۲۹ نیز آورده بود .  
 ب ۴۳ : ط : چنین گفت کین ترک من ؛

(دوم) : ق او : خنده دل ، حظ : هر سه .  
 قب و مب پس از این بیت افزوده اند :  
 بیالای سرو و بگردار ماه  
 شباست کردن بدو بر نگاه  
 مب درحاشیه :  
 بیالا جو سرو و بدیدار ...  
 ... بدود نکا  
 ب ۲۹ : (دوم) ق او ط وقب و لن زخوبی پرور ،  
 مب : زخوبی بدودر ، حظ : بخوبی پرور بر کرانه .  
 ترتیب ابیات در حظ چنین است : ۲۹ ، ۴۳ ،  
 ۴۶ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۳۰ و ...  
 ب ۳۰ : ق او : ای فروزنده ، حظ و ط وقب و لن و  
 مب : کفت طوس ؛  
 (دوم) : ق او : ترا خود بدین ، حظ و ط وقب  
 و لن و مب : سوی بیشه که بشود راه .  
 ب ۳۱ : ق او : کی یار بدر ؛  
 (دوم) : ق او و حظ و ط وقب و لن : دوش و .  
 ب ۳۲ : ق او و ط : مست اندر آمد ز سور .  
 ب ۳۳ : ط وقب و مب : خنجر ابکون ، لن : یکی  
 تیغ زهر ابکون ؛  
 (دوم) : ق او و حظ و قب و لن و مب :  
 همی خواست . مب افزوده :  
 ز بیم کز ندش جو بگریختم  
 باسب دمان اندر آویختم

زفرمان اوی، حظ: برقتند هرودمان بیش

اوی، قب: سوی شاه ایران نهادند روی؛

(دوم): حظ: سوی شاه، لن: سوی شهر

ایران، ط: سوی کاخ خسرو نهادند، قب:

برفتند هر دو دمان بیش اوی.

ب ۵۲: مب: مرروی اورا بدید(درحاشیه آورده:

— مهر و پیوند او برکزید)؛

(دوم): قب: بچنید مهر ورا برکزید

مب پس از این بیت عنوان دارد: بردن

ایرانیان کنیزک پیش کاوس شاه، وافزوده:

رخی دید جون ماه ناکاسته

بدو اندرون دل بیاراسته

همی گفت کین ماه ناکاسته

سزاوار تخت من آراسته

ب ۵۴: قا و قب و مب: بدین، لن: بدین داستان

برکذاریم؛

(دوم): حظ: کیرند آهو بیوز.

ترقب ابیات قا: ۵۴، ۵۵

ب ۵۵: ط: و کر؛

(دوم): قا: درخورمهر.

مب پس از این بیت درحاشیه آورده:

(دوم): قب: از ایران، ط: کراران جنین.

ب ۴۴: (دوم) قب و لن و مب: بی سباه، ط: بدی

تو براه، قا و حظ بیت را ندارند. ترتیب

ابیات مب: ۴۳، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۷ و...

ب ۴۵: ط و قب: دران، لن: طوس گفتا بخواهم

شنید؛

(دوم): بم و ط و قب: انجا رسید، قا و حظ

بیت را ندارند.

ب ۴۶: قا و ط و قب و لن: بدو گفت کیو؛

(دوم): ط: نه من، حظ: بیشتر نزد اوی.

ب ۴۷: لن: ز بهر کزیده همی خود مکوی. در بم

این بیت درحاشیه آمده. قا و حظ بیت را

ندارند اما ط و قب و مب عیناً در متن آورده اند.

ب ۴۸: حظ و قب و لن و مب: زتندی، قا: سخنها

زتندی بجای کشید؛

(دوم): ط: کی آن ماه ... نیاید.

ب ۴۹: قا و حظ: جوان، قب و مب: جوآن،

لن: جنان، ط: سخن شد میان دلبران دراز؛

(دوم): قا و ط و قب و لن و حظ و مب: بیامد.

ب ۵۰: (دوم) قب و لن و حظ: بران کونهد، ط:

بران کو کند حکم فرمان.

ب ۵۱: بم: بکشتند، ط: ز بهان اوی، لن:

بخشم آدمم زان ز نزدیکشان  
 سبردم بغم جان تاریک  
 بدین بیشه اندر نھان بوده ام  
 ز کم بود کان جھا  
 سه روزست تا من درین بیشه ام  
 ز بخت بد بخ  
 جدا مانده از باب وز مام من  
 ندانم کجا باشد  
 جو بشنید کاوس شادی نمود  
 بدل برش بیوند او بر فرزد  
 ب۵۸: (دوم) ط و قب و مب : بدان ، لن :  
 بدان... برورست، قایت را ندارد .  
 قب افزوده :  
 شهنشاه بلغار هستم بدر  
 بمادر هم از تخمه نامور  
 بدانش تو ای شاه بر بر منش  
 ز کوهر نباشد مرا سرزنش  
 جو بشنید کاوس گفتار او  
 خوش آمد هماناش دیدار او  
 ب۵۹: مب : همی گفت (درحاشیه: بدو) ؟  
 (دوم): مب: خواستش داد، ط بیت را پس  
 از ب ۴۱ آورده بود و در اینجا نیز ضبط  
 کرده است . قایت را ندارد .

ده اسب کرانمایه نیک راه  
 جو از بهلوانان بیرداخت شاه  
 ب۵۶: قب و مب: تو کیست ،  
 (دوم): ط ولن و حظ : بمانند .  
 مب پس از این بیت درحاشیه افزوده :  
 بگفتا که من خویش افراسیاب  
 ز تخم بزرگان با جاه و آب  
 ب۵۷: بم : از مام خاقانیم، ط ولن : بگفتا که از،  
 قب و حظ : بگفتا که از مام خاتون نیم ؛  
 (دوم): ط و قب: بدر در، لن: بدر هم، حظ :  
 بدر در فریدون نیم ، مب : بدر آفریدونیم .  
 مب پس از این بیت درحاشیه افزوده :  
 چنین گفت کاوس کای حور زاد  
 نکوئی مرا کز که داری نژاد  
 بدان ای نکو شاه والا منش  
 ز کوهر نیابی ز من سرزنش  
 شهنشاه بلغار هستم بدر  
 ز تخم فریدون خورشید فر  
 همان مادرم تخم افراسیاب  
 که توران زمین زوست نا—  
 مرا از بدر مهتران خواستند  
 زبانها بجواھش سا —  
 بدر نام زد کرد سویم بشنک  
 نید در خور من همه —

قاین عنوان را دارد : ولادت سیاوش و سپردن برستم تا تربیت کند . حظ این عنوان را دارد : زادن سیاوش و سپردن برستم . لن این عنوان را دارد : گفتار اندر زادن سیاوش

ب ۶۶ : قا : ازو مهتری کوهری ، لن و مب در حاشیه : از کودکی؛

(دوم) : بم وقا و وقب و مب : آذری ، تمام نسخه‌ها بیت را پس از ب ۶۸ آورده‌اند . مب بیت را در حاشیه نیز آورده است .

ب ۶۷ : (دوم) قا : بر خوردی ای شاه . مب افزوده :

که آمد یکی شاه مهان تو  
که باشد همیشه نکهبان تو

ترتیب ابیات بم : ۶۸ ، ۶۷

ب ۶۸ : (دوم) لن : کزو تخت ، قا و مب : برماه ، مب این عنوان را دارد : گفتار اندر ولادت سیاوش

ب ۶۹ : قا و لن و مب : ازان [مب: زان] خرد ؛ (دوم) : بم : موی و روی ، قا : بدان ،

مب بیت را پس از بیت ۷۳ آورده است .  
ب ۷۰ : ط : جهانبجوی ؛

ب ۶۰ : مب : زرین من بایدت ؛

(دوم) : بم : شایدت ، مب : سوی ماه . . . شایدت ، قا بیت را ندارد .

ب ۶۱ : قا بیت را ندارد . فب افزوده :  
ده اسب کرانماه با تاج و کاه

پردو سپید فرستاد شاه  
ب ۶۲ : بم : فرستاده شاه ، مب افزوده :

نهادند زیر اندرش تخت عاج  
ز یاقوت و پیروزه بر سرش تاج  
ب ۶۳ : (دوم) لن و مب : پیروزه لاجورد .

ب ۶۴ : مب در حاشیه پس از این بیت افزوده :  
جو یک روز کار اندرین برگذشت

بسر برمی جرخ کردان بکشت

ب ۶۵ : قا و لن و مب : بدین ، ط و لن افزوده‌اند :  
جونه ماه بگذشت برماه (لن: خوب) چهر

یکی کودک آمد جو تابنده مهر

قب نیز همین بیت را پس از ب ۶۸ افزوده  
است . مب در حاشیه افزوده :

برو بر می کشت کردان سپهر

جونه مه برآمد بدان خوب چهر

قا : داندکاترا بسی مایه ؛  
 (دوم) : مب : بکیتی مرورا جو ، قا : جوتو .  
 ب ۷۷ : مب درحاشیه : بسی خسرو ، قا بیت را ندارد .  
 ب ۷۸ : ط : سپرد او دل ؛  
 (دوم) : ط و قب و لن و حظ و مب :  
 جھانجوی کرد ،  
 ب ۷۹ : (دوم) ط و قب و لن : نشستن کھی ،  
 حظ : نشستن همی بود در کلستان ( همی بود  
 را به خطی دیگر نوشته ) .  
 ب ۸۰ : (دوم) ط و حظ و مب : رکاب و ، قب  
 پس از این بیت ، بیت ۷۲ را با اختلافی تکرار  
 کرده :  
 ستاره بران کودك آشفته دید  
 غمی کشت چون بخت او خفته دید  
 ب ۸۱ : (دوم) لن : یوزشکار ، ط : یوز و شکار ،  
 مب : شاهین یوز و شکار ، قا : همان کارشاهان  
 یوزشکار .  
 ب ۸۲ : بم : بیداد تخت ، لن : زبیداد و دادو ز تخت ؛  
 (دوم) : کفتن از رزم ، ط : کفتن و بزم و ؛  
 قا بیت را ندارد .  
 ب ۸۳ : ط : بیاموخشش جملکی سر ؛  
 (دوم) : مب : برداشت آمد ، ط : بسی رنجھا  
 برد و ، قا بیت را ندارد .

(دوم) : قا و مب : بدو ، ط : از او جرخ .  
 مب درحاشیه افزوده :  
 بخواندش ستاره شناس بزرک  
 بخود برنهاد او سپاس بزرک  
 ب ۷۱ : ط : از او کو ، قب : از او کو ؛  
 (دوم) : بم : بدجون ، مب : چون و بدونیک  
 و چند  
 ب ۷۲ : ط و لن و حظ و مب : بدان کودك ، قب :  
 بدان کودك آشفته بود ؛  
 (دوم) : ط و لن و مب : بخت او . قب :  
 بخت او خفته بود . مب درحاشیه افزوده :  
 ازان راز نامش سیاوش کرد  
 ازان تلخ برخواستن نوش کرد  
 ب ۷۳ : حظ : نیک و ، ط : بازار او ، لن : اربد نیک  
 بازار ، مب : آن بدونیک بآزار ؛  
 (دوم) : لن : بناهیدن از ، قب جای مصراعها را  
 عوض کرده است .  
 ب ۷۴ : قا بیت را ندارد .  
 ب ۷۵ : قا و قب و مب : کفت کین ، ط : بشه کفت  
 کین ، لن : کفت کودك ؛  
 (دوم) : قا : همی برورانید . ترتیب ابیات قا :  
 ۷۹ ، ۷۶ ، ۷۵ ، ۷۸  
 ب ۷۶ : مب : که دارندکان ، ط : جو پروردکان ،

- ب ۸۴ : ط : چنان کشت کاندرد؛  
 (دوم): لن و حظ: همانند، قب و مب: همانند  
 او کس نبد.
- ب ۸۵ : قا و مب : بگذشت کشت او بلند، حظ :  
 جو بگذشت بچند و آمد بلند .
- ب ۸۷ : قا : و بی سوختی، ط: و تن سوختی، قب  
 بیت را ندارد .
- ب ۸۸ : (دوم) قا و ط و لن : هنرها و آموزش ،  
 قب و مب : هنرها ز آموزش، حظ : هنرها  
 از آن آموزش .
- ب ۸۹ : (دوم) قا و لن : بهر .
- ب ۹۰ : (دوم) قا : ز تیغ و کلاه، ط: و ز تاج و کمر .
- ب ۹۱ : لن : ز افکنندی هم ؛
- (دوم) : بم : فرستاد آوردنی .
- ب ۹۲ : (دوم) ط: زهر سو فرستاد، قب: آرد زود،  
 لن: فرستاد آورد، مب : ز کیتی بیاورد آنرا  
 بزود، قا بیت را ندارد .
- ب ۹۳ : مب : ازین کونه ، لن: کرد اورا از آن سو  
 براه ؛
- (دوم) : بم : نظاره شاه ، مب: شده بر، قا  
 بیت را ندارد .
- ب ۹۴ : قا : تهمتن بیزم ؛
- (دوم) : قب و لن : تا سپهد نباشد، ط و مب:
- تا سیاوش نباشد دژم، قا : دژم .
- ب ۹۵ : قب : جهانی بآدین ، مب : جهانی سراسر  
 (در حاشیه : بآین ) .
- ب ۹۶ : لن و مب : زرو عنبر، قا : همی زر و عنبر،  
 ط : زر و کوهر بر ، قب : همه روز عنبر  
 بیامیخند ؛
- (دوم) : لن : وزان بس بسر .
- ب ۹۷ : قا و ط و حظ و مب : کشت بر، قب و  
 لن : شد براز شادی ؛
- (دوم) : قب : بام وهر ، لن: در بام و، ط  
 و مب : بام و برزن بیاراسته ، قا : درو بوم  
 و برزن بیاراسته ؛
- ب ۹۸ : (دوم) ط و مب : ندیدند بک، قا و لن  
 بیت را ندارند . ط این عنوان را دارد :
- آمدن سیاوش بایران زمین بدیدن کاوس  
 شاه
- ب ۹۹ : قا : همی بشت اسب .
- ب ۱۰۰ : مب: کاوس کی ؛
- (دوم) : قب و مب : سیاوش ، لن :
- سیاوش ، ط : سپهدار با فرهی .
- ب ۱۰۱ : (دوم) قا : باشادی و بوق و کوس، قب و  
 لن و حظ و مب : با شادی و بیل و کوس ،  
 ط : برفتند و بستند بر بیل کوس .

ب ۱۱۰ : مب ازان ، ط : برتاج دار :  
 (دوم) : مب : شہنشہ کرفتنش ؛ قا و ط  
 وقب ولن و حظ و مب پس ازان بیت ،  
 بیت ۱۱۶ را آورده اند . لن بی بی نیز  
 افزوده است :  
 بدان برز بالا و آن فرہی  
 ز خوبی آن جہرہ خسروی  
 ب ۱۱۱ : تمام نسخه ها : جنان از شکفتی بدودر [قا :  
 درودر ، لن : برور] بجاند ؛  
 (دوم) : مب : کہ ہزمان ہمی نام ، قا و  
 قب و لن و حظ : بسی آفرین [حظ :  
 آفرین بر] بزرگان ، ط : کی دادار جان  
 آفرین را بخواند ؛ قا و حظ افزوده اند  
 (مب نیز با ضبط حظ آن را پس از ب  
 ۱۱۲ افزوده) :  
 بدان برز بالا و آن فر اوی  
 بسی دیدنی [حظ : بودنی] دید در برز  
 [حظ : بر] اوی  
 ط افزوده :  
 دران فرو و بالای با برز اوی  
 بسی دیدنی دیدو بس گفت و کوی  
 قب افزوده :

قب این عنوان را دارد : آمدن سیاوش بنزد  
 کاوس  
 ب ۱۰۲ : (دوم) تمام نسخه ها : بیگ دست طوس  
 [حظ : بیگ طوس] و دکریلتن . قا افزوده :  
 خرامان بیامد بر شہریار  
 تو کفتی درختی نو آمد بیار  
 ط و قب ولن و حظ و مب نیز افزوده اند :  
 خرامان بر شہریار آمدند  
 کی با [قب : ابا] نودرختی بیار آمدند  
 ب ۱۰۳ : هیچ یک از نسخ بیت را ندارند .  
 ب ۱۰۴ : تمام نسخه ها : جو آمد [حظ : آید] بر کاخ  
 کاوس شاہ ؛ ترتیب ابیات حظ : ۱۰۷ ، ۱۰۴ ،  
 ۱۰۶ ، ۱۰۵  
 ب ۱۰۵ : حظ : برستندہ با ، قب : با موبد و ؛  
 (دوم) : مب : بدو ، حظ : شدہ بیش اودست ؛  
 ب ۱۰۶ : قب و لن و حظ : کنج بر ، ط : بہر کوشہ  
 سیصد ، مب : کنج سیصد تن استادہ ؛  
 (دوم) : ط و حظ : سیاوختن ، لن : میان ہمہ  
 سروازادہ ؛  
 ب ۱۰۷ : قب و لن و حظ : بسی کوہر و زر ،  
 (دوم) : قا : ہمی ، لن : سراسر بدو ؛  
 ب ۱۰۸ : حظ : کاوس دید ؛  
 ب ۱۰۹ : مب : نخستین آفرین ؛



ب۱۲۲: (دوم) قا و قب و لن و مب: ازان خود  
نکرد، ط: بیشتر زو نکرد، حظ: ازو آن  
نکرد؛

ب۱۲۳: ط و لن: زین کونه، قب: بودند زینکونه  
شاد. قا و مب: یکی هفته بودند ازان  
[مب: زین] کونه شاد

(دوم): مب: کنج را؛ مب پس از این  
بیت افزوده:

زهر چیز کنجی بیاراسته  
بدو داد خسرو ابا خواسته  
سپس بیت ۱۲۳ را تکرار کرده و بعد از  
آن بیت ۱۲۷ را آورده است.

ب۱۲۴: مب: زهرجنس،

(دوم): مب: زمهر و زتخت و نکین و،  
ط: زیروزه تخت و زتیغ و کلاه؛

ب۱۲۵: قا: زین خدنک

(دوم): بم: برکستوانهای ... خنک،  
ط و قب و لن و حظ و مب: زرکستوان  
وز؛ مب: بیت را درحاشیه آورده است.

ب۱۲۶: (دوم) بم و مب: زکوهر بیش و، ط: ز  
دینار واز؛

ب۱۲۷: قب و حظ: جوافسر؛

ب۱۲۸: ط و لن و حظ و مب: کردش امید، قا: را

بدان برز بالا و آن فر اوی

بسی دیدنی دیدو بس گفت و کوی

ب۱۱۲: (دوم) حظ و مب: تو کفتی؛

ب۱۱۳: حظ: بدو آفرین، لن: بدان آفرین؛

ب۱۱۴: (دوم) قا: خداوند هورو، حظ و لن:  
خداوند ماه و؛

ب۱۱۵: حظ: نیکویا کیتی، لن: نیکویای

کیتی، قب: بکیتی همه نیکویا ز؛

ب۱۱۶: بم: برستم بیرسید، لن: بنواخت شان؛

(دوم): لن: بنشاخت شان؛ چنانکه پیشتر

باد شد تمام نسخه ها این بیت را پس از بیت

۱۱۰ آورده اند. مب پس از این بیت در

حاشیه آورده:

سیاوش بیامد برستار فش

به بیش بدر دست کرده بکش

ب۱۱۷: بم: باتبار؛

(دوم): مب: سوی شهریار؛

ب۱۱۹: (دوم) قا: کردان ایران، مب: سراسر

میان [درحاشیه: سیاوش به بندد کمر بر میان]

ب۱۲۰: قا: بیاغ و بکاخ و بایوان؛

(دوم): ط: برامش نهادند.

ب۱۲۱: (دوم) بم: رود رامشکران. حظ جای

مصراعها را عوض کرده است.

بدو داد شاه جهان سربسر  
 همان یاره و طوق و تیغ و کمر  
 لن این عنوان را دارد : عاشق شدن  
 سودابه بر سیاوش ، حظ این عنوان را  
 دارد : دیدن سوداوه سیاوش را بروی  
 عاشق شدن ، مب این عنوان را دارد :  
 وفات یافتن مادر سیاوش ، و این ابیات را  
 افزوده است :

بفرمان او چون بسیجید کار  
 رفت از جهان مادر شهربار  
 سیاوش زکاه اندر آمد جو دیو  
 بر آورد بر جرخ کردان غریو  
 بتن جامه خسروی کرد چاک  
 بسر بر پراکند تاریک خاک  
 همی بود با سوک مادر دژم  
 همی کرد با جان شیرین ستم  
 بسی نوحه کردش بروز و بشب  
 بسی روز نکشاد بر خنده لب  
 همی بود یک ماه با درد و داغ  
 نمی جست یک مه زانده فراغ  
 ازو چون بزرگان خبر یافتند  
 بخدمت برش زود بشتافتند

کرد بسیار امید ؛  
 (دوم) : قا و ط و مب : بخوبی ، قا و حظ و  
 لن و مب : فراوان نوید .

ب ۱۲۹ : لن و مب : جنان ؛  
 (دوم) : بم : بر کار ؛

ب ۱۳۰ : بم : بفرمود و تا .  
 (دوم) : قب : زمین کوستان و ، مب : بکوهر  
 درخشان و ، قا : ز کوهر درفشان و ، ط :  
 ز کوهر درفشان کلاه و کمر ، لن : همان  
 طوق زرین و زرین ؛

ب ۱۳۱ : (دوم) : قا : و نیک کیان ، مب : و راه  
 کیان ، لن : و فرزانگان ؛

ب ۱۳۲ : قب : کوستان ، مب : خراسان ، ط :  
 کورسان بدو داد ، حظ : فستان و را داده  
 شاه ، قا : کورسان را بدو داد ؛

(دوم) : قب : وجاه ، لن : سزاوار تخت و  
 کلاه ؛

ب ۱۳۳ : مب : در حاشیه مصراع اول را چنین دارد :  
 زمین کهستان بد از بیشتر ،  
 (دوم) : ط و قب و لن : کتون ماورالنهر در  
 [لن : بر] ؛ قا بیت را ندارد . ط پس از این  
 بیت افزوده :

جو طوس و فربرز و کودرز و کیو

چه سهزاده و پهلوانان نیو (کذا)

برفتند جمله بنزدش فرزاز

بکردند خدمت بآیین و ساز

سیاوش جورخسار ایشان بدید

زدل باد حسرت دگر برکشید

ز نو کرپه دیگر باغاز کرد

در اندهان دل او باز کرد

کرفتش فربرز را درکنار

دو دیده برس کشته دریای قار

جو کودرز آن سوك شهزاده دید

دژم شد جوآن سرو آزاده دید

بآواز گفتش که ای شاه زاد

شنو بند وز نو مکن سوك یاد

که کار جهان را جنین کرد کار

نهادست و بگذشت بس روز کار

هرانکس که زاد او ز مادر بمرد

زدست اجل هیچکس جان نبرد

اگر جاهلیم و اگر عاقلیم

همه مرگ راثیم و بس غافلیم

کنون کرچه مادرت شد یاد کار

بمینوست جان وی انده مدار

بصدلابه و بند و افسون و رای

دل آورد شهزاده را باز جای

جو مادر همه مهر او در نوشت

بناکام خورسند بایدت کشت

بجشن کیان نیمه مهر و ماه

سیاوش بیامد بنزدیک شاه

در اینجا این عنوان را دارد: آوردن رستم

سیاوش را بش ساه و عاشق شدن سوداوه

ب ۱۳۴: لن و مب: بدین؛

(دوم): قب و لن و حظ و مب: یکی روز

سوداوه، ط: بدو شادمان بد دل شهریار؛

قایت راندارد. ط پس ازین بیت افزوده:

جانان بد کی روزی بیامد بگاکه

سیاوش بیامد بنزدیک شاه

نشست از بر کرسی زرنگار

نظاره برو لشکر شهریار

مب درحاشیه افزوده:

بدان شادمان شد دل شهریار

یکی روز کاوس کی با بسر

نشسته که سوداوه آمد ز در

ب ۱۳۵: قب و لن و حظ: بناکاه، ق و ط: جو

سودابه روی؛

(دوم): مب: پرپرید؛ ط و مب: افزوده اند

بکاوِس باید مرا چاره کرد  
 بیام ازو روی درمان و درد  
 ب۱۴۱ : حظ : سوداو رفت، قب و لن : سودابه  
 نفت ؛  
 (دوم) : مب : خرامید و نفت، قب و لن :  
 خرامید و رفت ؛  
 ب۱۴۲ : ط و مب : شہریار جہان [ مب درحاشیہ :  
 سپاہ ]، قا : کفت ای شہریار جہان ؛  
 (دوم) : قا و مب : ندیدست کس از مہمان  
 [ مب درحاشیہ : ندیدست خورشید و  
 ماہ ]، ط : کی راز تو کردون ندادنہمان،  
 حظ بہ خطی دیگر : کشیدم ز عشق تو  
 من درد و آہ  
 ب۱۴۳ : قا و مب : اندر جہان [ مب درحاشیہ :  
 زمین ] ؛  
 (دوم) : قا : شاد باشد، مب پس از این  
 بیت افزودہ :  
 ز بہر سیاوش بہ بیش آدمم  
 ز مہر و ز بیوند خویش آدمم  
 ب۱۴۴ : (دوم) ہم : خواہران نستان ، حظ :  
 خواہران و نستان، قب : فستان ، لن :  
 فستان، مب : و کنیزان خویش ؛ قا بیت  
 را ندارد. قا بجای این بیت و بقیہ نسخہ ہا

[ مب درحاشیہ ] :  
 ز عشق رخ او قرارش نماند  
 ہمی مہرش اندر دل آتش فشاند  
 ب۱۳۶ : ط : طرازی، قب : طراز ارنخت ، قا :  
 جنین ... طرازی ؛  
 (دوم) : مب : ویا ؛ مب بیٹی افزودہ و روی  
 آن نوشتہ مکرر :  
 ز عشق سیاوش ہمی فتنہ شد  
 تو کفتی کہ بہار بد سنہ شد  
 ب۱۳۷ : مب : فرستادہ ؛  
 (دوم) : قا و ط و مب : سیاوش ردرا بکوی،  
 قب : بکفتش سخنی آن ماہ روی ؛  
 ب۱۳۸ : ط بیت را ندارد .  
 ب۱۳۹ : (دوم) مب : ازان کاران نیکنام، قا و ط  
 و قب و لن و حظ بیت را ندارند . قب در  
 عوض بیٹی افزودہ کہ مصراع دوم آن،  
 مصراع دوم بیت ۱۳۷ است :  
 فرستادہ آمد بنزدیک او  
 کہ بہنای سیاوش را این بکو  
 ب۱۴۰ : ط بیت را ندارد . مب پس ازین بیت  
 افزودہ :  
 بدان کفت سوداوہ کان ماہ روی  
 بدانم نیاید بدین کفت و کوی

پس از این بیت افزوده‌اند :

بکوشش کی اندر شبستان برو [ ط : مشو ،  
حظ : بشو ]

برخواهران هر زمان نو [حظ : تو] بنو

مب بیت اخیرا پس از بیت ۱۴۵ آورده  
وینی دیگر نیز در حاشیه ضبط کرده است :

خرد کار بندد که آید بما

بفرمای ویرا تو ای بادشا

۱۴۵: این بیت دریم به خط متن در حاشیه

افزوده شده . ط و لن : بمهر ، حظ : همی...  
بمهر

(دوم) : لن : دلست بر ، قب : دل ورخ بر ،  
حظ : دل بود و براب ؛

۱۴۶: تمام نسخه‌ها: بریم و... آوریم

(دوم) : تمام نسخه‌ها : آوریم

۱۴۷: (دوم) : قا : برو مرترا ، قب : ترا زمهر ،

مب : بدو مرترا مهر جون مادر ، ط : کی او  
را جو تو مهربان مادر ؛

۱۴۸: مب : شهشه سیاوش ؛

(دوم) : حظ و لن : خون [ لن : و ] رلك و

مهر ، قا : خون و بی مهر ، مب : دل و مهر ،

قب : خون درد دل و مهر ، ط : کی مهر وینی

خون نشاید نهفت ؛

ب ۱۴۹ : این بیت دریم به خط متن در حاشیه

اضافه شده است و در بنداری هم مضمون  
آن هست .

(دوم) : قا و مب : کی سوداوه ، لن : جو

سودابه خود ؛ حظ این بیت را پس از

بیت ۱۵۰ و ط و قب و لن آنرا پس از

بیت ۱۵۱ آورده‌اند .

ب ۱۵۰ : قا : چنان باك يزدان ترا ؛

(دوم) : ط : تو آن کت ، قا : آورد هر کی

روی تو دید ؛ لن پس از این ، بیت ۱۴۷

را با این اختلاف تکرار کرده است :

بدو کفت شاه ای سخن درخورست

بر بر ترا مهر صد مادرست (کذا)

ب ۱۵۱ : حظ : بویژه جو ، قب : جون بود ؛

ب ۱۵۳ : (دوم) : لن : کرد بر خیره در وی نگاه ؛

ترتیب ابیات قا : ۱۵۳ ، ۱۵۶ ، ۱۵۸ ،

۱۵۴ ، ۱۵۵ ، ۱۵۹ ...

ب ۱۵۴ : ط : زمانی دل و جان بر اندیشه ؛

(دوم) : لن و مب : زرد [مب در حاشیه :

کرد ]

ب ۱۵۵ : مب : بود کو ؛

(دوم) : حظ : بژوید ، قب : چه خواهد

بسر ، لن : چه سازد بسر ، مب : چه آرد

(دوم): ط: بخوی بدانش، قب: بخوی و

بدانش، مب: وکاه؛

ب۱۶۲: حظ: سان با، مب در حاشیہ: مرا

رہنمون کن سوی بخر [دان]

ب۱۶۳: قا وان: وکر، مب: و یا نیزہ؛

(دوم): لن: بیچیدن اندر؛

ب۱۶۴: قا و ط و قب و لن و مب: وکر [قب]:

دکر [تخت شاهی و، حظ: اکر تخت

شاهین و آیین و بار

(دوم): بم: رزم و می کسار، قا و

لن و حظ: وکر؛ ط و مب: وکر رزم

و بزم [مب روی بزم نوشته: رود]

ب۱۶۵: حظ: جه آزمودم؛

(دوم): زبان کی نماینده؛

ب۱۶۶: ط و قب و لن و حظ و مب: ورایدونک؛

(دوم): حظ بیش رقتن نہ آئین، مب:

مرا زین سپس رقتن، ط: مرا راه برده

نہ آئین، ط و مب [مب در حاشیہ] دو

بیت زیر را افزوده اند، کللیاتی کہ در

قلاّب آمده در مب پاک شده است:

من اینک بہ بیش تو استا [دہام]

دل و جان بفرمان تو [دادہام]

بسر، ط: دارد هنر؛

ب۱۵۶: ط: دان هست و قا و مب: دان بود و؛

حظ: خیرہ زبان؛

(دوم): و خوش کمان، ط: و نیک دان،

مب: و بهلوان، ط و مب [مب در حاشیہ]

بیٹی افزوده اند:

جو بنشاند اندیشہ را با روان

چنین کفت بیدار مرد جوان

مب در متن افزوده:

همی کفت با خویشتن کین بدست

ز سوداوه این کفت و کو آمدست

ب۱۵۷: حظ: خویش؛

(دوم): قب: از اهنک اهنک؛ قا و ط و

مب بیت را ندارند.

ب۱۵۸: مب: اکر من روم در؛

(دوم): قب: یایم یکی؛

ب۱۵۹: مب: پدر را چنین؛

(دوم): قا و ط و قب و لن و حظ و مب:

فرمان و؛

ب۱۶۰: بم: کز انجایکہ آفتاب، قب و لن و حظ:

کزان؛

(دوم): قب: خاک آن ارجمند؛

ب۱۶۱: لن: جنوشاہ، حظ: شاہ بر سر نہاد کلاہ؛

ب ۱۷۳: یم: هیرید، قا: هرزه بد، ط و قب و لن

و حظ: هیرید؛

(دوم): یم: دل مغز و رایش زید، قا:

وجانش زید، قب و لن: مغزجانش زید

ط: ستوده دل و رای و مغزش زید،

مب بجای این بیت، بیت زیر را آورده

است:

یکی دیکری نام آن هیرید

زدوده دل و دور کشته زید

ب ۱۷۴: لن: که پرخانه؛

(دوم): حظ: کلیذ؛

ب ۱۷۵: مب: شهنشاه ایران ورا خواند و گفت؛

(دوم): لن: تیغ اب از، مب: هور

تیغ از؛

ب ۱۷۶: قا و قب و لن و مب: تو بیش، ط:

سیاوخش ردرو، قا: روز بیش؛

(دوم): قا: آن گیر بیش، مب: ازرا

نیوش، ط: بین تاجه فرمایدت داد

کوش، لن: نکو تاجکوید همان را

بکوش؛

ب ۱۷۷: یم و لن و حظ: فرمود تا؛

(دوم): یم و حظ: کوهر مشکبوی،

لن: لوهر و مشکبوی، ط: نثار آردو؛

بران [مب: بدان] سان روم کی [مب:

کم] تو فرمان [دهی]

تو شاه جهاننداری و [من رهی]

ب ۱۶۷: قب: ورا گفت؛

(دوم): حظ: خردرا همه ساله بنیاد؛

ب ۱۶۸: (دوم): قا: مغز جون:

ب ۱۶۹: یم: مدار اینج؛

(دوم): لن و مب: همی، قا: و بد بر، لن و

حظ: و می بر، ط: و می بر، قب: آری و

بی بر؛

ب ۱۷۰: حظ: بردگر کودکان، ط و قب و مب

[مب درحاشیه]: بپرده بین کودکان، لن:

سنی مران کودکان؛

(دوم): قب: و کر، لن: شوی؛

ب ۱۷۱: مب: پرده من ترا؛

(دوم): ط و لن و مب: مهر سودابه، قا:

بدو مهر سودابه، این بیت تقریباً عین بیت

۱۴۹ است و حذف آن اولی تری نماید.

ب ۱۷۲: قا: بدو گفت، حظ: کز نامدار؛

(دوم): قا و ط و مب: هرجه شه، قب: او

گفت، مب پس از این بیت افزوده:

بر شاه مردی خردمند بود

بکا نام آن پر هنر زند بود

ب۱۷۸: قا: نیزابا؛  
 (دوم): بم: فشانندبر: حظ: فشانید با؛  
 ب۱۷۹: قا و ط: سر برزد از، مب: جو برزد سراز  
 کوه خورشید سار  
 (دوم): قا و ط و قب و لن و حظ و مب:  
 بیامد؛  
 ب۱۸۰: مب: بدو؛  
 (دوم): لن: باوی، مب: شهنشه براز، ط این  
 عنوان را دارد: رقتن سیاوش در شبستان  
 بدر و حال او با سودابه، مب این عنوان را  
 دارد: رقتن سیاوش به شبستان و عاشق شدن  
 سوداوه برو  
 ب۱۸۱: قا: هرزه بد، بم و سایر نسخ: هیرید؛  
 (دوم): تمام نسخه‌ها: سخنهای بایسته [حظ:  
 سخنها بایسته]؛  
 ب۱۸۲: (دوم) قا و لن و حظ: دلها؛  
 ب۱۸۳: مب: بدانجا بم، لن: یکجای هردوم؛  
 (دوم): ط و قب و لن و حظ: ازوشادمان،  
 قا بیت را ندارد.  
 ب۱۸۴: بم و ط و قب و لن و حظ: هیرید، قا:  
 هرزه بد، مب: برداشت ان برده را هیرید؛  
 (دوم): قا و مب: بود لرزان، قب: بود برسان  
 زد، ط: سیاوش ردکشت لرزان؛  
 ب۱۸۵: (دوم) قب: و بر نیاز آمدند، قا: زشادی

همه بزم؛  
 ب۱۸۶: قا: جام بد، قب و لن: جامه بود، مب:  
 خانه بود؛  
 (دوم): ط: مشکک دینار، قب و لن  
 و حظ: دیبا و بر، مب: پراننده مشک  
 وی و زعفران.  
 ب۱۸۷: (دوم) لن و حظ: جو با زرو کوه بر  
 آمیختند، ط بیت را چنین دارد:  
 عمیق و زبرجد بر آمیختند  
 ابر بای و بر سرش می ریختند  
 ب۱۸۸: مب: همه زیر پی بود دیبا؛  
 (دوم): لن: درو، حظ: پراز ازدر، ط:  
 خوشاب و لعل نمین، مب: ز بس در  
 خوشاب رخشان زمین.  
 ب۱۸۹: قا و ط و قب و لن و حظ: می و بوی و آواز؛  
 (دوم): بم: افسران کران، حظ: افسران  
 کوه ران، مب: سرافسر پراز کوه ران؛  
 پس از چاپ متن به مواردی برخوردیم که  
 «افسران گران» باز ضبط متن اساس بود  
 از جمله ب۱۲۷۸ ص ۸۳ ج ۵ مسکو  
 در نتیجه می توان ضبط بم را همچنان در  
 متن نگاه داشت.  
 قب این عنوان را دارد: حال سیاوش با  
 سودابه



- ب ۱۹۰: قا و ط و لن : بد آراسته ، قب : بسان  
بهشتی بد؛
- (دوم) : حظ : رویان نوحواسته ؛
- ب ۱۹۱: قا و مب : جو در بیش ایوان ، قب : جو  
بمیان ایوان؛
- (دوم) : قا و مب : زرین درخشنده ، ط و قب  
ولن : زرین رخشنده ، حظ : زرین درفشان؛
- ب ۱۹۲: مب : بدو بر؛
- ب ۱۹۳: مب : بدان؛
- ب ۱۹۴: ط : نشسته بسان ؛
- (دوم) : بم : سرو ، حظ : جعد وزلفش ، قب :  
سر زلف و جعدش ، لن : سر زلف جعدش ،  
قا و ط : سر جعد [ط : و] زلفش شکن برشکن ،  
مب : سر زلفکانش شکن برشکن [ مب در  
حاشیه : زلف جعدش ] ؛
- ب ۱۹۶: (دوم) : قا : ببیش ایستاده ؛
- ب ۱۹۹: قب : همه ؛
- (دوم) : ط : نیامد ز بوسیدنش هیچ سیر ؛
- ب ۲۰۰: مب : بدو کفت ، قا : صدبار یزدان ؛
- (دوم) : لن : وزشب سه باس ، ط و قب و حظ  
و مب : روز و درشب سه باس ، قا : کتم شب  
گذشته سه باس ؛
- ب ۲۰۱: حظ : نشان تو ؛
- (دوم) : مب : جو توشاه ، حظ : را نیو و  
بیوند؛
- ب ۲۰۲: قا و ط و قب و لن و حظ و مب : کان  
مهر ؛
- (دوم) : ط : نه ازره ؛
- ب ۲۰۳: ط : برخواهرانش خرامید ؛
- (دوم) : بم : آتجاییکی ، مب درحاشیه بخطی  
دیگر : کار وارونه ؛
- ب ۲۰۴: قب و حظ و مب : بدو ؛
- (دوم) : حظ : بنشاختند ؛
- ب ۲۰۵: تمام نسخه ها : جو با خواهران ؛
- (دوم) : قا و مب : بر تخت ، ط : بیامد  
بر شاه ؛ قب و لن : خرامید و آمد بر تخت ؛
- ب ۲۰۶: ط و لن و حظ : همه بر شد از ؛
- (دوم) : بم : تاج و فرهنک ، لن : تاج  
فرهنک بوی ، قب : فرهنک و روی ،  
قا : تاج دیم جو ، مب : که این را سزد  
تاج ؛
- ب ۲۰۷: قا و لن : تو کفتی ؛
- (دوم) : مب : بر رواندهمی ، مب درحاشیه  
بیتی افزوده :
- درین بد کی آمد جهاندار کی  
بنزد سیاوش فرخنده بی

با، قب: بڑوہید سودابہ را شاه و؛  
 (دوم): قا و ط: راز از، مب: راز برمن؛  
 ب ۲۱۶: بم: تو آمد تو، قا: تواید خردمند؛  
 (دوم): قب: ز دیدان، لن: آوازہ و کر،  
 ط و حظ و مب: ز آواز دور ار دیدن  
 [مب: بدیدن]، قا: ز آواز دور از در بند  
 هست؛  
 ب ۲۱۷: (دوم) ط و لن و حظ: ندیدند، قا: ندارد  
 یکی شاه خورشید، مب: نہ خورشید  
 تابان بدید و ماہ نہ، قب بیت را ندارد .  
 ب ۲۱۸: (دوم) حظ: سخن اندر، مب: چرا کرد؛  
 قب بیت را ندارد .  
 ب ۲۱۹: قا: او بمردی، مب: شہ تا بمردی، ط:  
 ورا گفت جون او بمردی؛  
 (دوم): مب: کہ یابد ورا، قب بیت را  
 ندارد.  
 ب ۲۲۰: قا: سودابہ ار، قب: سوداوہ کر؛  
 (دوم): حظ: بذیرہ شود، قا و قب و  
 مب: رای او، ط: شود ماہ را، لن:  
 بذیری... رای تو؛  
 ب ۲۲۱: قا: کی از، ط: دہد، قب: کہ از...  
 دہد، لن: کہ از... دہی، حظ: کی از  
 تخم خویشم، مب: کہ از تخمہ خویشتن زن؛

ب ۲۰۸: مب: پدرفرفت و گفت؛  
 (دوم): قا: کی بودم، حظ: دیدم نبرده .  
 قب: سرای از نہفت، ط: کی اینت خجستہ  
 سرای؛  
 ب ۲۰۹: (دوم) ط: بیزدان، حظ: نیایست جست؛  
 ب ۲۱۰: (دوم) ط: ویتاج و بکاہ، لن: بشمشیر و  
 کنج و سپاہ، مب: بکنج و بتخت و کلاہ ؛  
 ب ۲۱۱: (دوم) لن: شد اندر شبستان کی نامدار  
 (ر.ک به مصراع دوم ب ۲۱۳)  
 ب ۲۱۲: حظ: وی، مب: بریط و جنکے؛  
 (دوم): قا: کی از، ط: بیت را چنین دارد:  
 می و مطرب و رود و می ساختند  
 بہ می اندہ از دل برداختند  
 ب ۲۱۳: قب: بیدارو شد، قا: کشت کردان و،  
 حظ: روزبار، لن: روزنار، مب: جو کشتند  
 سرمست و شد [در حاشیہ مصراع را مطابق  
 ضبط متن آورده است] .  
 (دوم): قا: کونامدار [روی کونوشته شہ]،  
 ط و قب و حظ: کی نامدار، لن: بیاراست  
 ایوان جو خرم بہار (ر.ک به مصراع دوم  
 ب ۲۱۱)  
 ب ۲۱۴: قا و مب: بڑوہیدو، ط: بڑوہیدہ، حظ:  
 بڑوہید و... شاکفت، لن: بڑوہید سودابہ

- (دوم): ط : دهد، لن : دهی، قَب : کراز...  
دهد؛
- ب ۲۲۲: بَم که فرزند دارد، قا و ط و قَب و مَب :  
که فرزند باشد، لن : از و در؛
- (دوم): قا: بدیداید اندر، قَب و مَب: بدیدار  
او در؛
- ب ۲۲۳: مَب: مانند من؛
- (دوم): ط: زبشت تو، قا: فرزند تو، مَب :  
بیوند من.
- ب ۲۲۴: بَم: کی نشین، ط و مَب: وراز، قَب: که از،  
قا : هم از تخمه ارش؛
- (دوم): بَم: کند، لن و حظ و مَب: زشادی،  
قَب: بخوای زشادی، ط : بخواهد کنندش  
همه آفرین .
- ب ۲۲۵: ط و قَب و لن: کفت کین؛
- (دوم): قا و ط و مَب: بزرگی و فرجام، قَب و  
حظ: بفرجام و؛
- ب ۲۲۶: (دوم): قا : تخت و گاه؛
- ب ۲۲۷: (دوم): قَب : به بیگانه؛
- ب ۲۲۸: قَب و لن و مَب: بدو کفت، حظ : بدو کفت  
کر، قا: بدو کفت با؛
- ب ۲۲۹: ط و قَب و لن و حظ و مَب: تو نام تو، قا:  
نام تو در دیار؛
- (دوم): تمام نسخه‌ها: زبشت؛
- ب ۲۳۰: قا و مَب : جنین، حظ : تازه اوی، ط:  
چنان چون من از تو شدم تازه ؛
- (دوم): قَب: با آواز اوی ؛
- ب ۲۳۱: قَب: جنین آمد از اخترت، قا و ط و مَب:  
جنین آمد از دفتر [ ط : اختر ، مَب :  
دانش ] بخردان؛
- (دوم): قَب : شمر سر کشان؛
- ب ۲۳۲: قَب پس از این بیت، بیت ۲۴۲ را آورده،  
و بیت اخیر را در جای خود نیز ضبط  
کرده است .
- ب ۲۳۳: قا و ط و قَب و حظ و لن: زنی بر کزین؛  
(دوم): بَم: کی نشین؛
- ب ۲۳۴: ط: بکاخ کی، حظ: همال نیز؛
- (دوم): قا و لن و مَب: بیسای دست،  
ط : و بهای دست، مَب پس از این بیت  
افزوده :
- بیاسخ جنین کفت کای شهریار  
بکام تو بادا همه روز کار
- ب ۲۳۵: مَب : شهنشاه را من یکی بنده‌ام؛  
(دوم): قَب : رایت سر ؛
- ب ۲۳۶: (دوم): ط : شهنشاه بر؛
- ب ۲۳۷: حظ : سامد کی؛

ب ۲۵۱ : م: هیرید؛

(دوم) : م: بوشید؛ هیچ یک از نسخ  
دیگر بیت را ندارند. م ابیات زیر را  
افزوده :

بیامد دمان هیرید نزد شاه

بدو داد پیغام آن نیکخواه

بگفت این سخن با سیاوش براز

جنان چون شنید او ز سوداوه باز

جو بشنید پیغام خیره بماند

جهان آفرین را فراوان بخواند

بسی جاره جست و ندید اندران

همی بود بیجان و لرزان بران

ب ۲۵۲ : م: همانکه بیامد خرامان برش؛

(دوم) : م: مرفسش، قا: نشان

وسر؛

ب ۲۵۳ : م: به پیش نوآیین بتانی بیای؛

(دوم) : قا و ط و قب و م: کاه و

سرای ؛ لن بیت را قبلاً آورده بود

رک به ب ۲۴۸، ط پس از این بیت

افزوده :

جو سودابه روی سیاوش بدید

برآمد ز جای آفرین کسترید

مب افزوده:

(دوم) : حظ و م: بکرود؛

ب ۲۳۸: حظ: بسوداوه این، لن و م: زسوداوه؛

ب ۲۳۹: (دوم) : قا و لن: نه آکه بداز، حظ: نبد آکه

از، قب و م: نبود آکه از؛

ب ۲۴۰: م: باید بدین؛

ب ۲۴۱: (دوم) : حظ: بخان تو، قب: تودر؛

ب ۲۴۲: قا: شه شاد، ط: زکفت بدرشاد کشت؛

(دوم) : لن و م: روانش از، ط: روانش

از ... کشت، قب بیت را قبلاً نیز آورده

بود. رک به ب ۲۳۲

ب ۲۴۴: قا بیت را ندارد.

ب ۲۴۵: قا بیت را ندارد.

ب ۲۴۶: ط و قب: برین، قا و لن: در کزشت،

حظ: بران... در کزشت، م: برداستان...

در کزشت.

(دوم) : ط و قب و لن و حظ: برخاک؛ م:

این عنوان را دارد: رفتن سیاوش بار دوم

بشستان سوداوه

ب ۲۴۷: حظ: سوداوه شاه، قا: سودابه ماه

(دوم) : لن: یاقوت زرد افسر، قا: بر بکاه؛

ب ۲۴۸: (دوم) : قا: بیاراست بر؛ لن پس از این

بیت، بیت ۲۵۳ را آورده است.

ب ۲۴۹: قا: هرزه بد، بقیه نسخ: هیرید

بم ابیات ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ درحاشیه ضبط شده‌اند.

ب ۲۶۱ : مب : بران آن برین؛

(دوم) : مب : بدو فتنه ؛ ط و قب و لن و

حظ بیت را ندارند . مب پس از این

بیت افزوده :

بیدار جون تیز تر بنکرید

یکی سرو قد حور دلخواه دید

ردایی فرو هشته بر رخ سیاه

بزیر ردی رخ جو تابنده ماه

بدو بیشتر دید زان دلبران

بتان باز کشتند زو دل کران

ب ۲۶۲ : بم : بگفتند شاه، ط و حظ و قب : همی آن

بدین این بدان گفت ماه [قب : شاه] ،

لن : همی این بدان ان بدین گفت ماه ؛

(دوم) : ط : نشاید، مب : بدین ماه ؛

ب ۲۶۳ : (دوم) ط و قب و لن و حظ : یکایک

شمارنده بر [لن : شمارنده مر] ؛

ب ۲۶۴ : (دوم) : قا : کی چندی ، مب : که چنین

[ درحاشیه : چندین ] ؛

ب ۲۶۵ : ط و قب و لن : تا نژاد، حظ : با نژاد تو؛

(دوم) : قا : فره ایزدیت ، ط : فرو

برز کتیست ، قب : جهره تو فرو

جو سوداوه او را دکرباره دید

ز مهرش دل و هوش برسرودید

ب ۲۵۴ : ط و مب هر یک بیتی افزوده‌اند :

ط :

بیاورد و بنشانند شه را بتخت

جنان جون بود مردم نیکبخت

مب :

بتان همچنین جمله آراسته

بیاقوت و پیروزه بـیراسته

ب ۲۵۵ : قا : سیاوش جور؛

(دوم) : قا و ط و مب : به بیشش ؛

ب ۲۵۶ : مب بیت را پس از بیت ۲۵۹ آورده‌است.

ب ۲۵۷ : قا و لن : تخت کاه

(دوم) : حظ : برز و کلاه ، مب : چندین جو

تابنده ماه ؛

ب ۲۵۸ : قا و حظ : همین نارسیده ، ط و لن :

همی نارسیده ، قب و مب : همانا رسیده ؛

ب ۲۵۹ : حظ : کسی کین چنین آید ؛

(دوم) : ط : بالا و موی ، قا : بیالا و دیدار او ؛

لن بیت را ندارد .

ب ۲۶۰ : ط و لن و قب : سیاوش جو چشم ، لن :

بر نداشت ؛

(دوم) : ط : کسی چشم ، لن : برکاشت ؛ در

بباصخ جو بکشاد [قا : نکشاد] ؛  
 (دوم) : قا : برداشت بند از قصب ،  
 لن : برداشت لب از قصب ، حظ : بکشاد  
 از لب قصب ، ط : چهره را آمد از وی  
 عجب ؛  
 ب ۲۷۴ : بم : خورشید یا ، ط : ابا ماه ؛  
 (دوم) : قب : باکاه ، ط : با شاه نو ، قا و  
 مب : بیبی تو بر ؛  
 ب ۲۷۵ : قا : ار بود ، مب : شود شاه ، حظ :  
 ماه جار ؛  
 (دوم) : ط : نه خورشید داری سر ،  
 مب : که خورشید داری تو ؛  
 ب ۲۷۶ : لن : کسی جون ترا دید ؛  
 ب ۲۷۷ : (دوم) : مب : را ز خوبان بکس ؛  
 ب ۲۷۸ : لن : ایدون تو ؛  
 (دوم) : قا : نیبجی تو ؛  
 ب ۲۷۹ : مب : دختر نارسیده ؛  
 ب ۲۸۰ : حظ : به سو کند و ؛  
 (دوم) : ط : ز فرمان من ، مب پس از این  
 بیت افزوده ؛  
 جو دخت من آید بر تو فراز  
 بداری تو یکجند او را بناز

بزرکیست ؛  
 ب ۲۶۷ : قب : ماه رویان ؛ مب پس از این بیت  
 افزوده ؛  
 بجز دختر من که زیر قصب  
 همی تافت رویش جو مهتاب شب  
 ب ۲۶۸ : ط و قب و لن و حظ و مب : ماندو ؛  
 (دوم) : ط : جنین در دل باکش آمد بیاد ؛  
 ب ۲۶۹ : قا و لن : که کر بر ، مب : بر تن خویش ،  
 ط : کی کر بر دل خویش ؛  
 (دوم) : ط : اید جو از ، مب : اگر خیره از ؛  
 ب ۲۷۰ : مب : نامور بخردان ،  
 (دوم) : حظ : داستانا هاماوران ، لن : هم از  
 داستانا ، مب : ناماوران ، قب : همان  
 داستانهای ناماوران ؛  
 ب ۲۷۱ : قا : کی زین بیش ، لن : که او بیش ، مب :  
 که در بیش ، ط : کی دشمن ابا ؛  
 (دوم) : ط : ز کردان چنکی ؛  
 ب ۲۷۲ : قب و مب : کردخت ، حظ : بر آمد سوداوه  
 و دخت ، ط : نه سودابه حیلہ کردخت ؛  
 (دوم) : لن : بخوام ، مب : مرین دوده ، حظ :  
 دوده کو مغز ، ط : بخوام ازین دودمان مغز ؛  
 قا بیت را ندارد .  
 ب ۲۷۳ : بم : جو بکشاد ، قا و ط و مب : سیاوش

کوم و رامش؛	همی تا بجد بلاغت رسد
ب ۲۹۲: حظ: سیاوش بس آنکه به؛	چنان کز ره بادشاهان سزد
(دوم): قا: جهان مرترا، ط و مب:	ب ۲۸۱: (دوم): قا: بدن شاه را، ط: توگیری
جهان مرترا نیست؛	شادی مرا درکنار؛
ب ۲۹۳: لن: نیمه‌ای ماه، مب: مکرچهره، ط:	ب ۲۸۲: لن: که تا برمن اند کزند؛
نمانی بخوبی مکر ماه؛	(دوم): حظ: هم جنو، ط و قب و لن:
(دوم): حظ: سخن شاه، قا: نشانی کسی	همجو جان، مب: مرا این چنین ارجند؛
را بجز، ط و قب و مب: نشانی کسی را	ب ۲۸۳: (دوم): قا و ط و مب: جان روشن؛
مکرشاه؛	ب ۲۸۴: (دوم): قا و ط و مب: برآید؛
ب ۲۹۴: (دوم): بم: نشاید بجز او که، قا و قب و	ب ۲۸۵: بم: بوسه، گمان می‌رود که این سه نقطه
لن و حظ: نباید، ط: جزاودیکری خود	از آن حرف «س» بوده باشد. قا: بوسه
نبايد مرا، مب بیت را چنین دارد:	جاک، حظ: سرش بگرفت و بک بوسه جاک،
کنون ماه رخ دخترت بس مرا	ط و قب و لن: بوسه داد؛
نخواهم که باشد جز او کس مرا	(دوم): قا: از ترس و، ط: شرم و داد،
ب ۲۹۵: حظ: با من و با؛	قب و لن: هم از گاه و [ لن: نگاه ] از شرم
(دوم): قا: چه باسخ بیایی ازو؛	ناورد یاد؛
ب ۲۹۶: حظ: نخواهم من و بران کنم؛	ب ۲۸۶: قب: جوخون شد؛
(دوم): قا: زبان نیز با تو کروکان، ط:	ب ۲۸۹: حظ: اکر،
روان بیس با تو کروکان، مب: زبان	(دوم): حظ: محوسد، لن: نمش؛
بیش تو یا کروکان؛	ب ۲۹۰: (دوم): ط: بدان بگردد؛
ب ۲۹۷: حظ: کی با او، مب: بگردد؛	ب ۲۹۱: قا و مب: باوای؛
(دوم): قا: نتابد، حظ: نیابد، ط:	(دوم): قا: جرب و نرم، لن: خوب و کرم،
نماند سوی دیگری رای؛	قب: نرم و کرم، حظ: جرم و کرم، مب:

- ب ۲۹۸: م: دودیکر؛  
 (دوم): ق: م: بر آمیخت، حظ: با جهر  
 تو، قا: بیامیخت جان تو بامهر؛
- ب ۲۹۹: م: افرینده؛  
 (دوم): ط: ولن: م: جین، قا: پرورد و  
 بنشانند در بر خویش؛ ط: بیئی افزوده:  
 کی هر کس کی بیند همی جهر من  
 بجد روان وی از مهر من
- ب ۳۰۰: (دوم) حظ: همان هست، م: سخن نیست،  
 لن: جز به بیوند تو نیست، قا: جز خموشی  
 سخن نیست، ط: کجا جز هفتن سخن؛
- ب ۳۰۲: هیچ یک از نسخ بیت را ندارند. قا و  
 م: افزوده اند:
- بگفت این و برخاست از پیش او  
 بر از مهر جان بداندیش او  
 م: بیئی دیگر نیز افزوده:  
 جو او رفت بیرون شهنشاه تفت  
 بسوی شبستان سوداوه رفت
- ب ۳۰۳: (دوم) لن: کرد و؛
- ب ۳۰۴: (دوم) ط: ولن: حظ: همی کرد،
- ب ۳۰۵: لن: جو آمد، قا: آمد سپه دارا یران؛
- ب ۳۰۶: ق: جان بود سودابه خوب جهر  
 (دوم): حظ: کی گفتن، ط: همی تابداز، ق:
- از درد مهر؛
- ب ۳۰۷: (دوم) ط: زخوشان، م: جای مصراعها  
 را عوض کرده است.
- ب ۳۰۸: (دوم) ط: کی گفتی کی ماه آمدش در، قا:  
 آمدش زان سخن در؛
- ب ۳۰۹: قا و ق: ولن: حظ: م: و جندی، ط:  
 و جندین؛  
 (دوم): قا و ط: چه دیبا؛
- ب ۳۱۰: ق: ولن: هم از، حظ: هم از باره، ط: هم  
 از باره و طوق و؛  
 (دوم): لن: هم از تخت و هم طوق، م:  
 هم از تخت و از طوق، قا: همان رخت و  
 آن تخت، ط: هم از باج و از تخت؛
- ب ۳۱۱: م: کنجی بیاراسته؛  
 (دوم): لن: حظ: سرید از، م: پس  
 از این بیت افزوده:  
 بسوداوه فرمود کین را بدار  
 زهر سیاوش جو آید بکار  
 بدو ده بکوش که این هست خرد
- ب ۳۱۲: (دوم) ق: براند؛  
 دو صد کنج جوین بیادت برد
- ب ۳۱۳: (دوم) قا: روا دارد، ط: روا باشد، حظ:  
 ار بکسلم، ترتیب ابیات لن: ۳۱۴، ۳۱۳



ب ۳۲۰: ط: ولن: ترا داد، قا: وقب: خواهم؛  
 (دوم): مب: کن وبر، قا: برو وسر؛  
 ب ۳۲۱: ط: ولن: که از، قا: ازبهر، قب: که ازبهر  
 من، مب: که ازبهر من؛  
 (دوم): ط: بیجی وازماه فش جهر؛  
 ب ۳۲۲: قا: وحظ: ولن: مرده ام، مب: پرده ام؛  
 ب ۳۲۳: بم: نه بنیم؛ قب: بیت را ندارد.  
 ب ۳۲۴: قا: کنون پنج؛  
 (دوم): ط: وقب: وحظ: برین جهر؛  
 ب ۳۲۵: (دوم): حظ: بیخشی آور،  
 ب ۳۲۶: ط: جهانجوی، حظ: فزونی زانک؛  
 (دوم): حظ: باره، لن: تحت و تاج و  
 کلاه؛ لن: بیتی افزوده:  
 اگر تو بیجی ز کفتار من  
 نیای نباشی بدین یار من  
 ب ۳۲۷: لن: و کرتو بیجی، مب: زیبان،  
 (دوم): قا: نتابد، ط: نیابت دل سوی،  
 مب: نیابت دلت؛ قب: بیت را ندارد.  
 ب ۳۲۸: قا: ومب: تو این، حظ: تو بادشاهی، ط:  
 کم بادساهی بتو برتبه، قب: و کرتو  
 کم برتو شاهی؛  
 (دوم): ط: ومب: روی تو بر چشم، حظ:  
 بر چشم تو روی شاه، قا: تیره از چشم بر

ب ۳۱۴: بم: نیک وهر چاره اندر،  
 (دوم): قب: ولن: وحظ: کند، مب: کم  
 اشکارا هم اندر؛ قا: بیت را ندارد  
 ب ۳۱۵: لن: نسازم کرو، قا: نسازم اکر سر، ط:  
 بسازیم و کرسر، قب: بسازد کروسر نه بیجد؛  
 (دوم): لن: فغان سربسر؛ حظ: این عنوان را  
 دارد: مکر کردن سودابه با سیاوش، قب  
 این عنوان را دارد: جنک ساختن سودابه  
 با سیاوش  
 ب ۳۱۶: ط: تحت کوهر نکار؛  
 (دوم): حظ: افسر بر، قا: وقب: ولن: ومب:  
 افسر زرنکار، ط: افسر شاهوار؛  
 ب ۳۱۷: قا: ومب: سیاوش رد را بر، ط: سیاوش  
 رد را بتنها بخواند؛  
 (دوم): قا: باندیشه افسون فراوان بخواند  
 [ر. ک. به مصراع دوم ب ۳۱۲]؛ قا: این  
 عنوان را دارد: طلب داشتن سودابه سیاوش  
 را و تهمت نهادن او بر سیاوش؛  
 ب ۳۱۸: مب: همی گفت؛  
 (دوم): قا: کس سال و ماه؛  
 ب ۳۱۹: حظ: جندانی اندازه، مب: زهر چیز  
 کاندازه جندانک؛  
 (دوم): بم: یابد، ط: کی کر؛

- روی شاه، قب ولن : برجشم تو هورو ماه ؛  
 ب۳۲۹ : (دوم) بم : سردهم ، لن : دل من دهم دین  
 بیاد ، مب : بهرتومن دهم دین بیاد ، قا : بهرز  
 من دهم دین بیاد ، حظ وقب : دل من دهم  
 سربباد ؛  
 ب۳۳۰ : قب بیت را ندارد .  
 ب۳۳۱ : (دوم) ط : توآید ، حظ : برین سان ؛  
 ب۳۳۲ : لن ومب : ازان ، ط : برخشم ، قا : ازان ...  
 برخشم ؛  
 (دوم) : حظ : آویخت باخشم وجنک ؛ مب  
 عنوان دارد : تهمت نهادن سوداوه برسیاوش ؛  
 ب۳۳۳ : (دوم) قا وط ولن وحظ ومب : نهان بد ؛  
 لن عنوان دارد : مکر کردن سودابه با  
 سیاوش ؛  
 ب۳۳۵ : قا ولن : دست جامه ، مب : و بدرید بر  
 جامه جاک ؛  
 (دوم) : قا : بناخن رخان را ، مب : بناخن  
 رخانرا خراشید پاک ؛  
 ب۳۳۶ : ط : آمد فغان از ،  
 (دوم) : ط : خروشش زرده بیامد ؛  
 ب۳۳۷ : ط وقب وحظ ومب : از کاخ و ، لن : از  
 کاخ ایوان ، قا : غلغله از شبتان ؛  
 (دوم) : قب ومب : تو کفتی ، قا : تو کفتی دم ؛  
 مب بیئی افزوده :  
 بگفتند با شاه کردنکشان  
 که غلغل همی آید از جایشان  
 ب۳۳۸ : مب : جو بشنید کاوس این آکھی ؛  
 ب۳۳۹ : حظ : بر تخت ؛  
 (دوم) : مب : شبتان سوداوه نفت ؛  
 ب۳۴۰ : لن : سوداوه ؛  
 ب۳۴۱ : مب : برسید شد ،  
 (دوم) : لن و حظ : بدانست ؛ ط بیئی  
 افزوده :  
 شکفت اندران کار مهر بماند  
 بلا حول دیو بنفرین براند  
 ب۳۴۲ : مب : خروشنده ، حظ : جو خورشید ؛  
 (دوم) : ط : ریخت اشک و ؛  
 ب۳۴۳ : مب : همی کفت ؛  
 (دوم) : قا وط : بیاراست ، مب : بیازید  
 جنک و بیارویخت ؛  
 ب۳۴۴ : قا وط : تو کسی را نخواهم زین ، مب : بجز  
 تو کسی را نخواهم ز ؛  
 (دوم) : ط وقب ولن و حظ : جنینت ،  
 مب : از این کونه می راند با من سخن ؛  
 ترتیب آیات مب : ۳۴۴ ، ۳۴۵  
 ب۳۴۵ : ط وقب ولن و حظ : جان وتم ، قا : کز

ب ۳۵۵: قا: خوانداندنر، قب ومب: خواندم اندر؛

(دوم): قا ولن وحظ و مب: مرا بند و

دستان، ط: مرا بند و زندان، قب: غم

بود بند و دستان؛ مب این عنوان را

دارد: پرسیدن کاوس حال - از سیاوش

ب ۳۵۶: قا و ط ومب: همراستی، قب ولن وحظ:

همه راستی جوی و بنهای روی [حظ:

بهای اوی]

(دوم): قا: سان رفت، قب ولن وحظ:

سان رفت با من بکوی، ط: سان رفت

ازین ارزوی؛

ب ۳۵۷: قا و ط وقب ولن ومب: بگفت؛

(دوم): قا و ط: ازان؛

ب ۳۵۸: مب: همی گفت؛

(دوم): حظ: کی از؛

ب ۳۵۹: (دوم) قا ولن ومب: بدوخواست داد،

حظ: بدوخواسته داد، ط: بدو داده

بود آشکار؛

ب ۳۶۰: بم: زفرزند و وز؛

(دوم): بم: دینار و وز؛

ب ۳۶۱: مب: بدین، ط: بگفتم دوجندینش برسر؛

قا بیت را ندارد.

ب ۳۶۳: قب: کفت و، مب: و دیگرترای بایدم

نیست جان و تم؛

(دوم): مب: دلم بردی ازمن ایاجوب؛

ب ۳۴۸: قا: کفت کین، مب: همی کفت کین،

حظ: کفت ارین، ط: کفت اگر راست؛

(دوم): قا: ازین روی زشتی، مب: وزین

روی؛

ب ۳۴۹: (دوم) حظ: برین سان؛

ب ۳۵۰: ط: کویدهمی؛

(دوم): حظ: داستان کفت جون، قا ومب:

جو برسد این [مب: پرسد ازین] کار کویم

کجون، لن: سخن برجه سان راند باید کتون،

ط: ازین روی کزی بگوید همی؛

ب ۳۵۱: بم: در هر دو مصراع: بدید، تمام نسخه ۱۵:

کسانی که، حظ: ندید؛

(دوم): حظ: ندید، ط: مردم برستان نندند؛

ب ۳۵۲: قا: برون کرد تا کاه، (در بم روی کلمه

کسی لفظ برون به قلم ریز تر نوشته شده).

(دوم): لن: سیاوش سودابه؛

ب ۳۵۳: ط وقب: بگفت؛

(دوم): قا وقب وحظ: نباید نهفت، لن: زاز

ازمن نیابد؛

ب ۳۵۴: مب: بگردی، ط: نه تو گردی این؛

(دوم): حظ: بگفتار؛

و بالا، مب: برو روی اوو سروبای او؛

(دوم) : مب: یکایکک بیوئید، مب: بیی

افزوده:

همی جست زین کونه شاه جهان

که تا جیست از آشکار و نهان

ب ۳۷۴: حظ: بوی و؛

(دوم) : بم: همی تافت کاوس بوی،

حظ: توی کلاب، قب: کافورو بوی؛

ترتیب ایبات قا ومب: ۳۷۵، ۳۷۴

ب ۳۷۵: بم: بدان کونه روی، حظ: بران

(دوم) : ط: ندید اندراوی؛

ب ۳۷۶: قا: کشت سودابه؛

(دوم) : ط و مب: خویشتن زوبر، قا:

خویش ازو برز ازار؛

ب ۳۷۷: ط و مب: همی کفت؛

(دوم) : لن: ریزه ریزه، قا ومب: بیایدش

کردن کنون [ مب: همه ] ریزه ریزه،

ط: بیاید زدن تا شود ریزریز؛

ب ۳۷۸: مب: زان سپس یاد کرد؛

(دوم) : قا: آوا و درد، لن: آواز درد،

قب: بر آواز درد، ط: خیزدم آزارو

درد، حظ: کی آواز خیزد آواز، مب:

آشوب ازو بود و تیار و درد؛

کفت و بس؛

(دوم) : ط: بکارست ونه نیز کس، مب:

بکارست نه روی کس؛

ب ۳۶۴: قب: کناری بچنک؛

(دوم) : ط و لن و حظ و مب: اندراورد، قا:

اندراورد جون بند سنک، قب: اندراورد

جون سد تنک؛

ب ۳۶۵: ط و قب و لن و حظ: همه، ط: نبردمش،

قا: نبردمش... همه، مب: نبردمش فرمان

و این روی؛

(دوم) : مب: موی من، حظ: خراشیدروی؛

ب ۳۶۶: (دوم) حظ: شهریارمهان؛

ب ۳۶۷: قب: کفتنش؛

(دوم) : قا: تار و تاریک؛

ب ۳۶۹: مب: بدین، حظ: کابر؛

(دوم) : ط: کی تندی، لن و حظ: را شتاب؛

ب ۳۷۰: قا و حظ: درین، قب و لن: بدین، مب:

بدو در، ط: بدین بد نخت؛

(دوم) : قب و حظ: کواهی؛

ب ۳۷۱: (دوم) قب و حظ: بیاد آفره بر؛

ب ۳۷۲: ط: برین باز، مب: بدان چاره جستن؛

(دوم) : قب: بیوسید؛

ب ۳۷۳: قب و لن و وبرز بالا، قا: بزودی سروبای

- ب ۳۷۹: لن: درانکه، قا و ط: کی انکه کی، مب: دودیکر که انکه؛  
(دوم): حظ: نه بر او خویش نه بیگانه بود؛
- ب ۳۸۰: حظ: بود روز، قب: رودابه؛  
(دوم): قب و لن: بیجید، قا و ط: بیجید  
ازان رنج، مب: ازان رنج بیجید و بکشاد؛  
ب ۳۸۱: (دوم): مب: بدی در؛
- ب ۳۸۲: بم: داشت خورد، لن: کز کود کان، ط  
و قب: کز و دختران؛  
(دوم): حظ: غم خود بنتوان سپرد، قا و  
مب: بچاره غم خرد [ مب: خورد ] نتوان  
سپرد، ط و قب: غم خرد را خوار نتوان، لن:  
بر عم خودش جان نتوان سپرد؛
- ب ۳۸۳: (دوم): قا و ط و قب و مب: خردمندی او؛  
ب ۳۸۴: قا: گفت زو خود، ط: ازین بس، قب:  
ازین در، لن: گفت کین؛  
(دوم): ط: بهشیاری، قب و لن: رای رفتن  
بسج، حظ: هشیوار و زای دانش؛
- ب ۳۸۵: قا و ط و قب و لن و مب: ازین نیزو،  
حظ: ازین سپرو؛
- ب ۳۸۶: (دوم): قا و ط و مب: نیاویخت [ مب:  
بیاویخت ] اندردل، قب و لن و حظ: نیاویخت  
[ حظ: بیاویخت ] بروی [ لن: باوی ] دل؛
- ب ۳۸۷: بم: جست کاندر؛  
(دوم): ط: بتوی درختی ز کینه بکشت؛
- ب ۳۸۸: ط و لن و مب: او برده، قا: باوی  
برده، قب: او نبرده، حظ: او برده  
اندرون؛
- (دوم): ط و لن و حظ و مب: بود و  
بند و، قا: جاره و بند و رنک، قب:  
جادویی و بند و فسون؛
- ب ۳۸۹: قب: شکم بارداشت؛
- ب ۳۹۰: قب: بروراز، قا: بکشاد ازو، حظ:  
بروزار، ط: بکشاد و جاره بچست؛  
(دوم): قب و لن و حظ: خواهم  
درست، قا و مب: بدو گفت بیامت،  
ط: وز آغاز بیان بستس درست؛
- ب ۳۹۱: تمام نسخه ها: زر بسیار؛
- ب ۳۹۲: لن: سازکان، قا: داروی یاز، قب:  
یکی جاره ساز؛  
(دوم): ط: نهان داری و راز، مب:  
بهی بابی ارعهد من، قا: نکرتا تواین  
عهدها نشکنی؛
- ب ۳۹۳: قا و ط و لن و حظ: جنین بند، قب: جنین  
بند جنین، مب: کاین جنین مکرو؛  
(دوم): بم: باشد فروغ، قا: برین؛

- ب ۳۹۴: م: از منست، قب: کوم این که از، ط: ب ۴۰۰: تمام نسخه‌ها: بیابورد بیش؛  
 بکاوس کی کوم این ازمن است؛  
 (دوم): قا: کشته ریمن آهرمنند، م: کشته  
 ریمن اهرمنست، ط: کشته بدکوهر بد تن  
 است؛
- ب ۳۹۵: (دوم) ط: همی چاره، م: کتون مر ترا  
 باید این چاره جست؛ م: این عنوان را  
 دارد: رای زدن سوداوه باکنده بیر از بهر  
 سیاوش
- ب ۳۹۶: قب و حظ: کرین بشنود، ان: کرین  
 ستود؛  
 (دوم): حظ: ماند ز، ط: تیره و کار کرد  
 تباہ؛ قا: بیت را ندارد.
- ب ۳۹۷: م: کفت من مر ترا؛  
 ب ۳۹۸: قا: شد کرد داروی زن؛  
 (دوم): قا و ط: بیفتاد ازو، قب: که افتاد  
 ازو؛
- ب ۳۹۹: (دوم) ط: جه باشد جو دارد ز جادو، لن  
 و حظ: جه باشد خود از دیو و جادو، قب:  
 جه زاید خود از دیو جادو، م: چه شاید  
 جو باشد ز جادو، قا: جه باشد جو باشد ز آن  
 بد نژاد؛ ترتیب آیات دریم: ۳۹۹، ۴۰۲،  
 ۴۰۳، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۴
- ب ۴۰۱: م: نهادند زو، ط و لن و حظ: نهادند دو،  
 قب: نهادند اندرو؛  
 (دوم): قا: و بگرفت از جامه، ط: و بر  
 جامه بگفتند تن، لن: بگفتند جامه ز تن؛  
 لن افزوده:  
 نهادند دو بجه اهرمن  
 خروشش بر آمد سوی انجمن
- ب ۴۰۲: م: و خود او؛  
 (دوم): ط و م: بکاخ از نهفت، قب  
 و لن: آمد بکوی از نهفت، حظ: بیامد  
 ز بکوی از نهفت
- ب ۴۰۳: قا و م: بایوان، حظ: وز ایوان، لن:  
 هر چند بود، ط: بایوان برستند چند انک؛  
 (دوم): قب و لن: همه زد سودابه؛  
 ب ۴۰۴: ط: جو دیدند؛  
 (دوم): ط: از ایوان فغانش همی بر؛  
 ب ۴۰۵: (دوم) لن: و بکشاد در خواب کوش؛  
 قب بیت را ندارد.
- ب ۴۰۶: م: کای شهریار؛  
 (دوم): قا: خوب رخ، لن: رفت بر  
 خوب رخ، حظ: رفت ناخوب رخ،

- مب : بکشست بر خوب رخ ؛ قب بیت را ندارد ، مب یقی افزوده :
- دو بچه ز بشت تو شد زو جدا  
دوکس بی روان و یکی بی نوا
- ب۴۰۷ : قا و ط : کشت و ، مب : وان دم نزد ، لن و حظ : غمین [ لن : نغمی ] کشت و نکشاد شب هیچ ؛ قب بیت را ندارد .
- ب۴۰۸ : ط : بدان ، مب : بدان ... خسته دید ؛ (دوم) : قا و ط و حظ و مب : شبستان سراسر بر ؛ قب بیت را ندارد .
- ب۴۰۹ : ط و لن : بر طشت ، قا و مب : بدان کونه بر ، حظ : کولوک ... در طشت ؛ (دوم) : لن : نهاده ؛ قب بیت را ندارد .
- ب۴۱۰ : (دوم) : لن : همی گفت ؛
- ب۴۱۱ : ط : گفت کورا چه ، قب و لن و حظ و مب : گفتت کو [ لن : او ] چه ؛ (دوم) : قا : ز گفتار ؛
- ب۴۱۲ : حظ : برکان ؛ (دوم) : قا و ط و مب : براندرشه ؛
- ب۴۱۳ : مب : گفت این ، لن : کنیم ؛ (دوم) : ط : نشاید بجا بر ، لن : کنیم ؛
- ب۴۱۴ : (دوم) : مب : کسی کو بکردی ؛
- ب۴۱۵ : قب و لن : ز ایران بر ، مب : وودانرا بر ،
- حظ : واز ایران سوی خویش ، ط : فرستاد و بکسر بر ؛
- ب۴۱۶ : (دوم) : قا و ط و مب : کونه بی کران ؛
- ب۴۱۷ : ط و قب و لن و مب : شود ؛ (دوم) : قا : زدانش ... برکارا و ، لن و حظ : بر آرند برکارا و ، ط : برازند برکاراوی ، قب : براید برکارا و ، مب : بدان کار یکدل ز گفتار اوی ؛ مب این عنوان را دارد : تهمت نهادن سوداوه باردوم بر سیاوش ؛
- ب۴۱۸ : (دوم) : قا : سمنها برو آورید از نهفت ، ط و مب : نهفته برون آورید از نهفت ط و قب و لن پس از این بیت ، بیت ۴۲۶ را آورده اند .
- ب۴۱۹ : ط و قب و لن و مب : صلاب ، قا : و صطرلاب بر ؛ (دوم) : قا و مب : بدان ، ط : خردرا بران کار بکاشند ؛ لن بیت را تکرار کرده و حظ بیت را ندارد .
- ب۴۲۰ : ط : بفرجام گفتند ؛ (دوم) : مب : بجایی که ، لن : آکنی ، قا : کی جایی کی ، قب : بجایی که زهرا کنی ؛ حظ بیت را ندارد .

- ب ۴۲۱: قا: بشت یکی دیگرست ،  
 (دوم): قب : شاہند وزین ، قا: مادرست ؛  
 حظ بیت را ندارد
- ب ۴۲۲: ہم: کہ از ، ط: کھرشان کر از شہریار ؛  
 (دوم): ہم: ازین رنجھا ، قب: بدین رنجھا ،  
 مب: بدین رنجھا بدین ؛ لن و حظ بیت را  
 ندارند .
- ب ۴۲۳: لن: رازش برین ، ط: رازش نہ در آسمان ؛  
 قا و حظ بیت را ندارند .
- ب ۴۲۴: (دوم) لن و مب : شاہ [ لن : شا ] و با  
 انجمن ، ط : اباشہ بگفتند زان انجمن ؛ حظ  
 بیت را ندارد .
- ب ۴۲۵: قا: کاوس با ، ط: کاوس و کس را ، قب:  
 نکہ کرد کاوس ؛  
 (دوم): قا و مب: همی بود ، قب: داشت آن  
 راز را در نہقت ، لن: داشت این رازھا در ؛  
 حظ بیت را ندارد .
- ب ۴۲۶: قا و مب : بدین ؛  
 (دوم): قا : برآمد جھاترا ، ط و لن : جھاترا  
 برآمد ز جادو ، قب و حظ : جھاترا ز جادو ؛  
 ( ط و قب و لن بیت را پس از ب ۴۱۸  
 آورده بودند ، ط در اینجا نیز بیت را دوبارہ  
 ضبط کرده با این اختلاف در مصراع دوم :
- بجادو بچہ بر سر آمد قفیز ؛  
 ب ۴۲۷: (دوم) ط : جھانجوی ؛  
 ب ۴۲۸: حظ : بدو کفت ، مب: کفت من داد  
 خواہم ز ؛  
 (دوم): قا: تخت گاہ ، ط : بیفکندن ،  
 مب : ز زخم و ز افکندن ؛ لن بیت را  
 ندارد .
- ب ۴۲۹: قا و ط : کشتن ؛  
 (دوم) : قا : بکسلم ، ط : زمان را رتن  
 بکسلم ، قب: زمان تن زدل بکسلم ، حظ:  
 زمان دل ز تن بکسلم ، مب: زمان بند او  
 بکسلم ، لن بیت را ندارد .
- ب ۴۳۰: قا و ط و قب و لن و حظ و مب : کفت  
 شاہ ای زن آرام ؛  
 (دوم): حظ: سخنانا ، قا و ط و مب: ہمہ  
 منکر امروز فرجام گیر ؛  
 ب ۴۳۱: مب: بدان روز بانان ؛  
 (دوم): مب: بفرمودشان تا بکیرند ؛  
 ب ۴۳۲: حظ: مکر شہر ؛  
 (دوم): حظ: بدکیش ؛  
 ب ۴۳۳: ط: خبیر یافتند ؛  
 (دوم): قا و لن : نیز ؛  
 ب ۴۳۴: قا و ط و لن : براہ ، مب: بدخواہ ز ترا براہ ؛



- ب ۴۳۵: قا و ط و قب و لن و وب: بخوشی؛  
 (دوم): لن: روزها، قا و قب: را نیز دادش،  
 مب: داده بودش نوید (اول امید نوشته و  
 خط زده) ط: به بس چیزها نیز دادش  
 نوید؛
- ب ۴۳۶: ط: بخواری بزخم، لن: خوب و به بند،  
 قب: و خوب به بند، حظ: وارحم و بند؛
- ب ۴۳۷: ط: نشد هیچ خستود از ان، قب: جو خستو  
 سامد بدین، لن: بخشود شد زان شه دلسان؛  
 (دوم): قا و مب: نشد، قب و لن: ابا آن [لن]:  
 او [نشد شاه هم داستان؛
- ب ۴۳۸: بم: پیران [روی این کلمه نوشته: بیرون]  
 برند، ط و قب و لن و حظ: برند  
 (دوم): بم: جویند و پیران [روی این کلمه  
 نوشته: اکنون] برند، حظ و قب و لن:  
 جاره سازند... برند، ط: برند؛
- ب ۴۳۹: قا و مب: خستو نباشد، حظ: خستو نباید،  
 لن: جو خستود ماند میانش برر؛  
 (دوم): مب: برید کین، قا: آیین فر، حظ:  
 برند، قب: اینست آیین، ط: برند و این  
 باشد آیین، لن: که جز این ندانیم آیین؛
- ب ۴۴۰: ط و لن: ز نزدیک شاه؛  
 (دوم): ط و ز بندو؛
- ب ۴۴۱: (دوم): قا: درین، مب: ازین کار در بیش  
 شاه؛
- ب ۴۴۲: قا و ط: کان زن؛  
 (دوم): حظ: داند این از نهفت، قا: همه  
 افرین دارد اندر؛
- ب ۴۴۳: لن: دکرباره فرمود؛  
 (دوم): مب: شمر خواند، حظ: ستاشمر  
 خواند؛
- ب ۴۴۴: (دوم): قا و قب و لن و حظ: بدیدار و از،  
 ط: بلیدند و از، مب: بدیدار از؛
- ب ۴۴۵: (دوم): بم: چرا نیست، ط: خبر نیست،  
 مب: خرد نیست، قا: خرد نیست ساز،  
 قب: بیت سیاه شده و فقط کلمه راز  
 خوانده می شود.
- ب ۴۴۶: ط و قب و لن و حظ: فروست شان زین  
 سخن، قا: کی ایشان همه این سخن، مب: کز  
 ایشان کنند این سخن؛
- (دوم): ط و لن و حظ و مب: ز بیم  
 سیاوش، قب: مصراع سیاه شده؛
- ب ۴۴۷: ط و مب: هم از بیم رسم کو، قب: مصراع  
 اول سیاه شده است.
- (دوم): ط: بلرزد بزیر زمین اهرمن،  
 مب: بلرزد جهان جون یکی باب زن؛

ب۴۴۸: قب: ہفتاد؛	(دوم): قا و ط و قب و مب: تا برجه؛
ب۴۴۹: قب: همانا کہ لشکر هزاران هزار؛ قا بیت را ندارد. در قب بیت سیاہ شدہ است.	ب۴۵۸: قب: زہر سوہمی؛
ب۴۵۰: قب: اگر دیدہ؛ قا بیت را ندارد.	(دوم): لن: زرودابہ؛
ب۴۵۱: بم: نفرماید، ط: جز انکو نکوید ستارہ شناس؛	ب۴۵۹: قب: کہ شاہ؛
(دوم): حظ: جہ دارد، مب: کوید زن وز؛ قا بیت را ندارد و مب بقی افزودہ:	(دوم): لن: بدرد، ط: نکر د نہان؛
ابا این ہمہ ترسد از بم شاہ	ب۴۶۰: قب: کوتہ کنی؛
چگونہ ترسد زن بی گناہ	(دوم): حظ: نیاید؛
ب۴۵۲: قب: مرا خود؛	ب۴۶۱: قب: اگر چند؛ حظ عنوان دارد: سخن گفتن شاہ با موبدان و جواب ایشان؛
ب۴۵۳: قا: سخن کز [شاید سہ نقطہ از آن گاف باشد]	ب۴۶۲: قب: بداندیش کشتی، مب: بدایشہ [سپس باخطی کمرنگ تبدیل بہ بداندیشہ کردہ است]. قب بیت را ندارد.
(دوم): قب: افکندمت داوری؛	ب۴۶۳: قب: زہردو، ط: برین، لن: وحظ: زہردو... برین، قا: مراسرین... بدین جملہ؛
ب۴۵۴: قب: فراوان بیارید؛	(دوم): قب: بآتش، ط: یکی را بآتش بیاید؛ قب بیت را ندارد.
(دوم): بم: کہ پردازد؛ قا بیت را ندارد.	ب۴۶۴: قب: فرمان جرخ؛
ب۴۵۵: قب: شہنشہ ز؛	(دوم): ط: نسازد کزنند؛ قب بیت را ندارد.
ب۴۵۶: قب: بسی کرد، قب: سوداہ خستہ؛	ب۴۶۵: قب: سوداوہ بیش؛
(دوم): قب: بدان، لن: نہادہ، قا و مب: بدان درد؛	(دوم): قا و مب: ورا با، ط: سیاوش را
ب۴۵۷: قب: ہمی گفت، قا: کاندرجہان، لن: کاندرجہان این؛	نیز آنجا نشانند؛

ط بیت را بصورت زیر تکرار کرده  
است:

ازین بس که خواند مرا شهریار

جو کزین دو یکی را شود نابکار

( بعد جو را خط زده )

ب ۴۷۶: بم: هوس مغز، ط و قب و مب: وخون و

مغز، حظ: وجوش مغز، لن: جه ... و

خون و مغز؛

(دوم) قب: کرامیش، مب: کریش

بیرون برد؛ قاییت را ندارد.

ب ۴۷۷: قاط و قب و حظ و مب: گفتار دل؛

(دم): ط: بشم کتم؛

ب ۴۷۸: (دوم) مب: بادشایی مکن؛ مب پس از

این بیت، بیت ۴۸۷ را آورده است.

ب ۴۷۹: (دوم) قب: شتر آرد؛

ب ۴۸۰: حظ: شد؛

(دوم) قاط: همه نامداران، مب: خندان

شدند؛ قاط عنوان دارد: آتش کردن

کاوس و گذشتن سیاوش بر آن، مب

عنوان دارد: گذشتن سیاوس از آتش

بسلامت.

ب ۴۸۱: (دوم) مب: آورد از چارسوی؛

ب ۴۸۲: (دوم) حظ: ازجون، مب: شمارش

ب ۴۶۶: (دوم) مب: بگردد، قب و حظ: دل

بروشن، ط: نگردد دل من بروشن؛

ب ۴۶۷: قب و حظ: مکر آتش، مب: کآتش؛

(دوم): بم: کرده زود، قب و لن و مب:

کنه کار، قاط: نیز رسوا؛

ب ۴۶۸: لن: رودابه، قب: سودابه باز؛

(دوم): قب: نکفتار راز؛

ب ۴۶۹: حظ: فکندم دو، قاط: نموده، لن: نمودم

دو کودک؛

ب ۴۷۰: مب: بگرد و تباهی بیست؛

ب ۴۷۱: قاط و مب: سیاوش را کفت؛

ب ۴۷۲: بم: کفت کای؛

ب ۴۷۳: مب: بود بر سرم؛

(دوم): قاط و مب: ننک، لن: ننک ...

کر، ط: ننک ... بکنرم، قب: ننک ...

نکنرم.

ب ۴۷۴: بم و قب و لن و حظ: بدانندیش شد، قاط و

مب: شاه کاوس؛

(دوم): بم: که فرزند سوداوه، حظ:

سوداوه و ننک وی، قاط: سوداوه شوم بی؛

ب ۴۷۵: ط: یکی را شود، قب: یکی چون شود،

قاط: یکی کودک نابکار؛

(دوم): قاط و قب و لن و حظ: ازین؛

۴۷۸ آورده بود؛ قا بیت را ندارد .  
 ب ۴۸۹: قا: بس آنکه بفرمود برمایه شاه ، مب :  
 ازان بس چنین گفت موبد بشاه ؛  
 (دوم): ط: کی ریزند برجوب نطف ؛  
 ب ۴۹۰: (دوم) قا ولن ومب : بروز ، ط وقب و  
 حظ :دمیندند و... بروز ؛  
 ب ۴۹۱: قا و ط وقب ولن : جودود، حظ : بدود؛  
 (دوم): ط وقب ولن وحظ : بس دود،  
 قا ومب : امد پمخ کبود؛ مب افزوده:  
 همی چار فرسنگک تفش رسید  
 بگفت این بود بند بد را کلید  
 (ر.ک به ب ۴۸۳)  
 ب ۴۹۲ : (دوم) مب : جهان شد خروشان و آمد  
 دمان ؛  
 ب ۴۹۳: ط ومب: شده ، قب ولن وحظ : کریان  
 شدند ؛  
 (دوم): ط ومب: شده، قب ولن : بریان  
 شدند، حظ: جنداننش بریان؛ قا بیت را  
 ندارد ، مب بیت را پس از ب ۴۹۷  
 آورده وبتی نیز پس از آن افزوده :  
 شکفت اندرو مانده شاه و سپاه  
 ازان جهر خندان و آن روی ماه  
 لن این عنوان را دارد: کنشتن سیاوش

فزون ازجه وجون وچند ؛ قا بیت را ندارد  
 وبت ۴۸۶ را اینجا آورده .  
 ب ۴۸۳: حظ: بدور، قب ولن ومب : بدور . . .  
 هرکش ، ط: بدور... مردم بدید، قا: بدوراز  
 دوفرسنگک تفش رسید ؛  
 (دوم) : قا و ط وقب ولن وحظ : جست  
 باید بلا ، مب: بگفتند کامد بلا ؛  
 ب ۴۸۴: قا وحظ: درو راستی ، مب: بدو راستی ،  
 قب: درکاستی ، ط: خواستی دیدره راستی ؛  
 (دوم) : قب: همی، مب: زن از کزی وکاستی،  
 قا: بکاراندرون کزی وکاستی ؛  
 ب ۴۸۵: حظ: سراسر ؛  
 (دوم) : تمام نسخه ها : کربزن نکروی ؛  
 قب عنوان دارد : کنشتن سیاوش بر آتش ؛  
 ب ۴۸۶: مب: جوکوه ؛  
 (دوم) : ط وقب ولن وحظ ومب : جهانی  
 نظاره شده ، قا: جهانی نظاره بروربرکوه ؛  
 قا بیت را قبلاً آورده بود ر.ک به ۴۸۲  
 ب ۴۸۷: قب: جندانک کفتی، قا : جنکی سوار،  
 مب: چنکی سوار، ط: کفتی چهار ؛  
 (دوم): مب: میانن، ط: بتنکی سوار، قب :  
 زرقی به تندسی ؛  
 ب ۴۸۸: مب: بدان کار ؛ مب بیت را پس از ب

در آتش؛

ب ۴۹۴: (دوم) ط: خود روی؛ ترتیب ابیات

ط: ۴۹۵، ۴۹۴

ب ۴۹۵: قا و ط و لن و حظ و مب: هشیوار با؛ ط  
جای مصرعها را عوض کرده است.

ب ۴۹۶: قب و لن: یکی یارگی؛

(دوم): قا و ط و قب و حظ و مب: همی کرد،

لن: که می کرد؛

ب ۴۹۷: حظ: برانکند کافور؛

(دوم): مب: رسم ساز و کفن؛ مب چنانکه

یاد شد پس از این بیت، بیت ۴۹۳ را آورده

و همراه آن بیتی نیز افزوده. ط نیز بیتی افزوده:

شکفت اندرو ماند کاوس شاه

ازان جهر خندان و روی جو ماه

ب ۴۹۸: لن: برانکه؛

(دوم): قا و ط و مب: از اسب و بردش،

لن و حظ: پیاده شد از اسب و بردش، قب:

پیاده شد و برد بیشش نماز؛ ترتیب ابیات

ط: ۴۹۹، ۴۹۸، بیتی افزوده:

تو کفتی سوی خلد می رفت شاه

نه بر کرد آتش همی جست راه

ب ۴۹۹: قا: شرم شد، مب: شرم کشت؛

(دوم): قا: شرم شد، مب: شرم کشت؛

ب ۵۰۱: قب و حظ: سری بر، قا: دلی بر، لن:

سری بر شرم، ط: سری بر شرم بهایی،

مب: سری بر شرم و نهایی؛

ب ۵۰۲: قب: کرایدون که هستم ازین بی گناه؛

(دوم): قب: بدارد؛

ب ۵۰۳: (دوم) بم: کزین کوره، تمام نسخه ها:

ازین؛ حظ این عنوان را دارد: گذشتن

سیاوش (ش) بر آتش. مب این عنوان را

دارد: رفتن سیاوش در آتش. و افزوده:

سیاوش بیامد بآتش فراز

همی کفت با دوار بی نیاز (کذا)

مرا ده بدین کوه آتش گذر

رها کن تنم را ز شرم پدر

جو زین گونه بسیار زاری نمود

سیه را برانگیخت برسان دود

ب ۵۰۴: (دوم) حظ: غم جهانرا، قب: امد

ازان کار کینش بهر؛ قا و ط و قب و حظ

و لن پس از بیت ۵۰۴، ب ۵۰۸ را

آورده اند.

ب ۵۰۵: بم: جان دشت؛ مب بیت را ندارد.

قب پس از این بیت، بیت ۵۰۳ را با

اختلافی بصورت زیر آورده:

ازان روی دیگر برون رفت شاه  
 کی موی نشد برتن او تباہ  
 و این عنوان را دارد : بر آتش کلدشتن  
 سیاوش  
 ب ۵۰۹ : ہم بیت را در حاشیه دارد و بعضی کلمات  
 آن بریده شده است .  
 (دوم) : موب : درع واسب ، لن : خود  
 سیاوش واسپش ندید ؛  
 ب ۵۱۰ : قا : همه دست ، موب : همه کشته با ؛  
 (دوم) : قا و طولن موب : او ز [ط و موب :  
 از] آتش کی آید برون ، ط پس ازین بیت  
 افزوده :  
 سیاوش دران آتش تابناک  
 سیه را همی تاخت بی ترس و باک  
 شکفتی تر ان بود کاسب سیاہ  
 نرسید بیک ذره ز آتش براه  
 موب افزوده :  
 سیاوش از آتش برون تافت روی  
 نیازد آتش ازو تار موی  
 ب ۵۱۱ : (دوم) : لن آتش سپہدار نو ، قا : آمد برون  
 ز آتش ان شاه ؛  
 ب ۵۱۲ : قا : بودی همی تر ، ط : اگر کوه بودی ؛  
 (دوم) : ط : مکر جامہ ؛

به نیروی بزدان نیکی دهش  
 ازان کوه آتش نبودش تبش  
 ب ۵۰۶ : (دوم) : ط : همی کشت حویان بر ، موب بیت  
 را ندارد .  
 ب ۵۰۷ : قب : نهائی نهاده ، قا : جهانی بکاسوس  
 بنہاد چشم ؛  
 (دوم) : موب : ولب بر ، قا : برز کفتارو ، قب  
 ولن و حظ : زبانی [ لن : زبانها ] براز کفت و  
 دل ؛ قا و قب ولن و حظ و موب پس ازین بیت ،  
 بیقی باختلاف افزوده اند کہ نظیر بیت ۵۰۸  
 است : سیاوش بران [ قا و قب و موب : بدان ]  
 کوه آتش بناخت / تو کفتی کہ با اسبش  
 آتش [ قا : با اب آتش ، موب : آب و آتش ]  
 بساخت [ قب : نساخت ] . ترتیب ایات  
 قب و حظ ولن چنین است : ۵۰۶ ، ۵۰۹ ،  
 ۵۰۷ ، بیقی افزوده ، ۵۱۰ ، ...  
 ب ۵۰۸ : (دوم) : قا : کار آتش ، لن : سش آتش ،  
 ط و قب : تو کفتی کی با اسبش آتش  
 ساخت ؛ چنانکہ پیشتر یاد شد قا و ط و قب  
 ولن و حظ این بیت را پس از ب ۵۰۴  
 آورده اند . موب بیت را ندارد . ط پس از  
 ب ۵۰۸ افزوده :

- ب ۵۱۳: م: قبا و سوار؛  
 (دوم): قبا و ط و لن و حظ: تو کفتی، ق: ب: تو کفتی همی داشت؛  
 ب ۵۱۴: م: بخشایش از پاك؛  
 (دوم): ط و ق و لن: آتش و باد؛  
 ب ۵۱۵: ق: جوزان کوه... کشید؛  
 (دوم): حظ: ز کوه وزدشت، ق: خروشدن او به رسو کشید؛  
 ب ۵۱۶: ق: سواران ز لشکر: ق: بیت را ندارد.  
 ب ۵۱۸: م: داده مزده، ق: یک اندر دگر، م: که دادند مزده ابا یکدگر؛  
 ب ۵۱۹: (دوم): ق: همی کندرو، م: خست موی؛  
 ب ۵۲۰: (دوم): لن: نه باد و نه خاک، م: نه کرم و نه خاک؛  
 ب ۵۲۱: (دوم): م: پیاده شهنشه؛  
 ب ۵۲۳: ط و ق و لن: سیاوش نزد جهاندار؛  
 ب ۵۲۴: ط: کی باز از جنان کوه؛  
 (دوم): ط و ق و لن: کرد بست؛  
 ب ۵۲۵: ق: ط و ق و لن: دلیر جوان، حظ: شاه دلیر؛  
 (دوم): ق: تو با کیزه، ق: که با کیزه بختی و؛  
 ب ۵۲۶: (دوم): م: در جهان؛
- ب ۵۲۷: ق: ب: بر ایوان؛  
 ب ۵۲۸: (دوم): ط و ق و ب: بر سیاوش، م: همی کام دل با؛  
 ب ۵۲۹: ق و ب: بر کشید، م: ان روز می کشید؛ م: این عنوان را دارد: بر اشفتن شاه کاوس بر سوداوه؛  
 ب ۵۳۰: م: بتخت کی، ق: بتخت مهی؛  
 ب ۵۳۱: لن: رودابه؛  
 (دوم): ق و م: بدو بر، لن: برو باز راند؛  
 ب ۵۳۲: (دوم): م: دلم را بیازرده؛  
 ب ۵۳۳: ق و م: جه بازی نمودی؛  
 (دوم): م: که با؛  
 ب ۵۳۴: م: نخوردی و، ق و لن: نخوردی، م: و بر آتش؛  
 (دوم): ق و م: بدین کونه؛  
 ب ۵۳۵: ق: نیامد، حظ: نیاید؛  
 (دوم): ق و حظ: و بیارای، م: و تهی کن کنار؛  
 ب ۵۳۶: ق و م: نیاید که؛  
 ب ۵۳۷: هیچ یک از نسخ بیت را ندارند.  
 ب ۵۳۸: ق: چنین گفت اکرم سر، ط و ق و لن و حظ: بدو گفت اکرم سر، م: همی گفت اکرم سر؛

- (دوم) : قا : آن بد۔ قب : ابن بد بر ؛  
 ب ۵۴۴ : قا : جہ باید جہ سازم مکافات ، حظ :  
 جہ باشد جہ باشد ، قب : جہ باشد جہ  
 سازد مکافات ؛  
 (دوم) : مب : سپہ کرد بر شہریار آفرین ؛  
 ب ۵۴۵ : ہم : نہ باداش ، قا : ومب : او آنک ؛  
 (دوم) : قا : ومب : کردہ ؛  
 ب ۵۴۶ : قب : کورا ؛  
 (دوم) : مب : ہدار ؛ قب بیت را تکرار  
 کردہ است .  
 ب ۵۴۷ : لن : روداہ ، قب : را پشت بر ، حظ :  
 برداشتند ، ط : جو روداہ را بست بر ؛  
 (دوم) : لن : ہمہ نعرہ بر ؛  
 ب ۵۴۸ : (دوم) : قا : بتان داشت ؛ قا : ومب پس از  
 این بیت افزودہ اند :  
 ہمہ انجمن روی بر کاشتند  
 کی [مب : جو] سوداہ را نیز بکنداشتند  
 مب بیتی دیگر نیز افزودہ :  
 سیاوش ازان نیز اندیشہ کرد  
 باندیشہ دل جون یکی بیشہ ک -  
 ترتیب ابیات مب : ۵۵۱ ، ۵۵۲ ، ۵۴۹ ،  
 ۵۵۰ ، ۵۵۳ و ...  
 ب ۵۴۹ : مب : کفت کای ؛  
 (دوم) : لن : ازین ، قا : ومب : نمکین مدار ؛
- من ، ط : ہفرمای و دل ؛  
 (دوم) : قا : باوی ، لن : وحظ : نخواہم کہ باشی  
 دلی برز کین ، ط : نخواہم کی باشی زمن بر  
 ز کین ، قب : عواہم کہ باشد دلی برز کین .  
 مب : نخواہم کہ باشد دل من بکین ؛ مب  
 بیتی افزودہ :  
 بنالید از درد آن بد کنش  
 بکفتا چگونہ بوم خوش نشین (کذا)  
 ب ۵۴۰ : (دوم) تمام نسخہ ہا : شاہ از [ط : ومب :  
 ز] آتش ؛ مب بیتی افزودہ :  
 بیاسخ چنین کفت سوداوہ باز  
 کہ ای شاہ بردانش سرفراز  
 ب ۵۴۱ : (دوم) ط : وقب و لن : وحظ ومب : نبود  
 اتش تیز با او [مب : من] بکین (ر . ک بہ  
 مصراع دوم ب ۵۳۹) . قا بیت را ندارد .  
 ب ۵۴۲ : ط : وقب : نیرنک دانی ، مب : شہش کفت  
 نیرنک سازی ؛  
 (دوم) : ہم : کوژ ؛  
 ب ۵۴۳ : (دوم) مب : کہ این ، قا : کی این بد کہ او  
 ساخت ، ط : وقب و لن : کہ این بد کجا ساخت ،  
 حظ : کی این بد کی ساخت ؛



- ب ۵۵۰: قب بیت را ندارد .
- ب ۵۵۱: مب: با خود که؛
- (دوم): حظ: بدان تا ببخشد گذشته گناه؛  
(ر.ک به مصراع دوم ب ۵۵۳).
- ب ۵۵۲: ط: کارش؛
- (دوم): قا ولن ومب: ببند این غم، ط: ببند  
این هم، قب: ببند این بد؛
- ب ۵۵۳: مب: پها نه یچست اندرین کار؛ حظ بیت  
را ندارد. مب بیئی افزوده:
- جو آمد سیاوش بخواهش کری  
دل شاه ز اندوه و غم شد بری
- ب ۵۵۴: قا ومب: بخشیدمت؛
- (دوم): قب: وزان، ط: خون ریخته، قا ومب:  
دیدمت؛
- ب ۵۵۵: لن: دست بدر؛
- (دوم): مب: ازان . . . آمد بر، مب پس  
ازین بیت افزوده:
- بیاورد سوداوه را باز جای  
بفرمان شه بردش اندر سرای
- ب ۵۵۶: لن: همه سوی؛
- (دوم): قا: بردند یکایک نماز، لن: بردند  
جمله، مب: بردند یک یک؛
- ب ۵۵۷: مب: برین نیز، قا: بدین نیز؛
- (دوم): قا ومب: بدو؛
- ب ۵۵۸: قا وقب و حظ ومب: بر مهر، لن: با مهر،  
ط: جان دل شدش باز بر مهر، مب این  
عنوان را دارد: اندیشه کردن کاوس  
از مهر سیاوش، و سپس ایاتی افزوده است:  
یکی شب نشسته شه سر فراز  
باندیشه رفته ز فرزند باز  
در شادمانی بخود در بیست  
ز اندیشها کشت مانند مست  
دل اندر نغان و سرافکنده پست  
بتیهار و اندیشه اندر نشست  
شب تیره بد شاه با درد و غم  
همی کرد اندیشه بیش و کم  
همی گفت فرزند چون شد بلند  
یکی جفت باید مر او را پسند  
مکر سر به بیجانند از کار بد  
ازان پس نیازد بکردار بد  
کنون چون شود روز روشن بدید  
یکی دخت فرخنده باید کزید  
نخستین فربرز مهر پسر  
نشامش در بیش بسته کمر  
ز تخم بزرگان یکی دختری  
که باشد سزاوار هر مهتری

بآیین شاهان تو او را بخواه  
 لجا درخور تست فرخنده ماه  
 فریبرز جون این سخنها شنید  
 رخس کشت تازه دلش بردمید  
 خواستن فربرز دختر نودر را بز  
 بذر را بکفتا که فرمان تراست  
 مرادمن است این که شهرا هواست  
 هم اندر زمان طومس یل را بخواند  
 ابا او سراسر سخنها براند  
 پس انگاه بکرفت دستش بدست  
 یکی عهد شاهانه محکم به بست  
 یکی بزم سازید پس شهریار  
 بزکان بکردند کوهر نثار  
 بیستند آذین بایران زمین  
 زدل دور شد خشم و آزارو کین  
 دو هفته همی مجلس آراستند  
 بشادی نشستند و برخاستند  
 فریبرز زان پس بشادی نشست  
 غم از دل بدیدار دلبر کست  
 چونه ماه بکنشت و آمد بده  
 یکی پورش آمد جو تابنده مه  
 فریبرز کشت از رخس شاد کام  
 بشادی ورا کرد شینسب نام

بخوام من از بهر این نامور  
 بر افرازم از جرخ کردنده سر  
 جو کار فریبرز کردم تمام  
 بکار سیاوش شوم شاد کام  
 باندیشه آن شب شهنشه بخت  
 مرین راز را بیش هر کس بکفت  
 جو روشن شد آن کنبه لاجورد  
 ز خاور بر آورد سر تاج زر  
 جهان سر بسر کشت مانند عاج  
 جو اختر بیارید بر فرق تاج  
 شهنشه نشست از بر تخت خویش  
 فریبرز را خواند و آمد بهش  
 بدو کفت کای فرّ و اورند من  
 کرای تر از دینه فرزند من  
 یکی جفت خواهم سزاوار تو  
 جنان جون بود درخور کار تو  
 مکر ماند این نام من جاودان  
 جو من بیش یزدان سپارم روان  
 سپهر روان نکمکد بیخ ما  
 بشاهی بوذ نام و تاریخ ما  
 کنون طوس را هم یکی خواهرست  
 که زیبایی تاجست و با افسرست

آکنده ترونکار  
 (دوم): قا: ازو خیره نوشم مکن؛  
 ب ۵۶۵: (دوم) ط ولن وقب: تیز جون، حظ:  
 بروزنده، مب: پروریده؛ قایت را  
 ندارد.  
 ب ۵۶۶: (دوم) قب: همی بانو، ط و حظ: همی  
 باتومهر، مب: نخو اهد که بناید او با تو؛  
 ب ۵۶۷: قا ومب: بدین، ط و قب ولن و حظ:  
 یکی داستان زد برین رهنمون  
 (دوم): بم: مهر جون؛ حظ عنوان  
 دارد: آمدن افراسیاب بچنک ایران  
 زمین فرستادن سیاوش با لشکر بچنک  
 عنوان قا: خبر یافتن کیکاوس از توجه  
 افراسیاب بایران، لن: آمدن افراسیاب  
 بایران زمین بچنک. مب پس از بیت  
 ۵۶۸ ابیاتی چند افزوده که بیت اول را  
 قب نیز آورده است:  
 زبان دیگر و دلش جای دگر  
 ازو بای جویی نیایی تو سر  
 زانرا ستایی سگاترا ستا  
 که یک سگ به از صد زن ناسزا  
 کنون عشق سوداوه و مهر شاه  
 بنظم آوریدم بدین جایگاه

جوان سال بگذشت و سال دگر  
 یکی کودک آمد جو تابنده خور  
 بردند مزده بنزدیک شاه  
 سر تاج شاه اندر آمد بمه  
 نهادند نامش هم آنکه سم  
 که بد راست مانده شاه جم  
 فربرز بوذ از رخ هردوان  
 شب و روز خرم دل و شادمان  
 دل شاه کاوس مانند دیو  
 بکار سیاوش بد با غریو  
 ب ۵۵۹: لن: بر شهریار جوان؛  
 ب ۵۶۰: (دوم) ط ولن: بد سزد، قب: بران . . .  
 بد سزد؛ قا ومب بیت را ندارند.  
 ب ۵۶۱: ط: بد کمان، قا: ز کفتار بد باز شد بد  
 کمان؛  
 (دوم): بم: آنچ بر، حظ: ندیدار، قب ولن:  
 از نهان، قا: بدی را نهان، مب بیت را ندارد.  
 ترتیب ابیات قا: ۵۶۲، ۵۶۱: قب این  
 عنوان را دارد: آمدن افراسیاب بچنک  
 کاوس.  
 ب ۵۶۲: قا جای مصرعها را عوض کرده.  
 ب ۵۶۳: قا جای مصرعها را عوض کرده.  
 ب ۵۶۴: بم و قا و قب ولن و مب: بجایی، لن:

ترتیب ابیات قب: ۵۷۰، ۵۷۳، ۵۶۹، ۵۷۰،  
 ۵۷۲، ۵۷۶ ...  
 ب ۵۷۰: (دوم) قب: زرکان کزیده نبرده، قا:  
 ترکان خنجر گزار؛ مب بیت را ندارد.  
 ب ۵۷۱: (دوم) مب: ازو، قا وط قب ولن و  
 حظ بیت را ندارند.  
 ب ۵۷۲: حظ: ازین؛  
 (دوم): مب: جواز؛ لن و حظ: جانش  
 سوی، قب: جانش سوی رزم شد؛  
 ط هنوان دارد: آگاهی یافتن کاوس  
 شاه از آمدن افراسیاب و فرستادن سیاوش  
 بچنگک  
 ب ۵۷۳: مب: انجمن کشت ز؛  
 (دوم): قب: هرانکس که، قا: کسی کو  
 بود نیک؛  
 ب ۵۷۴: قا: کفت افراسیاب، حظ: بایشان ...  
 افراسیاب، مب: بدیشان بگفتا که؛ قب  
 بیت را ندارد.  
 ب ۵۷۵: ط ولن و حظ و مب: که زردان، قا: کی  
 زردان؛ قب بیت را ندارد.  
 ب ۵۷۶: حظ: کی بسو کند؛  
 (دوم): حظ: را محوی؛  
 ب ۵۷۷: قا وط: جنکجوی، قب: جو کرد او

لشکر کشیدن افراسیاب بچنگک ایرانیان  
 ازین آگهی شد بافراسیاب  
 یکی لشکری ساخت اندر شتاب  
 بخارا و سغد و سمرقند و جاج  
 بترکان بیاراست با طوق تاج  
 بشادی نشست و همی میکشید  
 پس آنکه یکی لشکری برکزید  
 که اندازه آن بود صد هزار  
 سپید جو کرسیوز نامدار  
 بفرمود کین لشکر سرفراز  
 بیر تا ببلخ و همی کار ساز  
 بیاورد لشکر هم اندر زمان  
 سپدار کرسیوز بد کمان  
 بیامد ببلخ و بشادی نشست  
 همی بود یکسان شب و روز مست  
 خیر شد بنزدیک کاوس شاه  
 دل شاه کاوس زان شد تباہ  
 ب ۵۶۹: (دوم) قب: که نشیند؛ مب پس از این بیت  
 افزوده:  
 که آمد بنزدیک افراسیاب  
 سپاهی فرستاد زین سوی آب  
 که اندازه آن بود صد هزار  
 کزیده سواران نیزه گزار

فرست و تو بر تخت آرام گیر  
 بشادی کان اوری راست تیر  
 ب ۵۸۵ : مب: بدیشان چنین گفت پاسخ که من ؛  
 (دوم): ط: را ازین ، قب: را درین ، قا:  
 در بدین ، لن و حظ و مب : نه بینم همی  
 کس برین [ لن: درین ، مب : بدین ]  
 ب ۵۸۶ : مب : پی تاب ؛  
 (دوم): حظ: مرا کشت ؛  
 ب ۵۸۷ : مب : با من ؛  
 (دوم): قا : بدین ، قب: بدین دل یکی  
 رهنمون ، مب: به بینم یکی چاره رهنمون ؛  
 ب ۵۸۸ : مب : ازان کارانندیشه ؛  
 (دوم): قا و قب : جون بده ، لن: بده ،  
 ط : جون بده ، مب: بده ؛ مب عنوان  
 دارد : آگاهی یافتن کاوس از آمدن  
 افراسیاب بجنک  
 ب ۵۸۹ : حظ : ساز این ، مب : همی گفت من  
 خواهم ؛  
 (دوم): حظ: نخواهم ؛  
 ب ۵۹۰ : ط و مب: دهد کردگار ؛  
 (دوم): قب : وز گفت ، مب : و گفته  
 ناپاکار ، ط: و گفت آموزگار ؛  
 ب ۵۹۱ : بم وط و قب و لن و حظ : دکر کرازین ،

ز مردم دم کینه ،  
 (دوم): قا: ز سو کند و بهانش رو ؛  
 ب ۵۷۸ : ط و لن و حظ : شاید ( لن: نباید) کسی  
 کینه ، قا و مب : مرا رفت باید کنون کینه ،  
 قب : جوازم ناید کسی کینه ؛  
 (دوم): تمام نسخه ها : برور ؛  
 ب ۵۷۹ : قا: از جهان ؛  
 ب ۵۸۰ : قا و لن : و ساز ایران ، ط و قب و حظ: کار  
 ایران ، مب: قصد ایران ؛ مب افزوده :  
 بباسخ بگفتند کای شهریار  
 مشو تیز یکدم بمن کوشدار  
 ب ۵۸۱ : قا: کی جندین سپاه ؛  
 (دوم): قا: جرا رفت (در حاشیه بخطی دیگر :  
 جرا می روی خود باورد گاه ) ؛ مب بیت را  
 ندارد .  
 ب ۵۸۲ : مب بیت را ندارد .  
 ب ۵۸۳ : (دوم): مب: به تندی بد ، قب : به تیزی  
 سردی بد ، قا: بیزی سردن بد ؛  
 ب ۵۸۴ : ط و لن و قب : بهلوانی نکو [ قب: دکر ]  
 بر کزین ، مب: کنونی یکی بهلوان بر کزین ،  
 قا: ازین بهلوانان یکی بر کزین  
 (دوم): ط و حظ : سرافراز جنک ، قب :  
 سرافراز جنک و سرافراز ؛ مب افزوده :  
 به بیش سپاهش همی با سپاه  
 بهسرامی رفتن باورد گاه

بدو لشکرت را بیارای کار  
 که بیروز بادی و به روز کار  
 ب ۵۹۹ : مب : کردار تو آفرین ؛  
 (دوم) : قاط و عقب ولن وحظ : از ایران،  
 مب : بخوانند بر تو دلیران کین ؛ مب ابیانی  
 افزوده :  
 پس او را فرستاد در پیش کو  
 که بر خیز و بر ساز با شاه نو  
 فرستاده چون نزد رستم رسید  
 بدو گفت یکک یکک سخن چون شنید  
 کو بیلتن خواند یکسر سپاه  
 بیاراست و آمد بنزدیک شاه  
 جو نزدیک شد رستم پهلوان  
 نوندی بیامد جو باد دمان  
 باصطخر بر کفت با پادشاه  
 که آمد ز ره رستم نیکخواه  
 بفرمود شاهش پذیره شدن  
 سیاوش و کردان همه تن بتن  
 جو رستم ز دور آن سرو تاج دید  
 بیاده بشد نزد او جون سزید  
 کرفند مر یکدگر را کنار  
 همی رفت هر کونه خواستار

مب : دودیکر کزین کرد نام ؛  
 ب ۵۹۲ : حظ : تا مکریش ؛  
 (دوم) : ط : دارم آن ؛ قا عنوان دارد ؛  
 التماس نمودن سیاوخش از کاوس شاه جهت  
 رفتن برزم افراسیاب و رفتن سیاوخش برزم  
 با رستم  
 ب ۵۹۳ : مب : که از شاه ترکان بخوام ؛  
 (دوم) : قا و مب : سر سر کشان ؛ قب :  
 سرور ترا در ؛  
 ب ۵۹۴ : مب : بود جهد ؛  
 (دوم) : حظ : جان سارد ، ط : بایران زمین ؛  
 ب ۵۹۵ : حظ : بر اندیشه ، قا : بتدبیر و اندیشه ؛  
 (دوم) : بم : بدو روز کار ، ط : زما بر نکرد ؛  
 ب ۵۹۶ : قا و مب : بدان ، قب : بدان کار همدانستان  
 بدر ؛  
 (دوم) : قا و عقب ولن : بدین کین ، مب :  
 بدان کین ؛  
 ب ۵۹۷ : حظ : شادومان ؛  
 ب ۵۹۸ : ط و عقب ولن : کنج کهر ، قا : کنج بدر  
 بیش ؛ مب بیت را ندارد و در عوض افزوده :  
 بدو کفت کنج پدر را تو در  
 کشا و یکستر همه سر بسر

- دکره یکایک سواره شدند  
بر نامور تخت و کاه آمدند  
جو کاوس روی تهمتن بدید  
ز یزدان بسی آفرین کسترد  
بیوسید رستم همی تخت و کاه  
بکش کرده دست از برکاه شاه  
ب ۶۰۰ : مب : برنخت شانده ؛  
ب ۶۰۱ : ط : چون زور، لن : با زور ؛  
(دوم) : جم : نیل نیست، قا و قب و مب :  
همانده رای [قا : دست] تونیل، ط و لن و  
حظ : همانند رای تو خود [حظ : هم] نیل ؛  
قا پس از این بیت ۶۰۵ را آورده .  
ب ۶۰۲ : قب و لن : هنرمند خامش، حظ : خاموش ؛  
ط : خردمند و، مب : بکیتی خردمند ؛  
ب ۶۰۳ : ط و قب : بکان در کهر، حظ : بکار کهر ؛  
(دوم) : حظ : چون بستنی ؛  
ب ۶۰۴ : مب : وزر آزمای ؛  
(دوم) : قا و مب : نبرد، ط و قب و لن و حظ  
بیت را ندارند . ترتیب ابیات مب : ۶۰۴ ،  
بیتی افزوده، ۶۰۳  
ب ۶۰۵ : (دوم) ط : با او جو ؛ مب بیتی افزوده ؛  
کنون این خردمند پور کزین  
که باد از جهان آفرینش آفرین
- ب ۶۰۶ : قا و ط و قب و لن و حظ : بخواهد همی  
جنک، مب : بخواهد همی رزم افراسیاب  
(دوم) : مب : اورو و روی ؛ [لن در  
اغلب نزدیک به تمام موارد افراسیاب  
را افرسیاب ضبط کرده جز در عناوین ]  
ب ۶۰۷ : قب : باشی و خواب ؛  
(دوم) : ط و قب و لن و حظ و مب : آرام  
گیری ؛  
ب ۶۰۸ : قا : تیزشمیر، مب : از کرز و ؛  
(دوم) : قب و لن و حظ : برجرج، مب :  
سرمایه چرخ، ط : سرنخت بدخواه  
در زیر ؛  
ب ۶۰۹ : (دوم) مب : جه برسی، ط و لن و حظ :  
نیوشنده ام ، قب : برسنده ام ، قا :  
بفرمان و رایب سرافکنده ام ؛  
ب ۶۱۰ : قا و حظ و مب : سیاوش شاه و ، ط :  
سیاوش جو جسم و روان ، قب و لن :  
سیاوش چشم (لن : جسم) و روان ؛  
(دوم) : قا و ط و قب و لن و مب :  
سرتاج ؛  
ب ۶۱۱ : لن : کرد کفت ؛  
(دوم) : قا : کی با باک جانست خرد ؛  
ب ۶۱۲ : قا : برآمد خروشیدن نا و ، ط و قب و لن

(دوم): مب: جنکی نبرده سوار؛  
 ب ۶۱۸: مب: پہلوی، قا: همه پہلو، حظ: پہلوی  
 بارس کوخ، قب: پہلوانان کوچ؛  
 (دوم): حظ: دشنی سروج، قا:  
 خروج؛  
 ب ۶۱۹: حظ و مب: سوار و پیاده؛  
 ب ۶۲۰: مب: کہ کوزاده، حظ: کی آزاده،  
 ط و قب: ایران کسی کوز کوزاده، لن:  
 ز ایران کسی نیز کازاده، قا: از ایشان...  
 اوتازه بود؛  
 (دوم): لن: وشه زاده بود، حظ: دلیر  
 و خردمند - بود  
 ب ۶۲۱: قب در هر دو مصراع: بدید  
 ب ۶۲۲: (دوم): لن: بہرام جون، حظ: جو زنکہ؛  
 مب بیٹی افزوده:  
 جو کیو دلاور سرافراز شیر  
 کہ ہودی برزم اندرون دل دلیر  
 ب ۶۲۳: مب: همان کنج؛  
 (دوم): تمام نسخه‌ها: برافراخته؛  
 ب ۶۲۴: قا: بیرون روند؛  
 (دوم): ہم و سایر نسخ: دشت هامون؛  
 ب ۶۲۵: (دوم): مب: جز نعل؛  
 ب ۶۲۷: (دوم): قب: تیزتر؛ مب بیٹی افزوده:

و حظ: برآمد خروشیدن بوق و، مب:  
 بفرمود کاوس تا بوق و کوس؛  
 (دوم): مب: زدند و بیامد، قا: بیامد  
 سپہد سپہدار، ط و قب و لن و حظ: بیامد  
 سپہد سرافراز طوس؛ مب این عنوان و ابیات  
 را دارد: فرستادن کاوس رستم با سیاوش  
 بچنگک توران  
 بفرمود لشکر بیرون شدن  
 سپاہ و سپہد بہامون شدن  
 برآمدن خروشیدن نای و کوس  
 باسب اندر آمد سپہدار طوس  
 برآمد خروشیدن کرہ نای  
 سپہد بچنباند لشکر ز جای  
 ب ۶۱۳: (دوم) قا و ط و قب و لن: کنج دینار،  
 حظ: بکشود؛  
 ب ۶۱۴: (دوم) مب: ہم از خود؛ مب بیٹی  
 افزوده:  
 ببخشد بر لشکرش سر بسر  
 بکردان آن شاه با زیب و فر  
 ب ۶۱۵: قب: زکنجی؛  
 ب ۶۱۶: ط و قب و حظ و مب: برخوان و لن:  
 برخوان و برخواسته رهنمای؛  
 ب ۶۱۷: مب: نامداران هزار؛



ب ۶۳۸ : ط و قب و لن و حظ : از [ قب : ز ] ایران

سوی ؛

(دوم) : قا : دستان رسید ؛

ب ۶۳۹ : قا : یک ماه با ، مب : یک ماه با رود می ؛

ب ۶۴۰ : تمام نسخ : می بدست ؛

ب ۶۴۱ : (دوم) : قا : برشکار شیبستان شدی ، ط و

قب و لن و مب : شکار نیستان ؛ حظ :

شکانیستان ؛ ط بیت را پس از بیت ۶۳۱

نیز آورده بود .

ب ۶۴۲ : حظ : جو یک - براند

(دوم) : ط : رفت و لشکر بماند ؛ ط

بیت را پس از بیت ۶۳۱ آورده بود .

ب ۶۴۳ : تمام نسخه ها جای مصراعها را عوض

کرده اند . ترتیب ابیات ب : ۶۴۳ ، ۶۴۶ ،

۶۴۵ ، ۶۴۴

ب ۶۴۴ : ط و قب و لن : نامور مهتری ؛

(دوم) : ب : بشهر و هری ، ط و قب و

لن و حظ : بدشت هری ؛ مب بیقی

افزوده :

سپهدار با کبر و کنداوری

ز هرسو که بد نامور لشکری

ب ۶۴۵ : قا : وزیشان . . . پیاده بیر ، ط و قب و

سپه دید آراسته چون عروس

به بیلان جنگی و آوای کوس

ب ۶۲۸ : قا : کرد بر شاه کی ، مب : بسی آفرین کرد

کاوس کی ؛

ب ۶۲۹ : مب : بجز بخت ؛

ب ۶۳۰ : (دوم) : حظ : شادمان آمدن ، مب : و بخت

باز ؛

ب ۶۳۱ : قا و مب : بر پشت بیل ؛

(دوم) : قا و مب : بیستند و شد روی کیتی

جو نیل ؛ ط پس از این بیت ابیات ۶۴۱ و

۶۴۲ را آورده .

ب ۶۳۲ : حظ : بر آب ؛ ط بیت را ندارد . حظ

عنوان دارد : رفتن سیاوش بتوران باز کشتن

کاوس .

ب ۶۳۳ : مب : گرفتند مر ؛

(دوم) : ب : ابرو بهار ، لن : گرفتند و ، مب :

کرستند هر ؛ ط بیت را ندارد .

ب ۶۳۵ : (دوم) : لن و حظ : ازین ، ط : ازین پس

نخواهی بدن ، قب : به پیروزی و شاد باز

آمدن ؛ (ر . ک به مصراع ۲ ب ۶۳۰)

ب ۶۳۶ : (دوم) : قا : نوش باک آورد ؛

ب ۶۳۷ : مب : سوی کاخ ؛

(دوم) : قا و ط و لن : سیاوش با ؛

جنین لشکر و نامور مهتران  
 سپهد سیاوش و با او سران  
 [ر.ک به مصراع دوم ب ۶۵۲]  
 مب :  
 کرایدونک فرمان دهد شهریار  
 سپه برنشام کم کارزار  
 ب ۶۵۴ : قا : بیار او، قب ولن وحظ : جندان،  
 ط : برارای و جندان ؛ مب : بر آرای  
 و چندی ؛  
 (دوم) : ط و قب ولن وحظ : باد آتش ؛  
 ب ۶۵۵ : (دوم) : قا : سخن داشت از رهنمون،  
 ط و قب ولن وحظ : کزان سان سخن  
 داشت با ، مب : سان خیر داشت با ؛  
 مب ایاتی افزوده :  
 بشد نزد سالار توران سپاه  
 بسی آفرین خواند بر شاه و گاه  
 پس آنکه چنین گفت کای شهریار  
 بیامد تهمتن کو نامدار  
 سپهد سیاوش و با او سران  
 جو طوس و جو بهرام کنداوران  
 همان نامور زنکه شاوران  
 جو کیو سرافراز ناماوران

لن وحظ و مب : بیاده ببرد ؛  
 (دوم) : تمام نسخه ها : بره زنکه ؛  
 ب ۶۴۶ : بم : مرو زود ؛  
 (دوم) : قا : دورود ؛  
 ب ۶۴۷ : قا و ط و قب ولن و مب : وزان ؛  
 ب ۶۴۸ : قا و ط و لن وحظ : وزان سوی ؛  
 ب ۶۴۹ : قب : سبه بس بدو، لن : سبه دم بدو،  
 حظ : سبه دم بدو با زمان ؛  
 (دوم) : قا و حظ : بایشان ؛ مب بیٹی افزوده :  
 جو کرسیوز بهلو آمد بلخ  
 بکوش وی آمد سخنهای تلخ  
 ب ۶۵۰ : (دوم) : قب ولن وحظ : کونامور، ط :  
 از اسنان کونامور بهلوان ؛ قاییت را ندارد.  
 ب ۶۵۱ : لن : نوندی بنزدیک ؛  
 (دوم) : مب : بیفکند ؛ ط و قب و لن جای  
 مصراعها را عوض کرده اند  
 ب ۶۵۲ : حظ : سواری کران، مب : کزایران بیامد  
 سپاهی ؛  
 (دوم) : ط و مب : سیاوش و، قب : سپهد  
 کونامور بهلوان ؛  
 ب ۶۵۳ : قا : سپهد جو ؛ قب و مب هریک بیٹی  
 افزوده اند :  
 قب :

در دروز . ولی بنداری یومین متوالین  
دارد ، ولما كان اليوم الثالث اهب الله  
تعالی ... ، بیت ۶۷۲ نزدیکه شود .

(دوم) : قا و مب : چهارم سیاوش ، ط  
وقب ولن : بیامد شماساس کیتی [لن :  
لشکر ] فرور ، حظ : بیامد شماساس  
لشکر ؛ مب ایاتی افزوده :

هم از ره که آمد بیاراست جنک  
جهان کرد بردشمنان تار و تنک

همه قلب لشکر بآیین بداشت

بهر جایکه پهلوی برکاشت  
لشکر کشیدن سیاوش بجنک تورانیان  
سوی میمنه پس فرستاد طوس

بفرمود تا برکشد نای و کوس  
همان کیو و کودرز برمیسه

بزد لشکر و سازها یکسره  
بقلب اندرون پور دستان سام

که از سروران جهان داشت نام  
کین ساخت بهرام برسوی بلخ

دگر سوی زنکه بتندی و تلخ  
کین کرده و سازها یکسره

جو کرک کین کرده اندر بره

جو بشنید افراسیاب این سخن

برآمد سراز خواب و کین کهن

آگاهی یافتن تورانیان از آمدن ایرانیان

کزید از دلیران یکی سرفراز

فرستاد با او بسی رزم ساز

از ایران سپه بانک هندی درای

برآمد همان ناله کره نای

سیاوش و رستم جو باد دمان

سوی بلخ نای شدند آن زمان

وزان روی کرسیوز نامدار

جو دید آن سپه را بیاراست کار

ب ۶۵۶ : قب : ازان سو ، حظ : بماند ، ط : ازین سان ،

قا : ازین روی در ره نمائند ؛ مب بیت را

ندارد .

ب ۶۵۷ : قب : بایران ؛

(دوم) : ط و قب ولن و حظ : بیاسخ نشایست

کردن نگاه ، قا : کردن درنک تپاه ، مب :

کردن درنک و نگاه ؛

ب ۶۵۸ : مب : وزان سوی کرسیوز ناجوی ؛

ب ۶۵۹ : قا و قب ولن و حظ : جو ایران ، مب : جو

ایران سپه اندر ؛

(دوم) : قب و مب : برخاست ؛

ب ۶۶۰ : قا و مب : سه جنک ، م و ط ولن و حظ :

جو از میسرہ بارمان بنکرید  
 ز ترکان بسی نامور کشته دبد  
 خروشی برآورد جون شیر نر  
 سوی رزم شہ زادہ بنہاد سر  
 یکی حرخ توری گرفته بچنک  
 بلہا برآورده از کینہ کف (کندا)  
 سیاوش نکہ کرد شد جون پلنک  
 سوی بارمان رفت خنجر بچنک  
 نہمتن برآشفت و آمد دمان  
 سیاوش را کفت ایذر بمان  
 نو باید کہ برنخت شاهی بوی  
 چرا سرسری سوی ترکی شوی  
 جو تو رزم جویی من ایذر کم  
 کمر بسته زین سان زہر جیم  
 من اکنون مرین ترک بیجان کم  
 سر سروان نیز بیجان کم  
 بترک دژم کفت کای بدکان  
 جو آتش بچنک آمدستی دمان  
 تو با شاہ ایران جو چنک آوری  
 سرت در زمان زیر سنگ آوری  
 بکفت و برآورد کرز کران  
 نہمتن سرافراز جملہ سران

نہمتن برخش اندر آورد پای  
 بچنک اندرون نیزہ جان ربای  
 دم نای روین و آوای کوس  
 بچرخ فلک برہمی داد بوس  
 وزان نیمہ کرسیوز بدسکال  
 نشست از براسب و بفراخت بال  
 سپہرم فرستاد بر میمنہ  
 نکہ دارد و جای سازد بنہ  
 سوی میسرہ بارمان رفت زود  
 بیاراست لشکر بکردار دود  
 بقلب اندرون جای خود ساز کرد  
 ابا سروان گفتن آغاز کرد  
 زہر سو برآمد دم کرہ نای  
 سوار دلاور برآمد ز جای  
 نخستین سیاوش آمد بچنک  
 یکی تیغ ہندی گرفته بچنک  
 ہی برخروشید جون بیل مست  
 بہر سوز دشمن سرافکنند دست  
 ز ترکان بکشت او فزون از شمار  
 ناستاد بیشش یکی نامدار  
 ہی کرز بارید همچون تکرک  
 بیفکنند ہر سو سر و بال و ترک

شده تیز بهرام همچون پلنگ  
 که بازد ز کینه بمردم دو جنگ  
 همان کیو کودرز بر سان ابر  
 همی کوفت کرز از بر خود و کبر  
 همان طوس شهرزاده نامدار (کذا)  
 مران رزم بودش جودشت شکار  
 طراقاطراق از بر کرز شان  
 همی داد بر جرخ کردان نشان  
 تو کفنی که دریا برآمد بجوش  
 شدنش نهنگان همه با خروش  
 ز کردون جو خورشید شد سر نشیب  
 بتوران سپاه اندر آمد نهیب  
 کرازان سوی خیمه باز آمدند  
 همه با دل اندر کداز آمدند  
 یکی کشت شادان و دیگر نژند  
 چنین است کردار جرخ بلند  
 جو شب جاذر قیر بر سر گرفت  
 همه جام پروزه اختر گرفت  
 طلایه ز هر دو سبه کرد دشت  
 همی کشت تا تیره شب درگذشت  
 جو شاه خراسان سرتاج خویش  
 ز خاور بیفراخت و آمد به پیش

جو رستم بدید آن زمان بارمان  
 سپر بر سر آورد هم در زمان  
 جو آتش ز پیش تهمتن برفت  
 تهمتن بدنبال او رفت و تفت  
 همی زد چپ و راست از بیس و بس  
 بر کرز رستم ناستاد کس  
 بیفکند جندان سران سرنگون  
 که شد روی کیتی جودریای خون  
 عو نای روین برآمد بمه  
 نبد کشته را بر زمین جایگاه  
 کمین بر کشاد از دور و به سپاه  
 جو بهرام و جون زنکه کینه خواه  
 بترکان فتادند همچون یله  
 جو کرکان که افتند اندر کله  
 همی کرز بارید همچون تکرک  
 بتوران سپه اندر افتاد مرک  
 سر سروران رستم نامدار  
 شده جون یکی اژدهای شکار  
 همی کوفت کرز و همی کرد پست  
 ز کرز جنان نامور کس نجست  
 همان زنکه شاوران همچو شیر  
 همی کوفت کرز آن دلاور دلیر

فلک هر چه کوهر به بیش برخت  
 شب تیره در پرده خود کرخت  
 جهان کشت رخشان جور خسار خوش  
 ز جای اندر آمد سراسر به بیش  
 خروش آمد و ناله بوق و کوس  
 با سب اندر آمد سپهدار طوس  
 همان پهلوان رستم بیلان  
 کزو بود نیروی آن انجمن  
 نشست از بر رخس و آمد دمان  
 بزد سیاوش آمد دمان  
 سیاوش جواز دور او را بدید  
 فراوان بدو آفرین کسترید  
 ببوشید جوشن میازا به ست  
 هم آنکه با سب سیه بر نشست  
 خرامیده آمد سوی رزمگاه  
 نهاده بسر بر ز آهن کلاه  
 از آوای اسپان بخوشید رخس  
 بیاراست لشکر کو تاج بخش  
 جو کرسیوز کینه ور بنکرید  
 سپهدار ایران و لشکر بدید  
 پت رسید و لب را بدنندان کزید  
 نکرد آن زمان راز خود را بدید  
 سپهرم همی گفت با بارمان  
 که بیکار شد کار یکبارمان  
 چنین پهلوانی و چندین سپاه  
 که ناکه بیامد بدین رزمگاه  
 که یارد شدن بیش ایشان بچنک  
 جور و براه کشتیم و ایشان پلنک  
 بکوشیم ناجار و جنک آوریم  
 جهان بر بدانندیش تنک آوریم  
 بر آشفست کرسیوز بدکان  
 یکی بانک برزد بکردن کشان  
 که این جای رزمست و گفتار نیست  
 شمارا بجز جنک گفتار نیست  
 سپه جون ورا خشمگین یافتند  
 سوی جنک ناجار بشتافتند  
 بر آمد زهر دو سپه بوق و کوس  
 رخ خورشید از بیم چون سندروس  
 رزم ایرانیان بالشکر توران  
 ز بس زخم بیکان و برنده تیغ  
 همی خون روان شد بر خسار میغ  
 پرسو روان شد یکی جوی خون  
 یکی بی سرو دیگری سرنکون  
 یکی حمله کردند ایرانیان  
 یکایک بمانند شیر زبان

فلک هر چه کوهر به بیش برخت  
 شب تیره در پرده خود کرخت  
 جهان کشت رخشان جور خسار خوش  
 ز جای اندر آمد سراسر به بیش  
 خروش آمد و ناله بوق و کوس  
 با سب اندر آمد سپهدار طوس  
 همان پهلوان رستم بیلان  
 کزو بود نیروی آن انجمن  
 نشست از بر رخس و آمد دمان  
 بزد سیاوش آمد دمان  
 سیاوش جواز دور او را بدید  
 فراوان بدو آفرین کسترید  
 ببوشید جوشن میازا به ست  
 هم آنکه با سب سیه بر نشست  
 خرامیده آمد سوی رزمگاه  
 نهاده بسر بر ز آهن کلاه  
 از آوای اسپان بخوشید رخس  
 بیاراست لشکر کو تاج بخش  
 جو کرسیوز کینه ور بنکرید  
 سپهدار ایران و لشکر بدید  
 پت رسید و لب را بدنندان کزید  
 نکرد آن زمان راز خود را بدید

یکی را دهد تاج و تخت و کلاه  
 یکی را دهد بند و زندان و چاه  
 نه تخت و نه زندان بود پایدار  
 سرانجام هر دو بود درکنار  
 جو کرسیوز از پیش لشکر برفت  
 بسوی خراسان خرامید و نفت  
 رسید انکهی لشکر سرفراز  
 بنزدیک کرسیوز رزم ساز  
 بیفکنند با او یکایک سخن  
 که افراسیاب آن بیفکنند بُن  
 آمدن کرسیوز در میان لشکر چنگ  
 جو بشنید کرسیوز اندر زمان  
 عنانرا به سجید و آمد دمان  
 به بیوست رزی بناچار سخت  
 نبود آکه از کردش روز بخت  
 تهنن جو زان کونه بیکار دید  
 سپه را برابر صفی بر کشید  
 زیک نیمه طوس دلاور دلیر  
 همی بر رخو شید جون نره شیر  
 زدشمن فراوان بکینه فکند  
 بر آورد نهره بخرخ بلند  
 همان کیو کودرز همچون تکرک  
 همی کرز بارید بر خود و ترک

تن خود ز کینه بدیشان زدند  
 ز ترکان همی داژ کین بستندند  
 هوا تار کشت و زمین نابدید  
 یکی رستخیزست کفتی بدید  
 بکشندند جندانک آترا شمار  
 مهندس نداند بصد روزگار  
 طرافاطراق از بر کرزشان  
 بهنتم سما داد کفتی نشان  
 زمین و اسمانرا بهم بر نوشت  
 همان بخت ترکان دکر کونه کشت  
 جو کرسیوز ان دبد بنمود پشت  
 بیفکنند آن تیغ هندی ز مش  
 سر بی هنر سوی جیحون نهاد  
 کریزان همی رفت برسان باد  
 بتاراج کردن پس ابرانیان  
 دویدند بسته یکایک میان  
 همه دشت پر خرکه و خیمه بود  
 سپهدار ترکان سراسیمه بود  
 بتاراج دادده همه یکسره  
 سلیح و زرو سیم و کنج و بنه  
 حنن است کردار چرخ فلک  
 نداند همی حق نان و نمک

بکردند درها بلخ استوار  
 بیاده جنان نامور برسوار  
 ب ۶۶۲: ط: کرایران سپهرم بدین، قا: سپهبدبران،  
 م: سپهرم جو دریای آب؛  
 (دوم): م: همی تاخت برسوی  
 افراسیاب؛ قا عنوان دارد: نامه  
 سیاوخش به کیکاوس و آکهی دادن  
 بهزیمت ترکان، عنوان ط: نامه  
 فرستادن سیاوش بکاوس شاه بفیروزی،  
 ق: نامه سیاوش بنزد کاوس  
 بفیروزی، ل: نامه سیاوش بنزدیک  
 کاوس، ح: نامه سیاوش بنزدیک  
 شاه کاوس، م: ابیاتی افزوده:  
 وزین روی رستم بدنبال اوی  
 خلیده همی رفت باکفت و کوی  
 همان تیغ هندی بدست اندرون  
 بسی سروراترا فکنده نکون  
 عنان برکرائید و آمد جو باد  
 بکردش ازان رزم برشاه باد  
 سیاوش با رستم سرفراز  
 همی شاد کشتند بی ریج و آز

دکرسوی بهرام جون زه شیر  
 همی برخروشید از دارو کبر  
 همان زنکه شاوران جون کراز  
 ز ترکان همی کرد سرها بکاز  
 تهمتن جو بیر دلاور شده  
 ز کرزش زمین جون معصفر شده  
 رزم زنکه شاوران بارستم  
 دلیری ز ترکان طغا نام اوی  
 بیامد بر رستم کینه جوی  
 یکی چوخ چینی گرفته بدست  
 زد تیر و بازوی رستم بخت  
 عنان برکرائید رستم جو باد  
 سرش سوی ترکان چینی نهاد  
 دُم اسب بگرفت و از جای خویش  
 برآورد بر فرق بالای خویش  
 بسان فلاخن زمانی بداشت  
 بیفکند بس دست ازو بازداشت  
 زد بر زمین کشت با خاک راست  
 دل لشکر ترک یکسر بکاست  
 کریزان برفند ناجار زود  
 تهمتن هم آنکه بکردار دود  
 ب ۶۶۱: (دوم): م: اندرون بدکران؛ م: بیقی  
 افزوده:



کلاب حرر عمیر ، مَب بیت را پس از  
بیت ۶۷۰ آورده است .

ب ۶۶۵ : لن : برداد لر ؛

(دوم) : لن : کزویست بیروز فروهنر ؛

ب ۶۶۶ : (دوم) حظ و مَب : فروزنده\* .

ب ۶۶۷ : (دوم) قا و حظ : کسی را ؛ ترتیب ابیات

قب : ۶۶۷ ، ۶۷۱ ، ۶۶۹ ، ۶۷۰ ، ۶۷۷ ،

( بیت را در جای خود نیز آورده )

۶۷۲ و ...

ب ۶۶۸ : قا و ط و لن : بفرمان او در ؛

(دوم) : مَب : باید برین ؛ قب بیت را

ندارد .

ب ۶۶۹ : مَب : بران ؛

ب ۶۷۰ : ط و قب و لن و حظ : همه ، مَب : ازو

آفرین ؛

(دوم) : قب : سبه بگذرانم کنم کارزار

( ر . ک به مصراع دوم ب ۶۷۶ ) .

ب ۶۷۱ : مَب : که در بلخ شادان و ؛

(دوم) : ط و لن : جهاندار بیروزه تخت

[ ط : بخت ] ، قب و حظ : جهاندار

بیروز بخت [ حظ : تخت ] ؛

ب ۶۷۲ : قا و قب : اندران ، مَب : دو هفته برین ؛

(دوم) : مَب : بیخشود یزدان پروردگار ؛

نشستند هردو بیزم و برای

جو تیره شب آمد شدند باز جای

کشادند کردان سراسر کر

بخواب و بخوردن نهادند سر

وزان بس جواز خاور و باختر

بر آمد یکی سرخ یاقوت زر

شب تیره شد سر بر آمد ز خواب

ز خاور بر آمد بلند آفتاب

تهمتن بیامد بر شاه باز

بگفتش بسی بودنیا بر از

برفتند در بلخ شاه و سپاه

ز ترکان بلخ اندرون کینه خواه

هر آنکس که بد جمله کشتند اسیر

بیوندن باز درد و زحیر

نامه نوشتن سیاوش بر کاوس به پیروزی

سیاوش بنشست بر تخت کاه

یکی نامه فرمود نزدیک شاه

( ر . ک به مصراع دوم ب ۶۶۳ )

جو بر تخت بنشست فرخ دبیر

قلم خواست از ترک و مشک و حریر

ب ۶۶۳ : قا : سیاوش جو در ؛ مَب بیت را ندارد .

ب ۶۶۴ : ط و قب و لن و حظ : نشستند [ ط : نوشتند ]

نامه بمشک و عمیر ، مَب : نبش بمشک و

ب۶۷۳: قا: بَیْتِ مُد - قب: سپید بترمد، مب: سپهرم هزیمت شد؛

ب۶۷۴: (دوم) قب و حظ: زیرر، قا: زیرترک؛

ب۶۷۵: (دوم) قب: بران روی، ط: بدین روی، حظ: برین روی، مب: ازان روی، قا: بدان

ب۶۷۶: مب پس از این بیت افزوده:

ب۶۸۵: (دوم) قب: بکام این دل، لن: بکام آن

بیردند نامه جو باد دمان

ب۶۸۶: بم: بیروز کردی، ط: بیروز باشی؛

ب۶۸۷: (دوم) قا و حظ و مب: بیارای، ط: سمای

ب۶۸۸: مب: بدکوهرو، حظ: بیشه‌ور بامنست؛

ب۶۸۹: قا و قب: وهم دستگاه؛

ب۶۸۹: (دوم) حظ: با نژاد . . . با تنست، ط

ب۶۹۰: (دوم) قا و لن: سرو تاج، ط: سرو تاج

ب۶۹۱: (دوم) مب: همه، ط و لن و حظ: بیت را

ب۶۹۲: (دوم) ط: نهادش ابرنامه؛

ب۶۹۲: (دوم) قب و لن: با نژادست و اهرمن (لن:

ب۶۹۳: (دوم) ط: سرو تاج، ط: سرو تاج

ب۶۹۴: (دوم) است؛ ترتیب ابیات در ط:

ب۶۹۵: (دوم) ط و لن و حظ: بناهید ازو؛ لن عنوان

ب۶۹۶: (دوم) قا و مب: بتابنده، حظ: ارد

ب۶۹۷: (دوم) قا: جوخرم بهاری دراندر بهشت،

ب۶۹۸: (دوم) قب و لن و حظ و مب: جو روشن [مب:

ب۶۹۹: (دوم) ط و قب: جهاندار بخشنده، حظ:

ب۷۰۰: (دوم) قب و لن و حظ و مب: جو روشن [مب:

ب۷۰۱: (دوم) ط و قب و لن و حظ و مب: جو روشن [مب:

ب۷۰۲: (دوم) قب و لن و حظ و مب: جو روشن [مب:

ب۷۰۳: (دوم) ط و قب و لن و حظ و مب: جو روشن [مب:

ب۷۰۴: (دوم) قب و لن و حظ و مب: جو روشن [مب:

ب۷۰۵: (دوم) قب و لن و حظ و مب: جو روشن [مب:

ب۷۰۶: (دوم) قب و لن و حظ و مب: جو روشن [مب:

ب۷۰۷: (دوم) قب و لن و حظ و مب: جو روشن [مب:

ب۷۰۸: (دوم) قب و لن و حظ و مب: جو روشن [مب:

ب۷۰۹: (دوم) قب و لن و حظ و مب: جو روشن [مب:

ب۷۱۰: (دوم) قب و لن و حظ و مب: جو روشن [مب:

ب۷۱۱: (دوم) قب و لن و حظ و مب: جو روشن [مب:

ب۷۱۲: (دوم) قب و لن و حظ و مب: جو روشن [مب:

ب۷۱۳: (دوم) قب و لن و حظ و مب: جو روشن [مب:

ب۷۱۴: (دوم) قب و لن و حظ و مب: جو روشن [مب:

ب۷۱۵: (دوم) قب و لن و حظ و مب: جو روشن [مب:

ب۷۱۶: (دوم) قب و لن و حظ و مب: جو روشن [مب:

ب۷۱۷: (دوم) قب و لن و حظ و مب: جو روشن [مب:

ب۷۱۸: (دوم) قب و لن و حظ و مب: جو روشن [مب:

ب۷۱۹: (دوم) قب و لن و حظ و مب: جو روشن [مب:

ب۷۲۰: (دوم) قب و لن و حظ و مب: جو روشن [مب:

ب۷۲۱: (دوم) قب و لن و حظ و مب: جو روشن [مب:

ب۷۲۲: (دوم) قب و لن و حظ و مب: جو روشن [مب:

ب۷۲۳: (دوم) قب و لن و حظ و مب: جو روشن [مب:

ب۷۲۴: (دوم) قب و لن و حظ و مب: جو روشن [مب:

ب۷۲۵: (دوم) قب و لن و حظ و مب: جو روشن [مب:

ب ۶۹۵: قا ومب : دل کرد شاد ؛

(دوم): ط وك وقب ولن وحظ : ز بند نعمان

[ قب و حظ : و نعمان ] بس دل آزاد ؛ قا و

مب : بخندید و نامه بسر بر نهاد ( ر.ك به

مصراع دوم ب ۶۹۶ )

داستان از این بیت بانسخه ك نیز مقابله شده

است .

ب ۶۹۶: قا و مب بیت را ندارند ( مصراع دوم بیت

را در بیت قبل آورده بودند ) . ط وك وقب

ولن وحظ نیز بیت را چنین دارند:

ازان نامه شاه دل کرد شاد

بنامه درون نام شه کرد یاد

ب ۶۹۷: قا ومب : داشت ان بند و بیان، ط: نکه

داشتن حکم و فرمان، ك: نکه داشت اندرزو

فرمان ، ( اول نکه داشتن حکم نوشته بوده

بعد اصلاح کرده است . ) قب ولن : نکه

داشتش رای [ لن : حلم ] و فرمان ؛

(دوم): قا ومب: ز فرمان ؛ ط وك وقب و

لن جای مصراعها را عوض کرده اند .

ب ۶۹۸: قب ومب: وزان روی کرسیوز ؛

(دوم): تمام نسخه ها : شاه توران؛

ب ۶۹۹: قا و ط وك وقب ولن ومب : ناباك تلخ ؛

ب ۷۰۰: ط وك وقب ولن : سبه بی کران، حظ :

سبید جو رستم سبه بی کران؛

(دوم): ط وك وقب وحظ : نامداران

و ، قا : نامداران و کنداوران، مب: همه

نامداران جوشن وران؛

ب ۷۰۱: ك وقب ولن : بهریك، ط: يك بما،

قا: بهر... بود هشتاد، مب: بهر... بود

هفتاد ؛

ب ۷۰۲: حظ: بدید؛

(دوم): ط وك : سپدار، حظ: بدید؛

ب ۷۰۳: قا: نبرید خود کرد ایشان ؛

(دوم): قا و ط وك وقب ومب : نیامد،

لن : نیارد بخواب ؛

ب ۷۰۴: قا: شب جنك بد زینشان ؛

(دوم): ط: سراسب، ك: سراسب و ،

قا : سر مرد و کردنکشان، مب: سر مرد

کردنکشان، قب: غمی کشت نیز اسب ،

لن : غمی کشت بر اسب، حظ: غمی سر

بسر اسب و ؛

ب ۷۰۵: قب ولن: وزایشان، ط وك : وزان بس

کسی ( درك وزان بس به خطی دیگر

خط خورده و رویش نوشته شده :

وزایشان)، مب: ازایشان یکی جو خواب،

(دوم): تمام نسخه ها: زجنك [ قب :

بیامدش خوالیکر و خوان نہاد  
 ردان و بزركان نشستند شاد  
 می آورد و رامشکر و میکسار  
 بخوردن نشستند با شهریار  
 حظ عنوان دارد: خواب دیدن افراسیاب  
 ب۷۱۲: ط: براسان، قب: بدایشان، لن: بدیشان،  
 ك: وحظ ومب: بریشان؛  
 (دوم): مب: شد هور؛  
 ب۷۱۳: تمام نسخه ها: باسایش؛  
 (دوم): قا: بلزید درجامه، ط و ك  
 قب ولن وحظ: برجای آرام و خواب  
 [ر.ك به مصراع دوم ب ۷۱۵]. قا  
 عنوان دارد: گفتار در خواب دیدن  
 افراسیاب وهراسیده شدن او و فرستادن  
 کرسیوز برسالت نزد سیاوش بطلب  
 مصالحت. عنوان ط: گفتار اندر  
 خواب دیدن افراسیاب و ترسیدن، ك:  
 خواب دیدن افراسیاب و ترسیدن، قب  
 ولن: خواب دیدن افراسیاب، مب:  
 خواب دیدن افراسیاب و ترسیدن ازان  
 ب۷۱۴: ط و ك ولن: بیک بهره، قب: بیک نیمه؛  
 (دوم): حظ: جون یکی، ط و ك قب و

بچنك، حظ: زخیل [ دلبران ] مب:  
 سواران [ شتاب]:  
 ب۷۰۶: ط و ك ولن: مخفی و، قب وحظ: بمخفی و؛  
 (دوم): قا و ط و ك ولن وحظ ومب: زنو [ قا  
 ومب: زسر ] باز جنکی بیاراستی [ لن:  
 برآراستی ]، قب: ز بویان جنکی بیاراستی؛  
 ب۷۰۷: (دوم) قا و قب: بلزید برجای آرام؛ ط  
 و ك ولن وحظ بیت را ندارند.  
 ب۷۰۸: ط و ك: كو بیلتن را جنان [ درك عبارت  
 را خط زده و روی آن بخطی دیگر نوشته اند:  
 بکرسیزیاندر ]؛  
 (دوم): قا: تو کفتی، قب: درید؛  
 ب۷۰۹: حظ: زد برآمد؛  
 (دوم): تمام نسخه ها: توانا نبود او بران  
 [ قا ومب: اندران ] خشم؛  
 ب۷۱۰: (دوم) قا و ط و قب ولن ومب: بخوانند...  
 سازند، ك: بخواندند... سارند؛  
 ب۷۱۱: لن وحظ: دشت اذین، قا و ط و ك و قب  
 ومب: دشت اذین [ قا: این ] نهند؛  
 (دوم): قا و ط و ك و قب: نهند، حظ:  
 اندران آرایش، مب: چنین نهند؛ مب  
 افزوده:

- ب ۷۲۲: قا: آمد بیامد؛  
 (دوم): لن ومب: جهان دید با؛  
 ب ۷۲۳: بم: بیامد، قا: شمی برامد؛  
 (دوم): ط وک: جو برک درخت، قا و  
 قب ولن وحظ: جوشاخ درخت، مب:  
 تنش لرز لرزان؛  
 ب ۷۲۴: قا: کرسیوز از؛  
 (دوم): قا و ط وک و قب و مب: لب  
 وین، لن: لب این، حظ: بکش لب و  
 این؛  
 ب ۷۲۵: ط: اسقندر (روی آن نوشته: افراسیاب)  
 (دوم): مب: هرگز نه بیند کس این را  
 بخواب؛  
 ب ۷۲۶: ط وک و قب ولن وحظ و مب: جنان  
 جون؛  
 (دوم): مب: هیچ نشنیده ام، قب:  
 شنیده ام؛  
 ب ۷۲۷: ط ولن وحظ: از کرد، قب: از مرز، ک:  
 از آب ار؛  
 (دوم): قا و قب و مب: زمین بر؛  
 ب ۷۲۸: ط وک و قب ولن وحظ: خشک و، مب:  
 زخشکی زمین بدکه؛  
 (دوم): ط وک ولن، پرو، قا: نمود مهر،
- لن: بلب، مب: باز کوید بلب؛ قا بیت را  
 ندارد.  
 ب ۷۱۵: قا بیت را ندارد. مب بیتی افزوده:  
 زتخت اندرافتاد و زورفت هوش  
 پرستند کان بر نهادند کوش  
 ب ۷۱۶: ط وک: بهز بشتافتند [ک خط زده و روی  
 آن نوشته: برحاستند]، مب: براوهمه تیز  
 بشتافتند؛  
 (دوم): ک و قب و لن وحظ: بهرسویکی  
 غلغل، ط: بهرسویکی غلغلی یافتند؛  
 ب ۷۱۷: ط وک و قب ولن ومب: این آکهی؛  
 (دوم): ط وک و قب ولن وحظ: تیره این،  
 قا و مب: کی تیره شد این شاهنشهی [مب:  
 تخت مهی]؛  
 ب ۷۱۸: مب: بئندی بیامد بدر کاه؛  
 (دوم): قا: درخاک، مب: برآه، حظ: خسته  
 برآه، قب و لن: دید خفته بران خاک راه،  
 ط وک: دید خفته بران بار کاه؛  
 ب ۷۱۹: حظ: بیربر، مب: گرفت و پرسید؛  
 ب ۷۲۰: (دوم) قا و مب: هیچ، ط وک و قب ولن  
 وحظ: مگوی اندرین وقت با [ک وقت را  
 خط زده نوشته: کاه].  
 ب ۷۲۱: ط: بار یابد یکی؛

قب : برتا ؛  
 ب ۷۲۹: قب: زبرده کران ؛  
 (دوم): قب: گرفته لب آب نیزه وران  
 ب ۷۳۰: لن: برخاست بر؛  
 (دوم): مب: نکوسار؛  
 ب ۷۳۱: ط وک ولن: رود خون، قا: بهر سو بیسی ؛  
 (دوم) : ط: کشته، قا: ومب: شرع [قا: و]  
 سرخیمه ؛ تمام نسخه ها پس از این بیت  
 افزوده اند: وزان [قا و حظ: وزین، مب:  
 ازین] لشکر من جو سبید [قا: فزون از،  
 مب: هزاران] هزار / بریده سران و تن [ط:  
 سر] افکنده خوار  
 ب ۷۳۳: قا و ط وک و قب و حظ و مب بجای این  
 بیت، دوبیت زیر را آورده اند:  
 همه نیزه هاشان سر آورده بار  
 وزان هر سواری سری در [قا: سراندر،  
 ط: سری بر، مب: بری در] کنار  
 بر تخت من [ط: ما] تاختندی سوار  
 سیه بوش و [ط وک: سبه بود و]  
 نیزه وران [مب: ش با نیزه سی] صد هزار  
 لن فقط بیت اول را بجای بیت ۷۳۳ بدین  
 صورت دارد:

همه نیزه هاشان سر آورده بار  
 وزان هر سواری سری در کنار  
 بر تخت من [ط: ما] تاختندی سوار  
 سیه بوش و [ط وک: سبه بود و]  
 نیزه وران [مب: ش با نیزه سی] صد هزار  
 لن فقط بیت اول را بجای بیت ۷۳۳ بدین  
 صورت دارد:

ب ۷۳۴: حظ: برانکیختندی برجای، ک:  
 برانکیختند ز؛  
 (دوم): قا و مب: همی تاختندی مرا ؛ لن  
 ازبیت ۷۳۳ تا بیت ۹۸۳ افتادگی دارد.  
 ب ۷۳۵: قا و مب: کردی من بهر [مب: زهر] ؛  
 (دوم): مب: زببوندم بیشم ؛ قب بیت را  
 ندارد .  
 ب ۷۳۶: قب: بردی دمان؛  
 (دوم): مب: یکی پاک دل نامور؛  
 ب ۷۳۷: مب: تحت دیدم، حظ: بگردار ماه، ط و  
 ک و قب: بودی سرش نرد ماه ؛  
 (دوم): قا وک و قب و حظ: برو کرد، قا  
 ومب: بدو کرد کاوس ؛ ط وک و حظ  
 بیی افزوده اند :  
 جوانی دور خسار [ک: رخساره] مانند ماه  
 نشسته بدی نزد [ک و حظ: بنزدیک]  
 کاوس شاه  
 مب افزوده :  
 بیالا جو سرو و جو تابنده ماه  
 نشسته جوانی بیکدمت شاه  
 قب همین بیت اضافی را با ضبط ط

قب : برتا ؛  
 ب ۷۲۹: قب: زبرده کران ؛  
 (دوم): قب: گرفته لب آب نیزه وران  
 ب ۷۳۰: لن: برخاست بر؛  
 (دوم): مب: نکوسار؛  
 ب ۷۳۱: ط وک ولن: رود خون، قا: بهر سو بیسی ؛  
 (دوم) : ط: کشته، قا: ومب: شرع [قا: و]  
 سرخیمه ؛ تمام نسخه ها پس از این بیت  
 افزوده اند: وزان [قا و حظ: وزین، مب:  
 ازین] لشکر من جو سبید [قا: فزون از،  
 مب: هزاران] هزار / بریده سران و تن [ط:  
 سر] افکنده خوار  
 ب ۷۳۳: قا و ط وک و قب و حظ و مب بجای این  
 بیت، دوبیت زیر را آورده اند:  
 همه نیزه هاشان سر آورده بار  
 وزان هر سواری سری در [قا: سراندر،  
 ط: سری بر، مب: بری در] کنار  
 بر تخت من [ط: ما] تاختندی سوار  
 سیه بوش و [ط وک: سبه بود و]  
 نیزه وران [مب: ش با نیزه سی] صد هزار  
 لن فقط بیت اول را بجای بیت ۷۳۳ بدین  
 صورت دارد:

- پس از بیت ۷۳۹ آورده است .
- ب۷۳۸: قا : دوهفتی ، ط وک و قب : دوهفتش  
 نبودی مکرسال، حظ: وراسبان بیش؛ قب  
 جای مصراعها را عوض کرده است .
- ب۷۳۹: ک: دریده میغ؛  
 (دوم): حظ: بدونیمه، ط: میانش؛
- ب۷۴۰: قا و مب : بدرد؛
- ب۷۴۱: ط وک و قب و حظ: کرسیوز ای بادشاه  
 (دوم): ک: ومب: نباشد بجز کامه؛
- ب۷۴۲: (دوم) قا و حظ و مب: سکالانت بخت؛
- ب۷۴۳: ک: کرازنده، حظ: کرازنده این خواب؛  
 (دوم): ط وک و حظ: کزین دانش، قا و قب  
 و مب : کزین دانش اندیشه دارد [ مب :  
 آرد ] ؛
- ب۷۴۴: ط وک و حظ: بخردان،  
 (دوم) : ط وک و حظ : موبدان ، قب :  
 ستاره شناسان وهم بخردان؛
- ب۷۴۵: حظ: آگاه بود، ط و قب و ک : کسانی  
 کزین . . . بوند [ قب : بدند ]
- (دوم): حظ: یا بردشاه بود، مب: براکنده  
 بابر، ط: نار در. . . بوند، قب: تا بر در. . .  
 بدند، ک: یا بر در شه شوند، قا بیت را  
 ندارد .
- مب بیتهی افزوده :
- جو روز ذکر خور بر آورد سر  
 بخواندند آنان که داننده تر
- ب۷۴۷: ط وک: وسرافراز، قب: جو آمدسزاوار،  
 مب: سراسر سزاوار؛
- (دوم) : قا : هر کس از، مب : راند  
 هر کونه از؛
- ب۷۴۸: قب: جنان؛
- (دوم) : ط وک و مب : نامور بخردان،  
 قا : زاخترشناسان وز بخردان [ ر. ک به  
 مصراع دوم ب ۷۴۴ ] ؛
- ب۷۴۹: قا وک و قب و حظ و مب : کزین خواب  
 و، ط : کزین خواب و گفتار تو ؛  
 (دوم) : ک: و حظ: نشنوم، مب: بکوئید  
 ودارید از من نهان؛
- ب۷۵۰: (دوم) حظ: آریم دم، ط و مب: ارندیم  
 [ مب: ارید ]، قا: اکراین سخن از لب  
 اید بدم؛
- ب۷۵۱: قب: ببخشدشان، قا: ببخشید بسیارشان  
 زر، مب: شان پس بسی زر؛
- ب۷۵۲: قا و ط وک و قب و حظ: وزان؛
- (دوم) : ط وک و قب و مب: شاه این؛
- ب۷۵۳: (دوم) ط وک و قب و حظ: خواب

کتم آشکارا بدو برنھان ، و پس از این  
بیت ، بیت ۷۶۱ را آورده و سپس دومین  
بیت افزوده\* نسخه ہا را مطابق لک ضبط  
کرده .

ب ۷۵۹ : (دوم) ط و قب و حظ و مب : با او ؛

ب ۷۶۰ : قا : طالعش بر کسی ، مب : بدان طالعش  
بر کسی ، قب و حظ : کی بر طالعش بر  
کسی ، ط و لک : کی بر طالعش بر کسی  
نیست شاه ؛

(دوم) : مب : سیاہ ، حظ : بما در بر سیاہ ،  
ط و لک و قب : کند بوم ما را بما بر سیاہ ؛  
مب افزوده :

اگر با سیاوش تو جنگت آوری

جهان بردل خویش تنک آوری

ب ۷۶۱ : مب : کہ کر ؛ [ مب بیت را پس از بیت  
۷۵۸ آورده است ] .

(دوم) : قا و مب : روی کشور ، ط و لک  
و قب و حظ : جویدہ [ لک کلمہ دیدہ را  
خط زده نوشته : دریا ] .

ب ۷۶۲ : ط و لک و قب : بادشا ، حظ : نماید کسی  
بادشاہ ؛

(دوم) : قب : بارسا ، مب : آن بادشاہ ،  
حظ : بارشاہ ، ط و لک : او بوم ما [ لک روی

کتمن نیاریم راست ؛

ب ۷۵۴ : (دوم) : بم : روان را ، قا و ط و لک و قب و  
حظ و مب : زبائرا ؛ ط عنوان دارد : کزاردن  
موبدان جواب خواب افراسیاب را

ب ۷۵۵ : قا : ازین ، قب : کزان ؛

(دوم) : ط : با شاہ ، قا : وجویم داد ، مب :  
و باشم شاد ؛

ب ۷۵۶ : ط و لک و قب : زمان داد ؛

(دوم) : مب : ان خواب زیشان ، لک : بس  
ازیشان نینم ؛

ب ۷۵۷ : (دوم) قا و لک و قب و حظ و مب : کی او  
بر ، ط : کی او بر ... مینھا نغز ؛

ب ۷۵۸ : قا و ط و لک و قب و حظ بجای این بیت ، دو  
بیت زیر را آورده اند کہ تلفیقی از این بیت  
نیز هست :

جنین گفت کای بادشاہ [ قا : کز خواب شاہ ، ]

جهان

کتم آشکارا بتو بر [ حظ : در ، قا : درین دم ]

نہان

بیداری [ حظ : نینداری ] اکنون سباهی

کران

از ایران بیاید [ لک : بیامد ] دلاور سران

مب مصرع دوم بیت ۷۵۸ را چنین آورده :



(دوم): قب: برانم، مب بیئی افزوده:

مرا کرد باید ابا او درنک

بصلح آوردن مرا نیست ننک

ب ۷۷۱: ك: كشته گردد؛

(دوم): مب: بیاساید، ط وك قب: از

جنكك و شور انجمن؛

ب ۷۷۳: قب: جستن کار زار، قا: جها: گشتن و؛

(دوم): مب: بجز راستی، قا وقب: جز از

راستی؛

ب ۷۷۴: (دوم) ك و حظ: هم از، قب: هم از... تخت

فراوان، قا ومب: تخت و کلاه و کر، ط: هم از

تخت و تاج فراوان زر؛ تمام نسخه‌ها

پس از این بیت دوبیت افزوده‌اند: منوجهر

کیتی بیخشید راست/ همان [قا: همو، حظ

ومب: همه] بهره خویشان کم [قا: خویش

کتر، حظ: خویش را کم، قب: خویشان

کس، ك: خود کم ازوی] نحواست

ازان نیز کوتاه کنم دست خویش

زمینی کی بخشیده بودیم [ط وك: بودند،

قب و حظ: بودم ز] بیش

مب بیئی دیگر نیز افزوده:

سبارم بایرانیان سر بسر

نباشد بدان بوم ما را کذر

عبارت نوشته: [بارسا]

ب ۷۶۳: (دوم) بم: سرتاج، قا وقب ومب:

سرو تخت و گاه [قا: تخت گاه]، حظ:

نماید سرو تخت و گاه، ك: کند بوم ما را

بما برسیاه؛

ب ۷۶۴: (دوم) مب: سیاوش پراز جنكك و کین؛

ترتیب ابیات قا: ۷۶۴، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۵،

۷۶۶، ۷۶۹ و...

ب ۷۶۵: مب: کاستی؛

(دوم): قب: که بیران، مب: راستی؛

ب ۷۶۶: ط وك قب و حظ ومب: اگر؛

(دوم): قا وك ومب: بدین، قب: بران، حظ:

نیاید؛

ب ۷۶۷: قا ومب: بدین سان، ط: سان بر آشوب

کردد سپهر، ك: بدین سان بر آشوب کردد

زمین؛

(دوم): حظ: خشم و که، مب: ز کین و کهی،

ك: برز کین؛

ب ۷۶۸: (دوم) قا: کردن شتاب؛

ب ۷۶۹: ط وقب: این راز؛

(دوم): قا ومب: بدو کرد؛

ب ۷۷۰: ط وك: اگر من، حظ: سیاوش شاه،

مب: کر کر من سخن سیاوش؛

بسا شارستانست بہار؛  
 (دوم) : قا وط و حظ ومب: خارسان،  
 لك: بوستان شد همه خارستان ؛ ترتیب  
 ابیات مب : ۷۸۴، ۷۸۳  
 ب ۷۸۴ : ط وقب و حظ : بسی ، قا : بسی جای  
 کان، مب : بسی دشت کان ؛  
 ب ۷۸۵ : ط : شہریار جوان ؛  
 (دوم) : تمام نسخه‌ها نیکوہا شوددر؛  
 ب ۷۸۶: مب: بردشت؛  
 (دوم) : حظ ومب : را چشم کور، ط  
 وک: را زہ کور، قب: را برکور؛  
 ب ۷۸۷: بم: برد رستان بخجیر، قب ومب: نبرد،  
 لك: برد [ درہامش صفحہ قبل نوشته:  
 نبرد ]  
 ب ۷۸۸: (دوم) ط: نبوید بنافہ، قب: نبوید، لك  
 و حظ و مب : ندارد بنافہ ، قا : نبوید  
 زنافہ؛  
 ب ۷۸۹: مب بیت را ندارد ، تمام نسخ بیٹی  
 افزوده اند :  
 مرا سیر شد دل زجنک و بدی  
 ہی جست خواہم رہ ایزدی  
 ب ۷۹۰: قا وط وک وقب ومب: باز آوریم، حظ:  
 باز آورید؛

ب ۷۷۵: (دوم) بم: روان فرو، قا ومب: خردمند  
 باشم بہ از کم [ مب: بی] خرد؛  
 ب ۷۷۶: لك و حظ: بہانہ بدوزم؛  
 (دوم) : تمام نسخه‌ها : ندارد برنج ؛ ترتیب  
 ابیات مب: ۷۷۶، ۷۷۵  
 ب ۷۷۷: حظ: بخواہم، مب: رمانی جز، قا: بخواہم  
 زنامہ جنان جون نوشت ؛  
 (دوم) : مب : جنان رست ، قا وط وک و  
 قب و حظ : جنان رست شاید [ حظ: آید ]  
 کی کردون بکشت [ حظ : نکشت ] ؛  
 ب ۷۷۸: قب: کردون؛ ترتیب ابیات قب: ۷۷۸،  
 ۷۷۹، ۷۸۰  
 ب ۷۷۹: (دوم) مب: برستندہ و نیکخواہ ؛ لك و  
 ط و حظ بیت را ندارند .  
 ب ۷۸۰: قا و قب و مب : از بخردان ؛  
 (دوم) : قا: ہشیوار کار، حظ: آزمودہ کان؛  
 ب ۷۸۱: (دوم) قا وک وط وقب و حظ : ہی بر  
 [ ط: بد ] جزاز کار، مب: ہی جزید کار ؛  
 ب ۷۸۲: ط و حظ ومب: بسی، قب: نامداراکہ؛  
 (دوم) : قا وقب: اندرون، ط وک و حظ :  
 اندران ، مب : برزم اندران ؛  
 ب ۷۸۳: قب: بسا، مب: شارسان . . . بہارسان،  
 قا و حظ : بسا شارسان . . . بہارسان، ط :

- (دوم) : قا و ط و لك و قب و مب : ناز آوریم،  
حظ : ناز آورید؛
- ب۷۹۱ : مب : بیاساید؛  
(دوم) : مب : اید اندر نهان؛
- ب۷۹۲ : لك و مب : بهره جهان؛  
(دوم) : ط و لك و حظ : در ابران؛ تمام  
نسخ بقی افزوده اند : نكه كن كه چندین  
[ مب : چندی ] ز كنداوران [ قا : جنك  
آوران ] / بیارند هر سال باژ [ قب : باژی،  
حظ : بار ] کران
- ب۷۹۴ : (دوم) ط و لك و قب : زهر کونه چیز؛  
ب۷۹۵ : ط و لك و قب و حظ : سراسر همه باسخ؛  
(دوم) : ط و لك : همه، قا : همه خوشی و،  
قب و حظ و مب : همه خوبی و آشتی؛ قب  
افزوده :
- که تو شهریاری و فرمان تراست  
ز ما کر بخواهی همه جان تراست
- ب۷۹۶ : قا و مب : ما خود رهی، لك : من جون؛  
(دوم) : قا و ط : بدان، لك : فرمان بری؛  
ب۷۹۷ : مب : دل پر؛  
(دوم) : ط و لك و قب : کسی را نیامد غم،  
مب : غم و درد؛  
ب۷۹۸ : قا : آنكه نكه كرد شاه؛
- (دوم) : حظ : و بنهای راه، لك : و برارای  
کاه؛
- ب۷۹۹ : ط و لك و قب و حظ : و بره برمه ایست،  
مب : بساز این سخن برمه ایست، قا :  
بزودی برو کار ساز و مه ایست؛
- ب۸۰۰ : تمام نسخ : بر این خواسته؛  
(دوم) : قب : چیزی کنجی؛ مب عنوان  
دارد : آمدن کرسیوز خدمت ساوس  
بطلب آشتی
- ب۸۰۱ : مب : زرین لکام؛  
(دوم) : مب : زرین ستام، قا : توی  
بسیمین نیام؛
- ب۸۰۲ : (دوم) قا : شتر بار بار؛  
ب۸۰۳ : قا : ببر همجنین؛  
(دوم) : ط : کار نیست، قا : مرا نیست  
کین؛ در یم پس از این، آیات ۸۰۰ تا  
۸۰۲ بار دیگر نوشته شده است.
- ب۸۰۴ : (دوم) مب : نداریم روی؛  
ب۸۰۵ : مب : جیحون بخواست؛  
(دوم) : ط : خداست؛  
ب۸۰۶ : (دوم) حظ : از کجا، قا : ارکجا، مب :  
شد آن کجا؛  
ب۸۰۷ : (دوم) ط و لك و قب : زمغز دلبران؛

- ب ۸۰۸ : ط وک و قب و حظ : از ایران و توران ،  
 مب : زایران بتوران ؛  
 (دوم) : قا : جویا ، حظ : کین و با جنک ؛
- ب ۸۰۹ : مب : بیزدان بدان ، ط وک و قب : از ایران  
 بدان [ قب : بران ] ، حظ : از او آن بران کونه  
 داریم ؛  
 (دوم) : ک : کی ارد ، ط : کی آید بر من خرام ،  
 قا و قب و حظ و مب : که آورد روز خرام ؛
- ب ۸۱۰ : قا و حظ : شهرباران ؛  
 (دوم) : ط وک و قب و حظ : کند مهربان  
 بردلیر ؛
- ب ۸۱۱ : (دوم) : قب : شود ریخ و ؛  
 ب ۸۱۲ : قا و حظ و مب : آید به ؛  
 (دوم) : حظ : باریک ، قا : ان جان باریک ،  
 مب : بیار آید ، ط وک و قب بیت را ندارند .
- ب ۸۱۳ : ط و قب : جون براه ؛  
 (دوم) : ط وک : جهانرا بخشش ، قب : جهانرا  
 بخشش ، حظ : بگردان سحش ؛
- ب ۸۱۴ : (دوم) : بم : پای ناز ، ط وک و قب : بجای  
 غم و ریخ ناز [ ر.ک به مصراع دوم ب ۷۸۹ ] ،  
 قا : کین جنک باز ، مب : سران زیر سر بند ناز ؛
- ب ۸۱۶ : ط وک و قب : همین کوی ، حظ : جنین  
 کوی ؛
- (دوم) : حظ و مب : بخوبی بسی ، ط  
 ک و قب : بخوبی همه داستانها ؛
- ب ۸۱۷ : قا و ط : رستم غلام ، مب : رستم خرام ،  
 ک : نشان بر رستم غلام ، حظ : بردرستم  
 غلام ؛
- (دوم) : قا و ط : اسب زرین ، حظ و مب :  
 اسب زرین لکام ؛
- ب ۸۱۸ : قا : همچنان ، مب : یکایک زهر کونه  
 خواسته ؛
- (دوم) : ک و قب و حظ : کار آراسته ، قا :  
 کارت آراسته ؛
- ب ۸۱۹ : حظ : کی جز شاه ؛  
 (دوم) : سر بهلوان ؛
- ب ۸۲۰ : مب : ان ان ؛  
 (دوم) : مب : زان شد ، حظ : زمین شد  
 رو آراسته ، قب : زمین شد بر آراسته ، قا :  
 برد و شدش کار آراسته ؛
- ب ۸۲۱ : ط وک : دوان تا ، حظ : جیهون ؛  
 (دوم) : ط وک و قب و حظ : زلشکر ؛  
 ترتیب آیات حظ : ۸۲۴ ، ۸۲۵ ، ۸۲۲ ،  
 ۸۲۳ ، ۸۲۶ ...
- ب ۸۲۲ : حظ : زشاه ؛  
 (دوم) : ط وک و قب و حظ و مب : امد

(دوم): یم : بختیدید وبسیار، قا: بختیدید

بسیار وعذرش بخواست؛ ترتیب ایات

ط : ۸۲۷، ۸۳۱، ۸۲۹، ۷۳۰، ۸۲۸،

۸۳۲ ...

ب۸۲۹: م: نشاندهش سیاوش درزیر؛

(دوم): م: وزافراسیاب؛

ب۸۳۰: قا: ان کاه، ک وحظ: کرسوز وکاه،

م: کرسوز وشاه نو، ط: جو بشنید

کرسوز وشاه نو؛

(دوم): حظ: بدید اوسر، ط: ماه نو،

م: سرافسروکاه نو؛

ب۸۳۱: ط: چنین گفت رستم کی افراسیاب؛

(دوم): م: ازشه؛

ب۸۳۲: (دوم) تمام نسخه‌ها: فرستاده بودست

[قا: کردست] بامن راه [ک] «ه بودست»

را خط زده و «با من هم اکنون» نوشته

است.

ب۸۳۳: (دوم) ط و ک و قب و حظ: به بیش

سیاوش؛

ب۸۳۴: (دوم) قب: غلام سیاه، م: غلام

جوماه، قا: غلام مان جوماه، ط و ک: غلام

وسباه [ک] غلام را خط زده پیش کلمه

اسب نوشته: ودینار].

ابا فرهی

ب۸۲۳: حظ: بکیتی بیگ، ط و ک: بکشتی بدان

روی، قب: بیگ روی بگذشت، م: بکشتی کذر کرد از رود آب؛

(دوم): ط و ک و قب: بلخ هم درشتاب،

قا: بلخ بای شتاب؛

ب۸۲۴: قا و ط و ک و قب و حظ: بنزد بیگ شاه؛

(دوم): قا و ط و ک و حظ و م: بگفتش کی

کرسوز آمد ز راه، قب: بگفت آنک

کرسوز آمد ز راه؛ قا عنوان دارد: آکهی

یافتن سیاوخش از رسیدن کرسوز و رای

زدن او با رستم درین باب و طلایه فرستادن

عنوان ط: بیغام افراسیاب بسیاوش و

آمدن کرسوز برسولی، ک: بیغام افراسیاب

بنزد بیگ سیاوش بدست کرسوز، قب: آمدن

کرسوز برسولی بنزد کاوس، حظ: آمدن

کرسوز با هدیه و بیغام افراسیاب بنزد

سیاوش، م: مشورت کردن سیاوش با

رستم از پیر آشتی

ب۸۲۵: (دوم) م: وزان، ط و ک و قب: چند با

او براند؛

ب۸۲۷: قا و ط و ک: سیاوش را، حظ: دید و؛

ب ۸۳۵: (دوم) لك ومب : زديبا وز، حظ: زدينار  
 و تاج وز تخت ؛  
 ب ۸۳۶: حظ: باباره، ط: فرستنده ، قب : و تخت  
 زر، مب: و تاج زر ؛  
 ب ۸۳۷: ط و لك و قب و حظ و مب: سَخت و ، قا :  
 نيڪ بکشاد؛  
 (دوم) : قا: كرد بشنيد ، قب: بماليد بر تخت  
 او روی و موی ، مب : به نيكي همی ناسخ  
 آراست اوی ؛ ترتيب ابیات بم و قا و قب و  
 مب : ۸۳۷، ۸۴۰، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۱  
 ب ۸۳۸: (دوم) تمام نسخه ها: بياشيم تا ؛  
 ب ۸۳۹: قا : بدین کار ، ط و لك : اندازه بايد ،  
 قب: بدین اندر اندیشه بايد همی ؛ ط و لك و  
 حظ پس از بيت ۸۳۸ بيتی افزوده اند ؛  
 جواگاه كشت از همه [ط: او ازان] كفت و كوی  
 بماليد بر تخت او روی و موی  
 ب ۸۴۰: قا و قب : جو بگزارد كر سبوز ؛  
 (دوم) : قا: ببوسيد كرد ؛  
 ب ۸۴۱: (دوم) مب : می و خوان و خو اليكر ؛ ط  
 و لك و قب بيتی افزوده اند ؛  
 سیاوش با رستم بيلتن  
 برفتند شاد از در [لك: از بر، قب:  
 شادان دل از ] انجمن  
 مب نیز افزوده:  
 جنان جون سزیدش يکی انجمن  
 وزین روی شاه و كو بيلتن  
 ب ۸۴۲: (دوم) قا : از بیش ؛  
 ب ۸۴۳: حظ: بی کمان ؛  
 (دوم) : قا: دوان ؛  
 ب ۸۴۴: حظ و مب : به رسو ؛  
 ب ۸۴۵: (دوم) قا: کشید از، ط و مب : کنیم از ،  
 لك و قب و حظ: کشیم از ؛  
 ب ۸۴۶: (دوم) مب : که پا زهر این کار چیست ؛  
 مب بيتی افزوده:  
 بدو كفت رستم كز افراسياب  
 از و خواستن باشد از ما صواب  
 ب ۸۴۷: ط: خون سد نزدیک ؛  
 (دوم) : قب : کدام است ، مب :  
 جنگجوی ؛  
 ب ۸۴۸: قب: فرستد نزدیک ؛  
 (دوم) : قا: این کار ، ط و قب: این جان ؛  
 ب ۸۴۹: ط و لك و قب: نینبی که [لك نینبی را خط  
 زده نوشته: نیايد] ، حظ: مه بند که ؛  
 (دوم) : ط و لك و قب : كويد زبر ؛  
 ب ۸۵۰: قا: باشد بنزدیک ، مب: باشد بنزدیک ما ؛  
 (دوم) : قا و ط و لك و حظ: فرستاد باید ؛

ب ۸۳۵: (دوم) لك ومب : زديبا وز، حظ: زدينار  
 و تاج وز تخت ؛  
 ب ۸۳۶: حظ: باباره، ط: فرستنده ، قب : و تخت  
 زر، مب: و تاج زر ؛  
 ب ۸۳۷: ط و لك و قب و حظ و مب: سَخت و ، قا :  
 نيڪ بکشاد؛  
 (دوم) : قا: كرد بشنيد ، قب: بماليد بر تخت  
 او روی و موی ، مب : به نيكي همی ناسخ  
 آراست اوی ؛ ترتيب ابیات بم و قا و قب و  
 مب : ۸۳۷، ۸۴۰، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۱  
 ب ۸۳۸: (دوم) تمام نسخه ها: بياشيم تا ؛  
 ب ۸۳۹: قا : بدین کار ، ط و لك : اندازه بايد ،  
 قب: بدین اندر اندیشه بايد همی ؛ ط و لك و  
 حظ پس از بيت ۸۳۸ بيتی افزوده اند ؛  
 جواگاه كشت از همه [ط: او ازان] كفت و كوی  
 بماليد بر تخت او روی و موی  
 ب ۸۴۰: قا و قب : جو بگزارد كر سبوز ؛  
 (دوم) : قا: ببوسيد كرد ؛  
 ب ۸۴۱: (دوم) مب : می و خوان و خو اليكر ؛ ط  
 و لك و قب بيتی افزوده اند ؛  
 سیاوش با رستم بيلتن  
 برفتند شاد از در [لك: از بر، قب:  
 شادان دل از ] انجمن

ومب : رای هردو بر؛  
 (دوم): قا ومب: دها، ط وك وقب و  
 حظ : كین همی دل بخوایم ؛ قب پس  
 از این بیت ، ابیات ۸۶۳ و ۸۶۴ را  
 آورده که این دو بیت را درجای خود  
 نیز عیناً ضبط کرده . مب عنوان دارد:  
 عهد بستن کرسیوز با سیاوش سپاه  
 ب۸۵۷: (دوم) ط وك وقب: کین تهی کن سراندر  
 شتاب ، حظ : کین تهی را سراندر  
 شتاب ؛  
 ب۸۵۹: ط: ولی کر؛  
 (دوم): قا و حظ : کنج باشد، مب: کنج  
 خواهد، ط وك وقب : جو کنجی بود  
 برزرو خواسته؛  
 ب۸۶۰: (دوم) قا : رنج زبان ، مب : زهر زبان  
 رنج نیست؛  
 ب۸۶۱: قب و حظ : همی داشت ؛ ط وك بیت را  
 ندارند اما پس از ۸۶۲ بیتی نظیر این  
 افزوده اند که مصراع دومش مصراع  
 اول این بیت است . ترتیب ابیات قا و  
 قب و حظ ومب : ۸۶۲، ۸۶۱  
 (دوم): قا و حظ ومب: تنی جند [مب:  
 صد ، حظ : کسانی ] کی بیوسته خون

ب۸۵۱: ط وك وقب و حظ : برد نیز نزدیک  
 او، قا ومب : برد نزد او زین سخن آکهی؛  
 (دوم): ط وك وقب و حظ ومب : مغز او  
 کردد از؛  
 ب۸۵۲: مب: سیاوش بدو گفت کین است؛  
 (دوم) : مب : روی و، قب : نیابد، لک:  
 جزین نیز؛  
 ب۸۵۳: (دوم) مب : جون بدی، ط وك: بسر  
 بر کلاه و بسته کمر، قب : کله بر سر و تنک  
 بسته کمر؛  
 ب۸۵۴: لک: بیامد بنزد ؛ ط وك وقب و حظ پس  
 از این بیت افزوده اند :  
 سیاوش بدو گفت جون بود دوش  
 ز لشکر که کشن و [قب وك : جنین  
 (لک: ازین) لشکر کشن] جندین خروش  
 ب۸۵۵: حظ ومب: وزان بس جنین گفت، ط وك  
 وقب : وزان (ط : وزین) بس جنین گفت  
 کز رای تو،  
 (دوم): ط وقب : بودم ازان جای تو، لک:  
 بودیم و ز جای تو؛ مب افزوده :  
 سیاوش بدو گفت جون بود دوش  
 سخن بشنو و یکک یکک از من نیوش  
 ب۸۵۶: قا و ط: رای هردو بدان، لک وقب و حظ

تست ، قب : که از کین همی دل بخوایم  
 شست (رک به مصراع دوم ب ۸۵۶)

ب ۸۶۲: (دوم) قا و مب : نام ایشان براند [مب :  
 بخواند] ؛ ط وک بیٹی آورده اند که نظیر بیت  
 ۸۶۱ است :

کسانی که سوسته خون تست  
 جو بیجان همی داشت خواهی درست

ب ۸۶۳ : قب : فرستد ، حظ : برستم نوا ؛  
 (دوم) : قا : اور ، مب : بدان خوب گفتار ؛  
 قب بیت را پس از ب ۸۵۶ نیز عیناً آورده  
 بود .

ب ۸۶۴ : ط وک و قب و حظ : و دبکر کز ؛  
 (دوم) : حظ : که از ؛ قب بیت را پس از  
 ب ۸۵۶ آورده بود .

ب ۸۶۵ : (دوم) ط : زمان ز ؛  
 ب ۸۶۶ : قا : جزا ز ؛  
 (دوم) : مب : نه بندی کمر ، قا : نیندیم یکن  
 میان ، ط وک و قب و حظ : ساند [قب : ناسد ،  
 حظ : نباید ] بدین [حظ : بدن] جون بلنک  
 ژیان ؛

ب ۸۶۷ : حظ : بتزدیک ، مب : فرستم بتزدیک  
 شاه جهان ؛  
 (دوم) : قب : باز خواهد ، حظ : مکر باشی ،

مب : خواهد نهان ؛  
 ب ۸۶۸ : یم : اندر دمان ، مب : بیفکنند ؛  
 (دوم) : ط وک و قب و حظ : فرستاده  
 را جو [حظ : همچو] یاد دمان ، قا و  
 مب : سواری بگردار باد دمان ؛  
 ب ۸۶۹ : حظ : ز خواب ؛  
 (دوم) : یم : تازان ، مب : تازان سوی ؛  
 ب ۸۷۰ : (دوم) ط وک و قب و حظ و مب :  
 کنون هر ؛  
 ب ۸۷۱ : حظ : همه خواهم از ، ط : خواند از بادشا  
 شهریار ؛  
 (دوم) : مب : بردارد این کار ؛  
 ب ۸۷۲ : مب : رفت و بدادش ؛  
 ب ۸۷۴ : قا و قب و حظ : بدل گفت ، ط وک : بدو  
 گفت ؛  
 (دوم) : مب : کرداز ، ط وک و قب و  
 حظ : کزیده فرستم بدان [ط : بدین ]  
 انجمن ؛  
 ب ۸۷۵ : ک و قب و حظ و مب : رزمگاه ، ط : امد ...  
 رزمگاه ؛  
 (دوم) : قا : یکی نیک ، حظ : نباشد بر ،  
 مب : نماند بمن بر کسی ، ط و قب : نباشد  
 بر ... کینه خواه ، ک : نباید بر ... کینه

تست ، قب : که از کین همی دل بخوایم  
 شست (رک به مصراع دوم ب ۸۵۶)

ب ۸۶۲: (دوم) قا و مب : نام ایشان براند [مب :  
 بخواند] ؛ ط وک بیٹی آورده اند که نظیر بیت  
 ۸۶۱ است :

کسانی که سوسته خون تست  
 جو بیجان همی داشت خواهی درست

ب ۸۶۳ : قب : فرستد ، حظ : برستم نوا ؛  
 (دوم) : قا : اور ، مب : بدان خوب گفتار ؛  
 قب بیت را پس از ب ۸۵۶ نیز عیناً آورده  
 بود .

ب ۸۶۴ : ط وک و قب و حظ : و دبکر کز ؛  
 (دوم) : حظ : که از ؛ قب بیت را پس از  
 ب ۸۵۶ آورده بود .

ب ۸۶۵ : (دوم) ط : زمان ز ؛  
 ب ۸۶۶ : قا : جزا ز ؛  
 (دوم) : مب : نه بندی کمر ، قا : نیندیم یکن  
 میان ، ط وک و قب و حظ : ساند [قب : ناسد ،  
 حظ : نباید ] بدین [حظ : بدن] جون بلنک  
 ژیان ؛

ب ۸۶۷ : حظ : بتزدیک ، مب : فرستم بتزدیک  
 شاه جهان ؛  
 (دوم) : قب : باز خواهد ، حظ : مکر باشی ،



- خواه ؛  
ب ۸۷۶: (دوم) ط : دریغ ایدش در سخن ؛ (ك به  
خطی دیگر در حاشیه بیت را تکرار کرده  
است)
- ب ۸۷۷: قب ومب : فرستاده ؛ ك بیت را ندارد و  
قا وط وك وقب وحظ ومب بیٹی افزوده اند:  
مکر کین بلاها زمن [ط : همی] بگذرد  
خردمند باشد [ط وك وحظ : باشم] به [ط : نه]  
از بی خرد
- ب ۸۷۸: قا ومب: بدانسان  
(دوم): مب: صد تن شمرد ؛  
ب ۸۷۹: قا ومب: سوی شاه ؛  
(دوم): مب: همه خلعت؛ مب جای مصراعها  
را عوض کرده است .  
ب ۸۸۰: ط وقب وحظ ومب: کره نای ؛  
ب ۸۸۱: قا: بخارا سمرقند وسعد وجاج ؛  
(دوم): بم: سبجناب، ط وحظ: سسحاب،  
قب: واین ؛  
ب ۸۸۲: (دوم): بم: فریب در نك ؛  
ب ۸۸۳: (دوم): قا وقب ومب: زبدها کمانیش [قا]:  
کما بیش [کوتاه ؛  
ب ۸۸۴: ط وك وقب وحظ: بیامد بزد سیاوش ؛  
(دوم): قا: همی یاد، مب: بدویاد ؛  
ب ۸۸۵: مب: بشه گفت ؛
- ب ۸۸۶: مب: کش خلعت ؛  
(دوم): قا : سلاح ؛  
ب ۸۸۸: (دوم) ط : مکر در، قب: کفتی بروی  
زمین ؛  
ب ۸۸۹: تمام نسخ: همی بر [حظ: در] نوردد ؛  
ب ۸۹۰: (دوم) قا : براویخته، حظ: از برعاج ،  
ط وك : از برعاج ساج ؛ قب: بیاویخت  
او از برعاج ، مب : براویخته از برعاج  
ساج ؛  
ب ۸۹۱: قب: زد تا ؛  
(دوم): قب : زلشکر فرستد بنزد بیک  
اوی ؛  
ب ۸۹۲: (دوم) حظ : با وی ، قا : دل شهریار ؛  
قب بیت را ندارد .  
ب ۸۹۳: ك وحظ : باوی ؛  
(دوم): تمام نسخ: کشادن دهن ؛ حظ  
عنوان دارد : نامه سیاوش بنزد بیک شاه  
کاوس  
ب ۸۹۴: (دوم) ط وك : ز تیزی بکاهد، حظ:  
زیزی ، مب : بکاهد بخواهد ، قا: ز  
تیزی . . . نهر کز فرود ؛ قب بیت را  
ندارد .  
ب ۸۹۵: (دوم) مب: بدودرنهان ؛  
ب ۸۹۶: (دوم) ط وك : نجویم همی ؛

ب ۸۹۷: تمام نسخ : شادکشت ؛  
 (دوم) : لك و قب و حظ : كشت ، ط :  
 بازكشت، قا: فرستندگان بادكشت، مب :  
 زفكر و زانديشه آزادكشت ؛

ب ۸۹۸: (دوم) لك و قب و حظ : سخن گفت هر ،  
 ط: سخن گفت هر كونه بر ، قا و مب: سخن رفت  
 بسیار از ؛ قا عنوان را چنین دارد : نامه  
 سیاوخش بکیکاوس و رفتن رستم از بلخ بامی  
 ط : نامه سیاوش بکالوس شاه و باز نمودن  
 از کار افراسیاب ، لك : رفتن رستم برسولی  
 بنزدیک کالوس شاه ، قب : نامه سیاوش  
 بنزد کالوس و رفتن رستم برسولی، حظ عنوان  
 را ذیل بیت ۸۹۳ آورده بود . مب چنین  
 دارد : نامه فرستادن سیاوش نزد کالوس بر  
 دست رستم

ب ۸۹۹: مب: نزدش دبیر ؛  
 (دوم): قب: نبشتن، حظ: نبشتش، ط :  
 نوشتش یکی ، قا و مب : برانديشه [ مب :  
 بانديشه ] بامی برآمیخت [ مب: بیامیخت ]  
 شیر؛ قاییقی افزوده :  
 نخست آفرین کرد بر کرد کار  
 سر نامه بنوشت بر شهریار

ب ۹۰۰ : (دوم) قا : دید پروز روز هنر ؛ ط و لك

وقب و حظ و مب بیقی افزوده اند:  
 خداوند رای و خداوند داد  
 زدانش [ مب: دادش ] خردمند  
 [ لك: و ] پروز و شاد

ب ۹۰۱ : قا و لك و ط و قب و حظ : زمان و توان ،  
 مب : و توان و زمان ؛

ب ۹۰۲ : (دوم) مب : کر بکردد ، قا : کسی  
 بر نکرده ؛

ب ۹۰۳ : ط و لك و قب و حظ : جز از کاستی ،  
 مب : بکیتی بچو تو بجز راستی ؛  
 (دوم): ط و لك و قب: بدو شاد افزونی ،  
 مب: کزو . . . کاستی، حظ: بدو شاد  
 ارزانی ؛ قا بیت را ندارد . تمام نسخ  
 بیقی افزوده اند:

همان [ قا و مب: همو ] آفریننده هورو  
 ماه / فزاینده بخت [ قا و مب: تاج ] و  
 تحت و کلاه

ب ۹۰۵ : ط و مب: رای تو ؛  
 (دوم): مب: بالای تو ، لك و قب و حظ :  
 خرد باد بالا ، ط : باد بالای تو ؛

ب ۹۰۶ : بم : بیلخ و بخورم ، مب : بیلخ جو خورم ،  
 قا : بیلخ آن جو خرم ؛

ب ۸۹۷: تمام نسخ : شادکشت ؛  
 (دوم) : لك و قب و حظ : كشت ، ط :  
 بازكشت، قا: فرستندگان بادكشت، مب :  
 زفكر و زانديشه آزادكشت ؛

ب ۸۹۸: (دوم) لك و قب و حظ : سخن گفت هر ،  
 ط: سخن گفت هر كونه بر ، قا و مب: سخن رفت  
 بسیار از ؛ قا عنوان را چنین دارد : نامه  
 سیاوخش بکیکاوس و رفتن رستم از بلخ بامی  
 ط : نامه سیاوش بکالوس شاه و باز نمودن  
 از کار افراسیاب ، لك : رفتن رستم برسولی  
 بنزدیک کالوس شاه ، قب : نامه سیاوش  
 بنزد کالوس و رفتن رستم برسولی، حظ عنوان  
 را ذیل بیت ۸۹۳ آورده بود . مب چنین  
 دارد : نامه فرستادن سیاوش نزد کالوس بر  
 دست رستم

ب ۸۹۹: مب: نزدش دبیر ؛  
 (دوم): قب: نبشتن، حظ: نبشتش، ط :  
 نوشتش یکی ، قا و مب : برانديشه [ مب :  
 بانديشه ] بامی برآمیخت [ مب: بیامیخت ]  
 شیر؛ قاییقی افزوده :  
 نخست آفرین کرد بر کرد کار  
 سر نامه بنوشت بر شهریار

ب ۹۰۰ : (دوم) قا : دید پروز روز هنر ؛ ط و لك

- کز... نیزخاک؛  
 (دوم): ط وک از جنک و زکینه باک،  
 قب از جنک و از کفت باک؛  
 ب ۹۱۴: ط وک و قب و حظ و مب: رواست؛  
 (دوم): مب: جهره او کواست؛  
 ب ۹۱۵: نسخه‌ها بیت را ندارند و در عوض  
 افزوده‌اند:  
 تهمتن بیامد بنزدیک [مب: بدین کار شد  
 نزد] شاه/جنان چون سرد بادرفش و سباه  
 [قب: درفش سیاه]  
 مب بیتی دیگر نیز افزوده:  
 ابا او سر افراز طوس دلیر  
 یکی کی نژاد و کو شیر کبر  
 ب ۹۱۶: قا: وزان سوی، مب: کرسیوز نامدار،  
 ط وک و قب و حظ: کرسیوز اندر  
 شتاب؛  
 (دوم): ط و قب و حظ: رسیدش [حظ:  
 رسیده] بنزدیک افراسیاب، ک: رسیدند  
 نزدیک افراسیاب، مب: بشد نزد  
 افراسیاب از کداز؛  
 ب ۹۱۷: مب: سیاوش کفت، ط وک و قب: همه  
 رازهای سیاوش؛  
 (دوم): حظ: همی شاد، مب: شادی  
 آوردمان روز کار؛  
 ب ۹۰۷: ط وک و قب و حظ: خبر شد بافراسیاب؛  
 (دوم): ط: اندرش روشن آب، ک و قب و  
 حظ: بجام اندرش روشن آب؛ قب بیتی  
 افزوده:  
 بدانست کان کار بی سود کشت  
 جهان تیره شد کار بی دود کشت  
 ب ۹۰۸: مب: دشخوار، ط وک و حظ: کان کار،  
 قب: همان نیز آن کار؛  
 (دوم): قا: بخت بی کار، مب: همان...  
 بختش و خوار؛  
 ب ۹۰۹: (دوم): مب: سخن را بدین گونه آراسته؛  
 مب بیتی افزوده:  
 یکی نامه با لابه و دل پسند  
 نهشته بنزدیک شاه بلند  
 ب ۹۱۰: مب: بیت را ندارد.  
 ب ۹۱۱: (دوم): قا: همان بایه و ارز، ط: همه مایه و  
 ارز، ک و قب و حظ: همه بایه و ارز؛ مب  
 بیت را پس از ب ۹۱۲ چنین آورده:  
 بدانست هم پایه و ارز خویش  
 سپارد بما نیز از مرز خویش  
 ب ۹۱۲: قب: اگر بسپرد، حظ: بسترده، مب:

- ب۹۱۸: قا و ط و لك و قب و حظ : زوجوی و، مب : ب۹۲۷: قا : زفرزند و ز، مب : زكردارو، ط :  
زوجوی زكفتار و دیدار اوی ؛
- (دوم): لك: رفتار او، ط : زهوس دل و شرم  
كفتار، مب : ز هوش و ز شرم و ز كردار  
اوی ؛
- ب۹۱۹: ط: كوی كرد؛
- (دوم): قا : تو كفتی، ط و لك و حظ: داردش  
در، قب: تو كفتی خرد داردش در ؛
- ب۹۲۰: قا: بختید با ؛ ط بیت را ندارد .
- ب۹۲۱: قا و لك و قب و حظ و مب: دلم كشت ازان  
خواب بد برنیب؛ ط بیت را ندارد .
- ب۹۲۲: (دوم)م: نشیب و فراز، مب: به بینم نشیبی  
فراز، ك و قب: تا نماندن اندر كداز، حظ :  
تا بماندن اندر فراز؛ ط بیت را ندارد .
- ب۹۲۳: (دوم): قا: بدانسان؛
- ب۹۲۴: ك و مب: و زین، ط: روی كورسیوزشر  
[ كورسیوز را خط زده و بالای آن علامتی  
گذاشته اما در حاشیه چیزی نیست ]
- (دوم): قب: بیاید بر، حظ: برآمد بر؛
- ب۹۲۵: (دوم) قب: بجای، مب: شهنشه ز، ط :  
سامد . . . بجای؛
- ب۹۲۶: قب: سبهد كرفتن سر اندر؛
- (دوم): قا: بیرسیدش از؛
- ورزم و زكار، ك: زكردارو ز رزم و  
كارزار؛
- (دوم): ك: زكار، مب: چرا كشت باز  
او ز شاه؛ مب افزوده :
- تہمتن بیوسید روی زمین  
بكائوس پر خواند چند آفرین
- ب۹۲۹: مب: فرو خواند؛
- (دوم): ط و لك و قب و حظ: رخ شاه  
كائوس شد همچو؛ مب عنوان دارد: باسخ  
نامه سیاوش از سن شاه كائوس
- ب۹۳۰: (دوم) قا و قب و حظ : رسیده بدو؛
- ب۹۳۱: (دوم) ط و لك: مردان هنر؛
- ب۹۳۲: قا: بدیدی، ط و لك و قب و حظ: ندیدی  
تو بدھای؛
- (دوم): حظ: خور و آرام؛
- ب۹۳۳: ك و قب و حظ: بایست و، قا: بایست با  
وی بچنك؛
- (دوم): قب: سری تیر چنك؛
- ب۹۳۴: حظ: برقم،
- (دوم): حظ: بسچید، قا: سپھدار نو؛
- ب۹۳۶: قا: بدان برده و خواسته، حظ: مردزی؛
- (دوم): قا: برین كونه، حظ: بر آن، ط

- وك و قب و موب : برین [ قب : بران، موب :  
 بدین ] كونه بردل شد؛  
 ب۹۳۷: قا و موب: کی او بستد، ط و لك و قب و حظ:  
 بمالی کی وی [قب: او] بستد از بی؛  
 (دوم) : موب: بدین سان به، قا و قب و حظ:  
 ازین [قب: برین، حظ: بدین] سان به بیجید  
 [حظ: نیجید] سر تان ز راه، ك: بدین سان  
 سجد سر انتان ز راه، ط: بران كونه بیجد  
 سران تان ز راه؛  
 ب۹۳۸: قا و ط و قب و حظ و موب: بیچاره بد؛  
 (دوم) : بم و ط و حظ و قب: نندارید یاد؛ موب  
 بیی افزوده؛  
 بدادید سرها بکفتار اوی  
 شد از یادتان جمله کردار اوی  
 ب۹۳۹: ط و لك و قب و حظ: همان از، موب: حه  
 اندیشد؛  
 (دوم) : ط و لك و قب: همان آب جوی،  
 حظ و موب: همان آب روی، قا: چشمش نبد  
 اب رو؛  
 ب۹۴۰: بم: بسیجید کار، موب: را بستید کار،  
 حظ: شمارا کر، قا: خردتان نندید کار؛  
 (دوم) : ط: ارغشش کارزار، ك: از سحش  
 کارزار، قب و حظ: از بخشش روز کار،
- مب: از دانش و کارزار؛  
 مب بیی افزوده:  
 سیاوش بچنك رد افراسیاب  
 چرا هم بدین سان نشد برشتاب  
 ب۹۴۱: (دوم) : ط و قب و موب: دانش بر، قا و لك  
 و حظ: با دانش بر؛  
 ب۹۴۲: حظ: بفرومیش، قب: کاشی؛  
 ب۹۴۳: موب: بآتش نه آن خواسته،  
 (دوم) : بم: تا نیاری؛  
 ب۹۴۴: حظ: را سوی ما فرست؛  
 (دوم) : حظ: نخواهم ز، موب: همه سر...  
 زتها؛ ك و ط و قب بیت را ندارند.  
 ب۹۴۵: موب: خویش شو برچنك؛  
 ب۹۴۶: قا: بکشا ویا، ك: دشت: موب: درکینه  
 بکشای خون یکسره؛  
 (دوم) : ك و حظ: آیند بیش، ط: آرند  
 بیش، قا: ایدر اید بزد بره، موب: آید  
 میان بره، قب بیت را ندارد.  
 ب۹۴۷: قا: کیری براویختن، موب: گیری بخون  
 ریختن؛  
 (دوم) : موب: غارت آمیختن؛ قب بیت  
 را ندارد.  
 ب۹۴۸: حظ: بیامد، موب: درآید،

دیدنی نوشته بعدخط زده [جنک، قا :

پرووز کشتی برزم ؛

(دوم) : لك : برسم (روی کلمه نوشته :

بدان) ، ط و حظ : نهكك ، مب : پسان

دلاور برفتی نهكك ، قا : ندیدی ازین

بیشتر روز برزم ؛ قب بیت را ندارد .

ب ۹۵۷ : قا : نبینی جز ، ط و لك و قب و حظ : جه

جوی جز ؛

ب ۹۵۸ : (دوم) ط و قب : روشنت آب [ قب

ناخواناست ، ش : از اب ] تیره مجوی : لك :

رفته مجوی ( کلمه رفته را خط زده

نوشته : تیره) حظ و مب : دلت روشنت

آب تیره مجوی ؛

ب ۹۵۹ : ط و لك : ار افراسیاب ، مب : وز

افراسیاب ؛

(دوم) : حظ : نخواهم ، مب : شکستن

نخواهد ؛

ب ۹۶۰ : حظ : یکشتم ؛

(دوم) : لك : بجایست جنکال و کوبال ،

قب : جنکال کرکست بازوی شیر ؛

ب ۹۶۱ : (دوم) : ط و لك و قب : دروغ ایچ کم

در خورد ، حظ : - وانج کم در خورد ،

قا : مکو انجه اندر خورد با کناه ؛ مب :

دروغ ایچ در خورد ناید زشاه ؛

(دوم) : مب : بدو ، قا : جو آگاه کردد زارام

و ؛ قب بیت را ندارد .

ب ۹۴۹ : قا : گفت ای ؛

(دوم) : قا : دلش را ؛ قب بیت را ندارد .

ب ۹۵۰ : مب : من کشاده نخست ، قا : بشنوی شه

توازم نخست ؛

(دوم) : ط و لك و حظ و مب : از ان [ مب :

وزان [ بس جهان : قب بیت را ندارد .

ب ۹۵۱ : مب : که در ؛

(دوم) : ط : بران نیز ، مب : بدان ، حظ :

سوی آب ، قا : بدان سوی آب ؛ قب بیت را

ندارد .

ب ۹۵۲ : مب : در آید ؛ قا و قب بیت را ندارند .

ب ۹۵۳ : قا : از جنک ، ط و قب و حظ و مب :

بودیم [ مب : بودند ] تا جنک جوید

نخست [ قب : نخست ، حظ و مب : نخست ]

(دوم) : قب : کشاید نخست ، مب : بما آشتی

کرد و جنک او نخست ؛ لك بیت را ندارد .

ب ۹۵۴ : حظ : و ساز برزم ؛ لك بیت را ندارد .

ب ۹۵۵ : قا و قب و مب : شکن بیشگاه ، حظ :

شکن بیشه گاه ؛

(دوم) : حظ : بسندیده ؛ لك بیت را ندارد .

ب ۹۵۶ : حظ : پرووز دیدی ، لك : کشتی [ ابتدا

ب۹۶۲: (دوم) بم : به بجان ؛ قا بیت را ندارد .  
 مب پس از ۹۶۲ افزوده :

تو یافه چرا کوی ای شهریار  
 همی با دل تو خرد نیست یار

ب۹۶۳: مب : ازین ، قب : درین کار اندیشه ؛  
 (دوم) : حظ : آن نامور ، مب : بارگاه ؛ قا  
 بیت را ندارد . مب افزوده :

مکن بخت فرزند خود را دژم  
 نه بینی دل خویش زین پس خورم

ب۹۶۴: قا : جو بشنید کاوس ، ط و قب و حظ :  
 بشنید سر بر ؛  
 (دوم) : مب : ازان کارو بر کرد چشم ؛

ب۹۶۵: (دوم) حظ : نماند هم اندر ، ک : کی  
 ایدون نماند سخن همی ، قا : نماید بمادر ، مب :  
 نماید همی در ؛

ب۹۶۶: مب : برسر ؛

ب۹۶۷: قا : ازین ، ط و قب و مب : درین ، حظ :  
 جویش . . . درین ؛ ک بیت را در حاشیه  
 آورده و قا بیتی افزوده :

در بی نیازی بشمیر جوی  
 بکشور بود شاه را آب روی

[ر.ک به ب ۹۹۵] .

ب۹۶۸: (دوم) مب : بدین ، قا : بدین کینه بر ،

حظ : نه بندد درین ؛

ب۹۶۹: مب : هم اکنون ؛ قا بیت را ندارد و  
 ک و قب و حظ و مب آنرا پس از بیت  
 ۹۷۶ آورده اند .

ب۹۷۰: مب : کرسر ز فرمان ،  
 ب۹۷۱: (دوم) ک و حظ : خود و بژکان . . . زراه ،  
 مب : وز انجا سبک باز ، قا : خود و ترک  
 صد باز کردد زراه ؛ قب بیت را ندارد .

ب۹۷۲: ط : بیابد ز ، حظ : بیابد ز ، قا و مب : من  
 آنچه ، ک : بیابد . . . آنچه او در (روی  
 آنچه نوشته هر چه ) قب : نیابد زمن آنچه  
 او در خورست ؛

(دوم) : حظ : کی او ، مب : که او . . .  
 برسر ؛ قا و مب بیتی افزوده اند :

نخوام ترا زین سبس (مب : نخواهم  
 ازین پس ترا) نیز یار  
 نخواهم کی ما را کنی کارزار

ب۹۷۴: ط : ترا رستم ، ک : طوس نوذر ترا  
 رستمست ؛

(دوم) : ط و ک و قب : نکیتی ؛ مب بیت  
 را ندارد .

ب۹۷۵: (دوم) ط و ک و قب : حشم چشم و بر ،  
 قا : حشم جان و بر ازرنک ، حظ و مب :

- بخشم چشم و براز رنگ و بوی ؛ مب  
افزوده :
- سوی سیستان راه بنمود و تفت  
ابالشکر خویش برکشت و رفت  
برآشفتن کاوس بر رستم و طوس را فرستادن  
بخنک  
هم اندر زمان طوس یل را بخواند  
شهنشاه با وی سخنها براند
- ب۹۷۶: مب : جودربیش خود طوس؛ ط وک و  
قب و حظ و مب بیتی [مب دویبت] افزوده اند  
و سپس بیت ۹۶۹ را آورده اند :
- بدو کفت کای [حظ: ای] سرفرازدلیر  
برون رو از ایدر بکردار شیر  
بیت دوم مب :
- برو جنک را سازکن با سپاه  
بتندی بیر لشکر و رزم خواه  
ک بیت ۹۷۶ را نیز چنین تکرار کرده :  
جو بیرون شد از بیش کاوس شاه  
بفرمود لشکر کشیدن براه
- ب۹۷۸ : (دوم) ط وک و حظ : وز آرام که رای  
[حظ: روی] کوتاه، قب: وز آرام که دست  
کوته، مب: دل و رای و آرام کوتاه، قا: دل  
از خانه آزاده کوتاه ؛
- ب۹۷۹: ک : فرستاد کاوس؛  
(دوم): قب: کردد سیاه ؛ ط وک و قب  
و حظ بیتی افزوده اند :  
ابانامه و با [حظ: نامه با] سخنهای تلخ  
فرستاد نزد سیاوش ببلخ [حظ:  
نزدیک آن شاه بلخ]  
قا عنوان را چنین دارد : جواب نامه  
سیاوخش از کاوس شاه بخشم و اکهی  
یافتن سیاوخش از رنجانیدن رستم و  
رسیدن طوس ، ط و قب : نامه کاوس  
بنزد سیاوش بخشم ، حظ : پاسخ نامه  
سیاوش از شاه کاوس ، ک: پاسخ نا [مه  
سیاوش] از کاوس شاه ، مب عنوان  
ندارد .
- ب۹۸۰: مب: را شاه خواند؛  
(دوم): تمام نسخ: بر تخت خویشش [ط  
وک و قب: بیشش] بکرسی [قا: بتندی]  
نشاند
- ب۹۸۱: قا: رخسار جون، مب: روان تیره و روی  
جون ؛
- ب۹۸۳: نسخه لن از بیت ۷۳۳ تا این بیت  
افتادگی دارد که ذیل بیت ۷۳۳ نیز  
یاد شد .



ضبط نشده، ولی اختلافات آن درجای

خود یاد خواهد شد.

ب ۹۹۳: (دوم) بم: سیراز، لن: بخواد؛

ب ۹۹۴: ط و ك و قب و لن و حظ: وزان، قا: بدان

مردری تحت، مب: وزان مردری شاه

شاهنشهی.

ب ۹۹۵: لن: زششیر؛

ب ۹۹۶: (دوم) حظ: یابد؛

ب ۹۹۷: ط و ك و قب و لن و حظ و مب جای

مصراعها را عوض کرده‌اند. تمام نسخ

دو بیت افزوده‌اند: ازین [مب: کزین]

آشتی [لن: آشی] رای [قا و مب: راز]

جرخ بلند / جنانست کاید بجات کزند.

بایران رسد زین [قا: زان] بدی اکهی

برآشوبد این روز کار بهی [قا: مهی]

(ر.ك به به ۲۴۰۰)

ب ۹۹۸: هیچیک از نسخه‌ها بیت را ندارند.

ب ۹۹۹: قا: کینه و تاختن را، مب: توروکینه و

تاختن را، حظ: کین کش آویختن را؛

(دوم): قب و مب: وزین؛

ب ۱۰۰۰: قب و مب: سازو، قا و ط و ك و حظ:

جنگ و

(دوم): ك: رود هامون؛

ب ۱۰۰۱: قب: سپید نهاده سر اندر بخواب؛

ب ۹۸۴: مب: ارکشت؛

(دوم): قا: ازو باد، ط و ك و قب و لن: وزو،

مب: وز یاز کستر د هر؛

ب ۹۸۶: (دوم) قب: خواب و؛

ب ۹۸۷: قا: شنیدی کی رستم؛

ب ۹۸۸: قب: از رزم؛

(دوم): قا و مب: بدین، قب: بدان، ط:

رز مکه بر مبرتاب؛

ب ۹۸۹: قا: منه در، قب: اندر نیب، لن: اندر

نشیب؛

(دوم): قب: نخوای نشیب، مب: که

از... نشیب، لن: که از... کردون، ط:

کی از... بیای سب، قا: کی اید ازان برنت

بر نیب؛ تمام نسخ پس از این بیت افزوده‌اند:

کروکان کی داری بدر که [قا: بر من] فرست /

ندیدست کس جفت با بای دست [لن:

بست، حظ: مست، مب: که سرشان بخوام

من از ن کست]؛ ترتیب ابیات قا و ط و ك

و قب و لن و حظ: ۹۹۱، ۹۹۰، ۱۰۰۴،

۹۹۳ و هیچیک بیت ۹۹۲ را ندارند.

ترتیب ابیات مب: ۹۹۱، ۹۹۰، ۹۹۲،

۱۰۰۴، ۹۹۳...

صنماً بیت ۱۰۰۴ که گاه به اختلاف در اینجا

آمده، درجای خود، در هیچیک از نسخه‌ها

کو نہ ناخوب گفتار ؛  
 ب ۱۰۰۷ : قا : خواند برسد ، ط وک و قب : برسد  
 وجست ، مب : پرسید و گفت ؛  
 (دوم) : قب : وزو ، مب : سخن زو نکرد  
 ایچ کو نہ نہفت ؛  
 ب ۱۰۰۸ : قا : انجه با ، ط وک و قب ولن وحظ  
 ومب : انجه با ... گفته بود ؛  
 (دوم) : قا : آشفته ، ک : زکاس و ز  
 طوس ، مب : کاس بشفته [روی کاس  
 آگذاشته ] ، ط و قب : زکاس و با  
 [ قب : و از ] طوس آشفته ؛ مب بیٹی  
 افزوده ؛  
 زکار تہمتن کہ با خشم رفت  
 سوی زابلستان خرامید و تفت  
 ب ۱۰۰۹ : (دوم) قا : کشت و زرد کرد رو ، ط و  
 ک و قب ولن وحظ ومب : واز [ ط وک  
 ومب : وز ] کاراوی ؛  
 ب ۱۰۱۱ : قا و ط و قب وحظ : کرد و سوار ، ک  
 ومب : کرد سوار ، لن : صد کرد مرد  
 سوار ؛  
 (دوم) : قا ومب : جنان ؛  
 ب ۱۰۱۳ : قا و ط وک و قب وحظ ومب : نترسد ،  
 قب : نترسد نہ اندیشد کارشان ؛

ب ۱۰۰۲ : ط وک و قب وحظ : اکر ، مب : بدان ،  
 قا : ان انجمن ، لن : اکر ... ان انجمن ؛  
 (دوم) : لن : خواند نہان ، مب : خواندت ،  
 حظ : بخواہی کی خاندت ؛  
 ب ۱۰۰۳ : قا : طوس را وادہ و ، ط وک و قب ولن  
 وحظ : طوس را دہ تو خود باز ، مب : سپہ دہ  
 بطوس و تو خود باز ؛  
 (دوم) : قا وک و حظ : برخاش و ننک و  
 نبرد ، ط و قب ولن : برخاش و جنک و  
 نبرد ، مب : برخاش و دشت نبرد ؛  
 ب ۱۰۰۴ : ط وک : یا ماہ ، قب ولن : یا ماہ رویان  
 بیامیختی ، حظ : نیامیختی ؛  
 (دوم) : ط وک و قب ولن وحظ ومب :  
 بازی و از جنک ، قا : ز فرمان من روی  
 برتاختی ؛ ابن بیت را تمام نسخہ ہا پس از  
 بیت ۹۹۰ آورده اند ، بنداری ہم مضمون  
 آن را در همان جای سابق دارد .  
 ب ۱۰۰۵ : (دوم) قا و قب : ہیونی بر آورد ، مب :  
 ہیونی بی آورد ؛ ط وک ولن وحظ بیت را ندارند .  
 مب عنوان دارد : رسیدن نامہ شاہ سش  
 سیاوش و رفتن بچشم  
 ب ۱۰۰۶ : (دوم) قب : برین ، حظ : ناخوب گفتار ،  
 لن : بدان ... ناخوش بدید ، قا ومب : بدان

ندارد .	ترتیب قب : ۱۰۱۴ ، ۱۰۱۳ ، مب بیقی
ب ۱۰۲۱ : قا و قب ومب : بدان ، ط و لك ولن :	افزوده :
بدین ؛	پذیرفتم از پاك یزدان که من
(دوم) : قا ومب : بپرداخت ؛ حظ بیت	نکوشم بخون و بجان و بتن
را ندارد .	ب ۱۰۱۴ : ك : بوزش کنم ؛
ب ۱۰۲۲ : ط و لك : جوراز، لن : جه راز ؛	(دوم) : قا : بدآیدز ، ط و لك و قب ولن و
(دوم) : ط و لك و قب ولن : بشدز انجمن ؛	حظ ومب : کار بدر بر ؛
حظ بیت را ندارد .	ب ۱۰۱۵ : (دوم) ط و لك و قب ولن و حظ ومب :
ب ۱۰۲۳ : حظ : بایشان ... کی از ؛	جنین ، قا : ابرخیره بر شاه ؛
(دوم) : قب ولن : بر سرم ؛	ب ۱۰۱۶ : (دوم) مب : برید ؛
ب ۱۰۲۴ : قب : جنان مهربانی ؛	ب ۱۰۱۷ : قا و ط و لك و قب ولن ومب : بدرگاه
(دوم) : تمام نسخ : از برک و ؛	شاه ؛ حظ بیت را ندارد .
ب ۱۰۲۵ : (دوم) ط و لك ولن و حظ ومب : تو	ب ۱۰۱۸ : ك و قب ولن : بر سرم بد ، ط : از او نیز
کوئی ؛	هم بر سرم ، مب : همان از پذیر بر ؛
ب ۱۰۲۶ : (دوم) ط و ك و قب ولن و حظ : نغمی	(دوم) : مب : بینم بیدش ؛ حظ بیت را ندارد .
کشت از و بخت [ك : از] ؛	ب ۱۰۱۹ : ط و لك و قب ومب : هم جز ، لن : سوداوه
ب ۱۰۲۷ : (دوم) قا : کی دراب و اتش نیارود بار ،	جز هم بدی ؛
حظ : مهر و اتش بر آورد یار ؛	(دوم) : قا ومب : خواهد بدن ؛ حظ بیت را
ب ۱۰۲۸ : ط ولن و حظ : بدان [ط : ران] سور	ندارد . ط و قب این عنوان را دارند : رای
بی [لن : سودی ، حظ : سوزی] آب	زدن سیاوش با بهرام و زنکه [قب : زنکه
جنک ، قب : ان سوی رفتن بجنک ؛	شاوران] . عنوان مب : اندیشه کردن سیاوش
مب : بدان روز از شاه جنک ؛	از بهر حال خود
(دوم) : قب : که ناورد مانم ؛ قا و لك	ب ۱۰۲۰ : (دوم) قا : بهرام جون ؛ حظ بیت را

بجنگک ؛  
 ب۱۰۳۸ : ك : ناید، مب: جیاید، حظ: همه...  
 نباید ؛  
 (دوم): حظ: فراوان نکوهش — ، قا :  
 باید کشید، مب: جیاید کشید ؛  
 ب۱۰۳۹ : پس از این بیت ، همه نسخه‌ها بیت  
 ۱۰۷۲ را آورده‌اند که اختلافاتش در  
 جای خود یاد می‌شود ؛ فقط مب پیش  
 از آوردن آن، بی‌نی دیگر افزوده است :  
 دل شاه آکه ز آزم نیست  
 برو و زبانش درون شرم نیست  
 ب۱۰۴۰ : (دوم) قب: نکشتی سپهر بلند از سرم ؛  
 ب۱۰۴۱ : (دوم) قا و ط و قب و لن و حظ و مب :  
 همه زهر ؛ ط و ك و قب و لن و حظ و مب  
 بی‌نی افزوده‌اند :  
 درختیست این بر کشیده بلند  
 که بارش همه زهر و برکش کردن  
 ب۱۰۴۲ : ط و ك و قب: وزان کونه، لن: وزین ،  
 حظ: بران، مب: بدان ؛  
 ب۱۰۴۳ : ط و ك و قب: که کر سر ؛  
 ب۱۰۴۴ : ط و ك و قب و لن : براکنده کردد  
 بدهراین ؛  
 (دوم) : قا و ط و ك و لن و حظ و مب :

بیت را ندارند و قایم‌بای آن بیت زبر را آورده :  
 رمیدم ازان سور و جستیم رزم  
 همی دور ماندم ز شادی و بزم  
 ب۱۰۲۹ : مب: جندان سوار ؛  
 (دوم) : مب: کرسیوز نامدار ؛  
 ب۱۰۳۰ : ك: بیلخ اندرون ؛  
 (دوم) : مب: کینه و تیغ ؛  
 ب۱۰۳۱ : (دوم) ط و ك و قب و لن : بر جنگک ،  
 مب : نجستم بر جنگک ؛  
 ب۱۰۳۲ : (دوم) قب : کروکان و هدیه بسی  
 ساختند ؛  
 ب۱۰۳۳ : مب: این نمودند، حظ: آن کزیدند، ط  
 و ك و قب و لن : موبدان بر کزیدند [ ك  
 بر کزیدند را خط زده بخطی دیگر روی آن  
 نوشته : آن نمودند ] ترتیب ابیات در تمام  
 نسخه‌ها چنین است : ۱۰۳۳ ، ۱۰۳۶ ،  
 ۱۰۳۷ ، ۱۰۵۰ ، ۱۰۵۱ ، ۱۰۳۴ ، ۱۰۳۵ ،  
 ۱۰۳۸...  
 ب۱۰۳۴ : قا و ط و حظ و مب : ناید، ك : نباشد  
 همان کار ؛  
 ب۱۰۳۶ : ط و ك و لن و حظ: کراورا زهر، قب :  
 که اورا ز، مب: و گرمان رهبر ؛  
 (دوم) : مب : جو جنگک آوری کشور اید

بیت ۱۰۵۱ در همه نسخه‌ها پس از ب  
۱۰۳۷ آمده است .

ب ۱۰۵۱: (دوم) ط : وزین نیز، لن : وزان بس  
همه رفته ؛

ب ۱۰۵۲: (دوم) ل و ط و لن : دل را، قب : سانی تو  
دلرا، مب : برارای دل را برنج، حظ :  
بیارای - کران

ب ۱۰۵۳: ط و ک و قب و لن جای مصراعها را  
عوض کرده‌اند.

ب ۱۰۵۴: ط : و آن ؛

(دوم) ط : و ک و قب و لن : تخت نشست،  
حظ : تخت و تاج نشست، مب : تخت و  
تاج و نشست، قا : وز تخت و جای نشست ؛

ب ۱۰۵۵: قا و ک و قب و حظ و مب : چنین هم همه  
باز بریش، لن : یکانک همه باز برش،  
ط : چنین هم همه بازیس ؛

ب ۱۰۵۷: ط و ک و قب و لن و مب : ترا برده [ لن :

بدره، مب : پرده ] و بیل و کوس، قا : ترا  
جمله با بوق و کوس، حظ : سپردم  
سر برده و بیل و کوس ؛

(دوم) : قب : جو آید بایدر سپهدار ؛  
مب بیی افزوده ؛

شاه توران ، قب : شاه ایران ؛ ترتیب قا :  
۱۰۴۴، ۱۰۴۵ مب افزوده :

جو بینند از من ره کاستی

نجا پای دارد ره راستی

ب ۱۰۴۵: ط و ک و قب و لن و حظ : برمن بید ؛

(دوم) : مب : زهر، ط و ک و قب و لن و

حظ : جایگاهی جنان ؛

ب ۱۰۴۶: (دوم) قب و لن و حظ و مب : آسمان  
برزمین ؛

ب ۱۰۴۷: قا و ک : زما ؛

(دوم) : قا : بر دهد

ب ۱۰۴۸: (دوم) قا و ط و قب و لن و حظ و مب :  
کردد نهان ؛ در لک بیت محو شده است .

ب ۱۰۴۹: بم : کی روشن، لک : کی روشن ( لفظ

کی را خط زده ) حظ : روش زمانه بدان،

ط : و روشن، قب : جو روشن، مب : نه

بآسان، لن : زروشن . . . بدان ؛

(دوم) : لک و مب : دارای، قا : فرمان و رای

جهانبان ؛

ب ۱۰۵۰: مب : سرش کش ؛

(دوم) : قا و ط و ک و قب : هم از، حظ : هم از

بدری، مب : هم از . . . دارد بیی ؛ چنانکه

پیشتر یاد شد ( ر. ک به ۱۰۳۳ ) این بیت، با

ب۱۰۶۳ : تمام نسخ : بدو گفت بہرام کین؟

ب۱۰۶۴ : حظ : بنویس؛

(دوم) : حظ : دکر بار زو، مب : بارازو،

ط و لك و قب و لن : دکر [ لن : کو ]

بیلتن را ازو بارخواه ؛ قب عنوان دارد :

باسخ دادن بہرام و زنکہ شاوران

سیاوش را

ب۱۰۶۵ : (دوم) قا و مب : سخن کوتہست ارنگیری

دراز ؛ ط و لك و قب و لن : سخن کوتہست

ارنکردد [ لك : نکرده را خط زده بہ

خطی دیگر در حاشیہ نوشتہ : نگیری ]

دراز ؛ حظ : سخن کوتہ ہست ارنکردد

دراز ؛ ہمہ نسخہا پس ازین بیت ،

ابیاتی افزودہ اند ( لك ابیات دوم و سوم

و چہارم را ندارد ) :

کرآرام گیری سخن تنک نیست / ترا

پوزش اندر بدر تنک نیست [ قب : ترا

با بدر آشتی جنک نیست ] .

نوا [ قا و مب : مرا ] کرفرستی بزدبک

او / قا و مب : برافروزم [ مب : بیفروزم ]

ان جان تاریک او ، ط و قب و لن و حظ :

نخندد [ قب : بچندند ] دل و جان [ حظ :

ورای ] تاریک او .

چنین جون سپردمت او را سپار

یکایک ہمہ بیش او بر شمار

ب۱۰۵۸ : (دوم) قا : ہمین کار ، مب : ہمہ چیزھا ،

ط و لك و قب و لن و حظ : ہمہ سر بسر کار

آراستہ ؛

ب۱۰۵۹ : حظ و مب : بدویر ، لك : یکایک ہمہ بر ؛

(دوم) : قا و ط و لك و قب و حظ : تخت

نشست ؛ مب افزودہ :

کہ با من مکر بخت وارونہ کشت

ز فرمان یزدان نشاید گذشت

ندائم کہ فرجام این کار چیست

برین زندگانی بیاید کریست

مب عنوان دارد : رای زدن سیاوش با ایرانیان

از ہر لشکر

ب۱۰۶۰ : قا و ط و لك و قب و حظ و مب : ز تہار ،

لن : ز کردار اوی ؛ ط این عنوان را دارد :

باسخ دادن بہرام و زنکہ شاوران سیاوش را

ب۱۰۶۱ : مب پس ازین بیت افزودہ :

کہ سوداوہ از تخم آن مرزوست

کہ جز اندھان سیاوش نجست

ب۱۰۶۲ : قب : بران غم ، قا : ہر سہ ؛

(دوم) : مب : خروشنده زان کار و کشتہ

دژم ؛

کذست، مب: کذشت] / همه نامه و  
 [مب و ندارد] چنک او بپهدهست  
 [قا و قب و حظ: بپهدهست]  
 و کر [لن: اکر] آسمانی جزاینست [قب:  
 چنین است] راز / چه باید کشیدن سخنها  
 [قا: سخن را] دراز  
 ب۱۰۶۷: ک: پذیرفت ازان ؛  
 (دوم): قا: بدرای، ط و ک و قب و لن و  
 حظ و مب: ذکر بود راز سپهر بلند ؛  
 ب۱۰۶۹: تمام نسخهها: بیجان یزدان ؛  
 (دوم): مب: ز روپاه با بپر و شیر، قا:  
 نباشد که و مه نه بیل و نه شیر ؛  
 ب۱۰۷۰: ک: ز فرمان او سر، حظ: فرمان سرش  
 را بتافت ؛  
 (دوم): مب: شد راه یزدان بیافت ؛  
 ب۱۰۷۱: ط و حظ: همه ؛  
 (دوم): قا: کشور شدن، ک: بخون دو،  
 مب: بخون دو کشور شدن ؛  
 ب۱۰۷۲: مب: ازان، قا: روز کار، این بیت را تمام  
 نسخهها پس از بیت ۱۰۳۹ آورده اند .  
 ب۱۰۷۳: لن: نواکر، قب: نیازدار ؛  
 (دوم): قا: سخنهای دیرینه باز، حظ: سخنها  
 کم، ک: کم بوده، مب: کم بود یاد آرد؛

دلت کر چنین رنجه [قب: رنج] کشت از نو  
 [قا: کر برنج آمد از بس نوا] / رهاکن  
 نوا ورها [لن: بها] کن کوا [قا و مب: کن  
 کسی نیست بر تو کوا] ، حظ مصراع دوم  
 را ندارد .  
 بنامه جزاز چنک فرمانش [لن: جزاز چنک  
 از شاه فرمانش] نیست / زرقست [قا  
 و مب: نکفقت] کاری که در مانش نیست .  
 بفرمان کاوس چنک آوریم / جهان بر  
 بداندیش تنک [ط و لن: تنک] آوریم .  
 مکن خیره اندیشه بر [لن: در] دل دراز  
 [قا: مکن خیره آتش بدل در دراز] / سر  
 او بچربی بدام ار باز  
 ب۱۰۶۶: (دوم) ط و قب و لن: برآمد؛ پس ازان  
 بیت نیز نسخهها ابیاتی افزوده اند (حظ بیت  
 اول و چهارم را ندارد) :  
 بر از خون مکن دیده [قب و مب: و] تاج  
 و تخت / خروشان دل [لن: خوشان تن ،  
 مب: مجوشان دل] خسروانی درخت .  
 نه نیکو [قا: جگونه] بود بی تو تخت و  
 کلاه / سپاه و در [ط و مب: دز] و برده  
 [حظ: و سرا برده] و بارگاه [لن و ندارد] .  
 سر و مغز کاوس آتش کدهست [قا و قب :

کسی کو نہ بیند ز من کنج من  
چرا بر کارد ز من رنج من  
ب ۱۰۷۷: تمام نسخه‌ها: داد باز  
(دوم): لن: سژمرد بر جادو، مب: به  
سجید جان؛  
ب ۱۰۷۹: ط وک و قب ولن: چشم بد روز کار؛  
(دوم): ط: اندر جهان، قا و مب: کی راز  
جهان چیست؛ قب پس از این بیت،  
بیت ۱۰۸۲ را آورده؛  
ب ۱۰۸۰: لن: نیز گفتار، مب: بدن دید دیدار؛  
(دوم): لن: خشم، مب: خشم کریان از  
[کلمه شدرا روی مصراع به خطی دیگر  
نوشته]؛  
ب ۱۰۸۱: قا: فرمان وایت مرافکنده ام؛  
لن عنوان دارد: بیغام سیاوش با  
افراسیاب؛  
ب ۱۰۸۲: (دوم) ط وک: چنین بود، قب و حظ:  
بود تا بود بیجان؛  
ب ۱۰۸۳: مب: زان نیک، ط: چنین گفت ار؛  
ب ۱۰۸۵: (دوم) بم: نوش و درد تو زهر؛ مب  
عنوان دارد؛ فرستادن سیاوش زنکه را  
بیش افراسیاب

قا وک و قب ولن و مب پس از این بیت  
افزوده‌اند:  
و کر باز کردم ازین رزمگاه  
شوم کار ناکرده نزدیک شاه  
ب ۱۰۷۴: قا ولن و حظ: باز آورد، مب: آود؛  
(دوم): بم: سرشک و غم، حظ: اندر کداز  
آورد، لن: بدن غم تن اندر کداز آورد، قا:  
سخنهای دیرینه باز آورد، لن افزوده:  
بگوید ز هر کونه با ما سخن  
ز کار نو و کارهای کهن  
ب ۱۰۷۵: ط: کر تیره، لن: مکر، قا: اگر  
سیرتان، مب: و کر تیره شدتان دل؛  
ب ۱۰۷۶: مب: باشد و؛  
(دوم): قا ولن و مب: بدین، قب: تمام؛  
نسخه‌ها هر یک یکی به ترتیب زیر افزوده‌اند:  
قا:  
کسی کو نبیند ز من کنج بیش  
چرا بر باید بدو رنج خویش  
ط وک و قب ولن و حظ:  
کسی کو نبیند همی کنج من  
چرا بر کارم همی [لن و حظ: برو]  
رنج من  
مب:



سپردش بزنگه همان سیم و زر  
 غلامان و اسبان زرین کمر  
 که افراسیابش فرستاده بود  
 بشد زنگه با نامه شاه زود  
 ب۱۰۹۲: قب: زنگه و نامور، ط و حظ: صد هزار؛  
 قا و قب و مب بیقی افزوده اند:  
 بردهش همه [مب: همان] خواسته هر چه  
 بود / کی از پیش کرسیوز [قب: زجیزی  
 که کرسیوز] آورده بود  
 ب۱۰۹۳: (دوم) لن: دیدبانش؛  
 ب۱۰۹۴: مب: پهلوئی بزنگه؛  
 (دوم): ک: قب: طبرک؛  
 ب۱۰۹۵: ط و ک: قب و لن و حظ و مب: جو شد  
 زنگه شاوران نزد [مب: پیش] شاه؛  
 ب۱۰۹۷: قا و ط و ک: قب و حظ: شاه و نامه  
 بداد، لن: شاه نامه بداد، مب: مرشاه را  
 نامه داد؛  
 (دوم): ط و ک: برو کرد؛  
 ب۱۰۹۸: تمام نسخه ها: بیبجید ازان نامه [مب]:  
 زان کار [افراسیاب]؛  
 (دوم): قا و ک: قب و لن و حظ و مب:  
 برشتاب، ط: دلش بر ز درد و سرش  
 برشتاب؛

ب۱۰۸۶: ط و ک: قب و لن و حظ و مب: نکردم  
 تهمی، قا: بیان روانم نکردد؛  
 (دوم): قا و ک: لن و مب: و کرجه بمانم ز،  
 ط: و کرجه بماندم ز، قب: دورماندم، حظ:  
 و کرجه بماندم از؛ قب عنوان دارد: نامه  
 سیاوش بزد افراسیاب و فرستادن زنگه  
 ب۱۰۸۷: (دوم) مب: سپاه منست؛  
 ب۱۰۸۸: قا: و دیگر بجزیره ز نا کرده؛  
 (دوم): قب: نایست؛ ط و ک: لن بیت را  
 ندارند.  
 ب۱۰۹۰: حظ: اندرتهان؛  
 (دوم): ط و ک: قب و حظ و مب: کرد  
 نهان؛ حظ و ط عنوان دارند: بیغام سیاوش  
 بنزدیک افراسیاب، ک: بیغام فرستادن  
 سیاوش بنزد افراسیاب، قا: رفتن زنگه  
 شاوران نزد افراسیاب با کروکان و هدیهها و  
 بردن بیغام سیاوش به افراسیاب  
 ب۱۰۹۱: (دوم) مب: نغنوم؛ مب پس ازین بیت  
 افزوده:  
 نخواهیم ایران کنون سربر  
 توای زنگه بر خیز و نامه ببر  
 که من از پس پشت تو بی سپاه  
 بیام بردازم این تخت و گاه

ب۱۰۹۹: (دوم) قا : بود بنشاخند ؛ قا و قب و مب بیٹی افزوده اند :	(دوم) : حظ : همی ؛ ب۱۱۰۴ : مب : کم ؛
قا : سپهدار خود را بخواندش جو دود بیامد برش بر سپهدار زود قب : نشستند برجایکه هرکه بود بیامد بنزدش سپهدار زود مب : سپهدار خود را بخواندش جو دود بیامد بترد شهنشاه زود	(دوم) : قا و لك و لن و حظ : راه جستن ، قب : درین راه جستن ، مب : راه جستن . . . کم ؛ ب۱۱۰۵ : (دوم) قا و لك و قب و لن و مب : انوشه زی ، ط : انوشه زری نا ، حظ : انوشه بری ؛ ب۱۱۰۶ : حظ : تواز هر ماکار ؛ (دوم) : تمام نسخه ها : بکنج و بمردی توانا ؛
ب۱۱۰۰: (دوم) قا و ط و لك و قب و لن : سخن راند با ، مب : سخن گفت با ، حظ : سخن ماند با ؛ مب عنوان دارد : نامه نوشتن افراسیاب بر سیاوش	ب۱۱۰۷: قب و لن و حظ : رای تو ، ط و لك : کمان دل . . . رای تو ؛ (دوم) : مب : اندیشه ارای من ، ط و لك و لن و حظ : نکیرد بدانش کسی جای تو ، قا : جنینست و باشد بدین بای من ، قب : بکیتی نکیرد کسی جای تو ،
ب۱۱۰۱: ط و لك : زکفتار و زخام کردار ، حظ : واز جام ؛ (دوم) : لك و قب و لن و حظ : رای بیکار ، مب : و کردار اوی ؛	ب۱۱۰۸ : قا : کی نیکی کند در ، مب : کس بر نیکوئی بر ؛
ب۱۱۰۲: ط : همی رفت رخساره ؛ (دوم) : قا و ط و لك و قب و لن و مب : دلش بر ؛	(دوم) : قا : کسی نیست مانند او از مهان [ ر. ك به مصراع دوم بیت [۱۱۱۰] ؛
ب۱۱۰۳: مب : فرستاده زنکه ؛	ب۱۱۰۹: (دوم) : ط : زرنج و زکنج انج ، مب :

- ب ۱۱۱۶: حظ: نه نیکو بود این ز ؛  
 (دوم) : ط و قب و لن و حظ: کشور  
 مهتر او بگذرد ؛ لك بيت را ندارد .
- ب ۱۱۱۷: (دوم) قا: همی برتو، حظ: کردد نهان،  
 لن: همی از تو کردد سرانسان کران ؛  
 تمام نسخه‌ها بیت را پس از بیت ۱۱۱۹  
 آورده‌اند .
- ب ۱۱۱۸: (دوم) حظ: زبخت، لك بيت را ندارد.  
 ب ۱۱۱۹: قا: جوانست با ؛
- (دوم) : بم و قا: آیین تخت ، مب: آیین  
 شاهنشپی ؛
- ب ۱۱۲۰: لن و وب: ز رای ؛
- (دوم) : قا و ط و لك و قب و لن و وب :  
 بندمند ، حظ: نامه بند بند ؛
- ب ۱۱۲۱: (دوم) قا: نوازان جوان ؛
- ب ۱۱۲۲: ط: درین، قا: سازی بدین ؛  
 (دوم) : لك و لن: سزاوار و، قا: بداری،  
 حظ: برارد ؛
- ب ۱۱۲۳: مب: ز پرده دهد، ط و لك و قب و لن و  
 حظ: باین . . . دخترش، قا: ز پرده  
 دهی دختری ؛
- (دوم) : قب: با نان و با، قا: بدارش با  
 ناز برابر، حظ: باسانی و آب ؛
- ز رنج و ز کنج ایدر اندر فراز ؛ قا بیت را  
 ندارد .
- ب ۱۱۱۰: حظ: کی ایدون ... من اندر نهان ؛  
 (دوم) : حظ : او در جهان ؛ قا و ط و لك و  
 قب و لن بیت را ندارند .
- ب ۱۱۱۱ : (دوم) قا : بفر و برای و بشایستی،  
 بقیه نسخ: بفرهنگك و ... بشایستی ؛
- ب ۱۱۱۲ : (دوم) قا و ط و لك و قب و لن و حظ :  
 جنو شاه زاده ز مادر تراد .
- ب ۱۱۱۳ : مب: بدیدن همان ؛
- (دوم) : قا و لن و حظ و وب: زاده مهست ؛
- ب ۱۱۱۴ : لك و قب: اکر، لن : اکر ... جزانش،  
 ط : اکر خود جینفش، حظ: اکر خود مرا  
 بیش ؛
- ب ۱۱۱۵ : حظ: بگذاشت و، ط: تخت بدر ؛
- (دوم) : ط و لك و قب و لن : بکهرت سبارد  
 خود اید براه [ ط: بدر ]، حظ: بکهرت سبرد  
 و خود آمد براه ؛
- مب افزوده :
- بدان کشور اندر بود مهتری  
 که باشد خریدار کند اوری  
 ز بهر ترا تاج و تخت و کلاه  
 بکهرت سبارد بیاید براه

کرده است .	ب ۱۱۲۴ : حظ : تماند ؛
ب ۱۱۳۲ : ط : ولکن ؛	ب ۱۱۲۵ : حظ : دکر ، قا : برشهریار ؛
(دوم) : قا ومب : بدان ، ط وک و قب	(دوم) : ط وک و قب ولن ومب : ترا برتری ،
و حظ : بران ؛ لن بیت را ندارد و ط بیت	حظ : ترا برتری باشد از شهریار ؛
را به خطی دیگر تکرار کرده است .	ب ۱۱۲۶ : ط : سباهی ؛
ب ۱۱۳۳ : (دوم) : قا : دندان برارد توکیفر ؛	(دوم) : قا : بزکان ایران ؛
ب ۱۱۳۴ : ط : بیت را ندارد .	ب ۱۱۲۷ : مب : بیاساید ؛
ب ۱۱۳۵ : لن : که اندر خورد ، حظ عنوان دارد :	(دوم) : مب : اگر نزد ما آردش دادگر ، ط
نامه افراسیاب بنزد سیاوش	وک ولن و حظ : بدین [ ک : برین ] اوریدش
ب ۱۱۳۶ : قب : کز بدو ، قا : کز جهان کزی ، لن :	مکر [ حظ : بما ] دادگر ، قب : بدین
بدر بند او خوی ؛	آفریدش همی دادگر ؛
(دوم) : حظ : ازو خوی بدکی ، مب :	ب ۱۱۲۸ : (دوم) : قا : ازین ، لن : برین ، مب : بدین
جون سزد ؛	کونه راست ، قب : نکردد ؛
ب ۱۱۳۷ : قا : توینی ، مب : کاوسی ؛	ب ۱۱۳۰ : (دوم) : لن : و بر بدکان ، ک و قب : وید
(دوم) : ط وک و قب و حظ ومب : کشتی	بدکان ، حظ : بسی کاشت بر ؛
بباید ، قا : جو دیری بکشت ، لن : دبرینه	ب ۱۱۳۱ : قا : که بیران ؛
شده م بیاید ؛	(دوم) : تمام نسخه ها : این بیضا همه ؛ تمام
ب ۱۱۳۸ : قا و ط ولن و حظ ومب : جهان فراخ ،	نسخه ها بیقی افزوده اند :
ک و قب : بگرد جهان ؛	زکار از موده کزیده سران [ قا و
(دوم) : قب : بسی ریج بی کنج و ؛	مب : مهان ، حظ جهان
ب ۱۱۳۹ : (دوم) : حظ : که باید ، مب : که باشد ؛	همانند [ قا : همانند ] تو نیست اندر
ب ۱۱۴۰ : لن : جتن گفت افرسیاب ؛	جهان
(دوم) : قا و ط وک و قب ولن : بارامش ،	مب آیات ۱۱۳۰ و ۱۱۳۱ را دوباره تکرار

نوشته : سخنها ) کران ؛ ط بیت را ندارد.

ب ۱۱۴۹: حظ: نغمین شد؛

(دوم): قب: ولن ومب: تیره شد؛

ب ۱۱۵۰: ط: ولکن... جزاز، قاولك وقب ولن و

حظ: زکیٹی جز از تاج؛

(دوم): بم: جه جویند، مب: فیروز

بخت؛

ب ۱۱۵۱: لن: ترا ایدر اینها برآراسته، مب: ترا

ایدر این جمله آراسته؛

(دوم): ط: شهریارست وکر، لن: اکر

تاج و تختتست اکر؛

ب ۱۱۵۲: (دوم): لن: آمد نیاز؛

ب ۱۱۵۴: قب: کاوس یک روز مهر، مب:

کاوس را بر تو مهر؛

(دوم): مب: بدان، قب: بدین گونه ...

بکشاد، حظ: گونه نکشاد یک روز

جهر؛ ط وک ولن بیت را ندارند.

ترتیب آیات حظ: ۱۱۵۴، ۱۱۵۳

ب ۱۱۵۵: ک: کنج دست، قاولط وقب وحظ و

مب: کنج و دست، لن: دل وکنج و

دست؛

(دوم): حظ: تاج و گاه نشست، قا: بتو

حظ: بارایش؛ قا عنوان را چنین دارد: نامه\*

افراسیاب بسیاوخش و باز کشتن زنکه\*

شاوران، عنوان ط: باسخ دادن افراسیاب

سیاوش را، ک: نامه\* افراسیاب بسیاوش،

قب: باسخ نامه\* سیاوش از افراسیاب،

لن: باسخ دادن افراسیاب بغمام سیاوش را،

مب: باسخ دادن سیاوش نامه را

ب ۱۱۴۱: (دوم) حظ: لبان برکشاو، ک: سخن بر

کشاد و همه بر؛

ب ۱۱۴۲: قاولط وک وقب ولن ومب: برنامه؛

(دوم): قاولط ومب: نامه را ... بست،

ک وقب ولن: بست؛

ب ۱۱۴۳: (دوم): قا: نایش گرفت؛

ب ۱۱۴۴: تمام نسخه‌ها: کی او بر؛

(دوم): مب: بزرگی رسد؛ (ط مصراع را

پس ازبیت بعد نوشته وعلامت م گذاشته).

ب ۱۱۴۵: حظ: آن و؛ قب بیت را ندارد.

ب ۱۱۴۶: قب بیت را ندارد.

ب ۱۱۴۷: قا: و خداوند داد؛

(دوم): لن: زسداد کردن دل، قا: دلش

نیست شاد؛

ب ۱۱۴۸: ک: شنیدم کی لشکر (روی «کی لشکر»

تاج و تخت و کمر، ک و قب: بسازم  
 ترا تاج و تخت و کمر، لن: بسازم ترا  
 تخت و تاج و کمر، قا: بسازم ترا کنج  
 و زرین سبر؛

ب ۱۱۶۳: مب: وز ایدر،

(دوم): ک و حظ: برتو، قا: بکوم، مب:  
 بیرم، لن: بنبدم... برتو، ط: ز کشور  
 بکشور پشاهی کلاه؛

ب ۱۱۶۴: (دوم) قا و ک و قب و لن و حظ و مب:  
 شد مکر کرد؛ ط بیت را ندارد.

ب ۱۱۶۵: مب: جو آتش بریزد بر شست، قا: جوان  
 جون ببیند، لن: کران بس نبیند دی؛

(دوم): قب: شود آس، قا: بیریش  
 رنج، مب: باد تیره، لن: شود اش  
 از اب، ک: شود آتش... تزی، ط: بیت  
 را ندارد.

ب ۱۱۶۶: (دوم) ک و قب: پشاهی کلاه، قا: بکشور  
 بیوی پراه، لن: ز کشور پشاهی بسر بر

کلاه؛ ط و حظ بیت را ندارند. مب  
 بجای این بیت، بیت زیر را دارد:  
 بدر جون بمینو خرامند ز کاه

ترا باشد ایران و تخت و کلاه

ب ۱۱۶۷: ک: از کار؛

کنج و جای نشست، مب: تاج و کنج و  
 نشست، ط و لن: بتو جایگاه نشست، ک  
 و قب: ترا جایگاه نشست؛

ب ۱۱۵۶: قب: بدادست بی؛

ب ۱۱۵۷: ک و قب: تو ر کشورم، حظ: تو مر  
 کشورم، ط: بو ر کشورم بکناری زن  
 جهان، مب: وراز... بد جهان؛ لن: بیت  
 را ندارد.

ب ۱۱۵۸: حظ: ازین، لن: دشخوار، مب: ازین  
 روی کشور نیاید؛

(دوم): ط: ایزد بخشد؛

ب ۱۱۵۹: قا: بدان، حظ: ازین راه، ط: رای سدا،  
 مب: کزین روی پیدا؛

(دوم): ط: باید ر دریا؛

ب ۱۱۶۰: قا: وزن، ک: کنون کرد، ط و قب و لن  
 و حظ: اکر کرد؛

(دوم): قا: ایدر بساز و، ط و ک و لن و حظ  
 و مب: بخوی بساز؛

ب ۱۱۶۱: ط و لن: درو کنج، قب و مب: دز و  
 کنج، قا: دز و کنجها زان، ک: دز و کنج و  
 تخت؛

(دوم): قا: بمن بر بهانه؛

ب ۱۱۶۲: (دوم) حظ و مب: ترا کنج و، ط:

(دوم) : ط و قب و لن : ازان بس بجا ؛  
ط و ك و قب و لن و حظ و مب و مب بیقی  
افزوده‌اند :

زدشمن نیامد مکر [ حظ و مب :

بجز ] دشمنی

بفرجام هر چند نیکی کنی

قب بیقی دیگر نیزافزوده است :

بران سان که آمد بباست بود

نبودش همی درد و اندوه سود

قا این عنوان را دارد : نامه سیاوخش

بکیکاوس و رفتن او بتوران زمین ،

عنوان ط : نامه سیاوش بکاوس شاه و

رفتن بتوران زمین ، ك : نامه سیاوش

بنزدیک کاوس شاه ، قب : نامه سیاوش

بنزد کاوس ، مب : نامه نوشتن سیاوش

بر کاوس شاه

ب۱۱۷۵ : (دوم) قا و ك و قب و لن و حظ : کرد

اندرو در ، مب : چنین یاد کرد اندرو ،

ط : کرد اندران سربسر ؛

ب۱۱۷۶ : (دوم) قا و ط و ك و لن : تیربشتاقم ،

قب : تیربشتاقم ، حظ : نیکبشتاقم ؛

ب۱۱۷۷ : ط و ك و لن و حظ و مب : ان آتش مغز ؛

(دوم) : قا : بجز و بتن ، مب : بکوشم بجان و  
برنج و ؛

ب۱۱۶۸ : قب : بفرمایم ، حظ : نیازم ؛

(دوم) : حظ و مب : نیارم ، لن : باندریشه را

دل نیازم ، قب : باندریشه دل سازم ، ط :

باندریشه بد سازم ، قا : براندریشه بردل نیارم

ز بد ؛

ب۱۱۷۰ : (دوم) قا و ط و ك و قب و حظ و مب :

بسی ، لن : نقش خلعت ؛

ب۱۱۷۱ : ط و ك و لن و حظ : و برسرستای ،

قب : و برترستای ، قا : ابراسب وزرین ستام ،

مب : اسب زرین ستام کوان ؛

(دوم) : ك : دوان ؛

ب۱۱۷۲ : ك : شهر سیاوش ؛

(دوم) : قا و ط و ك و قب و حظ و مب : و دید

و شنید ، لن : انج بشنید و گفت و شنید ؛

ب۱۱۷۳ : قا و ط و ك و قب و مب : شاد کشت ؛

(دوم) : حظ : بیگ روی بردرد ، ط و ك و

قب : بیگ روی با [ ك و قب : بر ] درد و

فریاد کشت ، مب : بیگروی پردرد و پر باد

کشت ، قا : زیگ روی پردرد و تیار کشت ؛

لن بیت را ندارد .

ب۱۱۷۴ : قا و ط و قب و لن و حظ : زدشمن ،

ب۱۱۸۵: قا و ط و لک و قب و لن و حظ : کار کردان سپهر، مب: کار کرد سپهر؛  
 (دوم): لن و حظ: از جنک و، قب: ایدر از جنک و، قا: بزیر اندرون کین؛  
 مب: پراز اندرین کین، ط: اندرون ازو مهر؛

ب۱۱۸۶: تمام نسخه‌ها: وزان؛

(دوم): تمام نسخه‌ها: نام را؛

ب۱۱۸۷: قا: بتو تاج، ط و لن: ترا تخت و، لک:

تراخت و، قب: سبرده تراخت و برده؛

(دوم): قا: هماکنج، مب: همه، لک و

قب: تخت جای، لن: کنج آرامته

تخت، حظ: زکنج و سلاح و هم از تخت؛

ب۱۱۸۸: قا و لک و لن: بیلان و، ط و قب و حظ و

مب: درفش سواران و بیلان و؛

(دوم): ط و لک و حظ: جواید باندر،

مب: جوآید بدینجا سپهدار، لن: جو

آید بایدر سرافراز طوس؛

ب۱۱۹۰: هیچیک از نسخه‌ها بیت را ندارند.

ب۱۱۹۱: (دوم) قاولن: کردشایسته، تمام نسخه‌ها

بیت ۱۱۹۴ را پس از این بیت آورده‌اند.

ب۱۱۹۲: (دوم) بم: برستار زرین، ط و لک و

(دوم): مب: بیغروخت، قا: براشفت و شد

او بمن بد نهان؛ قب بیت را ندارد.

ب۱۱۷۸: لک و حظ: شبستان تو، قا: درد و غم شد؛

(دوم): قا و ط و لک و لن و حظ و مب:

بخون، قب بیت را ندارد. ترتیب ابیات

حظ: ۱۱۷۹، ۱۱۷۸

ب۱۱۷۹: (دوم) مب: که بگریست برمن جو

آهو؛ ط و لک و قب و لن بیت را ندارند.

ب۱۱۸۰: قا و قب و لن: وزان؛

مب افزوده:

بران اوریدم دل و دستگاه

که برجنک جستن نیابند راه

ب۱۱۸۱: قا: بدان؛

ب۱۱۸۲: لن و حظ و مب: نیامد، قب: نیامدش

همی، قا: نیامد همی هرجه کردم بسند؛

(دوم): ط و لک و قب و لن و حظ: کشاده...

همان سربیند؛

ب۱۱۸۳: قب: جودشمن ز؛

(دوم): قا: سیر بوده نباشم، لک و لن و مب:

سیر کشته نباشم، حظ: سیر کشته نباشم دیر،

ط و قب: سیر کشته نباشم دلیر؛

ب۱۱۸۴: قا و حظ: دل او مبادا رها؛

(دوم): لک: درد دل، مب: شدم بر میان دم؛



ب ۱۲۰۰ : ط و ك و قب و لن و حظ : همه، مب؛

همه ... یکسر زمین؛

(دوم) : ط و ك و قب و حظ و مب :

بفرمان سالار، لن : بفرمود سالار، قا:

بیش سیاوش با ؛ مب پس از این بیت

افزوده :

که ما بندگانیم و فرمان تراست

بهر کار امروز بجان تراست

عنوان ط: اندرز کردن سیاوش ایرانیان را

ورقتن بتوران، ك و قب: رفتن سیاوش

بتوران زمین، مب : گذشتن سیاوش

از آب جیحون و رفتن بتوران

ب ۱۲۰۲ : یم : سیاوش زسیحون، قا: سیاوش جو

لشکر بچیحون، مب : سیاوش پرازغم

بچیحون گذشت؛

(دوم) : ط و ك و قب و لن : از آب دو

دیده رخس نابدید، قا و حظ : شد از

آب دیده رخس نابدید، مب : از آب

دودیده رخس پرزدشت؛

ب ۱۲۰۳ : ط و ك و قب و لن و حظ و مب: درو بام،

قا : درون ناجوی؛

(دوم): قا و قب و حظ : بهاران بد از؛

ب ۱۲۰۴ : ط و ك و لن و حظ : جنان هم همه، قب

مب : ده غلام؛

ب ۱۱۹۳: (دوم) حظ: سلاح و، ك: كمر آورند

[آورند را به خطی دیگر خط زده و نوشته:

بشمرند]؛ قب پس از این بیت، بیت ۱۱۹۶

را آورده است .

ب ۱۱۹۴: (دوم) قا : زدینا و؛

ب ۱۱۹۵: قا و ط و ك و قب و لن و حظ : وزان؛

(دوم): حظ: سخمها شایسته؛

ب ۱۱۹۶: (دوم) قا و حظ: برین، قب و مب: ازین؛

ط و ك و لن بیت را ندارند .

ب ۱۱۹۷: مب: رازو؛

(دوم): قا: ازان انجمن، مب: ان انجمن؛

ط و ك و قب و لن و حظ بیت را چنین

دارند: که بیران بیامد [حظ : نیابد] ازان

[قب : بدان] انجمن / یکی راز [ط و ك :

رازو، لن : رای و] بیغام دارد بمن

حظ عنوان دارد : گفتار اندر رفتن سیاوش

بترکستان

ب ۱۱۹۸: (دوم) ط و ك: را سابد هم اندر بدن،

ب ۱۱۹۹: ط: کردند روی؛

(دوم) : لن و حظ: دها، ك و قب: بسجید

دها، ز، ط: بسجیده دها، قا: بسجید دها

بگفتار، مب: متابید سرها ز بهان اوی؛

ازین آکھی شد رخ شاه زرد  
 بنالید و برزد یکی باد سرد  
 شدش دل پرآتش دودیده پرآب  
 زخشم سیاوش و افراسیاب  
 که تا چون شود کشت کردان سپهر  
 بود جرخ با او بکین یا بمهر  
 چه آیدش خود زان بداندیش مرد  
 ز تلخ و ز شیرین زکرم و ز سرد  
 دل و جنک و کین را بیکسو نهاد  
 وزان پس او نکرد او ز بیکار یاد (کذا)  
 پس آگاهی آمد بافراسیاب  
 که آمد سیاوش ازین روی آب  
 بدین مرز لشکر فرود آورد  
 فرستاده او بدرگه رسید  
 و این عنوان را دارد: پذیره شدن بیران  
 ویسه سیاوش را  
 ب۱۲۰۷: مب: بفرمود او را پذیره شدن؛  
 (دوم): مب: شدن؛ عنوان قا: رفتن بیران  
 ویسه باستقبال سیاوش در توران، لن:  
 رسیدن سیاوش بتوران زمین  
 ب۱۲۰۸: (دوم): مب: بیاراست، قا و ط و لک و  
 قب ولن و حظ: را همه با نثار؛ قب این  
 بیت را افزوده:

ومب: جنین هم همه، قا: جنان هم همه تا در  
 شهر جاج؛  
 (دوم): حظ: وعاج، قا: برنخت عاج؛  
 ب۱۲۰۵: (دوم) قا ولن و حظ و مب: خورشها و  
 [ لن: ز ] کسترده کستر دنی، ط و لک و  
 قب: خورشها و [ ط: ر ] هر کونه کستر دنی؛  
 مب پس از این بیت افزوده:  
 همه مردمان بیش او تازنان  
 همان کشتمند و همان مرزبان  
 همه با نشاط و همه با سرود  
 بکیوان برآمد همی بانک رود  
 ب۱۲۰۶: ط: بقممار باشی، لک و قب: بقمقار  
 باشی، لن: بقمجار باشی، قا: بقمقار باشی،  
 مب: بقمقار باشی، حظ: بقمقار جاجی؛  
 مب ابیاتی افزوده:  
 وزین رو جوطوس اندر آمد بیلخ  
 بگفتند با وی سخنی تلخ  
 که شد بور فرخنده کاوس شاه  
 بتوران زمین در ز آزار شاه  
 سپید جواکه شد از پور شاه  
 که شد نزد سالار توران سپاه  
 سپه را یکایک همه باز خواند  
 وزانجا بدرگاه کاوس راند

زی را ، ط وك و لن بیت را ندارند .

ترتیب ابیات قا و قب و مب : ۱۲۱۴ ،

۱۲۱۳

ب ۱۲۱۴ : (دوم) حظ: بیاراسته صد ستر، قا و قب

و مب : بزر اندرون جندگونه کهر؛ ط

وك و لن بیت را ندارند .

ب ۱۲۱۵ : قا و قب و لن و حظ و مب: سیاوش جو

بشنید ، ط وك : سیاوش جو بشنید کار

سیاه؛

(دوم) ك: بیاراست راه ، قب: شدن

بیاراست؛

ب ۱۲۱۶ : قا : ترکان بدید ، ط وك و قب و لن :

توران بدید؛

ب ۱۲۱۷ : لن: تنز بگرفتش؛

(دوم) : قا و حظ و مب : از کشور و

شهریار ، ط وك و قب و لن: از شهر و از

[ ط وك: وز ] شهریار؛

ب ۱۲۱۸ : قا : کفت ای؛

(دوم) : قا : ز راه، لن: کردی تو خود

را، مب: کردی قدم را ؛ ك پس از این

بیت ، بیت ۱۲۱۶ را تکرار کرده؛

ب ۱۲۱۹ : مب: مرا بردل اندیشه بدکنز نخست؛

(دوم) : قب و مب : به بیند ؛ ك بیت را

بیاراسته جارید زنده بیل

جهان شد بگردار دریای نیل

ب ۱۲۰۹ : قا : بیاراستش جار، ك و لن و حظ :

بیاراست با جار ، قب : بیامد ابا جار، ط :

بیاراست با جار بیلان مست؛

(دوم) : قا و ك و قب و لن و حظ : همه، ط :

همه . . . یکسر بدست ؛ مب بیت را چنین

دارد :

سپه را همه داد برك و نوید

بیاراست پس جار بیل سپید

ب ۱۲۱۰ : ط: نهاده سروزه، مب: نهاندند پیروزه؛

(دوم) : قا: درفشان درفشى بسان ، ط وك

و قب و لن و حظ : بس او درفشى بسان ؛

مب: درفش درفشان بسان؛

ب ۱۲۱۱ : ط وك و قب و لن: زرین غلافش؛

(دوم) : مب : بافته بر میان، ك: رو بافته ؛

قا جای مصراعها را عوض کرده .

ب ۱۲۱۲ : ك و قب: سه کرسی بزر، لن: سه کرسی

زر، ط: سمین سه کرز بزر؛

(دوم) : تمام نسخه ها: بدیبا بیاراسته سریسر

[ ر.ك به مصراع دوم ب ۱۲۱۴ ]

ب ۱۲۱۳ : قا و قب : ازان ، مب: بدان؛

(دوم) : قب: براراست ، قا: براراست روی

نیاپش؛ قایت را ندارد وبقیہ نسخہها  
جای مصراعها را عوض کرده اند .

ب۱۲۲۳: (دوم) مب: باشند زین ، قا: منت بنده  
باشم ازین سوی ، لك و قب ولن وحظ :  
مهان [ لن : همان ] بنده باشند ازین ،  
ط: مهان تو باشند ازین؛

ب۱۲۲۴: ط وك و قب ولن وحظ : مرا هست  
بیوسته بیش ، قا ومب : مرا نیز بیوسته  
بیش ؛ ترتیب ابیات ط وك و قب ولن  
وحظ: ۱۲۲۵، ۱۲۲۴؛ مب بیت را پس  
از ۱۲۲۶ آورده . قایتقی افزوده :

همه کنج من سر بسر بیش تست  
تو جاوید شادان دل و تن درست  
ب۱۲۲۵: (دوم) تمام نسخہها: جه مرد و جه زن؛  
ب۱۲۲۶: قا: کمر بستندی ابا ؛ مب چنانکه یاد شد  
پس از این بیت ، بیت ۱۲۲۴ را آورده  
و پس از آن افزوده :

جوخواهی شب و روز بیش اورم  
جهان بنده و بخت بیش آورم  
ب۱۲۲۸: مب: همه شهر ز ، قا و ط وك و قب ولن:  
همه [ لك : همان ] شهر از آواز ، حظ: همه  
شهر آواز؛  
(دوم): ط: سامد بخواب؛

ندارد . قب افزوده :

بدوگفت بران که ای شهریار  
همیشه پزی تا بود روزگار  
قا پس از بیت ۱۲۱۹ ابیات ۱۲۳۷ تا ۱۲۴۴  
را آورده است .  
ب۱۲۲۰: ط ولن وحظ : سراپای ، مب : بران  
برویال اوی ؛  
(دوم): حظ: همه خوب؛ قایت را ندارد .  
ط وك و قب وحظ یقی افزوده اند:  
همی گفت با کرد کار جهان  
تو آگاهی از آشکار و نهان  
لن افزوده :  
همی گفت با کرد کار جهان  
همانا سر سر کشتی خوان  
مب افزوده:  
همی گفت پرورد کار جهان  
ترا باد باد آشکار و نهان  
ب۱۲۲۱: تمام نسخہها بیت را چنین دارند:  
مرا کر بخواب این نمودی [ط: بدیدی] روان  
همانا سر [ مب : همار ] بر کشتی جوان  
[ لن : تو آگاهی از آشکار و نهان ]  
قایت را ندارد .  
ب۱۲۲۲: ط وك و قب ولن وحظ و مب :

روی ، قب : به سجید پوشیده [ روی  
کلمه اول ر گذاشته و روی دومی م ] ؛  
(دوم) : سبید بدانست درد و غم اوی  
[ روی کلمه درد نوشته : تیار ]

ب ۱۲۳۶ : ط : صحمار باشی ، لك قب : بقهقار باشی ،  
قا ومب : بقهقار باشی ، لن : بقهجار باشی ،  
حظ : به قهقار ماهی ؛  
(دوم) : قا : نشستند یکباره ، ط وك قب و  
لن : نشستند یکبارو ، حظ : نشستند و یکبارو ؛  
ب ۱۲۳۷ : (دوم) : قا : بکتف و بر ؛

ب ۱۲۳۸ : مب : برو بردو ، حظ : خشمش ؛  
ب ۱۲۳۹ : تمام نسخه ها : جنین گفت ؛

ب ۱۲۴۰ : قا ومب : با تو ، لك : در تو ؛

ب ۱۲۴۱ : (دوم) : مب : شاهان نژاد ؛

ب ۱۲۴۲ : مب : دوم جون زبانی ؛

ب ۱۲۴۳ : مب : کوئی مه از ؛

(دوم) : قا : بردم مهر ؛ حظ ومب بیٹی  
افزوده اند :

همان مادرت خویش کرسیوزست

ببفرورخته راست جون پرورست

[ حظ : نژاد جب و راست - ]

ب ۱۲۴۴ : قا : بدو گفت شاه ای کونیکخو ؛

(دوم) : بم : پیر و با کیزه و ، تمام نسخه ها :

که ای [ قا : تو ای ] پیر با کیزه راست ؛

ب ۱۲۲۹ : ط و حظ ومب : همه ، لك قب : همه ...  
ارسیم وزر ، قا : همه خاك رنکین ؛

(دوم) : قب : همه تازی اسبان بر آورده بر ،  
ط وك : همه تازی اسبان با زیب و فر ؛ لن  
بیت را ندارد .

ب ۱۲۳۰ : (دوم) : ط وك قب ولن : واز دشمن آمد  
[ لك : به خطی دیگر روی کلمه دشمن نوشته :  
ز اندیشه ] ؛

ب ۱۲۳۱ : قا و ط وك و لن و حظ : آمدش بزم ،  
مب : بیاد آمدش بزم ؛

(دوم) : قا : بیاراسته همچنان تا بکابلستان ؛  
تمام نسخه ها بیٹی افزوده اند :

که [ قا : جو ] آمد بمهایی بیلتن

شده نامداران شهر [ لك : نامدار

اندران ، قا : همه ] انجمن

ط وك و قب و لن و مب بیٹی دیگر نیز  
افزوده اند :

بسی زر و کوهر [ قب : برو زر و کوهر ، لن :

کوهر و زر ] همی ریختند / زر مشک و عنبر

همی بیختند

ب ۱۲۳۳ : (دوم) : لن : دلش بر ، حظ : تنش بر ،

مب : آتش همی بر ؛ قا بیت را ندارد .

ب ۱۲۳۴ : قا و لك و لن و حظ : ببوشید و سجید

کنج و راه، حظ : تحت و کنج، مب :

کنج و تحت [ و سباه

ب ۱۲۵۴ : قا : بدین بوم ما صد، مب : همانا بفرمان

من صد؛ تمام نسخه‌ها بیٹی افزوده‌اند :

ده و دو هزار آنک خویش منند

جو خواهم شب و روز [ قب :

شب و روز برای ] بیش منند

ب ۱۲۵۵ : لك : برو بوم و بر، قب و حظ : مرا بوم،

ط : برو بوم مان هست، قا و مب : هم

[ مب : مرا ] هست بوم و برو کوسفند،

ان : همان ... هست بر کوسبند؛

(دوم) : حظ : سلاح، ط و مب : کلاه و

کند؛

ب ۱۲۵۶ : (دوم) حظ : جزاین نیست هستم؛ قا و

مب جای مصراعها را عوض کرده‌اند.

ب ۱۲۵۷ : قا : تو کردم همه؛

(دوم) : مب : ایدونک ایدریشادی، قا

و ط و لك و قب و لن : ایدرکنی توبشادی،

حظ : اندرکنی توبشاهی؛

ب ۱۲۵۸ : قا : یزدان کی من، لن : بدیرقم اکنون

یززدان؛

(دوم) : مب : پرستش کنم از دل و جان

ترا، قا : برستنده باشم بجان و بتن؛ لن

ب ۱۲۴۵ : قب : جشیده، حظ : نه مهر؛

(دوم) : ط و مب : زاهرمنی، قا : دور دور،

قب : دوذ و دور؛

ب ۱۲۴۶ : قب : بیان تو، مب : بدان سان که؛ تمام

نسخه‌ها بیٹی افزوده‌اند:

بسازم بدین بوم [ ط و لن و حظ : برین، لك :

برو بومت ] آرامگاه / بمهر و وفا [ حظ :

بمهر وفا ] ی تو ای نیکخواه

ب ۱۲۴۷ : قا : بودن من مرا؛

(دوم) : قا و لك و مب : بدین، قب : ازین،

حظ : برین کونه خود را نباید؛

ب ۱۲۴۸ : (دوم) قب : تمام؛

ب ۱۲۴۹ : (دوم) قب و مب : جوایدر؛

ب ۱۲۵۱ : (دوم) قا و لن : جزانست، لك و قب :

جزانست و، ط : ولکن جزانست و؛

ب ۱۲۵۲ : (دوم) لك و قب و حظ : نیارد براه، مب :

نتازد، لن : نیازد براه، قا : بچاره نتابد، ط :

نمرد نیارد براه؛

ب ۱۲۵۳ : (دوم) ط و قب : بهلوانم وهم رهنمون،

لك و حظ : بهلوانیم وهم رهنمون؛ تمام نسخه‌ها

پس از بیت ۱۲۵۳ بیٹی افزوده‌اند:

مرا نزد او آب رویست و جاه / فراوان

مرا کنج و رنج [ قا : اسب و کنج، ط و لك :

بتوران زمین بنزد افراسیاب ، مب بیقی  
افزوده :

جو شد نزد افراسیاب آکهی

که آمد سیاوش با فرهی  
و این عنوان را دارد : کرهن افراسیاب  
وساوش یکدکرا درکنار

ب۱۲۶۵ : (دوم) مب : بسته سر بر ؛ حظ پس از این  
بیت ۱۲۶۸ را آورده .

ب۱۲۶۶ : (دوم) مب : پیاده شد از ؛ ترتیب آیات  
قب : ۱۲۶۹ ، ۱۲۷۰ ، ۱۲۶۸ ، ۱۲۶۶ ،  
۱۲۶۷ ، ۱۲۷۱ و ...

ب۱۲۶۷ : قا : یکدکرا بر ؛

(دوم) : قا و ط و لك و قب و حظ : بوسه ،  
لن : همی بوسه ، مب : همی بوسه دادند  
بر روی ؛

ب۱۲۶۸ : تمام نسخه ها : وزان ؛

(دوم) : قا : کی بد درجهان ، قب و لن :  
که کرد از جهان ، حظ : کی رنج از جهان ،  
مب : که بد درجهان ، ط : که کردار  
جهان ؛

ب۱۲۶۹ : حظ : از ان ... آشوب باشد نه ؛

(دوم) : لن و مب : اید کوزن و ؛

ب۱۲۷۰ : (دوم) : قا و ط و لك و قب و لن و مب :

بیت را با ضبط قا نیز تکرار کرده است .

ب۱۲۵۹ : قا و لن و مب : تمام که یابی ز ؛  
(دوم) : قا : جه داند ؛

ب۱۲۶۰ : (دوم) مب : بر آمیزی از دور ، ط و لن  
و حظ : دور تریاك و ، لك : بیامزد از دور  
تریاك ، قب : بر آمیزی از دور تریاك و ، قا  
بیت را ندارد .

ب۱۲۶۱ : قا و ط و لك و قب و حظ و مب : رام  
کشت ، لن : کفتها شاد کشت ؛

(دوم) : قا و ط و لك و قب و حظ : جام کشت ،  
مب : بی فروخت ... کشت ، لن : بی فروخت  
زاندیشه آزاد کشت ؛

ب۱۲۶۲ : قا و قب و لن و مب : با یکدکر ، حظ :  
نشستند و با یکدکر ؛

(دوم) : حظ : بدر کشت و بران بسر ؛

ب۱۲۶۳ : قا : بر خنده ، ط و لك و مب : خنده دل  
شاد ؛

ب۱۲۶۴ : مب : بر شهر ، قا : رسیدند نزدیک  
کنکک ، ط و لك و قب و حظ : رسیدند بهشت  
کنکک ، لن : رسیدند بدز هوشب کنکک ؛

(دوم) : قا و ط و لك و قب و لن و مب : که آن ،  
حظ : کی آن بوخرم ؛ عنوان قا : گفتار در ملاقات  
سیاوخش و افراسیاب ، ط : رسیدن سیاوش

روی کشور، حظ: بتو روی کشور شد؛  
 ب۱۲۷۱: لن: کشور همیشه بر، بقیه نسخه‌ها:  
 کشور همه ساله برشور؛  
 (دوم): ط و لك و قب و حظ: از راستی، مب:  
 دل آشتی؛  
 ب۱۲۷۲: قا: ز تو، مب: بتو راست؛  
 (دوم): مب: وز چند و چون؛  
 ب۱۲۷۳: ط و لك: شهراران، مب: شهرایران،  
 حظ: توران بنورنده‌اند؛  
 ب۱۲۷۴: ط و لك و قب: مرا نیز با جان همه، قا:  
 جان و دل بیش، حظ: مرا نیز تا جان همه،  
 لن: مرا خود تن و جان همه، مب: مرا نیز تا  
 جان بود بیش؛  
 (دوم): حظ: بجای و، لن: همیشه جوان بادی  
 و تن درست، مب: که تو شاد دل بادی و  
 تن درست، تمام نسخه‌ها پس از این بیت،  
 دو بیت [مب سه بیت] افزوده‌اند:  
 بدر وار بیش تو مهر آورم [قب: آوریم]  
 همیشه براز خنده [قا: بخندان رخت نیز]  
 جهر آورم [قب: آوریم]  
 همه کنج [لن: درکنج] بی رخ در بیش تست  
 همه شاد دل [قب: شادمان] باشی [ك: بادی]  
 و تن [حظ: دل] درست.

مصراع دوم لن: همه شادمانی بکم بیش  
 تست، ومب: جو کر سوز نامور خویش  
 تست، مب: بیتی دیگر نیز افزوده:  
 فدای تو بادا همه دستگاه  
 ز تخت و ز مهر و ز نیغ و کلاه  
 ب۱۲۷۵: مب: بدو، حظ: خواند نخت؛  
 (دوم): قا: مبراد بخت  
 ب۱۲۷۶: لن و مب: خداوند جان، ط و لك و قب  
 و حظ و مب: بیتی افزوده‌اند:  
 که [مب: جو] دیدم ترا من همی [حظ:  
 همی من ترا، مب: من کنون] تن درست  
 شده رزم و کین را کمر گاه سست  
 ب۱۲۷۷: مب: شهنشاه دست؛  
 (دوم): قا: بتخت کبی، حظ: بتخت  
 شعی؛  
 ب۱۲۷۸: لن: کزد کفت؛  
 (دوم): لن: بکیتی ننازند جفت، مب:  
 بکیتی ندانیم جفت، قا: کی شه را ز کیتی  
 ندانیم جفت؛  
 ب۱۲۷۹: ط و قب و لن و حظ: برین کونه، ك و  
 مب: بدین کونه؛  
 (دوم): قا: جهر مهان؛  
 ب۱۲۸۰: قا و ط و لك و حظ و مب: وزان، قب و



لن: وزان بس جنین کفت پیران رد؛  
 (دوم): قا: تیزست و، بقیه نسخه‌ها:  
 پیرست و؛  
 ۱۲۸۱: حظ: جور بشکبید؛  
 (دوم): ط و لك و قب و حظ: برز بالا، قا:  
 بدین برز بالا، لن: برز بالا و جونین؛  
 ۱۲۸۲: قا و قب: دیده در خواب، لك: دید در  
 خواب، حظ: دیده در خواب و، لن: دیده  
 چون دید دیدار، مب: در خواب دیدار  
 اوست؛ ط: ورا دید در خواب؛  
 (دوم): مب: بمانده دلم خیره در کار  
 اوست، بقیه نسخه‌ها: بمانده [قب و ط:  
 بماند، حظ: بماند و] دلم خیره در کار؛  
 ۱۲۸۳: قا: بگرداند او بر زمین؛  
 ۱۲۸۴: حظ: ابوانهایش، مب: یکی بنکرید؛  
 (دوم): لن: زربفت را، مب: زربفت بر  
 کسترید؛  
 ۱۲۸۶: مب: بیاراسته؛  
 (دوم): مب: خواسته، لن: زهر کونه؛  
 سازها خواستند؛  
 ۱۲۸۷: ط و لك و قب و مب: تا شود، حظ:  
 بفرمود تا بس شود سوی، قا: بفرمود تا  
 زودتر سوی؛

(دوم): مب: خرامان بکاخ و نشیند؛  
 ۱۲۸۸: قا: کیوان کشید؛  
 ۱۲۸۹: قا و ط و لك و قب و لن: زرین نشست،  
 مب: برآمد... زرین نشست، حظ: بیامد  
 ابرتخت زرین نشست؛  
 (دوم): قا و لن: هشیوارو، مب: هشیوار  
 دل را در؛  
 ۱۲۹۰: قب: جو خان، مب: خوان شهنشه؛  
 (دوم): لن: فراوان برستند کان  
 خواستند؛ لن بقی افزوده:  
 کس آمد سیاووش را خواندند  
 بران تحت زیرش شانددند  
 ۱۲۹۱: لن: رفت با او سخن، ط: کونه گفتند  
 هر کس سخن؛  
 (دوم): حظ: شاد کابی؛  
 ۱۲۹۲: (دوم): مب: نشستن کی می، قا: که و  
 مجلس آراستند، ط و لك و قب: که رود  
 وی خواستند، لن: که مجلس آراستند؛  
 ۱۲۹۳: بم و لن و قب و حظ: با رودورامشکران،  
 قا: نشستند با رود؛  
 ۱۲۹۴: قب: داده؛  
 ۱۲۹۵: لك و قب و لن: تیره کشت، مب:  
 بخوردند می... خیره شد؛

لن: وزان بس جنین کفت پیران رد؛  
 (دوم): قا: تیزست و، بقیه نسخه‌ها:  
 پیرست و؛  
 ۱۲۸۱: حظ: جور بشکبید؛  
 (دوم): ط و لك و قب و حظ: برز بالا، قا:  
 بدین برز بالا، لن: برز بالا و جونین؛  
 ۱۲۸۲: قا و قب: دیده در خواب، لك: دید در  
 خواب، حظ: دیده در خواب و، لن: دیده  
 چون دید دیدار، مب: در خواب دیدار  
 اوست؛ ط: ورا دید در خواب؛  
 (دوم): مب: بمانده دلم خیره در کار  
 اوست، بقیه نسخه‌ها: بمانده [قب و ط:  
 بماند، حظ: بماند و] دلم خیره در کار؛  
 ۱۲۸۳: قا: بگرداند او بر زمین؛  
 ۱۲۸۴: حظ: ابوانهایش، مب: یکی بنکرید؛  
 (دوم): لن: زربفت را، مب: زربفت بر  
 کسترید؛  
 ۱۲۸۶: مب: بیاراسته؛  
 (دوم): مب: خواسته، لن: زهر کونه؛  
 سازها خواستند؛  
 ۱۲۸۷: ط و لك و قب و مب: تا شود، حظ:  
 بفرمود تا بس شود سوی، قا: بفرمود تا  
 زودتر سوی؛

ب ۱۳۰۳: مب: شهنشه فرستاد بسیار چیز ؛  
 (دوم) : قا وط وک ولن : وزین کونه ،  
 قب: برین: حظ: وزین کونه یک روز ،  
 مب: ازین کونه بگذشت یک هفته نیز ؛  
 ب ۱۳۰۵: لن: ابا کوی ؛  
 (دوم) : قا ومب : زمانى بیاشیم ، لن :  
 بیازیم ؛ ط عنوان دارد : کفتار اندر  
 کوی زدن سیاوش با افراسیاب ، ک و  
 حظ : کوی زدن سیاوش با افراسیاب ،  
 مب: رفتن افراسیاب و سیاوش بکوی  
 بازی ؛  
 ب ۱۳۰۷: مب: فرزند شاهی و ، ط وک و قب ولن  
 وحظ : توفر همانی و ؛  
 (دوم) : ط : توشاه ، مب: کیانی و برجله  
 شاه ؛ تمام نسخه ها بیت را پس از بیت  
 ۱۳۱۰ آورده اند .  
 ب ۱۳۰۸: (دوم) ط وک و قب : زدیدار ؛  
 ب ۱۳۰۹: حظ: همه از ؛  
 (دوم) : قب: زهر کار ، مب: که باید . . .  
 از تو ؛  
 ب ۱۳۱۰: قا : بفرمان تست ، مب: روی روشن  
 بفرمان تست ؛ قا و قب و مب بیٹی  
 بصورت زیر افزوده و سپس بیت ۱۳۰۷

(دوم) : مب: جیره شد ، ک و قب ولن: خیره  
 کشت ؛  
 ب ۱۲۹۶: لن: خرامید تفت ؛  
 (دوم) : قا: زمستی ، حظ: از ایوان نیامدش ،  
 لن: از ایوان مهتر برفت ؛  
 ب ۱۲۹۷: ط و قب وک ولن و مب : وزان بس  
 همان شب بفرمود ، حظ: وزان شب همه شب  
 بفرمود ؛  
 (دوم) : ک: بران ؛ لن : در بزمگاه ، ط :  
 بران . . . در بزمگاه ، قب: بر بارگاه ، مب:  
 برانان که بودند در ؛ قا بیت را ندارد .  
 ب ۱۲۹۸: لن: ومب: بشیده جنین گفت افراسیاب ؛  
 (دوم) : قا: آرد ز خورشید آب ؛  
 ب ۱۳۰۰: (دوم) قا و ط وک و قب ولن و حظ :  
 بزین ؛  
 ب ۱۳۰۱: ط وک ولن و حظ و مب: همه ؛  
 (دوم) : حظ: ز دیبا و از ؛ ک عنوان دارد :  
 هدیه فرستادن افراسیاب به سیاوش  
 ب ۱۳۰۲: مب: بدین ، قا: برین . . . برید ، ک و قب  
 ولن: برین . . . برند ، ط : بدین . . . شود ،  
 حظ: برین کو بیش . . . برید ؛  
 (دوم) : ک و قب و لن : برند ، حظ: برید ،  
 ط: شود ، قا: هشیوار باشید و با هس برید ؛

- را آورده‌اند :
- ب ۱۳۱۴: تمام نسخه‌ها: چنین گفت با شهریار؛  
 بدو گفت افراسیاب ای بسر  
 همیشه بزى شاد و بیروزگر  
 [مب: همیشه بشادی بزى کامگر]  
 لن پس از ۱۳۱۰ بیت ۱۳۰۷ را آورده  
 و سپس افزوده :
- بشکیر کز خواب برخاستند  
 همه روی میدان بیاراستند  
 ب ۱۳۱۱: ط: کردان میدان شوند، بقیه نسخه‌ها:  
 کردان میدان؛  
 (دوم): ك و قب و حظ و مب: و باروی  
 خندان، ط: و باروی خندان شوند، قا: و  
 خندان وشادان شدند، لن: همه بالك باروی  
 خندان؛
- ب ۱۳۱۲: همه نسخه‌ها: شاه توران؛  
 (دوم): مب: برزخم، حظ: یاران توایم در  
 خورد کوی؛  
 ب ۱۳۱۳: ط و قب و لن: باشی ازان روی، قا: روی  
 و این روی، ك: ازان روی ازین، مب و حظ:  
 ازین روی وزان،  
 (دوم): ط و ك و قب و لن و مب: نیمه، قا:  
 بدو نیمه هم زیشان، حظ: نیمه زین هم  
 نشان؛
- ب ۱۳۱۵: مب: نیارم زدن من همی با؛  
 ب ۱۳۱۶: ط و ك و قب و لن و حظ: ازیرا که همواره  
 یار توایم [حظ: توایم]؛  
 (دوم): قا و حظ: بدین، لن: توایم، ط و  
 ك: شکار توایم، قب: بدین... توایم؛  
 ب ۱۳۱۷: مب: شهنشه ز؛  
 ب ۱۳۱۸: (دوم) قب: هم آورد جفت، ط: در  
 آورد جفت؛  
 ب ۱۳۱۹: قا: بکویند به برکزید؛  
 ب ۱۳۲۰: مب: کند، ط و ك و قب: مردان مرد؛  
 (دوم): ط و ك و قب: خندان مرد؛  
 ب ۱۳۲۱: قا عنوان دارد: صفت کوی زدن  
 سیاوخش در توران نزد افراسیاب،  
 قب: کوی زدن سیاوش با افراسیاب؛  
 ب ۱۳۲۲: مب: شهنشه کزین؛  
 (دوم): قا و ط و ك و قب و لن و مب:  
 جهن و؛  
 ب ۱۳۲۳: (دوم) حظ: ازباد کوی، بقیه نسخه‌ها:  
 برداشتی زاب؛  
 ب ۱۳۲۵: مب: سوم اندر ایمان؛

- ب۱۳۳۲: (دوم) قا ومب: همه، حظ: باسنام؛  
 ب۱۳۳۳: ك: آواز، قا وط و قب ولن وحظ:  
 آواز... کره نای، مب: و آواز...  
 کره نای؛  
 (دوم): مب: تو کفتی که میدان بچنید  
 زجای؛ لن عنوان دارد: کوی زدن  
 سیاوش با افراسیاب، تمام نسخه‌ها بینی  
 افزوده‌اند:  
 سبهدار [قب: سبهد، مب: شهنشاه] کوی  
 زبالا بزد / باراندر [قا: بزیراندر] آمد  
 چنان [مب: چونان] چون سزد  
 ب۱۳۳۴: (دوم) ط و ك: شش بگرد، قب و  
 لن وحظ: نهشش بگرد، مب: به  
 بیش ز کرد، قا: زیبش ببرد؛  
 ب۱۳۳۵: ط و قب: دکر زد چنان؛  
 (دوم): قا: بدانسان؛ ك بیت را ندارد.  
 ب۱۳۳۶: ك: حظ بیت را ندارند.  
 ب۱۳۳۷: قا ومب: بدان؛ ك: حظ بیت را ندارند.  
 ب۱۳۳۸: لن: باسب، قا وط و قب: براسی؛  
 (دوم): ط و ك: ولن وحظ ومب: کوی  
 لختی بدست، قا و قب: کوی لختی  
 زدست؛  
 ب۱۳۳۹: ط و ك: قب و حظ: وزان، قا ومب:
- (دوم): حظ: جواخواست، ك: ولن: جو  
 اخواست [ك: اخواست] اسب افکن،  
 ط و قب: جواخواست اسب افکن؛ مب:  
 جوار جاسب شیراوژن، قا: جوار جاسب  
 مردافکن شیره کیر؛  
 ب۱۳۳۶: قا: بدو کفت ای؛  
 (دوم): ط: از ایران، لن: نزد کوی، مب:  
 ازینها که، ك: از ایران... نزد کوی، قب: از  
 ایران... پیش اوی؛  
 ب۱۳۳۷: قا: دکر یار، مب: شاهند تنها؛  
 (دوم): ط و ك: انها تم، قب ومب: تنهاتم،  
 لن: جوکان و تنها تم، قا و حظ: نکهدار  
 جوکان و تنها؛  
 ب۱۳۳۸: (دوم): مب: بمیدان بیارم ز، قا و ك: از  
 ایران بمیدان، ط: از ایوان سوار؛  
 ب۱۳۳۹: قا و ط و ك: ولن: درزخم، قب:  
 باشد بر؛  
 (دوم): قا: بدانسان، مب: بود روی، ك:  
 نزد روی؛  
 ب۱۳۴۰: مب: شهنشه جو؛  
 (دوم): مب: بران سان همی کشت، بقیه  
 نسخه‌ها: بدان؛  
 ب۱۳۳۹: (دوم) قا و ط و ك: قب و لن وحظ:  
 شایسته اندر نبرد؛

همان رستمش بود آموزگار  
کش از کودکی بود پروردگار  
مب عنوان دارد : نشانیدن افراسیاب  
سیاوش را بر تخت نزد خویش

ب۱۳۴۳:مب: بمیدان؛

(دوم):مب: در آمد؛

ب۱۳۴۴: (دوم) مب : شاه بد شاد ، قا: شاه شد  
شاد بخت، ط و لك و قب : شادمان بود  
صحت؛

ب۱۳۴۵: (دوم) حظ : کی اکنون شما راست  
میدان و کوی؛

ب۱۳۴۶: ط و لك و قب و حظ : این دو، مب :  
ازدو؛

(دوم): حظ: بیامد؛ لن بیقی افزوده :

ازن سوی وزان سوی با کفت و کوی

همی این ازان آن ازین برد کوی  
ب۱۳۴۷: (دوم) حظ: همی بردنی، ط: بردن کاو

آراستند؛ قا و قب و مب بیقی افزوده اند:  
سواران ایران بر آویختند

بخورشید بر کرد انکیختند [مب:

یکی کرد تیره برانکیختند]

ب۱۳۴۸:مب: رپوده ز توران سپه کوی؛

(دوم) : مب: کردان ز، بقیه نسخه ها

وزان . . . بدو، لن: بس آنکه بجوگان؛

ب۱۳۴۰: ط و لك و قب و لن و حظ بیقی افزوده اند:

بمیدان تک [ قب: یک، لن: یکی، حظ:

درون ] اسب جندان [ لن : میدان ] نبود /

کسی را جنان [ ط : جنین ، حظ : جنو ]

روی خندان نبود

ب۱۳۴۱: (دوم) حظ: در آمد؛ مب پس از بیت

افزوده :

بمیدان درون مرد چندانک بود

کسی را جز او روی خندان نبود

ب۱۳۴۲:مب: بآوای؛

(دوم): ط و لك : جنو نامدار، حظ: جوانی

نامدار؛ تمام نسخه ها دو بیت [مب سه بیت]

افزوده اند:

کی [ ط و حظ : یکی ] نامور کنت ازین سان

بود / هرانکس [ ط و لك و قب: سبهد ] که

با فر یزدان بود

ز خوبی [ مب : بخوبی ] و دیدار و فر و هنر

[ قا : فرخ هنر ] / ندانم [ قا: برانم، قب:

ندیدم، لن: بدانم] که دیدنش بیش از [ ط :

ار ] خبر [ مب : برمدی ز مردان بر آورده

سر ]؛

مب بین دو بیت قبل بیقی دیگر نیز افزوده :

شده اند .

ب ۱۳۵۷: مب: شهنشه جو؛

(دوم) : حظ: کیان بر، قا و ط و قب:

ز ترکش کان، لن: ز ترکش کان کیانی  
کشید؛ ترتیب ابیات مب: ۱۳۵۸،  
۱۳۵۷ ک بیت را در حاشیه به خطی دیگر  
آورده است .

ب ۱۳۵۸: مب: شهنشه کان، ک بیت را در حاشیه  
آورده به خطی دیگر و پس از آن دو بیت  
نیز افزوده بوده که بریده شده اند . مب  
بیتی افزوده:

جو افراسیاب آن کان را بدید  
سیاوش را آفرین کسترید  
مب عنوان دارد: - کرفتن افراسیاب  
وسیاوش سحر کاه

ب ۱۳۵۹: (دوم) مب: آفرین کئی را، لن: آفرین  
بزرگان، حظ: آفرین برکرامی؛ قا بیت  
را ندارد . ک بیت را در حاشیه به خطی  
دیگر آورده است .

ب ۱۳۶۰: (دوم) ک و قب و حظ و مب: بر آور؛

ب ۱۳۶۱: ک: اید کان [ بیت به خطی دیگر در  
حاشیه ]

(دوم) : قا و ط و قب و لن: نیامد بزه

بیت را ندارند .

ب ۱۳۴۹: مب: نغی شد ز؛

ب ۱۳۵۰: تمام نسخه ها: یا کارزار؛

(دوم): قا: بدین، لن: بدن بخشش و کردش،  
ک و حظ: بدین... و بیجش، قب: بدین  
بخشش و کردش و کار و بار؛

ب ۱۳۵۱: ط و لن و مب: سر آمد، قب: آمد بایند،  
حظ: - بتایید روی؛

(دوم): ط و ک و قب و حظ: یکباره، مب:  
بریشان... یکباره، لن: بترکان... یکباره،  
قا: سبار بدم دشت و کوی؛

ب ۱۳۵۲: مب: کشیدید ناز

(دوم): مب: اسب تاز، حظ: از افس یکی  
اسب؛

ب ۱۳۵۳: (دوم) لن: کز انداختن سر بر افراختند؛  
قا بیت را ندارد .

ب ۱۳۵۴: قا: اوای، مب: شهنشه جو آوای؛

ب ۱۳۵۶: قا و قب و مب: بکیتی، لن: نیست یار،  
حظ: به نیکی کمی، ط: بکیتی... نیست یار؛

(دوم): مب: کشاید نهفت، قب: کان در  
کشاد و دو، ط: کان و کند و شکار، لن:  
کان و بزم و شکار؛ ک بیت را با دو بیت  
اضافی در حاشیه به خطی دیگر آورده که بریده

قا: نشانه نهاده برابر برسر؛

(دوم): قا: در کس نظر؛ ک بیقی در حاشیه

افزوده که بریده شده است.

ب ۱۳۶۸: قب ولن وحظ ومب: بادبانی، ط وک:

بر تازی اسپي جو؛

(دوم): قا و قب ومب: بیفشارد، ک و

ط ولن: بیفشردان، حظ: بیفشارد

بای و؛

ب ۱۳۶۹: قا: در میان؛

(دوم): قا و ط و ک و قب وحظ: برو

جشم؛ مب بیقی افزوده:

چنین گفت یکسر همه انجمن

که اینت سرافراز و شمیر زن

[ر. ک به بیت ۱۳۹۴]

ب ۱۳۷۰: قا: دکر بار با، لن: بار هم جار، مب:

بار از چار؛

(دوم): حظ: باد ناچار بر، قا ولن:

پجرخ اندرون راند و؛

ب ۱۳۷۱: لن: بدان تاختن، حظ: بدو باریک؛

(دوم): قا و ط و ک ولن ومب: مغربل

بیود، قب وحظ: مغربل نبود؛

ب ۱۳۷۲: (دوم) قا وحظ ومب: بدان سو؛ ترتیب

ابیات قب: ۱۳۷۲، ۱۳۷۴، ۱۳۷۷،

طیره شد، ک وحظ: نیامد بزه خیره شد،

مب: نیامد بزه تیر شد؛

ب ۱۳۶۲: ط: کاترا بمالید خانه بدست،

ک: خان کمان [بیت به خطی دیگر در

حاشیه]؛

ب ۱۳۶۳: قا و ط ولن وحظ ومب: کرد خندان؛

(دوم): حظ: جو آمد، مب: جو آید، ک: که

اینست، ط ولن: توان زد از ن تر رجرخ

ماه؛ ک بیت را در حاشیه به خطی دیگر

آورده.

ب ۱۳۶۴: (دوم) حظ: و دیگر شدستم کمان، قا:

شد توان زمان، ط و ک و قب ولن ومب:

شد کمان [ک به خطی دیگر در حاشیه]

ب ۱۳۶۵: قا و قب ومب: بایران و توران، ک و ط:

بایران و توران کسی را، لن: بایران و توران

کسی ان بچنک؛

ب ۱۳۶۶: حظ: یال کتف، ط و ک و بشت سیاوس،

مب: چونین، قب: برو بشت و بال سیاوش؛

(دوم): قا و ط و ک ومب: بر بشت زین، لن:

نخواهد همی نزر پشت زین، حظ: کمانی

نخواهد همین بر کزین؛ لن و قب عنوان دارند:

هنر نمودن سیاوش نزد افراسیاب.

ب ۱۳۶۷: ط و ک و قب ولن وحظ ومب: نشانه،

قا و ط و لك و قب : هم از [ قا : همان ،  
قب : همه ] جامه دست وهم نابرید ؛  
(دوم) : ط : از و كس ؛

ب ۱۳۸۰ : (دوم) قا و لن : پیروزه از پیش ؛ ترتیب  
ابیات حظ : ۱۳۸۱ ، ۱۳۸۰

ب ۱۳۸۱ : قا : جنیدین ، لن و حظ : برستار جندی و  
جندی ؛ ط و لك بیت را ندارند .

ب ۱۳۸۲ : ط و لك بیت را ندارند .

ب ۱۳۸۳ : حظ : بتوران سپه ، قب : بیش بود ؛

(دوم) : قا : مہر با وی همی بیش ؛ ط و لك  
بیت را ندارند .

ب ۱۳۸۴ : (دوم) حظ : باشید و جمله رمه ؛ قا و قب  
و لن بیت را ندارند و ط و لك بیت را چنین  
دارند :

جنس کفت آنکه بلشکر همه

کی باشند او را بجمله رمه  
قا این عنوان را دارد : صفت شکار کردن  
سیاوخش در توران نزد افراسیاب ، ط :  
هنر نمودن سیاوش بتزدیک افراسیاب  
در شکارگاه ، لك : رفتن سیاوش و  
افراسیاب به شکارگاه ، قب : به ننجیر  
رفتن سیاوش با افراسیاب ، مب : هنر  
نمودن سیاوش بیش افراسیاب ، حظ :

۱۳۷۸ ، ۱۳۷۳ ، ۱۳۷۵ ، ۱۳۷۶ ، ۱۳۷۹

و . . . [ صنفاً علامتی نیز در کنار صفحه و  
ابیات گذاشته گویا به جهت تقدیم و تأخیر که  
مشخص نیستند ] . مب افزوده :

همه خیره کشند ترکان بدوی

همی دید افراسیاب اندروی

ب ۱۳۷۳ : مب : کمان بزه را بیازو ؛

ب ۱۳۷۴ : (دوم) مب : بدو ، لن : هنر کفت  
بر کوهرت برخواست ؛

ب ۱۳۷۶ : ط و لن : نشستند و ، حظ : برخوان و  
می خواستند ؛

(دوم) : ط و لك و قب : کش سزا ، قا و مب :  
کش سزا بود درخواستند ، لن : سزاوار  
رامشکران خواستند ؛

ب ۱۳۷۷ : مب : و گفتند شاد ؛

(دوم) : تمام نسخه ها : گرفتند یاد ؛ ط بیتی  
افزوده :

بخوان بر یکی خلعت آراست شاه

کی کفتست با من یکی نیک خواه

ب ۱۳۷۸ : (دوم) مب : زاسب ستام و ، لك : زاسب  
و لكام ؛

ب ۱۳۷۹ : مب : همه دستها جامه ، لن : همان پوشش  
از جامه ، حظ : همان دست جامه که بدنا برید ،



## نخچیر کردن سیاوش

ب۱۳۸۵: قا: بآن؛

ب۱۳۸۶: قا و ط و لك و حظ و مب: کی ای، لن:

بیا تاکی؛

(دوم): قا: ز نخچیر؛ مب پس از این بیت

افزوده:

سیاوش بدو گفت فرمان شاه

فزوتر ز خورشید و تابنده ماه

بفرمان شه بسته دارم کمر

بدان ره روم کم نماید سر

دل شاه از کفت او شاد شد

روانش از اندیشه کوتاه شد

ب۱۳۸۷: حظ: هر که رای، مب: هر که باد آیدت؛

(دوم): قا: بدان شو، ط و لك: بران روکی،

مب: بدان؛

ب۱۳۸۸: (دوم): لن: با باز و با یوز شاه، حظ:

همی بود با باز و با یوز شاه؛

ب۱۳۸۹: مب: سیاوش ز، ط و لك و قب: ز

دو گونه؛

(دوم): قا و مب: وز ایران؛

ب۱۳۹۰: مب: اندرون بر کشید؛

ب۱۳۹۱: قا: رکاب [روی کلمه: رکیب]، ط:

رکاب؛

(دوم): قا: همی راند اندر؛ قب و حظ

بیت را ندارند. مب بقی افزود:

بر آهخت تیغ و برانکیخت بور

بدان دشت نخچیر افکند شور

ب۱۳۹۲: قا و لن: بردو، مب: زد او دو؛

(دوم): حظ بیت را ندارد و بقیه

نسخه‌ها: ترازو شد و؛ لن عنوان دارد:

رفتن سیاوش با افراسیاب به شکار

ب۱۳۹۳: ط و قب و حظ: زیگ سو کران، مب:

بیگمن زیگسو کران؛

(دوم): ط و لك و قب: بنظاره شد لشکر

و [ك: و ندارد]، مب: نظاره برو لشکر

شاه بود؛ لن بیت را ندارد. قا بیت را

چنین دارد:

کراینده هر چند جست و بسود

بیگ جو ز یک سو کران تر نبود

ب۱۳۹۴: قب: برفتند؛

(دوم): قا و ط و لك و قب و مب: افراز

شمشیر، لن: سزاوار شمشیر، حظ: که اینم

سزاوار شمشیر زن؛ مب بیت را قبلاً نیز

آورده بود ر. ک به ب ۱۳۶۹

ب۱۳۹۵: مب: باوای، ط و لك و قب و لن: با:

یکدگر؛

ب۱۳۹۶: حظ: به تنگ، لن: که نام سران، ط و

یکسال ؛ لن و حظ بیت را ندارند .  
قا عنوان دارد : کفتار در دامادی  
سیاوخش با جریره دختر پیران ، ط :  
سخن کفتن پیران با سیاوش از پهر زن  
کردن ، قب : سخن کفتن پیران با سیاوش ،  
ك : سخن کفتن سیاوش با پیران ، مب :  
صحن کهن پیران با سیاوش از پروصلت ،

ب ۱۴۰۵ : مب : یک روز ، ك : روز پیران ؛

(دوم) : قاطو : بریش ، حظ : هردو بم ؛

ب ۱۴۰۶ : ط و ك : قب : چنین گفت ؛

(دوم) : حظ : خیامی کی ، ك : که باسی ؛

ب ۱۴۰۷ : ط و ك : ومب : برین ، لن : ازین ؛

(دوم) : ك : قب : برار امگاه ، لن : ومب :

بارام و گاه ، حظ : جسب بر آرام گاه ،

ط : سراز بس هنرها کشیده بماه [ ر.ك

به مصراع دوم بیت ۱۴۰۹ ] ؛ ترتیب

ابیات ط : ۱۴۰۷ ، ۱۴۱۰ ، ۱۴۱۱ ،

۱۴۰۹ ، ۱۴۰۸ ، ۱۴۱۲ و ...

ب ۱۴۰۸ : مب : خورم ؛

(دوم) : قب : بکارش ، حظ : زکارش —

نمکسارش

ب ۱۴۰۹ : (دوم) : ك : قب : کشیده بماه ، حظ :

سرت از هنرها ، ط : بنام تو خسبید

قب و مب : سرکشان ، ك : سرکشان ... به

تنكك ، قا : سراز همه سر برآمد ؛

(دوم) : ك : نسازم ؛

ب ۱۳۹۷ : (دوم) : مب : ناخت بردشت افکند

شور ؛ بقیه نسخه ها بیت را ندارند .

ب ۱۳۹۸ : (دوم) : لن و مب : بساخت ، ط و ك و

قب : بتیر و بشمشیر و نیزه بساخت ؛

ب ۱۳۹۹ : (دوم) : لن : بنخجیر ؛ مب دو بیت

افزوده :

همه دشت و غار و بیابان و کوه

فکننده ز نخجیر هر جا گروه

سراسیمه ماندند ترکان همه

بدو آفرین خواند شاه و رمه

ب ۱۴۰۰ : ط : سوی ایران سیاه ، ك : سوی توران

سیاه ؛

(دوم) : ط و ك : همه بر گرفتند شادی براه ؛

ب ۱۴۰۱ : حظ : شاد وجه ، ط و ك : قب و لن :

شادمان بدی چه دژم ، مب : شهنشه جه شادان

بدی چه دژم ؛

ب ۱۴۰۲ : مب : بجهن و بکرسوز و ؛

(دوم) : حظ : شادی نمود ؛

ب ۱۴۰۳ : (دوم) : مب : وزو ؛

ب ۱۴۰۴ : قا و لن و حظ : بدین ، مب : برین نیز

ز توران جز او نیست همیاز تو  
 نیاید کسی نیز همساز تو  
 ب ۱۴۱۵: قا: طلب کن، حظ: سیاوار خویش؛  
 (دوم): ك: تپارخویش، ط و قب ولن  
 و حظ: بنه... تپارخویش؛  
 ب ۱۴۱۶: (دوم) قا و ط: همین کنج و، ك و قب:  
 همان کنج و. م: همه کنج و؛  
 ب ۱۴۱۷: (دوم) قا و حظ: ماهند با؛ قا و حظ  
 ایات ۱۴۱۷ تا ۱۴۲۲ را پس از بیت  
 ۱۴۴۹ آورده اند.  
 ب ۱۴۱۸: م: سپاه، ط و ك و قب ولن: که کر...  
 بودی براه، قا و حظ: اکر [حظ: کی کر]  
 ماهشان دیده بودی براه؛  
 (دوم): قا و قب ولن و حظ و م: دیده  
 ماه، ط و ك: از ابران نه برداشتی دیده؛  
 ب ۱۴۲۰: لن: فرید و فرزند؛  
 (دوم): قا: تاج دارند و هم تاجگاه،  
 ط: جام دارند و هم بارگاه، قب ولن:  
 تاج دارند و هم جایگاه، حظ: تاج دارند  
 و هم جاه و گاه؛ قا و حظ بی بی افزوده اند:  
 بدینسان [حظ: بدیشان] نکه کن دلت  
 رهنمون / کی بیوسته شاه کردی [حظ:  
 بودی] بخون

بر آرامگاه [ر.ك به مصراع دوم ب ۱۴۰۷]  
 ب ۱۴۱۰: لن: بیرکشت و تو، م: بیرکشت و  
 تو بینا دلی؛  
 (دوم): لن: نکر تاز،  
 ب ۱۴۱۱: (دوم) قا و ط و ك و قب و م: زشاهان  
 کیتی [م: بی بی] تویی یادکار، حظ:  
 ز شاهان و از برهنر نامدار؛  
 ب ۱۴۱۲: م: بدین؛  
 (دوم): ط و ك و قب و حظ: زشاهان کیتی  
 تویی بی نیاز، م: که از روی کیتی شوی  
 بی نیاز؛ قا و لن بیت را ندارند.  
 ب ۱۴۱۳: (دوم) قا: داری بر تو مهرش بسی،  
 ط: دارد این مهر بر تو کسی؛ لن بی بی افزوده:  
 ز توران سزاوار و ائباز تو  
 نیایم کسی نیز دمساز تو  
 ب ۱۴۱۴: م: برادر نه با تو نه خواهر؛ حظ  
 ایاتی افزوده:  
 جو بره رفی سرو پیراسته  
 ترا خواست از بهر این خواسته  
 بخواهد می گفت این رای نیست  
 جو مهر تو اورا دل آرای نیست  
 چنین گفت کین تاجهای بلند  
 کند مر ترا نزد او ارجمند

ب ۱۴۳۰ : تمام نسخہ‌ها : نہادی [ ط : نہادہ ]

ازین بر؛

(دوم) : قا و ط : حق این، ک : بسبرم،

حظ : حق این بسبرم، مب : زندہام من

ازین نکذرم؛ مب بیٹی افزودہ :

سیاوش مر اورا ز بیران بخواست

بدان تاکہ با او بود دلش راست

ب ۱۴۳۱ : (دوم) حظ : خواہر خویش؛ ط و ک و

قب و لن بیت را ندارند و حظ نیز آنرا

پس ازبیت ۱۴۶۸ آورده .

ب ۱۴۳۲ : تمام نسخہ‌ها : ززد؛

(دوم) : قا و قب : تا زید تفت، ط و ک :

نازید تفت، لن : نازند بہت؛

ب ۱۴۳۳ : ط : جزیرہ؛

(دوم) : ط و ک : خرم بناز، لن : خسرو

نواز، مب : سیاوش شہ سرفراز؛ مب

عنوان دارد : خواستن سیاوش دختر

بیران ویسہ را

ب ۱۴۳۴ : (دوم) ط و ک و قب و لن و مب : باشد

نبیرہ قباد، حظ : داماد ما باشد نبیرہ قباد؛

قا بیت را ندارد .

ب ۱۴۳۵ : (دوم) حظ : نہادہ از؛ ط و ک بیت را

ندارند .

ب ۱۴۲۱ : ط : ولکن؛

(دوم) : لن : دردامن؛ ط و ک و قب و لن و

مب بیت را پس از بیت ۱۴۴۹ آورده‌اند.

ب ۱۴۲۲ : لن پس از این بیٹی افزودہ :

جریرہ یکی خوب براستہ

ازین ہر سہ او بست نخواستہ

قب عنوان دارد : خواستن سیاوش جریرہ را

ب ۱۴۲۳ : ط : جزیرہ ست، لن : جریرہ ست مہتر

ازیشان بسال؛ قا و ط و ک و قب و لن و حظ

و مب ابیات ۱۴۲۴ و ۱۴۲۵ و ۱۴۲۶ را

ندارند .

ب ۱۴۲۷ : مب : بندہ است؛

(دوم) : قا : ایدر، مب : برستندہ است؛

ب ۱۴۲۸ : (دوم) تمام نسخہ‌ها : مرا همچو فرزند

خود می‌شناس؛ ط و ک و قب و لن بیٹی

افزودہ‌اند : زخوبان جریرہ [ط : جزیرہ] مرا

درخورست / کہ بیوندم از حان تو [قب : خان

تو، ک : جان تو، لن : جان و دل] بہترست

لن عنوان دارد : بزین کردن سیاوش دختر

بیران، ک : زین کردن سیاوش جریرہ دختر

بیرانرا؛

ب ۱۴۲۹ : تمام نسخہ‌ها : مرا او بود نازش؛

(دوم) : ط و ک : درین؛

- ۱۴۳۶: قا و قب و لن و حظ : و زر و درم، مَب؛  
 بدر و بدینار و زر و؛  
 (دوم) : لن و حظ : و به بیش و بکم؛ ط و ك  
 بیت را ندارند.
- ب۱۴۳۷: مَب: خورم بهار، قب: باغ بهار؛  
 (دوم): لن: فرستاد نزدیکی شهریار؛
- ب۱۴۳۸: مَب: بیاراست با، حظ: مراو به بیوست؛  
 (دوم): قا: نشاندش بر شاه برکاه نو؛ ط و  
 ك و قب و لن و حظ : فرستاد اورا برکاه نو  
 [لن : سوی کاه، حظ: سوی ماه نو]؛ حظ  
 بیت را پس از بیت ۱۴۶۸ آورده است .
- ب۱۴۳۹: حظ: بدانست کش؛
- (دوم): قا و لن و حظ و مَب: همان تحت زرین  
 کوهر؛ ط و ك و قب بیت را ندارند و حظ  
 آن را پس از ۱۴۶۸ آورده است . عنوان ط:  
 بزَن کردن سیاوش جزیره دختر پیران را [ط  
 همه جا «جزیره» ضبط کرده است] .
- ب۱۴۴۰: (دوم) لن: و خندید؛
- ب۱۴۴۱: (دوم) تمام نسخه ها : کاوس بردلش  
 یاد؛
- ب۱۴۴۲: (دوم) ط و ك و قب : زهر کار برخ،  
 لغ: را بود ازان کار برخ، مَب : سیاوش  
 بودی به نیکیش، حظ : سیاوش بودی همه
- کار برخ، قا: سیاوش ز کیتی همی یافت  
 برخ؛  
 ب۱۴۴۳: مَب: زمان نزد؛  
 ب۱۴۴۴: حظ و مَب: پیران به روز کار، ط و ك و  
 قب و لن: پیران برهیز کار؛  
 (دوم) : ط و ك و قب و لن و حظ : کای  
 شهریار، مَب: گفت که به روز کار؛  
 ب۱۴۴۵: (دوم) قا و مَب: زجرخ فلک، ط و ك  
 و قب: برکذار دکلاه؛  
 ب۱۴۴۶: ط و ك و قب و لن و حظ : روز انس  
 روانش، مَب: روانش بدی؛ مَب عنوان  
 دارد : رای زدن پیران با ساوسن از مهر  
 دخت افراساب
- ب۱۴۴۷: (دوم) لن: برافزون: مَب بیت را ندارد.  
 ب۱۴۴۸: مَب : نباشد، ط و ك و قب و حظ: شود  
 اعتمادش بتو، لن : شود جان او برتو؛  
 (دوم): قب: شدن، ك: او یاد کار،  
 حظ: جوخواهی بدین بنش بایدار؛ مَب  
 بقی افزوده:
- چه گفتست کین تاجهای بلند  
 کند مرترا نزد او ارجمند
- ب۱۴۴۹: مَب: و کر... من بیش؛  
 (دوم): قب: مرا شادمانی بکم بش؛ قا

شده ماه بر، لك: جو شد شاه، حظ: شود  
مايه بر مايه، قب: جو شد ماه . . .  
بيوند او؛

(دوم): قا و ط و لك و لن و حظ: ارونند،  
قب: فزون تر شود فرو ارونند او؛

ب ۱۴۵۵: مب: چه فرمان؛

(دوم): قا: نزد تو؛ عنوان قب: گفتن

پيران با سیاوش که زنی بخواه

ب ۱۴۵۷: قا: مکر آسمانی؛

(دوم): قا و قب و لن و حظ و مب: سپهر

از بنه نیست؛ ط و لك بيت را ندارند.

ب ۱۴۵۸: مب: که کر، حظ: بخوام؛

ب ۱۴۵۹: (دوم): ط و لك و قب و لن: خرم بهار،

مب: خورم بهار؛

ب ۱۴۶۰: قب: بهرام جون؛

(دوم): قا و ط و لك و حظ: نامداران و،

قب: ذکر نامداران و، لن: جنان نام

داران و، مب: جو کيو و جوشابور و

کنداوران؛

ب ۱۴۶۱: ط: ایشان نباند؛

(دوم): تمام نسخه ها: همی خانه؛

ب ۱۴۶۲: قب: توساز، ط: برن باس و، لك: بدین

باش؛

و حظ چنانکه بیشتر یاد شد پس از بیت  
۱۴۴۹، ابیات ۱۴۱۷ تا ۱۴۲۲ را  
آورده اند. ط و لك و قب و لن پس از ۱۴۴۹،  
ابیات زیر را افزوده و در آخر نیز بیت ۱۴۲۱  
را آورده اند:

جریره [ط: جزیره] نکی خوب پیراسته

ترا خواست از بهر آن خواسته

نخواهم همی [لك: همی خواهم] گفتن این رای

نیست [قب: فرنگیس هم گفت این رای

هست] / که جهر تو او را دلارای نیست

[قب: هست]

مرا گفت کین باپهای [ك و قب: کاخهای،

لن: تا جهان] بلند / کند مر مرا [لن: مر

ترا] نزد او [ط: این] ارجند

ازین پس بیت ۱۴۲۱ را آورده اند. مب

نیز پس از ۱۴۴۹ بیت ۱۴۲۱ را آورده.

ب ۱۴۵۰: لن: خوبان شاه؛

(دوم): لك: ز کیتی، لن: جنان روی ماه؛

ب ۱۴۵۲: قا: ز دیدار بیش؛

(دوم): قا: ز بیش، حظ: نه بیش؛

ب ۱۴۵۳: قا: سزاست؛

(دوم): لن: که جون او بکشم؛

ب ۱۴۵۴: قا و مب: شود ماه بر، ط و لن: جو

ب ۱۴۷۰: ط وك : بشادی بیامد به، حظ : بس :  
انگاه بران بشد نزد شاه ؛

ب ۱۴۷۱: قا ولن : درپیش ؛

(دوم) : قا وقب و حظ : نیکوکان ؛ مب

بجای این بیت ابیات زیر را دارد :

همی بود نزد شهنشه بیای

جهان پهلوان نامور کلدخدای

جو برپای بد یکرمان پیش اوی

بدل مهربان و بتن خویش اوی

بدو گفت افراسیاب آن زمان

که ای نامور شیر دل پهلوان

و این عنوان را آورده : خواهش کردن

سیاوش ار افراسیاب فرنیکیس را

ب ۱۴۷۲: مب : توجندنن چه باشی بنزدم ،

(دوم) : قا وك وقب و حظ : زکیتی ،

لن : زکیتی چه امد ، ط : خواهی زکیته

چه ، مب : زکیتی ... آندت [روی

کلمه : مد] ؛

ب ۱۴۷۳: قا و ط وك وقب و مب : دزوکنج ، لن :

و زروکنج ، حظ : سپاه من و کنج ؛

(دوم) : تمام نسخه ها : بکم پیش ؛ مب

بیت را پس از ۱۴۷۵ آورده است .

ب ۱۴۷۴: حظ : کمی کر ؛

(دوم) : بم : درد کردند ، لن : کشایش

(دوم) : قب : سخن بوی جز ، مب : سخن بیش

کس جز ؛ قا و حظ بییتی افزوده اند :

ولیکن جریره مرا در خورست

جو [ حظ : که ] بیوندم از خان

[حظ : جان] تو بهترست

ب ۱۴۶۳: حظ : بس ازبخت ؛ ط وك وقب ولن و

مب بیت را ندارند .

ب ۱۴۶۴: قا و حظ : آب زرد ، مب : پرآب زرد ؛

(دوم) : حظ : زدی هر زمان باد ، مب : همی

هر زمان برزدی باد ؛

ب ۱۴۶۵: لن : چنین گفت ، قا : در روز کار ، مب :

از روز کار ؛

(دوم) : ط وك ولن : بسازد خرد یافته

مرد کار ؛

ب ۱۴۶۷: ك : دوستی ؛

(دوم) : تمام نسخه ها : بیزدان ؛

ب ۱۴۶۸: (دوم) مب : ترا تخت ، ط وك : ایران

ببند اندر ؛ لن : ایران ترا در خورست ؛ حظ

پس از این بیت ، ابیات ۱۴۳۱ و ۱۴۳۸ و

۱۴۳۹ را آورده است و این عنوان را نیز

دارد : بزنی کردن سیاوش جریره دختر بیران

ب ۱۴۶۹: (دوم) مب : آگاه شد ؛ بقیه نسخه ها

بیت را ندارند .

توران؛	و کړخود کړند؛
(دوم): قا: کښتم از، مب: شاد کښتم	۱۴۷۵: حظ: و کړند من؛
بدیدار اوی؛	(دوم): قا و ط و لک و لن و حظ: بیکار من،
۱۴۸۱: لن: بسردر، حظ: برکنار؛	قب: بیکار من باز کشت، مب: زمهر...
(دوم): ط: همان، لن: آورد هنگام بار؛	من باد؛
ک بیت را ندارد.	ب ۱۴۷۶: قا و ط و لک و لن و حظ و مب: جه خواهی
ب ۱۴۸۲: ط و لک و قب: توساز؛	بخواه، قب: اندک بخوای بخواه؛ ط و لک و
(دوم): ط: جه نیک؛	قب دو بیت افزوده اند:
ب ۱۴۸۳: لن: و خان مرا؛	فرو بود بیران و بردش نماز
ب ۱۴۸۴: ط: ورا مادرش، لک: فرا کیس خواند	بدو [لک: چنین] کفت کای شاه
ورا؛	کردن فراز
(دوم): مب: بوم شاد، لن: شاد کر؛	مرا حاجت [لک: خواهش] از خواهش
ب ۱۴۸۶: قب: من زنده ام بیش، بقیه نسخه ها: من	خوس نیست [قب: مرا خواهشی از پی
رانده ام بیش؛	خویش نیست] / کس از کهران تودر ویش
(دوم): ط و لک: برین، لن: بدین، مب:	نیست
بدان، قا و حظ: بران کونه، قب: برین	ب ۱۴۷۷: ط و لک بیت را ندارند.
کونه همداستان؛	ب ۱۴۷۸: (دوم): مب: به تخت، لن: تیغ و تر و
ب ۱۴۸۷: مب: که کفتست با؛	کلاه، قا: تیغ و زمهر و ز تخت و کلاه؛
(دوم): تمام نسخه ها: که جانش ...	ط و لک بیت را ندارند.
رایش بلند؛	ب ۱۴۷۹: حظ: ززد سیاوش، مب: پیای براز؛
ب ۱۴۸۸: قب: تره شیر؛	(دوم): مب: دراز، لن: سبهدار باز؛ لک
(دوم): مب: که هم جان، لن و حظ: که	بیت را ندارد.
هم جان نیاری [حظ: نیازی] بسر، لک:	ب ۱۴۸۰: لک بیت را ندارد و بقیه نسخه ها: شاه



تمام نسخه‌ها دوبیت افزوده‌اند :  
 مرا با [ حظ و مب : از ] نیره شکفتی  
 بسی / نماید [ ك : بماند، قب : بگوید ]  
 همی کار دیده کسی [ قا و مب : نمودی  
 بیش بدر هر کسی ]

سروکنج [ قب : سرکنج، لن : وتاج،  
 حظ : وتخت، مب : سرتخت ] وتخت [ لن  
 و حظ و مب : و کنج ] و سپاه مرا [ ط :  
 سپاهی مراست ] / همان کشور و بوم و  
 کاه [ لن : بوم کاه، ط : کاهی ] مرا  
 [ ط : مراست ]

قا و مب بیی دیگرنیز افزوده‌اند :  
 بکیرد همه سرسرس کشورم  
 ز کارش بدآید همی [ مب : دکر ]  
 بر سرم

تمام نسخه‌ها پس از ابیات افزوده، بیت  
 ۱۴۹۳ را آورده‌اند .

ب ۱۴۹۱ : تمام نسخه‌ها : ازین ؛

(دوم) : قا و ط و حظ : کی کیرد، مب : بر  
 کنار ؛

ب ۱۴۹۲ : حظ : ز توران، قب : بماند، مب : بورم و ؛  
 (دوم) : قب و حظ و مب : اندازه کیرد  
 نخست ، ط و ك و لن : ز کاه من اندازه

که هم جان نابی بسر ، قا : رنجی همی جان  
 نیاری بسر ، ط : رنجی همی جان نیا - بر  
 قب : که هم جان بازی بزیر ؛ تمام نسخه‌ها  
 پس از این بیت افزوده‌اند :

بکوشی که اورا [ قا و ك و حظ : و اورا ،  
 لن : که ویرا ] کتی برهنر / تو بی برشوی  
 چون وی آید بپر [ مب بیت را ندارد ]  
 نخستین که آیدش [ قب : آمدش ] نیروی  
 جنگک / سر بروراننده کیرد بجنگک [ قا بیت  
 را ندارد ]

ب ۱۴۸۹ : مب : که از بیرسر موبدان، حظ : و دیگر  
 بجای بیش ازین موبدان ؛

(دوم) : قا و حظ و مب : رذان و ستاره ،  
 ط : بکار... شهر سروران ؛  
 مب بیی افزوده :

جو صلاب برداشتندی بخور

همین راندندی همه در بدر

ب ۱۴۹۰ : حظ : سطرلاب برداشتندی به بر ؛

(دوم) : حظ : همه راندندی سخن در ، ك :  
 ازین رانده بودش همه ، ط : ازین رانده بودس  
 همه سرسرس ، قب : ازین رانده بودند همه ،  
 لن : ازین بود رانده همه سر بسر ، مب : همه  
 رانده بودند خود سر بسر ؛ قا بیت را ندارد .

ب ۱۵۰۰: (دوم) قب: وراه سیاوش؛ مَب به جای  
این بیت، بیتی دیگر دارد:

بگفت کسان دل مکردان ازوی

مرا نیست رای توای ناچوی

ب ۱۵۰۱: قا و لن و مَب: ازین، ط و قَب: ازین...  
ناچور؛

(دوم): قب: بیاید که کبیرد جهانرا به بر،

بقیه نسخه‌ها: بیاید برارد بخورشید سر؛

ب ۱۵۰۲: مَب: شود شهریار؛ تمام نسخه‌ها پس از  
این بیت، بیت ۱۵۰۶ را آورده‌اند.

ب ۱۵۰۳: قا: زانشان؛

(دوم): قا: زاندریشه، حظ: بیفزایدت

هم، ک: بیفزایدش... جهر، قب:

بایشه رمهر؛

ب ۱۵۰۴: (دوم) قا و ک: برهیز از افزودنی، قب

و لن: نکردد برهیز، ط: نکردد برهیز

از افزودنی؛ لن بیتی افزوده:

بیاشد همه بودنی بی کمان

نتایم با کردش آسمان

ب ۱۵۰۵: حظ: کار - بود.

(دوم): ط و قَب: برسمت پاسخ، ک:

برسی تو پاسخ، لن: برسیت پاسخ دهد،

مَب: زچرخ آنچه پرسیش پاسخ، حظ:

کبیرد نخست، قا: کلاه مرا اندازه کبیرد  
نخست؛

ب ۱۴۹۳: مَب: باورم کرد کوا این، حظ: باورم که

این او؛ تمام نسخه‌ها بیت را پس از بیت

۱۴۹۰ آورده‌اند.

ب ۱۴۹۴: (دوم) ط و ک و قَب و لن و مَب: و

برکش کبیت؛

ب ۱۴۹۵: (دوم) دریم هـ «ا» بی نقطه است، ک:

تیز با، قا: بیز چون موج، لن: برد نیزه تا

موج؛

ب ۱۴۹۶: (دوم) بم: سوی بزدان، قا: ویا سوی،

مَب: ایران کنند، حظ: ایران کشد؛

ب ۱۴۹۷: قا و ط و ک: مرا بر؛

(دوم): لن: جیاید، قب: نباید برید،

مَب: جیاید مکید، ک: بیاید؛ تمام نسخه‌ها

بیتی افزوده‌اند:

بدارمش چندانک ایدر بود

مرا او [قب: مرورا] بجای برادر بود

مَب بیتی دیگر نیز افزوده:

چوز یدر کند سوی ایران کذر

بخوبی بیارایم او را سفر

ب ۱۴۹۸: (دوم) ک: دلت اندرین؛

ب ۱۴۹۹: (دوم) قب: باهش بود؛

را خط زده اما چیزی نوشته]، قب و  
 لن : را جرخ کردان بر، حظ : جو  
 خرشید را - بر؛ ترتیب ابیات لن :  
 ۱۵۱۳، ۱۵۱۲

ب۱۵۱۳: قا: سبهدار توران ؛

(دوم): ط و قب و حظ و مب : تیز تک  
 بر، قا: یکی تازی تیز ؛

ب۱۵۱۴: لن: نهادند روی؛

(دوم): ط و وك و قب و لن: آفرین کرد،  
 مب: بریاد اوی، مب بیتی افزوده :  
 ستایش بسی کرد و بردش نماز

بدو گفت کار عروسی بساز

ب۱۵۱۵: ط و وك و قب و لن و حظ و مب : چنین  
 گفت، قا : چنین گفت برخیزو بر ساز؛  
 قا عنوان دارد : گفتار در دامادی  
 سیاوش با فرنکیس دختر افراسیاب  
 و اسباب کی بیران مهیا کرد .

ب۱۵۱۶: (دوم) تمام نسخه ها : ببندم بتیار؛

ب۱۵۱۷: لن: آزر م شد، مب: آزر م کشت، قا:  
 براز شرم بود، قب : براز رزم بود؛  
 (دوم): ط و وك و قب: رخس را بر، حظ:  
 زخانش، لن : رخ او براز شرم شد،  
 مب: رخ او براز شرم کشت، قا: زیران

ز جرخ آنچه برسیت - بود ؛ قا بیت را  
 ندارد .

ب۱۵۰۶: (دوم) قب : چه باشد ؛ تمام نسخه ها  
 بیت را پس از بیت ۱۵۰۲ آورده اند.

ب۱۵۰۷: (دوم) قا : نتابد، قب : دلت را بدین  
 کار نمکین مدار [ ر.ك به مصراع دوم  
 ۱۴۹۸ ] ؛

ب۱۵۰۸: لن: بفرمان رای، قب: کردد سخن؛

(دوم): مب : تو روهر، قا : تو شوهر،  
 حظ: تو هرجت بیاید، ط و وك: تو شوهر چه  
 خواهی بخوبی، لن : تو روهر چه خواهی  
 بخوبی، قب : تو شوهر چه خواهی آرا  
 بکن ؛ مب عنوان دارد : کار ساحس کردن  
 بران از هر دامادی سیاوش

ب۱۵۰۹: (دوم) لن: آفرین و بر [ با علامتی در  
 حاشیه به خطی دیگر کرد و ] ؛

ب۱۵۱۰: (دوم) لن: بدو بر، ط: شمران؛

ب۱۵۱۱: ط و وك و قب و لن : شادان همه شب ،  
 مب: دل آراسته ؛

(دوم): قا: دلرا، مب: بیاده غم از جان شان  
 کاسته، لن عنوان دارد: بزن کردن سیاوش  
 فرنکیس را .

ب۱۵۱۲: ط و وك: با جرخ کردان بر [ك عبارت

این بیت دوبیت زبررا آورده :  
 بکنج اندرون آنچه پرمایه بود  
 ز دینار و ز کوهر نابسود  
 هم از جامها آنچه بد نامدار  
 کزیدند زربفت جینی هزار  
 ب۱۵۲۳: (دوم) ک: وزعود، لن: وازعود، ط: -  
 زنافه مشکک وزعود، ط این عنوان را  
 دارد: بزَن کردن سیاوش فرنیکیس دختر  
 افراسیاب را  
 ب۱۵۲۴: حظ: برآن کوهر؛  
 (دوم): حظ: باره ... دوکشوار، لن:  
 طوق زرین نکار؛  
 ب۱۵۲۵: (دوم) یم: زربفت و، قا: ز زربفت  
 کستر دنها دو دست؛  
 ب۱۵۲۶: قب: همان، حظ: بیکر سرخ؛  
 (دوم): ط و قب و مب: درو، قا: برو  
 چندگونه نهاده کهر؛  
 ب۱۵۲۷: قا و حظ: شتروار، مب: ززرین و سیمین  
 شتروار، ط و قب و لن: زشمیر زرین  
 شتروار؛  
 (دوم): قا و لن و مب: جام ده باری  
 [مب: پارسی]؛  
 ب۱۵۲۸: (دوم) قا و مب: دونعلین؛

و رویش برارزم بود؛ ط و قب و لن و  
 مب بیتی افزوده اند:  
 که داماد او بود بر [لن: بکا بود داماد بر،  
 مب: بود و با] دخترش / همی بود چون  
 جان و دل در برش [لن و مب: درخورش]  
 ب۱۵۱۸: قا و قب و لن: جه خواهی بساز، مب:  
 جه دانی بساز، ط و قب و حظ: شوهر جه خواهی  
 بساز؛  
 (دوم): حظ: کی برتو، لن: که ار من ترا،  
 مب: که بی تو مرا هیچ کون نیست، قا:  
 بسی آفرین کرد و برکشت باز؛  
 ب۱۵۱۹: حظ: شوی؛  
 (دوم): ک و قب و لن و حظ و مب: کار  
 نقت، قا: کار سخت، ط: اندر اندسه نقت؛  
 ب۱۵۲۰: لن: دوخانه؛  
 (دوم): قب: بسپرد یکسر کلید، مب:  
 بسپرد و دادش کلید؛  
 ب۱۵۲۱: لن و حظ و مب: که او بود، قا و ط و  
 ک و قب: کی او بود مه بانو؛  
 (دوم): قب زنی بود با رای و روشن؛  
 ب۱۵۲۲: ط و قب و آنک بد، حظ: اندرون کنج؛  
 (دوم): قا و ط و قب و لن: کزیدند زربفت،  
 قب: کزیدند زربفت ... چهار؛ مب به جای

ترتیب ابیات قا : ۱۵۴۲ ، ۱۵۳۴ ،  
 ۱۵۳۶ ، ۱۵۴۴ ، + ، ۱۵۳۹ ، + ، ۱۵۳۵  
 ... و ۱۵۴۵ ، ۱۵۲۷

ترتیب ابیات ط و لك و قب و لن : ۱۵۳۴ ،  
 ۱۵۳۶ ، ۱۵۴۴ ، + ، ۱۵۴۳ ، ۱۵۴۲  
 ... و ۱۵۴۰ ، ۱۵۳۷

ترتیب ابیات حظ : ۱۵۴۲ ، ۱۵۳۴ ،  
 ۱۵۳۵ ، + ، ۱۵۳۸ ، ۱۵۳۹ ، ۱۵۴۳ ،  
 ... و ۱۵۴۴ ، ۱۵۳۷ ، ۱۵۳۶ ، ۱۵۴۵

ترتیب ابیات مب : ۱۵۳۴ ، ۱۵۴۲ ،  
 ۱۵۳۵ ، ۱۵۳۸ ، ۱۵۳۹ ، ۱۵۴۳ ،  
 ... و ۱۵۴۴ ، ۱۵۳۷ ، ۱۵۳۶ ، ۱۵۴۵

ب ۱۵۳۵ : (دوم) حظ : برزتاب ؛ ط و لك و قب و  
 لن بیت را ندارند . قا و حظ و مب پس  
 ازین بیت ، یقی افزوده اند :

بدادند دختر بآیین خویش  
 جنان چون بود در خوردین و کیش  
 [مب: دین خویش] .

ب ۱۵۳۶ : لن : در مرغ ، قا و ط و لك و قب و مب :  
 هفته مرغان و ماهی ، حظ : یکی هفته  
 مرغان و ماهی ؛

ب ۱۵۳۷ : حظ : کشت باغ از ؛

(دوم) : قا و ط و لك و قب و لن و حظ :

ب ۱۵۲۹ : (دوم) ط و لك : صد ناخزواه ، لن : صد  
 شش کاه ؛

ب ۱۵۳۰ : ط و لك و لن و حظ و مب : دویت ، قا :  
 فرستاد با ... دویت ؛

(دوم) : قا : بکلشهر کفتا کی اکتون مه ایست ،  
 ط و لك و لن و مب : تو کفتی بابوان جزان  
 [لن: جنان] جای نیست ، حظ : کی اکتون  
 جنان نیز یکک جام نیست ؛ قب بیت را  
 ندارد .

ب ۱۵۳۱ : لن : همان ده ، قا : وهم زعفران ؛  
 (دوم) : تمام نسخه ها : همی رفت [قا: برد]  
 کلشهر با خواهران [حظ : جوهران] ؛ قب  
 بیت را ندارد .

ب ۱۵۳۲ : مب : بزری ، ط : عماری دیبا ؛  
 (دوم) : مب : با خواهران خیل ؛ قا و قب  
 بیت را ندارند .

ب ۱۵۳۳ : (دوم) ط و قب و حظ و مب : صد هزار ،  
 ك و لن و بنداری : ده هزار ، قا : زدنار و  
 زخواست صد هزار ؛

ب ۱۵۳۴ : قب : فر نکیس را برد چیز ، ط : بردش  
 سه چیز ؛

(دوم) : قا و لك و لن : زبانها بر ، حظ و مب :  
 زبانشان ، ط و قب : زبانها بر ... داشت نیز ؛

خجسته بروم [حظ ومب: بوم و]  
 بیوستکی / باهستی هم بشایستی [مب:  
 باهستی و بشایستی، حظ: و بیایستی]  
 ب۱۵۴۳: ط و لك و قب و لن: بیاید هم امشب  
 شدن، مب: که باید شدن امشب نزد،  
 حظ: کی باید شدن امشب نزد؛ قا بیت  
 را ندارد. ط و لك و قب و لن ومب بیی  
 افزوده اند:  
 همی [مب: همان] هفت روزش بیاراستند  
 سر [لن: بسر] مشک برکل بیاراستند  
 ب۱۵۴۴: (دوم) قا: شاه کو، مب: بیوان آن  
 نامور؛  
 ب۱۵۴۵: ط و لك و قب و لن ومب: برین؛  
 (دوم): مب: شهنشه بیاراست، قا:  
 سپدار بیران بیاراست چیز؛  
 ب۱۵۴۶: (دوم) حظ: و خود و زرین کند، قا و  
 ط و لك و قب و لن ومب: هم از [قب:  
 و کر] جوشن و خود [مب: تیغ] و  
 کرز و کند  
 ب۱۵۴۷: بم: زدبیا و ز؛  
 (دوم): قا: ول بیش، لن: هم از، لك:  
 وهربیش؛  
 ب۱۵۴۸: لن ومب: وزان، قا: روی تا، ط و لك:

اواز؛

ب۱۵۳۸: بم: برک را ساختند، حظ: برک را  
 خواستند، مب: عهد بر ساختند؛  
 (دوم): حظ: شرط و بیان؛ قا و ط و لك و قب  
 و لن بیت را ندارند. متن مطابق چاپ  
 پاریس است.  
 ب۱۵۳۹: مب: فرستاد کلشمر زود؛  
 (دوم): قا و حظ و مب: بکلشمر تازی  
 فرنکیس؛ ط و لك و قب و لن بیت را ندارند.  
 قا و حظ ومب بیی افزوده اند:  
 شود تارساند سوی شاه زاد [حظ: رساندش  
 زی شاه زد، مب: سزد تارساندش زی  
 شاه زاد] / بگفت آن زمان با فرنکیس  
 شاد  
 قا بیی دیگر نیز افزوده:  
 همی هفت روزش بیاراستند  
 سر مشک برکل بیاراستند  
 مب عنوان دارد: سغام فرساده بران نش  
 کلشمر ارهر عروسی  
 ب۱۵۴۰: هیچیک از نسخه ها بیت را ندارند.  
 ب۱۵۴۱: هیچیک از نسخه ها بیت را ندارند.  
 ب۱۵۴۲: قا و حظ ومب بیی افزوده اند:

روز را خط زده به خطی دیگر نوشته :

هفته ] ؟

ب ۱۵۵۵ : (دوم) حظ : شاد شد بخت ، قا ولن و

مب : روز و او ، ط و قب : شادمان

شاه و ، ك : شادمان و او نیز ؛ ترتیب

ابیات ط و ك و قب و لن : ۱۵۵۶ ،

۱۵۵۵

ب ۱۵۵۶ : قا و ط و ك و قب و مب : پیامد سیاوش ؛

ب ۱۵۵۷ : مب : دو بدو ؛

(دوم) : قا : کای نامور شهریار ، حظ و

مب : کای مهربان شهریار ؛ ط و ك و قب

و لن بیت را ندارند .

ب ۱۵۵۸ : هیچیک از نسخه ها بیت را ندارند .

قا و مب بیقی افزوده اند :

بسا رنج کز من تو برداشتی

بنیک و بید روی برتافتی [مب :

روز بکنداشتی ]

مب بیقی دیگر نیز افزوده :

تنت تا جهانست پاینده باد

زمانه همیشه ترا بنده باد

ب ۱۵۵۹ : (دوم) قب : ازو شادمان او و اونیز شاد

[ ر.ك به مصراع دوم بیت ۱۵۵۵ ] ؛

ط و ك و قب و لن بیت را ندارند .

تا مرز دریا ، قب : وزان مرز تا مرز ؛

(دوم) : قا و لن و حظ و مب : همه ، قب : همه

نام او بود شهر ؛ ترتیب ابیات مب : ۱۵۴۹ ،

۱۵۴۸

ب ۱۵۴۹ : ط و قب بیت را ندارند و ك نیز به خطی

دیگر آن را در حاشیه آورده است .

ب ۱۵۵۰ : ط و حظ و مب ؛ نیشند ، قب : نیشند

منشو ابر ؛

(دوم) : مب : بادشاهی و رسم ؛

ب ۱۵۵۱ : ط و ك و قب : بکاخ سیاوش ، لن :

بیش سیاوش ؛

(دوم) : قا و ط و ك و قب و لن و مب : ابا بخت ؛

ب ۱۵۵۲ : قا و ط و قب و لن و حظ و مب : وزان ؛

(دوم) : مب : که آمد ز ؛

ب ۱۵۵۳ : ط و قب و لن و حظ و مب : می و خوان ،

قا : می و خوان ... خواستی ؛

(دوم) : بم : بخوردی هر ، قب : بخوردی و

جندانک بر ، ط و ك : برقی و جندانک بر ،

قا : بخوردی و جندانک برخاستی ؛

ب ۱۵۵۴ : مب : کرفتی ورقی ، ط : کرفتی و بزدی

سوی ؛

(دوم) : قا : یک جند ، مب : ده روز مهان ،

ط و ك و قب و لن و حظ : یک روز [ ك

- ب ۱۵۶۰: مب: برین نیز، حظ: یکجند کردان؛  
 (دوم): حظ: همی بود، مب: بیداد و باداد؛  
 ط وک و قب ولن بیت را ندارند .  
 ب ۱۵۶۱: قب: بنزدیک، حظ: فرستاد و آمد  
 بنزدیک؛  
 ب ۱۵۶۲: ط وک و قب: همی مر ترا؛  
 ب ۱۵۶۳: لن و حظ: نکیرد؛  
 (دوم): ط ولن: برنشست، قب: برنشسته،  
 مب: هم نشستن، حظ: ورایدر نشستن کر زرد؛  
 ب ۱۵۶۴: لن: کزایرد؛  
 (دوم): حظ: بر کر و نیکو بین؛  
 ب ۱۵۶۵: (دوم) قا و ط وک: همه، قب و مب:  
 همی، لن: بجان ارزوهای رای آندت؛  
 مب عنوان دارد: خلعت فرسادن افراسیاب  
 ارهر سیاوش  
 ب ۱۵۶۶: (دوم) قب و لن: ز خوشی، ک: برداز،  
 قا: محوئی برداز، مب: ز خوشی به پرداز؛  
 مب بیت را دوباره تکرار کرده با تعویض  
 جای مصراعها و مصراع دوم: ز خوشی مه  
 پرداز؛  
 ب ۱۵۶۷: لن: سیاوش جو بشنید ازو؛  
 ب ۱۵۶۸: ط وک و قب و مب: سپاه و سلیح و،  
 لن و حظ: سلیح [حظ: سلاح] فراوان و
- زرین کلاه؛  
 (دوم): ط وک ولن و حظ و مب: ببردند  
 با کنج با، قا: ببردند با او هم انکه راه،  
 قب: ببردند با کنج او را راه؛ قب  
 عنوان دارد: ساختن سیاوش سیاوخش  
 کرد  
 ب ۱۵۶۹: (دوم) مب: خوبانش برخاستند،  
 حظ: بس - به بیراستند؛  
 ب ۱۵۷۰: (دوم) لن: و عماری براند؛  
 ب ۱۵۷۱: مب: وزو، حظ: بازبس کشت بیران؛  
 (دوم): حظ: بشادی همی راه با او سپرد،  
 مب: همی رفت و با خویش لشکر به برد؛  
 ط وک و قب ولن بیت را ندارند.  
 ب ۱۵۷۲: ط وک و قب: برقتش بسوی، حظ:  
 شوی؛  
 (دوم): مب: شده انجمن؛  
 ب ۱۵۷۳: ط وک: کی بیران سالاران؛  
 (دوم): قا و حظ: کما بیش؛  
 ب ۱۵۷۴: (دوم) ط وک و قب ولن و حظ و مب:  
 بدان، قا: بدان سو؛  
 ب ۱۵۷۵: حظ: یکک ماه؛  
 (دوم): ط وک و قب: کهی بودی؛  
 ب ۱۵۷۶: ک: قب: آواز؛



سوز؛  
 (دوم): ط و ك : بیک سوز [ك:سوی]  
 نخچیر و دور از گروه، قب : بیکسوی  
 نخچیر دور از گروه ، لن : بیک روی  
 نخچیر دور از گروه ، قا و حظ و مب :  
 بیک روی بر کوه نخچیرگاه؛ ط عنوان  
 دارد: راز کفتن سیاوش بایران و ساختن  
 سیاوش سیاوش کرد  
 ب۱۵۸۵: حظ: بیران زبان بر؛  
 (دوم): حظ: کی اینت و بر، ط: فرخ  
 نژاد؛  
 ب۱۵۸۷: مب: شارسان، قا: شارسانی؛  
 (دوم): ط و قب : بدو اندرون باغ و  
 ایوان و کاخ، قا و ك و حظ: فراوان بدو  
 اندر ایوان و کاخ ، لن و مب : فراوان  
 بدو اندرون باغ ؛ مب عنوان دارد:  
 تدر کردن سیاوش از بهر کنک دژ؛  
 ك : سخن کفتن سیاوش بایران  
 ب۱۵۸۸: ط و ك و قب بیت را ندارند . مب بی  
 افزوده ؛  
 زهر تو خواهم همه بوم و کنج  
 ندارم دریغ از تو من خیر و ننج  
 ب۱۵۸۹: مب: نیک رای، لن: کزین خوب جای؛

(دوم): تمام نسخه ها : بدانکه ؛  
 ب۱۵۷۷: قا: بادشایی ؛  
 (دوم): قا و مب : بیرانش بیش، لن : به  
 بیش، قب: و پروان ز ؛  
 ب۱۵۷۸: قا و ط و ك و قب و حظ و مب : بدان ،  
 لن: بدان مرز چون مردم آکه ؛  
 (دوم): ط و ك و قب و لن: بذیره بره ، قا :  
 بزرگان بنزد؛  
 ب۱۵۷۹: قا: برداشتند،  
 (دوم): قب و حظ : چهارا بآین ، قا :  
 چهارا ... بیراستند، مب : چهارا بدیبا؛  
 ط و ك بیت را ندارند .  
 ب۱۵۸۰: (دوم) ط و ك و قب و لن: که کفتی ؛  
 ب۱۵۸۱: قا: کره نای، ك: زبس غلغل و، ط و قب:  
 زبس غلغل و ... کره نای ، مب : زبس  
 شادی و ... کره نای، لن: ناله جنک و نای،  
 حظ: زبس ناله رود با جنک و نای؛  
 (دوم): قا: همی دل بجنبد زجای، لن: همی  
 دل بیجد زجای، مب: همی دل برآمد  
 زجای؛  
 ب۱۵۸۳: ط و قب: بیکسوی ... سوی کوه ، قا:  
 زیک ... بیک روی راه، حظ و مب: دریا  
 بیک روی راه، ك: بیک سوز دریا و یک

این عنوان را دارد : راز کفتن سیاوش  
با پیران و افزوده :

زلنک سیاوش بکوم سخن  
وزان شهر و آن داستان کهن

مب افزوده :

اگر عمر یابم من از دادگر  
بکوم من این داستان در بدر  
سپس بیت ۱۶۵۳ را به صورت زیر آورده  
ویس از آن نیز بیتی افزوده :

بدان آفرین کو جهان آفرید  
ابا آشکارا نهان آفرید [ این بیت  
۱۶۵۳ را در جای خود نیز آورده ]

خداونده دارنده هست و نیست  
همه چیز جفتست و ایزد یکیست  
ازین پس ابیات ۱۶۵۶ و ۱۶۱۲ را  
بترتیب آورده است .

ب ۱۵۹۶: مب: وزان،

(دوم): ک: با او؛ لن بیت را پس از  
بیت ۱۶۵۸ و مب آرا پس از ۱۶۵۵  
آورده است .

ترتیب ابیات لن: ۱۵۹۵، + ۱۶۵۵ +  
۱۶۵۶، ۱۶۱۲، ۱۶۰۹، ۱۶۰۸،  
۱۶۱۰، ۱۶۱۱، ۱۶۱۳، ۱۶۱۴، ۱۶۱۷،

(دوم): حظ: با ماه، قا و ط و مب: یکی مایه  
ور جای راست، قب: یکی مایه در جای  
راست، لن: یکی دز برین جای راست؛ ک  
بیت را ندارد .

ب ۱۵۹۱: لن: بخوام، حظ: که ناسد؛

(دوم): لن: دارم برنج؛

ب ۱۵۹۲: قا: شارسان، لن: سازم اکنون؛

(دوم): لن: اندرون باغ و کاخ، قا: براز  
باغ و میدان و ایوان، قب: براز باغ و ایوان و  
میدان و کاخ؛ ک و حظ و مب بیت را ندارند.  
حظ بجای این بیت بیت زیر آورده:

بسازم بکام تو این شهر من  
نخواهم جز از کام تو بهر من  
قا عنوان دارد: کفتار در صفت کنک  
سیاوخش در توران

ب ۱۵۹۳: مب: بدو کفت خسرو که ای؛ قب پس  
از این بیت ۱۶۰۰ را آورده است .

ب ۱۵۹۴: لن و مب: همه ان؛

(دوم): قا: بینم درست، ط: جای انج از تو؛  
ب ۱۵۹۵: (دوم): ک: بماند بدین انجمن، قب: بماند  
بدان، مب: بماند بدو، حظ: بماند درو  
انجمن، قا: بماند ازو انجمن، ط: بماند از ان  
انجمن، لن: خیره شود دیده انجمن؛ لن

خسته آموزگار؛ ط وک و قب و لن بیت  
را ندارند.

ب ۱۶۰۳: (دوم) قب: دیده خوباب؛ ترتیب ابیات  
قب: ۱۶۰۴، ۱۶۰۵، ۱۶۰۳، ۱۶۰۶،  
۱۶۰۷، ۱۶۲۲، ۱۶۵۳، ۱۶۵۶، ۱۶۱۲،  
۱۶۰۹، ۱۶۰۸، ۱۶۱۰، ۱۶۱۳ و ...

ب ۱۶۰۴: (دوم) ط: کی بودی جنین؛

ب ۱۶۰۵: (دوم) لن: جان برکزند؛

ب ۱۶۰۶: (دوم) قب: واز کاخ آراسته، ط وک: از

کاخ وز کنج آراسته، قا: همان کنج و ان  
کاخ آراسته، حظ و مب: همان کنج وهم  
کاخ آراسته؛ لن بیت را ندارد.

ب ۱۶۰۷: (دوم) قا: بدی خود بود، حظ: جنین

داد تو هر چند مردم زند، لن بیت را  
ندارد. قب عنوان دارد: داستان کنگک

دز؛ ترتیب ابیات قا: ۱۶۰۷، ۱۶۲۲،  
۱۶۵۳ + ۱۶۵۴، ۱۶۵۵، ۱۶۵۶،  
۱۶۱۲، ۱۶۰۹، ۱۶۰۸، ۱۶۱۳ و ...

لک پس از بیت ۱۶۰۷ بیت ۱۶۲۲ را  
آورده و پس از آن نیز بترتیب ابیات  
۱۶۵۷ و ۱۶۵۸ را وبس. بدین ترتیب  
از داستان کنگک دژ جز همان دوسه بیت  
مذکور در بالا را ندارد، البته کاتبی دیگر

۱۶۱۵، ۱۶۱۶، ۱۶۱۹، ۱۶۱۸، ۱۶۲۰ و ...

صنفاً ابیات ۱۵۹۶، ۱۶۰۰، ۱۶۰۳، ۱۶۰۴،  
۱۶۰۵ را پس از ۱۶۵۸ آورده است و ابیات  
۱۵۹۷، ۱۵۹۸، ۱۵۹۹، ۱۶۰۱ و ۱۶۰۲ و  
۱۶۰۶ و ۱۶۰۷ را ندارد.

ب ۱۵۹۷: (دوم) قا: کی سازیم ایدر، مب: که

می سازم؛ بقیه نسخه ها بیت را ندارند. مب  
ابیات ۱۵۹۷ تا ۱۶۰۸ را پس از ۱۶۵۸  
آورده است.

ب ۱۵۹۸: (دوم) قا: و یا کار، مب: و یا دل  
ز کرده بشیمان بود؛ بقیه نسخه ها بیت را  
ندارند. مب عنوان دارد: پرسیدن سیاوش  
حال خود را از بهمان

ب ۱۵۹۹: (دوم) قا: فرجام این؛ ط وک و قب و  
لن و حظ بیت را ندارند.

ب ۱۶۰۰: حظ: همی داشت خشم؛

(دوم) قب: برزاب، ط: دلش رزدرد و  
راراب؛

ب ۱۶۰۱: (دوم) قا: کی جون یابدت جرخ،  
حظ: جون یابدت جرخ و بر، مب: جون  
کردد این جرخ؛ ط وک و قب و لن بیت را  
ندارند.

ب ۱۶۰۲: (دوم) مب: بزشتی بود، حظ: شود

ب۱۶۱۷: قا ولن ومب: درجهان، قب: جو... .

درجهان

(دوم): قب: مز تو؛

ب۱۶۱۸: قب ومب: جواز نامداران؛

(دوم): قب: جرا برنہی تاج شاهشہی؛

ترتیب ابیات قا و قب ومب: ۱۶۱۹،

۱۶۱۸

ب۱۶۱۹: قا و قب: بدین نیز، لن: نباشی برین نیز،

مب: بدین پند؛

(دوم): مب: یکی خوش بخوان، لن:

بدین داستان باش ہمدستان، مب عنوان

دارد: ساحس سیاوش شہرستان کنکک

در را

ب۱۶۲۰: قا و قب: ازایشان؛

ب۱۶۲۱: لن ومب: کنون بشنو؛

(دوم): قب ومب: برین؛

ب۱۶۲۲: (دوم) قا: بدینسان، مب: بران، ط وک:

کنون سارستانرا دل، قب: کنون

شارستانرا برارای نیست، حظ: کنون

شارستانی جنان اندکیست، لن بیت را

ندارد. چنانکہ پیشتر نیز یاد شد ط وک

و حظ از کل ابیات ۱۶۰۸ تا ۱۶۵۷ یعنی

روایت الحاقی گنگک دز فقط ہمین بیت

را دارند.

درحاشیہ: ابیات منظورا ملحق کردہ است.

ب۱۶۰۸: مب: وخوانندکان؛

(دوم): قب ومب: بردارو، ط و حظ از کل

ابیات ۱۶۰۸ تا ۱۶۵۷ (داستان گنگک دز)

فقط بیت ۱۶۲۲ را دارند ترتیب مب:

۱۶۰۸، ۱۶۰۹

ب۱۶۰۹: قا ولن: سرو تاج، مب: سرو کاه، قب:

سرو تاج شہنشان؛

(دوم): مب: دلاور کزیدہ مہان؛

ب۱۶۱۰: قب: کہ از شرم و طرم، لن: بتان براز

طرم و شرم؛ قا بیت را ندارد.

ب۱۶۱۱: لن: در کوه؛ قا و قب بیت را ندارند.

ب۱۶۱۲: لن: کہ کتی نماند ہم از، مب: کہ

کیتی... داستان؛

ب۱۶۱۳: قب ومب: سوی خاک، لن: ز خاک و...

سوی خاک؛

ب۱۶۱۴: قب ولن: نماند؛

(دوم): قا: نندانندش باز، قب: نداردش باز؛

ب۱۶۱۵: لن: حکمت وغیرتست؛

(دوم): قا و قب: جرا بہرہ من ہمہ غفلتست،

لن: جرا بہرہ ازو ہمہ غفلتست، مب: جرا

بہرمن زو ہمہ غفلتست؛

ب۱۶۱۶: لن: بر شصت جارہ؛

(دوم): قا: وز آرز برتاب؛

دربا و سنک ؛	ب ۱۶۲۳: قب: که آترا فریدون بر؛
ب ۱۶۳۲: قا: جنین پنج فرسنگ، قب: بدین پنج فرسنگ، لن: برین پنج، مب: مرین پنج ؛	(دوم): مب: اندرون رنجها؛ ط وک و حظ از بیت ۱۶۲۳ تا ۱۶۵۷ ندارند .
(دوم): قا: بناه از، مب: بباشند، قب: بیابد بناه از؛	ب ۱۶۲۴: قا و قب و لن: بیگ ماهه؛
ب ۱۶۳۳: قا: بدیشان، قب: بدایشان، لن: کذر یک سوار؛	(دوم): قب: نام کشت آن، قا: کی بُر نام کشت از زمان، لن: کیان نام کشت آن زمان را زمین، مب: بیت را ندارد .
(دوم): قب: برکستوان و سوار، مب: وز سوار؛	ب ۱۶۲۵: لن: سپایان؛
ب ۱۶۳۴: لن: کزین؛	(دوم): لن: بنکی یکی، مب: بنکی یکی، قا و قب: بهن بالا و دشت؛
(دوم): قا و قب: و میدان و کاخ؛	ب ۱۶۲۶: قا: کزان، مب: جوزان بگذری؛
ب ۱۶۳۵: (دوم) قا و قب و لن و مب: برزنی رامش و؛	ب ۱۶۲۷: لن و مب: وزان؛
ب ۱۶۳۶: مب: همش کوه نخبیر و آرام دشت؛	ب ۱۶۲۸: قا: مران؛
(دوم): قا و قب: جنین شهر، مب: جوان، لن: این سود بینی نیابد؛	(دوم): قب: نباشد زیان، لن: نیامد زیان، مب: زد آتش نیابد؛
ب ۱۶۳۷: (دوم) لن: که از، قا: جوزان کوهها، مب: جو بر کوهها، قب: جوزان کوها؛	ب ۱۶۲۹: قا و قب و لن: صد کرد بر کرد، مب: جو صد بود فرسنگ بر کرد؛
ب ۱۶۳۹: قب و لن: دران؛	ب ۱۶۳۰: لن: که بینی پرو؛
(دوم): قا و مب: بوستان از بهشت، قب: بوستان از بهشت و، لن: بوستانی ... و بس؛	(دوم): قا و قب و لن و مب: او بر؛
	ب ۱۶۳۱: قا: بدین کونه بینی، قب: بدین کونه سی و دو، لن: برین کونه سی و دو، مب: بدین کونه سی و سه فرسنگ؛
	(دوم): قا و لن: وان روی، قب: وان روی

ب ۱۶۴۰: (دوم) لن: او برہار؛  
 ب ۱۶۴۱: لن: درازاؤ۔ قا وقب: و بہنیش سی،  
 مب: بہنای او پارسی؛  
 (دوم): مب: بہ بہاندت پارسی؛  
 ب ۱۶۴۳: قا: ہامون بیاید، قب: ہامون؛ لن بیت  
 را پس از ۱۶۵۲ آورده و اینجا بیت ۱۶۵۳  
 را بہ صورت زیر ضبط کردہ کہ درجای خود  
 نیز آورده است:  
 بران آفرین کو چنان آفرید  
 زمین و بلند آسمان آفرید  
 ب ۱۶۴۴: (دوم) لن: کہ ایوانہا، مب: کشتہ  
 ایوانہا سر؛  
 ب ۱۶۴۵: مب: برقتن سیارہش جو انجای، قب:  
 بشد شہ سیاوش و آنرا بدید، لن: برقتش  
 سیاوش و آنرا بدید؛  
 (دوم): قب: زتوران، مب: زتوران ہمہ،  
 لن: مرورا زتوران ہی؛ قا بیت را ندارد.  
 ب ۱۶۴۶: (دوم) لن: فزونی برو نیز، قا بیت را  
 ندارد.  
 ب ۱۶۴۷: قب: بود چندان رخام؛  
 (دوم): لن: کوہری، مب: وزین کوہری؛  
 قا بیت را ندارد.  
 ب ۱۶۴۸: قب: فزون کرد با؛

(دوم): مب: سی و شستست، قب: بیخ و  
 سی کرد ہنا، قا ولن بیت را ندارند.  
 ب ۱۶۴۹: بم: بخشم؛  
 (دوم): مب: جو کوئی، قا ولن بیت را  
 ندارند.  
 ب ۱۶۵۰: قا وقب: بدو، مب: نباید ورا منجیق؛  
 ب ۱۶۵۱: (دوم) لن: ہی؛ قا بیت را ندارد.  
 ب ۱۶۵۲: قب: دیدہ و زتیغ، مب: نہ بیند زین؛  
 (دوم): قب: نیز کردد؛ قا بیت را  
 ندارد.  
 ب ۱۶۵۳: قب: کوچہان، مب: بران... کوچہان،  
 قا: بران... کوچہان، لن: بران آفرین  
 کن کہ آن آفرید؛  
 (دوم): قب: زمین و بلند آسمان، لن:  
 زمینہا ابا آسمان، مب: زمین و آسمان  
 بلند آفرید؛ قب و مب بیت را دوبار و  
 لن سہ بار آورده اند۔ قا وقب ولن پس از  
 آن بیی افزودہ اند:  
 خداوند دارندہ [قا و] هست و نیست  
 [لن: یکیست] / ہمہ چیز جفتند [لن:  
 جفتست] و ایزد یکیست  
 ب ۱۶۵۴: قا: نہ یارست با او نہ، مب: نبایدش  
 یارو؛

(دوم): لن: او برہار؛  
 ب ۱۶۴۱: لن: درازاؤ۔ قا وقب: و بہنیش سی،  
 مب: بہنای او پارسی؛  
 (دوم): مب: بہ بہاندت پارسی؛  
 ب ۱۶۴۳: قا: ہامون بیاید، قب: ہامون؛ لن بیت  
 را پس از ۱۶۵۲ آورده و اینجا بیت ۱۶۵۳  
 را بہ صورت زیر ضبط کردہ کہ درجای خود  
 نیز آورده است:  
 بران آفرین کو چنان آفرید  
 زمین و بلند آسمان آفرید  
 ب ۱۶۴۴: (دوم) لن: کہ ایوانہا، مب: کشتہ  
 ایوانہا سر؛  
 ب ۱۶۴۵: مب: برقتن سیارہش جو انجای، قب:  
 بشد شہ سیاوش و آنرا بدید، لن: برقتش  
 سیاوش و آنرا بدید؛  
 (دوم): قب: زتوران، مب: زتوران ہمہ،  
 لن: مرورا زتوران ہی؛ قا بیت را ندارد.  
 ب ۱۶۴۶: (دوم) لن: فزونی برو نیز، قا بیت را  
 ندارد.  
 ب ۱۶۴۷: قب: بود چندان رخام؛  
 (دوم): لن: کوہری، مب: وزین کوہری؛  
 قا بیت را ندارد.  
 ب ۱۶۴۸: قب: فزون کرد با؛

کنون من بدو در بکار آورم  
بدو در فراوان نکار آورم  
لن پس از بیت ۱۶۵۸، ابیات ۱۵۹۶،  
۱۶۰۰، ۱۶۰۳ و ۱۶۰۴ و ۱۶۰۵ را  
آورده است.

مب پس از بیت ۱۶۵۸، ابیات ۱۹۵۷ تا  
۱۶۰۸ را آورده و پس از ۱۶۰۷ بیقی  
افزوده:

سیاوش به پیران بگفت آن زسر  
همه قصه کنک دز سر بسر  
ب ۱۶۵۹: مب: که من ای بقیه نسخه‌ها بیت را  
ندارند. مب ابیاتی افزوده:

جهان آفرین یار باشد مرا  
دل و بخت بیدار باشد مرا  
ز خوبی شود داستان برجهان  
کنند آفرینش کهان و مهان  
که چون کنک دز در جهان جای نیست

کنون شارسانم جزین رای نیست  
[رک به بیت ۱۶۲۲]

بفر و بکوشیدن و نچ سخت  
به بیداری و رای فرو ز بخت  
بدین سان یکی شارسان ساختم  
سرش را به پروین برافراختم

(دوم): قا: هرا و همه، مب: توانا و دانا و هم  
کرد کار؛ لن بیت را ندارد.  
ب ۱۶۵۵: قا و لن ومب: بخوان کرد کار؛  
(دوم): قا و لن ومب: میدان آشکار، قب:  
خواستار نهان؛  
ب ۱۶۵۶: قا ومب: به بیغامبرش بر؛  
(دوم): قا و قب ومب: بر یکک بیکک همچین،  
لن [به خطی دیگر]: ابر شاه مردان علی  
همچین؛  
ب ۱۶۵۷: مب: ورافرا؛

(دوم): حظ: و خورد؛ ط و وك و حظ از این  
بیت به بعد را، که پایان روایت گنگ دز  
است، دارند.

ب ۱۶۵۸: لن و قب: بران سان، قا: بدینسان...  
شارسان، حظ: بر آن یکی شارسان، ط و وك:  
بدان شارستان من یکی ساختم، مب: جو  
زین... شارسان ساخت اوی؛

(دوم): ط و قب و لن: را بابر اندر افراختم،  
مب: افراخت اوی، ك: را سروتن بر؛ قا و  
ط و وك و قب بیقی افزوده‌اند:

کنون اندرین [قا: ایدراین] هم بکار آورم  
برو بر فراوان [قب: فراوان برو بر] نکار آورم  
حظ افزوده:

(دوم) : قب: نه کردی ز برما به بیوند،  
 حظ: نه مایه؛ ترتیب ابیات مب: ۱۶۶۵،  
 ۱۶۶۴  
 ب ۱۶۶۵: (دوم) ط: سود فی نیاز، مب: وز کلشن  
 بوم فی نیاز؛ مب عنوان دارد: صحن کفشن  
 سیاوش با پیران از حال خود.  
 ب ۱۶۶۶: حظ: من جای، قب: نخت من کام، قا:  
 شود کاخ من نخت؛  
 (دوم) : مب: مرگ بر [اول نخت نوشته  
 و خط زده]؛ ترتیب ابیات لن: ۱۶۶۷،  
 ۱۶۶۶  
 ب ۱۶۶۷: ط: رسم سپهر، ک و قب ولن: راز سپهر؛  
 ب ۱۶۶۸: (دوم) قا و ط و ک و قب ولن: اندیشه  
 بردل، حظ: خیره و اندیشه بردل، مب:  
 اندیشه بردل فراز؛  
 ب ۱۶۶۹: لن: از جهان، حظ: از بدی دل بشت؛  
 (دوم) : حظ: ز شادی بکین خواستن  
 کشت مست؛  
 ب ۱۶۷۰: حظ: درد تم؛  
 (دوم) : ط: بکوسی کی؛  
 ب ۱۶۷۱: حظ: نخواستیم که، ک: بتو بر نزد؛ قا  
 بیت را ندارد.  
 ب ۱۶۷۲: (دوم) قب ولن ومب: بجز نیک، حظ:  
 بجز نیکیت هیچ کام؛

[ر.ک به ۱۶۵۷]  
 ب ۱۶۶۰: (دوم) ط و ک ولن: جه نازی بکنج و  
 جه نازی [ک: نازی] برنج، قب: که هم زو  
 نیانی جزاز دردورنج؛ تمام نسخه ها بیت را  
 به همراه بیت ۱۶۶۱ پس از بیت ۱۶۹۱  
 آورده اند.  
 ب ۱۶۶۱: ط و ک ولن ومب: کزان رنج، قب:  
 وزان رنج، حظ: جواز رنج تو دیکری بر،  
 قا: کی دیکر کس از رنج تو بر؛  
 (دوم) : تمام نسخه ها: جهاندار؛  
 ب ۱۶۶۲: بم ومب: جو خورم، قا و ک و قب و حظ:  
 خرم شود، ط: کی خرم شود، لن: خرم شود  
 جای و؛  
 (دوم) : ط: بدیدارد، مب: فراز آید، لن:  
 همان کنج و هم کاخ و هم خواسته؛  
 ب ۱۶۶۳: لن: مرا شاد بودن بمی، قا و حظ ومب:  
 نباید مرا [مب: نباید بدو] شاد بودن بمی؛  
 (دوم) : لن: بدین، حظ: بران، قا: بدین کاخ  
 دیکر، مب: نشستند بدانجای؛ ط و ک و قب  
 بیت را ندارند. مب افزوده:  
 براشوبد این بخت ناساز کار  
 جفا پیشه کردد مرا روز کار  
 ب ۱۶۶۴: حظ: شادمانم نه؛



حظ بیت را ندارد .

ب ۱۶۸۰ : ط و لك وقب ومب : شوم كشته من زار  
بر ، حظ : زاز كشته ابري ، قا : كي من زار  
كشته شوم بي ، لن : كند زار كشته  
مرا بي ؟

(دوم) : قا وط و لك ولن وحظ ومب :  
ديكرايد بدن ؛ ط و لك جاي مصراعها  
را عوض کرده اند .

ب ۱۶۸۱ : قا و لك وقب وان وحظ ومب : بد  
كوي و ، ط : بد كوي و زخوي بد ؛

(دوم) : حظ : بر تم بد ، لن : بمن بر جان  
بي كنه بد ؛

ب ۱۶۸۲ : ط و لك وقب ولن وحظ ومب : ز كينه ؛  
(دوم) : حظ : ترا شوبد ؛ تمام نسخه ها  
جای مصراعها را عوض کرده اند .

ب ۱۶۸۳ : ط : از كنج ، لك : از جنك ؛  
(دوم) : قا وط وقب ولن وحظ ومب :  
زمانه شود ، لك : زمانه شود ... و كين ؛

ب ۱۶۸۴ : قا : و كيود بنفش ، لن : زبس زرد و سرخ ؛  
(دوم) : قا ومب : از ايران بتوران ، ط :  
ز ايران سوران ، لك وقب ولن : كز ايران  
بتوران ، حظ : از ايران بتورا بيني ؛

ب ۱۶۸۵ : ط و لك وقب وحظ : بردن و ، لن :

ب ۱۶۷۳ : قا : همين داري ، ط و لك وقب : همي  
داری ، لن ومب : همي داری و راه ، حظ :  
بپان داری ؛

(دوم) : ط : جزين نيست ، مب : را جنين  
است ، قا : وليكن زمانه جزاين را بخواست ؛  
تمام نسخه ها بيت را پس از بيت ۱۶۸۰  
آورده اند .

ب ۱۶۷۴ : تمام نسخه ها : آشكاراي تست ؛  
(دوم) : قا وط : باشي وتن ؛

ب ۱۶۷۵ : (دوم) مب : كه از ؛

ب ۱۶۷۶ : ط : بكيوم بتو ؛  
(دوم) : مب : وباغ اندر آرم ؛

ب ۱۶۷۷ : مب : جزيني جهان ، قب : تابه بيني جو ،  
ط : با جو بنی بکوی جهان ؛

ب ۱۶۷۸ : (دوم) مب : برين ، حظ : باك بكشا ؛  
مب دويبت افزوده :

بدان كاندرين بوم جون نو بهار  
يكي كاخ سازم جو خرم بهار  
همه رای و دانش بكار آورم  
برين بر فراوان نكار آورم

ب ۱۶۷۹ : مب : برين بگذرد ، قب : برين بگذرد ،  
لك : بگذرد ، قا : فراوان نكرده بسي روز كار ؛  
(دوم) : تمام نسخه ها : كه بي كام بيدار ؛

ب۱۶۹۳: لن: همی گفت، قا: همی گفت برمن،  
 مب: همی گفت... زین، حظ: بدل  
 گفت کوهست ایمن زمن؛ ط وک و قب  
 بیت را چنین آورده اند:  
 کی کر این سخن راست گوید همی  
 وزین نیز [قب: گفت] کژی  
 نجوید همی  
 ب۱۶۹۴: لن: بلا من، قا و قب و مب: من اورا  
 کشیدم، ط وک و حظ: زمانه کشیدش؛  
 (دوم): ط: براكندهام در، حظ: اندر  
 زمان، تمام نسخه ها بیٹی افزوده اند:  
 کی [قا: جو] اورا بتوران کشیدم [مب:  
 من اورا کشیدم بتوران] برنج / سپردم  
 بدو کشور [مب: دختر] و تاج و کنج  
 ب۱۶۹۵: مب: همی یاد، لن: شنودم همی باک گفتار،  
 ط وک و قب: نکرد همی یاد گفتار [ط:  
 کردار]، حظ: من این هم شنیدم ز گفتار؛  
 (دوم): مب: او همی، لن و حظ: براه،  
 لك: کرد با من نگاه؛ مب بیٹی افزوده:  
 کنون کین شنیدم درستست این  
 بجز راز با من نکفنتست این  
 ب۱۶۹۶: ط: ازان، قا: با خود بمهر، لن: با او  
 بمهر، مب: با وی بمهر؛

ورده و، مب: بمی برده و غارت و خواسته؛  
 (دوم): قب: براكندن و؛  
 ب۱۶۸۵: مب: بسم ستور؛  
 (دوم): حظ: كردد بخوناب، ط: بکرنند و  
 كردد بدل آب، مب: و كردند بدشت آب؛  
 تمام نسخه ها پس از این بیت، ابیات ۱۶۸۹  
 و ۱۶۹۰ را آورده اند.  
 ب۱۶۸۸: حظ: خرخ جونین نبشت؛  
 (دوم): مب: برمد؛  
 ب۱۶۸۹: لن و حظ: توران ز، قب: توران  
 بکردار، مب: شهنشاه ترکان، ط وک: توران  
 ز گفتار خویش؛  
 (دوم): ط وک: ز کردار، لن: زیبکار؛  
 ب۱۶۹۰: لك: نداردت؛  
 ب۱۶۹۱: بم: خوریم و دهیم؛  
 ب۱۶۹۲: قا: بیران پس اندیشه، لن: بیران یکک  
 اندیشه، حظ: جهاندار بیران جو اندیشه،  
 ط وک و قب: بیران بسیار هوش؛  
 (دوم): مب: ازان گفت او، ط وک و قب:  
 بدل گفت با برنج و با درد [لك و قب: با درد و  
 با برنج] و جوش؛ مب بیٹی افزوده:  
 شده خیره بیران ز گفتار اوی  
 دلش جفت غم شد ز تبار اوی

- روزجین تا درمرز؛  
 (دوم): قب: کذرتا بدریا، حظ: وز آنجا  
 برو تا بدریا، قا: وز آنجا برو تا بدر بند  
 سند؛  
 ب ۱۷۰۷: لك: همی؛  
 (دوم): لن: خزربر؛  
 ب ۱۷۰۸: (دوم) قا و ط و لك و قب: زكوس و  
 تیره، حظ: زكوس و تیره... شد  
 رونوان، مب: زكوس و تیره جهان شد،  
 لن: زكوس و تیره برآمد فغان؛  
 ب ۱۷۰۹: قا و مب: شد بدو؛  
 (دوم): لن و مب: لشكر كشن؛ تمام  
 نسخه‌ها بقی افزوده‌اند:  
 جو آمد بدرگاه [قا: بنزدیك] [بیران  
 [لن: توران] سیاه / همی رفت [قا: راند]  
 ازان سوکی فرمود شاه  
 ب ۱۷۱۰: ط و لك و قب: سیاوش یکی؛  
 (دوم): قا و ط و لك: زدیا و؛  
 ب ۱۷۱۱: (دوم) حظ: بفرمان - سبه را؛  
 ب ۱۷۱۳: ط و لك و قب و لن: نامه نزد، مب:  
 بمهر؛  
 (دوم): ط و لك و حظ: روشن سپهر، قب  
 و لن: نبشته بگردار روشن، مب: فرستاد
- (دوم): مب: جنبش راز، بقیه نسخه‌ها  
 و رسم کردان؛  
 ب ۱۶۹۷: لك: كه كشاد، قب: برو رازها كه، ط:  
 جه آمد بدو رازها كه، حظ: داند وی این  
 رازها بر كشاد، لن: فلکك رازها را بروکی،  
 قا: جنین رازها را کی بروی كشاد، مب:  
 جهان آفرین راز بروی كشاد؛  
 (دوم): ط و لك و قب و لن و مب: همانا كه،  
 حظ: همانا كه ایرانش - بیاد؛  
 ب ۱۶۹۸: (دوم) قا و ط و قب و لن و حظ: بهی؛  
 ب ۱۶۹۹: لن: ازین گفته، قب: خود بدین گفته،  
 مب: زین گفته خورسندكن؛  
 (دوم): بم: آهنگك و رای، مب: هم آهنگك  
 رای خردمندكن؛  
 ب ۱۷۰۱: قا: فرو آمدند؛  
 (دوم): ط و قب و لن: يكك باره، مب:  
 زكفتار بيكار دم، قا و حظ: زكفتار و  
 بيكار دم؛  
 ب ۱۷۰۲: ط: یکی خان؛  
 ب ۱۷۰۴: (دوم) مب: بنزد سپهدار ایران؛  
 ب ۱۷۰۵: (دوم) تمام نسخه‌ها: سیاهی ز جنگك  
 آوران [لن: كنداوران] بر كزین؛  
 ب ۱۷۰۶: قا و ط و لك و قب و مب: تا در، حظ:

۱۷۲۰، ۱۷۲۱	بکر دار روشن ؛ مب عنوان دارد : نامہ
ب ۱۷۲۱: تمام نسخه‌ها : اشترماده ؛	بوسن افراساب بزد سیاوس
(دوم): قب: باز نک، لک: همه بر؛ حظ	ب ۱۷۱۴: حظ: کی من تا برقی؛
روی بیت ۱۷۲۱ (م) و روی بیت ۱۷۲۳	(دوم): ط وک و قب و مب: بی‌اندیشه و غم،
خ گذاشته و بیت ۱۷۲۳ را قبل از ۱۷۲۱	حظ: اندیشه فارغ نیم؛
آوردہ است .	ب ۱۷۱۵: بم: اندر خور و رای ، ط وک و قب :
ب ۱۷۲۲: مب: وز ایران؛	زنیکی من؛
(دوم): ط و مب: صد هزار؛	(دوم): ط وک: سحشم همی ، لن : نجستم؛
ب ۱۷۲۳: (دوم) قب: واسبان آراسته ؛	قا بیت را ندارد .
ب ۱۷۲۴: تمام نسخه‌ها: و بیروزه شاهوار؛	ب ۱۷۱۶: مب: خورم است، لن: که رفتی خوش،
(دوم): ط وک و قب: طوق [قب: و]	حظ: که بودی خوش؛
با تاج و باکوشوار؛ قا ولن: تاج کوهر	(دوم) : قب : دل بی ، مب : دلت خورم
نکار، حظ: طوق و تاج وجه از کوشوار	است ؛
مب: صد از طوق و از تاج و صد کوشوار،	ب ۱۷۱۷: هیچیک از نسخه‌ها بیت را ندارند .
حظ عنوانی دارد که اصلاً خوانا	ب ۱۷۱۸: ط و قب ولن و حظ و مب : کنون باز،
نیست ؛	لک : بدین ... کنون باز، قا : بادشایی کنون
ب ۱۷۲۵: ط وک و قب: ز کافور و ز مشک و عود،	در بکرد؛
قا: ز کتان و مشک و زعود، حظ: چه	ب ۱۷۱۹: حظ: سیاوش ره بر، لن: سبهد بنه بر
عنبر چه مشک و چه عود، لن و مب: چه	نهاد و برفت؛
عنبر چه عود وجه مشک و عنبر؛	(دوم): حظ: بر آن، مب: سالار و، ط وک
(دوم): مب: چه دینار، لن: دیبا چه	ولن: بران سان کی سالار فرمود؛
از تختهای، ط و قب: زدیا و ز تختهای،	ب ۱۷۲۰: مب: ز زر و درم؛
قا وک: زدینار و ز تختها؛	(دوم): حظ: را همی، ترتیب ابیات لن:

ب ۱۷۳۳: بم این بیت را در حاشیه آورده و قسمتهائی

از آن بریده شده. قب: ودیکر؛

(دوم): مب: کرسیوز نیکخواه؛ تمام

نسخه‌ها بی‌تی با ضبطهای مختلف

افزوده‌اند:

بایران و توران شد آن [ط: کران، ك:

ازان، قب: شد این] شارستان [قاومب:

سان] / میان بزرگان یکی داستان [ط و

ك و قب: كی بد بیش ازان سر بسر

(قب: ازین خود یکی) خارستان]

لن بیت را چنین دارد:

بایران و توران براراست آن

شد آن شهر خرم یکی داستان

قا عنوان دارد: کفتا - در عیش کردن

سیاوخش در سیاوش کرد

ترتیب ابیات ط و ك: ۱۷۳۳+۱۷۴۷ تا

۱۷۵۱، ۱۷۳۶، ۱۷۳۷، ۱۷۴۵، ۱۷۴۶،

۱۷۳۴، ۱۷۳۵، ۱۷۵۲ و ...

ب ۱۷۳۴: (دوم) لن: مرش تا بر اندر؛ قب بیت

را ندارد.

ب ۱۷۳۵: قا و قب: نشست و سراینده؛

(دوم): قا و قب: مرای سران، ط:

نبرده سران، ك: سردان سران، حظ:

ب ۱۷۲۶: قب و حظ: واز جنبی و بارسی؛

(دوم): تمام نسخه‌ها؛ شتروار؛ تمام نسخه‌ها

بی‌تی افزوده‌اند [مب جای مصراعها را

عوض کرده است]:

نهادند سر سوی خرم بهار

سپهدار [مب: شهنشاه] و آن [ط و

ك و قب: این] لشکر نامدار

ب ۱۷۲۷: ط و قب: بدان، حظ: دست ناحت،

ك: بدان ... ناحت، قاومب: بدان شارسان

اسب تاخت؛

(دوم): قا و لن و حظ: بهنا بساخت، قب:

سنك اندر دوبالا بساخت، ط و ك: سنك

آمد دو بالا بساخت؛

ب ۱۷۲۸: (دوم) مب: واز کلین؛

ب ۱۷۳۰: قا و ك و لن و مب: بایوان، حظ:

بکارید؛

(دوم): مب: شاهان و با طوق و باکشوار؛

ب ۱۷۳۱: بم بیت را ندارد و از نسخه‌ها وارد متن

شد. قا و قب: نکارو، ك: سرتاج، لن: سر

شاه، حظ: نکارو برو، مب: نکارش همه

تاج؛

(دوم): قب: بیستند ... و کرده گاه، مب:

نوشتند با تاج و تخت و کلاه؛

ب ۱۷۳۹: حظ: وز کاخ، لن: وکنید ز بالیز، قب: ایوان واز کاخ باکیز باغ؛  
 (دوم): قب: وز دریاو زدشت و زراغ، لن: وحظ ومب: زرود و زدشت و زکوه و زراغ؛ قا و ط وک بیت را ندارند.  
 ب ۱۷۴۰: (دوم): لن: ان مایه ور، حظ: بیشکاه؛ ط وک بیت را ندارند.  
 ب ۱۷۴۱: حظ: آواز در، (دوم): قا و قب: بدان بوم، لن: بدان بزم با، مب: بران بزم با، حظ: بدان بزم با او بر آواز بود؛ ط وک بیت را ندارند.  
 ب ۱۷۴۲: قا و قب و لن و حظ ومب: هزاران [حظ: فراوان، مب: هزاری] خردمند [قب: و] مردان کرد؛ (دوم): لن: هنگام رفتن آمد، مب: هنگام رفتن آمد بیامد ببرد؛ ط وک بیت را ندارند.  
 ب ۱۷۴۳: ط وک بیت را ندارند.  
 ب ۱۷۴۴: ط وک بیت را ندارند.  
 ب ۱۷۴۵: ک و لن و حظ ومب: بیل رنگ، قا: فرو آمد از بیل؛ (دوم): حظ: را در آغوش بگرفت تنک، بقیه نسخه ها: پیاده کرفتنش

سرای مهان، مب: پس اندر ستاده سرای نشان، لن: بهرجا ستاده کوان و سران؛  
 ب ۱۷۳۶: (دوم) قا ومب: شارسان، حظ: جهانی ازان شارسان، لن: همه مردمان ازان بدل شاد؛ مب عنوان دارد: صعب کردن بران سهرسانی که سیاوس کرده بود  
 ب ۱۷۳۷: (دوم) قب: رفت از شهر، مب: زان شارسان آفرین؛  
 ب ۱۷۳۸: (دوم) لن: اخترچنین کرده، قب: که زاختر بی خویش را بیش برد، مب: که زهر کز اینده را نوش کرد؛ قا و ط وک و حظ بیت را ندارند (ط وک ابیات ۱۷۳۸ تا ۱۷۴۵ را ندارند). قا و قب و حظ و مب افزوده اند:  
 جو بیران ازان نامور شارسان شنید ازلب هر کسی [قب: یکی] داستان  
 لن افزوده:  
 جو بیران رد را ازان شارستان  
 خبر شد ازان نامور کارستان  
 حظ بیقی دیگر نیز افزوده (پیش از بیت بالا):  
 خنیده شده نام آن شاه زاد  
 و زان شارسان هر کسی کرد یاد

باغوش [مب: درآغوش]؛

ب۱۷۴۶: مب: شارسان، ط و لك و قب: بگشتند

برکردن، قا: بگشتند برکرد آن شارسان؛

(دوم): قا و قب: که بد بیش ازان شارسان

خارسان [قب: شارستان خارستان]، ط و لك

و مب: که بد بیش ازان سر بسر خارستان؛

حظ بیت را ندارد. لن بجای بیت ۱۷۴۶

دوبیت زیر را دارد:

بگشتند هر دو بدان شهر باز

سیاوش و بران کرد نفراز

بگشتند برکرد آن شارستان

خوش آمد و را آن جنان کارستان

ب۱۷۴۷: قا و حظ و مب: کاخ و میدان و باغ،

ط و قب: کاخ و میدان اوی، لن: کاخ و

ایوان و باغ؛

(دوم): قا و لن و حظ و مب: همی رفت [لن]:

نافت [هرسو جو روشن [حظ: خرم]

جراخ؛ ط: همی کرد هرسو کی می ساخت

روی، قب: همی تافت هرسو که بنهاد روی؛

لك بیت را ندارد.

ب۱۷۴۸: لن: بهرسو، ط: زهرسو سهدار توران

براند؛

ب۱۷۴۹: ط و لك و قب: کین فر، لن و مب:

کزفر؛

(دوم): بم: نبودست با دانش اندر

جهان، لن: نبودند با؛

ب۱۷۵۰: لن و مب: که آغاز، قب: که... کونه

کار، قا: بدین کونه آغاز کردی توجا؛

(دوم): قب: می و خوان و خوالیکر و

می کسار [ر.ك به بیت ۱۷۵۸]؛

ب۱۷۵۲: قا و قب و حظ: شاه باد، ط و لك و لن:

شاه و شاد، مب: سراسر چنین هم ازین

شاه زاد؛

(دوم): لن: فرخ نهاد، ط و لك: جهاندار

بروز فرخ؛ مب: بیی افزوده:

بسر بر بسر همچنین شادمان

ماناد بر تو چنین جاودان

ب۱۷۵۳: ط و لك و قب: بهره زان شهر، قا و لن

و حظ: بهرازان شهر؛

ب۱۷۵۴: ط و لك: بکاخ ساوس؛

(دوم): قا و قب و حظ: چنین، لن: چنین

خرم و شاد و دیهم؛

ب۱۷۵۵: (دوم) لن: می و خوان و رامشکر و

می کسار [ر.ك مصرع دوم بیت ۱۷۵۸]؛

ط و لك بیت را ندارند.

ب۱۷۵۶: (دوم) قا و قب و حظ و مب: برستنده

— ٹنک

(دوم): لن: جناح خدنک، حظ: و  
جناح خدنک، قا: جہ زرین...  
وجہ حبات رنک، قب: جہ زرین...  
وجہ عناب رنک، مب: جو زرین...  
وجنای خدنک؛ ط وک بیت را  
ندارند.

ب۱۷۶۳: قب: را کوھر شاهوار؛ ط وک بیت  
را ندارند.

ب۱۷۶۴: حظ: بداد بیامد؛

(دوم): قا و ط وک و قب و لن و حظ:  
شاه با، مب: همی راند شادان ابا انجمن؛

ب۱۷۶۵: (دوم) تمام نسخه‌ها: بیدار شد؛

ب۱۷۶۶: مب: آنکه خورم؛ مب افزوده:  
به بیند مران شهر فرخنده جای

بہشت برینست گاہ و سرای

ب۱۷۶۷: قب و لن: بر کاخ، قا: تو کفتی کی بر؛

(دوم): قا و مب: ابافر، قب و لن:  
بآیین و یا، حظ: نشستند بآیین؛ ترتیب

ابیات قب ۱۷۶۸، ۱۷۶۷

ب۱۷۶۸: قب: بکوبش بیجای؛

(دوم): قا و حظ و مب: شارسان؛ لن  
بیٹی افزوده:

[مب: پرستار] بسیار بر بای دید؛ ط وک  
و لن بیت را ندارند.

ب۱۷۵۷: ط و حظ: بران، مب: برین؛  
(دوم): مب: ستایش گرفت؛ لن بیت را  
ندارد.

ب۱۷۵۸: قا و مب: وزان، قب: وزانجا بخوردن،  
ط و حظ: وزان بس زخوردن، ک: وزان  
بس زخوردن گرفتند ساز؛

(دوم): حظ: ورامشکر وی کسار؛ لن بیت  
را ندارند.

ب۱۷۵۹: (دوم) جم: کھی خورم و، لن: کھی  
شاد و خرم دل و گاہ، قب: شاد و خرم کھی  
خفته مست؛

ب۱۷۶۰: (دوم) ک: ہم از، مب: شارسان، ط  
و قب: ہم از هدیه شارسان، لن: هدیه شهرها  
جون، حظ: همه هدیه اچنان جون، قا: شارسان  
جون رسید [روی کلمه نوشته: سزید]؛  
حظ جای مصراعها را عوض کرده است.

ب۱۷۶۱: قا: کوھر ناپسود؛

(دوم): مب: وز کوھر کوشوار؛ قا: وز  
ہر جہ بر مایہ بود؛

ب۱۷۶۲: قا: بزین خدنک، مب: زدینار و، قب:  
بزین خدنک، حظ: زدینار و... بزین



برو شارسان سیاوش بین

درو شاد رنخت شاه کزین

ب۱۷۶۹: قا و حظ: خداوند ازان، مب: خداوند

از شهر؛

(دوم): ط: تو کفتی، لن: انورست، حظ:

تو کفتی فروزنده! اخترست؛

مب بییی افزوده:

به بیش فرنکس با جاه و آب

جو ماه دو هفته بر آفتاب

ب۱۷۷۰: مب: جابکه سوی؛

(دوم): ط و لك و قب: رفت جوانان که

کشتی؛ لن بییی افزوده:

جو بران ازانجای برکشت شاد

بیامد بر شاه توران جو باد

ب۱۷۷۱: مب: جوامد، لن: سبهد بکفت، ط و لك

و قب: برفت و بکفت؛

(دوم): قا و قب و مب: باژکز کشور آورده،

حظ: همان نیز از کشور آورده، لن: همان

نیز کز کوشش آورده؛ مب عنوان دارد:

حال برسیدن افراسیاب از سهر سیاوش

ب۱۷۷۲: مب: بیش اندرون مر؛ بقیه نسخه‌ها

بیت را ندارند.

ب۱۷۷۳: (دوم) مب: حنین تا به در بند روم؛

بقیه نسخه‌ها بیت را ندارند. مب بییی

افزوده:

جو این گفته شد شهریار بلند

بپرسید زو در بدر جون و جند

ب۱۷۷۴: مب بیت را ندارد. ط و لك جای مصراعها

را عوض کرده‌اند. لن بییی افزوده:

بپرسید ازو شهریار بلند

ز حال سیاوش ز خون و ز جند

ب۱۷۷۵: لن: یکایک همه باز برسید؛

(دوم): ط و لك و قب و حظ: ازان، قا و

لن: شهر وژ [لن: واز] کشور، مب:

ازان کشور و شهر و ز جایگاه؛ لن جای

مصراعها را عوض کرده و دو بییی

افزوده:

بدو کفت بران که ای شاه دهر

زفرت همه خلق را هست بهر

سیاوش یکی جایکه ساخت نغز

بسندیده مردم باک مغز

ب۱۷۷۶: ط و لك و قب: چنین کفت؛

(دوم): بم: کونه بیند؛ لن بیت را

بدینصورت آورده:

کسانی که هنگام اردیبهشت

بدیده بینند خرم بهشت

ب۱۷۷۷: قا و ط و لك و مب: نداند، حظ: بدانند؛

فرزندتست،  
 (دوم): قب و لن: بخوبی؛ تمام نسخه‌ها  
 بیت را پس از بیت ۱۷۸۴ آورده‌اند.  
 ط بیت را ندارد.  
 ب ۱۷۸۳: ط و ك و قب و لن و مب: بکیتی؛  
 (دوم): ط و ك و حظ و مب: ز جیزی  
 کله، قب و لن: بجیزی کله؛ ط جای  
 مصراعها را عوض کرده و بیت را هم  
 پس از ۱۷۸۰ آورده است  
 ب ۱۷۸۴: مب: ورا بدونک؛  
 (دوم): حظ: نماند بدان، ك: فرو آیین  
 و، قب: از آن فرو آیین و؛ ط بیت را ندارد.  
 ب ۱۷۸۵: قب و لن و حظ و مب: و دیگر که دو  
 کشور از جنک و جوش، قا: کشور کی از  
 جنک و جوش؛  
 (دوم): بم: آمد بچوش، قا و قب و لن و  
 حظ و مب: بر آسود [مب: بیاسود] و  
 چون بپیش؛ ط و ك بیت را ندارند.  
 ب ۱۷۸۶: حظ: برجا... جاوردان؛ ط بیت را  
 ندارد.  
 ب ۱۷۸۷: (دوم) تمام نسخ: که [قا: جو] شاخ  
 برومند؛  
 ب ۱۷۸۸: هیچیک از نسخه‌ها بیت را ندارند.

(دوم): ط: نه خورشید وان، قا: ز خورشید  
 ای مهتر، حظ: ان مهر بیشش فراز؛ ترتیب  
 بم: ۱۷۷۷، ۱۷۷۸  
 ب ۱۷۷۸: هیچیک از نسخه‌ها بیت را ندارند.  
 ب ۱۷۷۹: (دوم) قب و لن: جنان کس، قا و ط و ك:  
 جنان [ك: جنو] کس بتوران زمین، مب:  
 نه‌بند کسی آن بتوران زمین، حظ: ندیدست  
 کس اندر ایران و؛  
 ب ۱۷۸۰: قا و قب: و میدان و، حظ: ز باغ و ز  
 میدان و، لن: ز باغ و ز ایوان و، ك: باغ و  
 میدان و ایوان او؛  
 (دوم): مب: بیامیخت، ك: بیامیخت کوی  
 خرد جان او؛ ط بیت را بدین صورت دارد:  
 ز باغ و زمینان و ایوان او  
 بیامخت کوی خرد نکک خوی  
 ط پس از این بیت، بیت ۱۷۸۳ را آورده  
 است. ترتیب ك و لن: ۱۷۸۰، ۱۷۸۳،  
 ۱۷۸۱، ۱۷۸۴، ۱۷۸۲، ۱۷۸۵ و...  
 ب ۱۷۸۱: (دوم) ط: جو کنجی، مب: بمیدان و،  
 قا: کهر بود و جون دشت سور، لن و حظ:  
 کهر بود بمان سور؛ ترتیب قب: ۱۷۸۱،  
 ۱۷۸۳، ۱۷۸۴، ۱۷۸۲  
 ب ۱۷۸۲: مب: بران، ك: فرو آیین، حظ: کی

شارستان، لن: بدان ... کارستان ؛  
 (دوم) : مب : شارسان ، قا : همه ...  
 شارسان ؛ قا و ط و لك و قب و لن جای  
 مصراعها را عوض کرده اند .  
 لن افزوده :  
 بجای که بد بوم آن خارसार  
 بسازید شهری جو خرم بهار  
 ب۱۷۹۴: لن: بشادی دران کاخها ؛  
 (دوم): حظ: وی داردش ارچند، لن:  
 نشاند فرنگیس را ارچند ؛ مب بیقی  
 افزوده :  
 تو بر خیز و بر ساز کار و برو  
 بنزد سیاوش آزاده شو  
 و درحاشیه نیز آورده به خطی دیگر:  
 برو تا به بینی سر تاج او  
 همان تخت پیروزه و عاج او  
 ب۱۷۹۵: قا و حظ و مب: جو بینش جربی [مب:  
 خوبی] ، ط و لك و قب: جو بیش رسیدی  
 فراوان ، لن : جو بر تخت بینی فراوان ؛  
 (دوم): قا و ط و قب و لن و حظ: بدوی ،  
 لك: دروی ؛  
 ب۱۷۹۶: (دوم) لن: فراوان کرده ، ط و لك: نشیند  
 بیشت ، حظ : سب بست از ، مب:

ب۱۷۸۹: تمام نسخه ها : بکرسیوز آن [ ط و لك و  
 حظ و مب: این] داستانش بگفت ؛  
 (دوم): قب: نهفته سخن بر ، لن: نهفته برون  
 آورید از ؛ در تمام نسخه ها این بیت تلفیقی  
 از دو بیت ۱۷۸۸ و ۱۷۸۹ است .  
 ب۱۷۹۰: قا و لك و قب و مب: کی رو شادمان تا  
 [قب: با] ، ط: یکی سادمان نا ، لن: برو  
 شادمان تا ؛  
 (دوم): لك: و بر کرد ، قب و لن: چه کردست  
 بر ، قا: چه بایست ، مب: به تا چه جایست و ؛  
 حظ: نکر تا چه جایست و کردش بکرد ؛  
 ب۱۷۹۱: (دوم) ط و لك و لن و حظ و مب: همی هیچ ،  
 قا و قب: نکرید همی نیز یاد ؛  
 ب۱۷۹۲: قا و ط و لك و قب و مب: جنو کرد ،  
 لن و حظ: جو او کرد ؛ مب دو بیقی افزوده:  
 همان رستم زال و سام سوار  
 که چون او نه بینی یکی کامکار  
 همان کیو و کودرز کرد دایر  
 جو فرهاد و شاپور چون زه شیر  
 مب عنوان دارد: رفتن کرسیوز بیش سیاوش  
 ب۱۷۹۳: حظ: بدان ، قا: بدان ... خارسان ، لك  
 و قب: بدان خرمی در ، مب: بدان خوری  
 از ... خارسان ، ط: بدان خرمی در ...

بیت را ندارد و حظ جای مصراعها را  
عوض کرده است .

ب ۱۸۰۲ : مب : آب دریا بود میزبان ، بقیه نسخه ها :  
آب دندان بود میزبان ؛

(دوم) : بم : خورم ، قا و لك و حظ : بدان ،  
ط و قب : بدان شهر خفته دو ، لن : بدان  
شهر خرّم بمان شادمان ، مب : بدان شهر  
فرخ دو ؛ مب بیٹی افزوده :

دو هفته بیاشن و بیاری روز

نیکک اختر و فال کیتی فروز

ب ۱۸۰۳ : (دوم) ط و لن و حظ : توران کزیده ،  
مب : سوران توران ؛

ب ۱۸۰۴ : بم : خنید سپاه ، قا و لن : خنیده سوار  
اندر ، ط : بفرمان ساه اندر ؛

(دوم) : حظ : با سیاوش ، قا : بشد تازنان  
تا ، لن : بشد تا بنزد سیاوش ، مب : بشد

تازینان تا ؛ قا این عنوان را دارد : آمدن  
کرسوز با هدایا افراسیاب به سیاوش  
کرد نزد سیاوخش و مژده رسیدن به  
سیاوخش به بسری کی از دختر بیران  
آمد . قب : آمدن کرسوز بنزد سیاوش ،  
ط و لك و لن و حظ عنوان ندارند و مب  
نیز عنوان را بیشتر آورده بود .

نشستن به پشت از ؛ قا بیت را ندارد .

ب ۱۷۹۷ : قب : هرانکه ، حظ : که جام می آید ، لن  
و مب : بدشت ، ط و لك : هرانکه کی می بادم  
[ك : یاد] آند ؛

(دوم) : لن : ساند گذشت ، حظ : بیازی نیاید ،  
ط : خوردی با سب اندراند نشست ؛ قا بیت  
را ندارد .

ب ۱۷۹۸ : ط و لك و قب و لن : هدیه ساز بسیار ؛  
(دوم) : ط و قب و مب : وتاج و کر ، لن :

واسب و سلیخ و کر ، حظ : واسب و ز تاج و  
کهر ، قا : ز دینار و اسب و کلاه و کر ، ط و  
ك و قب پس از این بیت و لن پس از ۱۷۹۹ و  
مب در حاشیه به خطی دیگر بیٹی افزوده اند :  
ز دینار باید نثار [ قب : نثاری ] کران  
به بردن زهر [ لن : شمر دند هر ، مب : شمرده  
زهر ] کونه کوه ران

ب ۱۷۹۹ : مب : هم از ، قا : همه ... تحت دیبا ، لن :  
همان تاج با فرش دیبا ، حظ : همان طوق و هم  
تخت دیبا ، ط و لك و قب : هم از دیبه [ قب : و ]  
تخت [ك : و ] ز رفیت جین ؛

(دوم) : قا و ط و لك و مب : هم از ، قب : جه از  
یاره ، لن : همان افسرو تیغ و کرز ؛

ب ۱۸۰۰ : (دوم) قب : ز کنجت نه بین تاجه ؛ قا

ب ۱۸۰۵: لن: آمد براه؛

(دوم): ط: نازبان ما، حظ: نازبان، لن:  
بذیره شدن، قب و مب: شدش شادمان؛ قب  
پس از این بیت، بیت ۱۸۰۸ را آورده است.  
ب ۱۸۰۶: حظ: یکدکرا، ط و لن: یکدکرا در  
کنار؛

(دوم): لن و مب: برسدش از؛

ب ۱۸۰۷: ط: از آنجاییکه، مب: بایوان گذشتند از؛  
(دوم): ط: جای سبه؛ قا بیت را ندارد.  
ك این بیت را پس از بیت ۱۸۰۹ آورده  
است.

ب ۱۸۰۸: ك و لن: آمد براه؛

(دوم): حظ: کی خلعت بیاورد و بیغام شاه،  
قا و ط و ك و قب و لن: بیاورد با هدیه بیغام  
شاه، مب: ابا خلعت و خوب بیغام شاه؛

ب ۱۸۰۹: قا: ازان، ط و ك و قب: بدان هدیه؛

(دوم): لن: و چون کل شداندر؛ تمام نسخه‌ها  
بیقی افزوده‌اند:

نشست از بر [قا: نشسته ابر، حظ: از بره]  
باره کام زن / سواران ترکان [لن و مب:  
سواران ایران، ط و ك: ز توران و ایران،  
قب: ز ایران و توران، حظ: سواران لشکر]  
شدند [مب: شده] انجمن

ب ۱۸۱۰: ط: برزن سراسر نکوی، ك و قب و مب:

برزن سراسر بدوی، لن: برزن بیرزن  
بدوی، حظ: شهر برزن نمودش بدوی؛  
(دوم): حظ: بدید و سوی؛

ب ۱۸۱۱: قا و ط و ك و قب و مب: آنکاه نزد،

حظ: آنکاه نزدیک پیران جو، لن: هم  
آنکه نبرده سواری جو؛

(دوم): لن: بیامد سیاوش را؛ مب  
عنوان دارد: مؤده دادن چرره از ولاده  
فرود؛

ب ۱۸۱۲: ط و ك و قب: مهرماه، لن و مب: بهلوان

سباه، حظ: که از کوچک [کلمه را  
خط زده] بهلوان مهرماه؛  
(دوم): مب: بمانند ماه، بقیه نسخه‌ها:  
آمد جو تابنده ماه؛

ب ۱۸۱۳: (دوم) قب: شب تیره آمد، قا و لن و

حظ: شب اندر جو، مب: شب اندر جو  
اورا شنود؛

ب ۱۸۱۴: قا و ط و ك و لن و حظ و مب: هم آنکه

مرا [حظ: ورا]؛

(دوم): قا و ط و ك و حظ: اینک رو،

لن: بکفتاکه رو شاه، مب: کفت، که  
روشاه؛ قب بیت را ندارد.

ب۱۸۱۵: حظ: مادر کوچک؛  
 (دوم): ط: حزره، حظ: ناٹوان؛  
 ب۱۸۱۶: قا ومب: بفرمود آنکه، ط وک وقب و  
 لن و حظ: بفرمود خفته؛  
 (دوم): قب: خرد در؛  
 ب۱۸۱۷: حظ: آن نامه؛  
 (دوم): ط وک وقب ولن ومب: که نزد؛  
 ب۱۸۱۹: ط وک وقب: چنین گفت؛  
 (دوم): لن و حظ: ازین بجه؛  
 ب۱۸۲۰: ط: حندی درم؛  
 (دوم): ط: کشیدن ستم؛ تمام نسخه‌ها  
 بیتی افزوده‌اند:  
 جو بشنید کرسیوز آن [قب: این] مژده  
 گفت / که بران [ط: بران، ک: بروین،  
 حظ: نتوان] شد امروز با شاه جفت  
 ب۱۸۲۱: (دوم) تمام نسخه‌ها: ورا نیز ازان [قا  
 ولن: ازین] داستان مژده [حظ: هدیه] داد؛  
 قا ولن و حظ و مب بیتی افزوده‌اند:  
 فرنکیس را دید [لن: فرنکیس بنشست]  
 بر تخت عاج / نهاده بسر برز بیروزه تاج  
 ب۱۸۲۲: قا و حظ: جندان، قب: جندین؛  
 (دوم): قا: فرنکیس بر تخت بریشکاه، لن:  
 استاده همه ماه رخ بیش ماه؛ قب جای

مصراعها را عوض کرده‌است. مب در  
 حاشیه بیتی افزوده:

جو چشم فرنکیس او را بدید

تو کفتی روانش همی بردمید

ب۱۸۲۳: قا وک وقب ولن و حظ: و کردش، مب:

بردش نماز، ط: و کردش نگاه؛

(دوم): قا: از شاه وز، ط: واز نادشاه،

مب: از رنج و راه دراز، حظ: برسید

ازان شهر و آن شهریار؛

ب۱۸۲۴: قا: دل و جان کرسیوز؛

ب۱۸۲۵: مب: همی کفت، لن و حظ: سالی دکر؛

(دوم): قا ولن و حظ و مب: کس را؛

ب۱۸۲۶: ط وک: بادساهی و هم، قا و حظ: هم

تخت کاه، لن: نادشاهی و هم تخت کاه،

مب: پادشاهی و هم تخت و کاه؛

(دوم): قا ولن: هم بوم و برهم، ط وک:

هم بوم و بر ناسباه، مب: کنج و بوم و

بروهم، حظ: کنج و هم - هم سباه؛

ط وک جای مصراعهای را عوض

کرده‌اند. قب بیت را بدینصورت

دارد:

همش کنج و هم بوم و بر با سباه

همش بادشاهی و تخت و کلاه

کرسوز با یکدیگر

ب ۱۸۳۶: (دوم) حظ: تو کوی، مَب پس از این

ایبانی افزوده:

چنین گفت با لشکر نامجوی

که میدان شمارا و جوکان و کوی

جوکردان بمیدان نهادند روی

به تندى ز ترکان ببردند کوی

سیاوش ز ایرانیان شاد شد

بسان یکی سرو آزاد شد

ب ۱۸۳۷: (دوم) ط: بمیدان و، ك و حظ: بمیدان

و برحاس روشن [ك: رخاش]؛ قایبیت

را ندارد.

ب ۱۸۳۸: این بیت دریم نیست و درهفت نسخه\*

دیگر هست و برای ارتباط معنی لازم

بنظرمی رسد. قب: سواران میدان؛

مب: سواران میدان و مردان مرد [بیت

را درحاشیه به خطی دیگر آورده است]

ب ۱۸۳۹: لن: نشسته بران نخت؛

(دوم): لن و مب: بر فرزند، حظ:

بر فرود، قب: بر روز روهتر؛ مب ایبانی

افزوده:

ییکجای کردان برآویختند

ز توران و ایران برآمیختند

مب به خطی دیگر درحاشیه:

بدل گفت سالی بدن نکدرد

کلاه کیانی بکیوان برد

ب ۱۸۲۷: لن: نهانی؛

ب ۱۸۲۸: ط: بر کردی از، لن: از کنج؛

(دوم): ق او ط و ك و مب: همه ساله، لن: همه

ساله ... از رنج، حظ: ساله شادان ری از؛

ب ۱۸۲۹: ق او مب: بر کاخ؛

ب ۱۸۳۱: حظ: سرور، ق او لن: نای و رود، مب:

و بانك سرود، ط و K و قب: رود و نای و

سرود؛

(دوم): ق او ط و K و قب و لن: زشادی؛

ب ۱۸۳۲: ك: خورشید رخشنده؛

(دوم): ك و حظ: بنمود تاج از؛

ب ۱۸۳۳: مب: بمیدان برفت؛

(دوم): ق او حظ: بشادی همی؛

ب ۱۸۳۴: (دوم) ق او ط و K و قب و لن: سوی

کوی، حظ و مب: سیاوش سوی کوی؛

ب ۱۸۳۵: ق او مب: جواو کوی، لن و حظ: جو

او کوی درختم، ط و K: چنان کوی رزختم؛

(دوم): قب: آورد را خاك؛ قب و لن

عنوان دارند: هنر نمودن سیاوش بنزد

کرسوز، مب: کوی نازیدن سیاوش و

جیاشد کر امروز از بہر من  
 بمیدان نہی رنج بر خویشتن  
 ب ۱۸۴۳: ط و حظ: بران، لن و مب: بدین؛  
 (دوم): قب و مب: زتخت اندر آمد  
 بزین برنشت؛  
 ب ۱۸۴۴: مب: ہم در؛  
 ب ۱۸۴۵: لن: بر طرف آورد کاه، حظ: بر تخت  
 آورد کاه؛  
 (دوم): حظ: نہادہ برور بہر، ک: زہر  
 سو برو برسباہ [اول براہ نوشته و خط  
 زدہ]؛ قایبت را ندارد.  
 ب ۱۸۴۷: مب: کہ بر، ط و ک: کی دردست، لن:  
 داشت اوی؛  
 (دوم): ط: بنخحر و بر، لن: بکذاشت  
 اوی، حظ: بزنجیر بر نیزہ بکذاشتی؛ قا  
 بیت را ندارد. ط و ک و مب عنوان  
 دارند: ہتر نمودن سیاوش بنزدیک  
 [مب: پیش] کر سیوز؛  
 ب ۱۸۴۸: ترتیب ابیات ط و ک: ۱۸۴۸، ۱۸۵۳،  
 ۱۸۵۱، ۱۸۵۲، ۱۸۵۰، ۱۸۵۴، ...  
 ب ۱۸۴۹: (دوم): مب: تاب و کرہ، ط و ک بیت را  
 ندارند.  
 ب ۱۸۵۰: ط و ک: در آورد، قب: در آورد نیزہ  
 باورد، قا: بر آورد نیزہ برافراشت، مب:

ہترمند بودند ایرانیان  
 بتندید کر سیوز اندر میان  
 بگردش بدو آشکارا نہان  
 رخ آورد بر شاہ کرد نکشان  
 ب ۱۸۴۰: مب: ای نامدار؛  
 (دوم): حظ: خردمند و از، ط و ک: ور  
 نخردان؛  
 ب ۱۸۴۱: قا و لن و مب: ہتر برہتر، ط و ک و قب  
 و حظ: پر کہر؛  
 (دوم): حظ: کر بترکان نمائی؛  
 ب ۱۸۴۲: حظ: ستان کر بہ تیر؛  
 (دوم): ط و ک و قب و مب: زمین گیر و  
 [قب: کردو] آورد کن یک، لن: عنان تاب  
 و آورد کن یک، مب افزودہ:  
 سیاوش بدو گفت کای نیکبخت  
 سزاوار میدانی و تاج و تخت  
 بایران و توران جو تو یک سوار  
 ندیدست کس در صف کار زار  
 بدو گفت کر سیوز ای شاہ زاد  
 جوانمرد و بیروز و ہم کرد و راد  
 شوم مہمحنن جون تو کفتی بہر  
 بکام تو کردد بمن بر سپہر



اسپر دو جوشن دکر؛	بر آورد نیزه برافراخت؛
(دوم): لن: کرد تیر شه نامور؛	(دوم): قا: بینداخت آن، لن: بینداخت
ب ۱۸۵۷: بم وط وقب: دو جوبه، مب: نه جوبه	هرسو؛
(روی نه نوشته ده)؛	ب ۱۸۵۱: قا و حظ: جنک ساز، ط: کرسوز
(دوم): لن و حظ: آفرین خوانند، مب:	جنکجوی، مب: سواران و... جنک ساز،
بدو آفرین خوانند؛	لن: سواران و... رزم ساز، ک وقب:
ب ۱۸۵۸: قا وک: یکی در کذاره، قب: یکی دو	سواران و کرسوز کینه جوی؛
کذاره، ط: در یکی در کذاره، لن: از	(دوم): ط: نرها زرد روی، ک وقب:
آنها یکی بی کذاره، مب: کزان نه یکی	نیزهای دو روی؛
بی کذاره؛	ب ۱۸۵۲: (دوم) قا و حظ: زره را کره، لن:
(دوم): قا و ط وک وقب ولن: همی هر؛	زمیدان زره برنشد؛
حظ بیت را ندارد.	ب ۱۸۵۳: مب: زره خواست،
ب ۱۸۶۰: (دوم) حظ: بیاریم هر، مب: بکریم	(دوم): حظ: حوبین دواز، قا: سه جوبین
هر، قب: بکریم بک بادکر بی سیاه؛	یکی ز آهن، ط وک: دو جوشن هم از آهن،
ب ۱۸۶۱: (دوم) قا: بکریم جنکی، مب: بکردار	مب: دو روین و دو آهن، لن: دو جوشن
جنکی؛	دکر ز آهن، قب: دو جوشن هم از آهن تابدار؛
ب ۱۸۶۲: قا و مب: همتا یکی؛	ب ۱۸۵۴: (دوم) ط وک وقب ولن و مب: بجنک،
(دوم): قا: ایشان یکی، مب: نیایی باسیان	قا: بس اندر، حظ: میان وسه و خوبه بجنک؛
یکی، ط وک: کرایند بیشم از ایشان بسی،	ب ۱۸۵۵: ط وک وقب: وبکشادران، مب: یکی بر؛
لن: کرایند از ایشان به بیشم بسی، قب:	(دوم): ط وک وقب: نظاره برو برسباهی؛
و کرجند آیند بیشم بسی؛	ب ۱۸۵۶: قا و حظ: بدان، مب: بدان جار روین
ب ۱۸۶۳: مب: بایران کسی، قب: بمیدان تونیست،	و آهن، ط وک: جار حوش بران هم سپر،
لن: بمیدان همان نیست، حظ: بمیدان ما	قب: جار جوشن بران شش سپر، لن: جار

که آورد کیرند یکک با دکر [لن]:

با یکدکر]

بکیرند هر دو دوال کسر

حظ ومب افزوده اند:

زمانی بیازی نبرد آوریم

نه بر کینه و روی زرد آوریم

مب دو بیت دیگر افزوده:

سیاوش بدو گفت کرنیست راست

نبرد سواران بمیدان سزاست

ولیکن جو خشم آورد نامجوی

بکردد ازو رنک و برخاشجوی

ب ۱۸۷۱: مب: بنه عذر ازین زانک این رای

نیست؛

(دوم): ط: بمیدان نبرد مرا جای، لن:

مرا با نبرد تو خود های، ک وقب: نبرد

ترا درجهان جای، حظ: بمیدان بنزد

منت جای؛

ب ۱۸۷۲: لن: جنک میدان، مب: دوکس جنک

میدان، حظ: بنزد ... جنک مردان؛

(دوم): لن: خشم اگر جهره، مب: خشم

تر جهر خندان، حظ: خشم و جهره

خندان، قب: برن بشکم رای و بیان

بود [ر. ک به مصراع دوم بیت ۱۸۷۴]؛

نیست، ط وک: بمیدان تو نیست همتای من؛

(دوم): قب ومب: توهم بیالای، لن: تو من

بیالای، ط وک: تو ما بیالای من، قا: آورد

بازور و بالای؛

ب ۱۸۶۴: حظ: بر کیرم از، لن: دارمت من

ز زین؛

(دوم): قا و ط وک و حظ: برنهم بر؛

ب ۱۸۶۵: (دوم) قب: زاسب، قب: بمردی

تواناتم؛

ب ۱۸۶۷: (دوم) قا وک: شیر برخاشجو، قب:

مهتری نیز و، حظ: مهتری کرد و، مب:

کرد برخاشجوی، ط بیت را ندارد.

ب ۱۸۶۸: ک وقب: تو ماه؛ ط بیت را ندارد.

ب ۱۸۶۹: مب: جز از تو، قا وک وقب و حظ: از

توز ترکان کسی، لن: از تو ز توران کسی؛

(دوم): حظ: رای کین، مب: نه از روی

کین، قا: بکردد بمیدان کین، ک وقب:

بکردد برسم و بکین؛ ط بیت را ندارد.

ب ۱۸۷۰: (دوم) قا وک وقب ولن: نماند بروی،

ط: نماند بدوی، حظ: کی ما چون بروی

اندر آرم روی، مب: تو زین کونه با من

سخنهای مکوی؛ ط بیت را پس از بیت ۱۸۷۴

آورده است. ک وقب ولن افزوده اند:

(دوم) : حظ : همانا که خوش ؛  
 ب ۱۸۷۸ : لن : بترکان جین ، حظ : کفت کز سر ؛  
 (دوم) : حظ : بکشتی نشان ؛  
 ب ۱۸۷۹ : قا : کسی با ؛  
 (دوم) : ط : سیاوش را زیر ؛  
 ب ۱۸۸۰ : ک و قب : سراینده بودند و ، لن :  
 سراینده ، حظ : سراینده می بود لب ،  
 مب : سراینده بود بر لب کره ، ط :  
 سراینده کفت و بیر زد کره ؛  
 (دوم) : مب : نیامد ؛  
 ب ۱۸۸۱ : مب : کارر کرد ؛ قا و حظ بیت را ندارد .  
 ب ۱۸۸۲ : (دوم) : ط : حین رخان بر ، ک و قب :  
 برو بر زحین و رخان بر ، لن و مب :  
 برو بر زحین کرد و رخ بر ؛ قا و حظ  
 بیت را ندارند .  
 ب ۱۸۸۳ : ط و ک و قب و لن و مب : ای شهریار ؛  
 (دوم) : بم : ز ترکان لشکر ، قا : لشکر  
 کسی نیست خوار ؛ حظ بیت را ندارد .  
 ب ۱۸۸۴ : (دوم) : قا و حظ : بزركان مرا ، لن :  
 بزركان مرا باد ؛ ط بیت را ندارد .  
 قا عنوان دارد : نبرد سیاوش با کروی  
 زره و دمور بحضور کرسیور ، مب : رزم  
 دمور با سیاوش شاه و کروی زره ؛

قا و ک بیت را ندارند . ترتیب ابیات ک و  
 قب : ۱۸۷۵ ، ۱۸۷۴ ، ۱۸۷۳ ، ۱۸۷۶ و ...  
 ب ۱۸۷۳ : مب : بکیتی ؛  
 ب ۱۸۷۴ : (دوم) : قا : بدین ، قب : بران ، حظ : عهد  
 و بیان ، ک : نشکتم نیز بیان ، مب : بشکتم ؛  
 ط بیت را پس از ۱۸۷۰ آورده و پس از آن  
 بیتی افزوده :  
 سیاوش بدو کفت کای نیک نام  
 کرایدونک رایت جین است کام  
 و عنوان دارد : کردیدن سیاش در میدان با  
 دمور و کروی زره ، عنوان ک : آزمون کردن  
 سیاوش بر کروی زره و دموی ترک ؛  
 ب ۱۸۷۵ : (دوم) : لن : تیز رو بارکی ، حظ : ترو  
 باد بابر ؛ ط پس از این افزوده است :  
 کی با من بیدان بگردد درون  
 بینی یکی دسب بر دم کی جون  
 ب ۱۸۷۶ : حظ : بنزد منست ؛ ط بیت را ندارد .  
 بقیه نسخه ها بیتی نیز افزوده اند [ مب پس  
 از بیت ۱۸۷۵ ] :  
 بکوشم کی ننکی [ لن : تیکی ، حظ : نیکی ]  
 نکردم بکار / بنزدیک آن [ قا و مب : تو ]  
 نامور شهریار  
 ب ۱۸۷۷ : ک : جنکجوی ؛

- ط: کردن و کتف او،ی، حظ: کرفکش  
بن کردن؛ ک بیت را ندارد.
- ب۱۸۹۲: (دوم) قا و ط و ک و م: کی کردن  
بمانندند زو [ک: ازو] در، قب و حظ:  
که کردان بمانندند یکسر [حظ: دروی]  
شکفت، لن: که مانندند کردن کشان  
زوشکفت؛
- ب۱۸۹۳: ط: جوش، قب: بش، حظ: کرسیوزش  
برد خوش؛  
(دوم): قب: کیش، م: کفتی یکی  
مرغ دارد بکش، حظ: نوکوی یکی  
مور دارد بکش، ط: کفتی بشه  
دارد اندر بکوش؛ ک و لن بیت را  
ندارند.
- ب۱۸۹۴: قا و ط و حظ و م: از اسب و یکشاد،  
ک و قب: از اسب و بفشاند، لن: از  
اسب و بفشارد؛  
(دوم): ط: تحت شد برنشت؛
- ب۱۸۹۵: (دوم) قب: برآژنک، ط: برازنک  
روی، حظ: برارژنک، قا: برازکفتکو،  
ک: بدش دل برآژنک، لن: نمین شد  
دلش زرد رخسار او،ی؛
- ب۱۸۹۶: ط: ازان؛
- ب۱۸۸۵: لن: دوتن، حظ: دوپیک، م: آراستن؛  
(دوم): م: خواستن؛
- ب۱۸۸۶: حظ: یکی تیرکش بود، م: دکر سرکشی  
بود؛  
(دوم): حظ و م: بتوران؛ قا و ط و ک و  
قب و لن بیت را ندارند.
- ب۱۸۸۷: هیچیک از نسخه ها بیت را ندارند.  
حظ و م: بیی افزوده اند؛  
جو کفت سیاوش شنیدش جودود  
بیامد بنزدش بسیجید زود
- ب۱۸۸۸: قب: باواز بنهاد، حظ: سیاوش بدان  
هر دو بنهاد؛ تمام نسخه ها جای مصرعها را  
عوض کرده اند.
- ب۱۸۸۹: م: بتندی میان، م: به بستش میانرا  
کروی؛  
(دوم): حظ: جنکال بر، م: فروکرد؛  
م: بیی افزوده؛  
سیاوش کرفکش دوال کمر  
نمودش ز بازوی فرح هنر
- ب۱۸۹۰: ط: کرفکش زمین را فکند؛  
(دوم): ط: نیامد بچم کند، حظ: به بند کند؛
- ب۱۸۹۱: ط: دموی، قا و قب: کرد دمور؛  
(دوم): قا و قب و لن و م: کرفکش بر،

- ب ۱۹۰۱: ق ا و ط و م ب: با یکدگر، حظ: رفت  
با همدگر، ک و ق ب و لن: فراوان بگفتند  
با یکدگر؛
- (دوم): حظ: وزان بوم، قب: ازین بر  
هنر شاه با یال و بر، ط: آن نامور شاه  
و آن برز و فر؛
- ب ۱۹۰۲: م ب: جنین کرسیوز [«کفت» را در  
حاشیه نوشته]؛
- ب ۱۹۰۳: حظ: شاه توران، ط: شاه از اندر  
مخواند؛
- (دوم): م ب: بخون بر؛
- ب ۱۹۰۴: حظ: دمور کروی، ک: دموی، ط:  
حوشپر... دموی؛
- (دوم): ق ا: کی هستند، ک: شیران و  
برخاشجوی، قب: که بود شیران  
برخاشجوی؛
- ب ۱۹۰۵: ط و لن: جنان، ک و ق ب: زار و بیجاره،  
حظ: زار و بدکار، م ب: جنان زار و  
بیجاره، ق ا: جنان زار ز بیکار کشتند  
خوار؛
- (دوم): م ب: ناپاک دل، لن: ناپاک دل،  
ق ا و ط و ک و ح: زجنکال ناپاک دل،  
قب: زجنکال بیدار دل یک؛
- (دوم): ط: بگفتار کردان ایران، حظ:  
بگردار کردان ایران، ک و ق ب و لن: تو  
کفتی که براوج کیوان شدند؛
- ب ۱۸۹۷: ط و ک و ق ب و لن: با رود و می؛
- (دوم): حظ و م ب: می آورد و رامشکران،  
ط: می ونای و رامشکر ننگی، ق ا: می آورد  
و رامشکران را سرود، ک و ق ب و لن: همه  
پهلوانان [لن: نامداران] فرخنده بی؛ م ب  
جای مصراعها را عوض کرده است.
- ب ۱۸۹۸: لن: برفتند و کردند ساز، حظ: هشتم  
برمن گرفتند بار؛
- (دوم): م ب: کرسیوز رزم ساز، حظ:  
کرسیوز کینه ساز، ک و ق ب و لن: سیاوش  
همه هرجه بودش براز؛ م ب مصراع دوم را  
به خطی دیگر و در حاشیه نیز چنین آورده:  
سیاوش هم هرجه بودش براز؛
- ب ۱۸۹۹: (دوم): م ب: برش و نیک خواه، ک و  
قب: و بوزش نیک خواه، ق ا: و بوزش از  
نیک خواه؛
- ب ۱۹۰۰: ق ا و لن و ح: وزان، ط و ک و ق ب و  
م ب: وزان... را یکی؛
- (دوم): ک و م ب: آباد و، ط و ح: شهر  
جون باد؛

ب۱۹۰۶: لن: وب: بگذرانم، ك: ازان بگذرانم؛  
 (دوم): حظ: كار را و نه، ك: وقب: كار  
 بيدانه، ط: نه سرمه تران كار راونه، لن:  
 سراسست بيذا مرين را، مب: نه بس باشدش  
 شهر توران نه بن؛ مب: مصراع دوم را در  
 حاشيه به خطي ديگر چنين آورده: نه سرسم  
 ان كار سدا نه بن.

ب۱۹۰۷: (دوم) قا وب: اندرين، ط: برفت  
 اندرين جوي خون تيره، حظ: برفت اندرين  
 خوي حر، ك: وقب ولن: برفت و زدايج  
 [لن: نكرده، قب: هيچ آرام و خواب؛  
 ب۱۹۰۸: ك: تركان رسيد؛  
 (دوم) قب: ورسيد هر كونه راه، ك: ورسيد  
 و هر كونه ديد، مب: رسيده پرسيد هر كونه  
 شاه، قا: و بر كفت هر يك ز راه، مب: عنوان  
 دارد: باز كشتن كرسيوز ار نزد سياوش  
 بخدمت افراسياب  
 ب۱۹۰۹: حظ: بضم رفت؛  
 (دوم): حظ: بجنديد ازو، لن: بجنديد بر كشت؛  
 ب۱۹۱۰: ط: كينه جوي، قا و لك: وقب ولن:  
 نامدار؛  
 (دوم): ط: بدان ناركي شاه و آن سرح روي؛  
 ب۱۹۱۱: قا و لك: وقب ولن: رفت يكه، ط: وحظ

وب: همی بود يكه؛  
 ب۱۹۱۲: لن: ببيجيد چون روز، ك: وقب: سبجندو  
 چون روز؛  
 (دوم): ك: همی جامه، قب: همی جادر  
 فيركون، قا: جامه روز را كرد، ط و  
 حظ: جامه تيره را كرد، مب: جا در  
 تيره را كرد؛  
 ب۱۹۱۳: قا: كيني در آمد، حظ: مرد كران در آمد  
 بخواب؛  
 ب۱۹۱۴: ط: لك: وقب: وحظ: بردخت؛  
 (دوم): ك: وقب: و كفتند هر، مب:  
 كونه جای؛  
 ب۱۹۱۵: (دوم): ط: جزاين، قا: سياوش دكر  
 دارد، ك: وقب ولن: سياوش ازان شد  
 كه ديدی تو بار؛ ط و لك: وقب عنوان  
 دارند: بد كردانيدن كرسيوز افراسياب  
 را بر سياوش [ط: باسياوش].  
 ب۱۹۱۶: حظ: بكاس؛  
 (دوم): قا ولن: وحظ وب: جند راه؛  
 ب۱۹۱۷: لن: نيز آمد، حظ: جين آمد؛  
 (دوم): لن: همه، قا: وحظ: كيرند جام؛  
 ب۱۹۱۸: حظ وب: بدو؛  
 (دوم): يم و لك: ببيجيد ازو، مب:

- ب ۱۹۲۸: تمام نسخه‌ها: توران ورا ، م: شهنشاه  
توران؛
- ب ۱۹۲۹: لن وحظ: کفت ای؛
- (دوم): قا وک: ز کیتی ، قب: ز کیتی  
جه دارم جز ، حظ: دارم بجز تو بکیتی  
بچنک ، م: دارم جز از تو ز کیتی  
بچنک ، ط: دارم جز از تو یکی را بچنک ؛  
ب ۱۹۳۰: لن: همان راز؛
- (دوم): ط وک و قب: بزودی بین ؛
- ب ۱۹۳۱: ک: وزان، ط: وزان ... دلش بدغمی،  
قب: بدغم دلم برغمی ، لن: بد شد دل  
من غمی ؛
- (دوم): لن: آورد یک ره کمی ؛
- ب ۱۹۳۲: قب وحظ: به بستم ؛
- (دوم): م: وزو، قاط وک و لن وحظ:  
نیامد ازو نیز ما را زبان؛
- ب ۱۹۳۳: قا و ط وک وحظ: جوان تخت ، لن:  
چنان تخت ؛
- (دوم): م: و هنر بود ، حظ: خود؛
- ب ۱۹۳۴: حظ: بتافت ؛
- (دوم): حظ: جز از ... نیافت ؛
- ب ۱۹۳۵: م: بدو کوهرو ؛
- (دوم): قا: و سنج خویش [ ط: رنج که  
«ره رنج چسبیده» ]
- ببیچید ازو ناکهان ، حظ: سنجید ناکاه ازو  
جان ، ط: همی فرق کیوان بسابد کلاه ؛
- ب ۱۹۱۹: حظ: بکشتی ، ط: اکرزان ترا دل ؛
- (دوم): ط وک وحظ: برابرچ ، م: بکیتی ،  
لن: بکیتی برابرچ . قا: برابرچ نرقی ، قب:  
نکردی ز کیتی برابرچ ستم ؛
- ب ۱۹۲۰: ک و قب: دولشکر ، ط: دولشکر چنان  
آتش تیرو آب ، حظ: موب: کشور که جون  
آتش و تیز آب ؛
- (دوم): لن: بدل نیز باهم نکیرد شتاب ؛
- ب ۱۹۲۱: قا وک و قب و لن: که برخیره ؛
- (دوم): م: همه ، لن: مکر باد ؛
- ب ۱۹۲۲: ط: وکر ، حظ: می راز بر تونهان ؛
- (دوم): قب: مرا نام زشتی بدی ؛
- ب ۱۹۲۳: (دوم) ط و قب و لن : نژند ، م :  
براندیشه از ؛
- ب ۱۹۲۴: (دوم) لن: مرمر ، م: شد دلت را ،  
ط : واو بد ترا ، حظ : بیچید و این بد ترا ؛
- ب ۱۹۲۵: ط وحظ: این نامه ؛
- ب ۱۹۲۶: م: کربن ، ک و قب و لن: این کار ؛
- (دوم): ک و قب: سرکار آنکاه بابت ، لن:  
سر راه آنکاه بابت ؛
- ب ۱۹۲۷: ط: چهارم کی ؛

(دوم) بم: تباہ از، ك: ساه از، ط: بناہ

و كرنند، قب: مرغزارش بنام از، حظ:

بسد كند دام و دد را كزنند؛

ب ۱۹۴۵: حظ ومب: اكر، قب ولن: سزد كر بد

آيد [قب: كرنندارذ] بدو از بناہ، ط:

سزد كرنندارذ از او بر كاه، ك: سزد كر

بدارندش اندر كنار؛

(دوم) بم (به اصلاح متأخر): نپسندد،

ك: چنين تا سر آيد برو برش كار؛ قا

بيت را ندارد .

ب ۱۹۴۶: قب: جزانكس، مب: پذر، لن: بسر،

ط: جزانكس ... بذر؛

(دوم) : لن وحظ: سوي بذر، مب: نزد

پسر [روي كلمه نوشته: بذر]، ك: فرستم

بسوي بذر، ط: فرستم بيزد بسر، قب:

فرستم بسوي بسر، قا بيت را ندارد .

ب ۱۹۴۷: (دوم) بم: نكسلد؛

ب ۱۹۴۸: (دوم) ك ولن: مكن اين، مب: مدار اين؛

قا بيت را ندارد .

ب ۱۹۴۹: ط: اكر سوي، مب: كرايدونك او،

قا: بگفت از زايدر بايران؛ ط بيت را

تكرار کرده است .

ب ۱۹۵۰: حظ: هر نكه؛

ب ۱۹۳۶: قا وقب وحظ ومب: ساختيم؛

(دوم) بم: نبرداختم، قا وقب وحظ ومب:

ببرداختم؛

ب ۱۹۳۷: بم: از چنك و، ط: نسجيدم از، قب:

نه بيجيدم... فرزنداوي، ك: از روي فرزند،

لن: نسجيدم از راي او نيز روي؛

ب ۱۹۳۸: لن: صد كونه، ك: پس آن؛

(دوم) ط: فدا كردمش؛

ب ۱۹۳۹: حظ: از ايدونك

(دوم) : لن ومب: بگيتي بر آيد [لن: اند]

بسي؛

ب ۱۹۴۰: قا وقب ولن وحظ: بروبر، ك: برين بر،

ط: بدين بد بهانه؛

(دوم) قا: كي از؛

ب ۱۹۴۱: قب: من تمان؛

(دوم) قب: برميان، قا: شوم من بدين در

جهان؛

ب ۱۹۴۲: لن: نيايد بسند؛

(دوم) لن: نه آن بزرگان، ك: ايران زمين؛

ب ۱۹۴۴: ك: قب: بجه از بذر دردمند، ط: بجه از

بد بود دردمند، حظ: بجه زان خرد دردمند،

لن: بجه بيند بلر دردمند، مب: جو از هر بجه

شود؛



(دوم): قا: زار و کم ؛

ب ۱۹۵۱: (دوم) مب: کنی رهنمونی و دیوانگی؛

قا و ط و لك و قب و لن بیت را ندارند .

ب ۱۹۵۲: مب: دشمنی باید؛

(دوم): حظ: را مبرکن تو بر: مب: را برکن

تو بر؛ قا و ط و لك و قب و لن بیت را ندارند .

مب افزوده :

برانکه بیایدت - یند ازوی

که چون دوستانت نهد بر تو روی

ب ۱۹۵۳: قب و لن و حظ و مب: برین، قا: یکی

داستان زد بدین رهنمون؛

(دوم): حظ و مب: که آبی که؛ حظ و مب

بیتی افزوده اند :

ندانند درمان او را به بند

اگر بدخواهی تو بنیوش بند [مب:

بیوشش به بند ]

ب ۱۹۵۴: مب: بستن بد روز کار؛

(دوم): مب: اگر... بگذرد؛ بقیه نسخه‌ها

بیت را ندارند . مب بیتی افزوده :

نشایدش بستن بفرهنگ و رای

چنین داد ما را نشان رهنمای

ب ۱۹۵۵: هیچیک از نسخه‌ها بیت را ندارند .

ب ۱۹۵۶: لن و مب: نبینی ازو، قا: نبینی ازو جز غم

و درد، قب: نه بینی تو از وی جز اندوه

و درد، ك: نبینی ازو تو جز از باد سرد؛

(دوم): مب: و درد و کنج، ك و قب:

بمانی ابا سچش و باد سرد [ك: و درد]؛

ط و حظ بیت را ندارند .

ب ۱۹۵۷: قا و ط و قب و حظ و مب: نه بینی که،

لن: تودانی؛

(دوم): لن: درد جنك، مب: درد و

رنج (روی کنج نوشته: جنك)

ب ۱۹۵۸: (دوم) ط و ك: همی گفت، مب: بشد

گفت کرسوز او را درست؛

ب ۱۹۵۹: لن: بشیامی از، قا و مب: و کفتار خویش؛

(دوم): قا و ط و لك و لن و حظ: همی

تیره: قب و مب: همه تیره دانست؛

ب ۱۹۶۰: قب و حظ: من این؛

(دوم): ط: نكك دائم، قا و لن: بیم بدید

و نبین، حظ: نه سرباز بیم مر او را، ك:

نه سرباز پیام مرین را، قب: نه سرباز بیم

نه نكك و نه بن؛

ب ۱۹۶۱: ط: تا راز، قا: تا باز، ك و قب: به بینم تا

باز کردان، لن: ببینم تا کار کردان،

حظ: نباشم بازار کردان؛

(دوم): حظ: برین، ك: خوب چهار؛

جو زو این بدی آشکارا شود  
 بناچار دل را مدارا شود  
 ب۱۹۶۷: لن: نیاید زکس، حظ: نماند زکس،  
 قاومب: نیام زکس، ک: نیام زکس،  
 ط: نماندکس، قب: ازین... نام  
 زکس؛  
 (دوم): قب: وبس؛  
 ب۱۹۶۸: قا: کینه ور؛  
 (دوم): ط: وک و قب ولن و حظ و مب:  
 دل راست، قا: شاه با دانش و رای و فر؛  
 ب۱۹۶۹: قا و قب ولن و حظ و مب: بدان، ط: وک:  
 بدان آلب فر؛  
 (دوم): قا: ایزدی یال و، لن: ایزدی  
 دست و، مب: ایزدی تاج و، ک: آن یال  
 و کرز، قب: آن دست برد، ط: و آن  
 دست —  
 ب۱۹۷۰: ط: نامد، حظ و مب: کر آید؛  
 (دوم): قا و ط و حظ و مب: برخیره  
 خور، ک: برکز خورشید، قب: شود  
 تیره تر بر تو خورشید؛  
 ب۱۹۷۱: (دوم) قا ولن و مب: باسماں بر فرزند،  
 ک و قب: آسماں بکنراند کلاه؛  
 ب۱۹۷۲: بم: بدانی تو؛

ب۱۹۶۲: (دوم) ط وک و قب ولن و حظ و مب:  
 تا بتابد [حظ: نامد] برن [ک: بدو، مب:  
 برو] آفتاب؛ ط بیت را تکرار کرده است.  
 ب۱۹۶۳: ک: کی راز؛  
 (دوم): ک و قب: رخ تیره جرخ، قا: شمع  
 رخشانش کنون سوی، ط: رخ جرخ کرده  
 را سوی؛  
 ب۱۹۶۴: مب: اکر، حظ: اکر... خواهیش،  
 ط: من اورا بدر کاه؛  
 (دوم): بم و حظ: بکوم سخن، قا: جه سازد،  
 ط: داردش راز؛  
 ب۱۹۶۵: قب: من نیم، مب: من بسی بی؛  
 (دوم): ط: جه آرد، ک: کردد دران، قب:  
 نه بینم تا برجه؛  
 ب۱۹۶۶: قب و مب: زو این کژی، قا: جو کزی  
 از و آشکارا، ط: بکزی جنان آشکارا، لن:  
 جو این روزکز آشکارا، ک: زو این بدی  
 آشکارا کم؛  
 (دوم): بم: که باجاره، قا: کی بیجاره، لن:  
 بناچار دل، حظ و مب: که ناچار دل، ط:  
 رناچار دل برمدارا، قب: بناچار بی دل مدارا،  
 ک: بناچار دل را مدارا کم؛ ک بیت را  
 بدینصورت نیز آورده:

(دوم): حظ: کی کوئی؛

ب۱۹۷۳: (دوم) ك: کر بیابد دمه، لن: کرنباشی

رمه، قب: رمه کونابد دمه، مب: رمه

او جو باد دمه، ط: کی شاهان شانند بیش

رمه، حظ: بترسم که مانند شبان بی رمه؛

قایت را ندارد.

ب۱۹۷۴: قب: ولن و حظ: جو اوی، ط: نبیند،

مب: که بینند شاهی جنوی؛

(دوم): بم: رای آن، مب: آن خوب

روی، قا: بمش وان رای، ك: و یال و

آن، لن: بدان نکوفی روی وان رای اوی،

قب: بدان آلت و فرو آن رنک و بوی؛

تمام نسخه‌ها دو بیت افزوده‌اند:

نخواهند [قا: نخواهد، ك: نخوانند، لن:

نخوانند] ازان بس بشاهی ترا / حمل کردد

او [ط: بره کاو او، قب: حمل باشد او، لن:

سرکاه او، حظ: بر کاو او، مب: شود کاو

او] را و ماهی ترا

و دیگر که از [ك: قب و مب: کزان] شهر

آباد اوی / جنان بوم [قا و ط: ولن: بوم و]

فرخنده بنیاد اوی

ب۱۹۷۵: ك: بخوانی، قب: بخوانی که آید مرا؛

(دوم): لن: دلت را برای من، قب: بخواری

و زاری سرافکننده، مب: بخواری

به بیشم سرافکننده؛

ب۱۹۷۶: لن: نبودست، حظ: بیل و شیر؛

(دوم): ط: جنان آتشی از بر؛

ب۱۹۷۷: ط: وقب: بجه سیر، مب: کر کر بجه؛

(دوم): مب: بر میان، قب و حظ:

به بیجد؛

ب۱۹۷۸: بم: شد سترک؛

(دوم): قا: بترسد، حظ: بترسد از، بم:

بیل بزرک؛

ب۱۹۷۹: ط: اندر اندیشه شد؛

(دوم): قا: غمی شد در اندیشه، ط:

اندیشه‌اس بیشه شد، مب: و با درد

بیوسته؛ قب بجای این بیت، بیت زیر

را آورده‌است:

بس افراسیاب این سخن باز جست

همه گفت کرسیوز آمد درست

[ر.ک به بیت ۱۹۵۸]

حظ پس از بیت ۱۹۷۹ بیت ۱۹۸۲ را

آورده. مب درحاشیه بتی افزوده:

بدوگفت ان رای باند بسی

نکردن شتاب اندرن بدکسی

ب۱۹۸۰: لن: شتابش به آید، ط: قب: شتابش

زمانی درننگ آوریدی بجای  
مکر باقی خیره زو دست و بای  
مب بیت را درحاشیه نیز به خطی دیگر  
چنین آورده :

که کر باد خیره بجستی ز جای  
مکر باقی جهره و برّ و بای  
ب ۱۹۸۳: حظ: نه ولا؛

(دوم): قاولن: جه کوی سرو، طومب:  
اکرجه کوی سرو، حظ: اکرجه کوی  
سرو؛ ک وقب بیت را ندارند. ترتیب  
مب: ۱۹۸۳، ۱۹۸۲ قب بیٹی افزوده:  
وزانجایکه بر دمور و کروی

بشد نزد کرسیوز کینه جوی  
ب ۱۹۸۴: قب: همی بود بیجان، لن: بیجان لیان  
بر؛

ب ۱۹۸۵: (دوم) لک: براندیشه، قب: به اندیشه،  
قاوط و حظ و مب: بداندیش، لن:  
بداندیش... بدنهان؛

ب ۱۹۸۶: (دوم) تمام نسخه ها: شاه توران؛  
ب ۱۹۸۷: مب: بدین؛  
(دوم): ط: در دو غم شد، ک: سر  
شهریار؛

ب ۱۹۸۸: ط: وقب ولن: جان دید، مب: شهنشه

نیامد، مب: همی ازستایش برآمد، حظ: هم  
ازساره بس به آمد؛  
(دوم): حظ: جو بیروز، قا: خداوند جنک،  
ک: برین داستان زد یکی مرد سنک: ک دو  
بیت افزوده :

کی جون بجه شیر نر بروری

جو دندان کند تیز کيفر بری [ر.ک

به بیت ۱۱۳۳]

وزانجایکه جون دموی و کروی

بزدبک کرسیوز کینه جوی

ب ۱۹۸۱: حظ: نباشد بدین بادسار، بم: نباشد سر  
باده شار؛

(دوم): قب ولن ومب: برین؛ ک بیت را  
ندارد.

ب ۱۹۸۲: بم: بجستی، مب: وکر، حظ: اکر باد...  
بجستی؛

(دوم): لن ومب: مکر باقی جهره و دست  
[مب: جهره دست] و بای، حظ: مکر تاقی  
جهره و برّ و بای؛ قاوط و قب بیت را  
ندارند. قب در عوض دو بیت افزوده:

که بادی که از خانه آید برون

اکر بودی او را خرد رهنمون

جان درید؛

(دوم) : قا وک و قب و لن و مب : بردخته،

ط : کی در بادساهی بچنبد زجای ؛

ب ۱۹۸۹ : قا و مب : آن داستان؛

(دوم) : تمام نسخه‌ها : همی کرد؛

ب ۱۹۹۰ : بم : نباید شدن، قا و ط و قب و لن و حظ

و مب : ترا [ ط و قب و لن : ورا ] کفت ؛

(دوم) : ط : سابد، قب : ببايد، حظ : ببايد،

مب : بروی ... ببايد، قا : فراوانت بايد ؛ ک

و قب عنوان دارند: فریفتن کرسیوز سیاوش را

ب ۱۹۹۱ : ط وک و قب و مب : کوئی ازان، لن :

کوئی ازین، حظ : نبرسی ؛

(دوم) : بم : کن را بکاه، قب : کن را نگاه؛

مب عنوان دارد : بد کوئی کردن سیاوش را

سش افراسیاب؛

ب ۱۹۹۲ : ط : بمستی همانا بچنبد، ک و قب : همانا

به است ارینجی ز ، لن : سزدکر بچنی همانا

ز ؛ حظ مصراع اول را ندارد .

ب ۱۹۹۳ : (دوم) : قا : هشیار تو؛

ب ۱۹۹۴ : قا وک و حظ و مب : بدین ، ط : بدین

کهنه مان نیز؛

(دوم) : تمام نسخه‌ها : بیجام ؛

ب ۱۹۹۵ : ک و قب و لن و حظ : کرازیم، ط : کرازیم

و یکچند با ؛

(دوم) : قا و ط وک و قب و حظ و مب :

ازان شهر، مب بیئی افزوده :

تهی کن تو این جایگاه کیان

برفتن کمر سخت کن بر میان

ب ۱۹۹۶ : حظ : ببا و بشادی ؛

(دوم) : لن : برمن، حظ : با ماجرا ؛ ک و

قب و لن بیئی افزوده اند :

تهی کن دل از جایگاه کیان [ک : نشست]

برفتن کمر سخت کن بر میان

ب ۱۹۹۷ : (دوم) : مب : پرنیاز، قا و ط و لن : زکینه

سری، حظ : زکینه سری برزباد، قب :

سری بر زکینه دلی بر ، ک : سری بر

زکینه دلی دام ساز ؛

ب ۱۹۹۸ : (دوم) : ک : فرستاده از میان برکزید؛

قا عنوان دارد : رفتن کرسیوز سیاوش

کرد بطلب سیاوشش و آغاز مکر و حیل

و تزویر کردن ، ط : بیغام افراسیاب

بسیاوش و رفتن کرسیوز و فریفتن سیاوش

را ، لن : آمدن کرسیوز بشن سیاوشن

بمکر ؛

ب ۱۹۹۹ : (دوم) : ک و قب : که ای شاه زاده کو

ناجویی، لن : که ای نامور زاده ناجویی،

و او ؛  
 ب ۲۰۰۵ : (دوم) ط و لك و قب و مب : كشت اندر ،  
 بم : كشت و ایدر ، حظ : همی كشت اندر ،  
 لن : بدل كشت با درد جفت ؛  
 ب ۲۰۰۶ : (دوم) قا و ط و لك و قب و لن و حظ :  
 بدل كفت ؛ حظ بیٹی افزوده ؛  
 جو كرمیوز آمد بدرگاه اوی  
 نتايم ر تیغ و ز الماس اوی  
 ب ۲۰۰۷ : (دوم) مب : بدان بیشگاه ؛ بقیه نسخه ها  
 بیت را ندارند . حظ از ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۲ را  
 را ندارد .  
 ب ۲۰۰۸ : تمام نسخه ها : آمد بدرگاه اوی ؛  
 (دوم) : قا و ط و لك و قب و لن : بیاده  
 بیامد ، مب : بیاده بیامد بابوان ؛ حظ  
 بیت را ندارد .  
 ب ۲۰۰۹ : ط : برسید از ، لك : راه و كارسیاه ، قا :  
 برسید از راه و كارسیاه ؛  
 (دوم) : لن : زحال ، لك : ز رسم و . . .  
 تخت و زشاه ؛ حظ بیت را ندارد .  
 ب ۲۰۱۰ : ط : بیامد سپهدار ، مب : بیامد شهنشاه ، قا :  
 سپهد بدیشان ؛  
 (دوم) : ط : سیاوش بیبغام ؛ حظ بیت  
 را ندارد .

مب : كه ای نامور مهتر ناجوی . حظ : کی  
 ای با كهر مهتر ناجوی ، قا : کی ای نامور زاده  
 نیکخو ، ط : کی ای نامور شیر آزاده خوی ؛  
 ب ۲۰۰۰ : لك : شاه كاوس شاه ؛  
 (دوم) : قا : بتحت و سرو تاج كاوس ، ط و  
 قب و حظ : بجان و سرشاه كاوس ، لن : بجان  
 و سرو تاج كاوس ، مب : كه از بهر من بر  
 نخیری زكاه [ ر.ك به مصرع اول بیت  
 ۲۰۰۱ ] ، لك : بجان جهاندار توران سپاه ،  
 مب روی مصرع اول علامتی گذاشته و در  
 حاشیه نوشته : بتحت و سرو تاج كاوس شاه  
 و در حاشیه جدول پس از مصرع دوم نوشته :  
 به شش من آبی بدیره براه [ ر.ك به مصرع  
 دوم بیت ۲۰۰۱ ] بدینگونه بیت ۲۰۰۱ را  
 با ۲۰۰۲ و حاشیه تلفیق کرده است .  
 ب ۲۰۰۱ : (دوم) لك : به بیش ، ط و لن : بیشم  
 نیانی ؛  
 ب ۲۰۰۲ : قب : بفرو بیخت ، لن : فرهنگ بخت ؛  
 (دوم) : ط : بفرو بداد و ، قب : برای و نژاد ؛  
 ب ۲۰۰۳ : قا و حظ : باررا ، ط : کی از بهر من بست ،  
 لك : را تو بچنی ز جای ؛  
 (دوم) : لك : جایگاه و سرای ؛  
 ب ۲۰۰۴ : (دوم) لك : بیوسید و كو ، حظ : بیوسید

- ب ۲۰۱۱: (دوم) قا : نتایم ز تیغ بران باد او، ط :  
نتایم ز تیغ و ز الماس روی ، حظ بیت را  
ندارد .
- ب ۲۰۱۲: ط : بیشت کر ، قا و حظ : اینک کر  
بر میان بسته ؛
- ب ۲۰۱۳: ک و قب: زرنهاد، حظ: کلشن نو بهار،  
ط: این کامس نو نهاد ؛
- ب ۲۰۲۰: (دوم) مب: بسوی سیاوش ؛
- ب ۲۰۲۲: ط و ک و قب و لن و مب: آب چشم، قا:  
سیاوش جو دیدش براز آب چشم ؛
- ب ۲۰۲۳: (دوم) : قا و ط و ک و قب و لن : بیبجد  
زخشم ، مب: به بیبجد زخشم ؛
- ب ۲۰۲۴: (دوم): قا و ک و لن: نشاید، قب: نشاید،  
حظ: نشاید ستود، ط: بیا بد بسود، مب:  
- ت کورا نشاید بسود ؛
- ب ۲۰۲۵: تمام نسخه ها : شاه توران ؛
- ب ۲۰۲۶: (دوم) : قب: از دیده نم، ک: درد هم ،  
مب: بیاوردی از دیده نم ؛
- ب ۲۰۲۷: ط: همی با تو آیم من اینک بره ،  
(دوم): قب: جنک شاه ؛
- ب ۲۰۲۸: ط: تا جگونه بیازردت، لن : تا هرزه  
نیازردت ؛
- ب ۲۰۲۹: (دوم) : قب: کتر، ک بیت را ندارد .
- ب ۲۰۱۴: حظ: و با درد، ط : است وما بر کذر ؛  
(دوم): قا و حظ: غم زید، ک و قب و لن: بر  
[ ک: بد، قب نیز در حاشیه: بد ] آنکس که  
با غم زید در، مب: بر آنکس که در غم زید  
در، ط: بر آنکس کی با غم بد انده محور ؛
- ب ۲۰۱۶: بم: بدو کفت، مب: بکفتا کراید و نک ؛  
(دوم): قا: بیاید سیاوش نزدیک ؛
- ب ۲۰۱۷: مب: برین ؛
- ب ۲۰۱۸: (دوم) : قب: کانی مرا، ط: مرا زین سیم  
شمرد ؛
- ب ۲۰۱۸: مب: همه کفتن ؛

- ب ۲۰۳۱: قا وک وقب ولن وحظ ومب: کرسیوز  
ای نامدار؛
- ب ۲۰۳۲: (دوم) قا وک ولن وحظ ومب:  
کہ از؛
- ب ۲۰۳۳: قا ولن وحظ: دردل، ط وک وقب  
ومب: بردل؛
- (دوم): قا وک ولن: امدم آن، ط  
وحظ: جو یاد امدم آن؛
- ب ۲۰۳۴: ک وقب ولن وحظ ومب: اندر آمده؛  
(دوم): قب: خاست از فرہ، مب: جو  
برید از فرہ؛
- ب ۲۰۳۵: ک وقب: کہ برایج، مب: شفیدم کہ؛  
(دوم): ط: کی افکنند؛
- ب ۲۰۳۶: قا: زکاه منوجہر تا بافراسیاب؛  
(دوم): ک: آب ایران وتوران خراب،  
لن: شد ان بوم ایران وتوران خراب،  
حظ: کز ایشان شد ایران وتوران خراب،  
ط: نکردند ایران و توران خراب،  
قا: آتش این و آن برخراب؛
- ب ۲۰۳۷: (دوم): ط: ز بند خرد زود بکریختند،  
ک وقب ولن ومب: ز بند خرد دور  
بکریختند؛
- ب ۲۰۳۸: ط وک وقب ولن: سپہدار توران،
- ترتیب حظ: ۲۰۲۶، ۲۰۳۰ + ۲۰۲۹،  
۲۰۲۷، ۲۰۲۸، ۲۰۳۱ و ... لن دو بیت  
افزوده:
- همان تاجرا جوید آزار تو  
جرا خواری آرد بدیدار تو  
جرا آورد بر تو رنج و سخن  
شمارد ترا کمتر از خویشتن
- ب ۲۰۲۷: لن: اکر، قب: آمدست؛  
(دوم): حظ: نباید، قب: تہار آن بد بیاید؛  
ک بیت را ندارد.
- ب ۲۰۲۹: (دوم) قب: مرا تیرہ، قا: شدست اب  
ایوان توران خراب؛
- ب ۲۰۳۰: (دوم) ط: برتواز؛ ک بیت را ندارد.  
قا وکب ولن وحظ ومب افزوده اند:  
همراز این کار [قب: کار این راز]  
بامن بکوی  
کہ باشم ترا [لن: کہ من باشمت،  
حظ: کی تا باشمت] زین نمان  
جارہ جوی [قا: تازہ رو، وروی  
آن نوشته چارہ جو]
- مب بقی دیگر نیز افزوده:  
بیایم من این کار آسان کنم  
دل بدسکالت ہراسان کنم



- ب۲۰۴۶: قا: خیرا هرمن؛  
 (دوم): ط وک و قب ولن وحظ ومب:  
 برداغ دل؛  
 ب۲۰۴۷: ط: از داغ و کین؛  
 ب۲۰۴۸: مب: دوستار؛ ط وک بیت را ندارند.  
 ب۲۰۴۹: مب: مبادا که؛  
 (دوم): قب ولن وحظ: آکه ازین، قا  
 ومب: بوده ام اندرین؛ ط وک بیت را  
 ندارند. مب افزوده:  
 به بندیش و این را یکی چاره جوی  
 سخنهای خوب باندازه کوی  
 و عنوان دارد: آمدن کرسیوز بیش  
 سیاوش و بدکوی کردن  
 ب۲۰۵۰: ط وک بیت را ندارند. ک و قب ولن  
 افزوده اند:  
 بس آنکه چنین داد باسخ بدوی  
 که ای نیک دل مهتر راست کوی  
 ب۲۰۵۱: قا و حظ: چنین کرد، مب: شهنشه نه این؛  
 (دوم): ک: برما؛  
 ب۲۰۵۲: ط و حظ، بردل، لن: زمن [گویا اول  
 بن نوشته سپس [من]، مب: کر آراز...  
 بردل، ک: بودی زمن دردلش؛  
 (دوم): حظ: برانجمن، ک: ازکشورشن؛  
 قا: توران ازان بدتر، مب: شهنشاه ترکان...  
 بدتر، حظ: توران ازان برتر؛  
 (دوم): حظ: کاو بیشه، ک: کزو کاو بیشه،  
 مب: که او کاو بیشه، قب: کزو کاو بیشه  
 بجرم، ط: کی جون کاو کینه بجرم؛  
 ب۲۰۳۹: (دوم) حظ: بدی بی کان، ک: تا نماید،  
 قب: تا بدی را سر آید زمان، ط: ما بر آند  
 برین یک زمان، مب: بیاید بدید آن زمان،  
 لن: تا براید برین بر زمان؛  
 ب۲۰۴۰: (دوم) قا و ط وک و قب و حظ: خیر خیر؛  
 ب۲۰۴۱: قا: بدان کالبد، ط و حظ و مب: برادر هم  
 از، ک و قب و لن: برادر زیک ک کالبد بود و  
 بشت [قب: خشت]؛  
 (دوم): قب: بی خورد؛  
 ب۲۰۴۲: قا و ط وک و قب و لن و مب: وزان،  
 حظ: وزان... بسی برهنر؛  
 (دوم): مب: برنی کنهای تباہ؛  
 ب۲۰۴۳: مب: مرا خود ازین ویژه؛  
 (دوم): لن: باشی و؛  
 ب۲۰۴۴: لن و حظ: برین؛  
 (دوم): تمام نسخه ها: نیامد ز تو بد بسر؛  
 ب۲۰۴۵: لن و مب: همی، حظ: مردی جستی؛  
 (دوم): قا و حظ: جها ترا؛

خرمدند را کرد باید فسون؛  
 ب ۲۰۶۲: حظ: بدان، مب: برین؛  
 (دوم): قب: برز و بالا، بقیه نسخہا:  
 برزیالا؛  
 ب ۲۰۶۳: ہم: مهرناز، مب: همی کینه از؛  
 (دوم): ہم: بیاید که، مب: میاداکه؛  
 ب ۲۰۶۴: ق: اوط وک و قب و حظ و مب: همه؛  
 (دوم): ط: وک و قب و لن: مجاره دو چشم،  
 مب: بغیر نک چشم، ق: بدان تات چشم،  
 حظ: بدان تاب چشم؛  
 ب ۲۰۶۵: ط: کردد بنام، ک: ولن: کردت بنام؛  
 (دوم): مب: زین سخن، حظ: کی خیره  
 شدی زین؛  
 ب ۲۰۶۶: ک: قب: دوم انکت، ط و مب: دوم  
 انکت از؛  
 (دوم): حظ: - یکی سور کرد؛  
 ب ۲۰۶۷: ط و ک و قب و حظ: کشتی بدوی،  
 مب: بروی، ق: بیت را ندارد.  
 ب ۲۰۶۸: ط و ک: همجو اغریرث، ق: اوحظ و مب:  
 اهریرث هوشمند؛  
 (دوم): قب: فرو نیست، ط: سوند و  
 خویشی و بند، مب: ابا او فرون نیست  
 خویشی و بند؛

ب ۲۰۵۳: ک: مراکشور، مب: بیت را یکبار مطابق  
 ہم و یکبار نیز بصورت زیر آورده:  
 ندادی بمن کشور و تاج و کنج  
 همان شهر آباد بی درد و رنج  
 ب ۲۰۵۴: لن: کنون تا توأم بدرگاه؛  
 (دوم): ک: قب: درفشان؛  
 ب ۲۰۵۵: ق: اوط وک و قب و لن: روشن شود،  
 مب: که پیدا بود، حظ: هرانکه که روشن  
 شود؛  
 (دوم): مب: فروغ و؛  
 ب ۲۰۵۶: تمام نسخہا: را با فراسیاب؛  
 (دوم): ک: قب: درفشان، حظ: درفشان...  
 برشهر، لن: از ماه و از آفتاب؛  
 ب ۲۰۵۷: لن: تو در دل بجز شادمانی؛  
 (دوم): ک: ز بد، لن: کانی مدار، قب: ز بد  
 بد کانه، ق: بسد کانه؛  
 ب ۲۰۵۸: ط و ک و قب و لن و حظ: بسپرد، ق:  
 کردم... بسپرد؛  
 ب ۲۰۵۹: ط و ک: کرسیوز مهربان، مب: ای  
 بد کان؛  
 (دوم): قب: برین سان؛  
 ب ۲۰۶۰: (دوم): مب: و خون اندر؛  
 ب ۲۰۶۱: ط و ک و لن و مب: نداند، ق: اوقب و حظ:

- ب ۲۰۶۹: (دوم) قا و ط و ق ب و ل ن و ح ظ و م ب :  
بکر دار بد، ک: ز کردار بد؛
- ب ۲۰۷۰: حظ: نهانش کنون؛
- (دوم): ط: جنان، م ب: همین دان؛
- ب ۲۰۷۱: ل ن: هرج در دل از اندیشه بد؛
- ب ۲۰۷۲: ک: همه آزمایش، م ب: هم از آزمایش  
هم از؛
- (دوم): م ب: وزان، ق ب: تیره دل، حظ:  
ازان ... تیره دل، ل ن: ز کین از ببری دل  
از شهریار؛
- ب ۲۰۷۳: ط: راندم، م ب: بک بیکک بیش تو  
رانده ام؛
- (دوم): ط: خواندم، م ب: خوانده ام، قا:  
جنان روز روشنت بر، م ب: دویت افزوده:  
هم ان نیز شاهی جو نوذ بکشت  
ندانند همی روی را باز بشت  
درختیست حنظل ورا برک و بار  
که نوشش همه زهر باشد بخار
- ب ۲۰۷۴: م ب: از ایران؛
- (دوم): ط: همه، م ب: بتوران زمین شارسان،  
قا و حظ: بتوران زمین جایکه ساختی؛
- ب ۲۰۷۵: (دوم) حظ: همه، ق ب: نکستی، م ب:  
کشیدی همه درد و تهار اوی؛
- ب ۲۰۷۶: قا و ط و ک و ق ب و ل ن و ح ظ: این خود  
نشانده، م ب: درختیست این خود  
نشانده؛
- (دوم): قا: کی بدبار، ط و ک و ق ب و ل ن:  
همه بار... و برکش، حظ: کی بد بار...  
و برکش، م ب: همه برک او زهر و  
بارش؛
- ب ۲۰۷۷: ط و ک و ق ب و ل ن: اب کرد؛  
(دوم): ک: باد کرد، ط: بافسون لب و  
دل براز تاب کرد؛ ق ب بیی افزوده:  
نشسته به تیار و کرم اندرون  
لجی بر زیاد و رخی بر زخون
- ب ۲۰۷۸: (دوم) حظ: بدیده، ق ب: رخ بر نهاده  
دو، حظ جای مصراعها را عوض کرده.  
قا بیت را ندارد.
- ب ۲۰۷۹: ط و ک و ل ن و م ب: بیاد آمدش، ق ب: بیاد  
آمدش... نژند؛ قا بیت را ندارد.
- ب ۲۰۸۰: ق ب: بدو بر، م ب: بسی پایدار؛ قا  
بیت را ندارد. ل ن بیت را چنین دارد:  
سرایش روز جوانی بزار  
بسی بر ناهد رو رورکار
- ب ۲۰۸۱: ط و ک: دلش بر ز درد و دو رخساره؛  
(دوم): ط و ک و ق ب و ل ن و ح ظ: غم

- روان لب؛ قا بیت را ندارد . قب پس از این  
بیت ابیات ۲۰۹۱ و ۲۰۹۲ را آورده .
- ب ۲۰۸۲ : قا و ط و لك و قب و حظ : جون همی ،  
لن : من بنكرم ؛ قب [در حاشیه نیز بیت را  
آوردہ] : هر جندی ؛  
(دوم) : قب : كمی نیست از غم كنون  
غمخورم ؛
- ب ۲۰۸۳ : ك : وز بیش ، قب : كردار از بیش ،  
حظ : كردار و از بیش ، ط : بكفتار ... در  
شش ، لن : بكفتار و كردار و از بیش ، مب :  
كردار و از بیش و كم ؛  
(دوم) : لن : هرج ناخوب ، مب : ندیدست  
كس در زمانه الم ؛
- ب ۲۰۸۴ : (دوم) لك و قب : به سجید مانا ، حظ :  
همانا ش از ، مب : سراز ، ط : بسجید مانا دل  
از ؛
- ب ۲۰۸۵ : مب : و كر ؛  
(دوم) : لن : من از ، ط : فرمان تو ، حظ :  
زرای و ز فرمان ؛
- ب ۲۰۸۶ : مب : من كنون ، قا و لن : بیام كنون با تو  
من بی ، ط و لك و قب : بیام كنون با تو من نزد  
شاه ؛  
(دوم) : قا و لن : كه تاجیست ، ط و لك و قب :
- جیست خود درد شاه ؛ حظ بیت را  
ندارد .
- ب ۲۰۸۷ : ط و لك و قب و لن : كرسیوز ای ناچوی ،  
مب : كینه جوی ، قا : كرسیوز ای نامدار ؛  
(دوم) : ط و قب و مب : نزد او ، ك : ترا  
نزد او آمدن نیست ، قا : آمدن نیست هم  
روی كار ؛ حظ بیت را ندارد .
- ب ۲۰۸۸ : ط : بیای ، قب و لن و حظ و مب : بیای  
... نباید ؛  
(دوم) : ط و قب و حظ و مب : بییش بلا  
[ك : یلان] داستاها زدن ؛  
ب ۲۰۸۹ : مب : خیره زی بد ؛  
(دوم) : ك : بای آوری ، قا : بتاب آوری  
(روی بتاب نوشته : بخواب )  
ب ۲۰۹۰ : قب : من این را همانا ؛  
(دوم) : لك و قب و حظ : باد سرد ، لن :  
مكر برز نم باد سرد ؛ ط بیت را ندارد .  
ب ۲۰۹۱ : (دوم) حظ : همی خوب ؛ ط بیت را ندارد .  
قب بیت را پس از ۲۰۸۱ آورده بود .  
ب ۲۰۹۲ : لن : اربینم ، قب : نه بینم ؛  
(دوم) : لك و قب و لن : درفشان ، قا :  
درفشان كم روز ، مب : نمایم بشوروز كار ؛  
قب بیت را پس از ۲۰۸۱ آورده . ط

بیت را ندارد .

ب۲۰۹۳: (دوم) ط: کتم روی، قا: درخشان کتم

جان، مب: درخشان کتم روز؛ ک بیت را ندارد .

ب۲۰۹۵: ط وک ولن وحظ: که این باز، مب:

اکر باز، قب: که این بار کردد؛

(دوم): مب: از کژی، مب: بیقی افزوده:

ورا زین سخنها پشیمان کتم

بنویی ز سر باز بهمان کتم

ب۲۰۹۸: قا: بروراست از ایدر، ط وک و قب

ولن و مب: نه دورست از، حظ: پدرست از؛

ب۲۰۹۹: ط و قب وحظ: بیست دارند از، ک:

بیست باشد از؛

(دوم): تمام نسخه‌ها: سیصد و جل؛ لن

بیت را ندارد .

ب۲۱۰۰: ط: وزن، حظ و مب: دوستار، قب:

وزان، ک: وزین سوهمی؛

(دوم): قا: اکر بنده ور شهریار، ط وک:

اکر بنده کرشهریار، قب: اکر بنده و شهریار،

حظ: و کر بنده و شهریار، مب: همه مهتران

نیکک خواه تواند؛ لن بیت را ندارد .

ب۲۱۰۱: مب: ازان؛

(دوم): ط و حظ: بنده و شهر بیوند، مب:

بنده و خویش بیوند، قب: مهان بنده

و شهر بیوند، ک: بزکان آن شهر بیوند؛

لن بیت را ندارد . مب بیت را به خطی

دیگر و در حاشیه آورده است .

مب افزوده:

و کر نیز از خاور و باختر

فرستی بخوانی سپه سر بسر

بیابند و کیتی کنند زیر بی

همه خون ترکان برری جوی

ب۲۱۰۲: ط وک و قب و مب: بهرسو، حظ:

بهرسو ... نامه کن؛ قا و لن بیت را

ندارند .

ب۲۱۰۳: قا و ط وک و قب و لن و حظ: بنکرید؛

(دوم): قب و مب: نعنوید، حظ: بغنوی،

ط: جنان خون سندان او نعنوید، لن:

جنان چون بکفتار او بکروید؛

ب۲۱۰۴: مب: ازین در، لن: که راندی، حظ:

ان سان کی دانی؛

(دوم): قا و ط وک و قب و لن و مب:

ز کفتار و، حظ: بکفتار و رایت بکردم؛

ک این عنوان را دارد: نامه نوشتن

سیاوش با فراسیاب

ب۲۱۰۵: قب: مرا نزد شاه؛

- ب۲۱۱۲: قا و لك و قب: نالنده بد این، ط: نالنده  
بدان زمان؛
- (دوم): قا: ناتوان (روی کلمه نوشته:  
جهان)، حظ: باجران و بتن با جهان،  
قب: بتن ناجان و بلب ناجران؛ تمام  
نسخه‌ها افزوده‌اند:
- بخفت و مرا [لن: بخفته مرا] بیش بالین  
[لن: بستر] بیست [حظ: نشست]  
میان دو کیش بینم نشست
- ب۲۱۱۳: ط و لك و قب و لن و حظ: رای دیدار،  
مب: رای دیدار اوست؛
- (دوم): لن: و کردار تست، ط و لك و قب:  
کی کشور... رنج کردار، قا: کی کشور  
براز کنج و کردار، مب: که کشور پراز  
کنج و کردار اوست، حظ: کی کشور  
... رنج دیدار؛
- ب۲۱۱۴: (دوم): لن: فدای تن، حظ: فدای تو ای  
شاه، مب: بزیر پی شاه بستر شود؛  
مب افزوده:
- به پوئیم هر دو بدان بارگاه  
بنیروی یزدان و فرمان شاه
- ب۲۱۱۵: قا: مرا بیم، حظ: نیز آن بار او، قب:  
نهانه... نیز از آزار؛
- (دوم): ط و لك و قب و لن و مب: نهانی
- (دوم): قا و ط و لك و قب و مب: همه، لن:  
همان، حظ: جوی و فرمان شاه؛ قا عنوان را  
چنین دارد: نامه سیاوش بافراسیاب و  
مراجعت کرسیوز، ط: نامه فرستادن سیاوش  
بنزدیک افراسیاب، قب: نامه سیاوش بنرد  
افراسیاب، لن: نامه سیاوش بافراسیاب،  
مب: پاسخ نامه افراسیاب از پیش سیاوش،  
حظ عنوان ندارد و عنوان ك ذیل ۲۱۰۵  
آورده شد.
- ب۲۱۰۶: قب: دبیر نویسنده؛ قا بیت را ندارد. ط  
و لك و قب و لن پس از این بیت بقی افزوده‌اند:  
بفرمود از [ك: كتر] وی بافراسیاب [لن:  
بافرسیاب] / یکی نامه روشن جو در خوشاب
- ب۲۱۰۷: (دوم): ط: ز قام خرد، حظ: ز نام خرد،  
ك: خرد کردن، مب: ز قام... آباد کرد،  
لن: که او بنده را از غم آزاد؛
- ب۲۱۰۸: ط و لك و قب و مب: وزان؛
- (دوم): قا و لك و قب و لن و حظ و مب: شاه  
توران، ط: بر شاه توران؛
- ب۲۱۰۹: قا: پیروز به، ط و لك و قب: شاه فرخنده  
به [قب: بی] روز، لن: شاه فرخنده روز،  
حظ: شاه برداد بر روزگار؛
- ب۲۱۱۱: (دوم): قا و لك و حظ و مب: بمهر وفا؛

مرا درد؛	انکه نیاید بکار؛
ب۲۱۱۶: (دوم) قب ومب: بد نهاد؛	ب۲۱۲۲: ط وك وقب: دركس، لن: درمن نكاه؛
ب۲۱۱۷: قا: بیامد سه، قب: دلاور براسب ... بمخاست؛	(دوم) : ط وك: مرا خود بذیره نیامد براه؛ حظ بیت را ندارد .
(دوم): قا: همی رفت، لن وحظ: همی راند؛ ط بیت را ندارد . ك وقب افزوده اند:	ب۲۱۲۳: بم: نامه بخواند، ط وقب: و باسخ نخواند، ك: و باسخ نداد؛
بسهروزه [ك: روز] بيمود راه دراز چنان سخت راهی نشیب و فراز	(دوم): م: مرا زیر، ط ولن: بیابان نشاند، ك: تخت انكهی بار داد؛ حظ بیت را ندارد .
ب۲۱۱۸: م: در آمد، لن: بنزدیک شاه؛	ب۲۱۲۴: ط وقب ومب: بیوسته کشت، لن: از ایران بوی؛
(دوم): لن: زبان و روان، حظ: روان زبان، ك: جگونه سپردی بدو کفت راه [ ر. ك به مصراع دوم بیت ۲۱۲۰ ] ؛ ط بیت را ندارد .	(دوم): م: بما برد مهر... کشت، قا ولن: بما بردر شهر او، ط وقب: بما بر در شهر او... کشت؛ حظ بیت را ندارد .
ب۲۱۱۹: بم: نبر سیدش؛	ب۲۱۲۶: قا و ط وك: حظ: تو بر کار، قب: به بر کار، لن: کاروی؛
(دوم): قا ومب: ودل بر شتاب، لن: برزتاب، حظ: برزنج ودل بر؛ ط وك بیت را ندارند.	(دوم): حظ: و کر... زانها بچنک، قا: مکر باز بیکار و چنک؛
ب۲۱۲۰: (دوم) قا: زود راه، قب ولن ومب: دور راه، حظ: سپردی بدین دور راه؛ ط وك بیت را ندارند .	ب۲۱۲۷: قا: اکر، لن: تو کر... کیریش چنک، حظ: اکر... کیری بچنک؛
ب۲۱۲۱: حظ: ورا کفت، م: روز کار، قا و ط وك وقب ولن: ورا کفت... روز کار؛	(دوم): حظ: بگردی دو کشور؛ ك بیت را ندارد .
(دوم): قا وك: سپردن بید، قب: شهر دن بد، ط: سپردن بد کار زار، لن: شدن ساکن	

ب۲۱۲۸: (دوم) مب: شدن نزد او؛  
 ب۲۱۲۹: لك: ز کردار، مب: ز کردار اوی، لن:  
 توا که نداری ز کردار خویش؛  
 (دوم): قب: بکردار، ط: نسجی، مب:  
 کردار اوی، قا: ازین بیش بیجی، لن:  
 وزان... زبازار خویش؛ مب: افزوده:  
 و کر در یابی تو کفت مرا  
 حمل کردد او را و ماهی ترا  
 لن: عنوان دارد: رفتن افراسیاب بالشکر  
 جنک سیاوش  
 ب۲۱۳۰: ط: آن سخن؛  
 (دوم): مب: بدو؛  
 ب۲۱۳۱: یم: چشم، لن: حشم؛  
 (دوم): مب: پرآتش، لن: دلش شد بر از  
 آتش و سرز باد، حظ: دلش برز آتش سرش  
 برز باد، قا: پرآتش و سربباد، ط و وك: قب:  
 کشت جون اتش و تند [قب: سرد] باد؛  
 لن: جای مصراعها را عوض کرده است.  
 مب: عنوان دارد: آمدن کرسیوز سش  
 افراسیاب و آوردن سیاوش را  
 ب۲۱۳۲: لن: تا در میدند نای؛  
 (دوم): قب: صبح روپن و هندی؛  
 ب۲۱۳۳: هیچیک از نسخه‌ها بیت را ندارند. در

عوض بیٹی دیگر افزوده اند:  
 ط و وك: قب و لن: وحظ:  
 برون آمد [لن: رفت] از کنك خندان  
 [ط: خرم] بهشت / درختی ز کینه بنوی  
 [ط: بدل بر، لك: بدل در، قب: پروبر،  
 و درحاشیه: بنوی] بکشت  
 قا و مب:  
 از آن نیکوی و ز خوبی [مب: وزان رای  
 نیکوی پیشین] بکشت / درختی بنوی  
 ز کینه [مب: ز کینه بدل در] بکشت  
 ب۲۱۳۴: تمام نسخه‌ها: برفریب؛  
 (دوم): مب: بران، ط: وحظ: رکاب؛  
 ب۲۱۳۵: قب: ز درد، قا: ز برده بر آمد، مب:  
 سیاوش در آمد بخانه پدر؛  
 (دوم): ط و وك: قب و لن: وحظ و مب: تنش  
 لرز، قا: تنش کشت لرزان؛  
 ب۲۱۳۶: لن: نیز جنك، مب: گفتش که ای  
 شیر؛  
 ب۲۱۳۷: مب: چنین کفت، قب: ماه روی، قا:  
 خوب کو؛  
 (دوم): حظ: بتوران سبه، ك و مب:  
 بتوران سبه، قا: ز توران سبه، ط: بتوران  
 سبه... جوی، قب: بتوران سبه مر مرا؛

عوض بیٹی دیگر افزوده اند:  
 ط و وك: قب و لن: وحظ:  
 برون آمد [لن: رفت] از کنك خندان  
 [ط: خرم] بهشت / درختی ز کینه بنوی  
 [ط: بدل بر، لك: بدل در، قب: پروبر،  
 و درحاشیه: بنوی] بکشت  
 قا و مب:  
 از آن نیکوی و ز خوبی [مب: وزان رای  
 نیکوی پیشین] بکشت / درختی بنوی  
 ز کینه [مب: ز کینه بدل در] بکشت  
 ب۲۱۳۴: تمام نسخه‌ها: برفریب؛  
 (دوم): مب: بران، ط: وحظ: رکاب؛  
 ب۲۱۳۵: قب: ز درد، قا: ز برده بر آمد، مب:  
 سیاوش در آمد بخانه پدر؛  
 (دوم): ط و وك: قب و لن: وحظ و مب: تنش  
 لرز، قا: تنش کشت لرزان؛  
 ب۲۱۳۶: لن: نیز جنك، مب: گفتش که ای  
 شیر؛  
 ب۲۱۳۷: مب: چنین کفت، قب: ماه روی، قا:  
 خوب کو؛  
 (دوم): حظ: بتوران سبه، ك و مب:  
 بتوران سبه، قا: ز توران سبه، ط: بتوران  
 سبه... جوی، قب: بتوران سبه مر مرا؛



- لن بیقی افزوده :
- ندامم که باسخ چه رانم همی  
درن کار خیره بمانم همی
- ب۲۱۳۸: قا: از یفسان، قب: برین، لن: اگر راست  
گفتار؛
- (دوم): بم: زبیکار، ط: وک: بهر مرا، حظ :
- ز بر کار کارمرا؛
- ب۲۱۳۹: مب: فرنکیس بر کند؛
- (دوم): مب: کل ارغوان، قا: کل ارغوان  
... بیست [ روی کلمه نوشته: نخست ]،
- قب: بنرکس رخ ارغوانرا نخست؛ ط و  
ک: وقب: ولن پس از این بیت، بیت ۲۱۴۲  
را آورده اند.
- ب۲۱۴۰: ط: شده بسد، مب: شدش بسد، قا  
ولن: آن سنبل؛
- (دوم): قا و حظ: مب: بگفت و بر از آب  
و نم [ حظ: آب و خون، مب: اندهان ] کرد  
روی، ط و ک: وقب: بدو رخ بر از دیده  
بکشاد جوی، لن: دلش شد بر آتش بر از آب  
روی؛ مب: بیت را پس از بیت ۲۱۴۲  
آورده است.
- ب۲۱۴۱: ط و ک: وقب: همی مشک، حظ: همی  
مشک بارید از، قا: ولن: همی مشک باشید
- بر؛
- (دوم): لن: بردونیم، حظ: جولاله، قا:  
زخوناب... بردونیم؛
- ب۲۱۴۲: (دوم): قب: همی کردنفرین بر افراسیاب؛  
ط و ک: وقب: ولن بیت را پس از ۲۱۳۹  
آورده اند ولن اینجاهم آنرا ضبط کرده.
- ب۲۱۴۳: قا و حظ: کفت ای، مب: بگفتا که ای؛  
حظ عنوان دارد: خواب دیدن سیاوش
- ب۲۱۴۴: (دوم): ط: سارد همی یاد، ک: وقب:  
همی یاد؛
- ب۲۱۴۵: بم: سوم روم، ط: سوی بزم، قب:  
سژم روزره، حظ: روم بونی درنک؛  
لن بیت را ندارد. مب: بیقی افزوده:  
سوی باختر نیز ننکی شوی  
بخاور بمانی درنکی شوی
- ب۲۱۴۶: مب: بکیتی، حظ: کر کیری؛
- ب۲۱۴۷: ط: جان این، ک: وقب: جان آن، قا:  
ومب: سال و ماه؛
- (دوم): لن: بر تو بد کرد آن بد، قا  
ومب: کی خواهد کی بیند ترا جان تباہ؛  
قا عنوان دارد: گفتار در خواب دیدن  
سیاوخش و عرض اسرار با فرنکیس
- ب۲۱۴۸: لن: براه، مب: بدو گفت؛

ب ۲۱۵۷ : ط وک و قب ولن : تیز کرد، مب : تیره کرد؛ حظ : بیکسو ... تیره کرد، قا : تیز زود؛

(دوم) : ط وک و قب ولن و حظ : افروختی زو، مب : افروختی بر، قا : برافروخت وسوی من آمد جو دود؛ [ ک در حاشیه به خطی دیگر : برافروختی زویکی دود کرد ]

ب ۲۱۵۸ : حظ : بیک ... بیک؛

(دوم) : حظ : بیل افراسیاب؛ قا بیت را ندارد، قب ولن جای مصراعها را عوض کرده اند. ک بیت را در حاشیه نیز به خطی دیگر آورده است. قب بیت را پس از ۲۱۵۵ آورده.

ب ۲۱۵۹ : ط و قب ولن و حظ و مب : کردی؛

(دوم) : مب : بدان؛ قا بیت را ندارد. ب ۲۱۶۰ : هیچیک از نسخه ها بیت را ندارند.

ب ۲۱۶۱ : قب : کفتی بجز، بقیه نسخه ها : این جز از؛

(دوم) : تمام نسخه ها : نباشد بک امشب مکر بشنوی [ ط : مکر بشنوی، قب : دکر بشنوی، لن : نغنوی ]؛  
لن افزوده :

(دوم) : ک : بیامد، مب : دراید، لن : همانا بیاید، قب : همانا بیاید ز در کاه شاه؛

ط عنوان دارد : خواب دیدن سیاوش و راز کفتن با فر نکیس، ک : خواب دیدن سیاوش، قب : خواب دیدن سیاوش و کفتن با فر نکیس، مب : خواب دیدن سیاوش و رسیدن ازان

ب ۲۱۵۰ : ک و قب ولن و مب : خواب نوشین، ط : بلرزید در خواب نوشین محست؛

ب ۲۱۵۱ : (دوم) قا و ط و ک و قب ولن و حظ : بمهر؛

ب ۲۱۵۲ : قب : بیفروختند؛ ک روی مصراع اول با خطی ریز تر نوشته : فروزنده شمع می برافروختند؛  
ب ۲۱۵۴ : حظ : چنین گفت کر؛

ب ۲۱۵۵ : تمام نسخه ها جتان؛

(دوم) : ط و ک و قب : کی هستی یکی؛ قب پس از این بیت، بیت ۲۱۵۸ را آورده است.

ب ۲۱۵۶ : (دوم) حظ : تیره روان، قا : گرفته برو آب تیره روان؛ مب بیت را ندارد. ترتیب حظ : ۲۱۵۷، ۲۱۵۶

حظ افزوده :

بیکسو شدی آتش تیز و دود

برافروخت و سوی من آمد جو دود

ندیدم مکر تیره ، قا : نیامد بجز تیره ،

لن : نینم مکر تیره ؛

ب ۲۱۷۰ : تمام نسخه‌ها: ندانست بازار ؛

(دوم) : قا و ط و ك و قب و حظ : راست

دانست گفتار ، لن و مب : راست بنداشت

گفتار ؛

ب ۲۱۷۱ : (دوم) ط : بمن در ، حظ و مب : بما بر ؛

ب ۲۱۷۲ : (دوم) حظ : هیچ ، ط : ایچ پیدا

بتوران ؛

ب ۲۱۷۳ : قا و ط و قب و لن و حظ و مب : زنده

باید که ، ك : براندازه بایدکی ؛

(دوم) : حظ : و زمانی مای ، قا و ط و ك

و قب و لن : خویشتن کیر و کس را ؛

ب ۲۱۷۴ : ط : کر خواب ، ك : کر خواب ؛

(دوم) : ط : و ترسد آب ؛

ب ۲۱۷۵ : قا و ط و ك و لن و حظ : غم [لن و حظ :

و [ روز تلخ اندر ، مب : کنون روز تلخ

اندر ، قب : غم روز مرک اندر ؛

ب ۲۱۷۶ : لن : کردار جرخ بلند ؛

ب ۲۱۷۷ : حظ : ایوان ما ، ط و ك و قب : ایوان ما

سربکیوان برست ؛

(دوم) : لن : زهر مرگ بیاید ، ط و ك و

قب : ازو بهره ما یکی جادرست ؛ قا

کنون شادمان باش و انده محور

بجز نیکوی خود نباشد مکر

ب ۲۱۶۲ : ط و قب و لن : همه ، حظ : مکر بخت ،

مب : امد همه فال شوم ، قا : آید نخست این

جئین ؛

(دوم) : قب و حظ و مب : خاقان روم ، لن :

شاهان روم ، ط : سالار بوم ، قا : دست خاقان

جین ؛

ب ۲۱۶۳ : لن : را یکایک ، قب : مر سر ؛

(دوم) : حظ : نشاند ، مب : براند ؛

ب ۲۱۶۴ : ط و ك و قب و مب : بسیجیده بنشست ،

قا : و بگرفت خنجر ، حظ : خنجر بدست ؛

(دوم) : حظ : سوی بست ؛ مب در حاشیه\*

جدول به خطی دیگر افزوده :

همی دید کفتی بچشم خرد

که بر وی ز کردون همی بد رسد

ب ۲۱۶۵ : قا : برکنشت ؛

(دوم) : قا و ط و ك و قب و لن و مب : سوار

طلایه بیامد ، حظ : سوار طلایه بیامد بدشت ؛

ب ۲۱۶۶ : (دوم) ك : ز راه ، قا : آمدند اسب

تازان ؛

ب ۲۱۶۷ : (دوم) مب : جاره بان ؛

ب ۲۱۶۸ : (دوم) قب و حظ : بجز تیره ، ط و ك :

ب ۲۱۸۲: (دوم) تمام نسخه‌ها: اورا دل؛ لن عنوان

دارد: اندرز کردن سیاوش فرنیکیس را

ترتیب نسخه‌ها غیر از مب: ۲۱۸۲،

۲۱۸۹ [ط وک و قب ولن: +]، ۲۱۸۷،

۲۱۸۳ و... ترتیب مب: ۲۱۸۲،

۲۱۸۹، +، ۲۱۸۳، ۲۱۸۷، ۲۱۸۴ و...

ب ۲۱۸۳: (دوم) ط وک: نحوام نو؛

ب ۲۱۸۴: (دوم) حظ: وزین... فرمان آسیاب؛ (کذا)

(دوم): قب: اندر آمد، حظ: مرا نیز

بخت، لن: مرا نخت خندان در؛

ب ۲۱۸۵: لن و مب: بی‌کنایه سرم، حظ: این

سرم؛

(دوم): حظ: برنهد؛

ب ۲۱۸۶: (دوم) قا: بکریند کس ز، ط وک:

بکریند زار انجمن، حظ: نه کرید

کسی برمن - انجمن؛ تمام نسخه‌ها بیتی

افزوده‌اند:

بمأم بسان غریبان بخاک

سرم کردد [ک و حظ: کرده،

مب: کشته] از تن بشمشیر جاک

ب ۲۱۸۷: قا: نهال من از خاک؛

(دوم): تمام نسخه‌ها: کی کوید کی خاکم

[قا: حیاتم، مب: ز خاکم] بایران [مب:

بیت را ندارد.

ب ۲۱۷۸: ط وک: و کر، قب: و کر سال باشد هزار،

لن: اگر عمر باشد هزار؛

(دوم): قا: ترا جای، حظ: جز از خاک،

مب: تیره دگر جای؛ تمام نسخه‌ها بیتی

افزوده‌اند:

یکی سینه [ک: بیشه] شیر باشدش جای؛

یکی [ط و قب: دگر، ک: و کر] جنک

[قب: بر] کر کس بود یا همای [قا: رهنمای،

لن: یکی کر کس و دیگری را همای]؛

حظ عنوان دارد: باز گفتن سیاوش از

بودنیا؛ مب در حاشیه به خطی دیگر افزوده:

جو تاج بزرگی بجنک آیدش

. بکین دست یازد که ننک آیدش

ب ۲۱۷۹: بخوید همی؛

(دوم) ط وک ولن و مب: نامور بجه رستی،

قا: نامور تخمه رستی، حظ: ازین بجه

نامور رستی، قب: ازان نامور بجه رستی؛

ب ۲۱۸۱: ط وک و قب و لن: درخت [قب:

درختی] کترین تو بار، قا: تو آنکه کی بار،

حظ: تو فرخنده بار، مب: اگر نو درخت

تو بار؛

(دوم): مب: جهانرا یکی شهر؛

ك: زار وار، لن بیت را چنین دارد :

نکرده کناهی محان زینهار  
 نخواهد بکاخت برد زار وار  
 مب درحاشیه افزوده به خطی دیگر:  
 در ایوان آن پر هنر بیر سر  
 بزایی یکی خسروی دادگر  
 نمان مرا غمکسار آیدت  
 درخت بزرگی بیار آیدت  
 ب۲۱۹۳: تمام نسخه‌ها: از ایران، لن به خطی  
 دیگر درحاشیه: اندرز کردن سیاوش  
 فرنگیس را  
 ب۲۱۹۴: ط وک و قب و لن و حظ و مب: در  
 نهان؛  
 (دوم): ط وک و قب و لن: برد ناکهان،  
 قا: برد بی گمان، حظ: شود رود...  
 ناکهان، مب: سوی شهر ایران برد  
 ناکهان؛  
 ب۲۱۹۵: قا: نشاندار؛  
 (دوم): قا و ط وک: بفرمان شود؛  
 ب۲۱۹۶: تمام نسخه‌ها: بر آید؛  
 (دوم): قب: بکیخسرو، قا: جهانی ز  
 مرک آید بجوشن (کذا)، مب بجای  
 مصراع دوم درحاشیه جدول آورده:

ز ایران [ بود  
 ب۲۱۸۸: قا و لن: بدین؛  
 (دوم): حظ: باما؛ تمام نسخه‌ها بیت را پس  
 از ۲۱۹۷ آورده‌اند و پس از آن نیز بیتی  
 افزوده‌اند:  
 بسا لشکرا کز بی کین من  
 ببوشند جوشن بر آیین [ك و لن]:  
 باین [ من  
 مصراع ۲ مب: بکیتی کند تازه آیین من  
 ب۲۱۸۹: قا: ز کردنده خورشید تا، حظ: -  
 خورشید؛  
 (دوم): ط وک: برداد، قا: از حکم، قب: از  
 بخش، ط وک و قب و لن و مب: بیتی افزوده‌اند:  
 ز بر بشه [مب: مکس] تا بی زنده  
 بیل  
 همان چشمه آب و دریای نیل [ط:  
 دریا نیل [   
 ب۲۱۹۰: مب: رود بانان؛  
 (دوم): مب: سرو با، قا: سرو رخ برهنه،  
 حظ: تن برزند برهنه؛  
 ب۲۱۹۱: ط: نماند، حظ: بیامد؛  
 ب۲۱۹۲: مب: بیجان مر ترا خواهد او زینهار؛  
 (دوم): بم و مب: خویشش، مب: زار خوار؛

لن سه بیت افزوده است :

جهانا ندانم جرا بروری  
جو پروردیش می جرا بشکری  
وزان بس سیاوش آزاد مرد  
رخان را بسوی فریکس کرد  
ورا کرد بدرود و با او بگفت  
که من رفتنی کستم ای نیک جفت  
حظ بیئی دیگر نیز افزوده است :

بسی سرخ و زرد و کبود و بنفش  
بیئی ز توران بایران درفش  
ب ۲۲۰۰: (دوم) قا وک و قب و مب : دل از نازو  
زخت بردخت، لن: و از تخت بردخت،  
ط: ناز و اندیسه بردخت، حظ: سراز ناز  
و از تخت بردخت ؛ مب عنوان دارد:  
وصت کردن ساوس فر نکیس را و وداع  
کردن . تمام نسخه ها ایاتی افزوده اند:  
خروشن مغانی [ حظ : و فغانی ] و دل  
[مب: دلی] برز درد / برون رفت از  
ایوان دور خساره [حظ: ور خساره، ک:  
رخسار] زرد  
جهانا ندانم جرا [ حظ : ندا - مرا ]  
بروری / جو پرورده / خویش را [ قا :  
باشی جرا ] بشکری

جهانی ز مرک من آید بجوش ؛ مب بیئی  
افزوده :

تهمتن بیاید بدین کین من  
ببوشند جوشن بآیین من  
ط وک و قب و لن افزوده اند :  
بسا سرخ و زرد و سیاه و بنفش  
کز ایران بتوران بیئی [لن: بتور  
اندر آید] درفش

ب ۲۱۹۷: ط وک و قب و حظ: لشکر آید، قا و لن  
و مب: از [مب: وز] ایران بسی لشکر آید؛  
ترتیب ایات تمام نسخه ها: ۲۱۹۵، ۲۱۹۷،  
۲۱۸۸، +، ۲۱۹۶، +، ۲۱۹۸ و . . . فقط  
مب بیت ۲۱۹۶ را پس از ۲۱۹۸ آورده  
است .

ب ۲۱۹۸: لن: رخسار رستم، بقیه نسخه ها: رخسار  
روی ؛

(دوم) تمام نسخه ها: ز توران؛

ب ۲۱۹۹: قا: ز کین، حظ: ز خون من، ط وک و  
لن: بکتم از امروز؛

(دوم) : ط: بدنی بجز کرز، قب: بجز کرز  
شمشیر، قا و ط وک و قب و مب و حظ بیئی  
افزوده اند :

فر نکیس را کرد بدرود و گفت  
که من رفتنی کستم ای نیک جفت

یکی اسب آسوده تر بر نشست  
 رخ ازخون دیده شده چون نخست  
 بفرمود آنکه با ایرانیان  
 کی بر راه ایران ببندید میان  
 ب ۲۲۱۰: لن: توران کشید؛  
 (دوم): قا: ز ایوان بشهر دلیران کشید؛  
 مب بیت را در حاشیه آورده .  
 ب ۲۲۱۱: ط و ك: يكك نیمه، مب: يكك ونیم، لن:  
 جو بر نیم، حظ: برید شاه؛ مب بیت را  
 در حاشیه نیز آورده است و در متن بیت  
 را پس از ابیات افزوده زیر آورده:  
 ز دیبا و دینار و درو کهر  
 ز تاج و ز تیغ و کلاه و کمر  
 بکنج اندر آنکند چیزی که بود  
 وز ایوان و کلشن بر آورد دود  
 جو این کرده شد ساز رفتن گرفت  
 ز بخت بد خویش مانده شکفت  
 یکی اسب آسوده را بر نشست  
 رخ ازخون دیده شده چون کبست  
 بفرمود آنکه با ایرانیان  
 که بر راه ایران ببندند میان  
 قب عنوان دارد: جنک افراسیاب با  
 سیاوش

لن این بیت را پس از بیت ۲۱۹۹ آورده  
 فرنکیس رخ کنده [ حظ: خسته ] و کنده  
 موی [ لن: رخ را همی کند و موی ]  
 دلش بر زرد و [ قا و مب: بس اندر همی  
 شد ( مب: همی رفت ) ] براز آب [ حظ  
 و مب: بر آب ] روی [ لن: روان کرد بر رخ  
 ز دیده دو جوی ] .  
 ب ۲۲۰۱: مب: سیاوش با؛  
 (دوم): حظ: باو اندر؛  
 ب ۲۲۰۲: حظ: خون و دل و؛  
 (دوم): حظ: آخر اسبان تازی گذشت؛  
 ب ۲۲۰۳: (دوم) ط و ك و قب و حظ: روز تک؛  
 ب ۲۲۰۴: (دوم) ط و K و قب و لن: عنان و، قا:  
 عذار و فسارشن، حظ: عنان و ... سردر؛  
 ب ۲۲۰۶: (دوم) حظ: عنان ترا؛  
 ب ۲۲۰۷: (دوم) مب: ز دشمن بغلت زمین را  
 بروب؛ ترتیب مب: ۲۲۰۸، ۲۲۰۷ بقیه\*  
 نسخه ها بیت را ندارند .  
 ب ۲۲۰۸: (دوم) قب: باشی کزین؛  
 ب ۲۲۰۹: لن: همی کرد، حظ: دگر بارکی را؛  
 (دوم): مب: بی فروخت ... بی، لن:  
 افروخت آتش ز آخر جونی، قا: شمشیر برید  
 برسان نی؛ حظ افزوده:

ب ۲۲۱۴: مب: برسیدش از؛  
 (دوم): لن: ولیکن نمی خواست کشتن  
 نهان؛  
 لن افزوده:  
 باستاد تا زردش آمد سیاه  
 ستاندن بیش سیاوش شاه  
 ب ۲۲۱۵: مب: بران آن برین، لن: آن بدین این  
 بدان؛  
 (دوم): قا: بدلشان نبد بیش، لن: که در  
 دل نبد بیش ازین کینه شان؛  
 ب ۲۲۱۶: (دوم): قا: ندیدند جای فسون و درنک؛  
 سب بیت را ضمن ابیات افزوده ذیل  
 بیت ۲۲۱۳ آورده. قا پس از این بیت،  
 ابیات ۲۲۲۷ تا ۲۲۳۱ را آورده و قب  
 ولن و حظ و مب ابیات ۲۲۲۷ تا ۲۲۳۵  
 را دارند (لهیر از ب ۲۲۳۲) ترتیب  
 ط: ۲۲۱۶، ۲۲۲۷، ۲۲۳۴، ۲۲۱۷،  
 ۲۲۱۸، ۲۲۱۹، ۲۲۲۴، ۲۲۲۱،  
 ۲۲۲۲، ۲۲۲۰، ۲۲۲۶، ۲۲۲۵، +  
 ۲۲۳۵... و ترتیب ک: ۲۲۲۹، ۲۲۲۶،  
 ۲۲۳۰، ۲۲۲۷، ۲۲۲۸، ۲۲۲۹، ۲۲۳۴،  
 تکرار: ۲۲۳۰، ۲۲۱۷، ۲۲۱۸، ۲۲۱۹،  
 ۲۲۲۴، ۲۲۲۱، ۲۲۲۲، ۲۲۲۰،

ب ۲۲۱۲: حظ: دید و با خود و ترک و، لن: با تیغ  
 و کرکز کران؛  
 (دوم): مب: سراسر زده بر زره ده کره،  
 لن: سیاوش زره برزده بر میان؛ ط عنوان  
 دارد: جنک کردن افراسیاب با سیاوش بسر  
 کاموس شاه، ک: جنک افراسیاب با  
 سیاوش، لن: گرفتار شدن سیاوش بردست  
 افراسیاب، مب: دیدن افراسیاب لشکر  
 سیاوش را.

ب ۲۲۱۳: مب: همی گفت، ک: بدو گفت؛  
 (دوم): قا: زینشان، بقیه نسخه ها: چنین  
 راستی را نشاید [لن و حظ: نباید] نهفت؛  
 مب ابیاتی افزوده:  
 سیاوش گفت آنکھی با سیاه  
 جو زان کونه آمد بنزدیک شاه  
 که زهار هرکز نباید شکست  
 کز آغاز با من گرفتست دست  
 که هرکز برویش نیازم به تیغ  
 ز بهان نکردم بگاہ سنیغ  
 در اینجا بیت ۲۲۱۶ را آورده و سپس  
 افزوده:  
 جو افراسیاب اندر آمد بخشم  
 ز خشم سیاوش نکشاد جشم



جو گفتار کرسیوز بد نهان  
 بکوش سیاوش رسید آن زمان  
 ب۲۲۲۳: (دوم) مب : شاه بازار ؛ بقیه نسخه‌ها  
 بیت را ندارند . مب پس از این بیت  
 افزوده :  
 از انبس که بشفید آن زشت خوی  
 بدو گفت کای ناکس کینه جوی  
 تو زین [کرده] فرجام کیفر بری  
 ز تخمی کجا کشته بر خوری  
 هزاران هزاران سر بی کناه  
 بگفتار تو کشت خواهد تباه  
 بگفتار تو خیره کشم ز راه  
 تو کردی که آزرده کشتست شاه  
 ب۲۲۲۴: تمام نسخه‌ها بی‌تی افزوده‌اند ( ط و  
 لك پس از بیت ۲۲۲۶ ) :  
 بلشکر بفرمود تا تیغ تیز  
 کشند و خر و شند [ط و قب و لن :  
 کشید و خر و شید ، مب : کشیدند  
 آنروز] چون رستخیز  
 مب ابیاتی دیگر نیز افزوده :  
 جهان پر خروش و هوا پر زکرد  
 یکی با نبرد و یکی بی نبرد  
 کشته شدن ایرانیان بردست افراسیاب

... و ۲۲۳۵+، ۲۲۲۵+، ۲۲۲۶  
 ب۲۲۱۷: (دوم) قا و مب: هنرمرد با ؛ مب مصراع  
 دوم را در حاشیه آورده است .  
 ب۲۲۱۸ : مب مصراع اول را در حاشیه آورده .  
 لن پس از این بیت افزوده :  
 چرا کشت خواهی کسی را که تاج  
 بگرید بدو زار و هم تخت عاج  
 (ر.ك به بیت ۲۲۴۷)  
 مب در حاشیه به خطی دیگر افزوده :  
 من از تخمه ایرج باك زاد  
 تو از تخمه تور جادو نژاد  
 جگونه بود در میان آشتی  
 ولیکن مرا بوذ بنداشتی  
 ب۲۲۲۰: (دوم) قا: کزینسان سخن، حظ: ازین سان  
 سخن تا کی، قب و لن و مب: ز تو این سخنهای،  
 ط و لك: ز تو این سخنها کجا در؛  
 ب۲۲۲۱: لك: کز ایدر، مب: کز ایدونك تویی؛  
 (دوم) قا: جرا ساخته نود؛  
 ب۲۲۲۲: قا: زینشان، لن: رای نیست ؛  
 (دوم) ط و مب: کمان و سبر، لك: کمان و کمر  
 هدیه، قب: کند و کمان هدیه، لن و حظ :  
 کمان وزره هدیه ؛ مب افزوده:

چو رزم یلان سخت بیوسته شد  
 سیاوش یچنک اندرون خسته شد  
 بکشتند چندان بران دشت کین  
 که کفتی بیست آن کوانرا زمین  
 گرفتند مر کرد ایشان جو کرد  
 همه کشته کشتند مردان مرد  
 بکشتندشان خیره بر بی کناه  
 چه فرمودشان شاه توران سپاه

ب۲۲۲۷: (دوم) مب: نیستند؛

ب۲۲۲۸: (دوم) ط و حظ: فسوس و درنک،  
 لن: سکون و درنک، قا: کی هنگام  
 رزمست و آشوب جنک، مب جای  
 مصراعها را عوض کرده است.

ب۲۲۲۹: حظ: خیره ما را (کذا)؛

(دوم): قا و ط و ک و قب و لن و حظ:

کی برخاک [ط: برجاره] تنها کشند؛

ب۲۲۳۰: (دوم) لن و حظ: سیند مشر؛

ب۲۲۳۱: قب: کار نیست؛

(دوم): ط و قب و لن: و جای نیست،

ک: همه جنک ... و جای نیست، مب:

جنک مار ابرو پای، حظ: کی با کرد کار

جهان پای؛ قا و قب و لن و حظ و مب

بیی افزوده اند:

سیاوش از بهر بیان که بست  
 سوی تیغ و نیزه نیازید دست  
 نفرمود کس را زیاران خویش  
 که آرد کسی پای در جنک بیش  
 بد اندیش افراسیاب دژم  
 همی کرد بر شاه ایران ستم  
 ب۲۲۲۵: تمام نسخه ها: همی کفت یکسر بجنجر  
 دهید؛

(دوم): حظ: درو دشت، قا: بدین ... در

نهد، قب: درو دشت کفتی بخون، مب: درو

دشت کیتی بخون، لن: درو دشت کیتی بخون

ط و ک: درو دشت یکسر بخون در؛ ط و ک

پس از ب ۲۲۲۵ و قب و لن پس از ۲۲۲۶

افزوده اند:

یکایک گرفتندشان در میان

همه کشته کشتند ایرانیان

ب۲۲۲۶: حظ: سبه مرد بودی؛ مب ابیات زیر را

افزوده:

جو شیران جنکی بر آویختند

همه خاک با خون بر آویختند

ز ترکان بکشتند مردی هزار

همه جنک جوی و همه نامدار

کرفتند کرد اندر ایشان [حظ :  
 اندرونشان] چو کرد  
 همه کشته کشتند مردان مرد  
 مَب ایات زیر را افزوده:  
 جفاجاف تیغِ آل بر ابر بست  
 بگردون زکَل بر یکی کبر بست  
 زمین سر بر سر کشته خون روان  
 هم از خون ایران و توران سران  
 هر آنکه که کردندی آهنگک شاه  
 مران نابکاران توران سپاه  
 دلیری از ایران سپه اندروی  
 دودیدی و افکنندی اورا بروی  
 چنین تا که بد اندران رزمگاه  
 بدند زنده بکتن از ایران سپاه  
 نیارست یکک ترک بر روی شاه  
 نیازید دست اندران کینه‌گاه  
 جو بخت سیاوش بر کشته شد  
 دلبران او یکسره کشته شد  
 کرفتند هر کس ابر شاه دست  
 بینداختند تبر پنجاه و شصت  
 ب۲۲۳۶: لن و حظ: بتیر و بنیزه بید، قا و ط و ك  
 و قب و مَب: بتیر و بنیزه بشد [قب :  
 نشد، مَب: جو شد] خسته ؛

بکوهر بران [لن و مَب: بدان] روز ننک  
 آوریم [لن و مَب: آورم] / که در بیش  
 شه [قب: که بشن هنر، مَب: نزد شه] هدیه  
 جنک آوریم [لن و مَب: آورم]  
 حظ مصراع دوم بیت افزوده را ندارد .  
 ب۲۲۳۲: لن: خردمند بارای و هوش ؛ در بم این  
 بیت پس از ب ۲۲۱۵ آمده است . بمناسبت  
 موضوع و بنا بر ترتیب نسخه بدلا موضع آن  
 را تغییر دادیم .  
 ب۲۲۳۳: ط و ك و قب: کردنده کر ، حظ :  
 کردند برنی، مَب: مر جرخ کردنده کر ؛ قا  
 بیت را ندارد .  
 ب۲۲۳۴: ط و ك و قب و حظ: بمردی مرا زور،  
 لن: بمردی مرا زور آهنگک، مَب: بمردی  
 مرا روی آهنگک ؛ قا بیت را ندارد .  
 ب۲۲۳۵: مَب: همه روز کار، ك: آن کار زار، لن:  
 بدیشان جنان، ط: ایشان همه کارزار ؛  
 (دوم): ط و ك و قب و لن: بر کشت ، مَب:  
 کشته و خسته بر ؛ ط و ك و قب و لن و مَب  
 جای مصراعها را عوض کرده اند .  
 قا و حظ بیت را ندارند و در عوض بیتی دیگر  
 افزوده اند :

بایران نهاد و همی تاخا اسب  
شب و روز تازان جو آذر کشب  
سیاوش را دست بسته جو سنک  
بپردند بر کردنش باهنک  
(ر.ک به بیت ۲۲۲۷)  
ب ۲۲۴۰: (دوم) ک وقب: ویش سبه، م: پس  
بیش جمله سبه، لن: بس و سش هر سو  
سبه بود و کرد. قا بیت را ندارد.  
ب ۲۲۴۱: (دوم) قب: کزاید... بیک روی راه،  
م: کزاید... بیک روی راه، لن:  
کزاید بیک سو کشیدش ز، حظ:  
کزاید کشیدش بیاده براه، ط: کز  
شهرنارا جه دیدی گناه (ر.ک به مصراع  
دوم ب ۲۲۴۴) قا: بشخی کی هرکز  
نرود گیاه (ر.ک به مصراع دوم ب  
۲۲۴۲)؛  
ط بیقی افزوده:  
جه کردست نا تو نکوی همی  
کی بر خون او دست شوی همی  
ک وقب ولن ومب نیز این بیت را پس  
ازب ۲۲۴۴ افزوده اند  
ب ۲۲۴۲: حظ: کتندش؛  
(دوم): حظ: گیاه، لن: بجای که؛ قا و

(دوم): لن: بکرز اندر؛ م: ابیاتی افزوده:  
جیاشد ازان خوارتر بر کسی  
که زخمی نیارد زدن بر کسی  
سیاوش بتیر و بنیزه بخت  
از اسب اندر افتاد و اسبش بخت  
در حاشیه:  
جو کرسوز بدنشان و کروی  
بسوی سیاوش بردند روی  
ب ۲۲۳۷: قا و ط وک وقب ومب: خاک نیزه؛  
ب ۲۲۳۹: حظ: خون از آن، لن: روان خون  
بدان، م: روان خون ازان؛  
تمام نسخه ها افزوده اند:  
همی تاختندش بیاده کشان  
جتان روزبانان [ط وقب و حظ:  
و] مردم کشان [لن: جو آمد  
بران جایگاه نشان]  
قب پس از بیت اخیر ابیات ۲۲۴۹ تا ۲۲۵۳  
را آورده است. م: ابیات زیر را نیز  
افزوده است:  
وز ایران سبه زنده یکتن نماند  
جو شد کشته یکسر سبه را براند  
هرانکس کز ایران سبه بارکی  
بدش تیز تک روی یکبارکی

ط و ك بيت را ندارند .

ب ۲۲۴۳: قا ولن وحظ ومب: بدان ؛ ط و ك بيت را ندارند .

ب ۲۲۴۴: ك : شاه توران ؛ ط بيت را ندارد .  
(ر.ك به ب ۲۲۴۱)

ب ۲۲۴۵: حظ: خواهی سری را؛

(دوم): ط و ك ولن: برتخت، مپ: بدو زار؛  
مب عنوان دارد: كشتن كروی زره سیاوش  
را بر بی كناه

ب ۲۲۴۶: حظ : سری بجا (كذا) ، قا بيت را  
ندارد وبقیه نسخه‌ها آترا پس از بیت ۲۲۵۹  
آورده‌اند .

ب ۲۲۴۷: (دوم): ط: او در کنار؛ مب پس از این  
بیت ابیات ۲۲۸۳ تا ۲۲۹۰ را آورده‌است .

ب ۲۲۴۸: لن: بد کمان؛

(دوم): مب : به یهودکی، لن : میان بسته  
برسان مردم؛

ب ۲۲۴۹: قا و ك ولن: ز درد، ط: سیاوش ریزد ز  
درد؛

(دوم): تمام نسخ: در [ مب : بر ] دل بروز  
[ك ولن: ز روز] نبرد؛

ب ۲۲۵۱: (دوم) ط و ك و قب: بود روشن، مب:  
کوی بر، قا ولن: کوی برهنر بود روشن،

حظ: کوی برهنر بود روشن؛  
مب افزوده:

بمردی بران بوم بد بی همال

فراوان خرد بود و اندك بسال

ط عنوان دارد: بنددادن بیلسم افراسیاب  
را از بهر سیاوش

ب ۲۲۵۲: قا ولن وحظ ومب: كفت بس نامور  
بیلسم ، ط و ك و قب : كفت با تاجور  
بیلسم؛

(دوم): ط و ك و قب وحظ ومب : را  
درد بارست، لن: شاخ بار آورد درد و  
غم؛ مب افزوده:

که بیخش زخون و ز کین کاشتی

پس کینه برافراختی (کذا)

ب ۲۲۵۳: (دوم) قا وحظ: بدان نیز، قب : خرد  
بد بدان، لن: خرد بد بدین کار همدستان؛  
ط و ك بيت را ندارند .

ب ۲۲۵۴: قا: بشپان بود، لن: کر بشپان بود؛

(دوم): مب: جو آشفته، قا ولن: درمان  
بود، قب: که آهسته را ؛ ط و ك بيت را  
ندارند .

ب ۲۲۵۵: ط و ك بيت را ندارند .

ب ۲۲۵۶: قب وحظ: برو ، ك ولن: باشد بدو،

قا: باشد همی باذ شاه ؛  
 (دوم) : ط وک : بدبدم روا، لن : نباشد روا ،  
 حظ : به بینم ، قا : نشاید برید ای خردمند شاه  
 (ر.ک به ب ۲۲۴۶)

ب ۲۲۵۷ : (دوم) : بم : برین بد ، مب : بدین بد ،  
 ط وک : بدن مرترا ، لن : برین مرترا ، قب :  
 چه بندد برن بند نا استوار ؛ قا بیت را  
 ندارد .

ب ۲۲۵۸ : ک : بر بزد ، حظ : جو —  
 (دوم) : ط وک و قب و حظ : بس آنکه ورا ؛  
 قا بیت را ندارد .

ب ۲۲۵۹ : ط وک و قب و لن و حظ و مب : مفرمای  
 [ قب و حظ : مفرمای ] اکنون و تیزی مکن ،  
 قا : مفرما و اکنون تو تیزی ؛  
 (دوم) : ک : کی تیزی ... اردت بن ، بقیه  
 نسخه ها : کی تیزی ؛

ب ۲۲۶۰ : قا : ببری ، ط وک و قب و لن : بری همی  
 تو سر [ ک و لن : سری ] بی کناه ، حظ : ببری  
 همی تو سر بی کناه ؛  
 (دوم) : مب : رستم شود ؛  
 ب ۲۲۶۱ : لن : پرورده است ؛  
 (دوم) : حظ : ازین کار زار ، لن : بنیکوی او  
 را بر آورده است ، ( مب در حاشیه جدول :

به بینی به فرجام ) ؛  
 لن افزوده :  
 بینی تو باداش این زشت کار  
 نیچی بفرجام ازین روز کار  
 (ر.ک به مصراع دوم ب ۲۲۶۱)  
 حظ و مب افزوده اند :  
 بیاد آور آن تیغ الماس کون  
 کزان تیغ کردد جهان برز خون  
 ازان نیزه\* جون فرسب دوشاخ  
 کی هامون کند رخمش ورده شاخ  
 وزان نامداران ایران گروه  
 کی از زخمشان کشت کیتی ستوه  
 مب بیت دوم را ندارد .

ب ۲۲۶۲ : مب : و فرهاد و طوس ، ط وک و قب و  
 لن و حظ : و کرکین و فرهاد و طوس ،  
 قا : جو کرکین و کودرز و فرهاد و  
 طوس ؛ مب افزوده :  
 جو کرکین و جون زنکه\* شاوران  
 جو بهرام کودرز و ناماوران  
 ب ۲۲۶۳ : ک و قب : دمنده تمتمن کو ، لن : جو بیل  
 دمنده کو ؛  
 (دوم) : قا و ط و قب و لن : خوارست بر ؛  
 ترتیب ابیات لن : ۲۲۶۴ ، ۲۲۶۳ مب

- بیت را در حاشیه به خطی دیگر آورده که  
 قسمتی از مصراع دومش نیز پاک شده است.  
 قب پس از این بیت ۲۲۶۷ را آورده .  
 ب ۲۲۶۴: (دوم) ك: از رزم، حظ: کی آید بخون  
 برادر دلیر؛ قا و ط بیت را ندارند .  
 قب افزوده :  
 بشیانی آیدت ازین کار ش  
 به سچی ازین سخت کردار خویش  
 مب افزوده :  
 جو رهام و کستم کرد سوار  
 جو کرکین که باشد و را رزم خوار  
 ب ۲۲۶۵: ك: ومب: بدین، قب: کین به بندند، لن:  
 کین بیند یکسر (کذا) ؛  
 (دوم): لن و حظ: از نزهه ور؛ قا و ط بیت را  
 ندارند .  
 مب افزوده :  
 مفرمای کردن برین برشتاب  
 که توران شود سر بسر زین خراب  
 ب ۲۲۶۶: ك: وقب و لن و حظ: نه مانند من ؛  
 (دوم): مب: نه پرمایه کردی ازین ؛ ط  
 بیت را ندارد . ترتیب ك: ۲۲۶۶، ۲۲۷۰،  
 ۲۲۷۱، ۲۲۷۲، ۲۲۶۷...  
 ب ۲۲۶۷: (دوم) حظ: وزان بشنود؛
- ب ۲۲۶۸: ط و ك: نباشد بدن؛  
 (دوم): ط: بکستر، لن: مکستر بکتی  
 جنین فرش کین، مب: مکستر بکتی یکی  
 تخم کین؛ قا افزوده :  
 سبید ز گفتار او نرم شد  
 ولیکن برادرش بی شرم شد  
 مب افزوده :  
 که ایدون شنیدم ز کار آکهان  
 که از ره رسد ناکهان پهلوان  
 جو از روز یکک نیمه بگذرد  
 سپهدار بیران بدینجا رسد  
 شنشه بگفتار او نرم شد  
 ولیکن برادر بی آرم شد  
 ب ۲۲۶۹: ط و K: قب: بشه گفت؛  
 (دوم): قب: خرد را؛ حظ بیت را  
 ندارد .  
 ب ۲۲۷۰: (دوم) بم: بدست، قا و حظ: ترمسی،  
 مب: اکرزین ترمسی، لن: ترمسی همانا  
 بستت ؛ قب و حظ افزوده اند [ مب  
 نیز بیت دوم را افزوده ]:  
 سبید ز گفتار او نرم گشت [ حظ: شد ]  
 ولیکن برادرش بی شرم گشت  
 [ حظ: شد ]

(دوم): ط ومب: شاه توران، ك وقب:  
 توران براژنك روی، لن: توران نهادند  
 روی، حظ: ایران براژنك روی؛  
 ب۲۲۷۷: ط وك وقب ولن وحظ: زخون؛  
 (دوم): لن: خواب آرد اندر؛  
 ب۲۲۷۸: (دوم) قب ولن ومب: بیارای، قاو حظ:  
 بیارای ... زبای، ط: بیارای و بند از  
 دشمن زبای؛  
 ب۲۲۷۹: لن وحظ: بروی؛  
 (دوم): قا: مكش دست خیره میر آب رو،  
 ط وقب ولن وحظ ومب: بکش تیز و  
 خیره میر آب روی، ك: مكش تر و  
 خیره میر داز روی؛  
 ب۲۲۸۰: مب: را كه داری بدست، ط وك وقب  
 ولن وحظ: سر اینست از ایران كه داری  
 بدست؛  
 (دوم): ط وقب ولن: نباید، حظ: بیاید  
 كسست، مب: نشاید شكست، قا بیت  
 را ندارد .  
 ب۲۲۸۱: ط وقب ولن وحظ: برن، مب: ازین؛  
 (دوم): قا و ط وك و حظ ولن ومب:  
 بود با توشاه، قب: كرو من بدیده  
 ندیدم كناه (ر. ك به مصراع دوم ب

جین گفت باشاه [ حظ: كای شاه ] توران  
 خدای [ سپاه ] / كه از بیاسم هیچ مشنو تورای  
 [ راه ]، مب در حاشیه افزوده:  
 از ایرانیان دست بر كشته است  
 كراز كین بترسی سرت كشته است  
 وعنوان دارد: آمدن پیران سش افراساب  
 و درخواستن كردن (كذا) فرنكیس را  
 ب۲۲۷۱: قا: ترا اینت بس؛  
 (دوم): قا ولن وحظ: رای كس، ط وك  
 وقب ومب: كفت كس؛ ترتیب قا و ط وقب  
 ولن: ۲۲۷۱، ۲۲۷۲؛  
 ب۲۲۷۲: (دوم) قا: كرز بینی سراسر زمین؛  
 ب۲۲۷۳: قا وك وقب: سبردی دم، لن: ستردی  
 م؛  
 (دوم): قا وك وقب و لن وحظ: بیوشید  
 خواهی بدیا برش؛ ط بیت را ندارد .  
 ب۲۲۷۴: ك وقب: این را؛  
 (دوم): حظ: دی من؛ ط بیت را ندارد .  
 ب۲۲۷۵: قا: به دیغوله ای باشم اندر جهان، لن:  
 روم كوشه كیرم اندر جهان؛  
 (دوم): قا: آید جهان، مب: سر آید بزودی  
 روان؛ ط بیت را ندارد .  
 ب۲۲۷۶: ط. وك: دموی؛



(۲۲۸۴)

ب ۲۲۸۲: قا: نیازده از، ط: نیازردی از، لن:

نیازده بود از، ك: نیازردنی، مب: اگر

كش نیازردی از؟

(دوم): مب: مكركان كنه؛ حظ بیت را

ندارد.

ب ۲۲۸۳: حظ: کی او در، ك و ط بیت را ندارند.

ب ۲۲۸۴: مب: بایشان؛ مب از این بیت تا بیت

۲۲۹۰ را پس از بیت ۲۲۴۷ آورده بود.

اما بیت ۲۲۸۴ را آنجا بصورتی که ضبط

شد و در اینجا بصورت زیرا آورده: مصراع

دوم: جگونه کم بی کناهش تباه؛ و پس از

آن ابیاتی افزوده است:

جو از وی کناهی نیامد بدید

جگونه ورا سر بیاید برید

کروی زره کفت کای شهریار

نیایست کردن کنون کارزار

جو کردی جنین جنک و خستی ورا

همی بایدی زود کشتن ورا

جنین باسخ آورد شاه دلیر

کنه زو ندیدم بزودی و دیر

بیت ۲۲۸۶ را آورده است:

که خورشید ازان کرد تیره شود

هشیوار ازان روز خیره شود

بیت ۲۲۸۸ را آورده است

نیارم رها کرد و کشتن ورا

که کشت و رها بیش غم شد مرا

خرد نیست با مردم بد کان

ندانند کسی راز چرخ روان

[ر.ك به ب ۲۲۸۹]

ب ۲۲۸۵: ك و قب ولن و حظ: بکفت، ط: ولکن

بکفت؛

(دوم): تمام نسخه‌ها: آید بسر؛

ب ۲۲۸۶: قا و ك ولن و مب: ورایدونك، ط:

بریزی، حظ: ورایدونك... بریزد؛

(دوم): قب ولن و حظ: زتوران، مب:

بتوران زمین؛ مب یکبار نیز بیت را ذیل

بیت ۲۲۸۴ آورده بود.

مب بیقی افزوده:

ور او را فرستمش نزد پدر

پر آشوب کردد زمین سربسر

ب ۲۲۸۷: قب: بدتر، حظ: نیز از؛

(دوم): ط و ك و قب ولن و مب: کشتنش

نیز نرج تن است؛ ترتیب قا و ط و ك و قب

و لن و حظ: ۲۲۸۸، ۲۲۸۷

- ب ۲۲۸۸: قب: ز ایران کزنند، مب: زما در کزنند،  
 حظ: کر بڈ مرا، قا: کزنند من آید نخست؛  
 (دوم): ك وقب ولن ز حظ ومب: غم و  
 رنج و بند [مب یکبار نیز بیت را ذیل ۲۲۸۴  
 با این اختلاف آورده: درد و رنج]، ط: غم  
 و رنج و کنج مرا، قا: درد و رنج من آید  
 درست؛
- ب ۲۲۸۹: حظ: یا مردم، ط و ك وقب ولن ومب:  
 با مردم، قا: خرد نیست با مردم؛  
 (دوم): مب: نداند همی؛ مب یکبار نیز بیت  
 را ذیل بیت ۲۲۸۴ آورده بود.
- ب ۲۲۹۰: ط و ك ولن: بشنید و؛  
 ط عنوان دارد: زاری کردن فرنگیس از بهر  
 سیاوش بنزد افراسیاب، ك: زاری کردن  
 فرنگیس بنزد بدر از بهر سیاوش، قب:  
 بند دادن فرنگیس افراسیاب را، مب:  
 فریاد کردن فرنگیس بس افراسیاب از بهر  
 سیاوش
- ب ۲۲۹۱: حظ: غریوان بیامد؛  
 (دوم): قا و ط و ك وقب ولن و حظ: رخسار  
 ماه؛
- ب ۲۲۹۲: لن: از ترس و؛  
 (دوم): قا و ط و ك وقب و حظ: بر برا کند خاك،
- ك: بر برا کند خاك؛  
 ب ۲۲۹۳: مب: بگفتا که ای، ط بیت را ندارد.  
 ب ۲۲۹۴: (دوم): قا و ك: بیبی، مب: ندانی نشیب؛  
 ط و ك بیت را ندارند.  
 ب ۲۲۹۵: ط و ك وقب ولن و حظ: تاجداری مهر؛  
 (دوم): قا: داوری هور؛  
 ب ۲۲۹۶: قا و ط و ك وقب: جو بگذاشت؛  
 (دوم): لن: همی بر تو کرد از جهان  
 آفرین؛  
 ب ۲۲۹۷: قب: بیازارد، قا: بیازاردش از، حظ:  
 آن بهر؛  
 (دوم): ط و ك وقب: و بنگاه را، لن:  
 افسر تحت باگاه، مب: بماند افسر و  
 تحت و بنگاه را؛  
 ب ۲۲۹۸: (دوم): قا و ط و ك وقب: چه خواهی  
 کی، حظ: چه خواهی کی بردی ز؛  
 ب ۲۲۹۹: تمام نسخه‌ها: سرتاج داران نبرد کسی؛  
 (دوم): قا: تاج و با تحت، لن: که بر تاج  
 و بر، حظ: که بر تحت با تاج ماند؛  
 ب ۲۳۰۰: ط: بر سر، حظ: مکر بی... تن  
 وی؛  
 (دوم): قا و ط و ك ولن ومب: بر باد،  
 حظ: سبنجیست با داد و دم؛

... نيزد (كلدا) ؛ ط و ك و ق ب جاي  
مصراعها را عوض کرده‌اند .

ك و لن و حظ و م ب بيتی افزوده‌اند :

جو كودرز كز كرز او [كشواد كو] روز  
جنك / بدرذ دل شير و جرم [ك و

حظ : همی جرم روباه بوشد ] بلنك

ب ۲۳۰۷ : (دوم) قا و ط و ك و ق ب : از جنك

كند اوران ؛ ترتيب قا و ط و ق ب : ۲۳۰۸ ،

۲۳۰۷ ط و ق ب افزوده‌اند :

همان كيو كز جنك [ق ب : كرز]

او روز جنك

بدرذ دل شير و جرم بلنك

ب ۲۳۰۸ : قا : جو كودرز كز ، ط و ق ب : جو كودرز

كز كرز او ، لن : كيو كودرز كوروز ،

م ب : كز جنك او ، حظ : همی كيو كز

جنك او ؛

(دوم) : قا : بدرذ دل شير و جنك بلنك ،

حظ : بدرذ دل شير و جرم بلنك ، لن :

جرم شيران بدرذ بجنك ؛

قا پس از بيت ۲۳۰۸ افزوده :

همان كيو كودرز كو روز كين

بجنبد ز سهمش سراسر زمين

ب ۲۳۰۱ : (دوم) ط و لن : باكنه بر ، حظ : يكي را

بركنه بر ، قا : يكي بي كله برنشيند ، م ب : با

كنه برنشانند بچاك (درحاشيه : بگاه)

ب ۲۳۰۲ : ك و م ب : اندرست ؛

(دوم) : ك و م ب : اندرست ، قا : بدام مغاك ،

لن : بتاريك دام مغاك ؛ تمام نسخه‌ها بيتی

افزوده‌اند :

بگفتار [حظ : زگفتار] كرسبوز بدنهان

[حظ : بدكان] / درفشي مكن خويشتن در

جهان [م ب : برجهان] (ر.ك به مصراع دوم

ب ۲۴۱۰)

قا و ق ب و م ب بيتی ديگر افزوده‌اند :

كي تا زنده بر تو نفرين بود

بس از زندگي دوزخ آيين بود

(ر.ك به ب ۲۴۱۱)

ب ۲۳۰۳ : ط و ك و ق ب : شنيدی كجا ز افريدون ،

قا : كي اول فريدون ، لن و م ب : كجا

افريدون ؛

(دوم) : حظ : سرانجام ضحك ؛

ب ۲۳۰۴ : (دوم) ك و ق ب و حظ : بتور و بسلم ؛

ب ۲۳۰۵ : تمام نسخه‌ها : برگاه ؛

ب ۲۳۰۶ : قا : زمين از ؛

(دوم) : م ب : چه ارزد همی ، حظ : كه توان

مب افزوده :

همان اشکش تند شمیر (کذا) زن  
که رویش ندیدست هرگز شکن  
جو کرکین کرک مترك بزرک

که در جنگ پیشش جه مردوجه کرک  
جو بیژن جو بهرام و کردان کار

فرامرز و رستم یل نامدار  
جو شاپور شیر اوژن نامدار  
جو فرهاد و کستم کرد و سوار

زواره همان زال سام سوار  
بیابند یکسر بدین کارزار

جو ایرانیان جمله بیر و جوان  
برین کینه بندند یکسر میان

فربرز کاوس با صنج و نای  
تیره زند طوس با کره نای

جو شیدسب و نو شاه زاده شیم  
بخون برادر پدر جون تهم

بخوشند و بر کین کمر بر میان  
به بندند هر یک جو شیر ژیان

ب ۲۳۰۹ : ط و قب ولن : همی در ،

(دوم) : حظ : برک جون ، ط و قب و مب :

آرد و بار ، لن : آورد روز کین ؛ لن بیت را

پس از ۲۳۱۱ آورده .

ب ۲۳۱۰ : قا : بسوك سیاوش ؛

(دوم) : ط و ك و قب ولن و حظ : کند

روز نفرین بر افراسیاب ، قا : کند ماه

نفرین بر افراسیاب ، مب : کند چرخ

نفرین بر افراسیاب ؛

ب ۲۳۱۱ : قا : ستمگر شدی بر ، حظ : ستمکاری

بر ؛

(دوم) : حظ : آرد ز ، قا : آیدت یاد

کفتار ؛

ب ۲۳۱۲ : (دوم) : قا : ویا آهو ، حظ : ویا آهو بی را ؛

ب ۲۳۱۳ : حظ : در آری ز کاه ؛

(دوم) : تمام نسخه ها : کی نفرین کند بر تو

تخت و کلاه ؛

ب ۲۳۱۴ : ط و ك و قب : مده مرز ، لن : مده

خداک ؛

(دوم) : ط و ك و حظ : مبادا کی ، قب

ولن : که بند من آیدت ، مب : مبادا که

پند من آیدت ؛

ب ۲۳۱۵ : لن : پس ازین افزوده :

جو کفتار فرزند بشنید شاه

جهان کشت ، درسش چشمش سیاه

مب افزوده :

جوزین بد بایران رسد آکهی  
 بر آشوبد این روزگار بیی  
 ز کرسیوز آمد ترا بد بروی  
 که نفرین دادار بادا بروی  
 هرانکس که یازد بیدزی تودست  
 بریده سرش باد و افکنده دست  
 جهاندار این بر تو آسان کناد  
 دل بدسکالت هراسان کناد  
 مرا کاشکی دیده کشتی تباہ  
 ندیدی بدین سان کشانست پراہ  
 مرا از پدر این کجا بد امید  
 که پردخته ماند کنارم زشید  
 ب۲۳۱۶: قا: بدوبر، حظ: بران بر؛  
 (دوم): قا: همه خیره؛  
 ب۲۳۱۷: (دوم) قب: بد ترا، قا ومب: که ابدر  
 مرا؛ حظ افزوده:  
 هرانکس کی یار - بر تو دست  
 بر نیزه سرش باد افکنده بست  
 مرا از بدر این کجا بد امید  
 کی بردخته - کنارم رسید  
 مب پس از ۲۳۱۷ بیت ۲۳۵۴ را با  
 این اختلاف در مصراع دوم آورده:  
 بشفرید با دیده کرده پر آب، و آنرا در

که شاها دلیرا کوا سرورا  
 سرافراز کردا و کنداورا  
 بلا شیر دل بچه شهریار  
 نپرورد چون تو دکر روزگار  
 همی از چه ایران تو بکذاشتی  
 سپهدار را باب پنداشتی  
 کنون دست هسته بیاده کشان  
 کجا افسرو گاه کردن کشان  
 کجا آن همه عهد و سوکنند شاه  
 که بر رنده بد جرخ کردنده ماه  
 کجا شاه کاوس و کردنکشان  
 بدان تا به بیند ترا زین نشان  
 کجا کیو و طوس و کجا بیلتن  
 فرامرز و دستان و آن انجمن  
 کجا بور کشواد و بهرام شیر  
 جورهام و جون زنکه کردگیر  
 کجا بیژن کیو کشوادکان  
 کرازه که هست ازدهای دمان  
 کجا کرد شابور و فرهاد و کیو  
 جو کرکین و اشکش دلیران نیو  
 دلیران کابل همان سیستان  
 شنوده بیباشند این داستان

لن قبل از ایات یاد شده بقی دیگر نیز  
افزوده :

بفرمود تا روز بانان کشان

مرورا ببردند چون بہشان

قب بقی افزودہ :

بکنتار کرسیوز افراسیاب

کہ بردارد از دیدکان شرم وآب

ب ۲۳۲۰: (دوم): قب: کین خاموش، مب: شاه

با داد خاموش، قا: جنان شاه بی کین

خاموش، ط و وک و اہ و حظ بیت را

ندارند .

ب ۲۳۲۱: (دوم) قا و قب و مب: نباشد جو کوید

کہ فریاد، ط و وک و لن و حظ بیت را

ندارند .

مب افزودہ :

بکفتا بکرسیوز افراسیاب

کہ بردار از دیدکان شرم وآب

ب ۲۳۲۲: قا و قب و مب بیت را چنین دارند :

سر دشمن من ز تن دور کن

نش [ مب: وزو ] کرکسان را

یکی سورکن

ط و وک و لن و حظ بیت را ندارند .

ب ۲۳۲۳: (دوم) بم: سوید نروید، قا و قب و مب:

جای خود نیز ضبط کردہ است .

ب ۲۳۱۸: مب: بکاخ اندرونش، قا: بایوانش اندر  
یکی؛

ب ۲۳۱۹: مب: بدان، قا و ط و وک و قب و لن: بدان

[قا: دران] تیرکیش اندر انداختند؛

(دوم): حظ: خانہ بند؛

قا عنوان را چنین دارد: کفتاردر کشته شدن

سیاوخش بجمک افراسیاب و سعابہ کرسیوز

بدست کروی زره، ط: کشته شدن سیاوش

بردست کروی زره، ک و قب: کشته شدن

سیاوش بتوران زمین، لن: کشتن افراسیاب

سیاوش را، مب: کشتن سیاوش را بردست

کروی زره . حظ عنوان را ندارد . ط و وک

و لن و حظ پس از بیت ۲۳۱۹ ایاتی افزودہ اند:

نکہ کرد کرسیوز اندر کروی

کروی ستمکر مسجد [ط و وک:

ستمکارہ سعید] روی

بیامد جو بیش سیاوش رسید

جوانمردی و شرم شد نابدید

بزد دست و موی سرش را [ لن: وان موی

شہ را، حظ: وان موی شاہان] گرفت

بخواری کشیدش بہ بیش [ط: کرفتش بر، لن:

بروی، در حظ کلمہ اخیر پاک شدہ] ای شکفت

(دوم) : قا : کند تازه در کشور آیین  
من [رک به مصراع دوم بیت ۲۳۲۷]،  
ط بیت را تکرار کرده است .

ب۲۳۲۷: ط وک وبق ولن ومب: کین من، حظ:  
دشمنان خون من؛

(دوم) : ط وک وبق ولن : آیین من،  
مب: کند در همین کشور آیین من، حظ:  
کشور - من ؛ قا بیت را ندارد . لن  
بئی افزوده :

جهان سر بسر زیر بای آورد

هنرهای مردی بجای آورد

ب۲۳۲۹: (دوم) قا: تار تا جاودان، لن ومب: تو  
در میان ؛

ب۲۳۳۱: (دوم) قا: همه بند ، لن ومب: همه ...  
باد شد ، ط وک وبق : همه بند من باد  
شد او جو، حظ : همه نیک او باد ومن  
برک بید ؛ ک عنوان دارد: سخن گفتن  
سیاوش با بیلمس

ب۲۳۳۲: مب: که تا ؛

(دوم): قب وحق: برکستوان وسوار؛

ب۲۳۳۳: قا: کرد آن روز، حظ: چنین گفت با  
من کی یار؛

ب۲۳۳۴: حظ: کنو بیش، قب: اندر دمان ؛

رسد زو بروید ؛ ط وک و لن وحق بیت را  
ندارند . قا وبق ومب ایاتی افزوده اند [ک  
نیز بجز بیت اول، بقیه را افزوده] :

جو بشنید کرسیوز از وی سخن  
جنان کرد [قا: گفت] کوخواست  
سر تا بین

نکه کرد کرسیوز اندر کروی

کروی [قب: که ازوی] ستمکر

بیجید [ک: ستمکاره بیجید] روی

[مب: پراز کینه جان و پراز چین

روی

بیامد جو بیش [قب: به بیش]

سیاوش رسید

جو انمردی و شرم شد نابدید

زد دست و ریش شهنشه [ک وبق: وموی

سرش را ، مب: وجعد سیاوش] گرفت

بخواری کشیدش بروی [ک وبق: به بیش]

ای شکفت

ب۲۳۲۴: هیچیک از نسخه ها بیت را ندارند.

ب۲۳۲۵: حظ: بنالید و، قا و ط وک و لن ومب :

بر کرد کار، قب: سیاوش چنین گفت با ؛

(دوم): ط وک و لن وحق: از جای واز [ک:

وز] روز کار؛

ب۲۳۲۶: حظ: شاه بیداد کن؛

(دوم) : ك : مرش ، لن : سجید جون  
کوسفنداناش روی ؛ لن پس از این بیت  
افزوده :

جدا کرد ازان سرو سیمین مرش

همی رفت در طشت خون از مرش

[ر.ک به بیت ۲۳۳۹]

ب ۲۳۴۰ : ط و ك وقب : فرمود شه ؛ ط و ك وقب  
بیت را پس از ۲۳۴۱ آورده اند.

تمام نسخه ها پس از بیت ۲۳۴۰ ایاتی  
افزوده اند که چون اختلاف ضبطها  
زیادست هر نسخه جداگانه نقل می شود :

قا :

ب ساعت کیایی برآمده ز خون

جواز طشت کردند آن خون برون

کیا را نشانت دهم [من] کنون

کی خوانی ورا بر سیاوش خون

بسی فایده خلق را هست ازو

کی هست آن کیا اصلش از خون او

ط و ك وقب :

ب ساعت کیاهی [قب : کیایی]

برآمد ز [قب : جو] خون

از اینجا کی آن [ط : ان] طشت شد

سر [ك : خون شد] نکون

ب ۲۳۳۵ : ك وقب ولن : با من ، قا : نبینی همی ...  
با من ، ط : یار اندر کسی ، مب : یار من با  
کسی ، حظ : نبینم چنین یار با من کسی ؛  
(دوم) : حظ : زار با من کسی ؛

ب ۲۳۳۶ : ط و ك وقب : جو از شاه و ، حظ : واز  
کشور اندر ؛

(دوم) : لن : بر بهن دشت ، قا و ط و ك و حظ :  
بپردند هر دو بدشت ، قب : بپردند هر دو  
کشانش بدشت ؛

ب ۲۳۳۷ : تمام نسخه ها بیی افزوده اند :

بیاده همی برد مویش کشان

جو آمد بدان [قب : بران] جابکاه

نشان [حظ : کشان]

مب دو بیت دیگر نیز افزوده است :

که آن روز افکنده بودند تیر

سیاوش و کرسیوز شیر کیر

جو پیش نشانه فراز آمد او

کروی زره آن بد زشت خوی

ب ۲۳۳۸ : (دوم) قا و مب : زان شمنشه ، حظ : زان

نه ترس نه باک ؛

ب ۲۳۳۹ : ط : بنهاد زیر برش ، لن : زرین کروی ،

ك : بنهاد زیر سرش ، حظ : طشت زرین نهاد

از برش ؛



بسی خلق را فایداست اندر اوی  
 که هست این کیا اصلش از خون اوی  
 حظ پس از این ابیات ۲۳۴۳ و ۲۳۴۴  
 را آورده است .  
 مب :

فروریخت خون سر بی بها  
 به شخی که هرگز زوید کیا  
 بعد دو بیت ۲۳۴۳ و ۲۳۴۴ را آورده  
 است و سپس :

بساعت کیایی برآمد جو خون  
 بکوم ترا خون که جونست نون  
 کیارست برسان یکک لخت خون  
 برانجا که کردند آن خون نکون  
 کیا را دهم من کنونت نشان

که خوانی تو خون سیاوشان  
 کیایی برآمد ازان تابناک  
 همه بیخ او زیر و سر تا بجاک  
 بسی فایده خلق را هست ازوی

کرفقند نفرین همه برکروی

[ ر.ک به مصراع دوم بیت ۲۳۴۲ ]

ب ۲۳۴۱: حظ: ابری سیاه، مب: یکی سهمکن

باد و کردی؛

(دوم): قا: بیامد، ط: کی بوشید، ک:

کیا را دهم من کنونت نشان  
 کی خوانی [ک: که خواهی] همی  
 خون سیاوشان  
 بسی فایده خلق را هست ازوی  
 که هست اصلش از خون [قب:  
 آن کیا اصل] آن ماه روی  
 لن:

فروریخت خون سر بر بها  
 به شخی که هرگز زوید کیا  
 بساعت کیایی برآمد ز خون  
 بدانجا که آن طشت کردس نکون  
 کیا را دهم من کنونت نشان  
 که خوانی همی فراسیاوشان  
 بسی فایده خلق راهست ازوی  
 که هست اصلش از خون آن ماه روی  
 حظ :

فروریخت خون سر بی بها  
 بشخی که هرگز زوید کیا  
 کیارست برسان یکک لخت خون  
 بکوم ترا من کی جونست نون  
 کیا را دهم هم کنونت نشان  
 کی خوانی همی خون سیاوشان

ایچ بیداد با جان ہم ؛  
 (دوم) : قا : بکی مکن ، لن : مدہ جان و  
 دلرا بغم ، مب : بکزی مکن ... راستم ؛  
 ط وک و قب : بغمھا مکن جاودان جان  
 دزم ، ط وک و قب و لن و مب بیٹی  
 افزوده اند :  
 یکی دان ازو هرجه آید [لن : زاید ، مب :  
 داند] همی / جو [لن و مب : که] جاوید  
 با تو نیاید [مب : نماند] همی  
 مب بیٹی دیگر نیز افزوده :  
 که نا پایدارست و ناسازگار  
 چنین بود تا بود خود روزگار  
 ب ۲۳۵۰ : لن : زخون ، ک : زجان ؛  
 ب ۲۳۵۱ : ط وک : سرماہ ؛  
 (دوم) : حظ : روی بمانده ؛ قا بیت را  
 ندارد . ط وک و قب و لن و مب بیت را  
 پس از ۲۳۵۴ (و حظ پس از ۲۳۵۳)  
 آورده اند .  
 ب ۲۳۵۲ : لن بیٹی افزوده :  
 دو زلفین مشکین چون دو کند  
 برید از ماه و سرو بلند  
 ب ۲۳۵۳ : ط وک و قب : بکنند و ، مب : و بکیسو  
 میانرا ، لن : میانرا بدان هر دو کیسو ؛

بیامدگی پوشید ، لن : برآمد سیه کرد خورشید ،  
 حظ : برآمد سیه کشت خورشید ؛ ترتیب  
 لن : ۲۳۴۳ ، ۲۳۴۴ ، ۲۳۴۱ ، ۲۳۴۲ ، ۲۳۴۲  
 مب افزوده :  
 بکرمیوز بد هنر کفت رد  
 تو کردی که هر کز مبادت خرد  
 ب ۲۳۴۲ : قا و ط وک و قب و لن و حظ : کسی  
 یکد کر ؛ مب فقط مصراع دوم این بیت را  
 صحن ابیات افزوده یاد شده آورده است .  
 ب ۲۳۴۴ : قب : جہ خوانی ، حظ : چندین شان بر ،  
 قا : زمانه گذشت ؛  
 (دوم) : حظ : بخسید ، قا : نجیبید بیدار ؛  
 ب ۲۳۴۵ : ط وک و قب و مب : شد تحت و ، لن  
 و حظ : شد تحت شاهی نمی ، قا : جو ار تحت  
 و تاج آن سرش شد تہی ؛  
 ب ۲۳۴۶ : (دوم) لن و حظ : سراپای ؛  
 ب ۲۳۴۷ : (دوم) قب : تحت خویش ؛  
 ب ۲۳۴۸ : قا : زمی نسپرد ، ط وک و قب و مب : زمین  
 نسپرد ؛  
 مب افزوده :  
 چنین است کردار چرخ از نژاد  
 زمانه نہ بیداد داند نہ داد  
 ب ۲۳۴۹ : قا و ط و قب و لن و حظ : باجان ، مب :

ز مردم ز مرغان و ماهی بر آب

شب و روز نفرین بافراسیاب

مباداش تخت و مه تاج و مه گاه

غم و درد و نفرین بر و سال و ماه

ب ۲۳۵۵: (دوم) بم: ناله و زار، ك: حنان ناله؛

ب ۲۳۵۶: ط و لك و حظ و مب: بدنمان، قا: كفت شاه؛

(دوم) : ط و لك و قب و لن: كی این را، حظ:

را برون آورید، قا: آوریدش ز گاه؛

ب ۲۳۵۷: قا: بدر که کشیدش، ك: برنش؛

(دوم): ط و لك و لن و حظ: روز بانان و،

مب: رود بانان، قا: ابا روز بانان و؛

ب ۲۳۵۸: (دوم) ط و لك و قب و حظ: بر تن همه،

لن و مب: بر سر، قا: در تن همه؛

ب ۲۳۵۹: (دوم) مب: بدین، ك: همی بوم، حظ:

ایران زمین؛

ب ۲۳۶۰: مب: ز تخم سیاوش؛

(دوم): ك و قب: و نه بار و نه تاج،

حظ: و نه بیخ و نه تاج، ط: و نه بار و

نه بر ك درخت، لن: نه بر ك و نه بار و

نه تاج؛

ب ۲۳۶۱: لن: شدند آنجمن؛

(دوم): قا و ط و لك: نفرین همه تن،

مب: بدوتن؛

(دوم): قا و لك و حظ: بناخن كل و، ط و قب:

بناخن كل ارغوان، لن: بنر كمن كل ارغوان؛

مب عنوان دارد: زاری كردن بر سیاوش

فرنگیست دختر افراسیاب

ب ۲۳۵۴: (دوم) ط و لك و قب: نفرین همی، قا و

حظ: بنفرید با ز كس و كل بر آب؛ مب

بیت را پس از ۲۳۱۷ آورده بود و در اینجا

نیز آورده است. مب ایاتی افزوده:

که شاهنشها نامور مهترا

جهانگیر و بر سروان سرورا

شه تور بادا جو تو زار زار

سراز تن جدا کرده و زار و خوار

كجا رستم زال و سام سوار

بدان تا به بیند ترا شهریار

زواره فرامرز و كردان نیو

فرپرز و طوس و سرافراز كیو

كجایست بهرام كشوادكان

همان زنكه نامور شادكان

كجا شاه كاوس كردنكشان

بدان تا به بیند ترا زین نشان

مه و سال بر جان افراسیاب

ز كردونش نفرین برو در شتاب

براندست با بیل و خیل و حشم  
 همی تاخت برغم حو شیر دژم  
 مکر کو رسد نزد آن شهریار  
 بود تا بگرداند آن رفته کار  
 ب۲۳۶۸: (دوم) ک وقب ولن: خون و روان بر ز  
 خار، قا و حظ و مب: خون دیدگان بر ز  
 خار، ط: روان بر ز خون و رخان بر  
 زخار؛  
 ب۲۳۶۹: ط: بدو بر، ک: بدو درشردند؛  
 (دوم): لن: که شاه از،  
 ب۲۳۷۰: قا و ط و ک وقب و لن و حظ: زاری  
 رفت، مب: زاری افکنند؛  
 (دوم): حظ: کس اندر کهان، قب:  
 کسی در میان مهان؛ مب بینی افزوده:  
 بدو کفت کای پهلوان سپاه  
 ز شاه و برادرش دولت نخواه  
 ب۲۳۷۱: (دوم): مب: فکنده بگردنش بر بالهنک،  
 بقیه نسخها: فکنده بگردن درش  
 [قا و حظ: برش] بالهنک؛  
 ب۲۳۷۲: لن: بی آب؛  
 (دوم): قا و ط و ک وقب و لن و حظ:  
 همی شد بیاده به بیش [حظ: ز بیشش،  
 قا: به بیشش بیاده] کروی، مب: بیاده

ب۲۳۶۲: (دوم) ط و ک: ازان، لن: بدین، حظ:  
 برین؛  
 ب۲۳۶۳: مب: در آمد، قا: بیامد دورخ بر  
 زخون؛  
 (دوم): ک ولن: بر زغم، ط: بر زخم، قا:  
 نهان بر... زغم، قب: رخان بر ز داغ و روان،  
 حظ: نهان بر ز داغ و درون، مب: و دلش  
 پر زغم؛  
 ب۲۳۶۴: حظ: هاک فرشید؛  
 (دوم): قا و ط و ک وقب و لن و حظ: بیامد  
 سخنها، مب: گذشته سخنها؛  
 ب۲۳۶۵: قا و ط و ک وقب و لن و مب: از تخت؛  
 (دوم): قا: نشاید، قب و لن و حظ: نشاید  
 برین؛  
 ب۲۳۶۶: قا: بنازیم زدیک؛  
 ب۲۳۶۷: (دوم) ط و ک و مب: روی زمین، حظ:  
 هر سه زمین، قا: کی می برنوشند هر سه زمین؛  
 مب ابیائی افزوده:  
 چنان بد قضای جهانبان فرد  
 که بیران بمنزل فرور یخت کرد  
 که بسفیده بود او که افراسیاب  
 بچنک سیاوش شد بر شتاب

ا بریش بدکر کروی؛

ب ۲۳۷۳: قا: آن خاك كرم ، لن وحظ ومب :

بدان خاك كرم؛

(دوم) قا: ولن وحظ ومب: وشستند رخ را

ز شرم ، ط وك وقب : فكنند [قب: و]

شسته رخ از شرم باك؛

ب ۲۳۷۴: قا: ولن : بنهاد زرین کروی ، ط: بنهاد

بی بر کروی، ك: تشت افتاد بیش؛

ب ۲۳۷۵: تمام نسخه‌ها: سرتاج دارش؛

(دوم): مب: فکنده جو، قا: از جن؛ نسخه‌ها

ابیاتی بطریق زیر افزوده‌اند :

قا :

همانا کی جو نان نبرد کلو

وکر ساتکینی نیارد قلو

بقیه نسخه‌ها :

ستمکاره [قب: ستمکار] جو بان زیر [حظ:

بی دین ، مب : خون خواره بی دین] قلو

همانا نبرد بران [لن ومب: بدان] سان کلو

قا وحظ وقب ومب :

جنان کو [مب وحظ: جون] سر

شاه ایران برید

کسی آن ندید و نه هرگز شنید

قا وقب :

برید آن سر تاج دار از تنش

نکشت ایچ [قا : هیچ] آلوده

بیراهنش

ب ۲۳۷۶: لن: همه بوم، قا : همه شارسان زاری،

ك: برناله و ژاله کشت، مب: همه شارسان

زاری و ناله است؛

(دوم): مب: ژاله است ، ك: اندرون

آب - کشت؛

ب ۲۳۷۷: (دوم) قب: زاسب اندر، قا: افتاد زو؛

ب ۲۳۷۸: ط وقب ولن : همه جامه بر، قا : همه

جامه برتنش بر کرد، مب: همه جامه بر

برش می کرد ، ك: همه جامه برتنش،

حظ: همه جامه بر برش کشت؛

(دوم): مب: موی و پراکنده خاك؛ مب

بیتی افزوده :

همی کفت زار ای سزاوار تاج

که جون تو نه ببندد دگر تخت عاج

ط عنوان دارد : کفتار اندر رهانیدن

پیران ویسه فرنکیس را ، ك: رسیدن

پیران بنزد بیک افراسیاب

ب ۲۳۷۹: قا وك وقب ولن ومب : بدو کفت

رویین که بشتاب، ط: بدو کفت هومان

کی بشتاب، حظ: بدو کفت لهاک بشتاب؛

که دخت شهنشاه از بیس تحت  
 بردند ارزان بسان درخت  
 [حظ این بیت را ندارد.]  
 ب ۲۳۸۱: قا: بردند آنکه کشان، ط و لك و قب: بردند  
 او را کشان، مب: بردند و پراکشان،  
 (دوم): ط و قب و حظ: روز بانان و،  
 مب: جنان رود بانان، قا: ابا روزبانان  
 و، لك: بر روزبانان و؛ لن بیت را  
 ندارد. مب ایاتی افزوده:  
 نه ترس از خدا و نه شرم از کناه  
 به یکباره کم کرد آیین و راه  
 زدندش شنیدم بپهلوی پشت  
 بدان سان که دزدان بخواهند کشت  
 جو بشنید پیران چنین گفتگوی  
 خروشان و جوشان درآمد بکوی  
 ب ۲۳۸۲: تمام نسخه‌ها: همه دل بر از درد و دیده؛  
 (دوم): ط و لك و قب: زبان بر ز نقرین  
 افراسیاب؛ تمام نسخه‌ها آیات ۲۳۸۲ و  
 ۲۳۸۳ و ۲۳۸۴ را پس از ۲۳۸۹  
 آورده‌اند.  
 لن پس از ۲۳۸۲ افزوده:  
 بگفتند هر کس همی با دگر  
 زن و مرد و کودك بدرگاه بر

(دوم): قا: ورنجی فرود، ك و قب و مب:  
 درد خواهد فرود، ط: جو دردی . . .  
 درد خواهد فرود، حظ: کی رنجی برین رنج  
 خواهد فرود؛ لن دو بیت افزوده:  
 بردند کیس فری را ز تحت  
 نش بود ارزان بسان درخت  
 فرنکیس را نیز مردم کشان  
 بردندش از تحت بر مو کشان  
 ب ۲۳۸۰: (دوم) مب: بدین؛ قا و ط و لك و قب  
 بجای این بیت، بیت زیر را آورده‌اند:  
 فرنکیس را کوید [قا: نیز] از بیش تحت  
 بردند [ك: بکردند] لرزان بسان [قا: جو  
 بر ك، ط: جو شاخ] درخت  
 لن بیت را ندارد. حظ و مب ایاتی  
 افزوده‌اند:  
 که افراسیاب آن بی [حظ: بی]  
 مغزس  
 فرنکیس را برد [مب: کرد] بر  
 ره کذر  
 فرنکیس را نزد درگاه شاه  
 فکنده نکونسار در ژرف جاه  
 همی رای دارد بکردن تباه  
 کراکتون نجنی بدین [مب: تو  
 اکتون بران تیز زین] جایگاه

- ب ۲۳۸۳: ط و قب و لن و حظ: با ترس و، قا: همی  
گفت هر کس بدرد و به بیم ؟
- (دوم): قا: برد و ، ط و ك و مب : بریدن  
فرنکیس ، قب و لن : فرنکیس را بر زدن  
بردو، حظ: فرنکیس را تن زدن بدو؛
- ب ۲۳۸۴: ط و لن: ز زندگی شود ، ك و قب و حظ و  
مب: ز زندگی شود ؟
- (دوم): لن: همورا ، حظ : یکی نیز ، قا :  
نخواهد کسی ؟
- ب ۲۳۸۵: لن: ببردند بس ؛
- (دوم): حظ: دواسب ، ط: سوار و آزموده،  
قا: اسب کزین آزموده، لن : ز اسبان تازی  
دوده را روان ، مب: اسب کرا نمایه خویش  
عنان
- ب ۲۳۸۶: مب: کرد پیران و ، حظ : فرشد کرد،  
ك: کردو رو بس —
- (دوم): حظ: ناکاه از آن راه ؛
- ب ۲۳۸۷: (دوم) قا: در شاه را بر ؛ قا این عنوان  
را دارد: کفتار در آگاهی یافتن پیران از قتل  
سیاوخش و آمدن وی نزد افراسیاب و  
خلاص فرنکیس و بردن او را
- ب ۲۳۹۰: (دوم) ط و قب و لن: خردبد [قب:  
بر] دلشن کشت شاد ؛
- ب ۲۳۹۱: قب: دو چشم، حظ: فرنکیس پیران  
بدید ؛
- (دوم): لن و حظ: آب دیده ، مب  
عنوان دارد : بردن فرنکیس بخانه  
بران
- ب ۲۳۹۲: لن: گفت چه بد ؛
- (دوم): قا و قب و لن و مب: جرا زنده ام  
باتش، ط و ك: مرا زنده در آتش ؛ حظ  
بیت را ندارد . مب بییی افزوده :
- همی گفت کین کارها نغز نیست  
بدست این که سالار با مغز نیست
- ب ۲۳۹۳: (دوم) قا و ك : کرد جاك ، لن : بتن  
جامهٔ بهلوی کرد ، حظ : جامها بهلوی  
کرد ؛ مب بییی افزوده :
- بس آنکاه سرو سهی را فکنند  
که بر شاخ کل نیز آرد کزند
- ب ۲۳۹۴: مب: رود بانان ؛
- (دوم): حظ: نتابند ، ط: ساینند سر ، قا  
و لن و مب: زفرمان زمانی، قب: زفرمان  
زمانی نتابند ؛
- ب ۲۳۹۵: مب: دمان نزد ؛
- ب ۲۳۹۶: قب: انوشه بزی ؛
- (دوم): قب: توشه بری، لن: جهانرا تو

ب ۲۴۰۳: (دوم) قا ومب : شاه توران، ك و لن  
 وحظ : شاه ازین سان ، قب : دل شاه  
 توران بیامد بخت ، ط : بدین کار برخیره  
 جسمت بیست ؛  
 ب ۲۴۰۴ : قا وط و قب وحظ : بران ، ك : بران ...  
 نفرین شود ، لن : بران ... نفرین بود ؛  
 (دوم) : قا وط و ك و قب و لن ومب :  
 بیجید ریاست ، حظ : به بیجید راهت  
 سوی ؛ ط بیت را پس از ۲۴۱۱ آورده .  
 ب ۲۴۰۵ : حظ : شوی این ؛  
 (دوم) : قا : همانا بکرم ، ط وك و لن :  
 نشینی نهانی بکرم ، قب : نهانی نشینی  
 بکرم ، حظ ومب : به بینی زمانه بکرم ؛  
 ب ۲۴۰۶ : لن : بدانی که ؛  
 (دوم) : بم : آفریننده رای تو ( « تو »  
 بالای سطر به خط متأخر افزوده شده) ،  
 حظ : آفریننده راه جیست ؛  
 ب ۲۴۰۷ : قا : تودویانه ؛  
 (دوم) : قا : همان کوهر بد بیاراستی ؛  
 ترتیب تمام نسخه ها : ۲۴۰۶ ، ۲۴۰۷  
 ب ۲۴۰۸ : حظ : بفرمان خویش ؛  
 (دوم) : ط وك و قب : به بیان و بوند ،  
 لن ومب : به تپارو بیوند ، حظ : به تپار

جاوید توشه ؛  
 ب ۲۳۹۷ : مب : نیک خواه ؛  
 (دوم) : ط وك : این اخبر و آرزوی ، قب :  
 این قال بد ، لن : آوردت از اختر این آرزوی ،  
 مب : که آورد روز بدت را بروی ، حظ :  
 کی آورد این اخترت آرزو ؛  
 ب ۲۳۹۸ : بم : خیره شد ، قا و لن : شد خیره دیو ،  
 قب : خیره دیو ، حظ : چرا جیره بردلت رای  
 (کذا) ؛  
 (دوم) : قا : ازدلت ، ط وك و قب و لن ومب :  
 از دلت ترس کمان ، حظ : برداخت از  
 شرم ؛ مب افزودہ :  
 کہ آموخت این کار ناساز کار  
 کہ بادا دژم بخت و بد روز کار  
 ب ۲۳۹۹ : (دوم) حظ ومب : انداختی تاج و کاه ،  
 قب : بجاك اندراختی تاج و کاه ؛ (کذا)  
 ب ۲۴۰۰ : (دوم) قا و لن : بگریند بر تحت شاهنشپی ،  
 ط وك و قب و حظ ومب : بگریند [ مب :  
 بکرم ] برین [ حظ : برو ] تحت شاهنشپی ؛  
 ب ۲۴۰۱ : مب : بسی ، قا : نامداران ، ط و قب :  
 تاجدارا کز ایران ، ك : تاج داران کز ایران ؛  
 (دوم) : قب ومب : ایا لشکر ، ط وك : اند بر  
 از درد ، لن : ایند ایدر بکین ؛



بیوند ؟

ب ۲۴۰۹ : ط : همانا نجوید فرنگیس تخت ، لن :

نجوید فرنگیس بر کشته بخت ؟

(دوم) : ط : نه بخت ؟

ب ۲۴۱۰ : (دوم) : مب : برجھان ؟

ب ۲۴۱۱ : لن : زنده بر ؟

(دوم) : حظ : بس زندگی کشتن آیین ؟ قب

بیت را ندارد .

ب ۲۴۱۲ : (دوم) : ط وک : فرستد مر او را سوی

خان ، قب و مب : مر او را فرستد سوی خان ؛

ب ۲۴۱۳ : ط و قب : ورایدونک ، لن و مب :

اندیشه از کود کست ، قا و حظ : زان

کود کست ؟

ب ۲۴۱۴ : ط وک و قب : جدا ماند از ؛

(دوم) : قب : پرو ساز ؛

ب ۲۴۱۵ : قا : از انسان که خواهی بساز ، لن : از

انسان که دانی بساز ؛

ب ۲۴۱۶ : لن : از ان شاد کشت ، مب : بر ان شاد

کشت ، بقیه نسخه ها : شاد کشت ؛

(دوم) : ط وک و قب : آزاد کشت ، مب :

وز اندیشه ... کشت ، حظ : وغم دل آزاد

کشت ، قا : وز اندیشه وغم دل آزاد کشت ،

لن : روانش از اندیشه آزاد کشت ؛

ب ۲۴۱۷ : قب : بدر گاه اورا سپرد ؛

(دوم) : مب : رود بانان ، لن : پر روز بانان

بسی بر شمرد ؛

ب ۲۴۱۸ : (دوم) : مب : همی در که ، لن : خروشا

همی ؛

ب ۲۴۱۹ : ط وک و قب : ایوان کلشهر ؛

ب ۲۴۲۰ : حظ : پیش آن ، قا : تو در . . . نامور

بانوی نامدار ، مب : تو در . . . نامور

شهریار ؛

(دوم) : لن : بیای ایستاده بر ستار ، مب :

همی باش اورا پر ستار ، قا : بیاش و بیاشن

پر ستار ؛

حظ افزوده :

بدان تا ازو باز کردد جدا

نسازد برو دشمنی کیمیا

مب افزوده :

جو بیران بکلشهر چونین سرود

فرنگیس و کلشهر و مام فرود

بدان تا ازو باز کردد جدا

بدان تا بسازد یکی کیمیا

ب ۲۴۲۱ : ک : بدین ، لن : بران ، قا : یکجند گاه ؛

(دوم) : لن : فرنگیس را دل بسوز ، قا :

شد ز کودک فرنگیس شاه ؛ مب بیت را

- ندارد .
- ب ۲۴۲۸ : (دوم) ط وك ولن ومب : خردمند نزد؛  
ب ۲۴۲۹ : قا : دیدم اینک ، بقبه نسخه ها : دیدم  
امشب ؛
- (دوم) : قا و حظ : درفشان ، لن : درفشان  
ازو جون سپهر ؛
- ب ۲۴۳۰ : قا : چند خفتی ؛  
(دوم) : قا و قب و لن و حظ و مب :  
جھاندار ، ط : بچشن نوآین ؛
- ب ۲۴۳۱ : لن : بشد زود کلشهر نزدیک ماه ؛  
ب ۲۴۳۲ : ط وك : بشادی دوان باز ؛  
ب ۲۴۳۳ : مب : جو آمد ، قا : بیران بشادی ؛  
(دوم) : بم : خور ماه ، لن : نوآین ،  
حظ : بآیین یکی ماه ، ك : اینت همی با  
خور ، ط : اینست کوی خور ، مب : نو  
آیین کوشاه ، قا : اینک کوی شاه با ماه ؛  
ب ۲۴۳۴ : قا : اندر آ این شکفتی ، قب و لن و حظ  
و مب : آی این شکفتی ؛
- ب ۲۴۳۵ : حظ ، کی کوئی ، مب : جز از تاج ، قا  
و ط وك و قب : کی کوئی نشاید بجز [قا :  
جزاز] ؛  
(دوم) : قا و مب : و با جوش ، لن : جوشن  
و خود و ، حظ : جوشن و اسب و ؛
- قا عنوان را چنین دارد : گفتار در خواب  
دیدن بیران سیاوش را و تولد کیخسرو بن  
سیاوش در توران ، ط : زادن شاه کیخسرو از  
مادر بیروزی ، ك : زادن کیخسرو بیروزی ،  
قب و لن : زادن کیخسرو از مادر ، حظ :  
زادن کیخسرو ، مب : بخواب دیدن بیران  
سیاوش را ؛  
ب ۲۴۲۲ : حظ : شب قیر کون ؛  
(دوم) : ط و قب : و بیل و دده ، قا : اندرون  
بیل و مرغ و دده ، ك : مرغ و بیل و [ روی  
کلمه نوشته : مار ] دده ؛  
ب ۲۴۲۳ : حظ : چنین ، قا : سالار توران ؛  
(دوم) : مب : بی فروختی ، حظ : افروخت ز ؛  
ب ۲۴۲۴ : (دوم) ط و لن : نباید نشست ؛  
ب ۲۴۲۵ : بم : کزین خواب ، لن : ز فرجام کیتی سر ؛  
(دوم) : قب : بسی یاد ، لن : ازین خواب  
نوشین یکی ؛  
ب ۲۴۲۶ : قا : روزی ، بقبه نسخه ها : جشن نو ؛  
(دوم) : ط وك و قب و لن و مب : شب زادن  
شاه کیخسرو ؛  
ب ۲۴۲۷ : قا و ط وك و قب و لن : در خواب ، حظ :  
سپهدار بلرزید در ؛

- ب ۲۴۴۲: قا: جو آگاه شد بهلوان و؛  
 (دوم): قا ولن وحظ: دوان اندر، ط  
 وك ومب: بیامد دمان تا بنزدیک، قب:  
 بیامد همی تا بنزدیک؛ مب عنوان دارد:  
 گفتار اندر مولود کیخسرو؛
- ب ۲۴۴۳: لن: همو بود، مب: باستاد تا جای  
 پرداخته؛
- ب ۲۴۴۴: قب: خورشید ور، حظ: خورشید فشن  
 مهتران؛
- (دوم): ك: بیدار افسون، حظ: جهاندار  
 بیدار و افسون کران؛
- ب ۲۴۴۵: قا: وط وقب وحظ ومب: افزود، ك:  
 افزوده؛
- (دوم): قا: كی کیتی ورا، حظ: کی کونی  
 ورا ماه، قب: دادش سروش، مب:  
 تو کویی ورا مایه بودست نوش؛ ط وك  
 پس از این بیت، بیت ۲۴۴۹ را  
 آورده اند.
- ب ۲۴۴۶: ط وك وقب ولن ومب: بخوبی بجز تو،  
 قا: بخوبی ز کیتی بکس، حظ: نماند  
 بکیتی ز خوبی بکس؛
- (دوم): قا ومب: شاهست بس، حظ:  
 ماهست؛ حظ جای مصرعها را عوض
- ب ۲۴۳۶: (دوم) لن: کرد بر کرد کار، ط وك  
 وقب: آفرین خواند بر کرد کار، قا وحظ:  
 بدید و بختید و کردش، مب: همی آفرین  
 خواند بر کرد کار؛
- ب ۲۴۳۷: مب: بدان، قب: برز بالا، قا وط وك  
 ولن: بدان برز بالا، حظ: بدیدار و بالا؛  
 (دوم): ط وك وقب وحظ ومب: تو گفتی،  
 قا ولن: تو گفتی بدو بر؛
- ب ۲۴۳۸: (دوم) قا وط وك ولن وحظ ومب:  
 برافراسیاب، قب: همی گفت [در حاشیه:  
 کرد] نفرین برافراسیاب؛
- ب ۲۴۳۹: قا: بس نامدار، لن: با نامه ور؛  
 (دوم): ط وك ولن ومب: که کر زین سخن  
 بکسلد جان؛
- ب ۲۴۴۰: قب وحظ: برین، مب: بدوشاه؛  
 (دوم): ط وك: جنک بلنک، قا: وکراو  
 سبارد؛ مب بیی افزوده:  
 تمام که بادی بدو بر جهد  
 بخواهد مکر جاننش ما را دهد
- ب ۲۴۴۱: بم: خورشید جهر، حظ: بدنکه...  
 خورشید؛  
 (دوم): بم: سرتیره مهر، لن: سرتیغ  
 میغ؛

آورده بود [قا: بد]؛ قا و قب بیٹی  
افزوده اند:

ز تیزی [قب: ز بیری] بشیانی  
آمدش سود

مران درد را هیچ درمان نبود

ب۲۴۵۴: بم: برمن نوآمد، قا: برمن برآمد؛

(دوم): قب و حظ: شنیدم از، مب:  
شنیدستم این داستان از کسی؛

ب۲۴۵۵: بم: جنکست وز، لن: آشوب کردد ازو،

مب: که خیزد ز آشوب از؛

(دوم): مب: دارم ز از آموزگار، ط  
و ک قب و حظ بیت را ندارند.

ب۲۴۵۶: حظ: تو و از؛

(دوم): ط و ک: برکند با، لن: برکشد

با، قا: شاه را برکشد با، مب: شاه

خیزد ز هر دو نژاد؛ لن پس ازین بیت

۲۴۶۲ را آورده. مب ایاتی افزوده:

ز خون سیاوش شب و روز خواب

تبه کشت برجان افراسیاب

نباید دگر باره کز خون این

روان دور کردد دل اندوهگین

و کرزو مرا ریخ خواهد افزود

قلم رفت و این بودنی کار بود

کرده است.

ب۲۴۴۷: قا: و کز، حظ: تورا روان باز؛

(دوم): حظ: بدیدار و ک قب: بدیدار

شاهش، ط: بد - ز آمدی؛

ب۲۴۴۸: حظ بیت را ندارد. ترتیب لن:

۲۴۴۸، ۲۴۴۹

ب۲۴۴۹: قا و ط و ک ولن و مب: بابوان؛

(دوم): قا و قب: پرو تازه بر [قب: کن]

فروه؛ حظ بیت را ندارد.

ب۲۴۵۰: مب: اندیشه او؛

(دوم): قب و لن و مب: بیفروز، حظ:

برافروز؛ ط و ک بیت را ندارند.

ب۲۴۵۱: قب: جهان کرد؛

(دوم): قا: شد جور و ط و ک بیت را ندارند.

مب بیٹی افزوده:

جو بشنید زین گونه افراسیاب

ز دردش بچهر اندر آورد آب

ب۲۴۵۲: ک: رخانش ز؛

(دوم): حظ: بر آورده بر؛

ب۲۴۵۳: قا و لن و حظ و مب: شد از بدکی خود

کرده بود [قا: بد]، ط و ک قب: بشیانی

ازان بدکی خود کرده؛

(دوم): تمام نسخه ها: دم از شهر توران بر

(دوم) : قا : درازست وردام شست ،  
 ط وك وقب ولن وحظ : درازست [ ط  
 وك وحظ : و ] ماه اورمزد تو ، مب : در  
 است ماه او زیزد تو ؛  
 ب ۲۴۶۴ : قا : ار ایدون کی ؛  
 ب ۲۴۶۵ : قب : شاد کام ، قا : ز بیشش بشد شادمان  
 بهلوان ، حظ : بیامد بر بهلوان جهان ؛  
 (دوم) : قب : همان نیک بودش کمان و  
 بیام ، بقیه نسخه ها : همه نیک بودش  
 زمان و [ قا : بدل در ، لن : زمان را ]  
 کمان ؛ قب بییی افزوده :  
 بشادی بیامد بدر بهلوان  
 تو کفتی که با بیر سر شد جوان  
 ب ۲۴۶۶ : قب : ستایش گرفت ؛  
 (دوم) : مب : بشاه زمین ، قب : ابر شاه  
 توران نیایش ؛ قا بیت را ندارد .  
 ب ۲۴۶۷ : قب : ولن : تا بدر که ، ط وك ومب : شد  
 تا بدر که رسید ؛  
 (دوم) : ط وقب ولن : کی تا برز رنجش  
 چه آید [ك : آمد] ، مب : که تا بدر رنجش  
 چه آرد ، قا : کی تا برک و بیخش کی آید ؛  
 حظ بیت را ندارد . مب پس از این بیت  
 افزوده :

فکندم بیزی دهش باز پشت  
 نکرده مکر روز کارم درشت  
 ب ۲۴۵۷ : (دوم) قا ولن : شهر ایران ؛  
 ب ۲۴۵۸ : (دوم) قا وط وك وقب : غم و در دو ، حظ :  
 غم و اندیشه را هیچ سود ؛  
 ب ۲۴۵۹ : مب : مدارش تو اندر ؛  
 (دوم) : قب : بزدش شبانان ؛  
 ب ۲۴۶۰ : حظ : من زو ؛  
 (دوم) : مب : بریشان ، ط وك ولن : بدن سان ،  
 حظ : بدینها سبرده ، قب : سبرده بدین گونه  
 بهر ؛  
 ب ۲۴۶۱ : قا : خرد یا ، بقیه نسخه ها : نیاموزدش  
 کس خرد یا [ك وقب ولن : با] ؛  
 (دوم) : ط وقب ولن ومب : نیایش ازان  
 [ مب : نیاید ازین ] کار و کردار یاد ، حظ :  
 نیایش ازین کار بیکار یاد ؛  
 مب عنوان دارد : بدر کردن بران و  
 فرسادن کبخسرو را بکوه .  
 ب ۲۴۶۲ : لن : بکفت و یاد آمدش این ؛  
 (دوم) : ك وقب ولن وحظ : همی نو ، قا :  
 همی بر شمرد از ؛  
 ب ۲۴۶۳ : لن : جو جاره ، قب : بزد تو ، حظ :  
 جو جاره بزد تو ؛

برین ... جندی سپهر؛  
 (دوم) : بم : بچشود چهر، قا : سرانجام  
 ازان راز، حظ : باواز اوراز ، مب :  
 باوای این راز، قب : باوارد این راز ،  
 لن : باواز این کار بکشاد؛ ط وک بیت  
 را ندارند .  
 ب۲۴۷۴ : مب : شه سرفراز ؛  
 (دوم) : حظ : همی داشت راز ؛ ط وک  
 بیت را ندارند .  
 ب۲۴۷۵ : قب و لن : روده ، مب : کرد وزو  
 روده ؛  
 (دوم) : مب : افکنده ؛ قا بیت را ندارد .  
 ب۲۴۷۶ : لن : بدشت آمد ، قا بیت را  
 ندارد .  
 ب۲۴۷۷ : قا و حظ : کرد و سترک ، لن : شد آن  
 جوان سترک ؛  
 (دوم) : مب : بچنک کراز ، قا : بحرب  
 کراز... وچنک کرك، ط وک : بچنک  
 کراز... و زخم کرك ، لن : بچمش  
 کراز... و زخم کرك ، حظ : بخرس و  
 کراز... و زخم کرك ؛ قب بیت را  
 ندارد .  
 ب۲۴۷۸ : لن : هم از ، قب : هم از... شد

بپاشید تخم نکویی بخاك  
 زمانه فکندش همان در مفاك  
 تقو باد براین کزیده جهان  
 بتر ز آشکاراست او را نهان  
 ب۲۴۶۸ : قا و قب : قلا را ، لن : کلارا ، ك :  
 قلان (زیر قلان نوشته : قلو)  
 (دوم) : ط وک : وزان درد ؛ مب پس ازین  
 بیت ۲۴۷۱ را آورده است . قب عنوان  
 دارد : حال کیخسرو با شیان  
 ب۲۴۶۹ : (دوم) : لن : اب و خاك ، ك : کرد و  
 خاك ؛  
 ب۲۴۷۰ : قا : ایداز روزکار ، ط و قب : ننکش  
 بود روز ؛  
 (دوم) : قا و ط وک و قب : و کر ؛ مب بی  
 افزوده :  
 بگفتند یکسر که فرمان بریم  
 ز فرمان تو یکرمان نکذرم  
 ب۲۴۷۱ : (دوم) : قا : با وی ، ط وک و حظ بیت را  
 ندارند .  
 ب۲۴۷۲ : مب : بدیشان سپردش دل ؛  
 (دوم) : مب : مران نیکخواه پسند ؛ بقیه  
 نسخه‌ها بیت را ندارند .  
 ب۲۴۷۳ : قا : جندی سپهر ، قب و لن و حظ و مب :

- زربند؛
- ب ۲۴۸۵: لن: بختدبد گفت؛
- ب ۲۴۸۶: (دوم) قا: برشیر خورشیدفش، ط وك  
 وقب ولن وحظ: بر شاه خورشید [حظ]:  
 خورشید [فش]؛
- ب ۲۴۸۷: ط: تا شد براو جوان، بقیه' نسخه‌ها:  
 شد جوان؛
- (دوم): لن: بیران بدان پهلوان، بقیه'  
 نسخه‌ها: کرد بالای او پهلوان؛ تمام  
 نسخه‌ها دو بیت افزوده‌اند:
- بیفکنند [قب ولن وحظ: برافکنند]  
 سالارشریر ناد [قا وحظ: باد، لن:  
 یاد، مب: برسیده ناد] / بیامد جوان  
 [قا: برو، حظ: ابر] دست او بوسه داد  
 نکه کرد بیران بدان [حظ: بران] فرو  
 جهر (ر.ك به مصراع دوم ب ۲۴۸۷)  
 رخس کشت بر آب و دل بر ز مهر  
 [حظ: رخس بر ز آب و دلش بر زمهر]  
 ب ۲۴۸۸: حظ: به بر گرفتش؛
- (دوم): حظ: همی داشت او با دل باك؛
- ب ۲۴۸۹: مب: کیخسرو ای باك، قا: کفت ای  
 خسرو، حظ: همی کفت ای خسرو،  
 ط وك و قب ولن: کفت خسرو کی ای باك؛
- ساز، قا: زجوب ... بدی ساز، حظ: هم  
 از ... خنده شد، مب: برین جوب خمیده  
 برسان جنكك؛ ط وك بیت را ندارند [ك  
 به خطی دیگر در حاشیه آنرا آورده که بریده  
 شده است.]
- ب ۲۴۷۹: (دوم) مب: بیامد، لن وحظ: پروردکار،  
 قب: بیامد ... پروردکار؛ ط بیت را  
 ندارد.
- ب ۲۴۸۰: (دوم) حظ: بیامد بنزدیک؛ ط وك  
 بیت را ندارند.
- ب ۲۴۸۱: ط: افزا و؛
- (دوم): قا: برکله، ط: پهلوانان آمدم،  
 مب: سوی با پهلوان؛
- ب ۲۴۸۲: قب: نجست، لن: بخت؛  
 (دوم): قب: بخت، ك: بخت، لن: ره  
 شیر، حظ: همی جنكك شیران و بلنکان  
 نجست، قا: بخون کوزنان همی دست شست؛
- ب ۲۴۸۳: مب: ژبان؛  
 (دوم): حظ: و تپو و آهو؛
- ب ۲۴۸۴: قا: بدور، مب: مبادا که ... بدور؛  
 (دوم): ط وقب و مب: بر آوزدم، ك: من  
 اوزدم، حظ: من آوزدم ای پهلوان، قا: ز  
 من بینی ای پهلوان، لن: تو ناکه مرا آوری

ق ب ومب : اسب وکالای ، قا : شبان  
اسب بالای ، ط وک بیت را ندارند .  
ب ۲۴۹۷ : ق ب : بخانه خرامید ؛  
(دوم) : حظ : ز بهر سیاوش روانش ،  
لن : زمهر سیاوش ، قا : زدرد سیاوش ؛  
ط وک بیت را ندارند .  
ب ۲۴۹۸ : ک : پروراندش ، مب : کردش از  
روزگار ؛  
(دوم) : ک و لن و حظ : شادمان بود و به  
روزگار ، ق ب ومب : وزو [مب : ازو]  
شادمان بود و به روزگار ، قا : دلش  
بر ترس از بد روزگار ؛ ط بیت را  
ندارد . قا وک و ق ب و لن و حظ و مب  
افزوده اند ؛  
از دور شد [ک و لن : بد] خورد و آرام  
و خواب / بدان [قا : ازان ، مب : بران]  
کودک [لن : خردی ] از بیم [حظ : ز  
کردار بدکوه] افراسیاب  
مب بینی دیگر نیزافزوده ؛  
جو یکروز کاری گذشت اندرین  
شهنشاه توران بینداخت کین  
ب ۲۴۹۹ : ق ب : برین ؛  
(دوم) : ق ب : برشاه ، لن و حظ : ازشاه ؛  
ط و مب بیت را ندارند . ک بیت را

(دوم) : ط وک و لن : روی زمین ؛  
ب ۲۴۹۰ : قا و حظ : از ایران ؛  
(دوم) : ط و ق ب و لن و حظ : بجز مهربانت ؛  
لن و حظ بیتی افزوده اند ؛  
بدوگفت کیخسرو ای سرفراز  
بدیدار من چون کت آمد نیاز  
ب ۲۴۹۱ : ط وک و ق ب و حظ : برکنار ، لن : زاده  
را ، قا : زاده را چنین بر ؛  
(دوم) : قا : بداری و زکس ، ط وک : نوازی  
و ازم ، مب : بداری و از وی ، لن : بداری  
همی و نیایدت ، حظ : بداری همی خود  
نیایدت ، ق ب : بداری و ازم نیایدت یاد ؛  
مب بیتی افزوده ؛  
همی کفت خسرو که ای سرفراز  
بدیدار من چونت آمد نیاز  
ب ۲۴۹۲ : قا : بدور ، ق ب : بران بر ؛  
(دوم) : حظ و مب : دلش بر ؛  
ب ۲۴۹۳ : قا : کفت ای ؛ حظ بیت را ندارد .  
ب ۲۴۹۴ : هیچیک از نسخهها بیت را ندارند .  
ب ۲۴۹۵ : ط : از تخمه تو ؛  
(دوم) : مب : ازین ، ط : داستان یاد دارم  
بسی ؛ ک بیت را ندارد و ط آن را در حاشیه  
آورده است .  
ب ۲۴۹۶ : لن : اسب بالای ، حظ : جوانست و ،



- ب ۲۵۰۷: قا: بدآید، مب: وگرخوی بدهیچ ،  
 لن: وگر زانک خوی ؛
- ب ۲۵۰۸: (دوم) حظ: نباید کسی ؛
- ب ۲۵۰۹: قا و قب و حظ و مب: کودك ؛
- (دوم) : ط و ك : جه داند ، حظ: جه  
 آرد ؛
- ب ۲۵۱۰ : ط و ك : تو این خود ، لن : وزینسان  
 مكوش ، حظ: زین میندیش و بدر را ،  
 قب : تو این خود میندیش و خود را ،  
 قا: زین میندیش و بازار هوش ؛
- (دوم) : قا و حظ : خردمند کوهر  
 فروش ؛
- ب ۲۵۱۱: (دوم) قا : بر مادر ، حظ: کی آزاده ،  
 ط و ك : همان زاده ... بر مادر، لن: كه  
 آزاده را مهربان مادر ، قب: جوزا بنده  
 را مهربان مادر ؛
- ب ۲۵۱۲: قا : زیبان ؛
- ب ۲۵۱۳: قا: فریدون بکاه و ، ط و قب: فریدون  
 بماه و ، حظ و مب: فریدون بتاج و ، ك:  
 فریدون بماه و (روی ماه نوشته: بداد) ،  
 لن: فریدون با فرو تخت ؛
- (دوم) : قا: داشت هر راستی ؛ نسخهها  
 دو بیت افزوده اند:
- بمراه ب ۲۵۰۰ پس از ۲۵۰۲ آورده .
- ب ۲۵۰۰: ط و ك و قب و لن و حظ: شبی تیره ، مب:  
 شبی تیره نزدیک آرام ؛ لن جای مصراعها  
 را عوض کرده .
- ب ۲۵۰۱: قا: بدان، ك و قب و لن: شه نامور بهلوان ،  
 مب و حظ: یکی (مب: مران) نامور بهلوان ،  
 ط - نامور بهلوان ؛
- (دوم) : ط: بگذشته فراوان سخنها ، لن و حظ:  
 برور براند ؛ مب بیقی افزوده ؛  
 بدو گفت بشنو ز من یک سخن  
 تو دانی که کینه نکرده کهن
- ب ۲۵۰۲: قا و مب: بد همیشه دلم ؛
- (دوم) : قا: بیبجد همی و زغم بکسلم ؛
- ب ۲۵۰۳: (دوم) تمام نسخهها : تو کوئی ؛ قب  
 عنوان دارد: خواندن افراسیاب کیخسرو را ؛
- ب ۲۵۰۴: (دوم) قا و قب و لن و حظ: زرای بلند ،  
 ط و ك: سری را بلند این ؛
- ب ۲۵۰۵: لن: بدست ؛
- (دوم) : قا و حظ و مب: نکرده بهرهز کان ،  
 ط و ك و قب : نکرده [ ك: نگاهد ] بهرهز  
 اکر [ قب: کر ، لن: گاز ] ایزدیست ،
- ب ۲۵۰۶: قب و مب: ندارد بیاد ؛  
 (دوم) : قا: شادما ، قب: بود شاد ؛

مب دویبت افزوده‌اند :  
 بروی زمین بر جو تو شاه نیست  
 بخوبی رخت بر فلک ماه نیست  
 بنیکی خرد رهنمای تو باد  
 زمین و زمان [مب: زمان و زمین]  
 خالک بای تو باد  
 ب ۲۵۱۹: حظ: بدین؛  
 (دوم): حظ: جان درتم؛ قا و ط و لك و  
 قب ولن بیت را ندارند .  
 ب ۲۵۲۰: قا: بنزدیکی خسرو ، بقیه نسخه‌ها :  
 بنزدیک کیخسرو [ لك به خطی دیگر  
 روی عبارت اخیر نوشته است : و زانجا  
 بر خسرو ]؛  
 (دوم) : ط : ولبی شادمان ، لن : برخ  
 ارغوان و بدل ، حظ : دو رخ ارغوانی و  
 دل ؛  
 ب ۲۵۲۱: قب: از دل؛  
 (دوم): ط و لك و قب: جو بزم [ك به خطی  
 دیگر روی کلمه بزم نوشته : رزم] ،  
 مب: آردت پامش ؛ لن عنوان دارد:  
 رفتن کیخسرو بکوجکی نزد نیا ؛ ك نیز  
 عنوان دارد : بردن پیران کیخسرو بنزد  
 افراسیاب ؛

همان تورکش تخت و [ قا : بدون و ، قب :  
 فرو ، حظ : بخت ] اورنگ [ لن : اروند ،  
 حظ : بلند ، مب : کز تخم اورند ] بود  
 بدادار کهانش سوکند بود  
 نیازاشم را [ لن : هم ، حظ : بیارای بهان ]  
 بدیهم [ مب : بشمشیر ] و زور / بدادار  
 [ مب : و ] بهرام [ حظ : هر مزد ] و کیوان و  
 هور  
 ب ۲۵۱۴ : (دوم) : بم : ز خواب ، ط و لك و قب و  
 حظ : برآمد ز خواب ، لن : سنکی برآمد ز  
 خواب ، مب : برآمد سر مرد جنکی ز خواب ؛  
 ب ۲۵۱۵ : ط و لك و قب ولن و حظ : شاهان بخورد ؛  
 ب ۲۵۱۶ : قا و حظ : بدان دادگر کین [ حظ : کش ]  
 جهان ؛  
 (دوم) : ط : مکان و زمین و زمان ، لك و قب :  
 مکان و زمان ز زمین آفرید ، لن : زمین و  
 زمان و مکان ؛  
 ب ۲۵۱۷ : قب و حظ : برین ، قا : بدان ؛  
 (دوم) : قا و مب : بدو بر ، قب : تیردم ؛  
 ب ۲۵۱۸ : حظ : رابو مران ؛  
 (دوم) : مب : پرهز شاه ، قا : شاه باداد جفت ،  
 قب : شاه با رای جفت ، لك : بی با یار ؛  
 حظ : شاه بیدار جفت ؛ ط و لك و قب ولن و

[ مصراع دوم را با بیت ۲۵۲۶ تلفیق کرده ] . قا و ط و قب و لن و مب بیی افزوده‌اند:

وزان بس [ لن: ازان، مب: برویش ]  
نکه کرد و خیره بماند / و فارا بخواند  
جفا را براند

ب ۲۵۳۰: قا و ط و قب و لن: بدان، مب: جهر  
و آن، حظ: خسروی جنک و آن یال؛  
(دوم): قا و ط و قب و لن و مب:  
بدان [مب: بران] رفتن شاخ [قب: و  
یال، لن: راه] و اورنک، حظ: برآن  
رفتن و شاخ آن بال او، ترتیب ک: ۲۵۳۱،  
۲۵۳۰

ب ۲۵۳۱: قا و ط و قب و لن و حظ و مب: و او را  
بدید، قب: جو نیکو نکه کرد و او را  
بدید؛

ب ۲۵۳۲: (دوم): ط و قب و لن و حظ و مب:  
ز کیخسرو آمد دلش ناامید [ط: برامید]،  
ک: — کس بر نامید؛

ب ۲۵۳۳: قا و مب: چنین بود، ط و قب و لن:  
چنین بود و، حظ: نمین بود و؛  
(دوم): ط: آورد جهر، حظ: زمانی  
بدلش؛

ب ۲۵۲۲: قا و ط و قب و حظ: به بیکانگی،  
مب: مرو نزد او جز به بیکانگی؛  
(دوم): تمام نسخه‌ها: به دیوانگی؛ قب  
عنوان دارد: آمدن کیخسرو بنزد افراسیاب؛  
ک در حاشیه به خطی دیگر ابیاتی افزوده که  
محو و بریده شده .

ب ۲۵۲۳: (دوم): حظ: تو مکذر بگذرد؛  
ب ۲۵۲۵: (دوم) بران بر، مب: بران برنشست  
آن شه؛

ب ۲۵۲۶: (دوم) حظ: تبارا رخ از شرم او شد بر  
[ر. ک به مصراع دوم ب ۲۵۲۹]؛ حظ  
بیی افزوده:  
وز آن بس نکه کرد و خیره بماند

و فارا بخواند و جفا را براند  
ط عنوان دارد: بردن بران شاه کیخسرو  
را بنزد افراسیاب، مب: بردن کیخسرو  
را بیش افراسیاب

ب ۲۵۲۷: (دوم) قا: آیین شه تاج خواه، بقیه  
نسخه‌ها: آیین کو تاج خواه؛ حظ بیت را  
ندارد .

ب ۲۵۲۸: حظ بیت را ندارد .

ب ۲۵۲۹: مب: جو آمد؛

(دوم): ک: شد جو آب؛ حظ بیت را ندارد



لن: و در و کهر؛  
 (دوم): ط: وسلاح، لن: وسلاح و زجاج  
 و، قا: و ستام و کهر؛ حظ بیت را  
 ندارد.  
 ب ۲۵۵۲: لن: وهم بدره؛ حظ بیت را ندارد.  
 قا و ط و ك و لن و م ب افزوده اند:  
 همه بش (مب: نزد) کبخسرو  
 آورد زود  
 بداد و دهش آفرین بر فرزند  
 ط و ك بیٹی دیگر نیز افزوده اند که قب  
 هم آن را دارد:  
 کسی کرد با مادر [قب: کرد  
 مادر هم] آنجا بگاه  
 که کرده بدان خسرو نیکخواه  
 م ب باز افزوده:  
 یکی موبد تیز هس را بخواند  
 سخنهای بایسته با او براند  
 چنین گفت کین کودك تیزور  
 بیکسال باید که گردد دلیر  
 م ب عنوان دارد: آبادان کردن پیران  
 کنك در را و بردن کبخسرو را آنجا  
 ب ۲۵۵۳: قا و حظ و م ب: شارسان، ط و ك و قب:  
 فرستادشان، لن: آنجا بگاه؛

فرستش بسوی، حظ: کسی کش بردری  
 سیاوش؛ م ب جای مصراعها را عوض کرده.  
 ب ۲۵۴۶: (دوم) قا و ط و ك: کنجی درم، لن  
 و حظ و م ب: کنج و، قب: بدو هر...  
 کنج و؛ تمام نسخه‌ها جای مصراعها را  
 عوض کرده اند. حظ بیٹی افزوده:  
 همه بیش کبخسرو آورد زود  
 بداد و دهش آفرین بر فرزند  
 ب ۲۵۴۷: لن و م ب: بدو کرد، قا: بران کرد؛  
 (دوم): م ب: کردش از، قا و ط و ك  
 و قب و لن: برون آمد از؛ حظ بیت را  
 ندارد.  
 ب ۲۵۴۸: م ب: خود بردش افروخته؛  
 (دوم): قا: چشم بدان، ط و ك و قب و لن:  
 چشم خرد؛ حظ بیت را ندارد.  
 ب ۲۵۴۹: قا: کز داور، بقیه نسخه‌ها: کای داور  
 کرد کار؛  
 (دوم): قا و ط و K و قب و لن: درختی نو؛  
 حظ بیت را ندارد.  
 ب ۲۵۵۰: تمام نسخه‌ها: باز کرد؛  
 (دوم): تمام نسخه‌ها: ساز کرد؛ حظ بیت را  
 ندارد.  
 ب ۲۵۵۱: قا: تیغ و کر، ط و K: و تاج و کهر،

بخت : حظ ومب بیتی افزوده اند :  
 تو کفتی کی دیگر سیاوش اوست  
 کی برای [مب : داد] و بادانش و  
 هوش اوست

ب ۲۵۵۸ : تمام نسخه ها : زشاه جهان ؛

ب ۲۵۵۹ : ط و وك و قب : شاد کشت ، حظ ومب :

شارسان شاد کشت ، لن : همی خاک آن  
 بوم و بر شاد کشت ، قا : آن شهر شمشاد  
 کشت ؛

(دوم) : ط و وك و لن و حظ ومب : آزاد

کشت ، قب : درجهن ... کشت ، قا : کیاو  
 سمن سر و آزاد کشت ؛ ط و وك و قب و حظ  
 بیتی افزوده اند :

دد و دام آن [ قب : ازان ] شارستان

کشت [حظ : ازو شاد کشتند] نیز

رخان [حظ : روان] سیاوش بهر کس

عزیز

مب ابیات زیر را افزوده :

جهانی ز خسرو شده شادمان

بزرگان بفرمانش بسته میان

همی هر کسی هدیه آورد نو

بنزدیک آن شاه فرخنده کو

(دوم) : قا و حظ ومب : کجا کشته بد باز

جون خارسان ، ط و وك و قب : کجا کشته بد

سر بسر خارستان ، لن : که سازیده بد خسرو

نیکخواه ؛ مب افزوده :

برفتند هر دو بدان جایگاه

که کرده بد آن خسرو نیکخواه

ب ۲۵۵۴ : ط و وك و قب : فرنیکیس و خسرو جو

آنجا ؛

(دوم) : ط و وك و قب و لن : زهر سوبسی مردم

آمد بدید ؛

ب ۲۵۵۵ : حظ : یکسر زمین ، ط و وك و قب و لن :

روی زمین ، قا : بیشش زمین ، مب : ستردند

بیشش زمین ؛

(دوم) : ط و قب : برزافرین ، حظ : زبان همه

شهر بر ، مب : زبانها و دها براز ، لن : زبان

همه شهر برزافرین ؛

ب ۲۵۵۶ : هیچیک از نسخه ها بیت را ندارند .

مب بیتی افزوده :

همی کفت هر کس همی کرد یاد

که شکر از خدایی که او کرد داد

ب ۲۵۵۷ : (دوم) : ط و وك و قب و لن و مب : که از

بیخ ؛

(دوم) : قا و ط و وك و قب و مب : آورد

مکر دیو بد کوهر بد نژاد  
 سمندون که از کس نیابدش یاد  
 حصارى بنزدیک آن بوم و بر  
 بخرخ برین بر برآورده سر  
 بدو انجمن کشته دیوان بسی  
 برمدی زرقی بدان دز کسی  
 همی هر زمان برخروشید دیو  
 ز دیوان جنگی جهان پر غریو  
 یکایک بکفتند نزدیک شاه  
 ازان زه دیوان و آن جایگاه  
 که کس را بدیشان نبودست دست  
 گرفتند از ما جو پنجاه و شصت  
 سیاوش جو کشت از جهان نابدید  
 همی دیو بدرا بدی برکزید  
 بران دز کتون کامکاری کند  
 همی دعوی شمیریاری کند  
 بریشان سمندون بشاهی سرست  
 بیالا جهل رش بافزون ترست  
 ده و شش هزارند دیو سترک  
 درنده یکایک بگردار کرک  
 جو بشید خسرو غمی کشت سخت  
 نیامدش باک از بزرگی و بخت

درعیش و شادی بخود بریست  
 به تیار و اندیشه اندر نشست  
 جوشب چادر قیرکون بر گرفت  
 فلکک جام مینا بکوهر گرفت  
 جهانرا باسایش آمد شتاب  
 بکاخ اندرون رفت خسرو بخواب  
 رفتن کیخسرو و حصارى که دیوان بودند  
 بخواب اندرون بود فرخ سروش  
 بدو کفت شاها بمن دار کوش  
 جهانی بشادی سراسر تراست  
 بیایی هرانچت مراد و هواست  
 ز دیوان چه اندیشی ای شهریار  
 تنت را به تیار رنجه مدار  
 زمن نام یزدان بیاموز هان  
 بر آن زه دیوان بی دین بخوان  
 شود بسته زین نام آن اهرمن  
 پس آن باره دز سراسر بکن  
 جو آن نامهارا سراسر بخواند  
 [درحاشیه: بکفت]  
 زشادی شهنشه جو کل برشکفت  
 بشاه جهان داد بجای دکر  
 بدو کفت کای خسرو داد دکر  
 جو باشد مرا سال بنکر برین  
 همه حال کیتی سراسر به بین

ز هر سو همی دود آتش بخاست  
 کزو نورخورشید روشن بکاست  
 چکاجاک سنک اندرآمد ز کوه  
 جهان کشت از هول دیوان ستوه  
 جو خسرو بدان کوه دیوان بدید  
 رخس کشت مانده شنبید  
 ز یزدان پیروز کر کرد یاذ  
 بس آن نامهارا بکف بر نهاد  
 باواز خوش نامها را بخواند  
 بنزدیک در رفت و لشکر براند  
 جو آواز خسرو بدیوان رسید  
 سراسر شدند از جهان نابدید  
 رزم کخسرو بادیوان و کشادن حصار را  
 هوا کشت روشن زمین کشت پاک  
 ز روی زمین کم شد آن دودو خاک  
 بدرگاه در رفت پس شهریار  
 بفرمود کندن سراسر حصار  
 حصارش سراسر جو کردند بست  
 بدر رفت خسرو بشادی نشست  
 ز دیوان ندیدند بجای نشان  
 خروشی برآمد ازان سرکشان  
 هزاران هزاران کهر یافتند  
 بتاراج کردندش بشتافتند

بکف بر نه این جام و این نام نیز  
 بخوان تا بیای ز هر کوه چیز  
 همه بودی تا سر سال نو  
 بدانی تو ای شاه فرخنده کو  
 جواز خواب فرخنده بیدار کشت  
 ز شادی رخس همچو کلنار کشت  
 بدست اندرون نام و هم جام بود  
 بماند آتش دلش بر دمید (کذا)  
 شکفتی بدان کار فرخ بماند  
 همی هر زمان نام یزدان بخواند  
 بیوشید جامه سرو تن بشت  
 به پیش جهان آفرین شد نخست  
 بدادار کیتی گرفت آفرین  
 فراوان بمالید رخ بر زمین  
 وزان پس بسازید مرجنگ را  
 همان کنند کوه و آن سنک را  
 کزین کرد مردی دلاور هزار  
 شتابان بیامد بنزد حصار  
 جو دیو دمان آکهی یافت زود  
 ز جا اندر آمد بگردار دود  
 خود و لشکرش سوی جنگ آمدند  
 یکایک بسان پلنگ آمدند



ب ۲۵۶۲: قا و ط ولن و حظ و مب: مه بسان، قب:

مه بسان باران؛

(دوم): مب: نشستن که ؛ حظ و مب

بیئی افزوده‌اند:

کسی کو لهر سیاوش [مب: کز سیاوش

نباید] کریست / بزیر درخت بلندش

بزیست

ب ۲۵۶۳: ط و ك و قب ولن و حظ: این جرخ بیر

[حظ: نیز] ؛ مب بیت را ندارد .

ب ۲۵۶۴: مب: بیوست، قا: مهر نوبر، ك: مهر او

در جهان؛

(دوم): قا و حظ: آرد همی ناکهان،

بقیهٔ نسخه‌ها: اندر آید [ك: آمد] همی

ناکهان ؛

ب ۲۵۶۵: قا و ط و ك و قب ولن: ازو تو بجز، حظ

و مب: ازو تو جز از شادمانی ؛ مب

بیت را تکرار کرده .

ب ۲۵۶۶: مب: که کر، قا: اکر کنج، ط و ك و قب

ولن: داری اکر کفش تنک؛

(دوم): قا و ط ولن و حظ: نبینم، ك: ک

ابتدا نه بینم نوشته و بعد آن را تبدیل به

نه بینی کرده، قب: نه بینم ترا روز؛

ب ۲۵۶۷: حظ: مرنجان دلت کین؛

جو آن باره کردند یکسر خراب

سوی شارسان کرد خسرو شتاب

بیامد بشادی بجای نشست

درم داد و دینار و بکشاد دست

هر آنکس که بشنید احوال دیو

شکفتی شد از کار کهان خدیو

ز بهر بذر بود خسرو بدر

همی هر زمان از بذر یاد کرد

ولیکن کشادن نیارست راز

بغم بر همی زیست آن سرفراز

دد و دام از ان شادمان کشت نیز

رخان سیاوش بهر کس عزیز

ب ۲۵۶۰: (دوم) ك و قب و مب: آمد یکی سبز

کرد، ط و حظ: آمد یکی سبزر، لن: آمد

یکی شیر مرد، قا: بیار اندر آمد یکی شیر مرد؛

ط و ك و قب ولن و حظ و مب بیئی افزوده‌اند:

درختی بر آمد از ان [مب: بران]

جایگاه

ز خون سیاوش فرخنده شاه

[حظ: راه]

ب ۲۵۶۱: قا: نکارید بر کاخها ؛

(دوم): ط و ك و مب: بوی مهر، حظ:

آید از، قب: بوی مهر آید از جهر او ؛

زخون سیاوش گذشتم بکین  
 بآوردن شه ز توران زمین  
 حظ :  
 کسی را که سالش بدوسی رسید  
 امیدش ز کیتی بیاید برید  
 مب ایاتی دیگر هم افزوده است :  
 زکین سیاوش در آرم سخن  
 که خون چنان شه نکرده کهن  
 سخن را در آرم به بیوند خویش  
 بکار آرم رای و اورند خویش  
 ز ما بر روان محمد سلام  
 که آورد زی ما از ایزد پیام  
 ز دوزخ رها نید ما را به دین  
 برو باد ز ایزد هزار آفرین  
 کسی را که سالش بدوسی رسید  
 امیدش ز ماندن بیاید برید  
 قا عنوان را چندین سطر بعد چنین دارد :  
 خبر یافتن شاه کیکاوس از قتل سیاوش  
 و آمدن رستم از زابل و کشتن سودابه و  
 با پهلوانان بتوران آمدن بحرب .  
 ط عنوان را چنین دارد : آگاهی یافتن  
 کاوس شاه از کشته شدن سیاوش  
 بتوران زمین ، ک : گفتار اندر آگاهی

(دوم) : حظ : جز از تنک :

ب ۲۵۶۸ : قا و قب و حظ و مب : نهادن نباید ؛  
 (دوم) : مب : بر امید ؛ نسخه ها بغیر از قا ایاتی  
 افزوده اند [ مب این ایات را پس از ۲۵۶۷  
 آورده ] :  
 ز کیتی [ مب : بکیتی ] ترا شادمانیست [ ط  
 وک : و ، مب : شادمان بیست ] بس / که او  
 هیچ مهری [ ط وک : هیچ کس را ] ندارد  
 بکس  
 یکی را سرش بر کشد تا [ ط وک و حظ : بر  
 کشیده ] بماه / فراز [ قب : فرود ] آورد  
 زان سبن [ لن : نا ککش ] زیر جاه [ ط وک :  
 کاه ]  
 چنین است کردار جرخ برین  
 کھی این بران و کھی [ حظ : آن  
 بود و کاه ] آن برین  
 ط وک و قب بیٹی دیگر نیز افزوده اند :  
 جو شد داستان سیاوش بین  
 ز کیخسرو آرم [ قب : آرایم ]  
 اکتون سخن  
 قا ولن و حظ و مب هم بیٹی افزوده اند [ حظ  
 دو بیت افزوده ] :

(دوم): قا و ط و قب: همان لحن، حفظ:  
هم از لحن، مب: هم از لحن ... اواز شیر،  
ك: همان لحن ... آوای شیز؛  
ب ۲۵۷۵: مب: بنجاه و شصت؛

(دوم): قا و لن: ودشت، مب: مکر یاد  
... و طشت، ط: جز از یاد ... ودشت،  
قب: جز از یاد تابوت دست، حفظ: مکر  
یاد تابوت شست؛

ب ۲۵۷۶: قا و ط و قب و مب: مشک خوشاب،  
حفظ: در یفاکل و مشک خوشاب؛

(دوم): حفظ: همان روز بر نایی و سال سی؛  
ب ۲۵۷۷: (دوم) قب: خواهم و، قا: نارون جوید  
و، حفظ: کل بارسی دارد و شاخ؛  
ب ۲۵۷۸: قا و مب: از داور، حفظ: از ایزد؛

(دوم): مب: کذریایم، حفظ: که خندان  
کذریایم؛

ب ۲۵۷۹: لن و مب: نامه نامور؛

(دوم): حفظ و مب: بماند؛

ب ۲۵۸۰: مب: اندر جهان؛

(دوم): لن: از و جز، قب: زمین جز،  
حفظ: نیارند یاد؛

ب ۲۵۸۱: لن: بیمبر مرا یار و خواهشگر؛

(دوم): ط و ك: تیغ و دارست و؛

یافتن کاوس شاه از کشته -

قب: خبر یافتن کاوس از کشته شدن  
سیاوش، لن و حفظ: آگاهی یافتن کاوس از  
کشتن سیاوش، مب: آگاهی یافتن کاوس  
از کشته شدن سیاوش.

ب ۲۵۶۹: (دوم) قب: بمی ده که، مب: نکیرم  
مکر یاد تابوت و تشت؛ در حاشیه: بم بیبی  
به خطی دیگر افزوده شده:

بکاه بسیجیدن مرک می

جو پیراهن شعر باشد بدی

ب ۲۵۷۱: ط و ك: کرسر، قب و حفظ: از سر؛  
(دوم): ط و ك و مب: ببیند، قا و لن و حفظ:  
لشکر بی شمار، قب: به ببیند ... لشکر بی شمار؛  
ب ۲۵۷۲: ط و ك و لن و قب: کشیدن نداند ز دشمن  
[قب: ز لشکر]؛

(دوم): قا و ط و ك و قب و لن و مب: و کر

[مب: اکر] پیش؛

ب ۲۵۷۳: مب: کز ارنده دو تیز، حفظ: کز ارنده  
تیز، لن: کز ارنده آن تیز، قا: کز ارنده دو تیز  
رو بآه نوند، قب: کز ارنده تیر یای تواند؛  
(دوم): ط: کرده ببند؛

ب ۲۵۷۴: قا و مب: اواز بر کشت، بقیه نسخه‌ها:  
سراینده ز اواز بر کشت سیر [ك: نیز]؛

(دوم) : ط و ك و لن و حظ و مب : جو  
 دراج ، قب : نبوئذ همی كرد نسرین  
 تدرؤ؛ مب در اینجا بیت ۲۵۸۸ را چنین  
 تکرار کرده :

که بر بی کناهش بخنجر یزار  
 بکشتند و برکشت یکباره کار

ب ۲۵۹۰ : ط و ك و قب و لن : همه بوم ؛

(دوم) : حظ : یشر اندرون ؛ تمام نسخه ها  
 بیقی افزوده اند :

یکی طشت [ ط و ك : تحب ] نهاد زرین  
 [ ط و ك و قب : بی بر ] کروی / به بیجید  
 چون کوسفنداناش روی

ب ۲۵۹۱ : قا و حظ و مب : بریدند [ مب : برید ]  
 سر زان تن شاهوار ، لن : بریدند ازان  
 تن سرشهریار ، ط و ك و قب : بریدند زار  
 آن سرشاهوار [ قب : شهریار ] [ ر . ل . ك  
 به مصراع دوم ب ۲۵۸۸ ] ؛

ب ۲۵۹۲ : (دوم) : جم : سر نامداران ، ط و ك و قب :  
 سر تاجدارش ، لن : سر تاجداران ؛

ب ۲۵۹۳ : قا و حظ : همه جامه ، لن : سبک جامه ؛  
 ب ۲۵۹۴ : ط و ك و قب و لن و مب : با مویه ، حظ :  
 با مومه ؛

(دوم) : لن : بران ، حظ : براز سوک ،

ب ۲۵۸۲ : (دوم) ط و ك و قب و حظ و مب :  
 ستاینده ، لن : سرافکننده بر خاک ؛ قا بیت را  
 ندارد . مب افزوده :

کنم لعنت او را که بیداد کرد  
 درود از من آترا که او داد کرد

ب ۲۵۸۳ : (دوم) مب : خاك كف ؛ بقیه نسخه ها  
 بیت را ندارند .

ب ۲۵۸۴ : (دوم) ط و ك : بدین در مرا هیچ ، قب :  
 برین در مرا هیچ ؛ قا و لن و حظ بیت را ندارند  
 و مب آترا چنین آورده :

بجز مهر یاران مرا کار نیست

ابا داشمنانش مرا کار نیست (کذا)

ب ۲۵۸۵ : (دوم) جم : کونیند ؛

ب ۲۵۸۶ : قب : که آکاهی ؛

ب ۲۵۸۷ : قا بیت را ندارد ؛

ب ۲۵۸۸ : قا و ط و ك : کناهش نخجیر زار ،

قب و حظ : کناهش نخجیروار ، مب :  
 کناهش بکشتند زار ، لن : ازن بی کناهش  
 نخجیروار ؛

(دوم) : قا : بگرید بصحرا و بر کوهسار ،  
 بقیه نسخه ها : گرفتند شیون بهر کوهسار  
 [ ر . ك به مصراع اول بیت ۲۵۹۱ ]

ب ۲۵۸۹ : مب : بنالید بلبل هم از ؛

سیاوش را سر بریدند زار  
 بخاک اندر آمد سر شهریار  
 ب۲۶۰۲: تمام نسخه‌ها: بانگشت رخساره برکند  
 [ك: رخسار، حظ: برکند رخساره]  
 زال؛  
 (دوم): تمام نسخه‌ها: براکند خاک از بر  
 تاج و؛  
 ب۲۶۰۳: قا ولن: بیگ، حظ: یکی هفته، ط وک  
 وقب: بیگ ... می بد دژم، مب: هفته  
 بود او بسوک و دژم؛  
 ب۲۶۰۴: تمام نسخه‌ها: سبه سر بسر بردر بیلتن؛  
 (دوم): مب: شده انجمن؛  
 ط عنوان دارد: آمدن رستم با یران زمین  
 بنزد کاوس شاه و کشتن سودابه .  
 ب۲۶۰۵: (دوم) تمام نسخه‌ها: ازخون و؛  
 ب۲۶۰۶: (دوم) لن: دکرجاه، حظ: خسروی  
 بر؛  
 ب۲۶۰۷: (دوم) قا و حظ: تم بی سلاح، ط: نیم  
 بی سلاح؛  
 ب۲۶۰۸: قا: بچشم و نه رخ را بشویم زخاک، ط  
 وک: بدن سوک من سر [ك: سوک را  
 تن [ بشویم زخاک، قب: برین سوک رخ  
 را بشویم زخاک، لن و حظ و مب: نباشد

ط وک: بران سوک برجهل بسته میان، مب:  
 بران سوک بستند هریک میان، قب: همه  
 سوک را باک بسته میان؛  
 ب۲۵۹۵: ك: رخسار؛ قایت را ندارد .  
 ب۲۵۹۶: مب: کودرز و جوکیو بیر؛  
 (دوم): ط وک ولن: و بهرام شیر، قب: و بهرام  
 و فرهاد شیر، حظ: و رهام و بهرام شیر، قا  
 و مب: جو فرهاد و شاپور و بهرام شیر؛  
 ك این عنوان را دارد: آمدن رستم بنزد بیگ  
 کاوس، مب: آگاهی یافتن رستم از کشته  
 شدن سیاوش  
 ب۲۵۹۷: قا پس از این بیت ۲۶۰۰ را آورده است.  
 ب۲۵۹۸: (دوم) قب: بنزد سپهدار؛  
 ب۲۵۹۹: لن: براند؛  
 (دوم): مب: همه خاک، لن: براند، حظ:  
 زمرک سیاوش جهان شد بجوش؛ قا بیت  
 را ندارد .  
 ب۲۶۰۰: قب و لن و مب: بر تاج، قا: براکنده  
 کاوس بر تخت، ط وک و حظ: براکنده  
 کاوس بر تاج؛  
 (دوم): ط وک: کرده، لن: کرجاک؛  
 ب۲۶۰۱: ترتیب قب: ۲۶۰۲، ۲۶۰۱، مب بیت  
 را ندارد و در عوض افزوده:

کشتن رستم سودابه دختر شاه هاماوران؛

ب ۲۶۱۳: قا و قب: نه بینی، حظ: هنوز آشکارا

نه بینی؟

ب ۲۶۱۴: قا و مب: خرد شاه، لن: اندیشه خوی

شاه، ط و قب: اندیشه و خوی شاه،

حظ: خرد شاه بزرگ، مصرع اول

ك پاك شده.

(دوم): ط و ك و لن: درآمد بایران زبانی،

قب: بایران درآمد زبانی، قا: بماند زمان

بی زبانی، حظ: بماند جنبین بی زبان و

سترگ؛

ب ۲۶۱۵: ط: سزدکو بود؛

ب ۲۶۱۶: قا و ط و ك و قب: زکفتار؛

(دوم): ط و ك: کسی کو [ك کسی را

خط زده در حاشیه به خطی دیگر نوشته:

زنی]؛ تمام نسخه ها افزوده اند:

ز شاهان [قب: بکیتی] کسی چون

سیاوش [ك: چون تو - ش، نسخه

تاخورد] نبود / جنو [لن: جو او]

رادو آزاد و خامش [قب: باهش]

[ط و ك: دلبر و خردمند و باهش] نبود

لن و حظ بیتی دیگر نیز افزوده اند:

دریغ آن سرو بازو [حظ: برو بازوی]

[حظ: نباشم] نه رخ را بشویم زخاک [مب:

بخاک]؛

(دوم): قا: سزدکر باشم همی سوزناك،

ط و ك و قب و لن و حظ: سزدکر نباشم

بدین [حظ: برین] سوک ناك، مب: سزد

کرندارم برین سوک ناك؛

ب ۲۶۰۹: ط و ك و قب و لن: کلاه خود و؛

(دوم): لن: خام نام، ك: باورد که دام خام

[عبارت را خط زده روی آن نوشته: بیازو

خیم]، ط: باورد که جام دام من است؛ ط و ك

و لن و قب و مب [قب پس از ۲۶۰۷] بیتی

افزوده اند:

مکر کین آن شهریار جوان

بجویم [قب و مب: بخوام] ازان

ترک تیره روان

ب ۲۶۱۰: تمام نسخه ها: آمد بر تخت کاوس؛

(دوم): حظ: و در خاک پی، قا و قب

و مب: سرش بر زخاک و بر از خاک؛

ب ۲۶۱۱: بم و قا و ط و ك و قب و مب: بد شهریار؛

(دوم): قا و ط و ك: تغمش، قب: برا کنندن

و تغمش؛

ب ۲۶۱۲: تمام نسخه ها: ترا عشق؛

(دوم): مب: افسر بدخوی؛ ك عنوان دارد:

و یالِ اوی / دریغِ آن برو [حظ : دل و ]  
جنک و کوبالِ اوی

ب ۲۶۱۷: ط: وقب: برز بالا، قا ولن و حظ: رخ و  
[حظ بدون و] برز بالا، لك: سرو برز بالا؛  
(دوم): لن: خسروی بای، لك: خم و خسروی  
بای، قب: خم بهلوی بای، حظ: رکیب خم  
خسروی بای، ط: رکاب خم و خسروی  
بای، قا: عنان و خم و خسروی باه؛ مب بیت  
را ندارد.

حظ جای مصراعها را عوض کرده است.

ب ۲۶۱۸: هیچیک از نسخه‌ها بیت را ندارند جز  
مب. ترتیب مب: ۲۶۱۸، ۲۶۱۷+،  
۲۶۱۹ و ...

ب ۲۶۱۹: حظ و مب: جو برکاه بودی؛

(دوم): قا: افسر شهریاران، لن: جو در جنک

بودی سرافشان بدی؛ قا و قب افزوده‌اند:

جو برکاه بودی زر [قب: در ]

افشان بدی

جو در رزم [قب: جنک] بودی

سرافشان بدی

تمام نسخه‌ها بی‌تی افزوده‌اند [مب بیت را

پس از ۲۶۱۸ افزوده]:

کنون من (مب: این) دل و مغز تا زنده‌ام  
بکین سیاوش [قا و حظ: بدین کینه  
زاتش، مب: بران کینه از آتش]  
براکنده‌ام [لن: بی‌اکنده‌ام، حظ و مب:  
آکنده‌ام]

مب بی‌تی دیگر افزوده:

دریغ آن برو بال و بازوی اوی

بجنک اندرون زخم کوبالِ اوی

ب ۲۶۲۰: مب: همه رزم با، بقیه نسخه‌ها: همه

جنک؛

ب ۲۶۲۱: قا و ط و ك و قب و لن و حظ: در جهر؛

(دوم): قا و ط و ك و مب: جنان اشك،

حظ: بدان اشك جونین، قب: جنان

اشك خونین بران جهر، لن: جنان

اشك خونابه از مهر؛

ب ۲۶۲۲: (دوم) حظ: دیده خوناب، قب: ز دیده

فرورخت خوناب؛ مب بیت را ندارد.

ب ۲۶۲۳: (دوم) بم: سوی خانه، حظ: سوی

جان؛

ب ۲۶۲۴: لن: بی‌کسوش؛

(دوم): ط و قب: بزرگی بهامون، لك: -

بهامون کشید؛ لن عنوان دارد: کشته

شدن سودابه بردست رستم، مب:

- ب ۲۶۳۱: تمام نسخه‌ها: کاوس [مب: و کاوس] ورهام شیر؛
- (دوم): لن: که بد، قب: کرازه بود، حظ: کرازه که بد ازدها؛
- ب ۲۶۳۲: هیچیک از نسخه‌ها بیت را ندارند. مب بیتی افزوده:
- جو شیدسب پور فربرز شاه  
شیم شاه زاده ابا دستکاه
- ب ۲۶۳۳: تمام نسخه‌ها: بدیشان [لن: باباشان] جنین؛
- (دوم): لن: کین نهادم، قا: بدین کینه دارم، ط و لك و حظ: بدین کین نهادم، قب: بران کین نهادم، مب: کین نهاده دل؛ ط عنوان دارد: رفتن رستم بالشکر بتوران زمین به کین خواستن سیاوش.
- ب ۲۶۳۴: (دوم) حظ: بیندند، مب: نه بیند مکر، ط و لك و قب: نیز در کارزار؛ ترتیب حظ: ۲۶۳۵، ۲۶۳۴
- ب ۲۶۳۵: (دوم) قا و قب و لن و حظ: که این، ط و لك و مب: کی این کینه را خوار؛ لن جای مصراعها را عوض کرده.
- ب ۲۶۳۶: (دوم) قا و ط و لك و لن و مب: بخون؛
- ب ۲۶۳۷: مب: برین تا در، بقیه نسخه‌ها: بدین کشتن رستم سوداوه را به سر برده
- ب ۲۶۲۵: ط و لك و قب: نیمه؛
- (دوم): تمام نسخه‌ها: برنخت؛
- ب ۲۶۲۶: (دوم) ط و لك و قب: دل و هر دو رخساره [ك: رخسار]، قا و لن و حظ: خون دودیده دو رخساره [حظ: و رخساره]؛
- ب ۲۶۲۷: (دوم) قب: بران درد، حظ: دلبران بدرگاه رستم، قا: برازغم بنزدیک؛
- ب ۲۶۲۸: بم: بآب چشم، قا و لن و حظ و مب: بیك هفته، ط و لك و قب: بیك ... و با درد و خشم؛
- (دوم): مب: با درد، ط و لك و قب: بنشست با آب چشم؛ ك و قب عنوان دارند: رفتن رستم بکین خواستن سیاوش
- ب ۲۶۳۰: حظ: جوخراد و، ط و لك و قب و لن: فرهاد با کرد بهرام و کیو، مب: فرهاد و کستم و شیدوش و کیو؛
- (دوم): ط و لك و قب و لن: جو کر کین میلاد و شابور، قا و مب: و شابور و خراد نیو، حظ: و فرهاد و شابور و نیو؛
- مب افزوده:
- جو کر کین و چون زنکه شاوران  
دلبران و کردان و نام آوران



(دوم): تمام نسخه‌ها: برجان من جام  
 [ك وان وحظ: و] بزم؛  
 ب۲۶۴۴: قا وحظ ومب: كنارنك با بهلوان  
 هرکی؛  
 (دوم): حظ: كزان، قا: كونه آوای،  
 لن: كونه كفتار، مب: ازان كونه آوای،  
 ط وك: كزان كونه كفتار، قب: كزین  
 كونه كفتار؛  
 ب۲۶۴۵: قا وط وك و قب و لن ومب: يكسر  
 خروش؛  
 (دوم): لن: درامد، قب: كفتی میدان:  
 حظ ومب: كه كیتی بر؛  
 ب۲۶۴۶: قا: ازایشان یکی، قب وحظ ولن: ز  
 [لن: از] ایران یکی، مب: بایران یکی،  
 ط وك: از ایران یکی ... برابر؛  
 (دوم): قا: كشت كام، بقیه: نسخ: شد  
 كنام؛ ك عنوان دارد: آغاز داستان.  
 ب۲۶۴۷: حظ: بیلان رام؛  
 (دوم): مب: سبه تیغ بر كشید از، بقیه  
 نسخه‌ها: سبه تیغ کین بر كشید از؛  
 ب۲۶۴۸: (دوم): لن وحظ: نای مرعین روبنه؛  
 مب بیٹی افزوده:

[قب: برین] کینه تا؛  
 (دوم): ط وك و قب و لن وحظ ومب:  
 بدر؛  
 ب۲۶۳۸: قا و قب و لن وحظ: بدان طشت، ط:  
 ازین طشت، ك: ازین نشت؛  
 (دوم): حظ: ناركار؛  
 ب۲۶۳۹: حظ: یکی روی چشم، ط وك و قب  
 ولن: چشم و روی؛  
 (دوم): قا: کین وخشم، لن: درد اوی، ط  
 وك: شودخشم اوی، قب وحظ: مکر کم شود  
 بر [حظ: در] دلم درد اوی [حظ: وخشم]  
 حظ این عنوان را دارد: رفتن رستم بترکستان  
 به کین خواستن سیاوش؛  
 ب۲۶۴۰: قا: مکر، ط وك: و کرنه جناهم، لن:  
 بود بسته؛  
 (دوم): ط وك و قب: بکردن برم، قا وحظ  
 ومب: بکردن یکی، لن: نهادن بکردن یکی؛  
 ب۲۶۴۱: تمام نسخه‌ها: بخاك افكند خوار؛  
 (دوم): تمام نسخه‌ها: دو دستم ببندد [قب  
 ولن: بیسته] بچم؛  
 ب۲۶۴۲: حظ: و کرنه بکرز وبشمشیر؛  
 (دوم): مب: برانکیختن برجهان؛  
 ب۲۶۴۳: حظ: مکر خاك؛

ب ۲۶۵۶: قب: توران سیاہ؛  
 (دوم): قا و ط وک و حظ ولن: جواز  
 دیدہ کہ [ لن: جوآن بدکان ] دیدہ باناش  
 بدید، قب: جواز دور دید دید باناش  
 براہ [ قب بیت را تکرار کردہ و مصراع  
 دوم چنین: جواز ترجمان دیدہ باناش  
 بدید ]؛  
 ب ۲۶۵۷: قا و ط وک و قب ولن و حظ: ورازاد  
 شاہ سبجباب [ ط و حظ: سحاب ]،  
 م: ورازادہ شاہ سبجباب؛  
 (دوم): تمام نسخہ ہا: میان کوان در  
 خوشاب؛ تمام نسخہ ہا دو بیت افزودہ اند:  
 جو آمد بکوش اندرش [ ط: اندرون ]  
 کرہ نای / دم بوق [ ک و قب: نای ] و  
 آوای [ ط: نای روئین و، قب و حظ:  
 آواز ] ہندی درای ( ط وک جای  
 مصراعہا را عوض کردہ اند )  
 بزد کوس و لشکر برون آورید  
 زہامون بدریای خون آورید  
 ب ۲۶۵۸: ہیچیک از نسخہ ہا بیت را ندارند .  
 ب ۲۶۵۹: ک: سبہ بود -  
 (دوم): ط وک و قب ولن و حظ: رزجوی  
 و مہ نامدار؛

زمین و سما کفتی آمد بہم  
 ز بہم سپہدار کرد تہم  
 ب ۲۶۴۹: قب ولن: جہان شد براز، حظ: جنان  
 شد براز؛  
 (دوم): قب: تو کفتی بدریا؛  
 ب ۲۶۵۰: حظ: نبد پای؛  
 (دوم): قب: مانده، ط وک: اندرزمین؛  
 ب ۲۶۵۱: قب: ولن: نجست، ط: آمد نجست؛  
 (دوم): حظ: دست بدرا، قا: زمانرا  
 بلندی پشت، ط وک و قب ولن: زمان و  
 زمین دست بدرا، م: زمانرا بلندی نجست؛  
 قا عنوان دارد: رفتن رستم و پہلوانان ایران  
 بتوران بکین خواستن و در بیش افتادن  
 فرامرز و کشتہ شدن ورازاد، ط: آغاز  
 داستان، م: لشکر کشیدن رستم بتوران  
 بکین خواستن .  
 ب ۲۶۵۲: م: کردان لشکر؛  
 ب ۲۶۵۳: ط وک: کرد برستم؛  
 ب ۲۶۵۴: (دوم): قا: برو برشدہ دہ ہزار انجمن،  
 بقیہ نسخہ ہا: شدند [ م: شدہ ] از یلان  
 دہ [ لن: صد ] ہزار انجمن؛  
 ب ۲۶۵۵: (دوم): قا و ط وک ولن و حظ و م:  
 فرزند او، قب: فرزند او بود سالار؛

- ب ۲۶۶۰: حظ: کرقلب؛
- ب ۲۶۶۱: حظ: بیامد بسوی؛
- ب ۲۶۶۲: (دوم) لن: این رزم؛
- ب ۲۶۶۳: (دوم) قا و ط و قب: بینی بدین، لن و  
و حظ و مب: بینی برین، ک: نه بینی بدین؛  
تمام نسخه‌ها بیت‌را پس از ۲۶۶۴ آورده‌اند.
- ب ۲۶۶۳: (دوم) مب: وراز؛
- ب ۲۶۶۴: لن: نداری از؛
- (دوم): حظ: و آن تاج، مب: از اورنک و  
ز تخت شاهنشاهی؛
- ب ۲۶۶۵: قا: کی نام؛
- ب ۲۶۶۶: قب و مب: ای بد، قا: شیربخت؛
- (دوم): لن: آن بهلوانی؛
- ب ۲۶۶۷: تمام نسخه‌ها: که بردست او؛
- (دوم): مب: شیر بیجان، ک: بنهان شود؛
- ب ۲۶۶۸: قب: مکر با، قا و حظ و مب: کوه  
بدنژاد؛
- (دوم): ط و ک و قب و لن و حظ: باید چه و  
جند یاد؛
- ب ۲۶۶۹: (دوم) ط و ک و قب: اندرزمین؛
- ب ۲۶۷۰: (دوم) ط: بیست او و آمد، ک و لن:  
بیست و آمد، حظ: همی بست و آمد؛
- ب ۲۶۷۱: قا و لن: بر آرند، ط: براریم از، قب:
- برارند ... مردی؛
- ب ۲۶۷۲: (دوم) قا: خواربنداشت، ط و ک و قب  
و حظ و مب: همی خام، لن: همه خام  
دانست؛ ط عنوان دارد: جنگ فرامرز  
رستم با ورازاد شاه سبجواب .
- ب ۲۶۷۳: قا و ط و قب و لن و حظ: کاندر نهید  
(مصراع اول ک پاک شده).
- (دوم): ط و ک و قب و مب: کاترا، لن:  
کاترا سراسر برین بر؛
- ک و قب عنوان دارند: جنگ فرامرز با  
شاه سبجواب .
- ب ۲۶۷۴: قب: کشیده دور رور سیاه؛
- (دوم): ط و ک و حظ: نهاده از آهن؛
- ب ۲۶۷۵: تمام نسخه‌ها: آمد سراسر خروش؛
- (دوم): مب: شده کر هم از، مب  
افزوده:
- توکفتی مکررستخیزست راست  
دل بد دلان در بدیها بکاست  
ز غریدن کوس با کره نای  
زمین و آسمان کفتی آمد بجای
- ب ۲۶۷۶: قا: جو آوای؛ تمام نسخه‌ها (غیر از حظ)  
افزوده‌اند:

ط وقب ولن: را بای رقتن بیست، ك:

— رقتن بیست؛

ب۲۶۸۲: نسخه‌ها بجای این بیت چنین آورده‌اند:

درفش سبهدار ترکان [حظ: توران،

مب: ایران] بدید [ط وك وقب ولن:

سبهد جو روی ورازاد دید] / خروش

از میان سبه برکشید [ك: بردمید]

لن بیبی دیگر نیز افزوده:

درفش سبهدار ترکان بدید

جو شیر از میان سبه بردمید

ب۲۶۸۳: (دوم): قا وقب ولن ومب: بیفشارد،

حظ: بیفشارد نیزه برو؛

ب۲۶۸۴: (دوم): ط وك وقب ولن: بکسست

خفتان و بیوند؛

ب۲۶۸۵: ط ولن وحظ ومب: بلنك [ك: پاك

شده]؛

(دوم): حظ: كه كویی، قا: تو كفتی

مکر بشه؛ قب بیت را ندارد.

ب۲۶۸۶: (دوم): ك: جندان؛ قب بیت را ندارد.

ب۲۶۸۷: (دوم): قا: بخون در بیالود، لن وحظ:

بکینه بیالود، ط ومب: بخون اندرالوده

[مب: الود]، قب بیت را ندارد.

ب۲۶۸۸: مب: همی کفت؛

درآمد [مب: بیامد] بگردار بیل [ط وك

ومب: شیر] ژبان / بیازو کمان [قا ومب:

کند] و کمر بز میان

ب۲۶۷۷: ط وك وقب وحظ: بیك بر کرفتن ز،

قا ولن: بتك بر کرفتن ز، مب: بیکره

فکندند زیشان هزار؛

(دوم): قا وك ولن: بر کاشت. مب: فکندند

زیشان فزون از شمار؛ ترتیب ط وك وقب:

۲۶۷۷، ۲۶۸۰، ۲۶۸۱، ۲۶۷۸، ۲۶۷۹،

۲۶۸۲...

ب۲۶۷۸: قا: دکر بر کرفتن، حظ: بدیکر برقتن

هزار، بقیه نسخه‌ها: کرفتن از [مب: ز]

ایشان هزار؛

(دوم): مب: ورازاد کفت، حظ: ورازاد

کفتا بلشکر؛ لن بیت را پس از ۲۶۸۲

آورده.

ب۲۶۷۹: قا وط وك وقب وحظ: کی این روز؛

لن بیت را ندارد.

ب۲۶۸۰: قا: جنندان سوار، بقیه نسخه‌ها: جنان

لشکر کشتن و جندان؛

(دوم): تمام نسخه‌ها: سراسیمه کشتند [قا:

برکشت] از کارزار؛

ب۲۶۸۱: (دوم): قا وحظ ومب: را بای یزدان،

ب ۲۶۹۳: قا: بیمود راه، حظ ومب: وزان بس  
 [مب: سر] نوندی برآمد زراه، ط وك  
 وقب ولن: سو برون شد نوندی براه؛  
 ب ۲۶۹۴: (دوم) قا: ز ایران بزرگان، ط وك  
 وقب: از ایران بزرگان، لن: بایران  
 بزرگان، مب: وز ایران بزرگان  
 شده؛  
 ب ۲۶۹۵: تمام نسخه‌ها: بریدند خوار؛  
 (دوم): قا و قب ولن ومب: برآورد از،  
 ط وك: برآورد ازان مرز؛  
 ب ۲۶۹۶: (دوم) حظ: بیوم و بدشت آتش؛  
 ب ۲۶۹۷: (دوم) تمام نسخه‌ها: نمی کشت ازان  
 [ط و قب و مب: از] کفتهای؛ تمام  
 نسخه‌ها دو بیت افزوده‌اند:  
 کی [قب: جو] بشنیده بود ازلب بخردان  
 از اختر شناسان و از [حظ: وهم] موبدان  
 ز کشور سراسر مهانرا [قا: سران و مهانرا،  
 قب: همه موبدانرا، حظ: سبهر سراسر]  
 بخواند / درم دادو روزی دهانرا بخواند  
 [قا: نشاند، لن: و کنج کهن برفشاند].  
 ب ۲۶۹۸: ط وك و قب ولن: دردشت اسبان، قا:  
 از ایشان یله، حظ: نماند بردشت ایج  
 از؛ قا ومب جای مصراعها را عوض

(دوم): مب: برخاش رست، حظ: براکنده  
 تخم، بقیه نسخه‌ها: تخم و برخاش رست؛  
 ب ۲۶۸۹: ط وك و قب ولن: بیوم و برش آتش؛  
 (دوم): حظ: یکی دود، لك: بابر بلند، ط  
 وقب: شد برابر بلند؛ مب افزوده:  
 بغارت بیستند ایران نیان  
 ز ترکان بردند سود و زیان  
 چه برده چه بدره کرفقند و سیم  
 بیوشید بس جامهای کلیم  
 این عنوان دارد: نامه فرامرز بنزدیک رستم  
 ب ۲۶۹۰: (دوم) حظ: وز آزار برخاش کر؛  
 ب ۲۶۹۱: قا وك و قب ومب: کی ایدر (لك: اندر)  
 کشادم، ط ولن: کی اندر کشادم در کین  
 بچنک، حظ: کی اندر کشادند در؛  
 (دوم): ط وك و قب ولن ومب: زین بلنک،  
 حظ: بر کرفقند ز زین بلنک، قا: ورازاد را  
 بر کرفتم ز زین بلنک؛ مب عنوان دارد:  
 کشتن فرامرز ورازاد را بکین سیاوش  
 ب ۲۶۹۲: قا: بخون سیاوش، ط وك: بریدمش  
 سر؛  
 (دوم): قا و قب ولن و حظ ومب: برانکیختم،  
 ط وك: برانکیختم آتش از بوم و بر؛

ندارد .	کرده اند .
ب ۲۷۰۳ : قا : بزندان رویین ؛	ب ۲۶۹۹ : ط : همه تیغ و تیرو کنند و کمان ؛
ب ۲۷۰۴ : قا : سبه را جواز ، ط و قب و لن و حظ : سبهد جواز ، مب : شهنشه جواز شهر بیرون ؛ ک بیت را ندارد .	(دوم) : ط : درکنج کوبال و برکستوان ، قا و قب و لن : همان تیغ و تیر [ قا : تیرو کرز ] و کمان کوان ، ک و مب : همان تیغ و تیر [ مب : تیغ نیز ] و کنند و کمان ، حظ : درکنج تیر و سنان و کمان ؛
ب ۲۷۰۵ : تمام نسخه ها : ز کنداوران سرخه ؛ (دوم) : تمام نسخه ها : ز رسم فراوان سینھا ؛ ک بیت را ندارد . مب عنوان دارد : فرستادن افراسیاب سرخه را بچنک ایرانیان .	ب ۲۷۰۰ : قا و ط و ک و لن و موب : و زر و کهر ، حظ : کنج و دینار زر و ، قب : دینار و برکستوان ؛
ب ۲۷۰۶ : حظ : ده هزار ؛ ک بیت را ندارد .	(دوم) : حظ : طوق و تیغ و کر ، مب : و ترک و کر ، قا : و تاج و تخت و کر ، ط : همه افسرو تاج و طوق و کر ، قب : همان تیغ و کرز و کنند و کمان ، ک : - کر ؛ ترتیب حظ :
ب ۲۷۰۷ : مب : ازیر ، قا و قب : جان باش از بور ؛ (دوم) : قا و ک و لن و موب : بچنکت ، قب : بچنکت جز او کس نباشد ، حظ : بچنکت نباشد جز او را همال ؛ تمام نسخه ها افزوده اند :	۲۶۹۹ ، ۲۷۰۰
بجایی که برنخاش جوید بلنک سک کار زاری نیاید بچنکت	ب ۲۷۰۱ : ط و ک و قب و حظ : زدستور و ، مب : ز کنجور دستور ، قا : ز کنجور و دستور بستد ؛
ب ۲۷۰۸ : بم : نیک خواهی ؛ (دوم) : قب : و شاه منی ، ط و ک : و کاه منی ، قا : سبیه و بناه ؛	(دوم) : ط و ک : سبه کسترید ؛ مب افزوده : بدادش بلشکر هراچچه نوا که بودند جمله کزیده کوا
ب ۲۷۰۹ : قا : و رزم جو ؛ (دوم) : حظ : نیارد نهان ، ط و ک و لن :	ب ۲۷۰۲ : (دوم) مب : بریشان شد <sup>۷</sup> خواسته [ در حاشیه <sup>۷</sup> : آن کنج و آن ] ؛ قا بیت را

بسوی تو؛

ب ۲۷۱۰: (دوم) لن: راز رستم؛

ب ۲۷۱۱: (دوم) حظ: درفش سبه، قب: سبه

سوی هامون، ط و ك و لن: درفش سبه

سوی هامون؛

مب افزوده:

طلایه برون کرد هرسوی پراه

که دارند خود را ز دشمن نگاه

همی راند لشکر بسان بلنک

بایران سپه تا رسیدند تنک

قب عنوان دارد: جنک رستم با سرخه

افراسیاب؛

ب ۲۷۱۲: قا و قب و لن: دید رفت؛

(دوم): ك: بیبجد سوی، لن: بیبجد سوی

فرامرز تفت، قا و قب: بیبجد [قب:

بیبجده] نزد فرامرز تفت، مب: سواری

بنزد فرامرز؛ مب بیقی افزوده:

که آمد ز ترکان یکی لشکری

به پیش اندرون شیردل سروری

ب ۲۷۱۳: ط و ك: آواز، قا و مب: برکشیدند

کوس؛

(دوم): قا و لن و حظ و مب: شد جهان،

ط و ك و قب: شد زمین؛

ب ۲۷۱۴: قا: زجوش؛

(دوم): قا و مب: شب کشت، لن: کیتی

ز کرد سیاه، حظ: شب کشت کفتی

جهان شد سیاه؛ ط و ك و قب: بیت را

چنین دارند:

برآمد یکی تیره کرد سیاه

جوشب کشت کیتی ز کرد سیاه

ب ۲۷۱۵: قب: درفشیدن؛

(دوم): لن: آغاز داده، ك: عنوان

دارد: جنک فرامرز [با سرخه

افراسیاب] و کشته شدن سرخه بردست

فرامرز؛

ب ۲۷۱۶: قا و لن و حظ: ز کیتی؛

(دوم): مب: بیفرخته آتش، ط و قب

و لن و حظ: برافروخت ازان [ط:

زان، حظ: زو] آتش؛ مب افزوده:

ز کرد سواران ایران و چین

ندیدند پیدا سما و زمین

ب ۲۷۱۷: ط و ك: ز بس کشته افکنده هرسو،

قب: ز بس کشته هرسو فکنده سران؛

ب ۲۷۱۸: قا و لن: بدان، مب: ازان کونه، ط و ك

و قب: کونه برکار؛

(دوم): ط و قب: ستان فرامرز، لن:

بقیہ نسخہها: تاخت [قب: تاج] با تیغ

ہندی بدست؛

ب ۲۷۲۶: مب: سواران دیوان؛

(دوم): ك: از بس و، ط و قب ولن:

بس و برکشیده؛ مب عنوان دارد:

کشته شدن سرخه بردست فرامرز

ب ۲۷۲۷: مب: یافت تنک؛

(دوم): تمام نسخہها: بیازید برسان

بازان بلنک؛

ب ۲۷۲۸: تمام نسخہها: کربند بکرفت واز] مب:

وازیبش]؛

(دوم): ط: واسان بزد بر، لن: و ناکه

بزد بر، مب: زد سرخه را بر؛

ب ۲۷۲۹: (دوم) ط و حظ: ککش برد از؛ قب

پس ازین بیت ۲۷۳۲ را آورده .

ب ۲۷۳۰: قا ولن و حظ و مب: و بانک بیل، ط:

کرد و بانک سپاه، ك و قب: و بانک

و کرد سپاه؛ قا عنوان دارد: کرفتار

شدن سرخه بسر افراسیاب بدست فرامرز

و رسیدن رستم به فرامرز و کشتن سرخه

به کین سیاوخش .

ب ۲۷۳۱: قا: بدر همجو؛

(دوم): ط و لك و حظ: بیروزی روز کار؛

عنان فرامرز؛ ط عنوان دارد: رزم فرامرز

با سرخه افراسیاب و کرفتار شدن سرخه،

لن: رزم فرامرز با سرخه

ب ۲۷۱۹: (دوم) ط و لك و مب: آمد بکردار باد،

ب ۲۷۲۰: (دوم) قا ولن و حظ: سوی سرخه،

ط و لك و قب: سوی سرخه بانیزه کینه، مب:

سوی سرخه شد با دل کینه؛

ب ۲۷۲۲: ك: ز توران، قا و حظ و مب: ز ترکان

سران سوی او، ط و قب و لن: ز توران سران

سوی او؛

(دوم): قا و ط و قب و لن و حظ: از کین و،

مب: همه جلگی کینه جوی؛

ب ۲۷۲۳: قا و ط و مب: ز نیروی اسبان وز، ك

و لن: ز نیروی ایشان و از، قب: ز نیروی

ایشان و از رحم سخت، حظ: ز نیروی مردان

وز زخم سخت؛

ب ۲۷۲۴: مب: جودانست ... با تاب، ك:

ندانست سرخه -؛

(دوم): قا و ط و لك و لن و حظ و مب: نغی

شد بیجید روی، قب: ندارد کریان زبس

کرد روی؛

ب ۲۷۲۵: تمام نسخہها: فرامرز جون بیل مست؛

(دوم): مب: تاخت جون باد تیغی بدست،



- ب ۲۷۳۲: (دوم) ط و لن: بریده و رازاد، ك و قب  
 و حظ: بریده و رازاد را بال و، مب: دریده  
 ورا جامه و بال پست؛
- ب ۲۷۳۳: قا و قب و لن و حظ: كشته دید؛
- (دوم): ط و ك و مب: از جنكك، قا و قب  
 و لن و حظ: از جنكك بر كشته دید؛
- ب ۲۷۳۴: (دوم) مب: بدان، لن: كه جاویدی  
 شاد و روشن روان؛ مب بیت را همراه بیت  
 ۲۷۳۵ پس از ۲۷۳۹ آورده .
- ب ۲۷۳۵: قا: همی آفرین؛
- (دوم): قب: برویش به بخشید؛ لن بیت را  
 ندارد .
- ب ۲۷۳۶: حظ: بران بیلتن؛
- (دوم): قا: کی او بر، حظ: برزند ز ؛ لن  
 بیت را ندارد .
- ب ۲۷۳۷: تمام نسخه‌ها: هنر باید؛
- (دوم): قا: خردیار، بقیه نسخه‌ها: خرد  
 یارو فرهنگ آموز کار؛
- ب ۲۷۳۸: تمام نسخه‌ها: جو این چار کوهر بجای؛
- ب ۲۷۳۹: (دوم) مب: كه بیش، حظ: جهانی به  
 بیش اندرش؛
- ب ۲۷۴۰: (دوم) ط: را سر بر، ك: را سر [ روی  
 كلمه نوشته: دل ] بر؛ مب بیت را ندارد .
- ب ۲۷۴۱: مب بیت را ندارد .
- ب ۲۷۴۲: (دوم) لن: آزاد بند، حظ: آزاد بن بر؛
- ب ۲۷۴۳: مب: بریل و، قب: - همجو شیرو  
 رخس جون؛
- ب ۲۷۴۴: قب و حظ: تا بس؛
- (دوم): مب: رودبانان؛
- ب ۲۷۴۵: ط: بیستند. حظ: بیندند بر هر دودستش  
 كند؛
- (دوم): قا: بجا بند بر، قب و حظ: بمالند  
 بر، ط: بچوانید رخواب خون؛
- ب ۲۷۴۶: (دوم) ك: ببرید، لن: كركش، قا: وز  
 خاك بوشد، قب: وهم تن بوشد؛
- ب ۲۷۴۷: (دوم) قا و ط و ك و قب و حظ: بنهاد  
 نقت، لن: رحمتن نز بنهاد نقت؛
- ب ۲۷۴۸: قب: سرفراز؛
- (دوم): قب: ریزی تو خون تن؛
- ب ۲۷۴۹: (دوم) قا و قب و مب: و تیار اوست،  
 حظ: و آزار اوست؛
- ب ۲۷۵۰: حظ: بذر روز؛
- ب ۲۷۵۱: قا: بدان، لن: پشت خنجر؛
- (دوم): قا: بدان؛ لن جای مصراعها را  
 عوض کرده .
- ب ۲۷۵۲: (دوم) ط و ك و قب و حظ و مب: كم

نکوسار؛  
 ب ۲۷۵۹: لن: برانکحت خالك؛  
 (دوم): قا: به شمشیری کرد جاك، بقیه؛  
 نسخه‌ها: همی کرد جاك؛  
 ب ۲۷۶۰: قب: همانا، مب: جهازرا چه؛  
 (دوم): مب: دل بندكان؛  
 ط عنوان را چنین دارد: آگاهی یافتن  
 افراسیاب از کشته شدن سرخه، مب:  
 خیر یافتن افراسیاب از کشته شدن  
 پسرش، قا و ك و قب و لن و حظ  
 عنوان ندارند.  
 ب ۲۷۶۱: ط: بدشت، قب: برآمد بدشت؛  
 (دوم): قا: رخان برزخون، ط: رخان  
 برزکرد؛ حظ و مب سه بیت (وقب  
 دو بیت دوم را) افزوده‌اند:  
 گروهی بنزدیک افراسیاب  
 شدند و همه کرده [مب: برفتند  
 از آن کار] دیده برآب  
 بگفتند کای شاه توران و چین [مب:  
 ترکان، حظ: ترکان زمین] / یکی رای  
 راهم [حظ: رای نیکو] کنون برکزین  
 که آمد سیاهی جو ابر سیاه  
 بکین [قب: بخون] سیاوش همه

بوده بخت، قا و لن: بدان نامبردار کم بوده؛  
 حظ عنوان دارد: کشته شدن سرخه بسر  
 افراسیاب  
 ب ۲۷۵۳: قب و حظ و مب: آن سخن؛  
 (دوم): قا: کی افکنده بود آن سپه‌دار بن؛  
 ب ۲۷۵۴: (دوم) ط و ك و قب و لن و حظ: داغ  
 دل، قا: داغ دل باشد و، مب: داغ دل  
 باید و؛ مب افزوده:  
 مکش این جوانرا و آزاد کن  
 دل و جان تورانیان شاد کن  
 ب ۲۷۵۵: مب: و کر نه دل؛  
 (دوم): لن: بادا دو، حظ: بادا و دیده،  
 مب: باشد دو؛  
 ب ۲۷۵۶: مب: زواره همان طشت و خنجر ببرد؛  
 (دوم): تمام نسخه‌ها: جوانرا بدان روز  
 [مب: رود] بانان سپرد؛  
 ب ۲۷۵۷: تمام نسخه‌ها: بریدند زار؛ تمام نسخه‌ها  
 پس ازین بیت ۲۷۶۰ را آورده‌اند.  
 ب ۲۷۵۸: قا و حظ: سرش تنش، ط و قب و لن:  
 سراز تن جدا کرد و [قب: کرده] بردار؛  
 ك:—  
 (دوم): لن: بای زر، ط و ك و قب: دوبای  
 از برو [ك: و ندارد]، مب: پایش برسر

- ب ۲۷۶۷: قب و مب: کفت زارا دلیراکوا؛
- ب ۲۷۶۲: قب: شد بنزدیکه افراسیاب؛
- (دوم): قب و مب: سرا نامدارا [ مب: سر نامداران] یلاخسروا؛ بقیه نسخه‌ها بیت را ندارند.
- ب ۲۷۶۳: تمام نسخه‌ها: بگفتند کان نامور؛
- (دوم): قا و حظ: جنین، ط: جوآن؛ قب و مب افزوده‌اند:
- سر سرخه بپرید کرد دلیر  
همه لشکر از رزم کشند [ مب: از جنگ برکشت ] سیر
- ب ۲۷۶۴: (دوم): ط: سرازتن جدا کرده بر، لک: سرازتن جداگشته بر، قب: تن از سر جدا کرده بر؛ لن بیت را چنین دارد:
- بریده سرش را ابر دار کرد  
دو بای از بر سر نکونسار کرد  
(ر. لک به ب ۲۷۵۸)
- حظ و مب بیت را ندارند.
- ب ۲۷۶۵: تمام نسخه‌ها: ایران کمر بسته‌اند؛
- (دوم): مب: سیاوش جگرخسته‌اند، بقیه نسخه‌ها: زخون سیاوش جگرخسته‌اند؛
- ب ۲۷۶۶: ط و لن و حظ: سرو، قب: جو بشنید این گفته افراسیاب؛ قا بیت را ندارد. مب پس ازین بیت ۲۷۶۹ را آورده.
- ب ۲۷۶۸: قب و مب: دریغ آن رخ ارغوانی  
جومه؛
- (دوم): قب: برز بالا، مب: آن برو برز بالا؛ بقیه نسخه‌ها بیت را ندارند. مب بقیه افزوده:
- همی کفت وموی وسروریش خویش  
همی ریخت خالک از برو بال خویش
- ب ۲۷۶۹: قا و لن: خروشان و برسر برافکنند، قب: خروشید و برسر برافکنند؛
- (دوم): تمام نسخه‌ها: جامه خسروی کرد [ لک و قب و لن: کرده ] جاک؛ قا و قب و حظ و مب جای مصراعها را عوض کرده‌اند.
- لک عنوان دارد: رزم رستم با افراسیاب
- ب ۲۷۷۰: قب: همی کفت، لن: کفت ازان بس رد افراسیاب؛ ط و لک بیت را ندارند.
- ب ۲۷۷۱: مب: روشن کنیم؛
- (دوم): مب: جهان برز... کنیم، ط: تنان یکسره زیر جوشن، لک: -- زیر جوشن، حظ: برابرانیان جمله نفرین

ب ۲۷۷۸: قَا و ط و ق ب و لن : از نعل ، حظ : از

بانگک ؛

(دوم) : ك و ق ب : آمد سنان و ، حظ :

آمد سراسر خروش ، ط : آمد زهر سو

خروش ، قاومب : آمد ز کردان خروش ،

لن : برابر اندر آمد سنان و ؛ حظ جای

مصراعها را عوض کرده است . مب

ابیاتی افزوده :

همه مرد باشید در کارزار

که کوهر دهمتان ابا کوشوار

بگفت این ولشکر براندش جودود

ز کرد سپه شد جهانی کبود

خروش آمد و ناله کاو دم

دم نای روبین و روبسه خم

ز ترکان برآمد بیکره تفریر

بگفتند کای شاه دانش پذیر

بار اندر آمد سراسر خروش

زمین آمد از نعل اسپان بچوش

(ر.ك به ب ۲۷۷۸)

ب ۲۷۷۹: (دوم) ط و ك و حظ : رستم کینه

خواه ؛ تمام نسخهها (هیر از قا) ابیاتی

افزوده‌اند :

کنید (ر.ك به مصراع دوم ب ۲۷۷۶) ؛

لن بیقی افزوده :

همه رزم با دل براز کین کنیم

تن دشمنان حای زوبین کنیم

ب ۲۷۷۲: مب: آواز ؛

(دوم) : ق ب : پردست بر لشکرش ؛ قَا و ط

و ك و لن و حظ بیت را ندارند .

ب ۲۷۷۳: قَا و ط و ك و لن و حظ بیت را ندارند.

ب ۲۷۷۴: ق ب: بگردان لشکرش آواز ؛

(دوم) : ق ب و مب: نامداران و مردان مرد ؛

بقیه نسخهها بیت را ندارند .

ب ۲۷۷۵: لن: برخاست آوای ، ط و ك : برخاست

آواز کوس [ك کین] ؛ حظ بیت را ندارد.

ترتیب ق ب و مب: ۲۷۷۶، ۲۷۷۵

ب ۲۷۷۶: ط: با دل ، قا: کین کنیم ، ك: —

(دوم) : ق ب: بر ایرانیان جمله نفرین ، ط و ك

و مب: تن دشمنان جای زوبین ، قا: سبر بستر

و ترك بالین کنیم ؛ حظ و لن بیت را ندارند

(لن بیقی نظیر این پس از ب ۲۷۷۱ افزوده.)

ب ۲۷۷۷: ط و ك و ق ب و لن: ناله کاو دم ؛

(دوم) : حظ: نای سرعین و ، ط و ك و ق ب:

روئین و روئینه خم ، لن: نای سرعین و روئینه

خم ؛

بس بشت کودرز کشاورادکان  
 همه بهلوانان [حظ: و] آزادکان  
 فقط حظ:

تهمن بسجید مر کینه را  
 برآشفت از کین دل و سینه را  
 مَب ایاتی دیگر نیز افزوده است:

خروش سپاه اندر آمد بابر  
 سپهدار کشته جو غران هزبر  
 جو شب چادر قیر برسر گرفت  
 فلکک جام مینا بکوهر گرفت  
 طلایه برون شد زهر دو سپاه  
 همی کشت بر کرد هردو سپاه  
 جو خورشید از خاور و باختر  
 برآمد جهاترا بکسترد خور  
 زهر دو سپاه اندر آمد خروش  
 جهان سر بر کفتی آمد بجوش  
 شهنشان ترکان بیاراست جنکک  
 گرفتند کوبال و نیزه بجنکک  
 (ر.ک به ب ۲۷۸۴)

ب ۲۷۸۰: هیچیک از نسخه‌ها بیت را ندارند.

ب ۲۷۸۱: قا: کی از تیغ ترکان؛ ط و ک جای  
 مصراعها را عوض کرده‌اند. مَب عنوان  
 دارد و ایاتی هم افزوده:

که آمد سپهدار [مَب: شهنشاه]  
 افراسیاب  
 سباهی دمان [ک: جنان] همجو  
 کشتی بر آب  
 همه ساخته [مَب: خاسته] کینه و  
 جنکک را  
 همه تیز کرده بخون [ط و ک و لن]:  
 بندی [جنکک را  
 سپهد کو بیلقن جون شنید  
 که آمد سپهدار [مَب: شهنشاه]  
 ترکان [لن: توران] بدید  
 حظ و مَب ایاتی دیگر نیز افزوده‌اند:  
 بیاراست بر قلب که جای خویش  
 زواره بس اندر فرامرز بیش  
 فقط حظ:

جو طوس سپهدار بر میمنه  
 سباهی همه یکک دل و یکک تنه  
 فربرز کاوس بر میسره  
 همه خویش و بیوند او یکسره  
 فقط مَب:

سوی میمنه طوس نوذر نژاد  
 همه لشکر نوذری بود شاد

- لشکر کشیدن ایرانیان بتوران و رزم ایشان  
 سپاهی بدی همچو کوه کران  
 همه جنگک جویان کنداوران  
 جو ایران سپه آن بدیدند ازوی  
 بدل هر کسی گشت پر خاشجوی  
 تهمتن بسجید مر کینه را  
 بیفراخت از کین دل سینه را  
 ب۲۷۸۲: (دوم) قب و حظ ومب : کینه جوی ؛  
 قاولن و حظ ومب پس از این بیت ۲۷۹۱ را  
 آورده اند .
- ب۲۷۸۳: لن: اندرند، مب: جو زو ماه ، قا و ط  
 وک و قب: بچنگک اندر ؛  
 (دوم): ط وک و قب: بکام نهنگک ، لن:  
 بکام نهنگک انا.رند ؛  
 ب۲۷۸۴: ط وک و لن و قب و حظ : سبهدار  
 توران ، مب: بیاراست ، قا: توران بیاراست ؛  
 (دوم) : قا و ط وک و قب و لن و حظ : و  
 زوبین بچنگک ، مب: همه کرز و کوبال و نیزه  
 بچنگک ؛ ( مب بیت را ذیل بیت ۲۷۷۹ نیز  
 آورده است . )  
 قب عنوان دارد : جنگک افراسیاب با رستم  
 ب۲۷۸۵: مب: برآمد سوی ؛  
 (دوم): قب ومب: دمان و دوان ؛
- ب۲۷۸۶: لن: سوی میمنه ؛  
 (دوم) : قا و ط و قب و حظ و مب :  
 اندرون خسرو انجمن ، لن : اندرون  
 سرور انجمن ، لک: اندرون خسرو تیغ زن ؛  
 قب و ط وک و لن افزوده اند (ک بعداً  
 بیت را خط زده) :  
 تهمتن بسجید (قب: به بسجید)  
 مر کینه را  
 برافراشت از کین دل [ لن : و ]  
 سینه را  
 لن بیٹی دیگر نیز افزوده (ط وک و قب  
 نیز همین بیت را پس از ۲۷۸۸ آورده اند):  
 بسازند بر قلب که جای خویش / زواره  
 بس اندر [ ط وک : بس اندر زواره ]  
 فرامرز بیش [ قب : سبهد بدو لشکر  
 آرای خویش ]  
 (لن این دو بیت افزوده را در حاشیه  
 جدول نیز به خطی دیگر تکرار کرده  
 است . ) ک عنوان دارد : آغاز داستان  
 ب۲۷۸۷: مب: وزین سوی ، ط وک: سپه کسترید ؛  
 (دوم) : تمام نسخه ها: زمین شد ز کرد  
 پلان ؛ حظ بیت را ندارد .  
 ب۲۷۸۸: قب و حظ بیت را ندارند . ترتیب

- ط و لك ولن: ۲۷۸۸، ۲۷۸۹  
 ب ۲۷۸۹: (دوم) قا: زلشكر كرامايكان ؛ حظ  
 بيت را ندارد .  
 ط عنوان دارد: رزم رستم زال با افراسياب  
 و تورانيان  
 ب ۲۷۹۰: (دوم) مب : زره پوش با خنجر ؛ بقیه  
 نسخه‌ها بيت را ندارند . مب افزوده :  
 پس پشت رستم فربرز شاه  
 ابا بیل و باکوس و باکینه خواه  
 ب ۲۷۹۱: (دوم) حظ : رخشنده کیتی ؛ قا ولن  
 و حظ و مب بيت را پس از ۲۷۸۲ آورده‌اند  
 و ط و لك پس از ۲۷۹۳ ، قب آن را پس از  
 ۲۷۹۴ آورده است .  
 ب ۲۷۹۲: ط و لك و حظ: نیل رنگك ، قب : زمین  
 رنگك سنكك ؛  
 (دوم) : ط و قب و مب: هوا شد جو ؛ لن  
 افزوده :  
 چنین بود هر دو سبه همکروه  
 نه زن ستوه و نه زن سو ستوه  
 ب ۲۷۹۳: ط و لك و قب و لن و حظ و مب : جهان  
 کوه ؛  
 (دوم) : مب: ترك جوشن ، ط: برنال حوشن ،  
 لن: برنوك و ؛ ط و لك افزوده‌اند:
- درخشیدن تیغ الماس کون  
 سنانهای آهار داده بخون  
 (ر.ك به ب ۲۷۱۵)  
 ب ۲۷۹۴: قا و لن و مب : سنان درفش ؛  
 (دوم) : حظ و مب: درخشیدن ؛ قب  
 ولن جای مصراعها را عوض کرده‌اند.  
 ط و لك بيت را ندارند . مب بیتی  
 افزوده :  
 زمین و آسمان کفتی آمد بهم  
 دلیران ایران بکینه دژم  
 ب ۲۷۹۵: ط و لك و قب و لن و حظ : بقلب ، مب:  
 درآمد بقلب ؛  
 (دوم) : تمام نسخه‌ها: دلی برزکین [ ط  
 و لك: رخی برزجین ] چهره [ مب: روی ]  
 کرده دژم ؛  
 ب ۲۷۹۶: (دوم) تمام نسخه‌ها : برخرد نامبردار  
 شاه ؛ مب عنوان دارد : رزم بیل سم  
 با بهلوانان ایران  
 ب ۲۷۹۷: (دوم) حظ : و ترك و تیغ ، قب و لن :  
 یکی جوشن و باره و ترك و ؛  
 ب ۲۷۹۸: ط و قب: کی با رستم ؛  
 (دوم) : قا: همان نام، مب: سرنام ؛  
 ب ۲۷۹۹: (دوم) قب و لن : همان کرزو و ، مب :

(دوم): فا و ط ولن ومب : با تن، لك:

سازد ستیز، قب و حظ : با تن خویش

سازد ؛ ط وك ولن وقب پس از این

بیت ۲۸۱۰ را آورده اند .

ب ۲۸۰۸: ط: همان در، حظ: گمان آورد نام؛

(دوم): لك: از نام وفرجام، قب ولن:

نبیند همی کارو، حظ: نه بیند همی کام و

فرجام، ط ومب: ببیند همی نام وفرجام،

قا: نداند همی راه وفرجام بیش؛

ب ۲۸۰۹: (دوم) مب: و یا خیره ؛ بقیه نسخه ها

بیت را ندارند . مب افزوده :

یل زابلی پور دستان سام

کسی رزم او را نجوید بنام

ب ۲۸۱۰: مب: کرا این با ؛

(دوم): لن: خویشان زیر، ط وك: را

سوی کرد لك: سوی را خط زده نوشته:

زیر [ ؛

ب ۲۸۱۱: تمام نسخه ها: دل سبه را ؛

(دوم): ط وك و قب ولن و حظ: بود

زین، مب: بود زان ؛ ط و قب ولن

جای مصراعها را عوض کرده اند:

ب ۲۸۱۲: ط: مهتر بود ؛

(دوم): لن: بدو، مب: فزونی برو ؛

همان شهره تیغ، حظ: بر از خون و تیغ، قا:

همان تیغ و ترك جهان، ط وك: همان تیغ و

كرز جهان ؛

ب ۲۸۰۰: ط وك و قب: تازه شد؛

(دوم): مب: شب تیره بگذشت از؛

ب ۲۸۰۱: قا و لن: گفت ای، حظ: چنین گفت .

لك: گفت ایا نامبردار؛

(دوم): حظ: بیلش، ط وك: همانا بلنكت ؛

ب ۲۸۰۳: (دوم) قب: و بمهر و كلاه، ط وك

و حظ: بقیغ و بمهر و بتخت، قا و لن: بتخت و

بقیغ و بمهر و كلاه، مب: بتخت و بمهر و

بقیغ و كلاه؛

ب ۲۸۰۴: (دوم) قا: دختر و افسرم، بقیه نسخه ها:

بتو دختر و افسرم؛

ب ۲۸۰۵: ط وك و قب: ز توران و ایران، قا: بهره

تراست ؛

(دوم): لن ومب و حظ: همه کوهر، قب:

همان کشورو، قا: آن تراست؛

ب ۲۸۰۶: (دوم) ط وك: بر تخت خورشید، لن:

فیروز بخت، قا: بلرزید برسان برك درخت؛

ب ۲۸۰۷: قا: چنین گفت، قب و لن: برنای تیز،

مب: بشه گفت این، حظ: این مرد برنای

تیز ؛



را نه ؛	لن ومب هر يك بیتی افزوده اند :
ب ۲۸۱۷: لن: زدست ؛	لن :
(دوم): قا: نکرده دلت تنک اندر نبرد ؛	اگر من کنم جنک سل آرزوی
ب ۲۸۱۸: ک: جو بشنید - (بقیه بیت)	همانا ندارم بی و تاب اوی
ب ۲۸۱۹: قب: تیغ کرز کران، ط وک ولن: تیغ و	مب :
کرز کران ؛	بکوبند ایرانیان مان بنعل
(دوم): قا و حظ ومب: همان جوشن و	شود خاک از خون ترکان جولعل
خود [ مب: ترک] و کرز کران [ قا :	ب ۲۸۱۳: مب: کفت کر ؛
کوان]، ط وک و قب ولن: همان جوشن	(دوم): قا وک و ط: ندارد بغم، لن :
و ترک [ ط: تیغ ] و برکستان ؛ لن	نداری بغم، حظ: کزان ... نیارد بغم،
عنوان دارد: رزم بیلم با کردان	قب: نیارم بمخت تو بر دوده تنک [رک
ایران، مب: رزم بیل سم باکیو کودرز،	به مصراع دوم ب ۲۸۱۴]
قا: نبرد بیلم برادر بیران بارستم و	ترتیب قب: ۲۸۱۳، ۲۸۱۸، ۲۸۱۶، ۲۸۱۹،
کشته شدن او	۲۸۱۷، ۲۸۲۰، ۲۸۲۱، ۲۸۲۲ و ...
ب ۲۸۲۰: قب: بر آراست، قا ومب: مرجنک ؛	ب ۲۸۱۴: ط وک ولن و حظ: اگر من، مب :
(دوم): قا و ط ولن: بر باد، قب: شیر	جنک دیو و نهنگ ؛
شرزه دژم ؛	(دوم): حظ: بتخت تو ؛ قب بیت را
ب ۲۸۲۱: (دوم) ط وک ولن: کی کوبند کو، حظ:	ندارد .
کی کوبند کو، قب: که کوبند در روز ؛	ب ۲۸۱۵: (دوم) تمام نسخه ها: بر خاش دیدی ؛
مب افزوده:	قب بیت را ندارد .
بکوبید تا بیشم آید بجنک	ب ۲۸۱۶: ط و قب: روزم، لن: همانا کنم زور ؛
که بر جنک او کرده ام تیز جنک	ک: همانا کنون - (بقیه بیت)
ب ۲۸۲۳: حظ: بیبک برک ؛	(دوم): قب: دل من شکستن نه، قا: دلم

- (دوم): لك: بشایدھانا. حظ: آیدش تنك .  
 ب ۲۸۲۵: حظ: را از ؛  
 (دوم): ط: بای ار ركاب ؛  
 ب ۲۸۲۶: (دوم) قا و ط ولن: همان بار. مب: كه هم  
 بار ؛  
 ب ۲۸۲۷: لن: بزديغ ؛  
 (دوم): مب: زد و نیزه ، ط وك : بزديود  
 [ك: نیز] وشد نیزه اوقلم ، لن : ازان تیغ شد  
 نیزه اوقلم ؛  
 ب ۲۸۲۸: قا و ط و قب ولن: سرو ، حظ: دكر زد  
 یکی بر سرو ؛  
 (دوم): قب: ولن: كسته شد ؛  
 ب ۲۸۲۹: مب: با هر دو ؛ بقیه نسخه ها بیت را  
 ندارند .  
 ب ۲۸۳۰: تمام نسخه ها: جورستم ز ؛  
 (دوم): تمام نسخه ها : دلیر کرانمایه ؛  
 ب ۲۸۳۱: (دوم) بم : اندر آورد ، حظ : آورده  
 با باد ؛  
 ك عنوان دارد: جنگك رستم با بیلم و كشته  
 شدن بیلم .  
 ب ۲۸۳۲: ط وك ولن : بدل كفت رستم ، قب :  
 بدل كفت رستم بجز ؛  
 (دوم): قب: این زور، ك ولن: کسی زور،
- حظ ومب : آن باد و دم، ط: کسی را  
 زور و دم ؛  
 ب ۲۸۳۳: قا: از بیر سر ، بقیه نسخه ها: از بیر سر  
 موبدان ؛  
 (دوم): قا: زاخترشناسان وهم موبدان ،  
 ط وك: ستاره شناسان وار بخردان ، قب  
 ولن وحظ ومب: از [لن: ز] اخترشناسان  
 واز بخردان ؛  
 ب ۲۸۳۴: مب: بدو نيك ان مرز بشنوده ؛  
 ب ۲۸۳۵: حظ: اكر ؛  
 (دوم): قا و قب وحظ ومب: كذریابد،  
 ط وك ولن: كذریابد از بند، مب افزوده:  
 بدست تهمین زمان آیدش  
 وكر نه نبرد کسی بایدش  
 ط عنوان دارد : جنگك رستم زال با  
 بیلم و كشته شدن بیلم  
 ب ۲۸۳۶: مب: برجهان ؛  
 (دوم): قب: بتوران و ایران ؛  
 ب ۲۸۳۷: (دوم) مب: كه ایدر برزم ؛  
 ب ۲۸۳۸: تمام نسخه ها : بلشكر جین كفت كز ،  
 ك: — (تمام بیت)  
 (دوم): قا و ط و قب وحظ: میاریدكس  
 [ط و قب: خود] بیشتر بای، لن ومب:

میارید کس بیشتر بای خویش؟

ب ۲۸۳۹: ك: یکی بیلمس؛

(دوم): ط و ق ب: شاخ و نم، ك: بی شاخ و نم،

مب: به بیند چه دارد پی و پای و سُم؛

مب افزوده:

برانکیخت اسب از بر انجمن

در آمد بر بیل سم بیل تن

ب ۲۸۴۰: (دوم) ط و ك و ق ب و لن و حظ:

بیفشرده؛

ب ۲۸۴۱: ط: بر کاب و، حظ: رکابش سبک؛

(دوم): حظ: بخشم، ق ب: نوک سنان؛

ب ۲۸۴۲: مب: کشت بر... آورده، قا: همی کشت

و بس بر لب آورده، ان: همی کشت بر لب

بر آورده؛

(دوم): حظ: همی رفت؛ ق ب عنوان دارد:

کشته شدن بیلمس بردست رستم

ب ۲۸۴۳: مب: کفت نانامور؛ مب ایاتی افزوده:

کنون آدمم تا به بینی مرا

ز کرد نکشان بر کز بینی مرا

ز نام خود افتاده در کان

سنانت هم اکنون سرارد زمان

بسوزد دلم بر جوانی تو

دریغا بر پهلوانی تو

بر آویختند آن دو جنکی بهم

یکی پهلوان و دگر بیل سم

یکی کرد تیره برانکیختند

شب و روز را بر هم امیختند

تو کفتی نه شب بود بیدا نه روز

برزم اندرون تند کیتی فروز

ب ۲۸۴۴: قا: سبک نزد او تاخت؛ ط و ك و ق ب

ولن و حظ بیت را ندارند و غیر از حظ

بقیه بیقی افزوده اند:

بینی کنون زخم [ ق ب: جنک ] جنکی

نهنگ [ ك: بلنگ ] / کزین [ ق ب و لن:

کزان ] بس نیجی [ ق ب: نه بینی ] عنان

سوی جنک

لن بیتی دیگر نیز افزوده:

بکفت و برانکیخت از جا نوند

در آمد بکن جون سپهر بلند

ب ۲۸۴۵: حظ: کر بند اوی؛ مب بیت را ندارد

ب ۲۸۴۶: حظ: ایران سپاه؛

(دوم): حظ: بر قاب، مب: خوار نزدیک

شاه، ط و ك: بینداخت خوار از بر

قلب گاه؛

ب ۲۸۴۷: (دوم) حظ: بیوشد، قا: کز خاک؛ مب

ایاتی افزوده:

مخن گفت هر چند باسخ نکفت

از و ماند توران سبه در شکفت

ببازید بیران سبه در شکفت

تن بیل سم درگذشت از بزشک (کذا)

در اینجا دو نسخه قب و مب داستانی

افزوده اند که بر مبنای مب تلفیق می شود:

عنوان: رزم رستم با قباد جینی [ مب :

کشته شدن بیل سم بر دست رستم ]

دلیری دگر بود نامش قباد

جهانگیر و [ قب : جهان کرد ]

کرد نکش و دیوزاد

جوانی سرافراز و شبری دژم

که رزم جستی [ قب : جستن ]

دو صد پیل سم [ قب : تن ]

ز ماجین بر شاه جین آمده

بر شهریار کزین آمده

ز تخم کوان بد بنام آوری [ قب : بود

کنداوری ] / که شیر ژبان بود و کنداوری

[ قب : بند بکنداوری ]

جو در رزم که پیلسم کشته دید

بخاک و بخونش تن آغشته دید

ز مردی بچو شید خونش بتی

خروشی بر آورد [ قب : و ] کفنا که من

زد بر زمین کردنش را شکست

زد از درد بیران بدل در دودست

در اینجا بیت ۲۸۴۹ را آورده و سپس

افزوده :

تہمتن ستاده همان بیش صف

ز خون جگر بر لب آورده کف

دلیران جو دیدند ویرا دژم

بران سان فکنده تن بیل سم

ازان غم بماندند حیران بجای

همه سرکشان بی دل و هوش و رای

جو رستم بریشان یکی بنکرید

میانشان درون کینه جویی ندید

ب ۲۸۴۸ : لن و حظ : ازان رزمکاه ؛

(دوم) : مب : تا با بران سپاه ؛

ب ۲۸۴۹ : مب : جو بیران جنان دید خونین

سرشک ؛

(دوم) : حظ : درگذشت از بزشک ، ط و ک

و قب و لن : برکنشت از بزشک [ لن :

بزشک ] (ک و برکنشت) را خط زده به خطی

دیگر نوشته : دور دید ) ؛

مب افزوده :

سبک کرد او تاخت بیران جو کرد

بدان تا که زنده ست یا خود ببرد

بروشن روان دلاور بشنک  
 که کر تیغ هندی بکبری بچنک  
 سر زابلی را بدام آوری  
 بس آن تیغ کین در نیام آوری  
 ز شاهی مرا نام و دیگر تراست  
 همه شهر ایران [قب: توران]  
 سراسر تراست  
 بکنجور کفت آنچه خواهد بده  
 ز اسب و سلیح و سنان و زره  
 نباید که دارید چیزی دریغ  
 ز خفتان روی و برنده تیغ  
 هم آنکه [قب: همانا که] بر تازی  
 اسبان گذشت  
 بکنج شهنشاه یکسر بکشت  
 یکی اسب بر مایه تر بر کزید  
 همان درخور رزم چیزی که دبد  
 بر آمد [قب: بیامد] باسب اندر  
 آورد بای  
 منم کفت در رزم سنکزی [قب:  
 سنکزی] بجای  
 بران [قب: بدان] کو یکی ترک  
 جنکی بکشت  
 جنین غره شد باد دارد به مشت

بوم زنده و دیگران در نبرد  
 بجوشید خونش بدان [قب: دران]  
 تیره کرد  
 من این [قب: آن] زابلی را  
 سر آرم کنون  
 سرش را بخاک اندر آرم کنون  
 [قب: نکون]  
 در آمد [قب: بیامد] بنزدیک  
 افراسیاب  
 سری بر ز کینه دلی بر شتاب  
 بدو کفت کای شاه ماجین و جین  
 سرفراز ترکان توران زمین  
 اکر زانک فرمان دهد شهر یار  
 بر [قب: سر] آرم بدین زابلی  
 روز کار  
 [دوبیت آتی را فقط قب دارد]  
 برآم سر و یال او من به تیغ  
 ز خاک سیه خون فشام به میغ  
 بدو کفت شاه ای کو سرفراز  
 بزودی کنون کار سازی بساز  
 اکر زانک یاری دهد بخت ما  
 جو خورشید روشن کنی [قب:  
 کند] تحت ما

کہ رویاہ در بیش شیر دلیر  
 چه اززد باورد با دار و گبر  
 فرامرز چون دید شد خشمکین  
 به بیش بدر رفت ابرو بچین  
 بدوکفت کای باب چندین سخن  
 چه باید کہ رانی ز سر تا به بن  
 بمان تا من این ترک بیجان کنم  
 باورد کہ زار و بیجان کنم  
 جو بشنید رستم بر اشفت سخت  
 بفرزند کفت ای کو شور بخت  
 به بیش بدر رهنمونی کنی  
 برزم همانا فسزونی کنی  
 بیزدان دادار و تخت بلند  
 بخورشید رخشان و بیجان کند  
 [ بیت آتی را فقط مب دارد ]  
 بدادار کو این جهان آفرید  
 پی مور و بیل دمان آفرید  
 کہ کر سر به بیچی ز جنگ قباز  
 در آیم [ قب : بیایم ] بزدیک تو  
 همچو یاد  
 بکافم جو سر خاب [ قب : سهراب ]  
 خسته جگر  
 بدشته جگر گاه تو سر بسر

نه او بر گرفت از بنه کوه قاف  
 ندارد ز مردی مکر ناف [ قب :  
 نام ] ولاف  
 جو رستم بدان کونه آوا شنید  
 نکه کرد و آن ترک جنکی بدید  
 بدوکفت کای ترک ناساز کار  
 همانا سر آمد ترا روز کار  
 به نیزه جانت بر آرم [ قب : بر آرم  
 جانت ] به ماه  
 کہ جون بیاسم پر تو کرید سپاه  
 قبادش چنین کفت کای بیلتن  
 بدان سان کذارم [ قب : کزارم ]  
 سرت راز تن  
 کہ آهوی دشتی براغ اندرون  
 همان مرغ دای بیباغ اندرون  
 مب عنوان دارد : رزم رستم با قباد چینی  
 تهمتن بخندید و کفت ای قباد  
 بترکان [ قب : ز ترکان ] جو تو  
 خوار مایه مباد  
 تو نشندی آن داستان کهن  
 کہ با شیر جنکی دلیری مکن  
 [ بیت آتی را فقط مب دارد ]

فرامرز جون دیند بایش بخشم  
 ز کینه بچوشید خونش بخشم  
 ولیکن بدان کار چاره نبود  
 پیامد برترک جنگی جو دود  
 به نیزه فراوان برآویختند  
 ز یکدیگران خون همی ریختند  
 [قب: فروریختند]  
 جو نیزه قلم کشت و کردان ستیز  
 [قب: کردار نیز]  
 کشیدند ناکام بس تیغ تیز  
 همی تیغ زد این بر آن آن برین  
 نکشتند سیر آن دلیران ز کین  
 [بیت آتی را فقط ماب دارد]  
 جهان کشت چون روی زنگی سیاه  
 از آورد دو کرد لشکر بناه  
 سرانجام بور جهان بهلوان  
 سرافراز [قب: و] نامی و بشت کوان  
 بیازید جنک و بیفشارد ران  
 بینداخت از دست تیغ بران [قب:  
 بکردن بر آورد کرز کران]  
 ز زین بر گرفتش [قب: گرفت  
 آن] یل ناجوی  
 سوی لشکر خویشتن داد روی

برادر ورا بود جنگی چهار  
 که هر یک از ایشان زدی بر  
 [قب: با] هزار  
 جو دیدند کار برادر چنان  
 دویدند هر یک جو شیر ژیان  
 پس شیر جنگی همی تاختند  
 بسی تیر کز شست بنداختند  
 جو باران بارنده وقت بهار  
 همی تیر بارید بر نامدار  
 فرامرز جون دید کامد سوار  
 بگردید و آمد بر هر چهار [قب:  
 برهوشیار]  
 کرفته بیک دست بال [قب:  
 پای] قیاد  
 بدست دگر داد مردی بداد  
 دوم را عمودی بزد آن چنان  
 [قب: یکی را چنان زد عمودی کران]  
 که بر هم شکستش برو بشت وران  
 رها کرد کرز کران را به مشت  
 [قب: بیش مشت]  
 سوم کس از ایشان بزخمی بکشت  
 چهارم در آمد بکردار دیو  
 از ایشان بر آمد سراسر غریو

فرامرز جون دیند بایش بخشم  
 ز کینه بچوشید خونش بخشم  
 ولیکن بدان کار چاره نبود  
 پیامد برترک جنگی جو دود  
 به نیزه فراوان برآویختند  
 ز یکدیگران خون همی ریختند  
 [قب: فروریختند]  
 جو نیزه قلم کشت و کردان ستیز  
 [قب: کردار نیز]  
 کشیدند ناکام بس تیغ تیز  
 همی تیغ زد این بر آن آن برین  
 نکشتند سیر آن دلیران ز کین  
 [بیت آتی را فقط ماب دارد]  
 جهان کشت چون روی زنگی سیاه  
 از آورد دو کرد لشکر بناه  
 سرانجام بور جهان بهلوان  
 سرافراز [قب: و] نامی و بشت کوان  
 بیازید جنک و بیفشارد ران  
 بینداخت از دست تیغ بران [قب:  
 بکردن بر آورد کرز کران]  
 ز زین بر گرفتش [قب: گرفت  
 آن] یل ناجوی  
 سوی لشکر خویشتن داد روی

جهان را جنین است رسم و نهاد  
 که آرد همه رنج مردم بیاد  
 بآزار مردم مکوشید هین  
 که مرکت همیشه بود در کین  
 قباد دلاور بکین سر بداد  
 همی کفت هر کس دریغا قباد  
 دل لشکر شاه توران سیاه  
 شکسته شد و تیره شد رزمگاه  
 یکی بانک بزد بکردنکشان  
 که از نام مردی نداری نشان  
 زهر بیک از ایشان هما [مب: زما]  
 صد تن ابد  
 بیک حمله خود را بدشن زبید  
 که کر [قب: اکر] کوه باشد نه  
 استد بجای  
 اکر سیل باشد نجبد [مب: و کر]  
 بیل باشد بیفتد [زبای  
 بیستی درون [قب: بستی همه] نام  
 رستم برید  
 جگر گاه شیران [مب: دشمن]  
 بناخن درید  
 بهشباری از خود ندارید ننک  
 بدینسان [مب: ازینسان] کر بزید  
 یکسر بچنک [مب: زچنک]

بیازید چنک و کرفتش کر  
 یل بهلوان کرد برخاش خر  
 بر آورد و زد بر زمین همچو باد  
 که اینست مارا که رزم یاد  
 بزیر بیاسب خونش بریخت  
 بسی خاک برفرق ایشان بییخت  
 تهمتن برایشان نظاره زدور  
 که خود چون بود رزم ایران و تور  
 [مب: ترکان و تور]  
 فرامرزا دید چون شیر ز  
 قباد دلاور گرفته کر  
 بیاورد پیش بدر همچو باد  
 زد بر زمین کرد چنکی قباد  
 [بیت آتی را فقط مب دارد]:  
 جو رستم چنان دید دلشاد شد  
 بمانده سرو آزاد شد  
 بیوسید رویش جهان بهلوان  
 زشادی جوکل بشکفیدش روان  
 قباد دلاور فتاده نکون  
 بدست فرامرز کشته زبون  
 سرش را همانکه زتن دور کرد  
 وز اندام او کر کسان سو کرد



برخش دلاور بیفشارد [قب: قب:  
 نکاور برآورد] ران  
 بکردن برآورد کرز کران  
 همی زد جب و راست برسان کوه  
 نیامد ز کینه زمانی ستوه  
 بجا کرز زد کرد کیتی درخش  
 [قب: فروز]  
 همی کرد ترکان [قب: ترکی] ابا  
 خاک بخش [قب: بور]  
 بیگک حمله بفکنند [قب: برکنند]  
 مردی هزار  
 ز ترکان برآمد سراسر دمار  
 گرفت آن زمان نیزه یل فکن  
 بمانند مرغان که بر باب زن  
 ز روی زمین شان به نیزه فراشت  
 بسان فلاخن بهرسو [قب: برآن  
 سر] که خواست (کذا)  
 به نیزه بیفکنند نهصد دلیر  
 همی برخروشید برسان شیر  
 بس آن جرخ [قب: تیغ] کین بر  
 کشید از شرع [قب: نیام]  
 فلکک بر گرفت ار روانش طاع  
 [قب: روان بداندیش شد باکنام]

جو ترکان شنیدند آواز [قب: قب:  
 آوای] شاه  
 خروش دلیران برآمد بماه [قب: قب:  
 هردو سپاه]  
 یکی حمله کردند ناچار سخت  
 بدایشان [قب: برایشان] بدبیار  
 بیروز بخت  
 کشیدند صفها در آن [قب: بدان]  
 رزمکاه  
 خروشی برآمد ز هردو سپاه  
 برزم از دلیران برون رفت هوش  
 [قب: هوش]  
 برآمد ده و کپر و آویز و کوش  
 [قب: کش]  
 خروشید [قب: بغزید] کوس و  
 بنالید نای  
 دل بهلوانان برآمد ز جای  
 تهمتن جو آن جنگ و بیکار دید  
 جهان پر ز ترکان ناهار دید  
 بکین دست زی تیغ بیکار [قب: قب:  
 ناهار] برد  
 بیگک حمله بفکنند هشتاد [قب: قب:  
 برکنند هفتاد] کرد

بکشت این چنین پہلوان دلیر  
 بکشتند ترکان از آن جنگ سیر  
 ز ترکان برآمد سراسر غریو  
 رمیدند هر یک بکردار دیو  
 همی هر کسی زاری انگیختند  
 زدیده بسی خون دل ریختند  
 ز کشته زمین کشت [قب: بود]  
 برسان کوه  
 فتاده ز ترکان پیر سو گروه  
 دل شاه ترکان [قب: توران]  
 ز کینه بخت  
 ندید اندران رزم جای نشست  
 ب ۲۸۵۰: بم وقا وط وقب ولن: لشکرشاه؛  
 (دوم): ط: شد هور و ماه، ك: (اول)  
 كلمه روی نوشته سپس رزمگاه، م: ب  
 بیت را ندارد وقب آنرا پس از ۲۸۶۲  
 آورده است.  
 ب ۲۸۵۱: ط وك وقب: دوروی، لن وحظ ومب:  
 لشکر هر دو روی؛  
 (دوم): قب: دار کیران، حظ: دار  
 ترکان؛ قا بیت را ندارد.  
 ب ۲۸۵۲: ط: عوکوس و— از بشت، ك:  
 غوکوس—؛

بزد نیر [قب: نبره] بهلوی در نبرد  
 کذر بردو پنج ویکی [قب: دکر]  
 خسته کرد  
 چنین گفت هر کو سیاوش کشد  
 ز بازوی من نیر و خنجر جشد  
 [قب: نیرخنجر کشد]  
 [۸ بیت آنرا فقط مب دارد]  
 به تیر اندر انداخت مردی هزار  
 بترکان جهان کشت کفتی جو قار  
 خروشنده زان پس بر آورد کف  
 جو دیوانگان تاخت در بیس صف  
 بزد دست برداشت کردی ز زین  
 بیالای سر بردش اندر بکین  
 بهینداختش شش دکر در بکشت  
 شش ایشان وان هفتمین نیز کشت  
 بیازید دست و سر سروری  
 بکند و بینداخت بر دیگری  
 ز نیروی رستم از آهنک سر  
 سوار اندر آمد نکون از زبر  
 بغلتید و غلتاند او بر دو ده  
 زبر شد روان از دو ده یازده  
 همی کند سرها و می زد چنین  
 دوباره هزار از دلیران کین

و خواب؛

ب ۲۸۶۱: قب: بکیتی بچنک؛

(دوم): تمام نسخه‌ها: مرا جایگاه درنک

ب ۲۸۶۲: (دوم) حظ: سر نیزه اندر، قب و مب:

زهرسو برانید و کین؛ قا بیت را ندارد.

ط وک ولن و حظ بییی افزوده‌اند:

یکک امروز راه [لن و حظ: رای]

بلنکک آورید

زهرسو برانید و جنکک آورید

لن عنوان دارد: رزم رستم با افراسیاب

قب و مب داستانی افزوده‌اند، که بر مینای

قب تلفیق می‌شود:

یکی سر کشتی بود آغوش نام

بمردی بهر جای کسترده کام [مب:

بهر جا بمردی بکسترده دام]

فکندهش تن اندر میان سپاه

بسی کرده از آن [مب: از] نامداران

تباه

سپر کرد تن بیش افراسیاب

بخنجر همی راند [مب: ریخت]

خون همجو آب

زبان داد کز رستم بیلتن

بر آرم [مب: آرد] روان اندر آن

انجمن

(دوم): قب و مب: بر جند، حظ: بهر ...

بر جند؛ قا ولن بیت را ندارند.

ب ۲۸۵۳: (دوم) تمام نسخه‌ها: همی کوه؛

ب ۲۸۵۵: قب و ولن و مب: همه؛

(دوم): مب: سرویژ کان شد، قب: سر

فرازان نکون، قا و حظ: بسی سروران را

سران، ط وک ولن: بسی سرورانرا سر آمد

نکون؛

ب ۲۸۵۶: ط: از هردو حیدان گروه، ک: بکشتند -

(دوم): قب و مب: خاک هامون و دریا جو؛

تمام نسخه‌ها بییی افزوده‌اند:

تو کفتی همی خون خروشد سپهر

بدر [لن: بسر] را نبند بر [قا: ندارد

بدر بر [بسر: لن] بدر [جای مهر

ب ۲۸۵۷: حظ: یکی بانکک؛

(دوم): قب: کرد سپاه؛

ب ۲۸۵۸: (دوم) قا: کی از یکدگر باز، ط وک

ولن و حظ: یکی ازدگر باز؛ قب و مب بیت

را ندارند.

ب ۲۸۵۹: حظ: شب تار تاریک؛

(دوم): ط و قب و لن و حظ و مب: همانا

بشب؛

ب ۲۸۶۰: (دوم) قا: کی ما را بر آمد سر از خورد

جو بشنید آغوش آواز [مب :  
 آوای ] طوس  
 بغرید [مب : خروشید ] مانده\*  
 زخم کوس  
 [دوبیت آتی را فقط قب دارد]  
 برافکنند بر طوس بر میخه  
 بهم برفکنند آن سبه یک تنه  
 بس افراسیاب اندر آمد بدشت  
 جو طوس آن جنان دید بنمود بشت  
 بر رستم آمد یکی جاره جوی  
 که امروز از این کار شد رنگ و بوی  
 برستم بکفت آنچه [مب : آنکه ]  
 آغوش کرد  
 ز لشکر بر آورد امروز کرد (کندا)  
 همه میخه شد جو دریای خون  
 درفش سواران ایران نکون  
 تهمتن جو بشنید برزد خروش  
 دل کینه جویش بر آمد بجوش  
 [ ۳ بیت آتی را فقط قب دارد ]  
 زجا اندر آشفست چون بیل مست  
 گرفته یکی تیغ رخشان بدست  
 بر آمد یکی ترک ناکاه برش  
 زد کرز و یک نیمه سر تا برش

بیامد در افکنند خود در [مب : در  
 آمد بیفکنند خود بر ] میان  
 زهر سو در افتاد [مب : همی کرد]  
 بانک و فغان  
 که کردان کدامند و سالار کیست  
 برزم اندرون نامبردار کیست  
 سر سروران رستم شیر دل  
 که در رزم بستاند از شیر دل  
 کنون کر بیاید ببیند مرا  
 ز جنک آوران بر کزیند مرا  
 کرش یک زمان اندر آرم چنک  
 کم روی کشور همه [مب : بدو ]  
 تار و تنک  
 دل شاه ترکان از آن شاد کشت  
 از اندیشه رستم آزاد کشت  
 جو طوس سپید شنید آن خروش  
 دل جنک جویش بر آمد بجوش  
 به آغوش کفت این چه آشفتن است  
 میان یلانت سخن کفتن است  
 تهمتن بیگ ترک بیکار و [مب و  
 ندارد ] جنک  
 نسازد همانا که آبدش ننک

بزد ترك [مب: كرز] بر قارك  
 جنكجوى  
 تهمتن بحشم [مب: زخشم] اندر  
 آمد بدوى [مب: بروى]  
 كمر بند بكرفت و از [مب: ]  
 بكرفتش از [بشت زين  
 بمردى برآورد و زد بر زمين  
 بدو رخس مى راند تا كشت خرد  
 بكرزكران آن زمان دست برد  
 [۳ بيت آتى را فقط قب دارد]  
 دل لشكر شاه توران سپاه  
 شكسته شد و تيره شد رزمگاه  
 خروش آمد از لشكر ازردهر دوروى  
 برفتند كردان برخاشجوى  
 غوبوق و كوس آمد از بشت بيل  
 زهرسو همى رفت بر چند ميل  
 فقط مب:  
 جو افراسياب آن سرافراز مرد  
 بديد آنك رستم به تركان چه كرد  
 مب عنوان دارد:  
 رزم رستم با افراسياب

فروكوفت وزن بزير آوريد  
 كه هر كس كه ديد آفرين كستريد  
 جو آغوش ديد آنكه رستم چه كرد  
 بكردن برآورد كرز نبرد  
 يكي بانك بزد بكردار شير  
 كه نخبجربيند بگرد [مب: خروشد]  
 دلير  
 بدو كفت بر كوى [مب: كو كه]  
 نام تو جيست  
 تن بي قراوت [مب: بي سرت را]  
 كه خواهد كرىست  
 جنين كفت رستم كه اى شور بخت  
 منم بار آن خسروانى درخت  
 سر سروران بور دستان سام  
 كه از سروران جهان برده [مب:  
 برد] نام  
 بكوش تو نامد بهر انجمن  
 گمان و كند كو بيلتن  
 بدانست آغوش كان [مب: كو]  
 رستم است  
 سرافراز و از نخمه نيرم است

- ب۲۸۶۳: قب بیت را ندارد
- ب۲۸۶۴: ط ولن : سرانرا، حظ: وز ایران . . .  
سرانرا ؛ ( درك فسمتی از بیت پاك شده )  
(دوم): قا ومب : طوس بنمود؛ قب بیت را  
ندارد .
- ب۲۸۶۵: ط وك ولن : راه جوی ، حظ : یکی  
ناجوی ؛
- (دوم) : قا وط وك ولن و حظ : ازین کار ؛  
قب بیت را ندارد . مب ابیاتی افزوده :  
بیامد بر رسم جنگجوی  
بگفتا که ای سرور ناجوی  
نداریم ما تاب افراسیاب  
که بادی توفرخنده با جاه وآب  
بیامد همه میمن و میسرہ  
بہم برزد و قلب و بیل و بنہ  
شکست اندر آمد بایران سباه  
تومان دستگیری بدین رزمکاه  
جو بشنید زو پهلوان ان سخن  
برو کرد برجین ز کین کهن
- ب۲۸۶۶: قا وط وك ولن و حظ: همه میمنه؛  
(دوم): لن و حظ : درفش سواران ایران ؛  
قب و مب بیت را ندارند .
- ب۲۸۶۷: مب: در آمد بقلب ؛
- (دوم): مب: سواران ترکان شده انجمن،  
بقیہ نسخه ها: سپاه فرامرز [قا: فراوان]  
وان انجمن، قب بیت را ندارد .
- ب۲۸۶۸: ط وك و حظ ومب: سپہدار ؛  
(دوم) : ط وك : براندس؛ قب بیت  
را ندارد .
- ب۲۸۶۹: (دوم) قا وط وك ولن ومب: همه دل ...  
وسر بر، حظ: همه دل براز خون و دیده  
برآب: قب بیت را ندارد .
- ب۲۸۷۰: حظ: وزایشان فراوان تہمتن؛ قب بیت  
را ندارد .
- ب۲۸۷۱: (دوم) تمام نسخه ها: کرد با [ مب :  
کرد وان] کاویانی درفش؛ قب بیت را  
ندارد . مب افزوده :  
بدید و سیاست برو کار کرد  
از اندیشہ وز روز کار نبرد  
قا عنوان دارد: گفتار در محاربت افراسیاب  
با رسم زال زر
- ب۲۸۷۲: قب بیت را ندارد .
- ب۲۸۷۳: (دوم) ط وك ولن: بیفشرد، مب: ران  
نزد، حظ: بیفشرد ران اندر آمد ؛ قب  
بیت را ندارد .
- ب۲۸۷۴: ك: را ندید، قا و حظ ومب: سپہار دید؛

ب ۲۸۷۵: مب: خروشید آن، حظ: بخوش؛

(دوم): قا و حظ و مب: باره دست کش را،  
 لن: عنانرا بر خشن تکاور سپرد؛ تمام نسخه‌ها  
 جای مصرع‌ها را عوض کرده‌اند.

ب ۲۸۷۶: (دوم) قب: جون جوی، مب: زیباییار

... جون جوی، ك و لن: زسكانش خون...  
 جون جوی، قا: زیباییار... رفت در جوی  
 آب، حظ: زیباییان... رفت در جوی آب،  
 ط: زیباییانش خون رفت بر جویبار؛ ط و لن  
 و ك بی بی افزوده‌اند:

خندگی کی بیکانش بدید و [ك و لن: و  
 ندارد] بر ك / فرودوخت [لن: ریخت] بر  
 تارك ترك [ك] و [ترك

ب ۲۸۷۷: (دوم) مب: بر سر رستم؛

ب ۲۸۷۸: تمام نسخه‌ها غیر از حظ: میجرم کر؛

(دوم): بم: ببریاریان بر، قا: ببریاریان بر نشد،  
 قب و لن: به ببریاریان بر، در ك مصرع پاک  
 شده.

ب ۲۸۷۹: (دوم) تمام نسخه‌ها غیر از قا: بر راسب؛

ب ۲۸۸۰: حظ: آمد بروی، مب: زد دست اندر

آمد بروی؛

(دوم): قب: جدا کشت ازو، مب: زو مرد

پر خا نجوی، حظ: بیفتاد آن کرد بر خا نجوی؛

ب ۲۸۸۱: (دوم) قب و حظ: از ریج، قا: از ریج...

جای اوی، مب: از جنک... رای اوی،  
 ط: کی بی ریج کوتاه، ك و لن: که بی ریج  
 کوتاه کند جاه اوی؛

ب ۲۸۸۳: قا: بز دکرز بر شانه؛

(دوم): لن: زلشکر... آمد وانجمن؛

ب ۲۸۸۴: (دوم) تمام نسخه‌ها: بتابید رخ بهلوان

سباه، تمام نسخه‌ها جای مصرع‌ها را  
 عوض کرده‌اند، ك: —

ب ۲۸۸۵: مب: شیر اوژن تاج، بقیه نسخ بیت را

ندارند.

ب ۲۸۸۶: (دوم) مب: جو بند زندگی مانده ویرا،

بقیه نسخ بیت را ندارند. ترتیب ابیات

مب: ۲۸۸۴، ۲۸۸۷، ۲۸۸۵، ۲۸۸۶،

+++، ۲۸۸۹، ۲۸۹۷ تا ۲۹۰۰،

۲۸۸۸، ۲۸۹۳ و... مب سه بیت

افزوده که ابیات دوم و سوم را نسخه‌های

ط و ك و قب و لن نیز دارند منتهی پس از

بیت ۲۸۸۷ و ط نیز بیت را پس از ۲۸۸۴

آورده:

شدند آن دلبران سپه پیش اوی

بدان نا نیاید کز بندش بروی

بصد حیلہ [قب: حیلت] از جنگک آن  
 از دھا / ورا [مب: برون] کرد هومان و بسہ  
 [قب: زدستش، لن: رحنکش، مب: ربودہ]  
 رہا  
 جوشدرستہ از جنگک برکاشت روی / تہمتن  
 ہمی بود [ط وک: رفت] برخاش جوی  
 [لن: بذان تا نیاید کزندش بروی]  
 ب۲۸۸۷ط: سسد، ک، ولن: توران، قب: توران  
 بشد، قا: ترکان ز جنگکش بچست، مب:  
 شہنشاہ ترکان ز جنگکش بچست؛  
 (دوم): قا و قب ولن: بارہ کامزن، ط وک  
 وحظ: یکی اسب آسودہ تر؛  
 ترتیب ابیات قا و ط وک و قب ولن وحظ:  
 ۲۸۸۷، ۲۸۹۰، (لن و قب +)، ۲۸۹۷ تا  
 ۲۹۰۰، ۲۸۸۸، ۲۸۹۱ و ... [برخی از  
 نسخ بیت اخیر را ندارند کہ درجای خود  
 یاد خواهد شد].  
 ب۲۸۸۸ط: ط وک: بتابید روی؛  
 (دوم): حظ: کریران بشد بیش برخاشجوی؛  
 ب۲۸۸۹مب: زبس نعرہ و نالہ کرہ نای، سایر  
 نسخ بیت را ندارند.  
 ب۲۸۹۰مب: قب ولن پس از این بیٹی افزودہ اند:

درآمد از ایران سبہ بیش اوی  
 بذان تا نیاید کزندش بدوی [لن]:  
 تہمتن ہمی بود برخاشجوی  
 ب۲۸۹۱ط: ط وک بیت را ندارند، سایر نسخ: سراسر  
 سبہ [حظ: ہمہ] نعرہ؛  
 ب۲۸۹۲مب: قب: خستہ بذ، لن: خستہ شد؛  
 (دوم): مب: کل و لالہ بر، حظ: براز  
 ارغوان، قب: ویا ... بذ، لن: ویا لالہ  
 برارغوان رستہ شد؛ ط وک بیت را  
 ندارند. مب عنوان دارد: ہزبعت شدن  
 افراسیاب ارشش رستم  
 ب۲۸۹۳لن: سترند؛  
 (دوم): قا: شدہ جای تنک از، حظ:  
 از تن خستہ لعل، لن: ہمی بای بیلان  
 زخون کشت لعل، قب: پرودست کردان  
 بخون کشتہ؛ ط وک بیت را ندارند.  
 ب۲۸۹۴مب: (دوم): قا: جورستم؛ ط وک ولن وحظ  
 بیت را ندارند.  
 ب۲۸۹۵مب: (دوم): قا و ط وک و قب ولن و مب: ہمی  
 شد تہمتن؛  
 ب۲۸۹۶مب: (دوم): ط وک و قب وحظ: سلیح [ط]:  
 سلاح [ور: حظ: تن] و بارہ بی [قب  
 وحظ: بد] ساز، لن: سلیح کوان نیز بد

بصد حیلہ [قب: حیلت] از جنگک آن  
 از دھا / ورا [مب: برون] کرد هومان و بسہ  
 [قب: زدستش، لن: رحنکش، مب: ربودہ]  
 رہا  
 جوشدرستہ از جنگک برکاشت روی / تہمتن  
 ہمی بود [ط وک: رفت] برخاش جوی  
 [لن: بذان تا نیاید کزندش بروی]  
 ب۲۸۸۷ط: سسد، ک، ولن: توران، قب: توران  
 بشد، قا: ترکان ز جنگکش بچست، مب:  
 شہنشاہ ترکان ز جنگکش بچست؛  
 (دوم): قا و قب ولن: بارہ کامزن، ط وک  
 وحظ: یکی اسب آسودہ تر؛  
 ترتیب ابیات قا و ط وک و قب ولن وحظ:  
 ۲۸۸۷، ۲۸۹۰، (لن و قب +)، ۲۸۹۷ تا  
 ۲۹۰۰، ۲۸۸۸، ۲۸۹۱ و ... [برخی از  
 نسخ بیت اخیر را ندارند کہ درجای خود  
 یاد خواهد شد].  
 ب۲۸۸۸ط: ط وک: بتابید روی؛  
 (دوم): حظ: کریران بشد بیش برخاشجوی؛  
 ب۲۸۸۹مب: زبس نعرہ و نالہ کرہ نای، سایر  
 نسخ بیت را ندارند.  
 ب۲۸۹۰مب: قب ولن پس از این بیٹی افزودہ اند:



۲۹۰۶ و مب پس از ۲۹۱۴ روایتی را  
افزوده اند که بر مبنای ط تلفیق می شود:

بدانکه بجای خواست [قب: که

اخواست] بگذاشت آب

به بران چنین گفت افراسیاب

کی درکار این کوزک شوم تن

هشیوار با من یکی رای زن

کی کر رستم او را بچنک آورد

مر او را سوی شهر ایران برذ

ازین [مب: ازان] دیو زاده یکی

شاه نو

نشانند با تاج بر گاه نو

مر او را بیاضه بدین [قب: بیاور، لن: بیاور

رن، مب: بیارو درین] روی آب / در

افکن [مب: بیفکن] وزین رای من سر

[قب و مب: سر بر] متاب

چنین گفت بران بافراسیاب

که بر کشتن او نباید شتاب

من این [لن: او] را یکی چاره سازم

که شاه

بسندد ازین بنده نیکخواه

ساز، قا و مب: جو با دشمنش جرخ بدساز؛

ب ۲۸۹۷: مب: جورستم؛

(دوم): قا: بیل از، ط و ك و قب و لن و مب:

بیل از تگ کور، حظ: یافت از بد نیک

کور؟

ب ۲۸۹۸: (دوم): بم: جو باد، قا: جو باذ ایند

از کتف کنداوران، ط و ك و قب و لن:

جو بارذ ز بازوی کنداوران، مب: جو باد

آورد دست کنداوران، حظ: جه باذ اراذ از

دست کنداوران.

ب ۲۸۹۹: تمام نسخ غیر از مب: نماند دل سنک و

سندان درست، مب: جو کو بد کسی سنک و

سندان درست؛

ب ۲۹۰۱: ط و قب و لن: رفتند باز، قا: خویشتن

کشت باز، حظ: خویشتن رفت باز؛

(دوم): لن: کشته از؛ مب بیت را چنین

دارد:

بلشکر که خویش باز آمدند

سپه سر بسر بی نیاز آمدند

ب ۲۹۰۲: قا: برالت و؛

(دوم): ط و حظ: سلاح و کمر، ك و قب و لن:

سلیح و کمر؛

قب و ط و ك پس از این و لن پس از بیت

بدید [ قب: مرورا بدان فرو و اورنک  
 دیدہ: مب: بدان فرو اورنک او بنکرید  
 فراوانش بستود و بردش نماز  
 همی بوذ [ قب: کفت ] بیشش  
 زمانی دراز  
 جو بشنید خسرو سراسر سخن  
 نہ سردید آن کفتھا [ لن: دید بیذا  
 مرابن ] را نہ بن  
 بیامد دمان [ قب: ولن : دوان ] و بمادر  
 [ مب: بزدیک مادر ] بکفت / سراسر  
 بر آورد راز از نہفت  
 بس [ لن: ہم ] آنکہ بکفت آج [ ک :  
 انک ] بذ کفتنی [ مب: کفتنش ] / همان  
 [ لن: همه ] در بذرفت بذرفتنی [ مب:  
 بذرفتنش ]  
 بمادر جنین کفت کافر آسیاب [ لن: کفت  
 افرسیاب ] / فرستاد خواهد مرا نزد  
 باب [ لن: فرستاد و خواند مرا نزد آب ]  
 جہ سازیم و این را جہ درمان کنیم  
 بدانش مکر جارہ جان کنیم  
 فراوان بکفتند [ مب: بکشتند ] و  
 انداختند  
 مران کار را جارہ نشاختند

مرورا بیاریم با [ مب: بیارم ابا ]  
 خویشتن  
 بریم و نشانیمش [ مب: بمانیمش ]  
 اندرختن  
 نباید کی یکبارہ از [ مب: کہ  
 یکبارہ مان از بد ] بدکنش  
 بود شاه را جاودان سرزنش  
 بدو کفت شاه ای خداوند رای  
 مرا بر نکوئی توئی رهنمای  
 بزودی برین [ قب و مب: بدین ]  
 کار کردن بسیج  
 نباید درنک اندرین کار هیچ  
 بس آنکاہ بیران فرستادہ  
 یکی دانشی مرد آزادہ  
 فرستاد تا آورد شاه را  
 فرستادہ ببرد آن [ قب: بیران  
 بدان ] راہ را  
 همی رفت تازان بگردار دود  
 چنان چون سپہدش فرمودہ بوذ  
 [ ط با عوض کردن جای معسر اعھا بیت را  
 تکرار کردہ است ] .  
 بیامد جو زدی بک [ لن: نیزدی بک ] خسرو  
 رسید / بدان برز [ لن: فر ] و اورنک او را

[مب: بر] دانش زودیاب [لن: وجاه و  
آب ]

من این [لن: مرین] کوذک [مب: مران

کوذکی [ خرد با [لن : بی] فرهی /

بیاوردم اکنون چه فرمان دهی

جو بشنید کفتش بافراسیاب

مراین را برد [قب: به] بران کزان

سوی دریای آب

لن ومب بجای بیت بالاچنین آورده اند:

چنین گفت بس شاه توران زمین

به بران کزین روی [مب: کزان

سوی [ دریای چین

فرستاد بایدش تا [ ط وک : باید

بر [ سرکشان

نیابد [قب و مب : نیابد ، لن:

نباید [ ازوهیج کونه نشان

لن ومب ایاتی دیگر نیز افزوده اند. لن:

جو خورشید برزد سراز کوهسار

بکسترد یاقوت بر پشت قار

[ر.ک به ب ۲۹۰۳ ]

وزانسو جو رستم بدین روی آب

بیامد برفته بد افراسیاب

جز از رفتن آنجا [ مب : ترا ] ندیدند

روی / برقتن نهادند ناکام روی [ لن :

بناکام رفتند بس بوی بوی ، مب : برفتند

ناکام دیده جوجوی ]

همه راه نمکین و دیده بر آب

زبان بر ز نفرین افراسیاب

چنین [ مب: جنان ] تا بنزدیک

بیران رسید

جو بیران و سه مراورا بدید

فروذ آمد از تخت و شد پیش باز

ببرسیدش از نرنج [ک و قب و مب:

[ و ] راه دراز

فراوانش بستود و بنواختش

بنزدیک خود جایکه ساختش

بسازید چیزی کی بد [ لن ومب : هرانجش

بیایست از ] خوردنی / زبوشیدنی [وز: مب:

هم ز ] کستردنی

همان خیمه و خرکه [ لن ومب : زخرکاه و

ازخیمه ] و بارکی / بسازید بیران بیکبارکی

جوهرجش بیایست [مب: هرجنس شایسته]

شد ساخته / وزان ساختن کشت [ لن :

ساخته شاه ] برداخته

بیامد بکفتش بافراسیاب / کی ای شاه با

جین گفت من رفت خواهم کنون  
 دلم را خرد شد جین رهنمون  
 که آمد سباهی از ایران کران  
 همه سر فرازان و کنداوران  
 ب ۲۹۰۳: حظ: سر برزد از؛  
 (دوم) قا: بردشت قار، ط وك و قب  
 ولن: برشت قار، حظ: بردشت و غار،  
 مب: بکستر دکافور و بنوشت قار؛  
 ب ۲۹۰۴: نسخه‌ها بیت را ندارند.  
 ب ۲۹۰۵: قا و قب ولن و حظ و مب: کره‌نای؛  
 ب ۲۹۰۶: (دوم) ط وك و قب ولن: ز خون،  
 حظ: همه دل ... به تاب؛ تمام نسخه‌ها  
 دو بیت افزوده‌اند [حظ و مب بیت  
 دوم را ندارند]:  
 جو بشنید کامد ز ایران سباه  
 تهمتن به بیش اندرون کینه خواه  
 [ط وك و قب: خود و نامداران  
 پیامد براه]  
 بیاورد لشکر بدریای جین  
 [ر.ك به مصرع ۲ ب ۲۹۱۶]  
 برو تنک شد بن روی زمین  
 قاین عنوان را دارد: کفتاردر باذشاهی  
 رسم بتوران زمین، ط وك: باذشاهی

جنان شد کرزان که کس را ندید  
 بخود زار کریان و رخ نابید  
 بیاورد لشکر بدریای جین  
 بدو تنک شد بن روی زمین  
 عنوان دارد: نشستن رسم بیادشاهی توران  
 مب:  
 فرستاد بیران مرو را جو دود  
 بدانجا یجا شاه فرموده بود  
 بس آنکه از آنجا بکه برگرفت  
 سوی جین و ماجین ره اندر گرفت  
 بیاورد لشکر بدریای جین  
 برو تنک شد بن روی زمین  
 وزانجام بیران بسوی ختن  
 خرامید و با او یکی انجمن  
 نه پای درفش و نه پرده سرای  
 سد خواه مانده یکایک بجای  
 هر آنکس که بودش زیبوند و خویش  
 ز هر کشوری بردشان زد خویش  
 فرنگیس و کیخسرو نیکبخت  
 که او بد سزاوار دیم و تخت  
 فرستاد کس نزد خود خواندشان  
 بر خویش بر تخت بنشانندشان

بپردندشان تا بدریای جین  
 برو تنگ شد پهن روی زمین  
 ب۲۹۱۶: نسخه‌ها بیت را ندارند. حظ این  
 عنوان را دارد: نشستن رستم بتخت  
 افراسیاب بتور زمین؛  
 ب۲۹۱۷: (دوم) بم وقا ومب: سرو بخت، قاطوط  
 وك وقب و لن از بیت ۲۹۰۷ تا این  
 بیت را (چنانکه پیشتر اشاره شد)  
 ندارند.  
 ب۲۹۱۸: قاطوط: داستان زدکوی از، طوك  
 وقب و لن و حظ: داستان زد برین بر  
 [حظ: تهمتن] نخست؛  
 (دوم): حظ: کراخامیه، مب: که فرخ‌تر  
 آن، مب: افزوده:  
 بگفتند مر شاه را سر بسر  
 ازان مردی رستم زال زر  
 ازان کندن و کشتن مرد و زن  
 که جون خواست کینه کویلیان  
 چگونه بخان رد افراسیاب  
 زد آتش ز کینه هم اندر شتاب  
 همان شهرها را که آتش زدند  
 برو بوم را جون بهم برزدند

رستم بتوران زمین هفت سال بود، قب:  
 پادشاهی رستم بترکستان هفت سال بود؛  
 ب۲۹۰۷: نسخه‌ها بیت را ندارند. قاطوط وك  
 وقب و لن از این بیت تا ۲۹۱۶ را ندارند.  
 ب۲۹۰۸: (دوم) حظ ومب: بیستند یکسر بدی  
 را میان.  
 ب۲۹۰۹: حظ ومب نیز بیت را ندارند و در عوض  
 افزوده‌اند:  
 بترمم که این بوم ویران کنند  
 زمین و زمان زود بیران [مب:  
 ویران] کنند  
 ب۲۹۱۰: (دوم) مب: کوزک شیر با فرهی؛  
 ب۲۹۱۱: مب: هم اکنون برند؛ حظ ومب افزوده‌اند:  
 کنندش بگردار فرزانه  
 یکی ناسزایی و [مب: جو] دیوانه  
 ب۲۹۱۲: مب: برانکیز هم در؛  
 ب۲۹۱۴: مب: پیامد نوند و؛  
 (دوم) مب: بدان تا نیابند زیشان نشان؛  
 ب۲۹۱۵: (دوم) حظ: ابا درد؛ مب نیز بیت را  
 ندارد. حظ افزوده:  
 هم آنکه به بیران سپردندشان  
 بدان تا نیابند ازیشان نشان

ب ۲۹۲۶: تمام نسخہ ۱۵: بذوکفت ؛  
 (دوم): قا: وکر یاڈ، ط وک ولن: وکر  
 رسم ، قب: ویا رسم افراسیاب ، حظ:  
 و با رستم افراسیاب ؛  
 ب ۲۹۲۷: (دوم) قا و ط و قب ولن: وزو ، حظ:  
 وز آن کر کسان ؛  
 ب ۲۹۲۸: (دوم) قا : تباڈ سوی ، ط : بارڈ رہ  
 کیش ، لن: نیاید... اهریمئی ، ک: سبارد  
 رہ کیش و اهریمئی .  
 ب ۲۹۳۰: قا و ط وک ولن و حظ: توبی [حظ: بی] [ریخ را ، قب : توبی ریخ را ایج منہای  
 ریخ ؛  
 (دوم): حظ: ہمہ مردی و داد، قا : ہمہ  
 مردی داڈ و داڈن ، ط وک و قب ولن :  
 سراز داڈ و ز [قب ولن: واز] راست  
 کاری مبیج ؛  
 ب ۲۹۳۱: لن: سبنجست جاوید ؛  
 ب ۲۹۳۳: (دوم) لن: یکی تحت با طوق و ، قب و  
 حظ : یکی تحت با طوق و با کشوار ،  
 ط وک: یکی تحت با طوق و منشور بار ،  
 قا: یکی طوق ماتحت کوھر نکار ؛  
 ب ۲۹۳۴: قا: سبنجاب و دز ، ط وک و قب ولن :  
 سبنجاب و آن دز بہ ، حظ: سبھاب و

ازان شاد شد شاه کاوس کی  
 بیاراست بزم و بیورد می  
 همی خورد با سرفرازان ہم  
 زبانشان براز آفرین ہم  
 ب ۲۹۱۹: قا: جودشمن بہ بیش ؛  
 (دوم) : قا و قب ولن و حظ : از جنک بر ،  
 ط : از رزم بر ؛ مب از این بیت تا بیت ۳۰۰۴  
 را ندارد .  
 ب ۲۹۲۰: لن: وی باز ؛  
 (دوم) لن: با وی ؛  
 ب ۲۹۲۱: ط وک و قب: غلام و برستار و پروردگان ؛  
 (دوم): لن : همان نامور ، ط و قب : رخ  
 بردگان ؛  
 ب ۲۹۲۲: (دوم) قا و قب ولن و حظ: همان جامہ  
 دیبہ ، ط وک: ہمہ جامہ دیبہ ؛  
 ب ۲۹۲۴: لن: تونکر ، ک و قب و حظ: زو توانکر ،  
 ط: زوتونکر ، قا: ہمہ سروران زوتوانکر ؛  
 (دوم) : قا و حظ : جہ با یارہ و طوق و ،  
 ط وک و قب ولن: جہ با یارہ و تاج و [ ک :  
 و ندارد ] ؛  
 ب ۲۹۲۵: لن: داڈان ، حظ: از آن طوس را داد  
 آن ؛  
 (دوم): لن و حظ: منشور و تاج ؛

- سغدش به، بنداری هم: اسفیجاب والسغد؛  
 (دوم): ط وک و قب ولن وحظ: منشور آن  
 مرز، قا: بند و اندرز آن مرز داد؛  
 ب ۲۹۳۵: حظ: فراوان کرد؛
- (دوم): ک و قب: تو نه بیند کس اندر، ط:  
 تو سبهد کس اندر، لن: بدان برهنر پهلو باک  
 دین؛ قا بیت را ندارد.
- ب ۲۹۳۶: تمام نسخه‌ها: بندو کفت مهر [قا: مهر و،  
 لن: مهتر] بزکی و داد؛  
 (دوم): ط وک و قب: دارند؛ ط وک و قب  
 ولن وحظ بیٹی افزوده‌اند:  
 هنر بهتر از کوهر نامدار  
 هنرمند را کوهر آید بکار  
 ب ۲۹۳۷: قا بیت را ندارد.
- ب ۲۹۳۸: (دوم) ط وک و قب و لن: که خود  
 یادکار؛
- ب ۲۹۳۹: قا وک و قب: سینجاب تا، ط: سسجاب  
 تا، حظ: سپهجات تا، لن: سینجاب با مرز  
 کل؛  
 (دوم): ک: -
- ب ۲۹۴۰: قا: تخت زر؛  
 (دوم): بم: فرستاد دینار، قا و ط وک و لن:  
 دینار و جندی کهر [ک: و ندارد]، قب و حظ:
- دیبا و جندی کهر؛  
 ب ۲۹۴۱: لن: سالار مهتر؛  
 (دوم): ط و حظ: سیاوخش، قب:  
 سیاوش را خود بر اذر؛  
 ب ۲۹۴۲: (دوم) ط وک و قب ولن وحظ: هرگز  
 کند، قا: بکشای بیجان کند؛  
 ب ۲۹۴۳: نسخه‌ها بیت را ندارند.
- ب ۲۹۴۴: لن: برکن؛  
 (دوم): تمام نسخه‌ها: زدل؛ ط وک  
 و قب ولن بیٹی افزوده‌اند:  
 همه داژ کن تو بکیتی درون  
 که از داژ هرگز نشد کس نکون  
 [ط وک: زبون]  
 قب بیٹی دیگر نیز افزوده:  
 جهاندار توران تونی کدخدای  
 بجانی بکیتی همیشه بجای  
 ب ۲۹۴۶: ط: ساختن و؛ ط وک و قب و لن بیٹی  
 افزوده‌اند:  
 بگفتند ما بنده و جا کریم  
 زمین جز بفرمان تو نسیریم  
 ب ۲۹۴۷: ط وک و قب و لن وحظ: سبهد بجان؛  
 (دوم): حظ: جو دید، قا: جو دید...  
 روانها بیدار؛

ب۲۹۴۸: قا: پنخجیر با، سایر نسخ: همی کرد  
نخجیر با؛

ب۲۹۴۹: (دوم) قا و قب ولن: خرامید تفت،  
حظ: پنخجیر کردن، ط و لك: پنخجیر گاه  
سیاوش تفت؛ ط و لك و قب عنوان دارند:  
حال زواره با ترك در نخجیر [قب: شكار]  
گاه سیاوش [قب: افراسیاب]

ب۲۹۵۰: (دوم) قا: زجای؛

ب۲۹۵۱: (دوم) قا: بدویر، حظ: بران خود  
نشاید؛

ب۲۹۵۲: قا و حظ: زبس رنك و زبو [حظ: و  
از بوی] وآب، ط و لك و قب ولن: زبس  
رنك و بوی و برآب؛

(دوم) ط و قب: كزو نوشه آورد كفتی، لن:  
كزو نوشه آورد كوی، ك: - روان؛

ب۲۹۵۳: لن: بس این، ط و لك و قب: كویا زبان؛  
(دوم) ط و لك و قب ولن: سخن کرد؛

ب۲۹۵۴: (دوم) ط: بدین، قب و حظ: زتوران،  
قا ولن: بدین... زتوران، ك: بدین -  
زمین؛

ب۲۹۵۵: لن: بدانجایكه، قا: شاد خرم؛  
(دوم) ط و لك و قب ولن و حظ: همه روز با؛  
ط بیقی افزوده؛

زواره جو بشنید ازورفت هوش  
جو كفتار آن تركش آمد بكوش  
[رك به ب۲۹۵۷]

ب۲۹۵۶: ط و قب: بجوش آمدش مغز و دل  
زان سخن؛

ب۲۹۵۷: ك و قب: زواره جو بشنید ازورفت  
هوش؛

(دوم) ك و قب: جو كفتار آن تركش  
آمد بكوش، لن و حظ: فروذ آمد از  
اسب و زو؛ ترتیب ك و قب: ۲۹۵۷،  
۲۹۵۶

ب۲۹۵۸: قا ولن و حظ: بدست اندرون؛  
(دوم) قا و ط و لك ولن و حظ: شدش بر  
ز خون؛

ب۲۹۵۹: قا و ط و لك و قب و حظ: یاران و؛  
(دوم) ط و لك: همی یافتند؛

ب۲۹۶۰: ط و قب: برین؛  
(دوم) لن: كرفتند هر يك، های، قا  
و ط و لك و قب: فكنندند هر كس [قا:  
يك] بزخمش ز بای؛

ب۲۹۶۱: حظ: زواره بدآذار سو كند؛  
(دوم) تمام نسخ: ریخت آب از دو  
دینده بدرد؛



- ب ۲۹۶۲: حظ: نخجیر خواهم، قا: نه آب ؛
- ب ۲۹۶۳: ط و لك و قب و لن: بیاساید؛
- (دوم) : ط و لك و قب و لن: همه [ لن: همی ]
- جنگك را ، حظ: همه كنج را، قا: همه ساله
- در جنگك باید؛
- ب ۲۹۶۴: ط و لك و قب و لن: كه نزد ، حظ :
- جو بیش؛
- ب ۲۹۶۵: قا: آمذی؛
- (دوم): ط و لك و قب و لن: ویا، قا: ویا...:
- آمذی؛
- ب ۲۹۶۶: قا بیت را ندارد .
- ب ۲۹۶۷: (دوم): لن: بذین، قا بیت را ندارد .
- ب ۲۹۶۸: حظ: خون آن؛
- (دوم): ط و لك و قب و لن: و حظ: نبینی بصد
- روز کار، قا: او نیاید بصد روز کار؛
- ب ۲۹۶۹: قا و حظ: آن شیردل را ، ط و لك و قب
- و لن: برانگیخت ارمیده دل را؛
- (دوم): قب: جنان کرد، حظ: چنین کرد؛
- ب ۲۹۷۰: ط و لك و لن: همه غارت؛
- ب ۲۹۷۱: بم: بسقلاب روم، ط و لك و قب: بتوران،
- قا: زترکان ؛
- (دوم) : بم : آباد بوم ، ط و لك و قب و لن
- و حظ: ندیدند... آباد بوم؛
- ب ۲۹۷۲: قا و ط و قب و حظ: همه؛
- (دوم) : حظ: بردند اسیر، لن: برده
- اسیر ، قا: كشته اسیر؛
- ب ۲۹۷۳: قا و ط و لك : بذین؛
- (دوم): حظ: سراسر ز کشور برآمد؛
- ط و لك و قب و لن جای مصراعها را عوض
- کرده اند.
- ب ۲۹۷۴: قا: مهتر با، ط و قب و حظ: مهتر و با ،
- ك: — مهتر و با ؛
- ب ۲۹۷۶: حظ: وزان؛
- (دوم): حظ: رای راه، لن: بنیداندران
- رای ، ط و لك و قب : بنیداندران رای
- [قب: و] جاه ؛
- ب ۲۹۷۷: (دوم) ط و لك و قب و حظ: تو سر بسر
- بنده ایم، لن: تو یك یك بنده ایم ، قا:
- همه سر بسر بیش تو بنده ایم ؛ حظ بیقی
- افزوده :
- نه تخم [ روی کلمه نوشته: این ]
- ما بر اکنده ایم
- کی ما خود ترا یك یك بنده ایم
- ب ۲۹۷۸: ط و لك و قب: خیره؛
- (دوم): حظ: کردن، ط : مکن خیره؛
- ب ۲۹۷۹: تمام نسخه ها : ندانند کمی کان سپید

بجاست ؛  
 (دوم) : قا : اکر برم ، قب : برابرست یا . ط  
 وک ولن : برابرست یا ، حظ : درستست  
 اکر ؛  
 ب ۲۹۸۰ : (دوم) : لن : بیدار دل ؛  
 ب ۲۹۸۱ : قا : قفجاق باشی ، ط وک : قفقار باشی ،  
 قب : قفقار باشی ، لن : قفقار تاشی ، حظ :  
 قفقا باشی ؛  
 (دوم) : قا و ط وک و قب : سراسر سران را  
 زلشکر بخواند ، لن : سران را زلشکر سراسر ،  
 حظ : سران را زلشکر همه بازخواند ؛ حظ  
 جای مصراعها را عوض کرده است .  
 ب ۲۹۸۳ : قا : بی زور و کم فر ، ط : بی فرو بی دست  
 و بای ، ک : کاوس - ت و بای ، قب و لن :  
 بی فرو بی [قب : بی] برو بای ، حظ : بی فرو  
 بی دست و بای ؛  
 ب ۲۹۸۴ : (دوم) : تمام نسخ : بایران یکی لشکر آرد  
 بچنک ؛  
 ب ۲۹۸۵ : قا : بدان ، ک : -  
 (دوم) : ط وک و قب و لن و حظ : ما باک ، قا :  
 همه کرده ما شوذ باک بست ؛  
 ب ۲۹۸۶ : قا : وام کین ، قب : نام کین ، لن : بوم  
 کین ، حظ : نام و کین ؛

(دوم) : ط وک و قب : بوم آباد ، لن : همه  
 بوم آباد را ؛  
 ترتیب آیات تمام نسخ : ۲۹۸۸ ، ۲۹۸۷ ،  
 ++ ، ۲۹۸۹ ، ۲۹۹۳ ، ۲۹۹۲ ، ۲۹۹۰ ،  
 ۲۹۹۱ ، ۲۹۹۴ و ...  
 ب ۲۹۸۷ : تمام نسخ دو بیت افزوده اند :  
 بایران برسنده [قا و حظ : و] تخت  
 و [لن بدون و] گاه  
 هم آنجا نکین و هم آنجا کلاه  
 جنین [قا : ابا] برده [حظ : خیره] کشتم  
 [قا : و ، لن : جستیم و] برخواستہ / دل  
 [حظ : جو دل] آراسته شد روان  
 کاسته  
 ب ۲۹۸۸ : ک : -  
 (دوم) : تمام نسخ : رزم آیدش هر کسی  
 [قا : باز از ، حظ : آنکھی] نو ؛  
 ب ۲۹۸۹ : (دوم) : قا : ناز و بر تو بیوشد ، ط : کند  
 راز و بر تو بیوشد ، قب : کند راز بر تو  
 بیوشد ، لن : کند راز و بر تو بیوشد ،  
 حظ : ناز و از تو نیوشد ، ک : - تو  
 بیوشد ؛  
 ب ۲۹۹۰ : قا : بدین ، حظ : برین ؛  
 (دوم) : قا : موبد بزد داستان ، ط وک

بزد کلاوس بفیروزی، حظ : باز کشتن رستم با یران زمین ب ۲۹۹۷: حظ: غلام بر برستند کان، ك: - (دوم): قا و حظ: بیوسته شهریار، لن: شایسته کارزار؛ ب ۲۹۹۸: لن: تافه مشک؛	وقب: موبد زند داستان، لن : موبد زدش داستان؛ ب ۲۹۹۱: (دوم) ط وك وقب: كه خوشی، حظ: کی خوشی، لن: كه خوشی کزید زن، قا: کی خوشی کزید از سبنجی؛ ب ۲۹۹۲: حظ: بیوی و بناز، ك: بیوی و بناز، ط: سبوی و بیاز، قب: سبوی و بیاز، قا: بکوش و بناز و نیوش، لن: بیوی و نماز و ببوش؛ (دوم): لن: برره کذر؛
(دوم): قب: کیمال بور، ط وك: زكرك سبید و ز کیمال بور، قا: دکر بازاسیدو کیماک بور، لن: زسنجاب و قائم ز کیماک کور، حظ: زکر کایح و رکس و کمال و یور؛ ب ۲۹۹۹: ط وك وقب ولن و حظ: بموی و بوی و بدبای زر؛ (دوم): قب: بیلان بر؛ قا بیت را ندارد. ب ۳۰۰۰: (دوم) ك وقب و حظ: کنج و، لن: ز پوشیدنیهای زر و درم؛ قا بیت را ندارد.	ب ۲۹۹۳: قب ولن: تومنکر سوی او که او، ط وك: تومنکرشوی آنک او؛ (دوم): قا: برده و جای، ط وك وقب ولن: کرت دل نه با رای اهرمن، حظ: روانش برستار اهرمن، ك عنوان دارد: باز آمدن رستم از توران با یران زمین؛ ب ۲۹۹۴: حظ: خفت؛ (دوم): قا: بدین؛
ب ۳۰۰۱: قا وك وقب و حظ: زکنج و، ط ولن: زکنج و سلاح؛ (دوم): قا: کشیدند بر بسته، حظ: کشیدند بر بشت رخت؛ ب ۳۰۰۲: تمام نسخ فعل قافیه را شدند [ لن دوم: شد] آورده اند.	ب ۲۹۹۶: قا و حظ: کرد اسبان، ط وك: کرد اسبان زهر؛ (دوم): ك وقب ولن: توران یله، حظ: دشت کرده یله، قا و ط: در دشت توران؛ قب عنوان دارد: باز آمدن رستم از ترکستان

ولن: شاداب ایوان نه برک ؎  
 ب ۳۰۰۹: حظ: ز آتش، قا ولن: بر آتش، مب:  
 جهانی پر از آتش افروخته، ط وك  
 وقب: جهان زیر آتش بد افروخته؛  
 (دوم): ط: همان کاخ ؎  
 ب ۳۰۱۰: قا وط وك وحظ: خوناب؛  
 (دوم): مب: همی گفت؛  
 ب ۳۰۱۱: لك: كی هر —، ساپرنسخ: این بد؛  
 (دوم): ط وك ولن وحظ: بیدار بهش،  
 مب: جان کرینده، قا وقب: همه ... بی  
 هسش کند ؎  
 ب ۳۰۱۲: قب: بیك را بر، قا: همه دل یکایك  
 بر؛  
 (دوم): قا وط وك وقب ولن ومب: و  
 ترك بالین، حظ: سراسر همه خاك بالین؛  
 ب ۳۰۱۳: قا وحظ ومب: بایران زمین؛  
 (دوم): قا وحظ ومب: بچنك آسمان  
 بر زمین، ط وك وقب ولن بجای این  
 بیت، بیت زیر آ آورده اند:  
 بچنك آسمان بر زمین آورید [ط: برزید،  
 لك: زمین —] / بایران زمین رزم دشمن  
 کنید [قب: رسم کین آورید، لن: رزم  
 و کین آورید]

ب ۳۰۰۳: قا وط وك: شد [ لك: ندارد ] کیو و  
 کودرز و طوس؛  
 (دوم): قب ولن وحظ: جنان لشکری [قب:  
 لشکر] نامبردار نیو، قا: جنان لشکری جمله  
 با بوق و کوس، ط وك: سپه دار ایران ابا  
 بوق و کوس؛  
 ب ۳۰۰۴: قا: جنان نامداران و، ساپرنسخ: چنین  
 نامداران و؛ چنانکه بیشتر اشاره شد مب از  
 ب ۲۹۱۹ تا این بیت را ندارد.  
 ب ۳۰۰۵: تمام نسخ: جو بشنید بد کوهر  
 افراسیاب.  
 (دوم): ط وك وحظ: که شد طوس ورستم،  
 لن: که شد طوس ورستم بدان، قا وقب  
 ومب: که شد طوس ورستم بدان [مب:  
 ازان] سوی؛  
 ب ۳۰۰۶: حظ: دریا کتک، ط وك: دریای  
 حن، قا: شتا بید با جتر سوی؛  
 (دوم): قب ولن: کین وسر، حظ: سری بر  
 ز کینه دلی، ط وك: زحنک و سری برز  
 کین؛  
 ب ۳۰۰۷: (دوم): مب: همان کشته؛  
 ب ۳۰۰۸: (دوم): قا وحظ ومب: شاداب برشاخ  
 برک، ط: شاداب ایران نه برک، لك وقب

حظ عنوان دارد: خواب دیدن کودرز؛  
 ب ۳۰۱۵: قا ولن: ازهر، ط وحظ: بیاراست،  
 قب: بهرسوی، مب: بکردند هرسو  
 یکی تاختن؛  
 (دوم): قا: هیچ، مب: ندیدند هنگام؛  
 ب ۳۰۱۶: ط وك وقب ولن: سوخت جای [ لن:  
 شاخ] و همی زد درخت؛  
 (دوم): قا: بر ایرانیان، قب ولن: بر  
 ایرانیان... این، ط وحظ: بر ایرانیان  
 برنبدکار، ك: بر ایرانیان -؛ مب بیت  
 را ندارد.  
 ب ۳۰۱۷: (دوم): قب: وبکشت؛  
 ب ۳۰۱۸: ط وقب: بی نیاز، مب: رنج تنگی جهان  
 بانیا؛  
 (دوم): ط وك وقب ولن ومب: روز  
 کاری، حظ: بیامد؛ درك مصراع  
 به خطی دیگر است.  
 مب افزوده:  
 پس آنکه یکی روز افراسیاب  
 بدیده بیاورد از درد آب  
 به پیران بفرمود کای هوشیار  
 تو کیخسرو شوم را ایذر آر

ط وك وقب ولن و حظ ۳ بیت افزوده اند  
 [ حظ بیت دوم و سوم را مقدم و مؤخر  
 دارد ]:  
 ز بهر بر و بوم و بیوند [ ط وك: فرزند ]  
 خویش / همان از بی کنج و فرزند [ ط وك:  
 بیوند ] خویش  
 همه کاخهاشان بجای آورید [ لن وحظ: بیای  
 آوریم ] / چنك آسمان زیر بای آورید [ لن:  
 جوشران سوی چنك رای آوریم، حظ:  
 بکوشیم و این را بجای آوریم ]  
 زهرسو سلیح و [ ط: سلاح و، لن: سلاح ]  
 سباه آوریم [ ط وك ومب: آورید ] / بنوی  
 یکی تازه راه [ حظ: رای ] آوریم [ ط وك:  
 آورید، مب: بر ایرانیان بریدی با آورید ]  
 قا ومب نیز بیت اخیر را افزوده اند. ضمناً  
 تمام نسخ غیر از لن بیت اخیر را پس از  
 ۳۰۱۴ آورده اند.  
 مب یثی افزوده:  
 بسازید یکسر سوی تاختن  
 مدارید هنگام پرداختن  
 ب ۳۰۱۴: مب: بیکره اکر؛  
 (دوم): لن: نشاید، قا وك: کرد اندیشه،  
 حظ: جپایذ چنین دل در اندیشه بست؛

جنان شاه زاده جوانرا بکشت  
 ندانست جز کرز و شمشیر پشت  
 هم از بشت او روشن کرد کار  
 درختی بر آورد نازان بیار  
 که با او بگفت آنکه جز تو کس است  
 که اندر جهان کرد کار او بس است  
 [ ۸ بیت اخیر همان ابیات ۳۰۸۳ تا  
 ۳۰۹۰ است که با تغییراتی اندک در اینجا  
 آورده و، در جای خود دیگر نقل نکرده  
 است . ر. ک به ب ۳۰۸۳ ]  
 خداوند کیوان و خورشید و ماه  
 کز بوست بیروزی و دستگاه  
 خداوند هستی و هم راستی  
 نخواهد ز تو کزی و کاستی  
 عنوان قا : گفتار در خواب دیدن کودرز  
 کشواذ و فرستادن کیو بترکستان بطلب  
 شاه کیخسرو ، ط : بخواب دیدن  
 کودرز سروش را و بشارت دادن از  
 کیخسرو ، ک : خواب دیدن کودرز و  
 بشاره دادن از کیخسرو ، قب : بخواب  
 دیدن کودرز سروش را ، لن : دیدن  
 کودرز سروش را بخواب و خبر دادن

زماجین بیاور بآذر دهنش  
 زهرسو همی دار بسته رهش  
 فرستاد پیران هم اندر زمان  
 فرستاده برهیونی دمان  
 بیاورد پور سیاوش را  
 جوان خردمند با هوش را  
 سپردش بمادر بدان جایگاه  
 کجا ساخته بد سیاوش شاه  
 زکین سیاوش به پرداختم  
 بآوردن شاه پرداختم  
 درآرم زکودرزو از خواب اوی  
 جنان جون شنیدم ابارنک و بوی  
 گفتار اندر قحطی که با پیران افتاده بود  
 زهستی نشانست بر آب و خاک  
 ز کردن چرخ پر تابناک  
 هوا و زمین آتش و آب و خاک  
 ز دانش منش را مکن در مغاک  
 توانا و دانا و دارنده اوست  
 خرد را و جانرا نکارنده اوست  
 جهان آفرید و مکان و زمان  
 پی پشه خرد و بیل کران  
 چو سالار ترکان همی گفت من  
 به پیشی برآرم سر از انجم

- ب ۳۰۲۶: (دوم) قا : کند لشکر ، مب : کشور  
ترك؛
- ب ۳۰۲۷: مب : زدريا ، قا : زدريا قلمز بخوارد  
آب ، ط و قب : بچوشد بدريای قلمز در  
آب ، ك : بچوشد بدريا - ؛
- (دوم) : تمام نسخ : نخارد سر [ ك : -  
سر ] ؛
- ب ۳۰۲۸: قب : جوشن ارکين ؛
- (دوم) : مب : برکين بود ؛ حظ جای  
مصراعها را عوض کرده .
- ب ۳۰۲۹: (دوم) مب : ازوی نشان ، ك و حظ :  
کیوکس زو نشان ، ط و قب و لن : بجز  
کیوکس زونشان ؛ قا بیت را ندارد .
- ب ۳۰۳۰ : قا و ط و ك و قب و لن و مب : فرجام  
کردان ؛
- (دوم) : قا : برو ، مب : ازاده کسترده ،  
حظ : برو... کسترده مهر ؛
- ب ۳۰۳۱ : (دوم) لن و حظ : ستایش ؛
- ب ۳۰۳۲ : (دوم) قا : جهان دل شده بر ، حظ :  
جهان شد دلش بر ، ط و ك و قب و لن  
و مب : جهان دل شده ناامید ؛
- ب ۳۰۳۳ : ك : از دشت ، لن : از برزاغ ، حظ : برزد  
سراز... زاغ ؛
- از کیخمسرو ، مب : بخواب دیدن کودرز  
کیخمسرو را و رفتن کیویطاب او ؛
- ب ۳۰۱۹ : قب : جنین ؛
- (دوم) : حظ : بر ایران ، ك : زدريای آب  
[ مصراع به خطی دیگر ] ، ط بیت را ندارد .
- ب ۳۰۲۰ : قا : ابر یازان ، قب : ابر تازان ، لن : ابر  
بران ، حظ : نشسته سروش ، مب : بدان ...  
نشسته سروش ؛
- (دوم) : مب : کفتاکه ؛
- ب ۳۰۲۱ : قا و ط و ك و قب و لن و حظ : زنتکی جو  
[ ك : كی ] خواهی [ قب : نخواهی ، حظ :  
نخواهی ] که یابی رها ؛
- (دوم) : حظ : ازین ؛
- ب ۳۰۲۲ : مب : نامدار نو ، ط و ك و قب و لن : یکی  
شهریار نو ، حظ : یکی شهر یاری ؛
- (دوم) : قا و ط و ك و لن و حظ و مب : نام او ؛
- ب ۳۰۲۴ : تمام نسخ : کوهر از تخمه ؛  
مب بیقی افزوده ؛
- فرنکیس مادرش بارنک و بوی  
که پور سیاوش رد باشد اوی
- ب ۳۰۲۵ : حظ : کر آید ، ك : -  
(دوم) : ط و قب و لن و مب : آنج خواهد ،  
حظ : زحمت آنج خواهد دهد ، ك : - ؛

- ب ۳۰۴۴: مب: کرد قسمت ؛ (دوم) ط و لك و قب و مب: جراغ، لن: زین جراغ، قا و حظ: روشن جراغ؛
- ب ۳۰۳۴: لن و حظ: تخت ساج؛
- (دوم): حظ: ایران بکرسی عاج، لن: ایوان بکردار عاج؛
- ب ۳۰۳۵: حظ: براندیشه کیو، قا و ط و لك و قب و لن: براندیشه دل کیو، مب: براندیشه شد کیو؛
- (دوم): لن: ازرن، حظ: چندین؛
- ب ۳۰۳۶: حظ: فرج؛
- ب ۳۰۳۷: لن: ماذر باک دین؛
- (دوم) حظ: شد جهان آفرین، ط و لك و قب و لن: سراسر زمین شد براز آفرین؛
- ب ۳۰۳۸: (دوم) حظ: مرا خواب بنمود؛
- ب ۳۰۳۹: ط و لك: یاد و دم؛
- (دوم): قا و ط و قب و لن: شدی [قا: شده] شسته کیتی سراسر، ک: -؛
- ب ۳۰۴۱: مب: از ابرانه با فر؛
- (دوم) ط و لك و قب و مب: همی رای؛
- ب ۳۰۴۲: ط و لك و قب و لن: بایران زمین؛
- (دوم) لن: رزم و کین؛
- ب ۳۰۴۳: (دوم) قا و ط و لك و قب و حظ و مب: جز از نامور؛
- ب ۳۰۴۴: مب: کرد قسمت ؛
- (دوم) قا و لن: رنج و، مب: و درد و بند، حظ: کشاید در بند و رنج، قب: تو شود بسته راه کزنند، ط و لك: بدست تو خواهد کشاذن کند [ر. ک به مصراع دوم ب ۳۰۴۷]؛
- ب ۳۰۴۵: مب: نام جوئی؛
- (دوم) قب: نام باکامت آمد، ط و لك بیت را ندارند.
- ب ۳۰۴۶: قا: کجا در، مب: تا بر، ط و لك بیت را ندارند.
- ب ۳۰۴۷: بم و قا: همان با، مب: را سراسر سپهر، لن: زمین و آسمان با، ط و لك بیت را ندارند.
- ب ۳۰۴۸: مب: بنامست کنج، سایر نسخ: برنجست و بارنج نامست [ط: تاج است] و کنج؛
- (دوم) حظ: نه آید، ط و لك و قب و لن: زرنج، قا: نامت براید زرنج؛
- ب ۳۰۴۹: ط و لك و حظ و مب: جاودانی؛
- (دوم) قا و ط و لك و قب و حظ و مب: همان نام، لن: ترا نام؛
- ب ۳۰۵۰: ط و لك: همانا یکی؛
- ب ۳۰۵۱: (دوم) مب: بنام تو، لن: بفرمانت تا؛



لن افزوده :  
 همه دل بر از کن افرسیاب  
 دورخ را بر از خون و دل چون کباب  
 مب افزوده :  
 بذو کفت کودرز کام بو جیست  
 براه اندرون با تو همراه کیست  
 ب۳۰۵۶: (دوم) قا: دلیرسر، ک: -  
 ترتیب ابیات ط و ك و قب : ۳۰۵۶ ،  
 ۳۰۶۳ ، ۳۰۶۲ ، ۳۰۶۴ ، ۳۰۶۵ ،  
 ۳۰۵۷ ...  
 ب۳۰۵۷: (دوم) ط و ك و قب: بران ؛  
 ب۳۰۵۸: ط و قب: که مردم ، لن: که مردم برو  
 خواستار ؛  
 (دوم) ط و قب و لن و حظ: وزان، مب:  
 آن سان کر؛ تمام نسخ افزوده اند:  
 کندی [قب: کندی] بقتراک [لن: بیازو]  
 واسی دوان [قا: روان، مب: دمان]  
 برنداوری و [ك: و ندارد ، مب: آور  
 و [جامه هندوان] قا: خسروان، مب:  
 جامه بهلوان]  
 حظ و مب بیقی دیگر نیز افزوده اند که  
 ذیل ب ۳۰۵۹ یاد می شود .  
 ب۳۰۵۹: (دوم) حظ: پختک آورم شاه بی رهنمای ؛

ب۳۰۵۲: (دوم) قا: بفرخنده رای و ، حظ: نام  
 تویی، مب: نام توای ؛  
 ب۳۰۵۳: مب با علامتی در حاشیه افزوده:  
 مهین جهان بانوی کیو بوذ  
 که دخت کزین رستم نیو بود  
 خیر شد هم آنکه بیانو کشب  
 که مرکبورا رفتن آراست اسب  
 بیامد خرامان بنزدیک اوی  
 چنین گفت که ای مهتر ناججوی  
 شنیدم که تورفت خواهی بتور  
 جو خسرو بچوئی بر دیک و دور  
 خو دسور باشد مرا بهلوان  
 که باشی همه سال بشهر کوان  
 بفرمان سالار بانو برفت  
 سوی سسنان روی بهاد و نقت  
 همه برد با خود دو صد نیو را  
 بمهر اندرون برن کیو را  
 بر دیک رسم شد آن ماد نیو  
 همی راه تورا بسجید کیو (کذا)  
 ب۳۰۵۴: حظ: خرشید ؛  
 (دوم) بم و قا و ط و قب و حظ و لن : کل  
 شنلید، قب: جهان شد ؛  
 ب۳۰۵۵: مب جای مصرعها را عوض کرده .

ط وک و قب ولن و حظ و مب افزوده اند :  
 ب ۳۰۶۲: مب: که بیروز باشد؛  
 (دوم): حظ: داند کسی جز، مب: داند  
 یقین؛ ترتیب قانون و حظ و مب: ۳۰۶۳،  
 ۳۰۶۲ مب افزوده :  
 به بیش جهان بان شب تیره کون  
 همی خواه بیروزی و رهنمون  
 ب ۳۰۶۴: حظ: جوشوی ؛ لن و مب افزوده اند :  
 که اویست برتر ز هر برتری  
 همان بنده اوست هر مهتری  
 نه بی امر او کردد این زود [مب]:  
 روز [کرد  
 نه بی رای او باشد این خواب و خورد  
 زمین و زمان [زمان و زمین] و  
 مکان آفرید  
 توانای و ناتوان آفرید  
 بدویست [مب: برویست] امیدو  
 بدو [مب: ازو] یست باک  
 خداوند آب و گل و باذ و خاک  
 ب ۳۰۶۵: تمام نسخ: باشدم یاور ؛ حظ افزوده :  
 کی او هست برتر ز هر مهتری  
 همانا که مهر زهر بهتری  
 ب ۳۰۶۶: حظ: بر آراست ؛  
 (دوم) مب: پذیر جان بر... و دل پر ،

راهما [ بکندم  
 مرا باز داندت و [حظ و مب بدون  
 و] کیفر برم  
 ب ۳۰۶۰: (دوم) قانون: نیام بجز، قب: شاذ  
 روشن، مب: پیام یکی شاد، حظ: دلیر و  
 سرافراز و روشن روان .  
 ب ۳۰۶۱: حظ: برکنار ؛ قاپوت را ندارد .  
 ط وک و قب ولن و حظ و مب افزوده اند :  
 بیاموزش آرایش رزم را  
 شاید [قب: بشاید] مکر [مب]:  
 بجز [رزم یا بزم را  
 بدین کودکی آن ازو دیده ام  
 ز مردی کی از کس بنشینده ام  
 [قب: نه بشینده ام، حظ: کی اورا  
 بستنیدنه ام ، مب: که از مهتران  
 باز نشینده ام] [مب]:  
 ط وک و قب بقی دیگر نیز افزوده اند :  
 نواز رفتن من روان شاذ [ک به خطی  
 دیگر: به پدرش باش و مرا یاد ]  
 دار  
 بکاه پرستش مرا یاد دار

دگر ، قا و مب : و دیکر کس آسان  
خورد؛

(دوم): مب: بنکرد، قب ولن : سوی  
خاك و، ط : سوی تنك تابوت، حظ:  
سوی خاك و . . . بنکرد ؛ حظ و مب  
افزوده اند :

که کر چند مانی بیاید شدن  
چنان رفتنی کش نبوذ آمدن  
ب ۳۰۷۵: لن: بذو، حظ بیت را ندارد .

ب ۳۰۷۶: لن: جای مصراعها را عوض کرده .  
ب ۳۰۷۷: ط و وك: قب: به نیکی کرای و میازار ؛  
قا ولن و مب بیت را ندارند . ط و وك  
وقب افزوده اند:

منه هیچ دل بر جهنده جهان  
کی با تو نماند همی جاوذان

اگر چند مانی بیاید شدن  
بس این شدن نیست باز آمدن

ز خون سیاوش گذشتم بکین  
بآوردن شه ز توران زمین  
لن نیز پس از ایت ب ۳۰۷۶ دوبیت نخست  
را بترتیب ۲ و ۱ افزوده است .

ب ۳۰۷۸: تمام نسخ: با کیزه دل ؛  
(دوم): قا و ط و وك: قب ولن: برکش،

قا: بدل تنك و رخساره اش بر ؛

ب ۳۰۶۷: (دوم) ط و وك: ره می حنك، حظ :  
دهان ... باز داده، مب: بیسته میازرا بگردار  
شیر ؛

ب ۳۰۶۸: ك: ولن: کش باز، حظ: کش باز بیند  
دگر، قا و ط و قب: کش باز بیند بذر ؛  
(دوم): قا و ط و وك: قب و لن: دلش کشت،  
حظ: دلش کشته، مب: برفتن دلش کشت؛  
مب افزوده :

همی گفت کای برتر از برتری  
بفرمان تو دیو و مرغ و پری  
سپردم بتو هوش و جان روان  
چنین نام برده ستوده جوان  
مگر کش برآید ز تنکی رها  
بمن باز بخشش تو ای باذشا

ب ۳۰۷۰: قب: بستر بجز ؛

(دوم) : قا و ط: ست تریاک؛

ب ۳۰۷۲: قب و لن: را درمغاك، ط: آرزو در  
مغاك، ك: همان آرزو - ؛

(دوم): مب: سرش با، ط و قب و لن: را  
همی زیر خاك، ك: - آوری، حظ بیت را  
ندارد .

ب ۳۰۷۴: حظ: تو رنجور و ، لن: رنجی بری او

جو از خواب کودرز برداختم  
 کون جستن شاه را ساختم  
 رای زدن ایرانیان از بهر آوردن شاه  
 کیخسرو  
 یکی انجمن ساخت پشت کوان  
 وز ایرانیان هر که بد پهلوان  
 بران انجمن جمله کرد آمدند  
 همی هر کسی رای دیگر زدند  
 چنن گفت کودرز با مرکشان  
 که مارا ز کیخسرو آمد نشان  
 مراکفت در خواب فرخ مروش  
 سپرده بکفتار او کوش و هوش  
 که این کار جز درخور کیو نیست  
 که در مرز او کرد تر نیو نیست  
 اگر چه بسی ریج و سختی کشد  
 امیدش سوی نیکبختی کشد  
 بدست آورد خسرو نیو را  
 بآخر جو سختی کشد کیو را  
 جکوئید و این را چه پاسخ دهید  
 مرین خواب را رای فرخ نهید  
 همه پهلوانان ایران زمین  
 بخواندند کودرز را آفرین

حظ ومب: برکمان بای بر؛  
 ب ۳۰۷۹: قب: کرد کار بست؛  
 (دوم) ط وک وقب: توئی بی کان کرده، قا:  
 تو هستی همی کرده، مب: نه پرده و کرده  
 روز کار؛  
 قا ومب عنوان ندارند. عنوان ط: داستان  
 رقتن کیو بترکستان با آوردن شاه کیخسرو،  
 ک: رقتن کیو بتوران زمین بطلب شاه  
 کیخسرو، قب و حظ: رقتن کیو بترکستان  
 بطلب کیخسرو، لن: رقتن کیو بطلب  
 کیخسرو بتوران.  
 ب ۳۰۸۰: لن: کردان ... بیش آوری؛  
 (دوم) ط وک وقب: بر سرش داوری، مب:  
 زبستی مکر؛  
 ب ۳۰۸۱: بم و قا ولن: خواب با آن، قب و حظ:  
 با او، مب: با وی، ک: -  
 (دوم): قب: خستو نیامد، ط: ساند که دادار  
 هست، لن: که خشنود باید، ک: -  
 ب ۳۰۸۲: (دوم) حظ: -  
 مب افزوده:  
 گذشتم بکفتار ز آغاز کین  
 با آوردن شه ز توران زمین

باسب اندر آمد سرافراز کیو  
 کمر بست کرد سرافراز نیو  
 بتنها برون رفت و کس را نبرد  
 تن نام برده بیزدان سپرد  
 ب ۳۰۸۳: ط و لك و قب: خاك و آب؛  
 (دوم) لن: كمش راه در هر مغاك، ط  
 وك و قب: كمش [ط: لبش] را مكنی تو  
 خراب ؛ مب از این بیت تا ۳۰۹۴ را  
 ندارد. این ابیات را ذیل ۳۰۱۸ بهمراه  
 ابیاتی دیگر آورده است که در جای خود  
 اشاره شد.  
 ب ۳۰۸۵: نسخه ها بیت را ندارند .  
 ب ۳۰۸۶: ط و لك و لن و حظ: توران؛  
 (دوم) : قا : بهستی بر ، ط : سرش ز  
 انجمن ، قب : سر -- انجمن  
 ب ۳۰۸۷ : قا : جوان شاه؛  
 (دوم) : قب و لن : جز جنك و ، ط و لك :  
 جز جنك و شمشیر حست ؛  
 ب ۳۰۸۸ : ط و لك و قب و لن : داور کرد کار،  
 حظ : روشن کار؛  
 (دوم) : حظ : باران بیار؛  
 ب ۳۰۸۹ : لن : آنج جز ؛  
 ب ۳۰۹۰ : ط و لك : کیهان و خورشیدو، حظ : کیوان

که خواب تو ای پهلوان جهان  
 نباشد بجز راست همچون نشان  
 بکیو آنکهی گفت کودرز بیر  
 که بیسیج کار و برو ناکزیر  
 بنو کیو گفتا که فرمان کنم  
 روان بیش با تو کروکان کنم  
 وزان بزمکه برسوی خانه رفت  
 از اندوه بیژن روانش بگفت  
 بیاراست عرم شدن را بسیج  
 بنجم کند اندر افکند بیج  
 بروزی کزین کیو بسته میان  
 به بیش بذر شد جو شیر ژیان  
 فروذ آمد از باره کیو دلیر  
 بیوسید دست سرافراز شیر  
 بذر تنك بگرفتش اندر کنار  
 بیوسید روی و سر نامدار  
 فرستادن کودرز کیو را بطلب شاه کیخسرو  
 فراوان همی داشت اندر برش  
 فراوان بیوسید روی و سرش  
 بگفتا بروکت خدا باد یار  
 همان رهنمای تو پروردکار  
 بیزدان سپردم ترا ای پسر  
 بکیخسروت باد او راه بر

قاوط : زدوراز ... بر ریختی ، حظ :  
زدوراز ... خاك ریختی ، مب : وزان  
بس بدو خاك بر ریختی ؛

ب ۳۰۹۸ : (دوم) حظ : کسی نشود ، مب : نشوند  
نیز او از اوی ، قا : همان نیز نشوند او از او ؛  
مب بیت را پس از ۳۱۰۸ آورده و در  
عرض اینجا دوبیت افزوده :

جنبین هفت سال اندر آن کوه ودشت

بدو رنج و سختی همی می گذشت  
ز نخجبر بودی مرو را خورش

هم از جرم کوران و لباس برش  
ب ۳۰۹۹ : (دوم) قا : بد از ان ، لن : که اور هممون ،  
حظ : راه بر بود از آن ؛

ب ۳۱۰۰ : مب : هشیار با ؛

(دوم) : مب : بدو ، حظ : بکشاد ؛

ب ۳۱۰۱ : حظ : یک روز کاندر ؛

ب ۳۱۰۲ : (دوم) قا : بنوشی ز دانش ، ط و لك و قب  
ولن : یشوی دل از [ لن : زدل ] کژی و

کاستی ؛

ب ۳۱۰۳ : ط و لك و قب : بتوهر ؛

(دوم) : مب : تو من جان من ؛

ب ۳۱۰۴ : قب : بسیست ؛

(دوم) : قب : هر کیست ؛

و خورشید ؛ قا و ط و لك و قب و لن و حظ  
افزوده اند :

خداوند هستی وهم [حظ : وزو]

راستی

و كر [حظ : اكر] نیستی خواهد

[لن : نخواهد ز تو کژی] و کاستی

ب ۳۰۹۱ : ك : رای نیست ؛

(دوم) : ط و قب : جز از وی ازین ؛

ب ۳۰۹۲ : نسخه ها بیت را ندارند . قب ایاتی

افزوده [که لن و مب ذیل ۳۰۶۴ آورده اند] :

نه بی امر او کردد این روز کرد

نه بی رای او باشد این خواب و خورد

توانانی و ناتوان آفرید

زمان و زمین و مکان آفرید

خداوند باذ و خور و آب و خاك

بدویست امید و زویست باك

ب ۳۰۹۴ : تمام نسخ : تا شهر ؛

(دوم) : ط : از راه ؛

ب ۳۰۹۵ : (دوم) قا و حظ : خبر خواستی ، ط و لك

و قب و لن : ز خسرو بخوبی [لن : بخبری] خبر

خواستی ؛

ب ۳۰۹۶ : (دوم) قا و مب : کیو کردی ؛

ب ۳۰۹۷ : (دوم) ك و قب : زدوراز ، لن : بر ریختی ؛

بروهر کسی گفت برکوی راست  
 چه مردی و بوم و نژادت کجاست.  
 بدین گونه تنها بسان خدیو  
 چنین شکل و پوشش بگرداردیو  
 چنین باسخ آورد کرد دلیر  
 غریب زمن بخت یکباره سیر  
 بی اسب خویش آمدم جاره جوی  
 چنین در بیابان و گه داده روی  
 که ترکان بغارت زمن بستند  
 تو کوئی مرا جان ز تن بستند  
 ازو باز جستند جندی نشان  
 نشانش نبد راست با سرکشان  
 بگفتند کین بدرکی بیس است  
 که تنها بدین مرز مردم کشت  
 یکی خام کاو آوردند زود  
 گرفتند ویرا بدان همجو دود  
 مانند اندران رنج و سختی بسی  
 همی کرد خواری بدو هر کسی  
 یکی روز ترکی بدان مستمند  
 بیخشود و آزاد کردش ز بند  
 جوانمرد را نام الماس بود  
 هنر بیسه ترکی خوش انفاص بود

ب ۳۱۰۵: قا و ط و قب وان و حظ: اکرزانک،  
 مب: اکرزانک پرسم و ؛  
 (دوم) مب: زیانم نیابی، ط و ك و قب ولن  
 و حظ: نیابی زیانم تهی، قا: زیانرا زیاسخ  
 ندارم تهی ؛  
 ب ۳۱۰۶: قا و ك و قب ولن و حظ و مب: ایندر  
 کجاست ؛  
 (دوم): قا: نخواهم کی کوئی بجز گفت راست ؛  
 ب ۳۱۰۷: مب افزوده:  
 ندانم کسی را ازین نام من  
 ز ترکان و از چین و از انجمن  
 ب ۳۱۰۸: (دوم) مب: و بنداختش، حظ: سر  
 برون ؛  
 ب ۳۱۰۹: قا و مب: همی کشت، ط و ك: همی  
 راند ؛  
 (دوم): مب: ازوی بجایی؛ مب افزوده ؛  
 گرفتار شدن کیو بردست ترکان  
 یکی روز برکوشه خفته بوذ  
 ز رنج دل آزرده و آشفته بود  
 ز ترکان بدو لشکری باز خورد  
 ورا خفته دیدند برخالك و کرد  
 بیستند دستش بگردار سنک  
 فکندند در کردنش بالهنک

ب ۳۱۱۱ : حظ : جرم بور ؛

(دوم) : لن : خوردن و باذہاش آب ؛

مب جای مصرعہا را عوض کرده و بعد علامت م و خ گذاشته است .

ب ۳۱۱۲ : ط و ك و قب و لن ابیاتی افزوده اند :

بدانکہ کہ [ك: بدانکہ -] رستم [ط :

ماذر] ازین روی آب / بیاورد لشکر

هم اندر [ك : - اندر] شتاب

سپہدار توران بکنک آمدش

دگر بارہ توران بکنک آمدش

بیران جنین [ك: جنا -] کفت بس

شہریار [لن : بفرمود کای ہوشیار]

کی [لن : تو] کیخسرو شوم [ك : -

سوم] را ایدر آر [لن : بیار]

زماجین بیاور بماذر دہش

برو [ك: بدو] ہرسوی دار بستہ

رہش

فرستاد بیران ہم اندر زمان

فرستادہ برہیونی جان [ط و ك :

ہیون دمان]

بیاورد بور سیاوش را

جوان برومند با ہوش را

بخدمت برترک جندی گذاشت

بہ بیکاری آنکاه خود را بداشت

وزان بس شہی چون فرورفت ہور

شد ازرنک شب ہمجو بشت سمور

فلک را بانجم بیاراستند

جو زربفت روی بہ پراستند

برانڈیشہ بنشت کیو سترک

جو آہو کروران ز چنگال کرک

بشب درنہان رفت سوی کله

کہ زدیکی شہر بودی یلہ

سبک بارہ خود بدست آورد

کزان کله بانان کس او را ندید

بمالید و ر او پس برنشت

ہرانکس کہ پیش آمدش کرد بست

جو بروی جنان رنج کوتاہ شد

دگر در پی جستن شاہ شد

ب ۳۱۱۰ : مب : جنان ؛

(دوم) : ط و قب : از رنج و ، ك : از رنج

بند، لن : تیغ بند و دوال، مب : از بند تیغ

و دوال ، حظ : میان خستہ از تیغ و بستہ

دوال ؛ مب افزودہ :

جو کیو دلاور بتوران زمین

بران سان ہمی کشت اندوہکین



و کر بی مرادی بایران شوم  
 سزاوار طعن دلبران شوم  
 و کر نه شوم قهر در اندهان  
 نشام نداند کسی در نهان  
 باندیشه می رفت چون بنکرید  
 بران پهن صحرا یکی بیشه دید  
 ب ۳۱۱۵: موب: و جوئی پر، ساینسرخ: سبزه و  
 جوی [حظ: جای] بر آب؛  
 (دوم): قا و حظ: همان جای، موب: همه،  
 ط وک و قب و لن: جهان جای؛ ط وک  
 و لن و قب و موب افزوده اند؛  
 همی [لن و قب: ذکر] کفت با دل  
 [موب: مانا] کی از جندگاه / شدستم  
 بدین مرز جوئی ای [ط: جوینده] شاه  
 ب ۳۱۱۶: قب: در گذاشت، موب: اسب آنجا  
 گذاشت، لن: آمد از اسب و اندر  
 گذاشت؛  
 (دوم): لن و حظ و موب: همی دل بر  
 اندیشه، قب: همه دل بر اندیشه؛ قا و ط  
 وک بیت را ندارند.  
 ب ۳۱۱۷: قب: کفت بادل که، ط وک: ذکر کفت  
 بادل کی؛  
 (دوم): ط و حظ: کی این، موب: بود

کسی کرد با ماذر [لن: سپردش بمادر هم]  
 آنجا یکاه / کی بد جای کی خسرو [قب: آن  
 خسرو] نیکخواه [لن: برآمد برین نیزیک  
 جندگاه]  
 جو کیو دلاور بتوران زمین  
 همی کشت یکجند [لن: برانسان  
 همی کشت] اندوهکین  
 ب ۳۱۱۳: قا: باندیشه، قب: اندیشه شد.  
 (دوم): ط و لن و موب: بیش، حظ: یکی  
 یاره ور، قب: به بیش ... شد؛  
 ب ۳۱۱۴: حظ: بران؛  
 (دوم): لن: و کیو را، موب: جهانرا غم و کیو  
 را؛ موب افزوده:  
 دندن کو کمخسرو را و شناختن کمخسرو  
 او را  
 جو نمود کام دلش روی بخت  
 کو پهلوان تنک دل کشت سخت  
 همی کفت با خود دریغا که رنج  
 بسی بردم و نیست امید کنج  
 دریغا که شد هرزه بر باد عمر  
 در شاد کامیم نکشاد عمر  
 دریغا که شد روز کارم بیاد  
 بدل در نکشتم یکی روز شاد

بدان مرغزاران همی بشکرید  
 بران پهن صحرا یکی خیمه دید  
 بنزدیکی خیمه آمد فراز  
 که تاجیست در زیر آن خیمه راز  
 زنی دید چون ماه ناکاسته  
 ازو کریمه و نوحه پر خاسته  
 بتنها بدان خیمه با سوک و درد  
 رخ لاله کون کرده چون لاجورد  
 بدو پهلوان گفت حال تو چیست  
 چنین نوحه و کریمه از بهر چیست  
 فرنکیس بشناخت کو هست کیو  
 که دیده بدش با سیاوش نیو  
 سیاوش جو در بیش افراسیاب  
 بمهمانی آمد همی بر شتاب  
 فرنکیس از طارمه کیو را  
 بدیده بدش هم شه نیو را  
 بیاسخ پری رو زبان بر کشاد  
 بدو قصه خویشتن کرد یاد  
 که کیخسرو راد پرورده ام  
 روان بیش مهرش فدا کرده ام  
 سر هفته آید بنزدیک من  
 که روشن کند روز تاریک من

کان : قا بیت را ندارد . ترتیب مب : ۳۱۱۸ ،  
 ۳۱۱۷  
 ب ۳۱۱۸ : مب : ایدر نیام ، قا : بکفتا ز شه می نیام  
 نشان ؛  
 ب ۳۱۱۹ : قا و ط وک ولن ومب : کنون با ، قب  
 و حظ : کنون تا ؛  
 (دوم) : ط و قب و حظ : می کساران ؛  
 ب ۳۱۲۰ : قا و قب ولن : ود کرشاد ؛  
 (دوم) : حظ : کنبد و آورد کوز ؛  
 ب ۳۱۲۱ : ط وک : بر فشانند ، قب : بخیره زبان ، لن :  
 بخیره زمان ، حظ : زبان ؛  
 (دوم) : قا و قب ولن و حظ : خیمه روانم  
 جو ، ط وک ومب : خیمه روانم جو بشت  
 کان ؛  
 ب ۳۱۲۲ : (دوم) : حظ : داده زمانش بیاذ ، ک :  
 داش دزمانه ؛  
 قب عنوان دارد : رفتن کیو و ماندن هفت  
 سال .  
 ب ۳۱۲۳ : مب : ز کیتی مرا ؛  
 ب ۳۱۲۴ : حظ : سری بر ، مب : بدل بر ؛  
 (دوم) : قا و ط وک و قب ولن ومب : کشت  
 تا بدل [ لن : شه ] کند خواستار ؛  
 مب ابیاتی افزوده :

که کر تو یکی سخت بیان کنی  
 که رازم زهر خلق پنهان کنی  
 بگویم ترا یکسره راز خویش  
 نپویم سوی کژی از کم و بیش  
 هم اندر زمان ماه سوکند خورد  
 چنان کش بفرمود شیر نبرد  
 بذو کفت کیو دلاور منم  
 کیاترا بهر کار یاور منم  
 هم از تخم کودرز کنداورم  
 کنون هفت سالست تا ایلرم  
 به بیمودم از بهر شاه جهان  
 همه مرز توران کران تا کران  
 کنون آخر رنج و سختی رسید  
 امیدم سوی نیکیبختی رسید  
 سمن رخ ز کفتار او شاد شد  
 وز اندیشه کیتی آزاد شد  
 بذو کفت روز تو فرخنده باد  
 رکیب ترا آسمان بنده باد  
 وزان بس ورا جایگاهی نشان  
 همی داشت کامد چراغ مهان  
 ز ترکان تپی چند با او براه  
 ز بهر پرستش بهر جایگاه

سر زلفش از کرد شانه کنم  
 برو نام یزدان روانه کنم  
 بوقی بجا بدرك افراسیاب  
 بخون سیاوشش آمد شتاب  
 فرستاد کس تا که او را بخواند  
 سیاوش بدانست خیره بماند  
 جو جاره ندید از نشان شد نژند  
 فرنکیس را داد بسیار پند  
 که از تخم کودرز کشواذکان  
 بیاید سواری از آزادکان  
 شما را بمردی بایران برد  
 وز ایذر بمرز دلیران برد  
 نشانند خسرو بشاهنشهی  
 بسر برنندش کلاه مهی  
 بکفت پذیر خسرو تیز هوش  
 سوی راه ایران نهادست کوش  
 پری رخ جو این داستانشا بکفت  
 رخ پهلوان همچو کل برشکفت  
 ز شادی خرووش بکیوان رسید  
 نشاطش برین هفت ایوان رسید  
 وزان بس بدان کلرخ خوب جهر  
 چنین کفت کیو دلاور بمهر

جشمه و شناختن شاه کیخسرو او را  
 ب۳۱۲۷: (دوم) لن: آّمذہ رایت، مب: بتابید زو  
 رایت ؛ ک ابیات ۳۱۲۵ و ۳۱۲۶ را  
 تکرار کرده .  
 مب افزوده :  
 رخی همجوخورشیدوقدی جو سرو  
 دو رخسار مانند خون نذرو  
 بدیدن جو ماه و برفتن جو کبکک  
 رہی شد ورا عرعرو سرو کبکک  
 بکرد مهش طوق از مشکک تاب  
 جو شب تاختن کرد بر آفتاب  
 ط عنوان دارد : رسیدن کیو بنزد شاه  
 کیخسرو  
 ب۳۱۲۸: تمام نسخ: کفتی کی با طوق بر ؛  
 (دوم): ط وک و قب : ز بیحاذہ تاج ،  
 حظ : و برسرز بیحاذہ ، قا ولق و مب :  
 و برسرش بیحاذہ [ مب: بناذہ ] تاج  
 ب۳۱۲۹: لن: آید ، قا و حظ: از بوی او ، ط :  
 مشکک آمد ار توی، قب: مشکک آمد  
 از موی ، مب : بوی فرأز آمد از مهر  
 اوی، ک: بوی مشکک - ؛  
 (دوم): بم: از بوی او، لن: آید، قا و ط  
 وک و قب: از روی ، مب : همی تافت

بدو کفت مادر نھان کای دلیر  
 بیامد کو نامبردار شیر  
 همه هر چه او گفته بد باز کفت  
 کہ اکنون همی دارمش در نھان (کذا)  
 جهان چوی ازان خوب کفتار اوی  
 بختدید و شد تازه رخسار اوی  
 بمادر بکفتا کہ از من سلام  
 بکیو دلاور رسان هم بیام  
 بکویش کزین بار تنها برت  
 بیام به بینم رخ انورت  
 همانکاه خورشید نام آوران  
 بکفت این و بر کشت با آن سران  
 ذکر هفته تنها شه کامکار  
 بیامد بدیدار آن نامدار  
 جو کیو سرافراز شه را بدید  
 بر ایزد بسی آفرین کسترید  
 ب۳۱۲۵: مب: بتزدیکی چشمه تابان ؛  
 (دوم): مب: پور، سائر نسخ: دلارام پور ؛  
 ب۳۱۲۶: قا و لن و مب: جام می بر گرفته ؛  
 (دوم): ط: در زده، لن: دستہ رنگ رنگ،  
 حظ : در زده دستہ کل برنکک ؛ قا این  
 عنوان را دارد : رسیدن کیو به کیخسرو و  
 شناختن یکدیگر را ، مب : رسیدن کیو به

خورشید از جهر اوی؛

مب افزوده :

ملک از فلک کفتی اندر زمین

بیامد بران شاه کرد آفرین

نظاره خور و ماه بر روی اوی

پرازمشک شد دست از بوی اوی

ب ۳۱۳۰: ط وک و قب: این جزا، مب: همی

کفت، لن: کفت کین را بجز؛

(دوم): لن و مب: جهر جز، حظ: جرار

درگاه، مب پس از این بیت ۳۱۳۲ را

آورده است.

ب ۳۱۳۱: قا: بیاده شد و؛

(دوم): ط وک و قب و لن: دل شاه، قا:

جو بیل اندر، حظ: جو نیک... یل شاه،

مب: آمد یل ناجوی؛

ب ۳۱۳۲: قا بیت را ندارد. مب افزوده:

شده خیر کیو از هر جهر اوی

ازان شادمان شد دل مهر جوی

ب ۳۱۳۳: حظ: از دور او، مب: جو کیخسرو

اورا شتابان بدید، قا بیت را ندارد.

ب ۳۱۳۴: ط وک و قب: کین مرد، مب: همی

کفت، قا: کفت شه این جزا کیو؛

(دوم): ط وک: درین، لن: برین، قا:

زینشان، حظ: خود نشان؛

ب ۳۱۳۵: (دوم) لن: تا بوئم؛ مب افزوده:

جو تنک اندر آمد کو نامدار

برآمد زد دل خسرو شهریار

همی خواست کوید ابا کیو راز

که تو کیو کودری ای سرفراز

که کیو سرفراز خسرو پرست

بذو کفت کای شاه یزدان پرست

لن عنوان دارد: رسیدن کیو بکیخسرو

بتوران زمین

ب ۳۱۳۶: نسخهها بیت را ندارند و در عوض

افزوده اند [غیر از مب]:

بدو کفت کیو ای شه [قا و حظ: کو]

سرفراز / خرد را [لن و حظ: جهانرا]

بنام [لن: بمهر] تو آمد [قا: باذا] نیاز

ب ۳۱۳۷: لن: بدانم، قا: بزرگی و بور؛

(دوم): ط وک و قب و لن: و باهش تویی؛

مب افزوده:

خرد را بنام تو آمد نیاز

ایا شاه با دانش و سرفراز

بدو کفت کیخسرو آری منم

جهانرا یکی خسرو نو منم

ب ۳۱۴۴: (دوم) لن ومب: بدید آورد؛  
 ب ۳۱۴۵: (دوم) حظ ومب: سہدار کیو، لن:  
 بیاید بتوران سرافراز؛ قا بیت را  
 ندارد.  
 ب ۳۱۴۶: مب: شما را، حظ: برتخت؛  
 (دوم): مب: سوی نامداران، ط وک  
 وقب: بنزد دلبران و، قا بیت را ندارد.  
 ب ۳۱۴۷: قا و ط وقب ومب: جهانی بمردی؛  
 (دوم): قا: همین؛  
 ب ۳۱۴۹: قا: نشان بزرگی؛  
 ب ۳۱۵۲: لن: از کی کیقباد، مب: بداز که از کیقباد،  
 حظ: بدآنکه از کیقباد؛  
 (دوم): حظ: بران، ک: — ترا نژاد؛  
 ب ۳۱۵۳: مب: جنان دید؛  
 ب ۳۱۵۴: (دوم) مب: بشادی، ط وک: برو  
 خواندش آفرین، قب: برو خواندند  
 آفرین، قا: برو خواند چند آفرین؛  
 ب ۳۱۵۵: قا: تخت کاه، سایر نسخ: تخت شاه؛  
 (دوم): ط وک وقب: رستم کینہ خواہ،  
 لن: رستم رزخواہ؛ مب پس از این  
 بیت ۳۱۶۳ را بہ صورت زیر آورده و آن  
 را در جای خود نیز ضبط کرده است:

ب ۳۱۳۸: مب افزوده:  
 کہ باکبر و با خود کین آمدی  
 زدیدار تو دور بادا بدی  
 جگونه سپردی مرین دور راہ  
 زطوس و زکودرز و کاوس شاہ  
 چہ داری خبر تن درستند و شاد  
 ز خسرو همی بردل آرند یاد  
 جهانگیر رستم کو بیل تن  
 جگونست دستان و آن انجمن  
 جو بشنید کیو این سخن خیرہ ماند  
 زبازرا بنام جهان بان براند  
 یقین کشت اورا کہ جز شاہ نیست  
 همان خواب کودر ز کم راہ نیست  
 بذوکفت شاہا تو کیخسروی  
 کہ اندر جهان شہریار نوی  
 ب ۳۱۳۹: مب بیت را ندارد.  
 ب ۳۱۴۰: (دوم) مب: خوری، حظ: بادی و  
 فرہی؛  
 ب ۳۱۴۱: ط وک: خسرو کی ای، حظ: جنین  
 کفت؛  
 (دوم) مب: ماڈرم از پندر؛  
 ب ۳۱۴۳: (دوم) قا و ط وک وقب و حظ ومب:  
 کی ایتر؛

برسیذی، حظ : برسیذی، مب : بدین

نازه روی نکردیدی [

ب۳۱۶۱:ك: - -

(دوم) : ط وك ومب : بر آورد؛

ب۳۱۶۲:ط: ازان راه ، مب : از بیشه؛

(دوم) : مب : همی کفت هر کونه با پور

شاه ؛

ب۳۱۶۳:مب: درد خود،ك: هفت -

(دوم) : ط وقب و حظ : کستردن

خواب، مب: کستردن خواب وز خورد

خود، قا: کستردن راه وز جهر او،ك:

- ن وآب، مب بیت را ذیل ۳۱۵۵ نیز

آورده است .

ب۳۱۶۴ : تمام نسخ : شاه کیو این [ حظ: آن ]

سخن ؛

(دوم) : مب : که دارای ، قب : کپهان

جه ؛

ب۳۱۶۵ : (دوم) قا ولن و حظ ومب : و درد و

آرام، ط وك : بوشش و ریج و کرم و

کداز ؛

ب۳۱۶۶:قب: بشکند بر، حظ: بشکن فر؛

(دوم) : قا: باو بر، مب : پا و سر، لن:

کشته ؛

وزان هفت ساله غم و ریج اوی

ز کستردن خواب و رکنج اوی

ب۳۱۵۶: ط وك وقب: ای سرافراز کی ؛

(دوم): حظ: سرافراز بیدار فرخنده، قب:

جهاندار و ، ط : جهاندار بیدار فرخنده ،

ك: - - بیدار ؛ مب بیت را ندارد .

ب۳۱۵۷: حظ : جهاندار و ، ط وك : جهاندار

جوینده\*، قب ولن: داننده\*، مب : بکفتاکه

داننده ؛

(دوم) : تمام نسخ : کرسپردی ؛

ب۳۱۵۸: تمام نسخ : بشاهی جهان ؛

(دوم) : لن: مهان ، حظ : وجای مهان ، قا

وك وقب: بزرگان و تاج [ قا: جای ] مهان،

ط : بزرگان و تاج شهان ؛ مب بیت را

ندارد .

ب۳۱۵۹: مب: خوری، حظ: مرا دل بدین ؛

(دوم) : مب: زمین ؛

ب۳۱۶۰: ط وك وقب ولن : بایران که ؛

(دوم) : حظ : محکم و کربایش ؛ قا بیت را

ندارد . ط وك وقب ولن و حظ ومب

افزوده اند :

سیاوش [ حظ : سیاوخش ] را زنده کر

دیذی / ز تپار و ریجش نبرسیذی [ك وقب:

ده و هشت تن برکزید از سپاه  
 زخویشان خود جندی از تخم شاه  
 فرستاد با او بنخجیرکاه  
 بتکی رسیدند شاه و سپاه  
 بدان تنک بی بن تھان بود کیو  
 که او را نشان داده بد شاه نیو  
 سر تنک بکرفت شاه دلیر  
 خروشید کیو دلاور جو شیر  
 دو شیر دژم در میان رمه  
 فتادند جون کرک روز دمه  
 جهانجوی با تیغ الماس کون  
 ہر زخم ترکی فکندی نکون  
 ازیشان کسی کر بسر درز داشت  
 بجان زخمی از کیو کودرز داشت  
 ز ترکان نشانی بیکدم نمائد  
 وزان خستکان خسته جانی نمائد  
 بکرد آنکھی خسرو پاک دین  
 جهان آفرین را بمی آفرین  
 بخون پدر کفت زابین من  
 همینست کین نخستین من  
 ب۳۱۷۱: قاو و وک و قب و لن و حظ: سببند  
 نشست؛  
 (دوم): تمام نسخ: همی رفت بیش اندرون

ب۳۱۶۷: مب: وز ایران؛ ط وک پس از این بیت  
 ۳۱۷۰ را آورده اند.  
 ب۳۱۶۸: ک و قب: درد رنجش، حظ: از رنج  
 دینہ بسوخت؛  
 (دوم): حظ: دلش بر؛  
 ب۳۱۶۹: قا و حظ: کفت اکون، مب: همی کفت  
 غمها و رنج؛  
 (دوم): قب و لن و مب: بخت و، قا: بردمذ  
 بخت و؛ حظ: زور و آرام؛ ط وک بیت  
 را ندارند.  
 ب۳۱۷۰: (دوم): مب: بدان تا؛ مب افزوده:  
 کنون تا نیابد کسی آکھی  
 بیاید شدن سوی تخت مہی  
 کی تاجور کردن افراخته  
 بشد تا کند کار ره ساخته  
 کمن ساحین کو بر لشکر برادر بران و  
 کشتن ایشان را  
 بساخن که او بد نکھبان اوی  
 روان بود بر مرز فرمان اوی  
 برادر بد او را زیران یکی  
 فرستاد درخواست زواندکی  
 که تما خود و جندی از سرکشان  
 ز نخجیر کو بی کند خون فشان



[قا: اندرش] کیوتیو؛

ب ۳۱۷۲: مب: وزان تیغ؛

(دوم): قا: ولن: آآمدن بی؛

ب ۳۱۷۳: (دوم) ك: وقب: كل وخار، مب: كل

اندر فکندی تنش؛

ب ۳۱۷۴: (دوم) ط: وقب: دوتن را جو آآمد دل،

مب: که آترا سیاوش بنیاد کرد، ك: -، مب،

افزوده:

سوی بوئخان راند با کین و درد

جو آمد دوتن را دل وهوش کرد

[ر.ك به مصراع ۲ ب ۳۱۷۴]

بیامد بر ماذر مهر جوی

ز کربه دو چشمش بگردار جوی

سوی کاخ رفتند هر دو بهم

فرنکیس برجست دل پر زهم

بگفتند با او ز حال و خبر

وزان داستان گذشته بسر

ط وك این عنوان را دارند: آآمدن شاه

کیخسرو [ك: کیخسرو] و کیو از مرغزار

بزد فرنکیس؛

ب ۳۱۷۵: (دوم) مب: برین؛

ب ۳۱۷۶: (دوم) ط: نهان دلیران، قا: جنان جون

بوذ مردم راه جوی [ر.ك به مصراع ۲

ب ۳۱۶۹:]

ب ۳۱۷۷: (دوم) قا: برتن، ك: وقب: ولن: برسر؛

ب ۳۱۷۸: حظ: وزین، ط: وك: وقب: زما آکهی،

مب: که کر آکهی؛

(دوم): ب:م: ننازد بخواب، قب: و نیازذ،

مب: و نارد، قا: و ننازد، ط: بیارد بخورد

و نارد، ك: - رذ بخواب؛

ب ۳۱۷۹: مب: در آید؛

(دوم): حظ: وب: شده نا امید؛

ب ۳۱۸۰: (دوم) ط: وقب: نبینند نیز آشکار، حظ:

نبینند بیش آشکار، مب: نه ببینند از

آشکار، لن: نماند نه نیز آشکار، ك: -

را نهان؛

ب ۳۱۸۱: قا: خواه بر؛

(دوم): ط: وك: وقب: ولن: و حظ: مرز

ما، قا: همین مرز ما جای؛

ب ۳۱۸۲: حظ: باك: فرزند، قب: بافرین فرو

فرزند، مب: کنون ای جهانجوی

فرزند؛

(دوم): حظ: وب: تابکوم یکی، قا: و ط

وك: ولن: بیت را ندارند؛ ترتیب قب

و حظ: وب: ۳۱۸۳، ۳۱۸۲

ب ۳۱۸۳: ط: وك: وقب: اکر آکهی، لن: و کر

(دوم) : یم : کھی خواب ، قا و ط وک  
 وقب و حظ : در خواب راه [ ط وک  
 وقب: رای] سپہذ، مب: زبد خواه راه  
 سپہ بد، لن: در خواب راه سپہذ کشد؛  
 ب۳۱۸۸: حظ : اندرین ؛ ترتیب مب : ۳۱۸۸ ،  
 ۳۱۹۰ ، + ۳۱۸۹

ب۳۱۸۹: (دوم) قب و حظ: تو بردار ، قا و لن:  
 جنورام ... بردار کام ، ط وک : جو  
 آرام کیرذ تو بردار، مب: جو آرام کیرد  
 تو بردار جام؛

ب۳۱۹۰: حظ و مب : تنکک ، لن : برو بیش او  
 تنکک، قا: — برش تنکک بکشای جهر،  
 ط و قب: برو بیش او نیکک [قب: تنکک]  
 و، ک: برو بیش او تنکک و بردار جهر؛  
 (دوم) : قا: بیساو، مب: بخواری تو  
 بیسای ، ط وک و قب و لن: وزان بس  
 [ لن: بخوان و ] رو مال دستت بمهر ؛  
 مب افزوده:

یکی اسب بینی که اندر جهان  
 ندیدست کس آشکار و نهان

ب۳۱۹۱: مب: نابدیده؛

(دوم) : مب: بدو، ط وک: رای روز؛  
 ب۳۱۹۳ : قا و ط و لن و حظ: در کوه، قب: بر

آکھی ، حظ: مکر کا کھی ؛

(دوم) : ط و لن و مب: از آباد؛

ب۳۱۸۴: (دوم) حظ: به بینی بگردار خرم بهار؛  
 ب۳۱۸۵ : ط وک و قب و لن : یکی جو بیار ، حظ  
 و مب: یکی مرغزارست، قا: یکی جو بیارست  
 روشن روان؛

(دوم) : یم: دیدنش دیده، ط وک و قب و لن  
 و حظ و مب: ز دیدار او تازه، قا: ز دیدار او  
 بپر گردد جوان ؛ ترتیب قا و ط وک و قب  
 و لن و مب: ۳۱۸۶، ۳۱۸۵

ب۳۱۸۶ : قا و ط وک و قب و لن و مب : تو با کیو  
 [ ط وک و قب: و ] زین ؛

(دوم) : ط و قب و لن: مرغزاران براه، مب:  
 رو تا سر مرغزار، ک: مرغزاران — ، حظ  
 بیت را ندارد . قا و ط وک و قب و لن و مب  
 افزوده اند:

بیلا برای یکی مرغزار

به بینی بگردار خرم [مب: خورم]

بهار

لن پیش از این بیت، بینی دیگر نیز افزوده:

بینی یکی کوه سر بر سپهر

که بروی نسایند همی ابر جهر

ب۳۱۸۷: قا و لن: کنبذ کشد؛

(دوم) : قب : و سیراب کشتند ؛ لن  
افزوده :

شتابان نشد خسرو سرفراز  
بزدیک آن چشمه آمد فراز  
ب ۳۱۹۸ : حظ : بهزادکی ، قا : بهزاد ویرا ، مب :  
بهزاد و شه را ؛

(دوم) : مب : بانک سرد ؛ ط وک بیت  
را ندارند . ط وک ولن [ لن پس از  
ب ۳۱۹۷ ] افزوده اند :

بهبازد بنمود زین و لکام  
بران [ قب ولن : بدان ] تا برآید  
بر [ قب : آیدش بر ، لن : آیدش  
از ] آن کار کام

ب ۳۱۹۹ : بم و قا : سیاوش حد نک ، حظ : نشان  
سیاوش ، ط : سیاوش بکنک ، ک :  
سیاوش — ؛

(دوم) : بم : خناح بلنک ، ک ولن : جناح ،  
ط : رکاب ... جناح ، مب : رکاب ...  
جناحی ، قا : وجناغ — ک

ب ۳۲۰۰ : لن : برآنجور ، قا و ط وک و قب و مب :  
برآب خورجای ؛

(دوم) : قا و مب : وزانجا بکه بای تنهاذ ،  
لن : که زا که [ روی عبارت نوشته به

مرغزار ، مب : بردشت و بر مرغزار ؛  
ب ۳۱۹۴ : مب : کیتی بسوز ، قا : — بارکی ؛  
(دوم) : مب : بنعلت زمین را بدشمن بدوز ؛  
لن افزوده :

کجا یابد او مر ترا بی کمان  
جو بشنید خسرو جو شیر زیان  
مب افزوده :

جو آید بتوران بکین خواستن  
عنائش ترا باید آراستن [ر.ک  
به ب ۲۲۰۶ ]

ب ۳۱۹۵ : ک : —

(دوم) : قا و ط و قب ولن و مب : در بیش ،  
حظ : از بیش ؛

قا عنوان دارد : رسیدن کیخسرو به شب  
رنک بهزاد و شناختن اسب او را و مطاوعه  
نمودن بموجب وصیت سیاوخش ، لن : کرفتن  
کیخسرو اسب به زاذ را ، مب : کرفتن  
کیخسرو شیرنک بهزاد را .

ب ۳۱۹۶ : حظ و مب : بران ، ط وک و قب : برزبالا ؛  
(دوم) : ط وک و قب و مب : راه جوی ،  
حظ : بودم مردم ؛

ب ۳۱۹۷ : ط و قب : کله جون بیامد ، ک : کله  
جون —

- خطی دیگر: چنان]، حظ بیت را ندارد.
- ب ۳۲۰۱: (دوم) قا : و باز — ی او؛ لن و مب  
افزوده اند:
- همی بوذ برجای شبرنکک زاد  
زدو چشم خود [لن: او] چشمها  
برکشاذ
- شهنشاه [لن: سپندار] با کیو کریان شده  
[لن: شدند] / بر آتش تو کو پی که بریان  
شده [لن: جو بر آتش تیز بریان شدند]  
کشادند از دیده ها [لن: دیدگان]  
هر دو آب  
زبان برکشاده با فراسیاب [لن:  
بر ز نقرین افرسیاب]
- ب ۳۲۰۲: حظ: او روی و موی، لن و مب: بمالید  
دستش ابر [مب: بران] چشم و روی؛  
(دوم) : قب و حظ و مب: بشخود روی،  
لك: و محسود روی؛
- ب ۳۲۰۳: قا و لن: لکامش بسر کرد و؛  
(دوم): قا و ط و لك و قب و لن و مب: همی از،  
حظ: همی از... بسیار یاد؛
- ب ۳۲۰۴: قا و لن: برزین و بیفشارد، ط و لك و قب:  
برزین بیفشارد، مب: برزین بیفشارد، حظ:  
جو بشنید برزین بیفشارد؛
- ب ۳۲۰۵: (دوم) قا: نبویذ و، حظ: بتازید و بر  
کیو؛
- ب ۳۲۰۷: حظ: کفت اهرمن، ط و لك: کین  
اهرمن؛
- (دوم): حظ: کشت درز برای، لك:—؛  
ب ۳۲۰۸: (دوم) لن: همه رنج؛ مب افزوده:  
برین بود تا خسرو آمد بدید  
ازو رایت مهتری کسترید
- ب ۳۲۰۹: مب: از کوه، حظ: کوه راه، لك: نیمه  
زان راه بپرید شاه، ط: نیمه زان کوه  
بپرید راه؛
- (دوم): حظ: کران بار کرد آن رکیب  
سیاه، لك:—؛ مب افزوده:  
ابر جایکه باز آرام یافت  
ابر پشت جهزاد شه کام یافت
- ب ۳۲۱۰: ط و لك: همی رفت با؛  
(دوم): ط و لك و قب: سخن کفت، قا:  
همی آفرین خواند بر شاه؛ ترتیب ابیات  
قا: ۳۲۱۰، ۳۲۱۸، ۳۲۱۹، ۳۲۱۵، +،  
۳۲۱۶، ۳۲۱۳، ++، ۳۲۲۰ و...
- ب ۳۲۱۱: قا بیت را ندارد.
- ب ۳۲۱۲: (دوم) حظ: شود بر؛ قا بیت را ندارد.
- ب ۳۲۱۳: ط و لك: بدین ایزدی، قب: بدان ایزدی،

لن: بدين ايزدی برز وفر؛  
 (دوم) : بم : اندر آری، لك وحظ : به بينی  
 روان، مب: بمردی در آئی به بندی میان ؛  
 ب۳۲۱۴: (دوم) قب: آيذت، قا بيت را ندارد.  
 ب۳۲۱۵ : قب : اندیشه ای، قا ولن وحظ ومب :  
 جنين کردی اندیشه ای؛  
 (دوم): مب: بنزد جوان، ط و لك وقب: آمد  
 برد آن، لن: بچنك جوان؛  
 ب۳۲۱۶: قا و ط و لك وقب ولن: كرد باذ؛  
 (دوم): قا و ط و لك وقب ولن: برازغم روان  
 من و ديوشاذ ؛ قا افزوده :  
 شد اين رنج من هفت ساله بياد  
 و ديكر كي عيب آورم بر نژاد  
 [ر.ك به ب ۳۳۲۴]  
 جو كيو آنچنان ديند بردش نماز  
 جنين گفت كای مهتر سرفراز  
 [ر.ك به ب ۳۱۳۶]  
 ب۳۲۱۷: حظ: از آب اندر، قا بيت را ندارد .  
 ب۳۲۱۸: (دوم) تمام نسخ: دل بد ؛  
 ب۳۲۱۹: ط و لك وقب: اروندی، حظ : اورنگی،  
 لن: اورنگی وجاه وفر، مب: تویی پرورانیده  
 رای وفر ؛  
 (دوم) : لن : داده ، قا و ط و لك وقب وحظ :

برامیخت زیبا هنر با [حظ: نا]، مب :  
 بیامیخت زیبا هنر با، لك : - زیبا هنر ؛  
 قا افزوده :  
 بذوگفت کیخسرو ای پهلوان  
 بکوم چه اندیشه کردی روان  
 ب۳۲۲۰ : ط و لك : بیالای ایوان ، قا : ز بیشه  
 بایوان ؛  
 (دوم): قا: چاره جو، حظ: شاه جوی ؛  
 لن بيت را ندارد .  
 ب۳۲۲۱: مب: بنزد ؛  
 ب۳۲۲۲: مب: سازشان ؛  
 (دوم) : بم: کسی آكه از رازشان، قا:  
 ز اسرارشان ؛  
 ب۳۲۲۴: (دوم) قا ومب: همی كرد، ط و لك وقب:  
 روان سیاوش را كرد، لن: روان سیاوش  
 همی ؛ مب افزوده:  
 همی كرد نفرین بافراسیاب  
 دلی پر ز حسرت لبی پر ز باد  
 ز بس خون که از دیدگان راندودل  
 همه خاك زیر بيش كشت كل  
 ب۳۲۲۵: ط و لك وقب ولن: از دو، مب: ازین سان  
 همی بود با سوك و درد ؛  
 (دوم): حظ: سوی كوه؛

- ب ۳۲۲۶ : (دوم) ك : نبدآن ، قب : كس آكاه  
اندر ، قا : ازان كس نبوذ آكه ؛
- ب ۳۲۲۷ : (دوم) قا : كهر بود ، مب : درم بود ؛
- ب ۳۲۲۸ : تب : كنج و ؛  
(دوم) : قا : كرز كوان ، مب : تیر و كرز ، ط :
- و كرز و تیغ كوان ، قب : كرز و كوان ؛
- ب ۳۲۲۹ : قا و ك و قب و حظ : سر كنج ، مب : سر  
بیش كنج بكشاد بسر ؛
- (دوم) : مب : در دو ، لن : خون دل از ؛ ط از  
این بیت تا بیت ۳۴۱۳ را ندارد . ترتیب  
صفحات درست است و بیت ۳۲۲۸ در  
پایان صفحه ۱۳۰ و بیت ۳۴۱۳ در اول  
صفحه ۱۳۱ است . منتهی در حاشیه صفحه  
۱۳۰ راده « سر كنج » را آورده است كه  
نمودار كلمه اول بیت اول صفحه بعدست .
- ب ۳۲۳۰ : مب : كای دیده ، قا : كیو ای دیده  
رنج ؛
- (دوم) : ك : آنچه خواهی بران ز كنج ؛
- ب ۳۲۳۲ : (دوم) قا : ای شاه روشن روان ؛ ترتیب  
ایات در تمام نسخ ۳۲۳۲ ، ۳۲۳۳ ؛
- ب ۳۲۳۳ : لن : كه ما با سبانیم ؛
- (دوم) : قا و قب و حظ و مب : فدا كردن ؛
- ب ۳۲۳۴ : قا : بهارو ، ك و قب و لن و حظ : بهاران  
بهشت ؛
- (دوم) قا و مب : رانده همه ، ك : تو باید ؛
- ب ۳۲۳۵ : لن : بدسكالانت ، قب : بدسكال  
تو افكنده ، قا و ك و مب : بدسكالان تو  
كنده ، حظ : بدسكالان تو افكنده ؛
- ب ۳۲۳۶ : مب : جو بكنده بر ؛ حظ عنوان دارد :  
ردن كیخسرو و مادرش با بران زمین .
- ب ۳۲۳۷ : حظ : زهر سوگی ؛
- (دوم) : حظ : ببردند چیزی كی ؛
- ب ۳۲۳۸ : ك و مب : ترك بر ؛
- (دوم) : قا : سلاحی ، قب : همان خنجر و  
تیغ و كرز كران [ ك به مصراع ۲ بیت  
۳۲۲۸ ]
- ب ۳۲۳۹ : قا : را باز كرد ؛  
(دوم) : مب : بیاراست ؛
- ب ۳۲۴۰ : (دوم) لن و مب : بدان ؛ مب عنوان  
دارد : روی نهادن كیخسرو و وفر نكیس  
و كیو با بران .
- ب ۳۲۴۱ : مب افزوده ؛  
شتابان با بران نهادند روی
- نهانی زهر كس همی پوی پوی  
ب ۳۲۴۲ : قا : نهادند روی ؛  
(دوم) : حظ : نهانی جون بوذ كرم نرم ؛

جکوم کنون سش افرسیاب  
 مرا کشت نزدیک او تیره آب  
 مب افزوده :

چه عذر آورم بیش افرسیاب  
 همی کفت و دو دیدگان پر ز آب  
 ندانم چه آید بدین بوم و بر  
 ز جیکی که کرد او که یابد کذر  
 ز کفتار اخترشناسان نشان  
 بدید آمد ای فخر کردنکشان  
 ب ۳۲۴۸: بم: ز ترکان ؛

(دوم): قاولک و قب ولن و حظ: کردو،  
 مب: نستین و ؛ حظ جای مصراعها را  
 عوض کرده است .

ب ۳۲۴۹: (دوم) قاولک و قب ولن و حظ و مب: برفتند  
 کرد از درکارزار، ک: - ؛ قاولک و قب  
 ولن و حظ افزوده اند :

سپهبد جو نستین و بارمان  
 کجا بیل را کفت بیکارمان  
 مب افزوده :

جو نستین و کرد کلباد نیز  
 کجا بیل را کفت برکار حز  
 لن و مب بیتی دیگر افزوده اند :

قا: چنان چون بوذ مردم جاره جوی [ ر. ک  
 به ب ۳۱۹۶ ] لن عنوان دارد : رفتن کیو  
 و کیخسرو و فرنیکیس با بران ؛

ب ۳۲۴۳: قاولک و مب: جو شد، ک: همه شهر، قب:  
 جو شد... کفت و، لن: همه شهر... کفت  
 و، حظ: جو شد... بران کفت و؛

ب ۳۲۴۴: حظ: نماند آن .

(دوم): مب: بنزدیک بساخن بکفت، ک:  
 - ؛ مب افزوده :

بساخن رسید آکهی ناکهی  
 که از مرز ایران بشد فرهی  
 بخون بلر خسرو کینه جوی  
 ز خون سران راند بر جاره جوی  
 شتابان بنزدیک بران دوید  
 ورا آکهی داد زانج شنید  
 ب ۳۲۴۵: حظ: ز توران؛ ک بیت را ندارد .

ب ۳۲۴۶: حظ: سوشهر؛ ک: نهادست ؛  
 (دوم): لن: شاه ویل، قب: کینه جوی؛

ب ۳۲۴۷: (دوم) قاولک و قب ولن و حظ: شاخ درخت،  
 ک: -، لن افزوده [ بیت اول را مب نیز  
 دارد ] :

همی کفت با دل [ مب: خود ] که  
 آمد بدید  
 سخن هرجه گوشم ز مهتر شنید

ارغنده و تن نهاده ، مب : دل اکنده و  
 دل نهاده ، حظ : دل آن عده و تن نهاده ؛  
 ب۳۲۵۸ : حظ : کرد سواران بدید ؛  
 ب۳۲۵۹ : (دوم) قا و ك ومب : وجان هزر ، حظ :  
 و كام هزر ، قب و لن : کنار نك شد مغز  
 وجان ؛  
 ب۳۲۶۰ : لن : در آمد ، قب : مهان سواران ، قا :  
 بتنك سواران ؛  
 (دوم) حظ : ز بیکار او ، مب : او دشت  
 شد ؛ ك و قب عنوان دارند : جنك کیو  
 [قب : کیو کودرز] با ترکان ؛  
 ب۳۲۶۱ : (دوم) لن : زبولاد برز ، قا : آتش زبولاد  
 کرز ؛ حظ بیت را ندارد .  
 ب۳۲۶۲ : قا : زخم بولاد ؛  
 (دوم) قا و ك و قب و لن و حظ : همه سر شد  
 از ، مب : همه کرد از ؛ قا و ك و قب و لن  
 و حظ افزوده اند ؛  
 دل کیو جوان بدی [ك و قب : خندان شد  
 از ، لن : خندان شد از ، حظ : خویان  
 شدی] روز خشم / که جون چشمه  
 بوذیش دریا بچشم  
 ب۳۲۶۳ : قا و لن و حظ و مب : وزان ؛  
 (دوم) ك و قب و حظ : لشکری کشن و

جنین [ مب : همی ] کفت پیران  
 بلشکر که هین  
 بخارید سرها ابر بشت زین  
 مب عنوان دارد : لشکر فرستادن پیران دنباله  
 کیو و کیخسرو .  
 ب۳۲۵۰ : ك : کیورا نیزه ؛  
 ب۳۲۵۱ : (دوم) قا : اختر بدست او ، مب : اختر  
 بد او این بر ؛ نسخه ها افزوده اند ؛  
 اکر [ مب : که کر ] آب بگذار د آن بدنشان  
 جه ارذ [ مب : بد آمد ] بدین مرز [ حظ :  
 برین مرزو ] بر سر کشان [ حظ : این ، مب :  
 کر دنکشان ]  
 ب۳۲۵۲ : قا و قب و لن : بدین ، مب : ازین ؛  
 (دوم) ك و قب و مب : برقتند و ، قا : بیدار  
 سه ؛  
 ب۳۲۵۳ : حظ : فرکیس را ؛  
 ب۳۲۵۵ : قا : کیو را دل محشم ، ك : خفته — ؛  
 ب۳۲۵۶ : (دوم) قا : اسب مردان ، مب : ساز  
 کردان ، لن : بوذ رسم سالار نیو ؛  
 ب۳۲۵۷ : قب و لن : سرش شرترك ، حظ : در  
 سرش خود و ترك ، مب : زره برتنش بود و  
 بر سرش ترك ، ك : در بر — ؛  
 (دوم) قا : تن بر نهاده ، ك و قب و لن : دل



(دوم) بم: یال سفت، قاقب و لن ومب:  
با یال، لک: نا یال، حظ: کر بال سفت،  
لک و قب و لن افزوده اند:  
یکی حمله کرد [لن: حمله کردند]  
برسان شیر

ابا [لن: بران] لشکر کشن و [لن:  
بدون و] با دارو کیر  
خروش آمد و ناله کره نای  
همی کوه را دل برآمد ز جای  
لن پیش از دو بیت بالا سه بیت دیگر  
نیز افزوده [بیت اول را مب نیز افزوده]:  
بذآن کن همه فر کخسروست  
نه از تیغ و کوبال [مب: از کوشش  
و کرز] کیو کوست

ندامم چه آید برین بوم و بر  
ز حکم خداوندمان بر کذر  
ز گفتار اختر شناسان شان  
بد آید بدین نامور سرکشان  
مب افزوده:

دل کیو جندان بدی روز خشم  
که چون چشمه بودیش دریا بچشم  
ب ۳۲۶۸: حظ: خسته و کشتند، مب: و کشته  
کشتند؛

[حظ بدون و] شیر، مب: لشکر کشن  
شیر، لن: سر لشکر کشن و شیر؛  
ب ۳۲۶۴: (دوم) قا: ز خون شد نیستان همه دست  
و راه؛  
ب ۳۲۶۵: حظ: غمین شد؛

(دوم) لک و قب و مب: کشت جون، لن:  
جون کلستان؛ قا بیت را ندارد. مب  
افزوده:

بر آورد نیزه یل شیر کیر  
بپوشید رخسار خورشید و تیر  
همی زد جب و راست و زبیش و پس  
بر نیزه او ناستاد کس  
به نیزه یکی را ز زین خلدنک  
ر بود و بینداختی زیر چنک  
همی این بران آن برین بر سفت

تو کفتی ز ترکان روانها بکفت  
ب ۳۲۶۶: مب: ازین سان، سائر نسخ: از ایشان  
فراوان بیفکنند کیو؛

(دوم) قاقب و لن و حظ: سواران نیو؛  
حظ افزوده:

خروش آمد و ناله کره نای  
همی کوه را دل برآمد ز جای  
ب ۳۲۶۷: لک: کردو، قا: کرد بولا؛

(دوم) مب : سوی کرد بیران ؛ ترتیب ك  
 و قب ولن : ۰۳۲۶۹ + ۳۲۶۸۰  
 ب ۳۲۶۹ : قب : كشته دید . ك ولن : كشته شد ؛  
 (دوم) قب : كشته دید . لن : شد . قا : جون  
 زعفران ، ك : سن كشته ؛ ك و قب ولن  
 افزوده اند :  
 کرزان برفتند یکسر سیاه  
 زکیو سر افزاز لشکر بناه  
 مب افزوده :  
 خروش آمد و ناله کره نای  
 همی کیورا دل بر آمد ز جای  
 هرانکس که اورا بدش بارکی  
 بسوی ختن شد بیکبارکی  
 ب ۳۲۷۰ : تمام نسخ : بنزدیک ؛  
 (دوم) ك : خون دل و ؛  
 ب ۳۲۷۱ : قا و قب و مب : گفت ای ، حظ : شاذ دل  
 شاذ ؛  
 (دوم) قا و حظ و مب : خرد یار داروتن آزاد  
 [حظ : آباد] ، قب ولن : خرد یاز دار و دل  
 آباد ، ك : خرد ؛  
 ب ۳۲۷۲ : تمام نسخ : بس ما ؛  
 ب ۳۲۷۳ : ك و قب ولن و حظ و مب : هر كس ، قا :  
 بریکشتند هر كس ؛

(دوم) حظ : یال او بر ؛ مب افزوده :  
 بزخم کران و بکوبالشان  
 همی خرد شد بست با یالشان  
 ب ۳۲۷۶ : لن : چیزی که دریافتند ؛  
 ب ۳۲۷۷ : (دوم) قا و مب : همه خسته ، قب : بریان  
 شدند ، لن : بزمان شدند ، حظ : زار  
 و بران ؛  
 ب ۳۲۷۸ : (دوم) حظ : بیاید نهفت ؛  
 ب ۳۲۷۹ : قب و حظ : کیوخسرو ؛  
 (دوم) ك و قب و لن و حظ : سان رفت  
 بر ؛  
 ب ۳۲۸۰ : (دوم) حظ : تو که برکشاید ؛  
 ب ۳۲۸۱ : قا و ك و قب و لن و مب : بگردان ، حظ :  
 دلاور بران ؛  
 (دوم) بم و ك : بدشت ، مب : زرو ز نبرد ؛  
 ب ۳۲۸۲ : (دوم) حظ : مرا بس ؛ لن افزوده :  
 برانشانش آوردم اندر رکیب  
 که کفتم نینم هم اکنون نشیب  
 ب ۳۲۸۳ : (دوم) حظ و مب : گرفتش ز ، قا : زدم  
 من بران تارك ترك دار ؛  
 ب ۳۲۸۴ : ك : —  
 (دوم) قب : ساعد بیل ، ك : — بیل ؛  
 ب ۳۲۸۵ : (دوم) قا و حظ : نشینده ام ، قب : نیز

(دوم) مب : سوی کرد بیران ؛ ترتیب ك  
 و قب ولن : ۰۳۲۶۹ + ۳۲۶۸۰  
 ب ۳۲۶۹ : قب : كشته دید . ك ولن : كشته شد ؛  
 (دوم) قب : كشته دید . لن : شد . قا : جون  
 زعفران ، ك : سن كشته ؛ ك و قب ولن  
 افزوده اند :  
 کرزان برفتند یکسر سیاه  
 زکیو سر افزاز لشکر بناه  
 مب افزوده :  
 خروش آمد و ناله کره نای  
 همی کیورا دل بر آمد ز جای  
 هرانکس که اورا بدش بارکی  
 بسوی ختن شد بیکبارکی  
 ب ۳۲۷۰ : تمام نسخ : بنزدیک ؛  
 (دوم) ك : خون دل و ؛  
 ب ۳۲۷۱ : قا و قب و مب : گفت ای ، حظ : شاذ دل  
 شاذ ؛  
 (دوم) قا و حظ و مب : خرد یار داروتن آزاد  
 [حظ : آباد] ، قب ولن : خرد یاز دار و دل  
 آباد ، ك : خرد ؛  
 ب ۳۲۷۲ : تمام نسخ : بس ما ؛  
 ب ۳۲۷۳ : ك و قب ولن و حظ و مب : هر كس ، قا :  
 بریکشتند هر كس ؛

برسیذهام ؟

ب ۳۲۸۶: قب و لن وحظ: جنان ، مب: بچنکش ،

قا: بچنکش... جنان، ك: بزخمش - ؛

(دوم) قب و لن وحظ: نه دربیجش و کردش

روزگار ، قا و مب: نه دربخشش و کردش

روزگار، ك: - کردش، ك و قب و لن وحظ

و مب افزوده اند:

کران کرزها موم [ حظ : کور ] بوذی

به سنک [ ك و لن : بسنک ، حظ و

مب : بچنک ] / سنان سواران زجرم

بلنک

نبودی شکفتی [ حظ: به بوذی شکفت از،

مب: نبودی شکفت از ] برو یال او [ ك :

نبودی - ] / شدی کوفته خرد [ مب :

سرز ] جنکال او

لن میان دو بیت بالا یبتی دیگر نیز افزوده:

کنون خیره اهرمن دلکسل

ورا از تو برکرد و شد داغ دل

ب ۳۲۸۷: حظ: شدی ، ك و قب و لن و مب: نیز

[ لن: تیز ] جوشان شدی ؛

(دوم) ك و قب و لن و مب: بیل خروشان

شدی ، حظ: ببودی جو بیل و خروشان شدی ؛

قا بیت را ندارد.

لن افزوده:

از افکنده شذروی هامون حوکوه

ز یک تن شدند آن دلبران ستوه

مب افزوده:

من آن دیدم از کیو کز بیل مست

نه بیند بهندوستان بت پرست

[ ر. ك به ب ۳۵۶۱ ]

ب ۳۲۸۸: (دوم) حظ: ننکست این ؛

ب ۳۲۸۹: (دوم) ك و قب و لن وحظ و مب: کردان

مکن ؛

ب ۳۲۹۰: مب: نامدار ، قا: نستین و بارمان ؛

(دوم) قا : شیردمان ، مب: شیرشکار ؛

ب ۳۲۹۲: قا و مب: ازین ؛

ب ۳۲۹۳: ك: دلیرسوار ، قا و مب: سوار دلیر ،

حظ: - دو ؛

(دوم) قا و مب: سرافراز هر یک بگردار

شیر ؛

ب ۳۲۹۴: لن: نمودد ، قا و قب و مب: نمودند ،

حظ: سواران بوذند بشت ؛

(دوم) قا و قب: توران بکشت ، لن و

حظ: ایشان بکشت ، مب: دلبران لشکر ؛

ك بیت را ندارد.

ب ۳۲۹۵: قا: کوازه ، حظ: باشدش ؛

براکندہ بی تار؛ لن افزوده :  
 برفقند ترکان جو باذ روان  
 بفرمان آن نامور پہلوان  
 وزان روی کیو و فرنکیس وشاہ  
 شدندی شتابان بدان شاه راه  
 جنیں تا بنزدیکی ژرف رود  
 رسیدند با جوشن و درع و خود  
 مب عنوان دارد : کدشتن کیخسرو از  
 جیحون بی کشتی  
 ب ۳۳۰۴ : ک وقب ولن : مغی ژرف ، قا : همی ژرف  
 بہنیش ، حظ : میان ژرف و بہناش جون  
 ماہ ؛  
 (دوم) حظ : برو ، مب : کم راہ ، قا : بدر  
 رقتن ، ک وقب ولن : برو [ لن : بدو ] بر  
 رقتن دژاکاہ ؛  
 ب ۳۳۰۵ : مب : فرنکیس در بیش شاه ؛ تمام نسخ  
 جای مصراعها را عوض کرده اند .  
 ب ۳۳۰۶ : حظ : بتکریست ، قا ومب : جو از دور  
 زان ، ک وقب : جو از دور آن ؛  
 (دوم) قا و ک وقب ولن : توران ، حظ :  
 ایران بدید ؛  
 ب ۳۳۰۷ : حظ : دمان ، ک : بر — اکاہ ؛  
 (دوم) حظ : راہ کوتاہ ، مب : بدان . . .

(دوم) قا و قب ولن و حظ : مرد درفشى ،  
 مب : نہ مرد درفشى و کو پاک ؛  
 عنوان قا : آمدن پیران ویسہ در عقب کیخسرو  
 و فرنکیس و کیو و محاربت او با کیو کو درز  
 کشواد ، قب : جنک کیو با پیران و گرفتار  
 شدن پیران ، ک : گرفتار شدن پیران بردست  
 کیو ، لن و حظ و مب عنوان ندارند .  
 ب ۳۲۹۶ : قا : ازایشان کزین ، مب : زترکان کزین ؛  
 ب ۳۲۹۷ : قب : بدایشان ، حظ و لن : بایشان ؛  
 (دوم) حظ : نباید ، لن : سایدت سوذ ، ک : —  
 سوذ ؛  
 ب ۳۲۹۸ : ک وقب ولن و حظ و مب : روز برسان  
 شیر ، قا : روز برسان شیر دمان ؛  
 (دوم) تمام نسخ : زرقتن نباید کشادن [ حظ :  
 کشادن نباید ] میان ؛  
 ب ۳۲۹۹ : قا : آکر ؛  
 (دوم) ک : — شیران ؛  
 ب ۳۳۰۰ : (دوم) حظ : ازین ؛  
 ب ۳۳۰۱ : حظ : زکفتار ؛ قا بیت را ندارد .  
 ب ۳۳۰۲ : (دوم) ک : اکھی یافت افراسیاب ؛ قا  
 بیت را ندارد . ترتیب لن : ۳۳۰۳ ، ۳۳۰۲ ،  
 ب ۳۳۰۳ : ک وقب و حظ و مب : برآمد ؛  
 (دوم) قا : بُرا کندہ بی تار ، حظ و مب :

راه کوتاه، ك: — كان ؛

ب۳۳۰۸: لن: ای مرد ؛

(دوم) قب و لن : روز کارستیز ؛ قب و حظ  
افزوده‌اند :

یکی لشکر آمد بس [حظ: بر] ما

دمان

بترسم که تنک اندر آید زمان

درفش سپه‌دار پیران بین [حظ: بین]

شده تیره از کرد روی زمین

ب۳۳۱۰: قا و قب و لن و حظ و مب: کرده بر ؛

(دوم) ك و قب و لن و حظ: بسته نزدیک

افراسیاب، مب: برد تا بنزدیک افراسیاب،

قا: بدارند نزدیک افراسیاب ؛

ب۳۳۱۱: قا و قب و لن و حظ و مب: اند زبند، ك:

وز— ؛

(دوم) ك و قب و لن: جه داند ؛

ب۳۳۱۲: قا و ك و قب و حظ و مب: ای سربانوان،

لن: كفت ای سربانوان [ روی کلمه سر

به خطی دیگر نوشته: ور]

(دوم) حظ: برین، ك: رنجه داری ؛ قب و

حظ افزوده‌اند :

مرا این همه از بی خسروست

که او از بزرگان کیتی نوشت

فلک روشن از نامور تخت اوست

زمین بنده بایه تخت اوست

کر ایدونک خواهد جهاندار ما

بخوبی و نیکیست بیکار [حظ: بر

کار] ما

به نیروی یزدان و دیهم شاه

ترسم من از جنک توران سپاه

ب۳۳۱۳: مب: بالای بند، ك: شاه — ؛

(دوم) حظ: هیچ تند، ك: — لشکر؛

ب۳۳۱۴: لن افزوده:

بنیروی یزدان جان آفرین

سواری تمام برافراز زن

ب۳۳۱۵: مب: ای سرفراز؛

(دوم) لن: کنون کار من بر تو کردد

دراز، مب: کنون کار برشد بتو بردراز؛

ب۳۳۱۶: حظ: دام ناقم، قا: یاقتی تورها، مب:

یافتستی رها ؛

(دوم) لن: توخیره ؛

ب۳۳۱۷: (دوم) بم و قا: برشیر، قب: ز شمشیر،

ك و مب: ز شمشیر برشیر [ ك: ابتدا شید

نوشته بعد آن را خط زده و شیر نوشته]،

لن: ز شمشیر بر جرخ خون ؛

ب۳۳۱۸: مب: ای سرافراز شاه ؛

جو بیروز باشم ہم از فرست  
 جهان دلدہ در سایہ برتست  
 ب ۳۳۲۷: حظ ومب: سو سپہدار وزان، قا: سو  
 سپہدار وزان، ک وقب: ازان سو سپہ  
 ازیں [قب: وزین] سو۔ لن: ازان رو  
 سپہد وزین روسیاه؛  
 ب ۳۳۲۸: (دوم) قا: ز بالای لشکر، حظ ومب:  
 ہمی خواست؛  
 ب ۳۳۲۹: تمام نسخ: براشت بیران ودشام؛  
 (دوم) ک وقب: رک بدنژاد، مب: بدتن  
 بدژاد، حظ: کای بدن بد، قا ولن:  
 کفت ای بدتن بدژاد؛  
 ب ۳۳۳۰: قا وک ولن وحظ ومب: تو تنہا، قب: تو  
 تنہا بہ بیش سیاہ؛  
 (دوم) مب: بہ پشت سیاہ، قب: دلاور  
 بدین رزمگاہ؛  
 ب ۳۳۳۱: حظ: کتون دردلت؛  
 (دوم) ک وقب ومب: تنت را؛  
 ب ۳۳۳۲: مب: شوی یک، قا: کرا از کواہ آہن  
 بوی، حظ: اگر کواہی از آہنی یک،  
 ک وقب ولن: اگر ز [قب: کرا ز، ک  
 ز را خط زدہ] آہنی کواہ [ک: کواہی]  
 ای یک؛

(دوم) قا وک وقب ولن: بتاج تو۔ مب: مرا  
 رفت باید بدین رزمگاہ؛  
 ب ۳۳۱۹: (دوم) ک وقب ومب: نہ بیجد نژاد و۔  
 لن: نیجد نژادی روان۔ قا: نیجد نژاد  
 کوان، حظ: نیجد براذر روان؛  
 ب ۳۳۲۰: حظ: هست وهشتاد و؛  
 (دوم) قا: بلنکان کواہی و شیران دشت،  
 مب: بلنکان کواہ و سواران دشت؛ مب  
 افزودہ:  
 بمردی جہانی ز بن برکنند  
 جو بر چرخ کردان کنند افکنند  
 ب ۳۳۲۱: حظ: وشہ خود یکی؛  
 (دوم) ک وقب ولن: جہ اندک کہ [لن: جہ]  
 بیذا نییم یکی، قا ومب: جہ اندک کی جز تو  
 نییم یکی، حظ: جہ اندک بیذا نییم اندکی؛  
 ب ۳۳۲۲: (دوم) قا وک وقب: تاجور باید؛  
 ب ۳۳۲۳: قا وک ولن وحظ ومب: وکر، ک:  
 وکر دور از ایدر تو کردی تباہ؛  
 (دوم) قا ومب: یکی ازدر؛  
 ب ۳۳۲۴: قا وک وقب ولن وحظ: ودیکر کی عیب  
 آورم؛ مب بیت را ندارد۔  
 ب ۳۳۲۵: مب بیت را ندارد۔ لن افزودہ:

که جندان بزرگان هم از ترك وجین  
 که شد کشته بردست من روز کین  
 بتاراج دادم خان تو (کذا)  
 کزند آمد از من ابر جان تو  
 دو مهتر زنت بود در انجمن  
 اسیر آوردم کشان از ختن  
 یکی خواهرت بوذ و دیگر زنت  
 که لرزان بدنندی بجان و نت  
 دورك دژم چونك من دیدمش  
 بکھتر یکی بنده بخشیدمش  
 من اندر فراز و تو اندر نشیب  
 تو اندر شباب و من اندر شکیب  
 نمودی بمن بشت همچون زنان  
 برقی غریوان و مویه کنان  
 ترا خود همی مرد باید جو زن  
 میان یلان لاف مردی مزین  
 بسان زنان مرد باید ترا  
 کجا مرد دانا ستاید ترا  
 کزین ننگ تا جاودان مهتران  
 بگویند با روز رامشکران  
 که تنها همی کیو خسرو ببرد  
 همی نامتان ننگ باند شمرد

(دوم) قا: بکردت هزار ، قب ولن وحظ  
 ومب: ایند کردت هزار،ك: -ت هزار؛  
 ب۳۳۳۳: قب وحظ: شوی؛  
 (دوم) قب: پوشیده مرد و ستور ، حظ:  
 پوشیده کرد و ستور؛ قا وك ولن ومب بیت  
 را ندارند .  
 ب۳۳۳۴: مب: برنت ، ك وقب ولن: زره در  
 برت، قا: کند... برنت، حظ: آن زره بر  
 برت؛  
 (دوم) قا ومب: کردی کشندت، ك وقب:  
 مرداری بر کشندت ، لن: مرداری اندر  
 کشندت، حظ: مردازی بر کشیدن زخاك؛  
 ب۳۳۳۵: (دوم) مب: سرآرد،ك: - زمان؛  
 ب۳۳۳۶: قا: زمانه بی او همی، قب: زمانه براو همی،  
 حظ: نشمرد، لن: زمانه نفسهاش را بشمرد؛  
 (دوم) مب: دوان، قا ولن: بیاید بر [ لن:  
 که بر] شیرز بگذرد؛ لن افزوده:  
 ازان بس بغرید کیو سترک  
 سر سرکشان بهلوان بزرک  
 که ای ترك مذکور دیوزاد  
 که جون تو سبهد بکیتی مباد  
 بکین سیاوش مرا دیده\*  
 همانا که رزم بسندیده\*

بجز بیلتن رستم شیرمرد  
 زکیتی ندارم کسی هم نبرد  
 جو بارستم آیم بکین خواستن  
 نباید ترا نوحه آراستن  
 مرن رزمکه بزمگاه منست  
 کرانمايه مغفر کلاه منست  
 هم اکنون بدن خنجر آبکون  
 کم پش چشمت جهان قبرکون  
 اگر زنده مانم کسی زن سیاه  
 زمن نام مردی بکیتی نخواه  
 شهنشاه خسرو بایران برم  
 بنزدیک شاه دلیران برم  
 نشانمش بر نامور تخت عاج  
 تهم برسرش بر دلفروز تاج  
 وزان بس بوشم کرانمايه کبر  
 کم شهر توران کنام هزبر  
 پیام بتوران جو شیر ژیان  
 ببندم بکین سیاوش میان  
 نه توران بمانم نه افرسیاب  
 کم شهر توران جودرناي آب  
 منم نور کودرز کشاورکان  
 سر سرکشان کیو آزادکان

ودیکر بزکان روی زمین  
 چه فغفور و قیصر چه خاقان چین  
 بزکان و خویشان کاوس شاه  
 دلیران و کردان زرن کلاه  
 همه دخت رستم همی خواستند  
 همی بردلش خواهش آراستند  
 بدامادیش کس فرستاد طوس  
 تهمتن برو کرد جندی فسوس  
 تهمتن زبپانشان سر بتافت  
 ازرا سزاوار خودکس نیافت  
 بکیتی نکه کرد رستم بسی  
 زکردان بستندش نیامد کسی  
 بمردی و دانش بفرو نژاد  
 بخورد و ببخشش مرا کرد یاد  
 بمن داد رستم کزین دخترش  
 که بودی کرای تر از افرش  
 مہین دخت بانوکشوب سوار  
 بمن داد کردنکش نامدار  
 زجندان بزکان مرا برکزید  
 سرم را بجرخ رین برکشید  
 سبردم برستم یکی خواهرم  
 مه بانوان شهریانو ارم



توی ترك بدبخت پیران شوم  
 که مه تاج بادت مه تخت و مه بوم  
 بدین تیغ هندی بپریم سرت  
 بگرید بتو جوشن و مغفرت  
 که خم کندم کنون مرگ تست  
 کفن بی کمان جوشن و ترك تست  
 جو بران زکیو این! سخنها شنید  
 دلش کشت ربیم و دم درکشید  
 بلرزید برسان لرزنده بید  
 هم از جان شیرین بید ناامید  
 فغان کرد ازان بس که ای شیرمرد  
 جهان کمر و شیراوژن اندر نبرد  
 بیا تا بگردیم هر دو جو شیر  
 بدان تا که بشت که آرد بزیر  
 ب۳۳۳۷: لن بیت را ندارد.  
 ب۳۳۳۸: قب: سرافراز شیر؛  
 ب۳۳۳۹: قب: کزان بر، ک ولن ومب: کزین  
 نامور؛  
 (دوم) مب: ترا ای یل نامدار؛  
 ب۳۳۴۰: قب: هزرتند؛  
 (دوم) قب: اندر آمد؛  
 ب۳۳۴۱: قب: من نیزه سر؛  
 (دوم) حظ: همی، قا ولن: سراننان همه، قب

ومب: سران شان همه، ک: سران را -؛  
 ب۳۳۴۲: ک: چشم؛  
 (دوم) قا وحظ ومب: بردرد و بر، قب  
 ولن: برجوش و بر، ک: برجوش و سر بر  
 زخشم؛  
 ب۳۳۴۳: حظ: بیفشرد، مب: بیفشارد؛  
 (دوم) ک: درآورد -؛ مب پس از این  
 بیت ۳۳۴۹ را آورده است.  
 ب۳۳۴۴: بدشت... زرود؛  
 ب۳۳۴۵: حظ: کیو آرزو را، ک: نکرد ایچ -؛  
 (دوم) مب: بران تا، قا وقب: تا سبهد  
 برآید ز؛  
 ب۳۳۴۶: قا وقب ولن: زجنکش بیستی، حظ: ز  
 جنکش بیستی، مب: ز بیس بیستی،  
 ک: زجنکش بیجید درجنک کیو؛  
 (دوم) ک: شد بهالای نیو؛  
 قا عنوان دارد: کرفتن کیو کودرز پیران  
 ویسه را  
 ب۳۳۴۷: (دوم) ک: - آورد کرز؛ قا ومب  
 بیت را ندارند. لن افزوده:  
 یکی حمله آورد بر پهلوان  
 تو کفتی که بوذ ازدهای دمان  
 ب۳۳۴۸: بم: وک: کزیران ازو، لن: نهانی ازان،

- مب: ازان نامدار بلند ؛ لن افزوده :  
 بینداخت آنکه بسالار کیو  
 بدان تا ببند آورذ کرد نیو  
 ترتیب ایات درك وقب ولن وحظ : ۳۳۴۹ .  
 ۳۳۴۸
- ب ۳۳۴۹: قا بیت را ندارد. مب آن را پس از ب  
 ۳۳۴۳ آورده .
- ب ۳۳۵۰: (دوم) حظ : افکند کردش ؛ مب بیت  
 را ندارد .
- ب ۳۳۵۱: (دوم) قب : به بیجان کند ؛ مب بیت  
 را ندارد و افزوده :  
 به ینداخت کیو دلاور کند  
 میان سپهبد بیامد به بند  
 ز زین کوهه اندر فکندش بخاک
- ب ۳۳۵۲: (دوم) ك وقب ولن وحظ: بردش بدور  
 ازلب ، قا ومب: بردش بدور ازلب جو بیار ؛  
 لن عنوان دارد: گرفتار شدن یران بردست  
 کیو
- ب ۳۳۵۳: (دوم) قا: سلاحش ؛ ك پس از این بیت  
 ۳۳۵۸ را آورده .
- ب ۳۳۵۴: یم : در قشعی ، قا وك وقب ولن: گرفته  
 بدست ؛
- (دوم) حظ: برفت تا ؛  
 ب ۳۳۵۵: (دوم) مب: بدیدندو... ناکام ؛ ك بیت  
 را ندارد .
- ب ۳۳۵۶: قب ولن وحظ ومب: کره نای ؛  
 (دوم) قا: نای سرعین و ، قب ولن: نای  
 سرعین و ، حظ : نای هندی و سرعین  
 درای ؛ ك بیت را ندارد .
- ب ۳۳۵۷: قا وقب ولن وحظ: جوان [قب: این ]  
 دیدکیو ، مب : جان اندر آمد سپهبد  
 بتاب ؛  
 (دوم) حظ: کشتی بموج اندر آردشتاب ،  
 مب : تجا اندر آید بآب ، قب ولن: جو  
 کشتی ز آب اندر آمد بتاب ، ك بیت را  
 ندارد .
- ب ۳۳۵۸: قا: بکفت ؛  
 (دوم) ك وقب : مانده از ، مب: سپهبد  
 شد آنجاییکه در ؛  
 ب ۳۳۵۹: قا وحظ: رکاب ؛  
 (دوم) لن ومب: خیره شد ، قا: از نهاب ؛  
 ك وقب ولن وحظ افزوده اند:  
 بتیغ و رکیب و بکرز و [حظ: بسفت و  
 بکرز و بیال و ] باذ / همی ترک را [ك]:  
 سرس رکشان [ خاک بر سر نهاد

ب ۳۳۶۰: نسخه‌ها بیت را ندارند.

ب ۳۳۶۱: (دوم) ك وقب ولن: زکرزش شدند؛  
حظ بیت را ندارد.

ب ۳۳۶۲: قاولك وقب ولن ومب: او بد، حظ:  
قفايلان... او بد؛

(دوم) ك وقب ومب: به بشت رمه، لن  
وحظ: آمد میان رمه؛

ب ۳۳۶۳: لن: کریزان برفتند از؛ قاولك وقب  
وحظ ومب بیت را ندارند. لن جای مصراعها

راعوض کرده. ترتیب لن: ۳۳۶۴، ۳۳۶۳

ب ۳۳۶۴: لن: وبگذشت از اب، ك ومب: خیره  
بگذشت و؛

(دوم) قاولمب: توکفتی، حظ: توکفتی کی  
لشکر ندیده بخواب؛

ب ۳۳۶۵: مب: دوان تا؛

ب ۳۳۶۶: (دوم) قاولك وقب ولن ومب: دوان و؛  
لن افزوده:

بر شاه بردش دل افکار و خوار

دور خار زرد و در افکنده زار

بیاده بنزدیک خسرو زمین

بوسید و بر شاه کرد آفرین

ب ۳۳۶۷: قاولمب: بدتن بی، قب: بدرک بی، لن:

گفت کین بدنی وفا، حظ: بدین بی وفا؛

(دوم) حظ: شدم در؛

ب ۳۳۶۸: (دوم) قب: کرو باذکشت این، لن:  
جو او باذکشت، قا: جو او باذکشت او  
شود؛ مب: سزد کر دهد این دکر جان  
بیاذ؛

ب ۳۳۶۹: (دوم) قب ولن: خروشید و بوسید،  
ك: — بد روی؛

ب ۳۳۷۰: قاولمب: جنین گفت، حظ: آن شاه؛  
ب ۳۳۷۱: مب: رنج و تیار؛ لن افزوده:

اگر بنده بوذی بدرگاه شاه

سیاوش خسرو نکستی تپاه

همان کر نبیوستمی ناکهان

فر نکیس را خاک بوذی نپان

ك عنوان دارد: رهانیدن کبخسرو پیران

را از دست کیو

ب ۳۳۷۲: ك: از دست؛

ب ۳۳۷۳: قاولك وقب ولن: آنکه نکه؛

ب ۳۳۷۴: (دوم) قا: نفرین بر افراسیاب؛

ب ۳۳۷۵: ك وحظ: انکهی گفت، لن: بکیو این  
جنین گفت؛

(دوم) قا: کشیدی جنین، حظ ومب:

کشیدی جنین رنج و، ك: کشیده جنین

رنج، قب ولن: جشیدی جنین رنج؛

ب ۳۳۸۴: قا: جوزان خنجر؛ لن افزوده:  
 دل شاه خسرو بدو کرم دید  
 رخانش راز آب و آزرم دید  
 بدو کفت کای شاه دل شاد دار  
 روانا ازین کار آزاذ دار  
 جو او صد هزاران فدای تو بیاذ  
 خرد زافرینش ردای تو بیاذ  
 ز کفتار اورخ بر افروخت شاه  
 بخندید و رخشنده شد سش کاه  
 بدو کفت کای نیکپی بهلوان  
 بوی شاد و دل شاد تا جاوذان  
 ب ۳۳۸۵: (دوم) حظ: بکفت، قا: درستی نجست،  
 مب: درستی نجست، ک: برتر [ابتدا برتن  
 نوشته بعد اصلاح کرده] درستی گرفت،  
 قب: برتن درستی گرفت، لن: برتن  
 درستی نهفت؛  
 ب ۳۳۸۶: حظ: جنان، ک: -  
 (دوم) قا: کی اکنون بشد بی کمان آن  
 سیاه، ک: قب و لن: کی بالاشدی از کمان  
 سیاه، مب: که باشی همی بی کمان بادشاه؛  
 ب ۳۳۸۷: (دوم) حظ: مخشیده جان؛ لن افزوده:  
 بکیو آنکھی کفت شاه دلیر  
 که اسپش مرا بخش ای زه شیر  
 قب و حظ [قب ذیل ۳۳۸۸] افزوده اند:

قب عنوان دارد: رهایدن کی خسرو برانرا  
 ب ۳۳۷۶: مب: جتین، حظ: این برهنر؛  
 ب ۳۳۷۷: قا: بس از دادگر بوذ اورهنمون؛  
 (دوم) ک: بدان کین؛  
 ب ۳۳۷۸: مب: زدل مهر پرورده؛ لن افزوده:  
 بما بخش ای نامور تو کتون  
 که هرگز ند بر بدی رهنمون  
 حظ افزوده:  
 سزدگر تو بخشایش آری بدوی  
 ز بهر منش بد نیاری بدوی  
 ب ۳۳۷۹: قا و حظ و مب: ای شه بانوان؛  
 (دوم) قا: باذ شاه جهان [روی جهان نوشته:  
 جوا]، ک: قب و لن: که نوشته [لن: کانوشه]  
 روان باذ شاه جهان؛ حظ: که روشن روان  
 باذ شاه جهان، مب: که شادان بزى شاد و  
 روشن روان؛  
 ب ۳۳۸۰: (دوم) تمام نسخ: بتخت سرافراز شاه؛  
 ب ۳۳۸۱: قا: یایم بدو؛  
 (دوم) ک: قب و حظ و مب: بخونش، لن:  
 زخونش کم لعل روی زمین؛  
 ب ۳۳۸۲: قا: خسرو کای؛  
 (دوم) لن: رواناز، قا: سوکند شاهان؛  
 ب ۳۳۸۳: تمام نسخ: کتون دل بسو کند؛

<p>(دوم) ك: خواهيم بس، قا: باشدت و بس، مب: باشدت بس ؛</p>	<p>تو آتی که گفتی [حظ: کوی] ] بکیتی جومن</p>
<p>ب ۳۳۹۱: لن: بند ترا، حظ: ازو نیست پنهان ترا ؛ ب ۳۳۹۲: ك: ومب: بران ؛</p>	<p>سواری نباشد بصد انجمن سپهدار ترکان و شیران [حظ: ایران</p>
<p>(دوم) قا و ك: وقب ولن ومب: اسب و، حظ: بخیرید جان و روان ؛</p>	<p>و ترکان] توی برزم اندرون بیم ایران توی</p>
<p>ب ۳۳۹۳: لن: این بند، ك: وقب: بند کس را، حظ: بکشاید ؛</p>	<p>کنون بیش من برده [حظ: بسته] بر آب چشم</p>
<p>(دوم) ك: خواهد وی ، حظ: وی این بایکاه، قا: ز کلهش باشد ورا دستکاه ؛</p>	<p>نه نام و نه ننگ و نه زور و نه خشم همی لابه سازی بسان زنان</p>
<p>مب بیت را ندارد.</p>	<p>بر از ننگ با شاه لابه کنان</p>
<p>ب ۳۳۹۴: (دوم) قا و قب و حظ و مب: وزان ؛ لن افزوده:</p>	<p>ب ۳۳۸۸: (دوم) قا: جز اینست کیتی باوردگاه ؛ لن افزوده:</p>
<p>برفت و همی خواند او آفرین ابر شاه و برهلوان زمین</p>	<p>اگر خواهی این ناذای دوان دو دستت سندم سند کوان</p>
<p>فر نکیس و کیخسرو خوب چهر بیر در گرفتند او را بهمیر</p>	<p>یکی سخت سوکند را یاذ کن بیجان تن بسته آزاد کن</p>
<p>بذو گفت خسرو که پدروذ باش جهان جاوذان تار و تو بوذ باس</p>	<p>ب ۳۳۸۹: قا: جوی مکر، قب ولن: خوری مکر، ك ومب: بخوری مکر، حظ: بسوکند خوردی</p>
<p>اگر داد کستر ده زمان توان نباشد دریغ از تو چیز و روان</p>	<p>تازه باز ؛ (دوم) قا ومب: کی دستت ؛</p>
<p>عنوان: قا: آکمی یافتن افراسیاب از توجه کیخسرو و مادرش باران بدالالت کیو و</p>	<p>ب ۳۳۹۰: لن: بند من، مب: آن بند را، قا و قب: آن بند من، حظ: بکشاید ... بند من، ك: کی نکشا - کس ؛</p>

- ب ۳۴۰۲: لن: این دیو ؛  
 (دوم) قا: دل و بند، ک و لن و حظ: دل و  
 رای ؛
- ب ۳۴۰۳: لن: بودیش آموز کار ، حظ بیت را  
 ندارد.
- ب ۳۴۰۴: ک و قب و لن و حظ و مب: کفت آسان ؛  
 (دوم) قب و لن: و کر ؛
- ب ۳۴۰۵: قا و ک و لن: بودست و ؛
- (دوم) ک و قب و لن و مب: ندیدم  
 [ ک روی کلمه به خطی دیگر نوشته :  
 نبودست ] ، قا: او نبودست کس ، حظ:  
 سباه... نبودست کس ؛
- ب ۳۴۰۶: قب: جنک و کین سباه ؛  
 (دوم) قا: همی برد [ روی کلمه نوشته :  
 رفت ] ، لن : جنان رفت ؛ ک بیت را  
 ندارد.
- ب ۳۴۰۷: قا و قب و حظ: سپهرم جو کفت و [ قب :  
 کفت ] سپهید ؛
- (دوم) ک و قب و لن: به پیش ؛ مب بیت  
 را ندارد. قب پس از این بیت ۳۴۱۰ را  
 آورده.
- ب ۳۴۰۸: (دوم) قب: روی یالش ، قا و ک:  
 سروریش و یالش ، مب: سروریش و
- در عقب ایشان تاختن ، ک: باز کفتن بران  
 پیش افراسیاب از حال کیو ، مب: کرهار  
 شدن بران ردست کیو و رها کردن او را ،  
 قب و لن و حظ عنوان ندارند.
- ب ۳۳۹۵: (دوم) قا: بدو ؛
- ب ۳۳۹۶: قا: کوس و بوق و . لن: کوس روین  
 سبه ، مب: بز بوق و کوس و سبه . حظ: و  
 بوق و بنه بر نشاند ؛
- (دوم) حظ: از آتش بگردار ؛
- ب ۳۳۹۷: قا و قب و لن و حظ: دمان ؛
- (دوم) ک و قب و لن: همی جست بر: مب:  
 برسان باد دمان ؛
- ب ۳۳۹۸: قا و قب و لن و مب: بدان ، حظ: جو  
 آورد... بدان ؛
- ب ۳۳۹۹: مب: همه لشکر خود بر اکنده ؛  
 (دوم) ک: کشته افکنده ؛
- ب ۳۴۰۰: قا: پهلوان و سباه ، حظ و مب: پهلوان  
 سباه ؛
- (دوم) حظ: برین، ک: امذ - ن ؛
- ب ۳۴۰۱: قب: بچنک ، ک و لن و حظ: نبود آکھی ،  
 قا: نبذ آکھی... ز کرد نکشان ؛
- (دوم) قا: سیاهی دمان ، حظ: از ایران  
 سیاهی ؛ مب بیت را ندارد.

یالش بخالك و بخون ؟

ب۳۴۰۹: (دوم) قا: از جنكك ؛

ب۳۴۱۰: حظ: نزدیک شد؛ قب بیت را پس از  
۳۴۰۷ آورده و در اینجا نیز تکرار کرده است.

ب۳۴۱۱: قا: دید بسته بزین همجو ، قب و حظ  
ومب: دید بسته بزین بر [ حظ: در ] جو ،  
ك: و را دید - ، لن: دید بسته همجو سنكك  
بزین [ روی همجو و بزین علامت خ و م  
گذاشته ] .

(دوم) قب ولن: بر بالهنكك ، حظ: بشت  
بالهنكك، ك: - بر بالهنكك ؛

ب۳۴۱۲: قا و ك و قب ولن: برسید ازو ؛

ب۳۴۱۳: حظ و مب: که بیل ، قا: گفت کای ژنده  
بیل زیان ؛

(دوم) بم: درنده شیر ، مب: نه دیو و نه شیر ؛  
ط از این بیت بعد را دارد .

ب۳۴۱۴: حظ: نیاید ؛

(دوم) قا: جنان کیو ، مب: کیو کودرز ای ؛

ب۳۴۱۵: لن: ازوی که از كرك و شیر ؛ سایر نسخ  
بیت را ندارند .

ب۳۴۱۶: ط و ك و قب ولن: که او بر ، قا و مب:  
بدان سان کی او بر ؛

(دوم) قا و ك و ط و قب و لن و مب: زبیمش ،

حظ بیت را ندارد.

ب۳۴۱۷: ط و ك: نخست از دلیران بكرز ؛

(دوم) قا و قب و لن و حظ و مب: همی  
كوفت ؛

ب۳۴۱۸: ك و قب: و بیال و بیای ، لن: و بیای و  
سال و رکیب ، ط: و سال و بیای و  
ركاب، حظ: و بكوش و بیای و ركاب ؛  
(دوم) قب: نشیب ، ط و ك: سوار سر  
افراز اندر شیب [ك: نشیب] ، حظ:  
كهی در فراز و كهی در نشیب ؛ قا و مب  
بیت را ندارند .

ط و ك و قب و لن و حظ افزوده اند:

همی زد همی كشت كردان ما

نه اندیشه بوذش ز مردان ما

[حظ: زدندش همی تیز مردان ما]

ب۳۴۱۹: (دوم) مب: زان ببارید، حظ: فروزان  
کی بارید ؛ مب افزوده:

ستوهی نیامد ز شمشیر تیز

سواران گرفتند راه کریز

ب۳۴۲۰: لن: بزین در ، قب: نخفت ، حظ: برین بر  
نخفت ؛

(دوم) قا: با باره ، ط و ك و لن: باكرز ،

قب: با باذ ؛ مب بیت را ندارد.

هم همی رو بجای ؛ مب بیت را ندارد و  
در عوض افزوده :

که نکشاید این بند من هیچ کس

کشاینده کلشهر باشد و بس

[ ر.ك به ب ۳۳۹۰ ]

بیسته سرو بایم اندر کمند

بدل درکان زیر سوکند و بند

ب ۳۴۲۹ : ط وک و قب ولن و حظ : نزد سپهر .

مب : رازست کردان سپهر ؛

(دوم) حظ : نخواهد، لن : باک جهر ، ك :

برید - باک جهر ، قا بیت را ندارد . ط

و ک و قب ولن پس از این بیت ۳۴۲۵ را

آورده و پس از آن افزوده اند :

یکی تن به آید ز حندین [ لن : جندی ]

سوار [ ك : هزار ] / همانا که بردارذ

[ لن : برکشت ] این روزگار [ ك : - ن

روزگار ]

قب بیتی دیگر نیز [ پیش از بیت اخیر ]

افزوده :

بکفتش بذین کرزه کاوسار

کینه برآرم از ایشان دمار

حظ نیز بیت زیر را افزوده :

ب ۳۴۲۱ : مب : کرد سپاه ؛

(دوم) قا و مب : جزا زمن ، ط وک و قب ولن

و حظ : جزا زمن نبد ؛

ب ۳۴۲۲ : (دوم) قا و ط وک و قب ولن : آمد سر

من ببند ، حظ : بینداخت و آمد سر من ؛

ب ۳۴۲۳ : قا : و توش من ؛

(دوم) حظ : سرو کوش ، ط وک و قب ولن :

تن و توش من ؛

ب ۳۴۲۴ : (دوم) قا و مب : بیفکند ، ط وک و قب

ولن و حظ : برزین و ؛

ب ۳۴۲۵ : حظ : و بای اندر ، ط وک و قب ولن : سر

و یالم ؛

(دوم) ط وک و قب ولن : زیر سوکند ، حظ :

زبان زرو سوکند ؛ قا و مب بیت را ندارند .

ط وک و قب ولن بیت را پس از بیت ۳۴۲۹

آورده اند و حظ پس از ۳۴۲۸ آورده است .

ب ۳۴۲۶ : مب : شاه توران سپاه ؛

(دوم) قا و ط وک و قب ولن : بدادار هرکام

و ، حظ : بدادار و دیمیم و ، مب : بدادار که بان

و ؛

ب ۳۴۲۸ : حظ : کس نکوئی ؛

(دوم) قا : روی هم چنین تا ، قب و حظ : چنین

هم روی تا ، لن : همیدون برو تا ، ط وک : چنین



حظ افزوده :

بسوی ختن رفت بران نژد

وزین سو همی تاخت شاه بلند

ب ۳۴۳۷ : (دوم) قا : همه ، حظ : برو دامن ؛

ب ۳۴۳۸ : قا و ط و ك و م ب : بهومان جنین گفت

كاندر ؛

(دوم) ق ب و لن : بکش ، ط و ك : را

بکش از ؛

ب ۳۴۳۹ : ط و ك : کی کر ، حظ : بچیون ، ق ب : -

کر کیو ، لن : جواید خبر کوز ؛

(دوم) قا و م ب : همه رنج ؛

ب ۳۴۴۰ : (دوم) م ب : دکر کونه از گفته باستان ؛

ب ۳۴۴۱ : (دوم) ط و ق ب و لن و حظ : شاه سر

برزند با نژاد ، ك : - ند با نژاد ؛

ب ۳۴۴۲ : قا و ك و م ب : خارسان . حظ : خواستان ؛

(دوم) : قا و ك : شارسان . ق ب : بران ،

لن : نماند همی بوم ، م ب : بران ...

شارسان ، ط : برخارستان ؛ لن افزوده :

دل او با بران کرا ند بمهر

بتوران نماید براز کینه چهر

و عنوان دارد : گذشتن کیخسرو و

فرنکیس و کیو از آب جیحون

ب ۳۴۴۳ : قا و ط و ق ب و حظ و م ب : و باب ؛

کی یک تن به آید ز توران هزار

همانا که کین خواهد این روز کار

ب ۳۴۳۰ : (دوم) حظ : زجشم ؛

ب ۳۴۳۱ : (دوم) قا و م ب : بترسید بران ، ك : -

خامش بماند ؛

ب ۳۴۳۲ : تمام نسخ : وزان ؛

ب ۳۴۳۳ : تمام نسخ : کیو کوردزو [ق ب بدون و]

آن [لن : این] دیو ؛

(دوم) قا : ویا تیز ، لن : غرنده و تیز . ط :

کرتند ، م ب : غرنده برسان باد ، حظ : شوذ

... غرنده و تیز ، ك : - کرتند باد ؛

ب ۳۴۳۴ : حظ : رجرج بلند ؛

(دوم) ط و ك و ق ب : وز تیغ ، لن : دست و از

تیغ ، م ب : کنمشان سرو پای یکسر به بند ؛

لن افزوده :

فرنکیس را جون بجنک آورم

بچشمش جهان تار و تنک آورم

حظ افزوده :

بگفتش بدین کرزه کاوسار

بکینه برآرم از ایشان دمار

ب ۳۴۳۵ : ط و ك و لن : میانش ببرم ؛

(دوم) م ب : ریزه ریز ؛

ب ۳۴۳۶ : (دوم) لن : با وی ، م ب : چه جوید ؛

جوبشید ازو نازبان کفت وکوی  
سوی کیو کرد آنکھی تیز روی  
ب ۳۴۴۹: قا و ط وک ولن و حظ : تو کفت باز .

مب: نخواہم بدو کفت باز اندکی ؛

(دوم) لن: باید یکی؛

ب ۳۴۵۰: حظ: تو یا آب شاه ؛

(دوم) مب: برستار یا بوررخشنده ماه،  
ط وک و قب ولن: و کراین برستار افسر  
زماہ ، قا و حظ: برستار ما تاج رخشنده  
[ حظ: واورنک ] شاه ؛

ب ۳۴۵۱: حظ: کشته خرد ؛

(دوم) ط وک و قب: کوی ، لن : زن  
نشانت کی اندر، حظ و مب: سخن را جنان  
کوی [ مب : کوکه ] ؛ عنوان قب :  
بر کدشتن کیو با کیخسرو و فرنکیس بر  
آب جیحون بی کشتی، مب: جنگک کردن  
کیو با کشتی بان و کدشتن از آب .

ب ۳۴۵۲: قب: باژ کر ، ط وک : چہر باژ اکر باژ  
شمیری، لن : اکر با شہنشاہ شمیری ؛ قا  
و حظ و مب بیت را ندارند. قا و قب ولن  
و مب افزوده اند:

کی باشی کہ شہ را [ قا: کی تاجش ] کنی  
خواستار / چنین باذ بیائی ای خاکسار

[ قب: بادسار ]

(دوم) حظ : در کدشتن ؛ ک عنوان دارد :  
بر کدشتن کیخسرو و کیو و فرنکیس از  
جیحون ؛

ب ۳۴۴۴: قا و ط وک و حظ: باز [ ط: باژ ] خواہ:

لن: بر باژ خواہ . مب : یکبار یا باژ ، قب :  
برفتند . . . باژ خواہ ؛

(دوم) مب: با پایکاه . لن: کشتی کذا رد بیاید  
براه ؛

ب ۳۴۴۵: تمام نسخ: نوست ؛

(دوم) تمام نسخ: نشستی کہ زیبای کیخسروست ؛  
مب بیت را ندارد .

ط عنوان دارد: کدشتن کیخسرو و فرنکیس  
و کیو بی کشتی از رود جیحون .

ب ۳۴۴۶: حظ: باژ خواہ، قب ولن : بس کیو را  
باژ ، ط وک : مر کیو را باژ [ ک: بار ] ، قا:  
بکیو آنکھی کفت بس باژ ؛ مب بیت را  
ندارد .

ب ۳۴۴۷: قا وک: باید از آب رود، قب: بایدت  
آب رود، ط : باید از آب رود ؛ مب بیت  
را ندارند .

ب ۳۴۴۸: ط وک و قب و حظ: آنچه باید بخواہ ؛

(دوم) قا: بزودی کی تنکک ؛ لن افزوده :

ب ۳۴۵۳: لن: اکر، قاومب: ویا مادر؛ حظ جای  
مصراعها را عوض کرده است.

ب ۳۴۵۴: حظ: که شب رنگک؛  
(دوم) حظ: دارد تکک؛

ب ۳۴۵۵: قاومب: کی جستی، طوقب ولن وحظ:  
که جستی بکشتی زره، ک: کی جستی -؛  
(دوم) قا: کره از، مب: ندانی کشادن کره،  
ط وقب ولن وحظ: زره باید [حظ: یابند]  
از هر کسی باکره، ک: - باکره؛

ب ۳۴۵۶: حظ: جامه از؛

ب ۳۴۵۷: (دوم) قا و ط وقب ومب: همی باژ،  
لن وحظ: همی باژ خواهی درین [حظ:  
برین]، ک: -؛

ب ۳۴۵۸: (دوم) قاوقب ولن وحظ: بدین مایه، ط  
وک: بدین مایه شادی درشتی، مب: برابر  
زیانی بود مر ترا؛

ب ۳۴۵۹: قب ولن: بشه گفت، ط وک: بشه گفت  
ار ایذونکک کیخسروی؛  
(دوم) مب: جزاز آب؛  
قا عنوان دارد: کلدشتن کیخسرو با ماذر و  
کیو از جیحون براسب.

ب ۳۴۶۰: ط وک وقب ولن وحظ: بکادشت از  
اروند [قب: اورند]؛

(دوم) ط وک ولن وحظ: همی داد تخت؛  
مب بیت را ندارد.

ب ۳۴۶۱: ط وک: جهانی سراسر بند آوری، حظ:  
جهانی بشادی شد اورا رهی؛

(دوم) ک ولن وحظ: باذی و فرهی، ط:  
روشنی باذی و سروری؛ مب بیت را  
ندارد.

ب ۳۴۶۲: قا: اندیشه کر؛

(دوم) قا و ط وک ولن وحظ ومب: بناه  
دلیران و، قب: سوار دلیران و؛

ب ۳۴۶۳: قا و ط وک ولن وحظ ومب: بند [حظ:  
بند] آب، قب: بند آب... با تو؛  
(دوم) حظ: وبا بابگاه؛

ب ۳۴۶۴: قب: غرقه ار، مب: غرقه یا، ط وک و  
لن: شوم کشته ما؛

(دوم) قا و ط وک ولن وحظ ومب:  
کرانی نباید [حظ: نیابند]، قب: کرانی  
نیابند که ببند؛

ب ۳۴۶۵: مب: بودی سبب در، حظ: بهانه تو بودی  
مرا در جهان؛

ب ۳۴۶۶: قب: پهرزاد؛  
(دوم) قا: ازین بار. ط وک ولن وحظ:  
ازین باره بر، قب: ازین کونه بر، مب:  
توزین بردل خود مکن؛

بر. قب: برستش تمام ترا من نخست ؛  
 مب بیت را ندارد . ترتیب ابیات لن :  
 ۳۴۷۴+۳۴۷۳ ط وک و قب و لن  
 افزوده اند:

بکنت این و برشت شبرنک شد  
 [ک- بر-]

بچهره بسان [ک- ن] شباهنک  
 شد

ب ۳۴۷۴: قا: دلفروزم تویی ؛

(دوم) قا: همان زور و روزم تویی ؛ ط  
 وک و قب و مب بیت را ندارند .

ب ۳۴۷۵: حظ: بدریا اندر ؛

(دوم) ط وک و لن و حظ: باژکاه. قا:  
 تا بایکاه. مب: راند با پایکاه ؛

ب ۳۴۷۶: (دوم) قا و ط وک و قب و لن: وزآب،  
 حظ و مب: نه ترشد زجیحون و [مب:  
 نه] ازآب سیر ؛

ب ۳۴۷۷: ط وک و قب و لن: بران ؛

ب ۳۴۷۸: لن: نیستان بر ، قب: بران فیستان بر،  
 قا: بدانجایکه برنیایش، مب: برانجایکه  
 برنیایش. حظ: بران داستان بر، ط وک:  
 بران نیستان برستایش ؛

(دوم) ط وک: نیایش ؛ قب افزوده:

ب ۳۴۶۷: قب: کنون بی کتام، حظ: درکتام ؛

ب ۳۴۶۸: حظ: برکند ؛

(دوم) مب: برتو ؛

ب ۳۴۶۹: قب: تا خورند، حظ: ماهیا نمان خورڈ،

ط وک و لن: افکندتان و ماهی خورڈ؛

(دوم) قب: اندرت ، مب: و یا زیر. حظ:

بسبرڈ. ط وک و لن: ویا . . . بسبرڈ ؛ قا بیت  
 را ندارد .

ب ۳۴۷۰: مب: اینست راه ؛

(دوم) مب: فریاد خواه ؛

ب ۳۴۷۱: (دوم) قب: بمالید برخاک و بنهاد . قا

و ط وک و لن و حظ: بنالید و برخاک بنهاد .

مب: - و برخاک بنهاد ؛

ب ۳۴۷۲: (دوم) قا و لن: نماینده داد و. قب: راه

و دادم، حظ: نماینده بردا ذراهم ، مب: راه

و دادم [روی دو کلمه علامت خ و م گذاشته

است] ، ط وک: بخشکی همان رهنمایم [ر. ک

به مصرع ۲ بیت ۳۴۷۴] ؛

ب ۳۴۷۳: لن: و کزی مرا ، حظ: درشتی و زری

مرا بر. ط وک: درستی و کزی من از فر.

قب: بدریا و خشکی مرا . قا: بخشکی و تری

مرا ؛

(دوم) حظ: مایه فر. قا و ط وک و لن: سایه

این رود ؛

ب ۳۴۸۸: ط وک ولن وحظ ومب: باکهرشهریار .

قب : جنین بانو و بر ، قا : جنین نامور  
باکهر ؛

(دوم) ط : جو آمدن بنزدیکی روز بار

[ر.ك به مصراع دوم ب ۳۴۸۵]؛ ط

افزوده :

جنس برهنه خسرو باج دار

همی از تو کشتی کند خواستار

[ر.ك به مصراع دوم ب ۳۴۸۸]

ب ۳۴۸۹: مب: ندانی کنون ؛

(دوم) ط وک: رسد روز [ك بعداً رسد

را خط زده نوشته بود]؛ لن: رسد کین

[روی عبارت نوشته به خطی دیگر :

روز] ؛

ب ۳۴۹۰: قا: کشت آن روز: قب: ازان روذبان؛

ب ۳۴۹۱: حظ: بارگاه ؛

(دوم) قب: برآمدن ز توران، مب: بیامد

همانگاه توران سپاه ؛

ب ۳۴۹۲: قا و سب: بنزدیک ؛

(دوم) قا و ط وک و حظ: در آب. لن

و مب: کشتی نه مردم در ؛

مب عنوان دارد : آمدن افراسیاب

بران بوستان بر گرفت آفرین

بران بوم آباد و فرخ زمین

ب ۳۴۷۹: ط وک: از آب ؛

ب ۳۴۸۰: (دوم) تمام نسخ: برتراندازه ؛

ب ۳۴۸۱: (دوم) قا : اسب برکستوان . ط وک:

اب و برکستوان، لن: سه اسب و سه جوشن

سه برکستوان . قب: سه اسب و بر و بسته

برکستوان ؛ مب بیت را ندارد .

ب ۳۴۸۲: قب و لن: برین، ط وک: همی بگذرد .

مب: بدن رود دریا ؛

(دوم) مب: خرد این جنین مردمان ؛

ب ۳۴۸۳: تمام نسخ: ازخام گفتار ؛

(دوم) مب: دید آن روز بازار ؛

ب ۳۴۸۴: قب: بر آراست . . . به تیری گذاشت ؛

(دوم) قا و ط وک و لن و مب: بر فراشت ؛

ب ۳۴۸۵: قا و قب: از بر . مب: از پی، ط وک و لن :

بیامد بر شهریار ؛

(دوم) ط وک: بیامد بنزدیکی ؛

ب ۳۴۸۶: قب: بسی هدیه ؛

ب ۳۴۸۷: قا: ای کو کم خرد : ط وک و لن: ای کم

کم خرد . حظ: ای بنی خرد . مب: ای کو

پر خرد ؛

(دوم) لن و حظ : نکفتی . مب: نکفتی . . .

بزدلیک رود جیحوں .  
 ب۳۴۹۳: قب: سخت بر باژ . قا: بانکک برزد بر باژ  
 خواہ ؛  
 (دوم) قا و ط: آن دیو ؛  
 ب۳۴۹۵: (دوم) حظ: کس از آب ، لن: کسی  
 آب ، قا و مب: کسی آب دریا زمین ، قب:  
 کہ بر آب باشد کذر همجنین ؛  
 ب۳۴۹۶: قب: وز هراب ، قا: این موج با باذ تیز ؛  
 (دوم) قب: شذی . ک: جوایذر ؛  
 ب۳۴۹۷: (دوم) ط و ک و لن و حظ: کی کفتی . . .  
 در کنار ، قا و قب و مب: هوا داشتشان کفتی  
 اندر ؛ ط و ک و قب و لن و حظ افزوده اند ؛  
 و یا [قب: و کر] خود ز باذ بز ان [ط: هوا ،  
 لن: وز ان] زاده اند [ک: خود ز - ]  
 بمردم ز یزدان فرستاده اند  
 لن بیبی دیگر نیز افزوده :  
 جو بشنید ازین سان رخس کشت زرد  
 بر آورد از انده یکی باذ سرد  
 ب۳۴۹۸: لن و حظ و مب: وز ان ؛  
 (دوم) مب: بیفکن ، قب و حظ: در افکن ،  
 ط و ک: تو بشتاب ، قا: بیفکن در آب ؛ ط  
 و ک و قب و لن و حظ افزوده اند ؛  
 بین تا بجا یابی آن رفتگان [ک: ]  
 تا - ]  
 شدستند با [ک: - یا] مانده اند  
 [قب و حظ: از] خفتگان  
 مکرشان بیابیم تو [ط و ک و لن: ] بدان  
 (لن: بر ان) تا بیابیم شان [زود باش  
 بیاور تو کشتی [حظ: کیتی] و بدرود  
 باش  
 ب۳۴۹۹: (دوم) قب: بیندیش ؛  
 ب۳۵۰۰: قا و مب: در دل و ؛  
 ب۳۵۰۱: (دوم) قب: کر کین آن ، حظ: کر کین  
 ازان ، لن: کر کین لشکر شکن ؛ مب  
 بیت را ندارد .  
 ب۳۵۰۲: مب: بیت را ندارد .  
 ب۳۵۰۳: لن و حظ: روز تا ، ط: ازان روز تا . ک:  
 ازین روز - ؛ مب: بیت را ندارد .  
 ب۳۵۰۴: (دوم) قب و حظ و مب: بیم و ؛  
 ب۳۵۰۵: لن: از درد . حظ: دل و درد کشتند ، ط  
 و ک: همه دل براز درد کشتند ؛  
 (دوم) لن و حظ: روز کاری . قا و ط و ک  
 و مب: برین نیز روزی [ط و ک: روز]  
 دراز . قب: نیامد برین روز کاری ؛  
 عنوان قا (چند بیت بعد): آکھی یافتن

ب۳۴۹۳: قب: سخت بر باژ . قا: بانکک برزد بر باژ  
 خواہ ؛  
 (دوم) قا و ط: آن دیو ؛  
 ب۳۴۹۵: (دوم) حظ: کس از آب ، لن: کسی  
 آب ، قا و مب: کسی آب دریا زمین ، قب:  
 کہ بر آب باشد کذر همجنین ؛  
 ب۳۴۹۶: قب: وز هراب ، قا: این موج با باذ تیز ؛  
 (دوم) قب: شذی . ک: جوایذر ؛  
 ب۳۴۹۷: (دوم) ط و ک و لن و حظ: کی کفتی . . .  
 در کنار ، قا و قب و مب: هوا داشتشان کفتی  
 اندر ؛ ط و ک و قب و لن و حظ افزوده اند ؛  
 و یا [قب: و کر] خود ز باذ بز ان [ط: هوا ،  
 لن: وز ان] زاده اند [ک: خود ز - ]  
 بمردم ز یزدان فرستاده اند  
 لن بیبی دیگر نیز افزوده :  
 جو بشنید ازین سان رخس کشت زرد  
 بر آورد از انده یکی باذ سرد  
 ب۳۴۹۸: لن و حظ و مب: وز ان ؛  
 (دوم) مب: بیفکن ، قب و حظ: در افکن ،  
 ط و ک: تو بشتاب ، قا: بیفکن در آب ؛ ط  
 و ک و قب و لن و حظ افزوده اند ؛

و حظ افزوده‌اند:

دل افروز کبخسرو نیک بخت

که شد آب کردون [حظ :

جیحون] بزیرش جو تخت

قب بیتی دیگر نیز افزوده:

برو انجمن شد سباهی کران

زهر شهر و مرزی ز کنداوران

ب ۳۵۰۹: قا و حظ: فرستاده نامدار، ط و لك و لن:

فرستاده جست کرد و سوار. قب:

فرستاده را گفت بس شهریار؛

(دوم) ط و لك و نامدار، قب: و رادی و

هم دوستدار: حظ: و بیدار دل و هوشیار؛

مب بیت را نندارد. ترتیب قب: ۳۵۱۰.

۳۵۰۹

ب ۳۵۱۰: قب: سواران رزم؛

(دوم) قا و ط و لك و لن: انج بیش امد از،

حظ: انج بایست از. قب: انج بیش امد

از رزم و بزم؛

ب ۳۵۱۱: (دوم) قا: یکی راه بازان بسوی مهان،

ط و لك و لن: بدان جای [لن: مرز]

شاهان و جای مهان، قب: بفر جهانجوی

شاه جهان، حظ: مکن راز پیدا بنزد

مهان، مب: بنزدیکی نامور پهلوان؛ تمام

کودرز و کاوس شاه از آمدن کبخسرو و کیو

و آرایش اصفهان و ایران جهت آمدن

ایشان.

عنوان ط: رسیدن شاه کبخسرو و فرنیکیس

و کیو بایران زمین، ك: رسیدن کبخسرو با

کیو و مادر بایران زمین، قب: مژده فرستادن

کیو از آمدن کبخسرو بایران زمین، لن:

آگاهی دادن کیو از آمدن کبخسرو ایرانیان

را، حظ: آگاهی یافتن ایرانیان از کار

کبخسرو، مب: مژده دادن کیو بایرانیان از

آمدن کبخسرو.

ب ۳۵۰۶: قب: که با کیو، مب: برم. حظ: هم نگاه

کبخسرو؛

(دوم) قب: جندی بغم، ط و لك: چندشادان

و جندی. مب: جهان شد ازو... جندی

بغم، لن: که با ذی نجست از بر او دژم [ر. ك

به ب ۳۵۱۲]

ب ۳۵۰۷: قب و لن و حظ: زهر. قا: زهر سو

نوندی بر، مب: نوندی بر افکنند هر سوی

کیو، ط و لك: فرستادگان بس بر؛

(دوم) قا و مب: نامه بنوشت از شاه نیو؛

ب ۳۵۰۸: قا و ط و لك و لن و حظ: سپه‌دار شاد، قب:

جهانجوی شاد، مب: سرافراز شاد؛ قب

را عوض کرده است.  
 ب ۳۵۱۵: قب: فرستاده شاه؛  
 (دوم) قب: نخش؛  
 ب ۳۵۱۶: حظ: همه، قا: نیایش می. قب: بدادش  
 پیام آنکھی نامه؛ ط وک بیت را ندارند.  
 ب ۳۵۱۷: لن: سیاوش دودیزه برآب؛  
 (دوم) قا و قب و لن و حظ: برافراسیاب؛  
 ط وک بیت را ندارند.  
 ب ۳۵۱۸: قب: وزانجا بشد، قا و مب: کاوس شاه؛  
 (دوم) حظ: بنالید خوی، قا: بنالیدزراه.  
 مب: ز شادی خروش آمد از بارگاه  
 [ر. ک به ب ۳۵۱۹]؛ ط وک بیت را  
 ندارند.  
 ب ۳۵۱۹: لن: بدرگاه کاوس؛  
 (دوم) ط: بشادی، حظ: از دیزه گاه،  
 قب: جهانجوی کیخسرو آمد زراه، ک:  
 فرستاده برجست و آمد براه [روی  
 مصراع علامت م مقدم گذاشته. ر. ک  
 به مصراع ۲ ب ۳۵۱۳]؛ قا بیت را  
 ندارد.  
 ب ۳۵۲۰: قا: زفرزند، مب: که فرخنده شاه؛  
 (دوم) ط وک و حظ: براه، قا: زشادی  
 خروش آمد از بارگاه [ر. ک به مصراع

نسخ افزوده اند:  
 بکودرز کوی ای جهان بهلوان  
 بختی [مب: توختی] و بیدار بودت  
 [قا: بخت] [روان] [قا: جوان]  
 قب و حظ بی بی دیگر نیز افزوده اند:  
 سروشت نمود از سر [حظ: غم]  
 انجام خواب  
 که آمد بخیره زمین باز آب [حظ]:  
 خیره زمین زافتاب  
 ب ۳۵۱۲: قب: آمد زراه، لن: آمد جوباد؛  
 (دوم) حظ: نخست، قب: به بیش آر بیل و  
 ستان و سیاه؛ لن: جهان جند خندان شد و  
 جند شاد؛  
 ب ۳۵۱۳: قب: نامه بنوشت نزدیک شاه؛  
 (دوم) قا و حظ و مب: فرستاده برجست و،  
 ط و لن: فرستاده برجست و آمد براه؛ قب:  
 فرستاده برجست و مکرند زراه، ک: نشادی  
 خروش آمد از بارگاه [روی مصراع  
 علامت خ مؤخر گذاشته. ر. ک به مصراع  
 ۲ ب ۳۵۱۹].  
 ب ۳۵۱۴: قا و مب: کف افکن، لن: افکن و-  
 قب: کف افکن؛  
 (دوم) قب: مجنید بر؛ حظ جای مصراعها



کیتی مهان . مب : وزان سوی یکسر  
سوی اصفهان ؛

(دوم) مب : برفقند جمله مهان جهان ؛

ب ۳۵۲۴: مب : کاخی ؛ لن پس از این بیت ۳۵۲۷  
را آورده .

ب ۳۵۲۵: (دوم) ط و ك و قب و لن و حظ : بزر  
اندرون ؛ قا و مب بیت را ندارند .

ب ۳۵۲۶: قا و مب : با طوق و با کوشوار ، حظ :  
یکی یاره با تاج و با کوشوار ؛ قب : یکی  
باره و تحت با کوشوار . لن : یکی یاره با  
طوق با کوشوار ؛

(دوم) قا : یکی جامه بر . قب و لن : یکی  
تاج بر ، مب : یکی تخت پر ؛ ترتیب قا  
و مب : ۳۵۲۷ ، ۳۵۲۶ ؛

ب ۳۵۲۷: مب بدیا و کوهر ؛

(دوم) مب : جهان ، حظ : بیامد سرافراز  
شاه ؛

ب ۳۵۲۸: قا و ط و ك و قب و لن و مب : اذین ؛

(دوم) تمام نسخ : میدان و خود [ لن ] :  
وبس [ برنست ؛

ب ۳۵۳۰: ط و ك و هفتاد ؛

(دوم) حظ : شدن را با آئین ، ط و ك : جه

بیگانه مردم جه هشیار خویش ، قب : بر  
شاه کیخسرو خوب کیش ؛

۲ ب ۳۵۱۹] ؛ قب بیت را ندارد . لن

بیت را پس از آیات افزوده ذیل بیت  
۳۵۲۲ آورده است .

ب ۳۵۲۱: حظ : فرستاده بیش ؛  
(دوم) مب : بدان ؛

ب ۳۵۲۲: قب : جهانی بآدین ؛

(دوم) قب : زهر ؛ لن افزوده :

وزین آکهی شد سوی نیمروز  
بفیروزی کسو کیتی فروز  
که آمد خرامان بایران زمین  
بپیروزی خسرو باک دین

ببخشید رستم بلدویش زر  
که نامد کزندی بران شیر زر  
وزان بس کسی کرد بانو کشب

اباخواسته همچو آذر کشب

هزار و دو صد نامور مهتران  
اباخت و با جامهای کران

برستند سبصد غلامان دوست

همان هر یکی جام زرین بدست

برون رفت بانو زرش بدر  
برکیو شد همچو مرغی ببر

فرستاد کیوش سوی اصفهان

براکنده نامش بکرد جهان

ب ۳۵۲۳: قا و قب و لن و حظ : وزان روی یکسر  
[ حظ : دیکر ] مهان . ط و ك : وزین روی

ب ۳۵۳۹: ط وک و قب: ازان ؛  
 (دوم) حظ: تخت، قب: فروزنده تخت و  
 کردن ؛  
 ب ۳۵۴۰: قا و ط وک و قب و لن و حظ: کیو و ؛  
 ب ۳۵۴۱: لن: خواب جنکی، قب: کرازنده کرز  
 جنکی توفی ؛  
 (دوم) قب: که درجاره ؛ مب بیت را  
 ندارد.  
 ب ۳۵۴۲: مب بیت را ندارد.  
 ب ۳۵۴۳: حظ: نبودند ؛  
 (دوم) قا و ط وک و لن: بزمکاه نشست،  
 قب: بزم و کاه نشست، حظ: بوم و کاه  
 نشست؛ قاعنوان دارد: گفتار در ملاقات  
 کیخسرو و کیکاوس را .  
 ب ۳۵۴۵: قب: امد سوی ؛  
 (دوم) بم: بوی رنگ وک، ک - ی و  
 رنگ ؛  
 ب ۳۵۴۶: قا و ط وک و حظ: بآئین. قب و لن: بآئین:  
 (دوم) ط: در دبا م، قب: برو بوم و  
 دیوار؛ مب بیت را ندارد.  
 ب ۳۵۴۷: مب بیت را ندارد.  
 ب ۳۵۴۸: (دوم) حظ: ریخته در زیر، قب: شکر  
 بودشان ریخته ؛

قا و لن و مب بیت را ندارند.  
 ب ۳۵۳۱: (دوم) ط وک و قب و حظ: شدنش  
 سواران. قا: بذیره شدنش سواران ؛ مب  
 بیت را ندارد. ترتیب بم: ۳۵۳۱، ۳۵۳۲  
 [ متن ترجمه بنداری هم با ترتیبی که در متن  
 خود داده ایم مطابق می آید. ]  
 ب ۳۵۳۲: ط: براه، ک: - ؛  
 (دوم) ط: دینو با او سباه، لن: کیو کودرز  
 با ؛ قب عنوان دارد: استقبال رفتن کودرز  
 با بزرگان.  
 ب ۳۵۳۳: (دوم) قب: زروی سیاوش، حظ: بی  
 یاذ ؛ لن افزوده:  
 فروز آمد از بارکی پهلوان  
 گرفتش ببر شهریار جهان  
 ب ۳۵۳۴: تمام نسخ افزوده اند:  
 تو بیدار دل باش و بیروز [لن و مب: بیدار]  
 بخت  
 بجای تو کشور نخواهم نه تخت  
 ط وک این بیت را پس از ب ۳۵۳۵ افزوده اند  
 و قب و حظ پس از ب ۳۵۳۳ .  
 ب ۳۵۳۵: مب: ز چشم تو بد خواه ؛  
 ب ۳۵۳۷: (دوم) حظ: برین کونه، قا: کونه خرم  
 نکر دیدی ؛ مب بیت را ندارد.

ب ۳۵۵۴: حظ ومب: چند برسیدو، لن: زهر جای

برسید و هر چیز گفت ؛ ترتیب لن :

۳۵۵۵، ۳۵۵۴ لن افزوده :

ز سر کر برسند کفتم زبای

ز خورد ار برسند کفتم ز جای

بردش ورا هوش و رایش خدای

مرا نی خورد نافت آن بره رای

جو نی مایه ور یافت مغز سرم

ر عمری فرستاد زی مادرم

ب ۳۵۵۵: قاوب: کار و بیکار، حظ: از رای و

کفتار، مب: پرسید از کار و بیکار؛

(دوم) ط و لك: از درد و لن: از خشم و

آزار اوی، حظ: از رای و کردار اوی،

مب: به بحید از درد و؛

قاومب افزوده اند:

چنین گفت کاوس کای سرفراز

جهان را بتاج تو باذا [مب: آمد]

نیاز

کنون از تو سو کند خواهم یکی

که خرسند کردم بدان اندکی

بکوئی بدادار خورشید و ماه

بازد کشب و بتخت و کلاه

مب عنوان دارد: بذیره شدن کاوس کیخسرو

و کیورا.

ب ۳۵۴۹: (دوم) حظ: سرکش زدیذبه برخ ؛

ب ۳۵۵۰: (دوم) ط و لك و قب ومب: بروی او ؛

ب ۳۵۵۱: قا: جو آمد جهانجوی ؛

ب ۳۵۵۲: حظ، زلشکر؛

ب ۳۵۵۳: تمام نسخ: چنین داد باسخ کی آن [ط:

ای] ؛

(دوم) لن: رو کیتی، قب: همه، مب: ببند

روز، ط: کسی نسرذ، ك: — ی کیتی ؛

لن افزوده :

سببند چه برسد از ان شوم بخت

که مه کام بازش مه تاج و مه تخت

بدر را بدان زار واری بکشت

زنان مادرم را بزخم درشت

که تا من شوم کشته اندر شکم

که او را رهائی مبادا زغم

جو کشتم من از باک مادر جدا

بکوهم فرستاد با ناسزا

میان بز و کاو و میش و ستور

سیردم شب و روز کردند هور

سرانجام بران بامد ز کوه

مرا برد نزدیک آن کین پژوه

بدا دار دارنده سوکند خورد  
 بروز سید و شب لاجورد  
 بخورشید و شمشیر و تخت و کلاه  
 بمهر و بتیغ و بدیم شاه [مب]:  
 [وکاه]  
 که هرکز نیچم [مب: سراز]  
 مهر او  
 نینم بخواب اندرون جهر او  
 فقط قا:

یکی خط نوشتند بر پہلوی  
 بمشک از بر دفتر خسروی  
 وز انجایکه خوان و می خواستند  
 دکر کونه مجلس بیاراستند  
 ب ۳۵۵۶: ط وک و قب و لن و مب: ابری بود؛  
 (دوم) حظ و مب: دوستار؛ قایت را  
 ندارد. مب افزوده:  
 و کر سر به بیچم من از مهر و تاب  
 کنم مهربانی بافراسیاب  
 ب ۳۵۵۷: حظ: بخواند، مب: نخواهد؛ قایت را  
 ندارد. لن افزوده:

دکر کتت خسرو نکاوس شاه  
 که ای شمربار جهان دینده گاه

که بر کین کنی دل ز افراسیاب  
 دم آتش اندر نیاری بآب  
 بخویشی مادر بدو [مب: همی]  
 ننکری  
 ز دل [مب: بدل] مهر اورا همی  
 بستری [مب: نشمری]  
 بکنج و [مب: زکنج] فزونی  
 نکبری فریب  
 همی کرفراز آبدت کر نشیب  
 بگویم که بنیاد سوکند چیست  
 خرد را و جانرا نکارنده کیست  
 بفرّ و بنیک اختر ایزدی  
 که هرکز نیچی بسوی بدی  
 بکنج و بتخت و بتیغ و کلاه  
 بگفتار او بر نکردی ز راه  
 میانجی خواهی بجز تیغ و کرز  
 منش برز داری و بالای برز  
 جو بشنید از او شمربار جوان  
 سوی آتش آورد روی و روان  
 فقط مب:

بیاورد داننده استا و زند  
 همی خورد سوکند شاه بلند

زخونشان زمین کرد چون لاجورد  
 به تنها ز تنها بر آورد کرد  
 همه خسته و کشته کشتند زار  
 به بیجارگی کشته از کارزار  
 دگر باره سرسوی ایشان نهاد  
 بتیغ او همی داد مردی بداد  
 فراوان بکشت و بیفکند زار  
 دگر زندگان باز کشتند خوار  
 هزیمت گرفتند لشکر همه  
 جنان چون زشیری کبر زدرمه  
 مکر هم که پیران و سه نژاد  
 به بیشش در آمد بکردار باد  
 جهان بهلوان کیو با او بهم  
 ز جنگش نکرد ایچ خود را دژم  
 لن افزوده:

جنین لشکری کشن و دو بهلوان  
 هزیمت گرفتند سرو جوان  
 سیاهی ساورد بران کرد  
 نمودش بپیران همان دست برد  
 ب ۳۵۶۳ : قا و ط و ک و لن و حظ : وزان، مب :  
 وزان سان که... بیامد دلیر؛

ب ۳۵۶۴ : (دوم) قا و حظ و مب : کی کفم؛ قب  
 بیت را ندارد. ط و ک بیت را پس از

ز کیو ارکوم بخسرو سخن  
 همانا چه جایست از وی سخن  
 عجب ماند و هست جای شکفت  
 کزین برتر اندازه نتوان گرفت  
 ب ۳۵۵۸ : حظ : کیو بسختی جندی، قا : بگفت  
 او کی این کیو سختی نمود؛  
 (دوم) ط و ک : مرا بود و رنج، قا و مب :  
 ورزم ازمود؛  
 ب ۳۵۵۹ : رنجش، ک : رنجی نبردی، ط و حظ :  
 رنجی بردی، مب : و کزین رنجش؛  
 (دوم) ط و مب : بتوران؛ قب بیت را ندارد.  
 ب ۳۵۶۰ : قا و لن و حظ و مب : بهلوان سیاه،  
 (دوم) حظ : پس من، ک : برما، مب : جو  
 آتش سامد؛ قب بیت را ندارد.  
 ب ۳۵۶۲ : قا و مب : هر کز بختک؛

(دوم) قا : بر آید نهنگ، ط و ک و لن : زدریا  
 بیاید بران سان [لن : بدانسان]، مب : زدریا  
 بر آید بدانسان نهنگ؛  
 قب افزوده:

نخستین بختکش سامد سه ضد  
 همه بهلوانان روز نبرد

جو نستین بارمان بهلوان  
 دگر رزم جویان و کنداوران

مب: نیفکنک جهر؛ لن پس از این باز ب

۳۵۶۴ را آورده است.

ب ۳۵۷۰: (دوم) مب: همیشه بود شاد، ط وک ولن:

همیشه جوان باذ و روشن، قا و حظ:

همیشه جوانست و روشن، قب: همیشه

جوان باذ و فرمان روان؛

قا و مب افزوده اند:

همان نامداران و مردان مرد

کی هستند از بشت این شیر مرد

[مب: از وساز جویند روز نبرد]

همانگاه کودرز و کودرزبان

کشادند بر آفرینها زبان

نهادند سر یکسره بر زمین

همی خواند هر کس بدو آفرین

لن پس از ب ۳۵۷۰ افزوده است:

جو کاوس گفتار خسرو شنید

رخانش بگردار کل بشکفید

سر کیو بگرفت اندر کنار

بیوسید روی و برش بیشمار

بکودرز بر شه گرفت آفرین

بر آن کشور و بوم و بر همچنین

یکی خلعتش داد کاندر جهان

نبد دیده کس از کهان و مهان

بیت ۳۵۶۹ آورده اند.

ب ۳۵۶۵: ط وک و قب ولن: یال و ترکش کند،

حظ: برو یال و برکش کند، قا: بینداخت

از باذ خم کند؛

قب افزوده:

کشانش بیورد در سش من

سخشوذ بروی دل ریش من

ب ۳۵۶۶: (دوم) قب: و کرفی سرش کنده بوذی

زیبار؛

ب ۳۵۶۷: مب: درد بسر، حظ: از ان کو بدرد؛

(دوم) تمام نسخ: کفتن من؛ لن افزوده:

مرورا رهانید و ماذر بهم

ز جنکال آشفته شیر دژم

اگر نه مرا هم سان بدر

همی خواست از تن جدا کرد سر

ب ۳۵۶۸: قا و حظ: زجنک، ط وک ولن: همی

تا... زجنک، قب و مب: کنون تا...

زجنک؛

(دوم) حظ: بر کرزه، ط: نیاسوده با،

مب: کاوسنک، قا: نیاسوده بذکرزه؛

ب ۳۵۶۹: قا و قب: دریا بخشم، مب: بکذاشت

دریا بمهر؛

(دوم) لن: بدریا نیفکنک، حظ: بیفکنک،

مراهیز و کنج و روان آن تست  
 در این مرز فرمان روان تست (کذا)  
 مه بانوان خواندش آفرین  
 که بی تو میادا زمان و زمین  
 جو کاوس هر روز برخاستی  
 نخستین فرنگیس را خواستی  
 برقی و دیدی و کردی سلام  
 فراوانش دادی درود و خرام  
 سپه دار کیخسرو و مهتران  
 نشستند و خواندند رامشکران  
 دوهفته شب و روز بودند مست  
 کهی جام باده کهی جامه دست  
 جو کاوس کی خورد جندی نبید  
 بیاورد مر کنجهارا کلید  
 به بیش جهانجوی خسرو نهاد  
 همان هر زمان هدیه نو نهاد  
 ب ۳۵۷۱: ط و حظ: سطرخر، م: برسطخر؛  
 ب ۳۵۷۲: قا: از کاخ، م: از گاه؛  
 (دوم) حظ و م: بایوان او؛  
 ب ۳۵۷۴: قا و م: باورنک؛  
 (دوم) تمام نسخ: بشاهی برو آفرین؛  
 ب ۳۵۷۵: (دوم) قا و ط و ک و قب و لن و حظ:  
 جز از طوس؛

نبشتند منشور بر برنجان  
 خراسان و روم و قم و اصفهان  
 و را داد سالار جمشید فر  
 دلاور بخورشید بر برد سر  
 کشیدی و را گفت بسیار رنج  
 کنون برخورداری رنج دیده ز کنج  
 هم آن گاه کودرز و کودرزیان  
 کشاندند بر آفرینها زبان  
 نهادند سر یکسره بر زمین  
 همی خواند هر کس برو آفرین  
 فرنگیس را کلشن زرنکار  
 بیاراست با طوق و با کوشوار  
 در ایوانها گاه زرین نهاد  
 فرازش همه دینه چین نهاد  
 بدو گفت کای بانو بانوان  
 مبادی زانوده هرگز نوان  
 برو بوم و بیوند بکذاشتی  
 فراوان بره رنج بر داشتی  
 کنون شهر ایران سرای تو است  
 مرا رهنماینده رای تو است  
 منم مهربان تر ز افرسیاب  
 بروی تو بینم مه و آفتاب

بکفتند با طوس کن حوی تو  
 کہ آمد سرافراز بیدار کیو  
 بذره شد اورا ماورد شاذ  
 بل نیو بیغام مہتر بداذ  
 ب ۳۵۸۴: حظ: بلر روی پنمود ؛  
 ب ۳۵۸۵: (دوم) مب: رازرا، لن: رای تو باخرد  
 نیست جفت، قا: همانا کی نیست باداذ  
 جفت ؛  
 ب ۳۵۸۶: قا و مب: جنس داد پاسخ سپہدار [مب]:  
 سرافراز [طوس ؛  
 (دوم) قب: برمن ؛  
 ب ۳۵۸۷: قا: از ایران، مب: وزیران ؛  
 (دوم) لن: سرافراز لشکر منم ، قا :  
 سرانجام لشکر منم ؛  
 ب ۳۵۸۸: ط و ک: قب: نبرہ جهاندار شاہ ؛  
 (دوم) ک: آورده زیر، قا و مب: بزور  
 اندر ؛  
 ب ۳۵۸۹: ط و ک: ہم از شیر، حظ: ہرانکہ کی  
 برخاش ؛  
 (دوم) حظ: دل شیر و ، ط: دل پیر و  
 جنکی بلنک ، ک: دل و جنک جنکی  
 بلنک، قا: دل شیر و جرم نهنک ؛ لن  
 و مب: دل شیر و جرم بلنک ؛

ب ۳۵۷۶: مب: با کاویانی درفش ؛  
 (دوم) قا و ط و قب و لن و حظ: ہم اورا  
 بندی کاویانی ، مب: ہم اورا بندی کوس و  
 زربنہ کفش ؛ قب عنوان دارد: دوکروہی  
 کردن طوس و کودرز در باب کیخسرو ،  
 مب: سرکشی کردن طوس از پیر بازشاہی  
 کیخسرو  
 ب ۳۵۷۷: (دوم) قا: پروبر بیامی ؛  
 ب ۳۵۷۸: مب: بدست سر، حظ: بیامبر جہانجوی  
 کیو، لن: بدست جہانجوی کیو، قا و ط و ک  
 و قب: بیامذ جہانجوی کیو [ط: کرد] ؛  
 (دوم) حظ: کی یال، قا و لن و مب: واہتک  
 شیر ؛ عنوان قا: رفتن کیو بنزد طوس و بیغام  
 کودرز ادا کردن .  
 ب ۳۵۷۹: حظ پس از این بیت ۳۵۷۵ را تکرار  
 کردہ است .  
 ب ۳۵۸۰: تمام نسخ: و شیران ایران ؛  
 ب ۳۵۸۱: مب: سرکشیدی یفرمان ؛  
 ب ۳۵۸۲: قب و مب: اگر سر بہ بیجی، لن: اگر  
 زانک سچی، ک: اگر بیجی تو ز فرمان ؛  
 ب ۳۵۸۳: ہم و ط و لن و قب: کیوست بیغام ،  
 حظ: و فرزند من ؛  
 (دوم) قب: نامور ؛ لن افزودہ :



جو بینی سناهای کوذرزبان  
 ازین سودجستن سراری زبان  
 بسی رنج بردیم هردو هم  
 کنون داذی آنرا باذ و بدم  
 تراکر بذی فرّ و رای درست  
 زالبرز شاهی نیایست جست  
 ز افسر سر تو ازان شد تپی  
 که نه مغز بوذت نه رای بسی  
 بکفتش سخنها ازین سان درشت  
 بتندی از انجای بنمود بشت  
 ب۳۶۰۰: ط و ك و قب و حظ و مب افزوده اند:  
 بایران [قب: بر ایران] نباشد جو خسرو  
 سوار / نه بر [ط: بر، ك و مب: ابر]  
 تخت با تاج و باکوشوار  
 لن افزوده:  
 برایوان نباشد جو خسرو بکار  
 نه بر زین زرین جنو شهریار  
 بایران نیامد جو خسرو سوار  
 نه بر تخت با طوق و باکوشوار  
 ب۳۶۰۱: قا و ط و قب و حظ: کودرز و، مب:  
 و کفت آن زمان؛  
 (دوم) مب: بجا طوس کم باد، ك و قب  
 ولن و حظ: کم باذ اندر؛ لن افزوده:

ب۳۵۹۰: حظ: همی برمن، قب: این روی و  
 رای؛  
 ب۳۵۹۱: قب و حظ: برین؛  
 ب۳۵۹۲: قب: از تخم؛  
 (دوم) بم: نشانیم و بخت، ك: — آمد بخواب؛  
 ب۳۵۹۳: (دوم) حظ: نه نکو، ط و ك و قب:  
 نه خرم بود، مب: نه خورم بود، قا و لن:  
 نه خرم بوذ با نهنگ؛  
 ب۳۵۹۴: ط و قب و لن و حظ: رنجها را که، ك:  
 رنجها —؛ مب بیت را ندارد.  
 ب۳۵۹۵: (دوم) قا: و باک دین؛ حظ بیت را  
 ندارد.  
 ب۳۵۹۶: (دوم) بم: سرافرازتر، مب: ترا و  
 بتخت، ط و قب و لن و حظ: ترزو بتخت،  
 ك: — تخت؛  
 ب۳۵۹۷: مب: زکوهر بدشمن، قب: سوندارد  
 زدشمن؛  
 (دوم) ط و ك: هم کام و، حظ: هم رای و،  
 لن: فروزیست و، مب: هم مهر و؛  
 ب۳۵۹۸: لن افزوده:

بذو کفت کای نامور نیو طوس  
 نیاند که بیچی که زخم کوس

ب۳۶۰۷: ہم: کوهء ؛ ط وک بیت را ندارد.  
 ب۳۶۰۸: حظ: جهانجو کی خسرو؛  
 (دوم) قاولن: بران بیل و، مب: بران  
 بیل بسته ؛ ط وک بیت را ندارند.  
 ب۳۶۰۹: لن: بگردش درون ؛  
 (دوم) قب: جزاین، حظ: بکیتی درون  
 جای، لن: کفتی که اندرز مین جای ؛  
 ب۳۶۱۰: لن: بران تحت می تاخت خسرو ؛  
 (دوم) ط وک: رخشان بسر بر کلاه ؛  
 قب افزوده ؛  
 ابا یاره و طوق و با کوشوار  
 بدست اندرون کرزه کاوسار  
 ب۳۶۱۱: (دوم) قب: امروز کر، حظ: کی  
 اکروز (کلدا)، لن: اکروز ام اینجانبرد؛  
 ب۳۶۱۲: قب: هر سو، مب: کشته کردد، ک:  
 کینه آید، قا: همی کشته... هر سو سوار؛  
 (دوم) قا: این کارزار، مب: از ابران  
 نچیزد مرین ؛  
 ب۳۶۱۳: مب: بجز کام ؛  
 (دوم) مب: سرو، ط: برآمد، قا: همی  
 شب همه این ببیند بخواب [ر. ک به  
 مصراع ۲ ب ۳۶۱۷] ؛  
 ب۳۶۱۴: قب: بدایشان، لن: بتوران رسد ؛

تمام که اورا بفرمان و تحت  
 کرازید و فرّ و اورنک و بخت  
 ب۳۶۰۲: حظ: هشتاد ؛  
 (دوم) ط وک و قب و حظ: وز [قب: از]  
 ایوان بهامون، قا: وز ایوان پیامد بدشت ؛  
 ب۳۶۰۳: (دوم) قاولن و مب: بر فتندر کستوان ؛  
 قب افزوده ؛  
 کس آمد بطوس سپهد بکفت  
 که کودرز با کوس رفت از هفت  
 ب۳۶۰۴: قا و ط وک و قب و حظ: وزان سو، لن:  
 وزان بس، مب: وزین سو ؛  
 (دوم) ہم: کوهء ؛  
 مب افزوده ؛  
 کزین کرد هفتاد تن نوذری  
 همه کرز دار و همه لشکری  
 عنوان مب: رفن کودرز و طوس نش  
 کاوس از بهر بادشاهی  
 ب۳۶۰۵: قا و ط وک و لن: کردان فراوان ؛  
 (دوم) مب: به بیش اندرون اختر ؛ ترتیب  
 حظ: ۳۶۰۵، ۳۶۰۶ ؛  
 ب۳۶۰۶: ہم و ط وک و لن: دید جندان ؛  
 (دوم) قا و ط وک: همی خیره شد، قب و حظ:  
 همی تیره، مب: کزان تیره، لن: بدو تیره شد  
 کردش هور و ؛

شما پهلوآن ابن انجمن؛  
 (دوم) ط وک ولن: ساینده [ط: بیاننده]  
 هر دو بنزدیکه؛ قا و قب و حظ و مب بیت  
 را ندارند. ط وک ولن ابیات ۳۶۲۰ و  
 ۳۶۲۱ را پس از بیت ۳۶۲۳ آورده‌اند.  
 ب ۳۶۲۱: (دوم) لن: سخن بر. قا و مب: سخن بر  
 کشاندند در. حظ: کشادید ذر؛  
 قا و قب و حظ و مب بیت را پس از  
 ۳۶۲۳ آورده‌اند.  
 ب ۳۶۲۲: قا: چنین گفت، ط وک: ای جهان‌نیده،  
 مب: ای جهان‌دار، قب و حظ: گفت  
 نرم‌ای جهان‌نیده، لن: که کاوس می‌گوید  
 ای زره شیر؛  
 (دوم) قا: درجام؛  
 ب ۳۶۲۳: لن: بکشای بند از میان؛  
 (دوم) قا، سود خیزد، قب: سود آید،  
 لن: که این سود کردد، ط وک: مبادا  
 کرن سود ناند، مب: مبادا کزین سود  
 خیزد؛  
 ب ۳۶۲۴: قب: طوس ای جهان‌نیده شاه؛  
 (دوم) قا و ط وک ولن و حظ و مب: از  
 تاج و، قب: اکر... از تاج و؛  
 ب ۳۶۲۵: (دوم) لن: وکنج مهان، مب: تخت

(دوم) ط وک و قب ولن و حظ: ایدهمه [قب:  
 همی] روز کار همی؛ قا بیت را ندارند.  
 ب ۳۶۱۵: حظ: جوای راه، قا: خردمندی و مرد  
 جوینده، لن: خردمندی و جوینده؛  
 ب ۳۶۱۶: لن: بدن، قا و مب: ما کسی کربدین؛  
 (دوم) مب: برز تیر، قا و حظ: برش تیر، لن:  
 کمان خوب بر؛  
 ب ۳۶۱۷: (دوم) ط وک و قب: همه شب، حظ:  
 همه شب آن، مب: همه شب همی بیند آنرا  
 بخواب، لن: شب و روز بیند مرین را  
 بخواب، قا: سر بخت ترکان برارذ ز خواب  
 [رک به مصراع ۲ ب ۳۶۱۳]؛  
 تمام نسخ افزوده‌اند:  
 فرستاده از نزد [قا: آمدن]  
 کاوس شاه  
 بیامد بر پهلوآن سپاه  
 ط وک ولن پیش از این بیت و قب پس از آن  
 بیتی دیگر افزوده‌اند:  
 جو بشنید کاوس گفتار راست  
 فرستاد کس هر دو آنرا بخواست  
 ب ۳۶۱۸: نسخه‌ها بیت را ندارند.  
 ب ۳۶۱۹: نسخه‌ها بیت را ندارند.  
 ب ۳۶۲۰: ط وک: همه [ک: شما] پهلوآن ابن: لن:

جون جهره؛  
 (دوم) قاط و لك و قب و لن و مب: برز  
 بالا، حظ: برز بالا و دیدار او؛  
 ب۳۶۳۳: (دوم) قا و قب و حظ: کیان و برای،  
 مب: بفر و کیان و برای؛  
 ب۳۶۳۴: قا: کاروند رود، ط و لك: جو شاه  
 آفریدون، لن و قب و حظ: جو شاه  
 آفریدون زاروند [قب: ز اورند،  
 حظ: باورند]؛ مب: فریدون کذارید  
 رود؛  
 ب۳۶۳۵: ط و لك: مردی و آن فره؛  
 (دوم) لن: ببندد دل و دست و حشم  
 بدی؛ لن افزوده:  
 دگر کو بخون بدر بر میان  
 ببندد بگردار شیر ژیان  
 از ایران بگرداند این ریخ و تاب  
 بوذ برکفش هوش افرسیاب  
 مراکفت درخواب فرخ سروش  
 که فرش نشاند از ایران خروش  
 جو آراید او تاح و تحت مهان  
 بر آساید از ریخ و سختی جهان  
 ب۳۶۳۶: (دوم) قاط و لك و لن و حظ و مب:  
 بآرتند؛

کیان، ط و لك و قب و حظ و مب افزوده اند:  
 فربرز با فرو برز کیان  
 میان بسته دارد جو شیر ژیان  
 ب۳۶۲۶: حظ: فربرز باشد؛ لن افزوده:  
 فربرز با فرو برز کیان  
 نباشد نپره ببندد میان  
 میان بسته دارد جو شیر ژیان  
 که فرزند شاهست و بشت کیان  
 ب۳۶۲۷: حظ: برخرد؛ لن افزوده:  
 جرای کئی برتن خود فسوس  
 نترسی جو ر بیل ببندد کوس  
 ب۳۶۲۸: (دوم) لن: و بیدار و خامش؛  
 ب۳۶۲۹: حظ: جهانندیده؛  
 (دوم) مب: کوئی بمغزو، حظ: بفر و  
 برای و بچهر، ط و لك: بفر و بچهر و باروند  
 اوست؛  
 ب۳۶۳۰: قب: توژ دارد همانا نژاد؛  
 (دوم) ط و لك و لن و حظ: از تخم؛ مب بیت  
 راندارد.  
 ب۳۶۳۱: حظ: چنین نیز، قا و لن و مب: جنو  
 [قا: جو او] مرد کیست [لن: نیست]؛  
 (دوم) قب: کفتاراز؛  
 ب۳۶۳۲: قب: چشمش، قا و مب: ندبست

(دوم) لك و حظ : بسوزد ، لن : بدرذ  
 سنائم دل ؛ ترتیب ایات لن : ۳۶۴۱ ،  
 ۳۶۳۹ ، ۳۶۴۰ ، + ۳۶۴۲ و . . . لن  
 پس از ۳۶۴۰ و حظ و لك پس از ۳۶۴۲  
 افزوده‌اند :

مرا و ترا گفت بیکار [ لن :  
 گفت و ] چیست  
 شهنشاه داند که خود شاه کیست  
 ب ۳۶۴۱ : ط و لك و لن و حظ : اگر ؛  
 (دوم) ط و لك و لن : نوذر شه شاه ، حظ :  
 نوذر شه شه نژاد ؛  
 ب ۳۶۴۳ : لن : جهان دیده ؛  
 (دوم) لن : دل برمگردان ؛  
 ب ۳۶۴۴ : (دوم) تمام نسخ : کاهند هر ؛  
 ب ۳۶۴۵ : (دوم) ط : شهنشاه داند که خود شاه  
 کیست ، ط در اینجا ایات ۳۶۴۳ و  
 ۳۶۴۵ را تکرار کرده و مضراع دوم  
 بیت اخیرا طبق ضبط بم آورده است .  
 لن افزوده :  
 سزاوار محشم کننج و کلاه  
 اگر سرکشی ز تحت و سیاه (کذا)  
 ب ۳۶۴۶ : (دوم) قا و ط و لك و لن و حظ و مب :  
 کی فرزند ؛

ط عنوان دارد : مناظره طوس و کودرز از  
 بهر باذشاهی کیخسرو ؛  
 ب ۳۶۳۷ : قا و ط و حظ : سلاح ؛  
 (دوم) قا و ط و لك و قب و لن و حظ : بال  
 کشتیت غرقه بخون ؛ مب از این بیت تا بیت  
 ۳۶۴۳ را ندارد . ط و لك و لن و حظ  
 افزوده‌اند :  
 بدیع نبردی ترا خستمی [ حظ :  
 جستمی ]  
 وزین گفت بیهوده وارستمی [ لك  
 و ط : کی رستمی ]  
 میان کیان دشمنی افکنی  
 وزین خویشتن درمنی [ لن : برزی .  
 حظ : را — ] افکنی  
 شهنشاه داند بدانکش هوا [ حظ :  
 سزا ] ست  
 دهد تخت شاهی کی او باذشاست  
 ب ۳۶۳۸ : ط و لك و حظ : ای سرافراز بیر ، لن :  
 ای خردمند بیر ؛ قا و قب از این بیت تا بیت  
 ۳۶۴۳ را ندارند .  
 ب ۳۶۳۹ : لن : و کر ، ط و لك : اگر تیر ؛  
 ب ۳۶۴۰ : ط و حظ : اگر ، لن : باکوه تاب ، لك :  
 اگر . . . سنکک تاب ؛

ب۳۶۴۷: مَب: راه نیست ؛  
 (دوم) قَب: دورِ مَن یکبست، لَن: مِراهِرِ دُو  
 فرزندِ بَرِ دَل یکبست ؛  
 ب۳۶۴۸: (دوم) قَا: بَدَل ؛  
 ب۳۶۴۹: قَا و قَب: جَارِه سَازَم ، ط و ك و حَظ :  
 كَنُون جَارِه سَازَم ، لَن: یَكی جَارِه دَانَم كِه ،  
 مَب: یَكی جَارِه ... مَن ؛  
 ب۳۶۵۰: ط و ك و قَب و لَن و حَظ و مَب : بَا دُو ؛  
 (دوم) حَظ: اَرِذْوِیَل ، ط و ك : بَبَا یَدِ كَرَفْتَن  
 رِه اَرِ دِیَل ؛  
 ب۳۶۵۱: مَب: بِمَرِزِی كِجَا آن دَز ؛  
 (دوم) قَب: اِهَرِ مَن ؛  
 ب۳۶۵۲: ك: بِرِغِجِنْد اَز ، ط : بِرِغِجِنْد اَز ، قَا و لَن  
 و مَب: اِزْد بَرِ سْت ؛  
 (دوم) ط و ك و قَب و حَظ : نِیَارِذِ بَدَانِ مَرِز  
 مَوْبِد نَشَسْت ، قَا : نِیَا یَزْدِ دَرَانِ مَرِزِ مَوْبِد  
 بَدَسْت ، لَن: كِه تَوَا نَدِ اِیْمَن یَكَنْبَدِ نَشَسْت ،  
 مَب : نِیَارِذِ بَدَانِ مَرِزِ مَوْبِدِ پَرِ سْت ؛ ط و ك  
 جَا یِ مَصْرَاعِهَا رَا عَوْضِ كَرِ دِهَانَد .  
 ب۳۶۵۳: (دوم) حَظ: اَز و تِغ ، قَا و لَن: نَدَارِیْم  
 اَز و كَنْجِ و [ لَن بَدُونِ و ] . مَب: اَز و كَنْجِ و  
 كَوِ هَرِ دِیَغ ؛  
 ب۳۶۵۴: لَن: شَنِیْدِنْدِ كَوِ دَرِز ؛

(دوم) ط و ك و قَب و لَن و حَظ و مَب :  
 سَالَارِ بَیْدَار ، قَا: كِی سَالَارِ بَیْدَارِ اَفَكَنْد  
 بِن ؛  
 ب۳۶۵۵: قَا و ط و ك و حَظ و مَب : بَدِیْن ، لَن :  
 بَدَان ؛  
 (دوم) لَن : نَزْدِ زَانِ نَكُو تَرِ كَسِی ؛ قَب  
 بَیْتِ رَا نَدَارِد .  
 ب۳۶۵۶: قَا و قَب و حَظ : بَرِنِ هَمِ سَخْن ، مَب :  
 بَدِیْنِ هَمِ سَخْن ، ط و ك: بَرِنِ هَمِ نَشَانِ دَل ،  
 لَن: بَرَانِ هَمَكَنْانِ دَل ؛  
 (دوم) لَن: بَیْشِ سَبْهَاد ؛  
 ب۳۶۵۷: حَظ: خَرِ شَیْد ؛  
 ب۳۶۵۸: لَن: فَرِیْرِزِ رَا طُوس ، ط و ك و مَب :  
 نَوْزُ هَمَان ؛  
 (دوم) قَا و لَن و مَب : بَیَا مَد [ مَب: دَر  
 آ مَد ] بَنَزْدِ یَكِ شَاهِ جِهَانِ [ قَا: زَمَان ] ؛  
 ب۳۶۵۹: ط و ك و قَب و حَظ : شَاهِ بَیْدَار ، لَن :  
 شَاهِ كَاوس ، قَا و مَب: بَا شَهِ سَبْهَاد ؛  
 (دوم) ك: بَا سَبِه جُونِ بَرَم ، قَب: كَنُونِ  
 بَا سَبِه مَن بَرَم ، لَن و مَب: كِجَا بَا سَبِه مَن  
 بَرَم ، ط: بَا سَبِه جُونِ بَرَمِ بَوَقِ و ، قَا: كِجَا  
 بَا سَبِه مَن بَرَمِ بَوَقِ و ؛  
 عَنَوَانِ قَا: رَفَقَنِ فَرِیْرِزِ و طُوسِ یَكْرِ فَرَقَنِ

بر [قب: از] کم و بیش، ط وک: نکردد  
سخن هیچ بر کم و بیش، حظ: نکردد  
شمارا شود کم و بیش؛

ب ۳۶۶۵: بم: خداوند و؛

(دوم) قا: ساختن پیروزی، حظ: پیروی  
و، م: بتوان یافت، لن: یافت پیروزی  
وخت و گاه، ط وک: بوذ باج [ک: -  
تاج و] [بروز و تخت و سپاه؛

ب ۳۶۶۶: حظ: فریبرز اکر؛

(دوم) قا: و چندین مای؛ قب بیت را  
ندارد. قا و ط وک و لن و حظ و م  
افزوده اند:

به پیشی نباشد [ط وک: نجوید، حظ: به  
بیشی ز پیشی] سخن کم و بیش / زمانه  
نکردد ز آئین خویش [ر. ک به مصراع  
دوم ب ۳۶۶۳]

ب ۳۶۶۷: ک: قب: با کوس و گاه [ک: گاه و  
کوس] و درفش؛

(دوم) لن: ز لشکر جهل مرد زرینه؛

ب ۳۶۶۸: قب: بر قلب؛

(دوم) قب: بیل و کوس و سپاه؛ ترتیب

لن: ۳۶۶۸، ۳۶۶۹

عنوان قب: رفتن طوس و فریبرز بچنگ

دژ بهمن و نومید آمدن، لن: رفتن طوس و  
فریبرز بچنگ حصن بهمن.

ب ۳۶۶۰: ط: همان بر کشم، قا و لن و م: من  
برم، حظ: همایون همان کاویانی؛

(دوم) ک: ط: کم من، قب و حظ: کم زو،  
لن: کم لعل رخشان ربغ بنفش؛ قب پس از  
این بیت ۳۶۶۳ را آورده.

ب ۳۶۶۱: ط وک: همچنان، لن: کنون در زمان  
من؛ قا و حظ و م: بیت را ندارند. بم و ط  
بیت را پس از ۳۶۶۲ تکرار کرده اند.

ب ۳۶۶۲: قب: فریبرز کوس؛

(دوم) لن: جهانی شده سرخ و زرد و بنفش؛  
قا و حظ و م: بیت را ندارند.

ب ۳۶۶۳: قب: فرزند با؛

(دوم) ط و قب: نباشد... بندد: حظ

و م: نباشد... به بندد؛ قا: نباشد بندد

نیره، ک: - نیره بندد؛ لن: بیت را ندارد  
و در عوض افزوده:

بفر فریبرز و زور کیان

بنندم کیانے کمر بر میان

ب ۳۶۶۴: قب: از توانی، م: از توانی به پیش، لن:

گفت هر کس که راندز، حظ: گفت از توانی

(کذا)

(دوم) قا و قب و لن و م: نکردد شمار ایچ

بردشمن آرد کزنند ؛ قب افزودہ :  
 بکوشد یکی بی کان در نبرد  
 کہ تا سر نیارذ ہی زیر کرد  
 ب ۳۶۷۶ : (دوم) قا وقب و حظ : دل شاه ، ط وک :  
 را سر ساه ، مب : دل آکاه نیست ، لن :  
 و کرهست از ما کس آکاه نیست ؛  
 ب ۳۶۷۷ : لن : بجوشد ہی ؛  
 (دوم) بم : تن نازکش ، حظ و مب :  
 نازکش ، قا ولن : بر خروشد ؛  
 ب ۳۶۷۸ : (دوم) قا و ط وک و قب و حظ و مب :  
 جانی ، لن : بجای نددند بند اندرش ؛  
 ب ۳۶۷۹ : قا ولن و مب : از رزم ، قب : از حصن ؛  
 (دوم) قا : بیامد . لن : برنج راه ، ط  
 وک : از راه رنج دراز ، حظ : بیامد برین  
 رنج راه ، قب : چنین گفت با خسرو  
 سرفراز ، مب : همان عزم ره کرد کودرز  
 ساز ؛ ترتیب مب : ۳۶۷۹ ، ۳۶۸۲ ،  
 ۳۶۸۰ ، ۳۶۸۱ ، ۳۶۸۳ و ... قب  
 افزودہ :  
 ترا رفت باید ہی رزم ساز  
 مکرکان بچنک تو آید فراز  
 ب ۳۶۸۰ : ط وک : جو آکاهی از آذرا باذکان ،  
 حظ : آکاهی آذرا باذکان ؛

دز بہمن جاڈو ، مب : رفتن فربرز و طوس  
 محصن بہمن و آمدن بی مقصود ؛  
 ب ۳۶۶۹ : تمام نسخ بیت را چنین دارند :  
 جو نزدیکی حصن بہمن رسید  
 برابر سبہ را فرود آورد  
 ب ۳۶۷۰ : ک و مب : لشکر جنججوی ، قب : بشد  
 تیز با لشکر جنججوی ؛  
 (دوم) لن : بتیزی ؛ تمام نسخ افزودہ اند :  
 سبہ جون بنزدیکی دز [ لن : جو لشکر بتنک  
 دز اندر ] رسید / زمین [ قا : زمی ] ہجو  
 آتش [ لن : دریا ] ہی [ حظ : یکی ] بردمید  
 [ ر . ک بہ مصرع دوم ب ۳۶۶۱ ]  
 ب ۳۶۷۱ : (دوم) قا و ط وک و قب ولن : ہوارا  
 روا ، حظ : ہوارا نوا ؛ تمام نسخ بیت را پس  
 از ۳۶۷۳ آوردہ اند .  
 ب ۳۶۷۳ : قا و ط وک ولن و حظ : زمین ، مب : زمین  
 کفتی از کرمی از ؛  
 (دوم) قب : اهرمین ؛  
 ب ۳۶۷۴ : (دوم) ط وک : بتیزی جو آید بدشت ؛  
 ب ۳۶۷۵ : ط وک : بکرز و کمان و ، حظ : بکرز و کمان  
 یا بقیغ . لن و مب : بتیر و کمان و ، قا : بتیر و کمان  
 یا بقیغ . قب : بہ تیر و کمان کر بکرز و کند ؛  
 (دوم) قب : بچیزی کہ آرد کزنند ، لن : کہ



(دوم) مب : بنزدیک کودرز ، ط وک  
 وحظ : بشد نزد کودرز ، قب ولن : بکیو و  
 بکودرز ؛  
 ب ۳۶۸۱ : (دوم) قا : نبودند آنجا دگر رزمساز ،  
 ط وک وحظ : ترا رفت باید همی رزمساز ؛  
 قب : ندیدند جز رنج راه دراز ، لن : بدل  
 کفت باید شدن سرفراز ، مب : همان عزم ره  
 کرد کودرز ساز ؛ مب مصرع اول را در حاشیه  
 نیز آورده است . قا عنوان ندارد ، عنوان ط :  
 کشاده شدن دز بهمن بردست شاه کیخسرو ،  
 ک : - ن حصن بهمن بردست کیخسرو ،  
 قب : رفتن شاه کیخسرو و کودرز و کرفتن ،  
 لن : رفتن کودرز و کیخسرو بستن حصن  
 بهمن ، حظ : رفتن کیو و کیخسرو بدز بهمن ،  
 مب : رفتن کودرز و کیخسرو بحصن و کرفتن  
 حصن را ؛  
 ب ۳۶۸۲ : حظ : و خاست ، قب : بیاراست کودرز  
 و بر ، مب : بیاراست بیران و ، لن : براراست  
 کودرز و بر ؛  
 (دوم) قب : برآمد سپاه و ، لن : سپهد  
 جهاندار ، حظ : سپهدارنو ، ط وک : سپهداران  
 شاه نو ؛  
 قب افزوده :

همانگاه کودرز بر بشت بیل  
 یکی تخت بنهاد برسان نیل  
 ب ۳۶۸۳ : (دوم) مب : نهادند بر بیل ، قا وظ و قب ولن  
 وحظ : نهادند بر بیل [ قا و قب : بیل و ]  
 جندی [ لن : جنگی ] سوار ، ک : - ؛  
 ب ۳۶۸۴ : لن : بد درفش ؛ مب بیت را ندارد .  
 ب ۳۶۸۵ : (دوم) ط وک ولن : بسر بر یکی تاج و ؛  
 قا و قب و مب بیت را ندارند . ترتیب  
 لن : ۳۶۸۶ ، + ، ۳۶۸۵ ، + ، ۳۶۸۸ ، و . . .  
 حظ افزوده :  
 بشد تا دز بهمن آزاد شاه  
 خود و کیو و جندان سران سپاه  
 ب ۳۶۸۶ : قب و حظ و مب : زیبجاده تاجی و طوقی .  
 قا : ز زیبجاده تاجی و طوقی ز زر ، لن :  
 زیبجاده طوقی و تاجی بزر ؛  
 (دوم) حظ : بزین اندرون ، مب : بدژ  
 اندرون ، لن : اندرون نقش کرده کهر ؛  
 ط وک بیت را ندارند . قا و ط وک و قب  
 ولن و حظ افزوده اند [ ط وک بیت را  
 پس از ۳۶۸۴ آورده اند ] :  
 همی کفت کامروز [ حظ : امروز ] روز  
 [ قب : روزی ] نوست / نشست

ق ا و م ب : جهاندارونیکی، لن : هم اویست  
نیکي ؟

ب ۳۶۹۴ : (دوم) م ب : خداوند بیل و خداوند  
مور ؟

ب ۳۶۹۵ : ق ا و لن و حظ و م ب : اورنکک ، ط :  
اروند ؟

ب ۳۶۹۶ : (دوم) ق ب : در کاخ . حظ : دل کاو .  
م ب : تا پشت ؟

ب ۳۶۹۷ : حظ : کز دز ، م ب : درو بوم ؟

ب ۳۶۹۸ : (دوم) حظ : سرش را بکرز . م ب :  
سرانشان بکرز . ق ا و ط و ک و لن : سرش

را زا بر اندر ، ق ب : سرش را بگردانم  
اندرمقا ؛

ب ۳۶۹۹ : ق ا : ان دستگاه ؛

(دوم) حظ : نیابدسباه ، م ب : نباشدسباه ؛

ب ۳۷۰۰ : ط و ک : خم دردوال ، ق ا : جو عزم دوال ؛

ب ۳۷۰۱ : ق ا و ط و ک بیت را ندارند .

ب ۳۷۰۲ : م ب : همانا نه از پشت ؛

(دوم) ق ب : فریزدانست ؛ ق ا و ط و ک  
بیت را ندارند .

ب ۳۷۰۳ : لن : کتم این ، م ب : کنند آن ؛

(دوم) م ب : فرمان ، ط و ک بیت را  
ندارند .

جهاندار [ لن : جهانجوی ] کیخسروست

ب ۳۶۸۷ : نسخه ها بیت را ندارند .

ب ۳۶۸۸ : لن : شد سبه بر ، حظ : جو نزدیک دز  
برین بر ، ق ا و ق ب و م ب : جهانجوی [ م ب :

جهاندار ] بر تخت زرین نشست [ ر . ک به  
مصراع ۲ ب ۳۶۸۵ ] ، ط : باسب اندر آمد

ز جای نشست ، ک : بسر بریکی تاج و کرزی  
بدست ؛ ط و ک جای مصراعها را عوض  
کرده اند .

ب ۳۶۸۹ : حظ : نیبسته خواست . لن : نویسنده  
خواند بر ؛

(دوم) ط و ق ب و ک و حظ : نامه بردی ز  
[ ک و حظ : بروی ز : ق ب : بروی ] قرطاس  
چین ؛

ب ۳۶۹۰ : لن : ستند بر ؛

(دوم) م : مایه خسروی ؛

ب ۳۶۹۲ : لن : بد برست ؛

(دوم) ط و ک : زدست از بندی ، ق ا : بیزدان  
بناهید وز بد برست ؛ حظ افزوده :

تو ای بهمن جاذوی تیره جان

براندیش از کردکار جهان

ب ۳۶۹۳ : حظ : که او هست ، ک و لن : جاوید و بر ؛  
(دوم) ط و ک و ق ب و حظ : ده رهنمای ،

ب۳۷۰۴: قا و ط و ك و لن و حظ و مب : خسرو  
 دراز، قب: نیزه فرمود خسرو دراز؛  
 (دوم) قا و مب: بنیزه همی [ مب: سر ] نامه  
 را بست باز، لن: بروست آن نامه سرفراز،  
 حظ: بنامه سرنیزه را بست باز، ط و ك: بنیزه  
 سرنامه را کرد باز. قب: برانداخت آن  
 خسرو سرفراز؛  
 ب۳۷۰۵: لن: سنان درفشى؛  
 (دوم) ط و ك و حظ: جز از فر: قب: فر  
 شاهان، لن: فرشاهی، قا: جز از فرشاهی  
 نحواست؛ مب بیت را ندارد.  
 ب۳۷۰۶: مب: با نامه رفت؛  
 (دوم) مب: باره تفت، قا: آن تند باره  
 برفت؛  
 ب۳۷۰۷: حظ: کفت این، لن: ورا کفت، قب:  
 بفرمود کین، مب: بند من؛  
 (دوم) حظ: دیوار این دربلند؛  
 ب۳۷۰۸: مب: بران باره بر، قا و ط و ك: بنه نامه  
 و نام، قب و لن و حظ: بنه نیزه و نام؛  
 (دوم) بم: لختی بمان، قب و حظ: لختی بران،  
 قا و ط و ك: تیز لختی بران. مب: نیز و لختی  
 بران، لن: عشارا بگردان و انجلمان؛ حظ  
 افزوده؛

جین کن کی باباره ابن نیزه راست  
 برانده که فرمان خداوند راست  
 ب۳۷۰۹: ط و ك و قب و لن: کیونیزه، مب: کیوو  
 بگرفت نیزه، قا: کیو نیزه گرفت  
 بدست؛  
 (دوم) مب: از کین دل و جان. لن:  
 بران آفرین کرد یزدان؛  
 ب۳۷۱۰: ط و لن: در نهاد، قا و قب: جونیزه؛  
 (دوم) قا: پیام، لن: بفرجهانبوی. ط  
 و حظ: خسرو بداد، ك و قب: پیام...  
 خسرو بداد؛  
 ب۳۷۱۱: قا و لن و مب: ز یزدان نیکی، ط و ك:  
 کرد یاد، حظ: زدار... کرد یاد؛  
 (دوم) قب: جرمه را تیر، حظ: وزان...  
 کرد یاد، ط و ك: وزان... کرد یاد؛  
 ب۳۷۱۲: (دوم) حظ: وجان دز؛  
 ب۳۷۱۳: (دوم) ط و ك و قب: طراك، قا: درآمد  
 مغاك [ روی کلمه نوشته: طراك ]، لن:  
 هلاك، حظ: یاره... طراك؛ مب  
 پس از این بیت ۳۷۱۶ را آورده. قب  
 افزوده:  
 سرش را نکون اندرآمد بخاك  
 بنام جهاندار یزدان باك

ب۳۷۰۴: قا و ط و ك و لن و حظ و مب : خسرو  
 دراز، قب: نیزه فرمود خسرو دراز؛  
 (دوم) قا و مب: بنیزه همی [ مب: سر ] نامه  
 را بست باز، لن: بروست آن نامه سرفراز،  
 حظ: بنامه سرنیزه را بست باز، ط و ك: بنیزه  
 سرنامه را کرد باز. قب: برانداخت آن  
 خسرو سرفراز؛  
 ب۳۷۰۵: لن: سنان درفشى؛  
 (دوم) ط و ك و حظ: جز از فر: قب: فر  
 شاهان، لن: فرشاهی، قا: جز از فرشاهی  
 نحواست؛ مب بیت را ندارد.  
 ب۳۷۰۶: مب: با نامه رفت؛  
 (دوم) مب: باره تفت، قا: آن تند باره  
 برفت؛  
 ب۳۷۰۷: حظ: کفت این، لن: ورا کفت، قب:  
 بفرمود کین، مب: بند من؛  
 (دوم) حظ: دیوار این دربلند؛  
 ب۳۷۰۸: مب: بران باره بر، قا و ط و K: بنه نامه  
 و نام، قب و لن و حظ: بنه نیزه و نام؛  
 (دوم) بم: لختی بمان، قب و حظ: لختی بران،  
 قا و ط و K: تیز لختی بران. مب: نیز و لختی  
 بران، لن: عشارا بگردان و انجلمان؛ حظ  
 افزوده؛

ب ۳۷۱۴: قب: گناه بهار، قا و ط و ك و لن و حظ  
 و مب: رع دست و باد بهار؛  
 (دوم) ط و ك و قب و حظ: آمد اندر شب از  
 کوهسار؛ لن جای مصراعها را عوض کرده.  
 ب ۳۷۱۵: (دوم) قا: جه از کرد راه، قب: شد آن  
 باره<sup>۲</sup> دز جو ابری سیاه، ط و ك و مب: چنین  
 گفت با پهلوان سیاه [ر.ك به مصراع ۲ ب  
 ۳۷۱۷]، لن: ابا پهلوانان چنین گفت شاه؛  
 ترتیب قب: ۳۷۱۶، ۳۷۱۵ ط و ك و قب  
 ولن افزوده اند [قا و مب نیز بیت را پس از  
 ۳۷۲۰ آورده اند]:  
 جهان چون شب تیره تاریک شد  
 تو کفتی شب روز [قب: شب و  
 روز] نزدیک شد  
 [ر.ك به ۲۸۵۹]  
 ب ۳۷۱۶: (دوم) قب و حظ: جهان شد، مب:  
 بگردار غرنده ببر، قا: جهان شد بگردار  
 غرنده ببر؛  
 ب ۳۷۱۷: (دوم) ط و ك: جه از باره<sup>۲</sup> دز جه کرد  
 سیاه [ر.ك به مصراع دوم ب ۳۷۱۵]؛  
 مب بیت را ندارد.  
 ب ۳۷۱۸: مب: که بکسر همه تیر، ط و ك: بفرمود  
 تاثیر... کنند؛

(دوم) قا: هوار جو، لن: کمانرا. مب:  
 کمانها جو، ط و ك: کنند؛  
 ب ۳۷۱۹: قب: ولن: میغ و؛  
 (دوم) لن: که بارید از، قب: که بارد  
 زالماس مرک؛ مب بیت را ندارد.  
 ب ۳۷۲۰: مب: بسی کرد بیکان، لن: بسی بیکان،  
 حظ: شد بلنکان، ط و ك: به نکان بسی  
 شد زد یوان هلاک؛  
 (دوم) ط و ك و لن و حظ: زهر گفته،  
 مب: زهره گفته در آمد بخاک، قب:  
 زاهرمن او فناده، قا: مرده دیدی فناده؛  
 ب ۳۷۲۱: قا و قب و حظ و مب: وزان؛ ترتیب  
 ب: ۳۷۲۱، ۳۷۲۰  
 ب ۳۷۲۲: (دوم) قا و ط و ك و قب: وز فر شاه،  
 حظ و مب: وفرمان شاه، لن: بفرمان  
 برقتند دیوان زراه؛ ترتیب لن: ۳۷۲۳.  
 ۳۷۲۲  
 ب ۳۷۲۳: (دوم) لن: خندان ز روی، قب: و  
 روشن زمین؛ قب افزوده:  
 کشاده در دز بدید آن سیاه  
 برآمد ازو بانکک فریاد خواه  
 تهی کشت آن دز زد یوان تر  
 نکون شد جو آن حصن نامی و ر

ب ۳۷۱۴: قب: گناه بهار، قا و ط و ك و لن و حظ  
 و مب: رع دست و باد بهار؛  
 (دوم) ط و ك و قب و حظ: آمد اندر شب از  
 کوهسار؛ لن جای مصراعها را عوض کرده.  
 ب ۳۷۱۵: (دوم) قا: جه از کرد راه، قب: شد آن  
 باره<sup>۲</sup> دز جو ابری سیاه، ط و ك و مب: چنین  
 گفت با پهلوان سیاه [ر.ك به مصراع ۲ ب  
 ۳۷۱۷]، لن: ابا پهلوانان چنین گفت شاه؛  
 ترتیب قب: ۳۷۱۶، ۳۷۱۵ ط و ك و قب  
 ولن افزوده اند [قا و مب نیز بیت را پس از  
 ۳۷۲۰ آورده اند]:  
 جهان چون شب تیره تاریک شد  
 تو کفتی شب روز [قب: شب و  
 روز] نزدیک شد  
 [ر.ك به ۲۸۵۹]  
 ب ۳۷۱۶: (دوم) قب و حظ: جهان شد، مب:  
 بگردار غرنده ببر، قا: جهان شد بگردار  
 غرنده ببر؛  
 ب ۳۷۱۷: (دوم) ط و ك: جه از باره<sup>۲</sup> دز جه کرد  
 سیاه [ر.ك به مصراع دوم ب ۳۷۱۵]؛  
 مب بیت را ندارد.  
 ب ۳۷۱۸: مب: که بکسر همه تیر، ط و ك: بفرمود  
 تاثیر... کنند؛

- ب ۳۷۲۴: لن: کردان یفرمان ؛  
 (دوم) لن ومب : آن جایگاه ؛ قب و حظ  
 بیت را ندارند. لن جای مصراعها را عوض  
 کرده است .
- ب ۳۷۲۵: لن: بذر رفت آن ، قب و حظ : بشد  
 [حظ: ببذ] شاه در آذربادگان ؛  
 ب ۳۷۲۶: قب و حظ: شهر کرد ؛  
 (دوم) حظ: بران باغ ؛  
 ب ۳۷۲۷: ط و لك : از انجای ، حظ : بران ، لن:  
 وز انجاکان: مب: از انجاکه آن، قا: وز انبیس  
 یکی روشنی ؛  
 (دوم) ط و لك و حظ : باره نزه شد ، قب :  
 باره تیز شد ، مب: باره ونیزه شد ، قا: شد  
 آن تیرکی سر بسر نابدید ، لن: برو تیرکی شد  
 همه نابدید ؛ عنوان لن : نهادن کیخسرو  
 آتش کده ، مب: رقتن شاه کیخسرو بخصن  
 ب ۳۷۲۸: ط و لك : در انجایگاه ، لن : خسرو  
 بایرانیان ؛  
 (دوم) حظ: تا برابر ، لن: کنبدی سر بجرخ  
 روان ؛  
 ب ۳۷۲۹: لن ومب: پهنای آن ؛  
 ب ۳۷۳۰: حظ: سمی یکی ، قب: ز پرونش نیمی  
 تکی ، ط و لك: بیرون زبیم تکه ، لن: بیرون
- در ربكك ؛ مب بیت را ندارد .  
 ب ۳۷۳۱: ط و لك : نشسته بگرد ، قا ولن ومب :  
 کردان بگرد اندرش ؛  
 (دوم) قا ولن ومب : بزرگان کی بودند  
 از [لن: در] کشورش ؛  
 ب ۳۷۳۲: قا ولن ومب: دران ، حظ: بران ؛  
 (دوم) قا و حظ: بر بوی ؛  
 ب ۳۷۳۳: ط و لك : بگذشت از انجا ؛ حظ مصراع  
 دوم را ندارد .  
 ب ۳۷۳۴: حظ: از ایران ، قا ومب: آمد ز خسرو  
 بشاه ؛  
 (دوم) ط و لك : بدان ، حظ: بدان ...  
 فراوان ؛  
 ب ۳۷۳۵: قا و ط و لك : مانده ، مب: بروماند ، قب:  
 بدو مانده اندر ؛  
 (دوم) ط و لك : کی خسرو جان فر ، قب :  
 آن روز بالا ؛  
 ب ۳۷۳۶: ط و لك : وزان بس همه یک ؛  
 (دوم) قب: سوی شهریار ؛  
 ب ۳۷۳۷: (دوم) قا: سپاهی همه هم گروه ؛  
 ب ۳۷۳۸: لن این بیت را با بیتی دیگر بصورت  
 زیر تلفیق کرده :

عنوان مب : پوزش نمودن طوس بیش  
کیخسرو ؛  
ب ۳۷۴۴ : (دوم) لن : ازیمده ؛ مب : کارخویش ؛  
ب ۳۷۴۵ : لن : جهان گیر ؛  
(دوم) قب : بنزدیکی تخت ، حظ : بر  
خویش بر ؛  
ب ۳۷۴۶ : لن : وراکت نس ؛  
(دوم) تمام نسخ : همین ؛  
ب ۳۷۴۷ : ط ولن : از سیاه ، قب : کس اندر ،  
مب : نه بنم کسی را سزا در ؛  
(دوم) قا ومب : بن سازو ، قب : این نام  
و ، لن : این تاج و - حظ : این فرو ، ط :  
زبیدکس این نام و ، لن افزوده :  
جز از تو کسی را سزاوار نیست  
بدل در مرا از تو آزار نیست  
ب ۳۷۴۸ : قا : نباید ؛  
(دوم) قب ولن و حظ : نه بیگانه را ؛  
لن افزوده :  
نهادند سمان و عهدی تمام  
برو کرد لشکر بشاهی سلام  
ب ۳۷۴۹ : ط و قب و حظ : کی بیروز ، مب : شاه از ؛  
(دوم) قا و لن و مب : خیره کرد ، تمام  
نسخ بیت را پس از ۳۷۵۵ آورده اند .

جو دیدش در آمد ز کلرنک زر  
هم از بشت شبرنک شاه دلیر  
بوسید رویش برادر بندر  
هم انجا بیفکند تختی ز زر  
ب ۳۷۳۹ : تمام نسخ بجای این بیت - بیت زیر را  
آورده اند :  
بران [ مب : بدان ] تخت بیروزه  
بنشاندش  
جو بنشست شاه [ لن : بشاهی رو ]  
آفرین خواندش  
لن افزوده :  
نشست از بر تخت زر شهریار  
بسر بر یکی تاج کوهرنگار  
ب ۳۷۴۰ : قب : کزین طوس ؛  
ب ۳۷۴۱ : ک و قب : بیاورد بیش ، لن : جهانجوی ،  
حظ : بیامد به بیش ، قا : بیاورد بیش  
جهانجوی ؛  
ب ۳۷۴۲ : (دوم) ط ومب : اخترو ، حظ : خجسته  
همی کاویانی ؛ قا بیت را ندارد . ک از این بیت  
به بعد تا پایان داستان را ندارد .  
ب ۳۷۴۳ : مب : بلشکر ؛ لن و حظ افزوده اند :  
بدو ده که ما را ازین بایه بس  
کنه کرده را عمر بس [ حظ : کرده  
غم را بس ] مایه بس

ب ۳۷۵۷: (دوم) قب: اسب خسرو؛ لن بجای

این بیت، بیت زیر را دارد:

وزان بس نیا دست اورا بدست

کرفت و بردش بجای نشست

عنوان مب: باذشاهی کیخسرو شصت

سال بود.

ب ۳۷۵۸: لن: نشاندش دلفروز بر؛ قب افزوده:

جو از مردم انبوه شد انجمن

همه کفتنی‌ها بکفتش سخن

ب ۳۷۵۹: (دوم) قا: شد آن از در تخت، قب: شد

آن شاه ارتخت، ط: بیکسو شد از

مایه‌ور؛ قب افزوده:

دل انجمن زان سخن شاد شد

وزاندیشه کیخسرو آزاد شد

بذو داد تاج و بدو داد مهر

سپردش بذو کنج دینار و در

بشادی بذو لشکری بکروید

همی بهر تاجش نکو برورید

ب ۳۷۶۰: حظ و مب: بکار آورید؛

ب ۳۷۶۱: قب: سیاوش خواند؛

ب ۳۷۶۲: ط و لن و حظ: برفتند بر مایکان، قب:

ز بهر برفتند و بر مایکان؛

(دوم) ط و لن: کران سبکان. قب: کران

عنوان قا: باذشاهی کیخسرو بن سیاوش  
شصت سال بود.

ب ۳۷۵۰: مب: سوی شاه کاوس بنهاد؛ لن بجای

این بیت، بیت زیر را دارد:

وزانجا سوی کاخ بنهاد روی

بفرمود کاوس فرخنده خوی

ب ۳۷۵۱: حظ: جو آگاهی آمد بکاوس؛

ب ۳۷۵۲: ط و قب: بارخ؛

(دوم) قب: سریر؛ لن افزوده:

دلی شاد از اسبان فرود آمدند

همه با نثار و درود آمدند

ب ۳۷۵۳: (دوم) حظ و مب: نیارا بیدار او بذ

نیاز؛

ب ۳۷۵۵: قا و حظ: بنجمید او؛

(دوم) قب و لن: ستایش، حظ: در گرفت،

قا و مب: ستایش... در گرفت؛

ب ۳۷۵۶: (دوم) حظ: به بخت، قب: جهاندار

کردن فراز؛ تمام نسخ افزوده‌اند:

جوشاهان ز اسبان فرود آمدند

زبان و روان بر درود آمدند

لن بیتی دیگر نیز افزوده:

بشد خسرو و دست کاوس شاه

بوسید و مالید رخ را بکاه

(دوم) قب و حظ: جهانرا؛ لن افزوده:

خردمند را بخشش دادگر

فزونی بچستت و هنک و هنر

مب افزوده:

اگر کردگار سپهر بلند

دهدمان امان تا بکوم که چند

که خسرو نشیند چگونه بگاه

چگونه فرستد بتوران سپاه

کر آرایش کردگار سپهر

نماید مرا اندکی تازه چهر

بفرمان دادار این نامه را

کم اسپری شاه خود کامه را

که شاه جهان بر جهان کرکس است

جو بکز بدخرسندی او را بس است

ب ۳۷۷۰: حظ: یکی نیست. قب: بخشش کردگار.

(دوم) حظ: بخوردست انده میر. قب:

نخورده است انده مدار. م: فزونی

نه خو بست انده، قا: فزونی مجو نر انده.

ط و لن: فزونی نیای تو انده.

مب در اینجا ایبانی افزوده که جزء

پادشاهی کیخسرو باید ضبط شود.

شایکان، حظ: کوان و کرانمایکان؛ قا و مب

بیت را ندارند.

ب ۳۷۶۳: (دوم) قب و لن: بسی زر؛ قا و مب

بیت را ندارند. عنوان قا: آغاز داستان

ب ۳۷۶۴: (دوم) قا: بیک؛

ب ۳۷۶۶: لن: بران داشتن، حظ: بران داشتت

شادمان؛

(دوم) ط: نهانی همی رنجت اندرسان، قب:

نمانی همی رنجت اینرمان، لن: بمان ای بسر

درجهان جاودان، حظ: بمانی همی رنجت آید

زمان، م: مدار ایچ کونه روان برغان؛

قا بیت را ندارد.

ب ۳۷۶۷: م: و به بیشی بخش، قا و ط و قب

و لن و حظ: بیارای و بیشی بخش؛

(دوم) بم و لن و حظ: خویش رخش، قا:

روز بیشن دل خویش بخش. قب و مب:

روز بیش دل خویش رخش؛

ب ۳۷۶۸: قا و قب و لن و مب: داد فرزند؛ حظ

بیک مصراع افزوده: که شاه جهان در زمان

آنکس است.

ب ۳۷۶۹: ط و لن: که کیتی بر؛





ABŪ'L - ḲĀSIM FIRDAWSĪ

THE STORY OF

# SIYĀWŪSH

FROM THE FIRDAWSĪ'S SHĀHNĀMA

Vol. I

edited and annotated

by

MOJTABA MINOVI

introduced

by

M. QARIB

CULTURAL STUDIES  
AND  
RESEARCH INSTITUTE

Tehran 1985